

جلد ششم و بیستم
الصفاء

بازدید شده



بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد

جلد ششم و بیستم
الصفاء

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب	روفته الصفاء ج ۶	شماره ثبت کتاب
مؤلف		۵۰۵۹۶
مترجم		۹۰۳۳
موضوع		
شماره قفسه	۳۴۷۴	
شماره ثبت	۸۳۲۷	

کتابخانه مجلس شورای ملی
۸۳۲۷

اصغر الصفار
مجلس تصحيح
اصغر الصفار



جلد ششم روضه الصفار
جلد ششم روضه الصفار

مجلس تصحيح

اصغر الصفار
مجلس تصحيح



روی نمود و جوغام بر لاپس مملو گشته شد و امیر حاجی خراسان شافت چون بخوار سازد
از ولایت چون رسیده اشترک سبزه و از بخارا برادرش آمد که بشمارات رسانیدند
فرضی چون ولایت خراسان مستخرمانان صاحب قران شد و جانشی از قاتلان امیر حاجی حرم
تبع میباشند و ان قریه برسم سیورغال برورند و قرار گرفت و با لیل در حلال بن احوال امیر
متبور کورگان بشارت ملامت و تیسق غنیمت ارووی خان نمود و بسی امیر حسید که بفرمان
مخبر و نورد و نورد و پادشاه تفریب تمام داشت منظره نظر اهتمام و التفات نشان شد
ایالت ولایت کش بدستور سابق بر حضرت مقرر شد و پادشاه در قلبستان سخن
روی نوبت امیر حسین نهاد و چنانچه در طغوز نام مسطر است بالشکر ان بحرب او فت و چنانچه
و بفرمود است علی ای تقدیرین هر دو لشکر بکنایه و خوش بکند یکدیگر رسیده و صفها
و کجاست و صفی از امیر حسین روی کرد و ان شده و صف بران ساخته بخانان پورست
بفرودت نهیست غنیمت شناخت زاده که زینش گرفت و لشکر میان خان نوای قند زو
باغبانند و کشت غارت کردند و بعضی ازین فتح بر مقتضی فرمان خان امیرسان را باساق رسانیدند
کفتار در درجهت از غلغله خور خان بجای خود پیش و تو بنمودن امیر صاحب قران بطلب کجاست
چون تابستان بیابان رسید فضل با امیر در آمد تو غلغله خور خان پوس پورت اصلی دامن گیر شد
جمعی را که غیر مایه فتق و فنا و مید است از میان برداشت و زهره را که محل و توفیق او تمام
بنوارش و عاقلت اختصاص او و پسر خود الیا پس خواجده خان را بجا کومت دیار ما و انور
نصب فرمود و غلبه تمام از امر اسپاه جت نزد او گذارند و بیکدیگر را بر جو مقدم کردند
و در باره حضرت صاحب قران صنوف ترمیت و نوخت از زانی فرمودند و ان او که از
الیا پس خواجده خان شگفت جان نندارد و چون از بخاری کشت را و کردار پادشاه کامکارین
امیر تیمور کورگان اثار شد و اقبال و علامات ترفیع و جلال شاه در فرمود و ترفیق
ان ممالک را برای زمین و شکر و در بین او مفوس کرد و نسیه و خود در عین عظمت

مستوفی

بجستند و در غنیمت مراد بخت کرد و بخت از زین خان امیر سلجوقی دست مملو رسیده کشت نمود
شرف بزرگواران فرزند بخت و در مقام حاج و عسارت و این دو چون امیر صاحب قران با خط
نمود و بیکدیگر بخت رضاه و فرمان خان است مفارقت او عین اصلاح دیده و مهاجرت او عین
صواب دانست و قفار و لسی روی بطلب امیر حسین نهاد و نادریه بان حیوی امیر حاجی ساج
اولی از تفتیم مشورت هر دو امیر نزد و تحمل حکم حیوی افتند و ان عسارت از جانی در امیر
ان شده که انشان را بکند و امرا انکسید و کرا و اکاهی یافت با شصت سوار خان غنیمت
بیتاب منقظت کرد انندند و تحمل با هزار مرد پیش و تکمیل در عقبت تحویل تمام روان گشت
و در حین طوع غنیمت به همان کرد با مراد ان غنیمت هر در سید و از اول با باد جو انان
و بهادران طرفین بخت و بر پوشتند و کشت حرب زبانه کشید و طوفان با لاکر کشت
و کشتن با جانی انانند که شهر از فقر تحمل و نورد و غنیمت تو کرامت غنیمت نوردی مانند
و دیگر کشت شده با غلبه و کشتند که غنیمت که کینند و ان هر که از اتمام امیر صاحب قران
امیر ستم طغای تو با بر لاپس امیر سیف الدین را پس بان از حرکت باز مانده و در کستان
بیکت شنوشتند و اسب ایلی بهادر مانده اسب شطرنج خشک با تاد و او پاد
بایر و کمان آنکس غنیمت کرد و حضرت صاحب قران زده کمان او را پاره ساخت تا است
از جنگ باز آورد و رشتت میانش بر ترمه و شمنان کسینجه نکند و وفی الجود امیر حسین با هفت
که باقی مانده بودند بر سه تحمل تاخته و تیغ جلاوت آخته و درفش تحمل را بدو نیم کرد و از نرم
پس از نیم کرد و مردم تحمل را متفرق کرد و ان بند باز جمع شدند و قصد امیر حسین کردند حضرت
صاحب قران بزخم آتش ان ناگساران را پر کستند ساخت و امیر حسین با هزاران مملو
آورد و با اتفاق روان شدند و مخالفان از عقب روانه بار و دیگر نیران حار به استغفال
اسب امیر حسین بزخم تیری از با آرمده خانوشنانش و آقا بار دیگر خود بدو او و امیر صاحب قران
دشمنان را بنبوک بچکان چکان سمان بجای می زد و انشت تا امیر حسین سوار شد و از جانان

کشته بر سپاهان در آمدند و از آن وقت نوزدهم فروردین که از ماه روزه و عظمت لیل سابق کائنات
 گرفته که حضرت امیر صاحب قرآن توکل بر غایت بر زبان کرده با حرم مستخرج خویش از باغ
 که خواب بر حرمین بود و از میان بیرون آمده ترکان سمر را گرفته امیر صاحب قرآن او را بی ترکان
 اغراض و حاجی چنان ساخت و فتح جلالت از نیام بیرون آورد و عازم جنگ ایشان شد و درین
 حاجی جنگ نامی که در میان آن طغر بود و دست قدیم امیر تیمور که در کان بود و حضرت را ساخت ترکان
 نیز جنگ نامی که در سب کشیده امیر را سوار ساخت و حضرت صاحب قرآن بطور است
 در میان آن که بر سر بود چون حضرت طبیعت و ذنات تحت ایشان معلوم داشت روز دیگر در باغ
 و مکتفه لیل ایشان بخشید و حاجی محمد سر اسب و مکتفه حضرت است و نیز که پیش سابق
 قولی که لازم کرد تا حضرت را با امیر حسین رسانیده امیر صاحب قرآن امیر حسین را سوار کرده
 با اتفاق محبوب محمودی شده بود آن موضع رسید و حاجی فرورده و از دره و روز در منزل
 توقف نمودند و در آن اوان علی یکپایه جوانی قربانی از حال ایشان خبر داشت و سر نوشت بداد
 بر انداخت که حضرت نواز متوجه آن سوار را بجانب فرستاد اما امیر حسین و حضرت صاحب قرآن
 گرفتار خان بزند و در موضع جوشش مقامی ناخوش باز داشتند محمد یک برادر بزرگ علی یک
 از جرات و جسارت او آگاهی یافته از حد و وطوس همه امیر تیمور که در کان بخشید
 و سلاکت فرستاد و در زبان بتوخ و سزانش بر او روان خود بخشا و سپاه او که فرود
 تیدرک باغات قیام نمود هر کس عذر خواهی تقدیم رساند و علی یک از فرط شقاوت
 و کجافیات و وفور جنگ بدایا و تحف محمد یک را خود تقریف نمود و بی سرواغر گویا
 در شان او گفته شد که **حسبت** منج و ستان سام بر بستن و ابراهیم کو بر کشتن
 دیگر مثل آنکه مصدوق حاشش آید که **چسبت** شب مولد زمان و عورت نوح از پیریان
 طوفانش با ایشان داد و بگذرشت و پادشاه این حرکات ناپسندیده و خجسته شامل
 روز کاران عشت در آمد و چنانچه هر قوم کلمت چنان خواهد گشت انش الله تعالی اودان

و از دست قدیم امیر صاحب قرآن که او را در کان نشان بخشید و کفایت حضرت صاحب قرآن
 بیگانه گشته و از امیر تیمور که در کان مجموع آن سپاهان را پیشکش امیر حسین کرد و بود و این بزرگوار
 مبارک است و بخوبی در تمام عظمت حضرت صاحب قرآن بر تاسیب بگردد و در صاحب از جمله
گفته شد چنان مکتوب شد که در روز بیستم در این مکتوب است که در این مکتوب است
 صاحب قرآن در امیر حسین از آن جناب علی یکپایه جوانی قربانی از حال ایشان خبر داشت
 نمود و در نامی ایشان بر این قرار یافت که امیر حسین بطور است که بیشتر هر من در آن شود و او
 بایل و الویس خود سوخته و با همه غایت در حرکت آن خود حضرت صاحب قرآن که با
 بدبار خود و زبول که ملک حسین که امیر صاحب قرآن را طلب بود و در میان خود
 ایمان مغلط بر زبان آورد که از جانب ملک حج امری که در حجب ملال خاطر اشرف باشد و در
 نخواهد بود است امیر صاحب قرآن برین سخن اعتماد نمود و عازم جانب هرات شد و در
 زمانی که ملک متوجه نیشا بوز شد و بود برسد ملک در اغراض از احترام حضرت غایت مبالغه
 بجای آورد و در سب خاص خویش پیش کشیده مبالغه و هزار و نیا که یک مقدار دوست
 خود را غلبه مال شخص و والد داشت تقاضی الهام امیر صاحب قرآن را باز کرد امیر حسین
 چون شنید که امیر تیمور که در کان ملک حسین ملاقات کرده بولایت خود مراجعت نمود
 او را نیز در این اختتام ملک پیدا شد و روی بصوب هرات نهاد و در روز جمعه در آن
 رحل قامت انداخته درین میان آنکه غلظت و ارضان تمولار که یکی از امر او بود بر سالت نزد
 دستند ملک حسین از حضرت انصاف اعلی یافت امیر حسین را بقصد که تو را آن که تا پیش از
 طغداد که نادر و نیا کامی گشت و یکی از نوکران خود که اگر بیرون است و مسوم بود و با مسوم
 پادشاه ماز مصوب تمولار که در سینده و بار دوی تو غلظت و ارضان دستند و در پادشاه
 رسید و پادشاه امیر صاحب قرآن را بوسه رفت و پادشاه بعد از آنکه ملک حسین او را
 بقصد که تو دستند و بود و روی در آن لغت و وفات یافته است بچنگ گفت و نماند پس پادشاه

از ملک حسین در این مکتوب است که
 بعضی استغاثه که در مکتوب است
 برادر از کشته

که باو همزود و قسید اجیای نظام و کار و پاکت و زوی از چنگی که گرانید و فرمود که چون بپوش
ملک حاکمین او را برده گفت مناسب خزان منما که مایه فرود و تصور کنیم اگر فرود آید ناگاه غلط
و اولی وی نماید باید از نامند و حاجت از ملکات او آرد شده و در غربت بهمان تنی میروند
ز بس حق معزونی و وجود و عدم او جب ز میان او چه سو که خاطر او مستی غریبش ملک را از خود
بواسطه او برنجایم و بعد از آن روز تو غلطت را علی ملک حسین را بجدت و تشریف سزاوار
اجازت مراد از آنی که در نمود اما امیر حسین هر چند در قلع و قمع بود و نندی برایش
و درین اشعار ملازمان خود شهنشاهی را بیرون فرستاد و بنویس که آن خود که از نظر مقدم او شنیده
بیخاتم و او که اسب و جیب و سایر اسبها او را در خزان مشب و در موضع تعیین حاضر سازند
و چون ظاهر آنکه از آن معنی جیب شده و در ملکات لیل بر لیسان از قلع و قمع و آید و بر این
نور و سوار شد و با معده و وی چند خادم قند مار کشت **و از قضا نامی حضرت صاحبزادان**
ایمیر تیمور که در کمان بعد از او و جوت از خواسان او بپوشیدن و با امیر حسین و در ایام حجت
جانبین و چنان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران چون ملک حسین حضرت صاحب
قران حضرت انصاف از زانی داشت و حضرت بصوب و پاکش روان شد و چون
از چنان عبور نمود و بدین رزندان که از فرات بخار است رسید محمد علی اولیای بیگانه
در آنجا گذشت و بطریق احتفالیان ایل و آل کس خود و آید و متوجه که تو حسین با پانزده نفر
پانزده نفر از کشت حضرت صاحب قرانی با مقدار مردم میجو جت را شده و از بیخ
کله اسب رانده از چنان که شش تیر تیرال در یکستان در آنجا رانده و بنیاد شدت حور
هو بخار اسب و سایر جنگل حدت یکبار بر استر استر است غنودند و نیز غنوی و لیلی
ترکان اغا و انجا با میر صاحب قران سو بست دوران او ان از غون مشه و بقره و لیلی
با پانزده نفر و یکوز و زجره ملازمان آنجا یافت و چون یکجا از تو نفس ایشان گذشت و لیلی
از دور سبای دیدند و بنابر رعایت فرم اسبان در آب امیر رانده و نور اسب حاجت

برسانند و در آنجا اولیای بیگانه را با انجا با میر صاحب قران سو بست دوران او ان از غون مشه و بقره و لیلی
سپاس گفت که شنیده و یکبار و یکبار و سلیق کشت اسب لیس بر برده بعد از آن متوجه سو بست شد
و چون میر صاحب قران بمقصد رسید و خانه تفریح ترکان فاکه خویهر از کتیر حضرت تو اول
فرمود که چهل و هشت روز گذرانید و چون نزد یک است بدانش که فرامانهای کتیر است امیر صاحب
قران بسیار ملازمان سب قدر او و بی کز و به یکجا کز کشتن بر آمدند و چون چهل و هشت روز
دیگر در فریاد حی نام از فرای کشت نیز مشغول وقت شدند و بعد از آن قضا این مدت با و تا اول
مویه منصور با لایحه و فاداران شب در میان یکبار اسب امیر آمد و در قضا با امیر
حاجب اعان و بهرام جبار ملاقات فرموده و بدیدار یکدیگر مسرور گشت و مان شدند و با
از آن موضع حواش شد و روی تبت با رانها و نند و تیر موافق عقد یافت و در این روز
توسن کوری که وعده کاترانی امیر حسین بود و حضرت صاحب قران بهم سو شد و در آنجا
بنیاد اجتماع روی بیستان نهادند و در آنوقت والی بیستان را او شنید بدید آمد
بود که طاقت مقاومت او در خستیر کشت خویش بنیدید و چون شوکت و عظمت امیر
و حضرت صاحب قرانی مشاهده فرمود و توسل مالش ان حجت و کفایت اگر برین مساعدت
شیر خرمن و شمشیر بر دست از من سر فرستاد و چندین نقد و جنس تسلیم نماید و انواع هدایا
پس بدید و بتقدیم رسانم و جواهر آید و کرایم احوال ایشان را کتیر و ایشان اعانت نمودند
خویش واجب دانست معانست و نظارت او با هزار سوار بر سر و شمشیر کتیر و فرخ
شمیر آید در آنجا کفان او را بجا ک بوار انداختند و والی بیستان بود و خود و فاکز و
امرا از آن موضع بر وحشت پروان آمدند و جمعی شیراز سکرمان سر راه برایشان از رفتند
فاحش دست داده امیر صاحب قران که در من ترند از یک سب آید از اسب تفریح از آن
نور و بر خیزی سنگری بجا ک مکان میوزا بنید و سکرمان بیستان چون ان خبر
و شصت و نیند یکبار بران حضرت تیر بدان کرد و نند و چند فرخ مایه بجز کشت

و پناه جلد است آئین بکلمات متواتر تحت تماننا زانبار پس نشاند امیر حسین و امیر تیمور کورگان
یکسیر رفتند و حضرت صاحب قرآن کلمه مبارکه تعجب جماعات نزد تو من تفت نمودند و چون
بانو و نوجانب بغداد شرافت و چون بان حسد و در سید اجونی برادر پیکرک و سیا جریز
بروی که فقه پیکرک مشغول شدند و در کثرت مخالفان لشکر امیر حسین متفوق شدند و خدمت
با و آرزو و نفوذ داشت سوار و چهار سوار و از هر که جان بیرون برده بود موضع شیر توفت بچین
جماعت امیر صاحب قرآن بر احوال معقول و بصحبت تبدیل یافت با تیمور خواجرا اعلان
و بست و چهار نفر از طرازان عثمان غنیمت بجانب ارض مغول کرد و آید چون کورگان
نزول فرمود و کیفیت احوال امیر حسین معلوم حضرت شد سوچ نام نوکر را بر سرین
خرود و صحت سلامت نفس و ذات کلمه کن نزد او فرستاد و پیغام داد که موعدا
ارصف است و درین اثنا صدیق بر لاسک مانیزد و نوسخات و متبوس حاصل کرد حضرت
صاحب قرآنی او را بخدمت امیر حسین روان کرد و تجلیل می باید آمد و خود و متعاقب او
در سرعت سیر مالت نمود و نگاه از طرف ارض سماهی سواران نمود و حضرت امیر تیمور کورگان
سپاه و جملت تعیین کرد و تا پیشتر رفته حال اند چون خبر کیشناخت که قرآنی امیر حسین است
توجه امیر حسین بجانب بغداد شنید و با صد سوار بر کسم استقبال می باید بار اشدت صاحب
قرآن کلمه مبارکه که اگر موافق باشد حرج نزد بهای شسته رفته ان عمل جای آورد و در طرفین بچین
پیکر یکسیر شده و منازل قطع کرده با صفت رسید نزول کردند امیر تیمور کورگان صبی را بقرآنی
تعیین نمود و ایشان بجهای خبر رسانیدند که سبای سواران از دور دیده اند حضرت صاحب
قرآن با طرز سوار شده از عقب ایشان روان گشته از طرف راست در آمد و پرسید که شما
بجکسان گفتند که طایفه از نوکران امیر تیمور یکم که خدمت او میرویم و حضرت صاحب در
شتر راند و معلوم نمود و تعلق خواجرا بر لاس و امیر سیف الدین و آید و تو یک و چون
از استغنیان اند که از سر اخصاص قدم پیش نهاد و می آید و چون امیر صاحب قرآن بلازمان

بمزل

بمزل ایام کن معاد و دست نمود و روز دیگر شب برام که از غارت حضرت گفت نمود و در هر روز
بود و بعد از آن پشیمان شد و بخدمت پیوست و این معنی بود که فرید توفت و شوکت
و چون صدیق و سوچ بجز صحت و شوکت امیر تیمور کورگان امیر حسین رسانیدند غنیمت
در چمن اقبال کشف بر نو رسوا گشت و با سی سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار
سوار و در اموال حضرت صاحب قرآن ملاقات کرده یکدیگر را در کف از گشتند و کف
و سبک گشته و از گذشته و آید و سخنان در میان آوردند و در مصالحت مکتب
فرمود و بچین گفت بود گفتند و روزی چینه از پنج راه و حضرت بر آسودند و در آن
مقام قرار گرفتند در خلال این احوال سبب امیر حسین و امیر تیمور کورگان رسانیدند که
بوغاسکند و در قلعه لاجور و توفت بر توست در راه مخالفت گشته و در سر کوشی
و غنا و آوار و امر بقصد قلع و قمع صاحب قلعه خواسته شد که در حرکت آید شیر برام بنا
صدیقی که با او داشت بقتل نمود و بقتل فرست و سبکی بوقار کفایت حال اطلاع یافته از
حصار بیرون آمد و راه فرار پیش گرفت و در اثنای این اوقات سبکس فرود
دولان جاوان از هزاره حکم که از زمان قدیم در سبک طرازمان و دو مان امیر تیمور کورگان
اشقام داشتند رسیدند و مواد و عتقا کسپا به بوصول ایشان سمیت از و یا پذیرفته نمودند
صدقت شدند و در آن محل املس سپه تو من که با و ولایت سوار باخت کلمه بلخ اند
از احوال امر انجرا نیت با ایشان پیوست حضرت صاحب قرآنی بود که در باس نوجانب
تولید فرست ما و تا خبر تحقیق نمود و هر جهت مانید و تیمور که از گذر تر مد گشت که چون بملو
دید که سبب بترت بشارت مشغول اند و بجهت اتفاق با خویشان و متعلقان خود و و چهار
خورد و بجهت از قدیم هر اسم پر شش با و کشته که اهل عیال خودین نزد یکی منزل اختیار کرد
اگر خط بدیدن ایشان بروی پیشان صدق الاخصاص صافی منیت که چون محمد و تیمور
از کشت یا خود و در دست خدمتکاران رسانید که کجا خود و در آید و هر چند در آن

بایستی لشکر و بافت خیمه و بالافروختن بجهت خود را یکسایه انداخته بزم بخوردند
و صاحب قران در میان اول فوجی از ابطال در جزیره پای ثابت و وقار چندان بیخبرند و در
ممانعت نیستند که بگویند چه از آنست که نشدند آنجا حضرت صاحب قرانی فرمودند و در
در نظرین آب شد یکجا و خیمه آن منت زد و مقابل یکدیگر نشستند و چون این منت موقوف
امیر صاحب قران لشکر کشیدند و در همان غریمت بجانب کوه که از توابع بلخ است تاخت
و در آن موضع با امیر حسین پوست ایل و دلای سبب آورد و در نهایت لشکر بدیشان روان شدند
و چون بلخ جان رسیدند فریب باب شور زول فرمودند و در آن موضع جرب زبان فریز
سخنی متوسلان میان آوردند و نشان بدیشان مصلحتی واقع نشد و از اینجا امر آنکه از کنگ
کردند و در آن زمره آب بسالی سالی رفتند و از آنجا متوجه تهمان شدند و از اول
گذشته موقع و شت که لک را معکس همایون ساخت درین اثنا شبی که امیر صاحب
قران موزه از پای کشید و بر بستر استراحت پهلوانان بود کسی از نزد امیر حسین آمد
گفت قدم رنج باید رفت مگر امیر را بجز نور شما صحبت است و آنحضرت متوجه
چون بجای امیر حسین رسید بولا و بوخار و شیر بهرام را دید که آنجا نشسته اند امیر حسین
از شیر بهرام شکایت کرد و گفت که در وقتی چنین که بجای افغان نزد یک رسید ایم متوجه
طریق پوهانی مشکوک داشته از ما جدا می شود و پهای مرده را در موقع و در وقت
نمی تواند و چه سه و مصداققت بناخن مخالفت میخارند و خاکلی از زمی در دید مرد
پساشد و امیر تیمور که در کان چیند کت زبان بسر لشکر و نصیحت شیر بهرام بخا و او
هر زوبت از سخن جنبه آنحضرت اعراض نموده مدینه غفلت در گوش می زند و اگر بخواهد
بساعت از بلخ و عت و شیر بهرام لشکر ختم و غضب امیر حسین افزوده تری کند
اما چون وقت مقتضی باز خود است بنو و صبر و تحمل شما خود ساخت و عاقبت شیر بهرام
از امیر حسین مخلف نموده بجانب بلخ روان شد و در آن اوان نزد امیر اعظم نشد

بود که تو خلق سگداز و کجاست و چنانچه راسم کرد و با بعضی امرا پای مبارک چشمانند و می
از سروران و منجبتان چنانچه با میست نیز از نواز سیر جلالا پهل سکنین شد و در آن
کتابت اند و حضرت صاحب قرانی اعما و بچون عنایت بر او ای کرد و اکثر شرف از
که در لشکرگاه بنویسند و بودند و نیز از نواز حضرت رموز و اکثر شرف و شمن بنیدند و در
حرکت آمد و در سیریل سکنین سپاه طرفین بهم رسیده و رایه مقاتله بر او نشان شد و در جنگ
نار و آتش قافض از راه کازخه و پشت تعالی او است و در آن جا چنین بعد از سعی مراد هم بر دم
و چکار بود و وقت نوری خجسته که از پای از سبب ان پروان شناوند و چون عدو بین
در آن مرتبه بود که محاسب و هم از شمار ان عاجز می آمد و صاحب قران نموده تا سبب
اندیشه برین و مثل ان در قوه مفصله کجا شست و در امین ضمیر میراوش که در سطح استخوان
الهی بود صورت تدبیری که موافق تقدیر آمد روی نمودن ان سخن است که خبر و پیش
روشن ضمیر می حضرت صاحب قران س و بنید کیمی کشای امیر موسی در امیر تیدارات و
بهار در پایا نصد سوار که در آسین زرم و چکار رستم و سفند یار نیز ایشان کم از راه ای او
بر سر بل سکنین در مقابل مخالفان باز داشت و بنیس همایون با هزار و با نصد نو که شمر غزایان
انضیب رعشان در خط بود و بجانب بالای آب توجه نمود و در وقت لیل جموع ان لیل آن
شاه در آب گذشته بعد ان جبال عمار فشد و روز و یکرت را و ان مخالفان از بی سبب
کردند که جمعی از اب گذشته اند ساه جت را از زمین و غده غر بنهار استیلا یافته چون شب در
صاحب قران دشمن سوز فرمان داد و تا بر کوههای بلند و کتس بسیار بر او رخت و در
از استقامت این جنس روز دشت بد از شرب تیر و مصطک شت پای تار و شبات شان تیر کش
شد و مانند سخی در دم خود بخت روی او بار بصبوب فرزند و که کتسند خاقان نویسنده
ستان و لشکر غلوزین حضرت نشان از فرار جبال بر نشان سبیل در بعد آمده تا
کجائی کتسندی مخالفان کردند و نیز چکان و ضرب نشان و مار از نهادند ایشان باو

بودن آن منزل حضرت صاحب قرانی باقیه فعل فرست و خداوندی نزول نموده و امیرین
بایستی سپارید و از نیم این شرح میبیند و قابل شکر انال بار و بر شد و در آن وقت
بر وجهی که در وقت و جلال انالک شد و چون تقدیم امیر صاحب قران در اول بر کاف و اقران
مقرر شد و بعد از آن حضرت با دو هزار نفر که هر یک از ایشان با دو هزار سوار بر اسب
از پیشین روان شد و چون بدین حد رسیدن نزول فرموده تا کسی شش فرسخی مدوی بود باستانی
نشان آنروز در مسکات سواران در آن مشغول شد و در امیر صاحب قران از جمله و هزار نفر
سینه فرج گردیدند و دیگر از این وقت در اخبار فرموده و روی توکل بر او و در شایسته
و او که امیر سلیمان شاه بر لاس و امیر جاکو بر لاس و امیر سیف الدین با و دست نوازان
بهرت کشیدند تا سینه و چهار قشون شکر و دیگر کسب از شکران که مصوب ایشان شد
باید کرد و سینه شایسته بیا بر ک از دو جانب هر کوب خویش با و نیز و تا از کشت کرد
و از وقت کشت شهر را گذاشته بگریزد و او را در شکران بحسب فرمان فرموده و علم خود به
شدند و در وقت کشت بعد از شایسته کرده و غبار مضمون این بیت بخانه که را میدید
خاکساران جهان را بجزارت فکر تو و دانی که دین کرد و سوار می باشد و کله انوار فی وقت
نظیر خواند و روی بگریز آور و زنی صاحب اقتداری که کاهی لشکر ناری شکر شرف حال
خاک و خاکستر سازد و کاهی بجزب و غباری خرمین حمیت مخالفان را با و قناری
فی الجله امر او در شکر نیز نزول کرده ان و یار او در سخت و ضبط آور و ند و در ان این
البسیحه جبهه خان موضع تماشای این را که در چهار و پنجاه کشت واقع است که کاه
و سپاه فرادان و لشکر ای پلین و زطل رایه سلطنت او میجستند و بودند و امر از نامه
و تو بیان رفیع مقدر بر با حاکمیتش این هر تو القات انداخته و فریب بدان اوست
و از منزه تو غلبه تو رخا و در کتک خویش و فاش یافته از تو قنور و امیر حمید آمده بودند
که البسیحه جبهه خان را بر بند تا بفضله الویس و مملکت یدر قیام نماید و در ان شایسته

کامیار با صد سوار شکیله فرموده و جنب از آمد و خلق ان دیار از خدمت م سعادت نگار و غیره
با غر از سعادت پانچ پس سر از ار شد و بعد از آن سعادت نمود
بیکدیگر الید رفت و در آنجا شیخ محمد پسر جان سید و با هفت قوشون سپاه با کتک
و امیر حسین و نیز لشکر حضرت مال که در اطراف بود و در رسیدند و شیر جرم که در وقت اول
از امیر حسین جدا شد و بود و با یل خود و فرست بعد از چند روز غلبت با شکر خندان
همانون ملحق گشت و بیات اجتماع نمود و فرار شد و در آنجا زیارت کانی از آنرا و حاکم
فایز شد و از نوع متعجبس ان بود که او استقامت نیامی چند و چنان بود که در وقت
کتاب در مقام ان ملاذ نام و میاری که حضرت با این سخن از آن طالب شدند
انجام حضرت نشان نزو در باب کسب این قضیه متیقن و در چن است که خارج هر سعادت
مندی که با خدا حق تعالی قریب بود و در حق تعالی است و او فیاض نزو یکتر باشد و چون
او از شواغل حسی فریفت باید نفس نفسی در معالجه با پیوند اتصال بر و حالی آنچه
خیزد فلک از حوادث ایام فرقی شده باشد بنا بر مناسبت تمام بر نفس می بر تواند
و نفس با طه چون قوی باشد و وقت متعجب ضعیف قرار کرد و نفس را متعجبی تصرف
حافظ سپار و بعد از توفیق و اشتباه ان صورت بدون تغییر می باشد و روی غایب
چنانچه شکر ازین معنی در اول غایب محبت نامی است تحریر یافت و از مردات این
مقاله خراب صاحب قرانی است چه در ان او ان که امر حسی خنجر و متعلق غنیمت است آمده
بود و بسبب تیار می سپاه اندک باشد که بسیار می در میب ان مقابله و مقابله ایست
شمار و زمی از پیرون شد این تمام نامی فرموده که با کاهه خواشین فرمود و بر بیان صریح
فضیح آوازی شنید که شاد باش چشم مجوز که خدای سبحان و علامت انصرت و فریب
در ان وقت و چون مد ار شد از حصار محسوس رسید که کسی درین وقت حدیثی از
او در وقت ندی ازین سخن حضرت را تعین معلوم است که ان ندا از جمله معنی کوشش است

اعتقاد بر غایت تمیز از سبب اغماضت پذیرفته بانحال قوی در حق شیخ زاده امیر حسین رفت
 و غیر از عالم غیب مستحق نفس هماچون اوستند و بود و بمانند و از این است بشماره او اعتبار و نگاه
 و سایر معصایست شده و نظر نامه درین مقام مذکور است که در بعضی از حضرت صاحب
 بعد از وفات حضرت شکر و سپاس بایش و پادشاهان حلق و معاصات سال شده مذکورند
 و تعقیباتش که شکر علیظرم از خاصیت نمود و در وقول مرتب است و شد و امیر حسین دست است
 آنستند به فرق طاعت پیکر حضرت صاحب و توان بر تمام نبرد و در اول مع و جانسب مرکز
 در این لغزش شاعر کمالش ساخت و با این ایمن حضرت را بست کرده و روان شد و پیکر
 و سخن که در کمالش یعنی او به این منوال و قول تعیین شده نمود و نیز از اقبال سحران
 و امیر حسین در حق یافت میخندد البشکو که در قومه و امیر حسین است اوین باشد را در حضور
 در عین حضور بزرگ سخن انداخته در حال پیدا شده و این است که میزند و میرود که
 شکران بر انکار وجود انکار گویند و وقتی تعیین میشود و کفر است شود و سایر معصایست
 کرده و چون امیر حسین و حضرت صاحب قران بگذاشت صاحب خان نیز هر که نام شکر
 خود را در بخش کرده بودند اطلاق است راست و دست جب برای او کرده چند
 مناسب نمینماید فی الجمله بعد از تسبیح و تفویض و در موضع فی مرتب امواج فن ملاحظه شد
 از غریب که و کوس و نغمه و لیران کمش که چون گشت و در سبیل سپان صدا
 درین کتب نیلگون افست و هزاران سپاه جبهه از بخار پنداری که در و علی داشتند
 نخست روی حضرت صاحب قران نهادند و حضرت پادشاهی شبات و وقار
 در وقف خویش استوار کرده سید و سوادان سپاه حضرت امین دست بر تیر چنان
 پازیدند پسید آغاز کرده و در از در نیم چکان جانستان رخسار در قصصیات بسیار ان
 افتاد و از معارف کشف و در مناسبت و در افتادگان و کاندان صبور و قهر و باور
 و یکی بر او پیکر است و غیر هم که هر یک از ایشان در میدان کین شیرین و در پیکر
 کارزار

کارزار است مردم غار بودند و پیکر کرد و این هر دو شکر و مبارکند این هر دو شکر و مبارکند
 در این معجزه و معالجه بود که در فرات است مندا بفرام و لا در این هر دو سپاه نصرت استخوان و مار و کار
 اعتبار آورد و جمعی را بحاکم ملک و باور انداخت مندا و سبب خوب خان و بسند را غلظت و پیکر
 و امیر حسین در امیر حسین خواجه و در حق تقدیر میروند و استیکر شده اندان و لایحه که الیای خود را
 گرفته بود و در خدا بر حسن اعتماد و یکی از کتابت بد و در آن جنبه کفران و از ندن قبول لایحه از آن سپاه
 پانصد و در پیکر را او نیز باز دارند و دیگر اسب از آن سپاه حسین آورده و در مقام
 حضرت صاحب اقبال شکر کرد و در عقب که کتیکان استانت و ناگهان بایم را ندید
 بر شمان گرفت و بر فرم شمشیر است با جمعی از آن عالیه خاکسار را ز بسا نوشت او و پیکر
 و امیر حسین الدین را با شکر سپهر مند فرستاد و این فرستادند و در کتب و سنستین و
 افتاد و امیر صاحب قران بشیرت امیر حسین از عقب که کتیکان را اندیشید بر این مرتصب است
 کرده اند و از آن جنبه گذشته تا گشت راضی خدام اقبال ساخت و امیر صاحب قران
 بی حال هر یک را و در موضع که بودند عارضه بر حذران طاری شد و بجهت روز شرفیافت شد و بعد از
 صحبت امیر حسین که در مکان بفرم معاد و تدریس حضرت عبور نمود و عقبه دستار که خدمت
 و امیر حسین نیز در ذوق بهین امر استخاف نمود و از هر دو جانب امر او لشکران در حرکت آمدند
 و در موضع افتاد که هر سیدند و قاشق شمشیر کردند و از آنجا سبقت گرفتند و جناب حضرت
 در سان بر لب امانی ان یار مبد و ساختند و چون است تعرض سپاه جبهه از
 مملکت با و آنرا تو گریستان کو تا باشد امیر حسین و حضرت صاحب قران و مکتب
 کرده و امر او نوبتسان میجستند و بنابر صلاح وقت کابلشاه اعلان کرده از انس و
 بخشای غلظت بود و پادشاه عبور داشتند و در امیر حسین و سواران و در تقدیم رسانیدند
 و امیر حسین را اندر غواهی را که گرفت مقدمه شدند بر ندانستم سیر و نود اوها شتاب شدند
 موضوع تنگ ناسا کرده سیدند و حضرت صاحب قران طوی ما پست نام از ترتیب آواز

عشق قانت خست و از به نظر امیر حسین کشید و در این طوی شب برفت بر او و در این روزی در جنگ
امیر حسین که میان بدو بود حضرت صاحب قرآنی بمیان نمودست سالک استخوان بود و کشت
و بخین در باب ابقا و مجرب است کند سلطان شمس خنده خنده ایست و حق فریاد امیر حسین
اما بنا بر رعایت خاطر همایون حضرت صاحب کامکار از سر خون ایشان در گذشت حضرت
فرمود که آن ده خون گرفت را بر پاک کنند و مینویسند که بعد از احوال علم لایستاق خون ساق و
بستند چون این معنی یافتند و چون امیر حسین عثمان عزیمت بجانب سالمی است
که بورت قدیم او بود و مغلط کرد ایند از منظر نظر به غایت ملک و دو و امیر حسین
مخوف و امیر داد و در ارادان کرد تا امیر حسین را مطلق العنان کرد و ایند با احترام تمام
آورند و با بزرگی این که امیر حسین را کجا میداشتند چون آن دو امیر از دور دیدند
تصور کردند که ایشان بقتل او می آمدند پیش دستی کرد و یکی گزنی و یکی کشیدند که
زود امیر حسین شنیدند چون امیر حسین ازین واقعه آگاه شد گفت کار نکند
از امر بهتر و بر فور مرشد دست داد و اسکندر افغان را طلب داشت و بسیار ساند و در
رستان امیر حسین در سالی اسرامی حضرت صاحب قرآن در شهر لکش کش بود غمت
و کامرانی پیشش شادمانی بگذراند **کفتار در میان جنگ لای گشته شدن جنگی**
نسب پاهایان بر خاکشجوی رزم از نامی چون فضل شاه با خبر رسید و خسر و اجماع
سپاه از رستان خار خوت کوچ کرد و جمیع بر غز ارجل زده به میان امیر حسین حضرت
قرآن کامکار رسانیدند که ایامی خوب غان باشد که در توبه جانب ما و از دست
انحضرت ایلی فرستاد و امیر حسین را از وقوع این حادثه آگاهی داد و امیر حسین فرمود
که تا بولا و بوغانند چشم پسر محمد خوب ابروی ملک بهادر با مبارزان التماس
روان شده بر عت تمام با امیر خورگورگان بپونند و چون ایشان در حرکت آمد
بمحضرت پست شد صاحب قرآن دولت یار حضرت فرمود در موضع اقرار و سپرد

خند قرار گرفت تا اسبان فریشت کند و از اینجا با اتفاق کوچ کرد و پیش از آن در اصل قطع نمود
از آب خند که شد و چون قره از کشتن نزد یک بود امیر صاحب قرآن در میان
بیتش و تا شکست کند آب را مع که جای آن ساختند و امیر حسین ایشان شکر می نمودن
چند و چون و پیش آمده از آب سجون عبور نمود و بلافاصله ششم مورجل خود نزل کرد و در آن
طرف سپاه جبهه تیز رسیده در لب آب با دلام ختام اقرارست مغتت کرد ایند و در
و امیر خورگورگان حسب ارجح گفت از خند فرمودند شد و پیش رفتند چون قره و
یکدیگر را دیده که در آن سپاه را از سنجی خبر دادند و بدینجهت شکر و تسبیح نمودند و اشفاق نمودند
امیر حسین فرمود تا امیر جاکو امیر سعید الدین و امیر خورگورگاس و عباس سب و در یاد و کور
پلین و دلران شکر شکن منقول و تو را گرفتند و بخش خویش با طایفه که بخار مع کرد و تو با
دیده آرزو میداشتند بر دست راست بایستاد و قندش سلاجی ارادت بود و در
اولجا تو ابروی بولا و بوغان و دیگره و در آن امیران پیشا و حضرت صاحب قرآن کامکار
که از دست چپ گویند راتیه جاوت با وج مهر و ما را بر او داشت و قبیل او بر سر بوغان
نوم تقیاق معین شده و در اول تیر خوب اعلان مقرر گشت بر دو لشکر چون او
فرود صفت بر کشیدند و اسبان دو در یاسی و مان از با و هر دو تیغ در آمدند **پست زود**
شک اند آمد سپاه علی بر کفتی بر آمد سپاه که باران او بود و بیشتر و تیر همان شد
کرد و در یاسی تیر زیگان فرود و بر غتاب سیه کشت دشمن از خ اقباب انصافی
اکثر است بهادران جوشن و روز زده و در آن آیین شده همای از مکاه از بر تیغ
و صاعقه خجبت کشین گشت و چون سپاه امیر حسین و حضرت صاحب قرآنی بعد از جنگ
افزون بودند و خوف و رعب برضار ایشان استیلا یافت بنیاد کار بر جبهه نهادند و
جده که خاصیت ان از بدایه صنایع قاور چون و صیقل کننیک بون است تو سول شده
و با آنکه کمزور گشتید در برج جزا توطن داشت ناکاه ابروی سپاه فام و در عصبه

فان کشت و از او از رعد و برق ساکنان علم بالا و قاطنان خطا غیر آنچه روز
مشابه که در نزد چند ان آب از دید و حساب روان کشت که اگر قائل آوی می علی اصل
مصنعی من المایینی پس نوح علیه السلام که درین ایام بودی التجار بنیاست فیاض علی الله
مکرمی تیر از کثرت نم نم گرفت و مکان بی سخت کرد و علت استر خاندان قدرت پای کربان
در نوزده مانند پای ابا در بحر خفاش نادر شد و طبقات از قطرات اطراف رخا نگران شد
که با دو و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود انجیل سپاه انجانب های جلالت از
وظیفیت و عبیت قنیت بسیار بر گرفته بیشتر مرفتند و دشمنان ندرت کشته شده
بقدر مصبور و حقیت جابر و سلاح خویش میکوشیدند و چون مردم این طرف بایشان
رسیدند ندرت مار از سر انداخته با سطلها تمام جار بر می نمودند و با آنکه طوفان آب دریا
مشابه روی نمود و بود **پیت** جان تف خنجر جهان بر افروخت که بر عرج از و کاوی
بسوخت درین اثنا حضرت صاحب قرانی دل بر عون غنایت بزوانی بسته
وست راست مخالفان را بر سر حین قدرت شکست و الیا خواجه خان را از مقام
این واقعه روی بخوار بست و اما میمنتش که خرم بر میسر و امیر حسین علیه السلام
و حاجی که در قنبل بودند تیلانجی فرزند هشتم را راند و با امیر حسین رسانیدند و سپاه انجانبان
پراکنده متفرق شدند و شیر برام و فولاد و بوجای خالی نیش استیاد و گوشه شاهی
بها در اند نمودند و از جانب مخالفان امیر شمس الدین با غلبه تمام در مقام انتقام آمد
انار شجاعت و مردانگی کجایک و متنی بطور رسانیدند و از تور و دشمنان نیش حینیت
و غنیت حضرت صاحب قرانی ز باز زد و با هفت ده توشون مخالفان حمله آورد
امیر شمس الدین تاب مقاومت شکر شجاعت آمین در خیر قدرت و مکنین خویش
از سر که عنان بر تافت و امیر حسین بطور حضرت مستوفی کشته و قوی شد و سپاه
خود را جمع آورد و بجای که سابقا قرار گرفت بود با استیاد و امر صاحب قران کوکر

خویش

نخستین تیان بهادر را نزد او فرستاد و که صلاح دور است که امیر مانی تجلی شهنشاه تیان
بر سر دشمنان را نندایشان را بستان منفور و متاصل سازم که دیگر در مشیله خجاست خیانت
و مقاصد را در نیاید و چون بدان آوان بشیر و جب طالع امیر حسین بجز و نوح حسین سیده بود
و کوب شرفش بر ج بود و ملائز اول کرده و در کربلیم حلق بز و ایل صفات مبتدا کشته شد
ناشایست و اوقوال نابایست از و بطور می پوست و طبعیت او تغییر یافت از جاده
صواب خرافت میجست و چون تیان بسبب از نوز و رسید سپاه امیر خور کوکر کان
وزبان بسفاهت و بدیشان بگشا و بدین گفتا و مکرو و تمان بهادر را خنجان بر تو که بی شکر
از پای را افتاد و حضرت صاحب قران باز ملک و سعیدی را نیز نوز و اوروان فرمود که
در حرکت تغییر میاید کرد و بر شمس سپاه آمد که فرصت فوت میشود و امیر حسین چون این سخن
شنید دست برب و زبان شتم ایشان گشت او و آغاز لاف و کزاف کرد و گفت که
مگر خنیت ام که امیر حسین بخواند اگر شهنشاه غالب شود و اگر مغلوب که از تن سیاست سالی
نخواهید ماند و صد می متفرق آرزو خاطر بر بازگشته بخندت صاحب قران معاذ و تمند
آمدند و دست در عنان نماندند و در خوارست کردند که هم جنگ در کوه
وار و و پای اجتهت و ان طریق پیچاید و حضرت صاحب قرانی سخن و دلخواه تان هیچ
الصفا نمود و در قریه تحریف بر صفت اتهام مخار که شیده هر و کزو و بعد از ستوه از گوش
فرد آمدند و در اثب حین ذنبت امیر حسین کس طلب امیر صاحب قران ترستا
و چون حال خطیر حضرت از دشمنان و در شت امیر حسین ریچیده بود و نوحه او را اجابت
نمود و التماس او میندول لغز نمود و روز دیگر که این ترک نامور از ارفق خاور بر آمد هر دو
صفا دست کرده و میزند و میسر و قلب سار است شد و قیام از نیام بر آورد و بر
یکدیگر خصیت مند سپ و جبه کشت و او دیگر ز آوردند و کشته که انجانب با هم از غلب
که نیکان روان شدند و درین اثنا توفیق امیر شمس الدین کرد و جدا ماند و بود با نوحی

کشته گمان لشکر و موکره بدید آمد و نرسد زمان عطفه غنائی کرد و نزد آن بوق جمع شده اند
و بیانات اجتماعی متوجه مردم این طرف شده اند از صدقات و عذر زرم از مایان بود
در زمین و زمان آفت و او از مقتضای طبیعت صرخه بوقلمون که در حبس کاهی قرار می آید
نذار و در یک لحظه غالب و مغلوب غالب شد توابع باو پامیان در آب و گل تا نزد
فرودشت قریب و در هزار نفر و در موضع تعین آمدند و آنک تقدیر العزیز العظیم اوداعی
سپاه بزرگشقت خود را از آن کجبه خود بخوار بساجل نجابت رسانیدند و هر کس قضای
کرد که ایل الویس خود را از حیون بگذرانند امیر حسین و حضرت صاحب قزاقی را در نزد
ایشان ترغیب و تحریک نمود و حضرت و جواب فرمود که ایشان خود بدین عنایت رفتند
انامین بخوانم که ولایت با لکل امثال جاوش و نوایب کرد و در دین نیست که یکجا کرد
جمع آورد و در مقابل چشم مردم و بدین سبب اگر در عبور تا خیر و آفت شود تعیین است
که معاف و معذور بود و امیر حسین متوجه سالهای شاد و ایل الویس خود را
از حیون گذار میند و در موضع شیر تور محل اقامت انداخت و اجاسوسان فرستاد
که اگر خبر تو جاسا و جبهه بدور سانسند متوجه دیار است کرد و امیر صاحب قران
بهاک اهدت بر چشک مبروفت داشته بسوی بیمار و دوازده قوشون مرتب کرد و امید
خواجبه و جاوری و عباسیها را با هفت قوشون فرستاد تا بر سر منتهای غایت
جانب سمرقند نمایند و ایشان بوجوب فرموده و غلغله و جاوری در آن بوشش
نموشن شد و در غلبان سکر با او و خواجبه رود چندی و گفت که عشق سبب
امیر تیمور شمار گرفت نزد امیر حسین خواهد فرستاد و رسیدن شما بجاها نیست رفتن
از بخارا به سده همان این سخن راست نپنداشتند و هم در پارس بخوار و او را در
و حقوق سابق فراگوش کرده بدشمن بچسبند و از لشکر جبهه چیک تیمور حسین
و شیر اول و دیگر جاق پسر حاجی سیک را که بر سر منتهای پیش آمده بودند غلبه شده بود

تیمور

تیمور خواجبه افغان و یاران او آوردند و ایشان منزه شد و سلسله این حقیقت گنجینه
نرسد صاحب قران چون بران تفسیر اطلاق یافت و راست گمان نیز از امارت تخت
امیر حسین است و در دفع قضا بر سر سبب و کوشش نماید و ندارد و اجام از آب کمبود گشته
در بلخ نزول شد و ایل الویس خود را که منقول شده بود و جمع کرد و بعضی نماند و دیگر را
نیز جمع آورد و در حالین را بعضی کتالاب متور ساخت تا امر اسم بنقطه و اشیا و مرغی
از موضع حالات خبر دهند و تیمور افغان خواجبه را با وسط تفسیر که از وی صد دریا
بود بسیار سانسند ندوبت با عیش و عشرت بسط و طاووسه مشط و مرصه طلوع کرد
اقبال بسوی دند و کرخان مر سپاه جبهه سمرقند در آن موکک مولانا زاد و سمرقند علی مولانا
شکست بخاری غنیمت عا و کوه چپه سرداری بون امیر حسین و حضرت صاحب قران از آن
امور عبور نمودند و لشکر جبهه سمرقند شدند و در آنوقت بلد مذکور و خندق
و شهر بندی داشت و فرود سمرقند از وقوع این بلای عظیم غنیمت شد مذمومانا
را و سمرقند مدعی کجرات و جلالت از انبار روزگار امتیاز داشت و مولانا خود
بخارجی که امر می شیر اندازد و لیر بود و از بزرگ زادگان بخارا این و کلید بخارا و کما
انصاف داشت مردم شهر را بر صیانت مال و اهل و عیال و حیوانات نیز و معصایر
ترغیب و تحریک نمودند و از باب سمرقند متاجرت ایشان کرده و در مقام محالوت
و طریق اهدت بسند و کرد و استندند و رساب متعلقه و مقابل سازند و مذکور شد جبهه
مذمومانا کرد و سمرقند در خیمه اقامت مطبوعه کردند و در شیران هر دو جبهه و اتمام حکام
آوردند و چون ایام محاصره امتداد یافت و نیز و یکس بدان جنگ شهر را محاصره کردند و
و ما سلسله آن در موضع سرد و با هفت آید نیم غنایت از ایل از مرتب ولایت سوسان
وزید و با و در میان اسپان لشکر جبهه افتاد و از هر چهار ایل یکی پیشین ماند و گایا
خونی در عین تمام بر ضایع افغان استیلا یافته عا فر و سر اسیر شده و بعد از تقدیم

مشورت صلاح فغان و چنگد که ولایت خود بر جرح فرمانند و با مضاف این غرضت اکثر
بعضی غمت ترک کنی بر پشت لبه ساد و شد متبذل روحی به یار خود آورد و چون صاحب
سمرقند کاری جناب ان عظیم لایقش برودند و با شکری فغان کثیره قیامت کردند و بشک
همت خود رسیدند و طایفه از ایشان که بقوت و کفایت ممتاز بودند و فتنه انگیزی
و شرارت تصف پایی جبارت از حد خویش بیرون ننهادند و دست تغلب و تعدیه
بر آورده و در آن اوان که ضعف و قوتور بحال سپاه جته را دریافت مغموم جهت نمود
امیر صاحب قران بجای صاحب در راجه انکشاف اوضاع این ان جمله دستاورد
احوال ایشان را برنجی که مسطور گشت مودع داشت امیر تیمور که گورکان چون بر کجایی حالت
اطلاع یافتند پیش همگان صمیمانه توفیق و فرستادند و امیر حسین که از ایشانست
غیر ترقیب او را آگاهی داد و بگوید که تجلیل باید شد تا در نظام و نظام مملکت بی
و اتمام نموده اید و چون فرستاد و ان خبر سار به امیر حسین رسانیدند که شرم از آن
حضرت اوفید کار بجای آورد و کوچ کرد و بموجب سالی سرای شد و حضرت صاحب
قران کا مکار ایل و ایل پس خود را فرستاد و تا از حیوان گذشت به بیورث قدیم و منزل
اصحابی بودند و نفس جانان باستقبال امیر حسین روان شده و در حد و بقلان اتفاق آه
و دست داده بدیدار یکدیگر بر سر و در و جوشل شده و در تنظیم امور مملکت و ملت سخنان
گفتند و در تفرقه برداران سمرقند حکایات در میان آورد و بنابر مقتضی وقت منع
و بدایا و در نهایت نامها جته ایشان را سال نمودند و بعد از آن امیر حسین و امیر تیمور
گورکان غم و خشم نمودند و در آن زمستان در کیش و خشم و تشاق فرمایند
و امیر حسین در سالی سرای بسپرد و در فصل بهار با اتفاق روی تو بر بیلد و طبعه قند
نهند و هم ما و در آن فرستادند و امیر حسین میان سرای رفت و امیر تیمور که گورکان غم
نمود و در آن زمستان حضرت صاحب قران بر تو اتفاق بر کثرت حصار انجمن

بانام رسانید و چون امیر حسین با تحف و هدایا و بیاد کات سمرقند رسید و مولانا را زود
سختندی و مولانا خود ک بجاری و سایر سربداران اغلب از غمی استبشار نمودند
برسم مولانا زودند و ایچمان با تبرکات نزد حضرت صاحب قران بفرستی دست و کعبه
راشتهار سفت و بخشید بفرستی انست که کجک فغان در دو و پنجاه موضع قصری بنا نهادند
قصر اوقشی گویند **و در حضرت امیر حسین و حضرت صاحب قران بجای سمرقند قول**
مؤذن امیر حسین بعد از استوار بجرکات نمایند و چون فرستاد سمرقند و
سلطان کل مرغان و بستان انصب فرمود و امیر حسین و حضرت صاحب قران سواد
رایت لغت نشان بجای سمرقند بر افروختند و حفظ فرود کس این در انصب
سرا را و شرف و تکلیف ساختند و چون در اندت از سربداران سمرقند انواع عورت
شیخ صادر شده بود و استعیال ایشان از بخله و اجبات شناختند و بنابر آنکه امیر حسین
قبل از وصول انواع سمرقند بلخی فرستاد و بسربداران پیام آورد و بگوید که رایات
عالمات بجان کل نسبت شماست و حال میتا کنید بجهت بافون و فرستاد و مودع شد
در ان موضع با تبرکات و مشوقات رسیدند و امیر حسین بقبل مجمع ان طبعه زبان
فرمود و عرق شخت حضرت صاحب قرانی در حرکت آمده و مولانا را زود سمرقند
از ان مملکت خلاص داد و باقی سربداران منع فرود سایرست گشته شدند و چون امیر
بر تخت حکومت مکن باقیست حرص سربداران طبعیتش مستولی شده و دست نظر بر
برگشاد و از و غنی و ثروت طلب نفس نقد آغاز نهاد و و هم هر سرب رسید که در
و زمان حضرت صاحب قرانی مثل امیر جاگو و امیر سیف الدین واقف و قباها در ان
بهادر و غیر هم سببی خیره تحویل کرد و محصدان رجحانست تا دومی ک نام هر یک تر زود بود
زود آوردند و چون در ان نزدیکی حکایت لایق واقع شده بود و اموال امرای سمرقند
شده ایشان در او انقلب عاجز آمدند و حضرت صاحب قران در بانوال فرستادند

خواص و نواب خود آمد و سیم و زر و جلی و زین و نرسه او ان ایشان داد و از آنجا که
حرم خاص خویش الجلی ترکان آغاز کرد خواهر امیر حسین بود مساحت فرمود و چون
امیر حسین آنچه خواهر او تعلق میداشت بدیده رانسانخت اما بوی مطهره و جستی که
برجیت او متولی شد و بود از سر و ازان توانست گذشت و با این امیر حسین
دینار از جوب رستم باقی ماند ان مکان شفاق یعنی حضرت صاحب قرآن کتبی ستان در آن
ان سببان خاصه خویش نزد امیر حسین کشیدند شش حرم بر حقیقت حال قف گذشت
اسبان را قبول نمود و با حضرت گفت که من بسالی برای میروم و در غیر السنت که مکتوبی
خواستاری حضرت همین صوفی بخوارزم رستم اگر برسم مساعدت منجندگور را بخت
من ارسال نامه در بنام شد و چون امیر حسین بسالی سه ایست امیر صاحب قرآن
در شش که مستغرق شرف او بود و اقامت نمود و ان میندر نقد کرده از وقت
او فرستاد و از لوم و دنات امیر حسین خاطر نماز و می شنوشت در صهارت بجز
و طبع از اندکس فرمود است خصوصاً از پادشاهان **و در وقوع مخالفت**
سیان امیر حسین و حضرت صاحب قرآن سپیدار تعلق چون امیر حسین بسالی را
رفت و حضرت صاحب قرآن ارکش از دوزخ است از و می ماند جهت تخریر خاطر
نشان کار میل فرموده با غلبه تمام سواد است و درین اشیا چون که از افعال
ناشایست و اقوال آنها باریت امیر حسین منتفر و بجنبه خاطر بود و میدانشند
که تا میان امیر حسین و حضرت صاحب قرآن طریق مصادفت و موافقت مبرک
باشد کسی تواند که مباحثت و مخالفت او را مقدم جرات و جرات بیاورد
و جلد آغاز است و نوعی ساختند که الفت و یکا علی بوجست و یکا علی تبدیل
سیان این سخن است که امیر موسی و امیر علی در ویش بسا امیر بایزید جبار و فرستاد
مشور و از دوزخ خانون مکتوبی سر از شتمل بر کذب و بهتان با امیر حسین فرستاد و میفرستاد

اگر امیر موسی بر بنبرست بخان و بسو که امیر حسین اندیشه مخالفت و آورد و دلیل بر صدق
قول ائمه درین اوقات بر بنبرست بسباب می رسیدند گفت بها خواص و حرمان خویش میرسد
بخش منماید امیر حسین بر مضمون کتوب که تسطیر ان از شخص تور و ترو بود و اطلاع یافته ان
کلمات و ابی بعضی خان رسانید و بر لبع و دستا که امیر موسی که این سخن نسبت بود
گفته اند باید که در وقت از دوزخ خانون حاضر شود و ما در کسم استخفاف بجای آورد حقیقت
حال مانماید و چون ضمیر امیر صاحب قرآن مانند آسمان از که دست خسر خاشاک مخالفت
پاک بود لسان او بجایب سمر قندرو ان شد تا نماز و از دوزخ خانون ابراز است نمود
غمازان را بخان و مشغول سازد و این از دوزخ خانون از مخالفت تر شترین خانون بود و در شش
در ملک و سلطنت خود امیر حسین ان نظام و درشت و چون اهل غمزه سعادت و در
که بران پیشش همراز کمال و فضیحت امری مرتب نخواهد شد روی از هر که تا قیام
نخند رفته و ان قضیه نارسیده ماند و در شامی این حال بر خطب خطب حضرت صلوات
ندیدر مکتب است که حکم کلمه من بسیم بخل از استماع این خبر هر منسب بخار غیر می باشد
ضمیر امیر حسین نشسته باشد و در اسبابی عجبی که بدو در شسته فتور بدو نموده این قصید حکایت
صورت حال البشیر برام و برام جلایر که از پاس رسو و امیر حسین بر اسان بودند در میانها و در
گفته که مدتی است که میدانیم که دل امیر حسین با ما یک از صاحب فرست اما از خوف که کلام
ایست نباشد بنیتو نسبتیم که این از از ران بران و دریم اکنون چهار چنان نیست که بخلاف واقعات
نایم و لشکر جامع آورده روی همت بدین او نیم و درین باب مبالغه عظیم نمودند و در غده
باطن حال اول حضرت صاحب قرآن بود و سمعت نژاد و تضاعف پذیرفته با ایشان
امیر حسین همتان شد و عهد و پیمان بستند و مقرر چنان شد که شش برام به صورت قدیم خود
که خندان بود و رفت و لشکر جمع کنند و امیر موسی که کون نیز در ولایت خویش بجزیرت
سپاه قیام نماید و شش برام و حسین تو در خست کون که حضرت صاحب قرآن حال نام را

مستحب کردید و نوکران و ناخواب را در خدمت حضرت بگذاشت مشروط با کلبه کار
عادل ساید نامه تجرید برود و هر دو جانبین کمال مکمل اطلاع یافتند و شیر برام بختان بود
فراگسم آورده در موضع حصین متحصن گشت و با علان که طغیان مبادرت نمود در این حال
امیر حسین بر او پشت و خدمتش در سل و سایل نزد او متواتر داشته و امیر مکر و فریب در آن
او نهاد و شیر برام بکلمات نافرجام امیر حسین فریفته شد و از آن بالا بریز آمد و بار دیگر
اطاعت و انقیاد نمود و امیر متیور کورگان چون نسبت که شیر برام با امیر حسین بیعت
مکتوبی در وقت نماز معنون کند متشاوران گفت و نزاع تو شدی و اکنون امیر حسین بخت
شده و عجمی بکفر می کشی زود باش که هم او جزا تو دور گنار تو نمند و عاقبت بخت
بزیان خجسته بیان حضرت صاحب قرآن گذشت بوقوع انجامید بعد از آن امیر مکر
کورگان امیر جاگو و برام جاری و عباس بجای طرف بخت و تا وایل جان
صنط نمود و امیر موسی و علی و شیش که خبر یافتند و فرساده بودند بگریه و امیر موسی
و علی در پیش از توبه اعتراف کرده شد و گنجینه و بهرام شکر جزیر جمع کرده و اشیاء
عظیم مقدار دست با امیر حسین او را بران داشت که بی مشورت حضرت صاحب قرآن
پتشفقان خویش بطلب کوچ گرفت و ایل علی در پیش را غارتید و بجانب جزیره
و روان شد و آنحضرت بطرف سمرقند متوجه شد تا اشکران و باران جمع کند و در
این اوقات امیر سلیمان و جاورج که بخت که طریق مخالفت امیر حسین قصد جفا
پسند و نداد آنحضرت روی گردان شد و بدو پیوسته اما علی را بر او امر جزیی بود
بمسورمان را در مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحب قرآن آمد و از سر اخبار که
خدمت بعبان لب شد و آنحضرت فرمودند که برایس را بجا نقت سمرقند نصیب
کرد و معاودت فرمود و بنده که خاک پیو فاسی در چشم مردم باشد که در خیره نزد
امیر حسین رفت و فریاد چون از عسک و صلیب ان دیار تقصیر نمیدانست نمود و سر دیو بخت

بر آورد و در خلال این احوال بواسطه وفات اولجائی ترکمان آغا از امیر حسین که در محرم حضرت
صاحب قرآن بود و بخت اطلال و اندوه بر صحنه است روزگار امیر حسین گشته عداوت و دشمنی
ایشان بود و در واقع گشت و در پای امیر سنج و سنین صاحب حضرت صاحب قرآن است
قرین بسیار سکین بفرم از امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین را بکروا
انبوه در مقدمه روان کرده و او را تصور کند حضرت صاحب قرآن را بعبود و فریب بخت
در و ام تو اندازد و ملک برادر و عهده آفند خراور با عهده نامه چون اساس دولت خویش
سست نزد حضرت فرستاد و بیخام و آه که ما و تو درین مدت بر سبیل اتفاق برتشتی از
ملک و ملت قیام نمود ایم و بگوگان قدرت گوی دولت از میدان انکفاد او آن بود
سزاوار اندک لب ازین حال تامل طریق سپرد و آمده و اعتماد تمام باین عهد نامه کرده و بی عقد
مکتوبه ایچانف شوند و چون سپاه نصرت سعاد از قتلوه گذشت و رسیدن نزد آن
ملک عبد الله بفرست دست بوس نایز شد و هر کس هم سفارت بجای آوردند و دست
صاحب قرآن کامکار آتین ضمیر بجهل توفیق و تاملید اجلا یافت بود و میداد
که آن بختان شتعل سرفی و دستا نشت لاجرم انجس نامه را اعتبار مکر و آن
و ان کلمات فرمیدند و را بسجده رضا صفان نمود و اما مسورمان نایدیش انکوشاید که بخت
مصالحه تمشیت پذیرد و خاس شد که از عسکر نمایان بخت گفت نمود و بیورت خورد و نمود
این حال امیر جاگو و عباس سها و در که در هر وقت برام جلا بخت در زفته بودند رسیدند
و امر با اتفاق صلاح دوران و ندانند که راه مسورمان را اگر اندیش خلاف و ضمیر داشتند
و حضرت صاحب قرآن و از شور که رای انور شش همیشه تقصیر نظام و انتظام احوال ملاد
و عبادت و بودان رضاند و وزیران فضاحت میان جاری کرده است اگر با در قضا
دولت بر چنین امور اقدام نماید و دیگران التجار بدین استمان گشته و اعتماد بجانمانند
اگر قصه سس بر لطف و رحمان باشد شرف است این از انویان کیوان گنند و اگر کجا

سلطنت شاهی بر عذر و عداوت آن بود و در اندک زمانی خاک کنجیان کرد و مولانا جمال الدین
عبد الرزاق درین مقام متبحر حافظه بر او کرد و بس که در امر او جنب شد که ملک نهاد و بینه
بر او گرفتند بقید سازند اما حضرت صاحب قرانی بدان راضی نشد با شال این سخن
نیکان دولت را ارشاد نمود و در رسم حرف گوید که قول اول اصح است در قرض
خود سا که چه مصالحت آمد و باشد از مقتضی حس و بعید می نماید فی الحقیقه حضرت صاحب
قران طمانتر دم مسور را انوارش فرموده و حضرت مرجهت از زانی در پشت و از اجازت
معاودت نمود و عرصه قرشی را بنویسند دم خویش ترین داد و امیر حسین شیر برام را با
سپاهی بیرون از احاطه او نام منسوب بجانب شد و باز امیر حسین بطریق کوه حیدر
خزاره دور را با مصححی که بدان سوکت نمود و بود و امیر تیمور که در کمان افغان علی بن علی
الغفران را و آن که در کوه سراج و وحشت ما مستلزم ویرانی ملکوت در پشتانی محبت
بیست که هست بجانب بر طرفه حال عبا و تنظیم امصار و بلاد است اکنون اصلاح
نزدیکتر که گشت کوه طرف در جفایا توقف نمایند و سپاه بجانب و خزاره و بوی
ازنا با صد سوار و جوکت آمد و فی شایسته اتفاق چنانچه موهو و بود و در خاک چنگ
با هم ملاقات کنیم و تجدید تو اعدا رسد و چنان را با جان جنبان که گدوش سید و ایم
که بعد ازین معضد این و غار آن را میان ما مجال نمود و آن و ماند و تا یکدیگر را برینیم
ملک و ولایت ایمن و فتنه ناکن کرد و و خاطر ما ملین نوزاد شد و هر چند مجرب
اقلب اشراق خند و کفاق این مغنی کاشمش را بجزه التهار تکشف و هویدا بود
و قواعد رسد و میشاق امیر حسین امون من عیت الملکوت است لیکن چنان را
باتفاق مروض داشت شد که صلح و صلح و بهبو و در قبول نصیح است و شرم یار عقیده را
بر مقتضی مای احوال نماید و مصالحت راضی شده و هم نمود که در خزاره گدوش سید
سوار است و در آن شد بر عیت آنکه در ولایت سوار است از رعایت خرم و رعیتا

در روز تو توقف فرماید و با صد نفر بجانب ملک چنگ کرد و عده که با ملاقات امیر حسین
توجه نماید و مقارن این حال امیر حسین شیر برام در نودال بوطه ملک انجمنه و وفین
خاک کرد و اینده فرمان داد تا بر سر اسوارانی ملک بجانب حضرت صاحب قران
کرد و آن وقت در این گشتند و اگر فی خیل مقتضو و باز کرد و بد محسوم و کما و کار شدند
و ششخی از زندگان حضرت صاحب قران کرد و در میان مخالفان بود که کجی تبخیر آمده
در زمانی که حضرت بد و فرموده بود و کوشش به نجام برسد و برام نامی از آن کران خیمه
که در واقع مایون حاضر یافت از آن جا و در اگاهی و او سب ام بنا بر عدم عقل و وقت
ان سخن با صلح نگاشت و چنان پنداشت که چون امر اسبی در صلح منتهایند
این جنبه موجب مستلزم فدا گشته و در با فدا و منسوب خواهند و پشت و مخیرت
کوی با از و گاه را اندک لب از هم کشا و وجه گاه لشکران امیر حسین چون ملائی ناکمان
در بر میدند و از اتفاقات حسنه آن امیر سعادت گشتند که مویده بود و بتائیدت رتبه
قبل از وصول مخالفان در رمضان و آن غنایت یزدانی سوار شد و بود و توجرب و عده گاه
شده چون بر وصول سپاه اطلاع یافت و در سر سارعت فرموده که بشک حکم زد
و ملازمان از آن کنجانی که از اینده سر راه بر او نشان گرفت و جنگ در پیوست
ببازوی اوقت در آن سپاه جوشن و زینره گزار را باز داشت و از آن موضع حضرت
صاحب قران چنان مرجهت موقوف گردانیده و دشمنان نیز روان شدند و در
فریق جنگ کنجانی بفرستند تا با فتنش رسیدند و از محض غنایت الهی و یکدیگر افغان
یاری ای نماید که از اینجا قدم شتر روند لا حرم خاب و خاسر و در آن محل توقف نمودند
و چون این جنبه را توختند از رسید لشکران که حضرت صاحب قران انجا باز داشته بود
را کنند و شدند و حضرت با معده و وی چینی که در ملازمت رکاب مایون اند
نوبند از راه جنبه را بجانب قرشی شافت و بعد از تقدیم شورت را بهما بران فرار است

که چهار باغ خان قتل کرده و جوار سنجریان که از وزیر با حقوق و ولایتی بر دولت حضرت صاحب
قرانی است و شدت در روزی بزرگند نگاه بجای جمع قلع و قمع مخالفان و این
بهت سازند و با مضاف این غرابت هر کس غرابت خود را انجام ساختند در ظلمت
لیل مالک خود را با جان شمشیر کشت و روز دیگر کشت که امیر حسین در قرنی نزول کرد و در
و این پند و شاه برلق و فتحی که است آن یار کشت خال نمود و حضرت صاحب را
چون قطع است فرمود و یک با استیسی سید میدان توقف نمود که افراد خدمت و هم
بد و پوسند نگاه با اتفاق غرابت مقصد تعیین داده از اب امیر که شد و یک
در آمد و سر چاه شور اب را منزل ساختند حضرت صاحب قران اطمینان نزد
ملک عبدالعزیز حسین و ملک هر یک جوانی قربانی است تا ما استیسی خانید که
نسبت بخت در مقام خلاف اندیا و فاق و زمان غیبت رسولان و واه و غم
یافته هر کاروانی که از خراسان متوجه ماورالنهر شد و هر چاه شور اب میرسد شهر
کامیاب ایشان را در موضع باز میداشت و چون اطمینان معادوت نمود
شرف تعدیل بسیار جلالت مناسبت حاصل کردند امیر صاحب قران که کار و اینها
رضخت رفتن داده آوازه در انداخت که ملک همراه است عارضه و کار و است
و هنوز کار و اینان از مقام خود روان نشده بودند که حضرت با ملازمان و متعلقان
سوار شده روی قصب بصوب هرات نهادند و باز رگمان چون قرنی رسید امیر
امیر حسین خسر حضرت صاحب قرانی و ملازمان او پرسیدند که گفتند که اینها است که
از حال ایشان استفسار می نمایند بجانب هرات ترو ملک رفتند امیر حسین مردمی
مصدق داشته از قلعه قرشی بیرون آمد و یک پراگند و جمع آورد و بافتند
سوار موضع بیرون را منزل حاجت و در خاطر داشت که باز کشت در و و ملک بسیار
با چهار نفر از قتل را ناس که امیر حسین ایشان را بد پنجاه فرستاده بود و در قرنی

توبه و کسب لایق تر از کشتند گفتند در قصب حضرت صاحب قرانی بجانب شمشیر
و استیسی او را در غلظت این سبب که در قصب و متورن شدن شمشیر
و رفت از غرابت و عجایب و افحات حالات صاحب قران کینی استمان متورن
حضرت با بعد وی اندک بجانب قرشی و فرستادن اعداد دولت قاهره با وجود کثرت
و چینی این مقصود که سبب معتبر و برین هیچ تفسیر یافت که چون امیر حسین را کورگان نامده بر بنا
کار و این غرابت فرمود که یک جانب ماورالنهر روند و قصب همان بر بهت هرات در
حرکت آمد و بعد از جلالت قافلای کشتند و در منزل مبارک نزول کرد و موازی می رفتی قافلای
قرشی تو اندرفت و در بخار جلالت انداخت و بعد از آن یکی اہمیت بر و قصب
و شمشیر مقصود کرد و رسید و بنوعی در آن امر شروع فرمود و که عقل حسد و اولی است
تجب بدندان کشت و در آن او ان زیاد و اولی است و چهل نفر غلام حضرت
بنو وند و از جمله عیان خواص و ایران صاحب اختصاصی و خوش اخلاق بود و او را در
و امیر ماورالنهر و حسین جبار و امیر حسین الدین کموز و عکس بسیار از قصب
واقف و قاصد و از قوم نایان و محمد و شاکه بخاری حضرت صاحب قران که کار با بعد وی کل
غرابت صوب قرشی بقیم داد و با آنکه در آن نواحی امراء نامدار امیر حسین ماورالنهر و ہزار
جدوت آیین که کین بسته و کین زرم و یکبار نشسته بودند برابر ابیبرت شدند
نامند که از کتاب امثال این امور از خسر قدرت و کمندت انوار و بشری پر دست
بسرحد متعفات مفرونی فی الجہد صاحب قران روشن ضمیر و تاریکی شب روان شد
بجنا امور رسید و در ہما نشب با چیل و سر نفوس بان در آب راند و مجموع ایشان
عبور نمودند و قریش را احاطه کرد و بلاخط آنکه کسی سبب کانی سادگشتی تا کفر و تجاوز
رشت تا وند تا بقایا ساسا ما بفسن که شد و شب و یک پور و الیغ فرو آمدند
و اطمینان امیر بوسی که در این نبودند کشتند و بران و ایر و اسامی شد و شب

توقف نمودند و روز دیگر روی توپ را برهنه نمودند و شکام در فرود آمدند و بر کلاه
نایب بر کلاه حضرت مراد حضرت نیافت و بعد از غروب آفتاب بیشتر گفت رفتند و در
امیر جاگو معروفی داشت که صلاح الهیست که اعتقاد بر عیسائیت مملکت همچون کرده بر کلاه
سپه چون بر کلاه بدست ما افتد پای مراد بر سر کردون بنیم و حضرت صاحب قلم
که موفق و مخلص تائیدات بر بانی بود فرمود که سید ما بغایت اندکست اگر عیادت
چیز تر نمی رسد و تفرقه روی نماید آسان آسان جمع نشود و غیره انکه شاه دین کان
نایب است تا من بقوشی روم و برج و باره و محل کس روم و در جوانی نظر آورم و بعیرت نام
مراد حضرت نایب این سخن گفت و بیشتر وعده افتد را ملازم خویش ساخته بر جای
استیصال بر دوان شد و بجز خندق رسیده منزل فرمود و چون آب خندق فراوان بود
اسبان را بیشتر سپرد و از عمر تانوی که بر بالای خندق انداخته بودند آب از آنجا
بجها میرفت نباتات همایون تا بر نوباب درآمد و پای مبارک نهاد و خاک نیز
و بعد افتد و عقب آنحضرت قدم می نهادند و دروازه که در جانب خزار است رسید
حضرت صاحب قرانی دست بر در زده و دانست که پیش نجاک انباشته اند از آنجا
بازگشت و نظر احتیاط بسیار و فسیل افکندند جای که دیوارش است بود و بعد افتد
که محل نزد بان سادون دور آمدن بقلعه امنیت و از آن محکم که نجاک زین را از قریب بود
معاودت فرمود و در تجیل نام ملازمان بیوست و بار دیگر ما این منجوبه قرشی شد
و جل و سب نفر از زده اسبان باز داشته و صد نفر با نیز و با آنها که از بورد و انچه
بودند نجاک زین فرستاد تا از دیواری بسبب افتد نموده بود و بقلعه درآمدند و خود
دیگر بر دروازه ایستاد و اولاد ان سبب افتد انچه چون مای در حصار نهادند
بقواکم شمشیر زده از نیام ان مقام برکشیدند و روی بر دروازه آورد و چون انجا رسیدند
مخالفتان را دست و لایق بافتند و بیست و پنج سبب دروغ و مار از دروازه انجا

و دیگر

و بر تیر تفعل دروازه را شکست و حضرت صاحب قران برنجوشید بان صد نفر
در آمد از او از و غنایه و لیوان قلعه کشای زلزله و لوله در حصار افتد و مردم قرشی از
خواب سر بر آورده افتد ان و غیر ان بر طرف روان شدند و با هم در گفتند و در
که مگر صورت قیامت است که میدانند شکرمان ضبط قرشی نمود و زن و فرزند امیر موسی را بدست
آوردند و محمد بیگ بن موسی را بدست آوردند و محمد بن موسی را در صحن کس بود
فرمودند حضرت صاحب قران پوشیده راه را که زید را و اند مقصود انکه چون گاه و این
بمخالفتان رسد از بیم و هر ایزد مغرور و پراکنده شوند و در همان شب محمد بیگ
بر پدر بیگ صورت واقعه را باز نمود و در پیشش از جای خبر و بیانی ثابت و قاطع
استوار داشت و کس از ملک به او در دست او و در از ان جا و شانه ناز اعلام داده
طلب داشت و روز دیگر دشمنان مقصد او از در حصار از او موضع خویش
در حرکت آمد و بقوشی رسیده اطراف حصار را فرود گرفتند و حضرت صاحب قران
ذو افتد از غیب با کون مقصد می ضبط یک دروازه کشت و امیر سیف الدین را پیش
در دروازه دیگر نصب فرمود و دو سیوه فرستاد انخلان و امیر حسین و امیر عباس و قس
بها در ان زمان و او تا بر بروج غم روم نموده بزخم چکان جانستان نگذارند
که دشمنان چاکسار سپاه من فسیل و خاک زین کردند و در ان روز امیر مودیر ارات
با سی نفر روان آمد و خود را بر ان سبب با کینه لار زده و استمان ترم و مقصد با مساحت
و شصت سه سبب از مخالفتان گرفت و بقلعه آورد و درین شاد و در که با هر جوان
دولت از انده افتد است در حال سار ملازمان حضرت امیر محمد که کان ششم شد
حضرت صاحب قران غنچه قرین خواست که تنج جلاوت آخته بر سر دشمنان تاخته
انار هول روز قیامت ظاهر کردند اما امیر سیف الدین که از علم نجوم در عمل خطر داشت
بمرض ساسین که از هر روز توقف اولیت و فرود انقضی است و این سخن بصل

افکار و آن غرمت تا روز دیگر بوقت ماند و آن شب از جانب مخالفان نیز کجی نهادند
و در وقت نوبت بکتاب باورج و سپهر نیک و روزانه آمد و برب و روز دیگر که شویید
خبر کرد از برام این سیلی حصار علم کرد و از برافروخت ایلی بوغا و قنوج و باورج در روز
اندوخت از قلعه باغچه و نوسر و آن تا سخت نند و بدستمان خواور دند و علیش و دور
بر تو می بر حسب فرمان و در حسب لایه خان برسم بد و با بپست نوز و عقب ان دو بهار
سناقت نند و از صفت اعدا اطمینان غیر شکر کشید و متوجه برینان پرت ایجا شد
یک نفر ب تن اقمه زنها و در مجال نیافت و از جنگ سپاه امیر موسی اوزبکی بود و
منور و دلیر و بخت باغ فرزون از سیل و شیر که از زخم کز کز ان سنگ است بر بدن بود
و ما و ندا قنوجی و از نسیب عمو و کتوش انگش که در جنگ داشت از اجل الهی برجا بود
باغ و روی نهاد در هر و سپه از ولاری در باغ قدم در میدان نهاد و قران بوغا
سای حصارت پیش رفته هر دو دست او جان کجی گرفت که مجال ان ماندش که قدم
از جای بر کوفتی تا کجی رسید و هم او را با تمام رسانید و امیر کسار بوغا ایلی هم از مالای کوز
نیز باران آغاز نمود و طالع از مخالفان که در باغ و تور با بیای قلعه آورد و همرا انداخت و کجی
کشید و گزید و بخند و کجی که جهه روز کار نامی کند و بودند پناه بردند و سپاه جلالت
نیز از اخبار اند و از صیحت شان گذر اسید و از سپاه اعدا توکل با صدمه و حوا آورده و پناه
و دشمن نیز دست بار ان گشا و در لشکر ظفر امان سعادت قرین را بر کرد انیدند و حضرت
قران سپهر اقتدار با با صدمه نزه سوار از حصار رایت جلالت افزوده پیردن تحت و
و از دستش کز این قوتی و شوقی تازه بی اینج حاصل شد ایلی بوغا و بهرام توکل و کوز
و او پاره و بوارسی را نیا و ساجت با ستا و ایلی بوغا از بالای دیوار شکر جانب او انداخت
و توکل بروی کوز آور و درین است از بهار و ان شکر حضرت اشها جوفی با و دست
بر بهرام نژد و اور و روز حیات ان نامور است م شمشید و کارش با تمام رسید و ان

بسم الله یون رسانید لشکر ختم جهانوز حضرت شکر کشید و اعزق را کد گشته
تعبیل هر چه تمامتر روان شد و فرمان داد تا لشکریان بولایت اهل شکر کصدال
در آمده دست بهب و غارت و غارت و غارت و قلع و اشجار و رفع آثار
بکشاید و ایشان بر حسب فرموده بناهای عالی را بازین هموار کردند و در حقان
و غلها را با میومار سید و خوشه بر کشید و از بیج بر کنند و کرجیان شقاوت
فرجام از خوف حامیان حوزه اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع حصین برده
بودند که عقل که کشت کفجی از ان معافد به تمامی در از از قبیل محلات میسر
و ساکنان مساکت غذا و جهاد در اندک زمانی پایز و قلعه از قلع مشرکان را منفر
ساختند و هر که بدین اسلام در نیامد بپس المهاد فرستادند و در بعضی اوقات
غازیان سعادت مند در صند و قنات شدند و جمعی از ابطنا بهار و بخیر ما استوار شدند
و از سرهای کوه در برابر مغار تا که ان بی میان در اجنا تحسن نمود و بودند فر و میکند شدند
و ایشان دست پترو کمان گشته بد کیشان را مقهور و پریشان میا خند
و حضرت صاحب قران کردون تو ان جمعی از مردم خراسان را بمحافظت تلقین نمود
فرمود و نفس همایون در دست مقرران منبر و آمد که کین بی دین چون جلالت
غازیان موکب ظفر قرین مشا به نمود از میدان ستیز روی بودی کز زنها
و سر و اران و از ناگوار ان کرج انقیاد پیش آمده امان خوا شدند و چون اولاد
در تحت و تصرف ملازمان رکاب خنبر و جهالکند آمد بموجب فرمان کلیسیا مارا
ویران ساخته بجای ان مساجد و معابد میند و نهادند و بعد از فتح مملکت ککین
حضرت صاحب قران با کتین اعزق گذار گشته از دست مقرران بر سپیل
استیصال بجانب دته جانی پیک کرجی روان شد و اطراف ان دیار
بیاد غارت و تاراج رفت جانی پیک از خوف جان بیایه سیر اعلی گشته

و جمیع حصار و مخاره پیکار تسلیم نمود حضرت بنو و لشکر منصور در آن ولایت
قتل و غارت کرده با غنایم موقور در نظر آید فیروزی همت بارگشته با عرق لعلی شدند
و حضرت صاحب قرانی سید خواجه امیر شیخ علی بن مبارک و امیر جهات و اربابخت ولایت
که بستان روانه ساخت و خود بر آه سما و اکامیر شیخ علی بن مبارک راه فرستاد و در حرکت
و ارباب جهاد و اصحاب جد و اجتهاد جهت اضرا کفار غلبه بر کینند و کلبی با ویران
کرده با اسب و کوسفندی شمار مر حجت نمود و بار دوی شهر بار چشید قدرت فرید
اقتدار بیست و در آن نواحی قلع بود در غایت رزانت و نهایت متانت
چون جبرقتی گشتی سایه و وصول بر آن انداخت یر لیل و واجب الاذعان بقا
یافت که لشکریان بی توقفت بکن مشغول شوند و ایشان بموجب فرموده علمنوده
در همان روز بر آن قلع استیلا یافتند و حضرت صاحب قران فلک اقتدار بعل
فتح آن حصار امیر جهات و و دیگر سرداران از انبلیه تمام بطلب ملک کرکین که در آنجا
و پیشه ما کرد آن میکشت فرستاد و سپاه نظر سپاه فوج فوج در کوهها و دریاها فرستادند
و هر چند او جسته نیافتند اما طایفه از خواص و نوکرانش را دستگیر کرده با غنایم
که از خیر نشان بر روی بود مر حجت نمودند و بار دوی همایون پیوسته و حضرت
صاحب قران از انجا روانه شده از آب که گذشته بسعادت و دولت فرود آمد
و مقارن این حال جمعی از مجربان صادق الاقوال برای صواب نامی صاحب قران
جهان گشتی عرضه داشتند که جمعی کثیر از سرداران که حصار از زیرت را مانع نوبلیا
دانسته پناه با بنجا برده اند همت عالی همت انحضرت کند تدریج بر کشتن کوهها
استوار که بیالای کوهی بود انداخت و با یلغار ره ان شده سپاه با بنجا کشید بگریان
ان قلع نامد از مرکز و او در میان گرفتند و تبرمت اسباب محاصره از غزاده
و مخفی و امثال ان مشغول شده جنگ در انداختند و روز هفتم بر مقتضی فتح

واجب الاذعان حضرت صاحب قران جنگ سلطان بتقدیم رسانیدند و قلع را
فتح کرد و مشرکان را بچشم فرستادند و ورین اثنا بقصن پیوست که کرکین شقاوت
فرجام در قلع نیست نشسته است و دروازه از انماست در بخت سعادت بر خود
بسته انحضرت مجتنب و ثبت راهها فرمان داد و بعد از اجتماع عا کرد و ان کثر
که بصفون رفت بودند سپاه را در اعرق گذاشته با نصف دیگر بجانب ان
قلع ایضا کرد و ملک کرکین از اجتماع توجرت شجاعت آیین از حصا برآ
و گذار سپرون آمد و بطرف انجا کرکینت و جنود نظور و بان قلع رسیده
پیکر حمله در کندن تخریب آوردند و طایفه از بهادران بتکامیشتی کرکین روان گشتند
و بسیاری از اتباع و اشیاء او را گرفتند بقتل رسانیدند و او از اب ایغزو
کران گذاشته نیم جانی از ورطه عنا و غرقاب بلا ساحل نجات بیرون برد
و چون کرکین عاجز و بیچاره شد سلطان ظاهر پیر سلطان احمد جلایر از انزو
بر اند و او بجانب روم عنان بر تافت و عاقبت ملک کرکین از ورطه عنا
و استغفار در آمده اسمعیل نامی را بدر کاه عالینا فرستاد و اسمعیل انحصار
که از حوادث روزگار با جوال او راه یافت بود در پایه سریر اعلی عرضه داشت
و گفت که کرکین سوگند ان غلام و شد در انده بزبان که مدد الحیوة درو
طایفه خدمتکاری و جانتساری و او در جزئی و بلج کزاری تنها و نقصی طایفه
ندارد و اگر این نوبت از خون او در گذرند بعد از این روی اطاعت از قبله
فرمان برداری نکرد اندر ام حمله عذرا و پذیرفتند جراید جوامیش عفو
و انخاص شده عنان عنیمت بجانب ولایت ایوانی که یکی از امرای عظیم الشان
که بستان بود و معلوف ساخت و بدان دیار نیز تاخته لوامی شوکت بطرف
منزل قرا قلع فلق بر افراخت و ان قوم را غارت کرده حصار با ایشان را

بازین هموار و یکسان کرد پسند و چون عساکر که درون ماثر اکثر ولایت که در آن
غارت کرده و آتش در آن کن و مسکن آن دور بخان زنده و لوای گیتی گشت معاود
نموده و مسافت چپوده بلاق مسکول همه ترؤل در عرصه قبول آمد و در آنجا مسجود پائین
جهانیاں گشت که طاعتی از کجیاں بی ایمان در موضع فرس کردشته اند و بیخ
و رجب الامثال از موقف جلال صند و ریافت که امیر شیخ نور الدین با جمیع اعیان
حوزه دین مستین بر سران طاعتین تازند و امیر شراییه بر مقصد زمان ده عرصه رویین
روی توجه بدان صوب نهادند و بعد از چند روز آنحضرت بنا بر شرف و حرصی که
یرا ذخایم نیک و احراز فضیلت غزا و جهاد داشت از عتب امیر شیخ نور الدین
روان شده و علم ظفر بیکر بر افراشت و چون منازل قطع فرموده بفرس که رسید
در مدت یختر و هفت قلعه از قلاع آن مشرکان تالش ثلاثه کوی با مشغول ساخته
با خاک یکسان کرد و اهل اسلام متعینینار نیک عرصه کوه و ناموس از خون ارباب
ظلام اهل فام کرد پسند و رایت حسره و جانیکه محفوظ بتاسدات قدیر از آنجا
بارگشته در اردوی مایون که حسب اشاره علی در مسکول نزول فرمود و درین اثنا
ایلیان فرنگ رسیده پس امیر را در آنکه از جلاوتی امر دروم بود بدست ایشان افتاد
رسانند و بوسیله امر او مقربان درگاه فلک اشباه حاضر آمد صورت اخص
و دولتمتوایی حکام و سه داران دیار خود را در نظر کمی اثر جلوه دادند **و گزید**
و ستاد حضرت صاحب قرآنی فقیر روم و لشکر کشیدن آنحضرت بجانب بیوسا
و استیلا بدان مرز و بوم ایلام مایزید که در آن عهد فقیر روم بود بجزیر شوکت گشت
ساز و عدت و فحمت مملکت و بسایک اعیان و انصار و ابنو بیوش که در آنجا
جانبی از قیاضه از منزه ماضیه تقدیر و امتیاز داشت و آنچه او راست داد
هم یک از پدانش را میدرشد بود و بنا برین اسباب بخار غرور و پندار

بدماغ خود راه داده پای حرارت و جسارت از خود بیرون نهادند و طهرتن
وای از آنجا که در زمره سبندگان حضرت صاحب قرآنی منظم بود و ایلی فرستاد
که ترا بعد ازین مطیع و منقاد ماباید بود و خراج از آنجا و از روم و آن حدود و آنجا
حاصل کرد و بجز از آنجا عامه رسانیده و فرستاد و دیگر کلمات از زبان فقیر در مجلس آن
گفت که از تبه اول بغایت بعید میموند و طهرتن صورت و اقدار عرض داشت
ما زمان مویکب مایون کرد و حضرت صاحب قرآنی دانست که فقیر روم مال
موفور و ولایت معمور و سپاه نامحصور مغرور شده است و از جاده قویم و حراب
مستقیم اخراج جزو آنحضرت خوانست که نخست لیسخت نامه نویسد و بزلال عطفت
عباد طغیان و نخوت که بر حاشیه ضمیر او نشسته بود فرو شود بدید که از باور بخوات
بشاه راه هدایت گراید و از مقام تکبر و تجر بوضع عذر خواهی آید و از میدان محظوظ
و منازعه بیرون آید خانه در کوی عاقبت و سلامت گیرد و این همه ملاحظه پادشاه
و من بشه یار ستود و خصمال تنکو که از بنا بران بود که آئینه ضمیر انالی دیار روم که پیوسته
با انصار و با مشرکان فرنگ حرب و جنگ میکردند و در اعلام عالم دین و ترویج احکام
شیخ سید المرسلین صلوة الله علیہ و علیہم اجمعین میکوشیدند از خیار بگم سوز
سپاه منصور ز کلمک ملال پذیرد و لاجرم دیر را پیش خواند تا صدر کتاب را بدین کلمه
آرایش داد که **رَجْمُ اللَّهِ أَثَرُ عَرَفَاتٍ قَدْرُهُ وَلَمْ يَخْذُ طُورَهُ بِنَارِي سَجَاءٍ وَ تَقَابُرِ كُنُسٍ**
رحمت گنا و مقام و رست خود بشناسد و از حد مرتبه خود تجاوز جایز ندارد و پاپ
باید که در آن فراتر نگذارد و بعد از آن در مقام آورد که ننداطه و المنه که امر و بطلان مسعود
و بخت فیروز نام احکام ملک و ملت در قبضه احتیاد انامل اقدار ملازمان درگاه
و بندگان بار کار نامست و عطره رنج مگویند و بسط روی زمین بغنایت ملک
چون و اراده قادر کن فسیگون در تحت تصرف خدمتکاران شایسته و

و جان سپاران بالیه تاست ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه عبودیت مادر
کوشش و غایت اطاعت و متابعت مابدوش دارند و سرداران اطراف و گردن
کشان آفاق از مقتضای فرمان جهان مطاع و برینج واجب الاتباع با مقتدا که موافق درینکند
و برضیه از کوشش است که سلسله است تو تیر کمان کشتی بان مشه می شود همان بزرگترین
ند است و استغفار نشینی در روز ق حیات خود را از ملاحظه امواج بحر غضب با صل
بجاست و سلامت برسانی و چون درین مدت استماع میرفت که اکثر اوقات توغیر
فونک مهر و منت و بهی همت تو بر استیصال بضاری نام و ننگ مقصود تا غایت
تحریک عنان تو بر تعرض بدان صوب از نکلن وقت تجزیه فضل نباید بر خفا فریض
میخواست که مقتضی ان الملوک اذ اذ خلوا افریة افسدوا ما از هر و عبور عا کرد و
تا شرف و ولادت شایع مسلمانان کرد و دوشادی و شمانت نصیب بی دنیا
شود و صیت است که از طریق و در پیش آبا و اجداد خود و اعراض و انحراف
نما و پایی جبارت بادیه غوایت و عنایت ندینا و حدیث ترکوا لکن ملوککم
نصب العین ضمیر ساری و ابواب بلا و فتنه بر خود و مملکت خویش بگشاید و الموم
و چون مکتوب بمر و توقع رفیع مرین و موشه شد مصحوب طایفه از مردم بپوشند
سخن دان نرذ ایلدرم بایزید و منستاد و ایشان بکنج استعجال دروان شده
چون مقصد رسیدند آنچه و فیض سفارت و پیغام کزاری بود بجای آوردند
اما در صفا و سود و انجمنان و چندان در غلیان و جوشش آمده که بسنجین نصیب
و اقیقون موعظت تسکین یابد در برابر انجمنان و وحشت اکمیز زبان را کنگریت
مدتهاست که امر مقابل او در سر و سودای مقابل او در خاطر است و محزون و مکتون
ضمیر کند اگر او مر حجت نماید من تا بر تیر و سلاطین از عقب او بروم **بیت**
بر پنجم تا دور کردون سپهر کز سر بر روز بسته بمر و یا کردش حرج نباید ار کرا

که

کردن و اهدارین کار خوار و منستادگان بزرگتره چون کلمات قیصر عرض پادشاه و
کهر رسایندند ازین جواب نامو اب التمش ختم بها نوز اشتغال با غیرت با بسیار بگما
از غریمت جانب سپه اسس تقسیم داد و چون رایات نصرت شکار بجه و او بماند
رسید امیر الیهداد که جهه آوردن امیر زاده و سپر محمد بشیر از رفتن بود و او را بنگر
باردوی بجا یون رسایند و خدمتش را بموجب اشاره علیه در یوان بزرگ حاضر
آورد و بر غور سپیدند و خوب یا سازده بند بر داشته گذاشتند و شیخ زاده فرزند
و مبارک خواج که دران امر ناشایسته معلم ش زاده بود و بسیار رسایندند حضرت
سلطان سیکیم کا حضرت عصمت سمات سر ایلاک خانم و خانزاده و دیگر هر هک
شاهزادگان امیر زاده الغ پیک بجانب سلطانیه روان کرد و وجهه منضبط سمات
ایشان امیر زاده و سید و امیر زاده خدا داد و برادر بزرگ امیر الیهداد و مولانا قطب الدین
قوی متعین شدند و رایه نظنه نشان بالمشکران و سپاه بیکران از انجا در حرکت آمده
چون هوای از روم از بخار موبک فرزند عظم اکیرت امیر طهران با کرد و انبوه باردوی سلا
پوست و بغایت عافیت خسته و انداخته صافیت و بعد از دور و زوق ظفر سیک از انجا
حرکت کرده از از انجان گذشت و حضرت صاحب قرانی در اول محرم سنه ثلث
و ثانیه ایغار کرد و بموجب سپه او شد در این اثنا منبئان مباح علیه رسایندند که
ایلدرم لبر خود را کشتی با تیمور تاش که از عظامه اماره روم برید شمانت و حرمت لیت
دار و با دیگر سرداران و بهادران بر رسم منغلی بسیاس و منستاد بود و ایشان از
توجه رایه نصرت ای با خاطر پریشان بازگشته اند و انحضرت امیر جهان و اولیانا
شاه و امیر شیخ نور الدین و سونجک و سید خواج سپر شیخ علی بهادر و دانه خواج و دیگر
متعینان را بکنامیشی رومیان و منستاد اماره که کور بخیل تمام رانده از قیصر گذر گشته
بمشکر روم رسیدند و انجمنت را پرانگند ساختن آتش منب و غارت در آنجا و

و نوای زدند و باغش را بقدر تحصیل مراجعت نمودند و در ظاهر سیواس را در
کردن اساس ملحق شدند و شهر سیواس را در دست استوار داشت از اساس
سکهای تراشیده مرت ساخته بودند هر یک دو کوزه که و تختش یک کوزه بود
و عرض قاعده دیوایش در کوزههای سه و اویش شش و ارتفاعش تا سر کمر است که از
سرجانب محفوظ بخندق عریض عمیق بود و چنانچه نقب زدن میسر نمیشد زیرا که چون مقدار
یک کرمیکند نواب پروان می آمد و از جانب شرقی که محل نزول جنود مظفوری بود
نقب کردن صورت می بست مصطفی دار و خدمت قیصر با چهار هزار سوار است که بیشتر زن
تیرانداز نیزه گزار در اندرون شهر اسباب رزم و پیکار مرت ساخته در مقام جلالت
پای مقامت و محالقت فشرده ایستاد بود و اهل اخبار و تویح بر آن شهر از
مستحقات سلطان علاء الدین کعبا و سلجوقی بود و القصره در آن طرف شهر که نقب زدن
تمشیت می پذیرفت فچمان بکار خود مشغول شدند و سپاه جلالت شعار از اطراف
و جوانب جنگ در انداختند و اسناد آن ماهر غزاده و مخفی نقب کردند و بعد از
هفته در روز پنج و باره از رخ سنگ اختلال پذیر گشت و نقبها تمام شد بر وجه بر سر
گرفتند و شعله فرمان قهر زمانه کشید و منمو تا آتش در ستونها زدند و بر جا
افتاده و دود و دشت و حیرت بالا گرفت و نزد یک بدان شد که حصار عجله و قهر
مفتوح کرد و مصطفی از غر و نیازهای مسکنت و انکار سپاه آمد و سادات و علمای
و ارباب عامه روی سباز بدرگاه کبیری پناه آوردند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که از مسلمانان مال قباخت نمایند و نصرانیان و سایر بی دینان را عارت و تاراج کنند
و اسیر گیرند و از سپاهیان ایلام بایزید چهار نفر که جنگ جبارت بالآت جنگ یازید
بودند اکثر از ملت پنهان بکاز بودند زنده در جاها کفندند و خاک بر سر ایشان نمید
تا عبرت دیگر مخالفان کرد و حصار سیواس را با زمین هموار ساخته و نهارت عالی

از کوه

از کوه آشفته و در اثنای این اوقات بمجلس جلالت رسید که سلطان احمد بجای که با قرا
از بغداد در کجاست بود و متوجه روم است و ازین جوانی میکند و آنحضرت طایفه از اقبال
رجال را بتکامیشی ایشان روان کرد و ایشان ایوار و شکر بکیر کرد و با غرق خدمتش رسیدند
و خواهر بزرگ او را سلطان دلشاد و دخترش را با زمان اسیر و دستگیر کردند و سلطان
نیم جانی از آن در مطر پروان آورد و بقصر سیوست چنانچه ذکر آن بگذشت **ذکر کشتن**
حضرت صاحب قرآن بکامب ملطیه و آنگهستان در آن زمان که حضرت صاحب قرآن
بجای سیواس استغال داشت اشرا و آنگهستان پوشیده و پنهان بار و وی نظرها
می آمدند و اسباب لشکر با زود دیده می بردند و بچگونه از و خامت عاقبت نمی میشدند
و چون هم سیواس برنجی که خانه مشکی شام رقم بر قفاس زد و قرار گرفت طرفین
رنجان باز کرد پسند تا بقبضه سر حد قیام نماید و عنان عنایت آنگهستان معطوف
گردانیده امیر زاد و شامی را بر رسم منغلی روان ساخت و امیر سیاه
باصح امداد و طایفه از لشکریان نصرت اتما در کباب شاهزاده بدان صوب
در حرکت آمدند و چون شاهزاده مشارالیه و سپاه طغزینا و بابلستان رسیدند
ترا که اینجا مشوره گذارنده فرار نمودند و در کوه و صحرا سرگردان شده شاهزاده از محبت
ایشان تعجیل بر اند و بجا محبت رسید جنگ در سیوستنها در آن جلالت شعار نقب
شتر آبدار و مار از روز کار مخالفان بر آورد و همه را متفرق کرد پسند و موافقی ایشان
گرفته معاودت نمودند و حضرت صاحب قرآن الطی ملطیه فرستاده امالی ان موضع
ایللی و انقیاد و دعوت کرد پس مصطفی حاکم سیواس دار و غدا انجا بود از غایت جهل و نادانی
ایللی را مجبوس گردانید و از استماع این خبر شش غضب دارا بجز و برافروخته گشت
و رایه طغزینک بر دامن صوب در حرکت آمد پس مصطفی با اتباع خویش بجز و استماع توجه
خدا هم برام انتقام راه گزینش گرفت و چون جتر در کار سایه و وصول بر طغزین و ان یار

اندرخت و بهادران شجاعت آثار در همان روز شش روز گرفته مگر که در کربلا
بی دین را اسیر گرفته از مسلمانان مال مالی ستانند و حضرت صاحب قرآن نظیر
لواهی امیر جهانش را با دیگر امرا و لشکر با تاسیب و کوشش مسلمانان آن حدود
ناخز کرده و ایشان بر حسب فرمان و وجوب الاذعان روان شدند و ناقصه کاخه
اتش سب و تاراج و غارت در خان و مان ان لی میان و مقیمان آن ولایت آمدند
و پس از قلاع مطیبه را منسوخ ساخته با خنیم فرادان بارگشتند و در مطیبه بار دوی
همایون پیوستند و عاطفت پادشاه از حکومت مطیبه را با توالیع و مضافات با میر
عثمان ترکمان ارزانی داشت **ذکر اسباب توجه ریاست ظفر فرجام ولایت شام و**
شرح بعضی از قضایا که مناسب است درین مقام حضرت صاحب قرآن سپهر احشام
در شهر سمرقند و خراسان و سبعا بعد از تخریق عراق عرب و خواجه شیخ ساد و اهل کابل
حب و مجال سب آراسته بود با جمعی بر سالت نزد پادشاه مصر و شام ملک برقوق
و ستاد و سخنان شایسته و کلمات باریه پیغام داد و چنانچه درین اوراق شمر ازین
میفرماید که کلمات بیان گشت و چون شیخ شمر را به بر حجت اشام رسید او را در خانه
بر رسم مهمو دو موقوف داشته خبر مصر و ستادند و برقوق بخلاف شرح و عرف
که برای قتل و بند نیست بنا بر اغراض سلطان احمد جلایر که ان زمان در مصر بود و قبل
ان بزرگ و رفیقان او منبر مان داد و خواجه شیخ را با جمیع ملانمان بدار القاد
فرستاد و با آنکه حکایت با ندرگان و ایلی چینی که خان حکم سلطان محمد خوارزمشاه
و هجوم لشکر تا نادران سبب شینده بودند بدان امر شیخ اقدام نمودند و از وفات
عاقبت نیندشیدند دیگر آنکه چون صاحب قرآن مالک استان بعد از
فتح اذربایجان و عراق عرب بهمت عالی همت بر دفع تویشش خان مصر و
داشته متوجه دشت تجماع شد آملش توچین را که بر حسب فرمان حکومت و منجلا

و قلعه او نیک تعلق بدو میداشت با قرا یوسف ترکمان مجار با نشت او بتقدیر ملک
قدیر و دران معرکه دستگیر شد قرا یوسف خودش را بند کرد و نزد برقوق رفتاد
و برقوق توقیف آملش را خنیم جریه سابق ساخت و درین هنگام که مطیبه و کبستان
در کت تصرف ملازمان دولت ایشان آمد و حضرت صاحب قرآن کردون
غلام ایچان که بعد از وفات فرج پدر ملک برقوق فرمان فرمای مصر و شام شده
و ستاد و از و عدو عبید سخن را نذر آملش را طلب داشت و ایچان چون
جلب رسید ایشان را بدستور سابق موقوف کرد انید خبر مصر روان کردند
و فرج شقاوت و خجیم در اضرا ایچان تقلید پدر خود کرده بحسب ایشان در قلاع
فرمان داد و از خبر جبارت فرج که معروض رای انور گشت شغل غضبی که از حرکت
برقوق در خاطر خنیم گهرت مستقر بود سه بصیوق کشیده از منار گشت قیر اعراض
نمودن و در ایات ظفر ایات بجانب مصر و شام بر افروختن اهم و اولی دانسته
چو درینولا که شکر فیروزی نشان تجریب سیواس و مطیبه و ایستان اشغال
مینمودند و ایلام بایزید اصلا در مقام ممالعت در نیامد و مطلقا متعرض ادنیان
ختم منصور شد و هر چند امرا و نویمان بلیشک کشیدن در فتن بجانب دیار شام رفتند
بنو دند و دران باب دلایل معقولی قامت نمودند پسندیده و رای حضرت کرد و مان
غلام نیفا و کفار در حضرت صاحب قرآن **کامیاب بطرف شام و فتح قله برقی**
چون حدت شهریار سپهر احشام عذر امرا اعظم ام را در تاخیر تویشش دیار شام
بواسطه آنکه لشکر بیان از مشقت سفر هندستان و کرجستان و مطیبه و ایستان نشان
نیافته بودند بسیم رضا اصفا نمودند و منبر مان داد تا افواج لشکر مانند بحر اخصر حرکت
متعاقب یکدیگر روان شدند و امیر زاده شام رخ با جمعی امرا بر رسم منغلی لوی
جلادت بر افراشته متوجه قله هستی شدند و چون با نجا رسیدند حصار را درین

گرفتند. حضرت صاحب قرآن باقیه سیاه از عقب رسید. قریب بقلم بر فراز
نشسته بود و اطراف و جوانب حصار را نظیر احتیاط آورده. ان حصی فوجین
در میان دره بسیار آب بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده. چنانچه خطوط اشغالی از آنجا
ریزان نمیکند. دستاورش بر مرتبه که اختلال برج و باروی آن در ظاهر هیچکس نمیکند
و عقل از تصور تسخیر آن عاجز و قوت و امد در احس فوج آن میتر و قطن و سنگان
حصار بخصانت و رصانت آن معزور و بکثرت ذخایر و اسباب نبرد از مقام غلات
داری و فرمان کزادی و از سر غفلت و جهالت در صد و محافقت لغت عرصه در نظر
نوب و تاریخ آمده از قبل و الی ولایت شام مدبری مقبل نام بمحافظت قلعه قیام میبود
و در میان قلعه منجینی کران ساخته و بر دست بود که طرف که میخواستند
سنگ می انداختند و در آن اثنا که حضرت صاحب قرآن با احتیاط برج و باروی
قلعه مشغول بود ناگاه سنگی کران از منجینی کردان گشت و یافت چنانچه نزد یکدیگر
حضرت بر زمین آمد و از اینجا خزید و بندرون خیمه افتاد. از مشاهده این صورت قهرمان
قهر پادشاه مجسمه خورشید قدر و زمان داد که اطراف و جوانب حصار را کمر انجمنش کرده
لشکر باین تیغ انتقام برکشند. و بهادران اردوی کردون شکوه که فضا نامون کوه
از دحام ایشان بسته بود و متشل برین و حسب الاغان شده. در بیت موقع منجینی
نصب کردند در همان مکان که سنگ مخالفان بر زمین آمده بود و منجینی را فرشته
نخت سکی که از منجینی انداختند بر منجینی اندرون آمده از ادرسم سنگت و برین
دولت روز افزون امثال این امور زیاده از پیشند و چون صدوری یافت و در خلال
این احوال امیر زاده رستم از فارس رسید. برف بلا بوسه شرف شد و لشکر
ان ولایت ضمیر سپاه نصرت پناه گشت و مبارزان و بهادران جنگ در آن
و نقیچان حصار جان استوار از جمع جوانب محوفا شده و برج و بارو از

عکس

بر سر جوب گرفتند مقبل از جهت ان و وقت جان کل در قلع و اصراف آمده
متعاقب یکدیگر کسان باستان فرخنده نشان فرستاد و بزبان عجز و بیگانه گشت
عرض داشت که بنده کمین درگاه فلک استبام و از شکوه جبر سلطنت یار سپه
پیرون آمدن نذارم عافیت خسرو و کامکار را شفیق میبازم که از سر خون این چاره فرود
کنده کار در گذرند چرخین و نار بخین خون این چاره کمین در عرصه حسمت و جلال خدایا
تفاوت نذار دشمن یار بلند بهمت فرمود که قلع را چون لغت و قهره منحرب از غم غلوت
عفو و اغماض در تو پوشتم و اگر قبل از تسخیر لشکر از این حصار که بتانت و مناعت
اشتهار دار و بر خیزم مردم کوه نطفه محل بر عجز لشکر فروری از گشتند و روز یکشنبه
هفتم صفر از موقف جلال فرمان محتم الامتثال صدور یافت که آتش در قهقار زدند
و بر بها فاندن اغار نهادند از مشاهده ان حال ارکان ثبات و قرار مقبل
و سایر اهل حصار استنمام و اختلال پذیرفت ولی لبثت و درنگ هر چه دست
گشت مقبل بدان میرسد از لطیف اقمته و نفایس امتعه و اسباب راهبوار
و استر ان قطار در رکاب سادات و علما و مردم با فرینک پیرون فرستاد
که بجل عرض رسانند و شاه زاده جوانبخت شاهرخ را شفیق ساخته تا آخرت
از سر خون ان سپاه کم بها گشته بیلاکات را قبول فرمود و رقم عفو برزلات
کشد و عنان غنیمت لصبوب قلعه عنتاب معطوف کرد و بنید و ان حصار می
مانند از باب دیانت محکم و برج و بارو ان سبکها تراشید و مستحکم و خند تیغ
سی کز و عرض افتاد که خاک ریزی سنگین محوفا بر امون حصار کشیده
بود چنانچه در اندرون وی توانستی راند و تیر اندازان گداشته و چون لشکر با
در قلع را سیت فتح آید بهجا رسد ندمی دندمش چون بغیر و نعت فراوان اما
الکابرد شرافت و از باب اتمه اگر کجسته بودند و طایفه از نضع و محتر و دروازانه

ع

عکس

شسته همین که رایت نشت شکار سایه وصول بران دیلا انداخت مغایع دروب
پیش آورد و قدس شهر سپردند و جز رضای تسلیم چاره ندانستند **ذکر توجیه صاحب قرآن**
بجانب حلب و فتح آن از کتاب زیادتی لقب و لقب در آن که حضرت صاحب قرآن
فلک جناب در حد و دهرت و غنای بود در عرب و هراس برضیم تیمورتاش که از قبل
پادشاه مصر لبط و حراست حلب مقیم بود و جنوعی استیلا یافت که فرار از ایش نامه
و درین باب استغفار نامه نوشته نزد فرج حاکم مصر دستاد و از آنجا حکم شد که مجموع
عساکر و جنودش تمام با بازو عدت تمام روی بحلب آورند و در مصاعدت و محافظت
تیمورتاش اتهام تمام نمانند و بروقی اشاره فرج شد و آن که امیر لاهرا و فتح بود
با سپاه از قطرات اقطار و اوراق اشجار افزون از خیز حساب و تعدد بیرون همه کرد
و مسلح با جوشنها و اودی و سنجک یا منی بحلب آمد و انجان از سایر ولایت عرب چون مصر
و حمی و انطاکیه و طرابلس و کفان و غیره و در طوق قدس و کرک و غیر ذلک اعراض کرد
و افواج متوجه متوجه انجانب شدند و بانندک زمانی سپاه که حاجت و هم از عثمان
عاجز آید در حلب مجتمع شدند و بعد از اجتماع تیمورتاش و الی حلب که از حقل و کبایت
ببره تمام داشت احرار سرداران عرب مناقب و آثار حضرت صاحب قرآنی برتر
گرفت و گفت این پادشاه مولود من عبد الله است که لشکرهای عظیم نگشته است و
قلاع حصین در صین فتح نموده اکثر معمره عالم را بجز بسخن گرفته اگر اصلاح داند
از در انقیاد و اطاعت در آیم و ساداة و علمارا که نزد او و قوی تمام دارند و سیدیم
و پیشکشها لایق و تبرکات مناسب در صحبت ایشان دوستیم شاید که عنان توجیه ازین
صوب بگرداند و جان و عرض ما بدار است ماند جمعی که از خود برده تمام داشته رای
را مستحسن نکرده و بعضی از جهال مثل شده و انحال او ازین سخن سر باز زدند و از
تدبیر او اعراض نمودند گفتند که من تاب غایب هر که خوف در عجب بخاراه و دراز

ادراک مقصود محروم ماند این ملک بد بگیری سستی نندارد و برج و باره بلدان امضا
و قلاع و بقاعی که این طالعینه مسخر کرده اند از کل و خشت خام است و بنا شهرها
و حصارهای از سنگ رخام و درین ولایت قلاع سنگین بسیار است که اگر مقصد
تسخیر کی از آنها شود بناهای دراز میزنند و اگر خوف و خشیت شما از کثرت سلاح سپرد
و بسیاری لشکر و مردست لحد الحمد و المنة که درینها نیز تقا و قیرت عظیم که کمانهای با دست
است و شمشیرهای مصری نیز نای اعرابی و سپرهای صلبی درین دیار حضرت بر اقصیه
قریه است که اگر از هر موضوعی یک دو نفر بیرون آیند جهانی از مردم بر شود و مع ذلک
پنا و ایشان ریزه و کر باس است و ما من با قلعهها سنگین کرد و آن اساس عجب
و هراس بخند و راه نباید داد و هر دو اندک کرب و اجتهاد بر میان باید است و
کارها و بنا کار بر عنایت حضرت آفریده کار باید بنما و طالعینه از عجمیان که در
میان حدیان بودند و ب نیک معاشی و خنده و کیاست استتار داشته نگذشتند
این هم را خود بد آید و در جنگ تعجیل کنند که ما انچه حاجت را میشناسیم مبارز
و جاهدان ایشان طعنه بر اهل عجم زد و گفتند شما جاسوسان ایشانید و داعیه دارید
که مملکت بدست مغولان افتد و بعد از قیل و قال و کثرت جواب و سوال اتفاق
نمودند که از شهر بیرون نروند و پشت اعتقاد و استظهار بدیوار حصار بارند
و انصاف اندک بر این قرار احرار می نمودند هم بدو در از می انجا مید و از انجانب
حضرت صاحب قرآن عالیجناب در یک دو منزل از عتاب تعجیل و شتاب
طی فرمود و بر اندیشه شامیان و قوف یافت و بتعلیم لهم توفیق عنان سمند
جهانور کشید و داشت و هر روز نیم فرسخ کوچ میکردند و چون فرود آمدند لشکر با
بر حسب فرمان پیرامون خود خندقی میکندند و از ان بتورنا و جسیه با استوار
میکردند و شراطی حسرم و احتیاطا در هر منزلی مرغی میداشته مخالفان که بر طالعینه

تدبیر خسر و جهانگیر و قوت نداشتند پنداشتند که لشکر منصور از ایشان قوی در خاطر
پدید آمده و این لشکر و تالی جهت این معنی است و چون خیال بسته که عدم مبتدا
در حرکت جهت قلت شوکت و حکمت دلیر شده و از آن رای که اقرب بصواب بود
عدول نمودند و بخت استیلا و استعلا از سر بیرون آمدند و لوای بخوست آنها را فرستادند
بروز پیش نیم ریح اول ماهی توفیق نظر سپهر صاحب قرآن غور شدید عمل ساری وصول
بجالی حلب انداخت و امیرزاده سلطان حسین با معدودی چند از طرزان خویش
بقراول عثمان رسیده با آنکه مخالفان در غایت کثرت بودند امیرزاده مشارالیه فی اندیشه
برایشان تاخت و بنوک نیزه سواران را از ایشان زمین بروی زمین انداخت
و او را دستگیر کرده از معرکه بیرون آورد و نوکرانش را مگردانگی بظهور آورد و نوکران
گرفتند اعزاب از مشاهده این صورت روی بگریز نهادند و در همان روز امیرزاده
ابابکر با شصت نفر از دلیران لشکر پیش رفت و گروهی انبوه و بمقابل ایشان درآمده
عربی قوی دست داد بعد از کوشش بسیار هر دو فریق بی آنکه بر یکدیگر غلبه کنند
رومی از معرکه بر تافتند و روز دیگر طایفه از ترکا در برابر خصم فرستادند و
کسی از طرفین قدم جلادت در میدان کین ننهاد و روز سوم که خاقان شرف
اشاب آفتاب یکسوره بر لشکر شام تاخت ایشان را بفریب حجر صاعقه که در
منزله ساخت خسرو افراسیاب بیست بر کوب ساه نصرت مال بر افراسیاب ایات
حک و جدال و حرب و قتال فرمان داد با شامی سپاه بر افکار با اتمام
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شامی و امیر سلیمان شاه و دیگر امر او بهادران صف
شکر با بزرگداشت و در قبایل ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت برافراشت و
در جوانان سلطان محمود خان و امیر جهان شاه و دیگر نو نمایان بلند مکان و امر او مان
بصفا و بیسوق لشکر بایان قیام می نمودند و در قبایل اینچنین است امیرزاده سلطان حسین

راته نصرت اشما بقیمه جو زار ساسیند و قلب سپاه بفرستاد صاحب قرآن فریاد
فرجیجا را را شش یافت و از جنگ اسباب اہبت و خست صغی از سپدان کوہ سپهر خوریت
منظر کتخمید فتوحات دیار بند شد بود و بنوعی آراسته شد که دیده عقل مخالفان
از دیدن آن خنجره و تیرہ ماند و در وقت تعبیه صفوف فرمان قضا مضامین
که عثمان سوار جوارشیر سنگار بر بالای ایشته که بجانب راست مصاصیخا بود راست
نمید مقرر انکه با وجود انزمام لشکر دشمن و فرار ایشان اصلا از جای خود حرکت
کنند و از جانب مبارزان حلب و بہادران دمشق و سرداران سایر بلاد شام
ببازو اہبت تمام می نمود و مسیرہ آراسته و خاطر از جنین و بیعیل سپر آسته و در برابر
پادشاه ہفت کشور صغار است کردند و از طبل و کوس نزل در رکاب کیند ایستاد
انگند از بر افکار امیرزاده از ابابکر با سپاہ نصرت اشما حلا آورده بعون عنایت ملک
و باب مسیرہ شامیان را در ہمسنگ شد و از جوانان امیرزاده سلطان حسین
برخیزد مخالفان تاخت سردار الکنزہ و متفرق کردند و بہادران شیر صولت کہ قلب
قرار و استقرار داشتند میدان باہمیت را پیش راند و معاندان را از جای برداشته
شد و و تیمور تاش از مشاہدہ این حالات سر اسیر شد و عنان از مصاصیخا برداشتند
و از جانب دروازہ منقوصہ روی بشہر آوردند و اکثر از کینجان روی دمشق بنہادند
و جمعی از دلاوران لشکر نظر فرین بکامیشی ایشان روان شد و تیغ کین و انتقام
در اہل انزمام بنہادند و از میان انجماعت یکسوار جان سپرد و نبرد صورت
حادثہ را بدمشقان رسامیندند و چون لشکر حلب کہ بخیرتہ جو ہنشد کہ چہار دیوای
شد را حصار سازند از از دخامی کہ در آن اہر روی نمود کس با مجال عبور نماند از آنجا
ستیز و اویر جلم ریز از نختب شافہ بہر کہ میر رسیدند کارشش با مین خند لاہج
از غایت خوف و ہراس چندان خلق در خندق ریختند کہ بر بالای بلیدیکر افتاد

جان دادند و خندق بارزین سمت تساوی پذیرفت و در یازدهم ریح الاول شربل
بر نیزوی دولت قاهره منتهی گشت و شدون و تیمورتاش بعد از آن تمام و
وصول بشهر تاخیر و تسولیف بنیاد بقلعه برهید و چون آن قلعه کوی بود مصنی باز
سنگ خار اسیر باج تریا و دزوه جورا کشیده و پیرانش خندق در عرض می کرد
و اقع چنان عمیق که باب رسیده و خاک ریزان قلعه ازین خندق تا دیوار حصار
مقدار صد گز تخمین بمرتب بود که پای جاسوسان خیال از ارتفاع آن حیران شده
شدون و تیمورتاش پشت استظهار بمبارخت دیوار حصار نهاد و دیگر بارایت
تند و استخبار برافروختند و اهل قلعه بچشم و خورش در آمد و بیرون بلا رفتند
و آتش بازان خود را گرم کرده و رعد و برق اندازی آغاز کردند و حضرت صاحب قرآن
بلند مکان بشهر در آمده در برابر قلعه نشسته بارگاه سپهر آشتی باج مهر و مایه بر آوا
و تیر اندازان بنوک پیکان نکنداشند که کسی سر از سور بیرون نکند و سنگ
لفظت شکار بلب خندق آید و حصار را هرگز وارد در میان گرفته و فقیهان
ببازوی قوت و توان در یکشب حوالی خندق را غزابل شمال سوران کردند و آب
بیرون برده روز دیگر بجایک ریز آمدند و در تنگ دیوار حصار که بسنگ عظیم است
کرده بودند بنقیب بریدن مشغول شدند از مولانا نظام الدین شامی که در سان
واقع حضرت صاحب قرآنی و فتری ساخته و پرده خست است متفکرت که گفت
در آن زمان که لشکر منصور قلعه حلب را محاصره میکردند و اصحاب نقیب مهم متعلق
مینمودند من کی یکی از ساکنان حصار بودم در برجی ایستاده بنظر اعتبار در صحنه افروید
و جرات و جسارت سپاه نفرت شاعر می گفتم ناگاه دیدم که قلعه باز شد
و پنج مرد چو شش پوش تمام سلاح از در دروازه بیرون آمدند و در طمانی کجا
دیگر شش بدست مردم بود بالای حصار بمیان خود بسته تا در تنگی خاک بر پی

و غنچه آمد و شد تو آنند کرد و بیخ کین از نیام انتقام کشیده روی بجایست نقب نهادند
و فقیهان با بهادران سپاه ظفر بنیاد که بالایشان بودند علی اختلاف القولین همرا
بفرقی تیر انداختند و اهل قلعه بجماعت را بطناب بالا کشیدند و موت و حیات آن
بچ نفوذ معلوم شد و بعد از فتح جلال اسلام خدمت مولانا مشار الیه را بپایه سرسرا
حاضر آورد و تربیت یافت القصة از باب حصار از سهم آن دست پرانندیشانک
شده و دیگر کسی را یاد آنند که از سوران بخاک گشت تا بر بیرون آمدن چو رسد و
دورین آثار فرستاد صاحب قرآنی با مکتوبی بقلعه در آمد مضمون نوشته آنکه
حضرت باری سبحان و تعالی بغایت ازلی و قدرت لم یزلی زمام مهمام عالمیان را
در کف اقتدار مانده و عرض برع مسکون را محکوم امر و سحر مکرده میدهند
حصانت قلعه حصار و زرانت بلدان و امصار مانع تقوت و تسلط لشکر فخر
شاعری شود بسیکر کرد و کثرت آلات بندد آتش خشم جهان نوزمانی کرد و
و اگر بجان و مال خود تعلق دارد بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آید و در ضعف
نفس و ذنب اموال عیال سعی نماید از باب قلعه چون دانستند که نبرد و غنا
نسبت بر بندگان حضرت صاحب قرآنی سبب و وبال و موجب خسارت
و پشیمانی است نداشت بدندان غرامت گرفتند و شدون و تیمورتاش
با ساداة و علما و اکابر و اشرف پای عجز و انکسار بیرون آمدند و بساحت
بارگاه شامی روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و کلید خزین و مقالید دروازه
مبنا ب دیوان بزرگ تسلیم نمودند و حکم جهان مطلق صادر شد که شدون و
تیمورتاش بر با بنهر از فقر استیاضا بیان و سر دوا ان که در قلعه بودند بر تو
التفات بر تو نمانت قسمت کرده بندگند و مضبوط سازند و بندگان در کا
بر حسب فرموده کار بند شدند و همت پادشاه از خزین تسلیم و جدید که

در قلعه حلب بود بلا زمان عقبه علی بن محمد و فرمان داد که شرافات قلعه را بتین
قرابز و جی که سر باستان میکشید بر زمین افکندند حضرت صاحب قران کامکار است
بوغار و است دارا که در حصار بدست لشکریان سعاد تیار گرفت رنده بود و میرزا
فرخ حاکم آن دیار فرستاده پیغام داد که شده و تیمور تاش در چرخ تقدیر اسیر میگردد
و فرخ و خلاصی ایشان موقوف بر رسیدن آتش است او را بزودی بر جانب وینت
تا اسیران شمار از او کنیم و آسین بوغارا بتجلیل هر چه تمام تر روان ساخته مقرر نمود
که یکصد روز برود و بیاید و حضرت اعزق و اشغال او در قلعه حلب گذاشت و بستند
بدرالدین ملک بزاز کری و شاهان حاکم سیستان و موسی تومی بوغارا با همی
دیگر بجا نرفت قلعه تعیین نمود و بعد از بزاز زده روز که در اینجا توقف فرمود و بود
عنان عزیمت بصوب دیگر ولایات شام مغتطف ساخت **ذکر کوه بادشاه**
منظر لوار بجانب محسن و محمی و سحر این دو موضع کوشه بعلبک با تمام بنه کان صاحب قران
نفرت بزرگ در آن او ان که ظاهر حلب محل قرار و استقرار دومی همایون حضرت
سعادت اشاه امیرزاده پیر محمد سلیمان و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و امیرزاده
قران سوگند و دیگر سرداران را بجای فرستاد و چون شاه بزاز دکان فونان
بمقصد رسیدند تسخیر شهر میسر شد اما فتح قلعه اندرون شهر بنا بر حصانت و دشمنی
که داشت در خیز توقف ماند و چون رای عالم آرای صاحب قران عدو بستند
قلعه گشاد و قلعه حلب فراغت یافت نخست تسخیر قلعه محمی او به عیبت عالم
نصرت ساخت و علم دولت ویر باز بدان صوب بزاز فرستاد و چون هوا
حمی از گرمی کمیت لشکر بجا نخواست و انالی انجا از بالای قلعه نهایت
کثرت لشکر مضمون مشاهده کرد و از مخالفت و عناد و پشیمان شدند و چاره
جز اطاعت و انقیاد ندید و با تبرکات و بیگانه های لاین پیرون آمدند و

و شاهزادگان و امرار که پیشتر آمده بودند شفیق ساخت بجان امان یافتند و حضرت
صاحب قرانی جمع اموال عثمانی را که در آن پیرش بدست آمده بود بر محمد و امیرزاده
و خواص تقسیم نمود و چون مدت بیست روز است تسخیر می گذشت و دو لشکر امان
معروض داشتند که قرب دو سال شد که هر یک مشقت سفر میکشند و چهار پادشاه
بغایت لاغرند و دشمنان با ساز و عدت تمام در خانه های خود نشسته اند اگر کسی
بجا نخواست صواب میند بجا نب صحرا طرابلس بودیم و این رستان در اینجا بسر بریم و در اول
بهار از سر کمینت و اقدار روی باستیصال اعدا بنیم این سخن هر چند در نظر خود
مستحسن بنمید و مقبول نیفتاد **حیث** شش شیر دل خسرو بیلتن در آن داری است
با خوشین صواب انجان شد که آرام شتاب که آرام دشمن نباشد صواب
رایت فتح آیات متوجه محسن شد و چون عرصه ان دیار مرکز نظر نگار شد ارباب
محسن بنا بر نصیحت یکی از امرای عالیشان که پیشتر رفته بود و بقدم فراغت میسکنند
پیش آمده بخدمت شایسته قیام بنمید و ندو بدین واسطه از تعرض لشکر قیامت
اثر مصون و محروس ماندند و چون ظاهر انوار از آن محسن فراغت یافت عنان
عزیمت بجانب بعلبک تافت و بعد از قطع حسب در فرسخ حوالی بزازری محل نزول کرد
پادشاه کامکار شد و در اینجا بر حسب فرمان قضا جیان فوجی از لشکریان
ایضا گرد و صید و سپروت روان شدند و موکب همایون بعد از طی مسافت
ببعلبک رسید و خلائق مشاده حصار ان شهر که سکنهای بزرگ بر آن نشسته
علم تسخیر و تعجب بر افراختند چنانچه یک سنگ که در کوشه دیوار قلعه بود و بعد از
احیاء از طرفی نسبت و پشت که نظر اهل مساحت درآمد و از جانب دیگر تازده
گرد و افواه و اسلحه خواص و عوام دایر و سایر است که ان بنا را با اشارت سلیمان
پیغمبر علیه السلام دیوان ساخت و پر درخت اند و اندک تا اطم بحقایق الامور

القصه فتح شهر بعلبک بسبب حاجی میرشد لشکر بایان از میوه و غله فراوان کج و کچا
یا فشد مراسم شکر و سپاس بخشد و منت بتقدیم رساسند و بموجب
فرمود حضرت صاحب قرآنی امیر شیخ نور الدین و امیر شاهلک و امیر بنگال
رابا همی سزاوار یکایک دمشق در حرکت آمدند **کفار و منافقین ان مرنی و**
مستفاد ارباب جذب عشق و محاربه با فرج حاکم مصر و مفتوح شدن دمشق چون فرستادن
در آمد و بروست هوای بعلبک که نزدیک کوه واقع است اشتداد یافت
حضرت صاحب قرآن کیبیستان از اینجا منت نمود و روی توجیه بایک و دمشق
و در اشاورا جمعی کثیر بصیده رفته بودند با غنایم نامحسوس بارگشته بود کتب همایون
پیوسته و در آن است دیار عرب بغیر و جو دیار شاه جهانیان آراسته بود
دمشق و غیر آن احبار مجید بعضی فرسج پیر رفوق که در آن حکام فرمانهای مصر
و شام بود میرسایندند و خدشش بار توجیه بایک و دمشق و دفع لشکر حقیقی
ترغیب و تحریص مینمودند تا از جا و دست تقیم منحرف گشت و راه صواب گم کرد
لشگری فراوان و حشری بی پایان جمع آورد با کجکل فرزندنی تمام عنان عزیمت بطرف
شام تافت و چون دمشق رسید در استحکام شهر و ضبط و نسق اسباب حصا
واری مبالغه الکلام نمود و بوسه شیطان و فریب نفس مینب و مکر و حیله آنگاه
رهناد **بیت** صوفی نهاد و ام و هر حضرت باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بپان این نسبت که فرج ششادی که بلباس اهل فقر متمسک بود و بغایت سخن
و روشنه تکبیر رسالت نامزد کرده و فدای امقر رسالت که ملازم او باشند
تا حضرت بجهت کجفر زهر آلود استپی بذات همایون صاحب قرآنی رسانند
و ان مفتون صوفی و شش بان دو فدای ک هر یک را خجبه زهر آلود داد
در ساق موزه داشتند روی سپایه بر اعلی هند و بمقدار رسید پیوست

یادای رسالت قیام نمودند و با وجود انکه ایشان را چند نوبت سعادت و قوت
انحضرت دست داد و نتوانستند که آنچه در خاطر بر کوز داشتند قیام نمایند آنرا
بفرودست روز افزون حضرت صاحب قرآنی صورت کیدان مخاذیل بخاطر توجیه
مقصود و سمانا که از لولب ندکان عظیم ایشان و یولون اشرف اعلی بود جلوه کرد آمد
و بعد از تقشیر و تفتیش شخص سبب مانهر آلود را از ساقهای موزه ایشان بیرون آوردند
و مفیدی که عتدم فرستادگان بود ناما کج خفت و اقدار بصورت راستی در
میان نهاد و حضرت صاحب قرآن مویده و مضمون صلوات و صدقات موفور
بار باب فقر و احتیاج رسایند و بزبان کوهرفشان گذرانید که هر چند اهل
سفارت در توره و آئین سلطنت از کثرت معاف اند اما این شخص که از کمال خست
و بدی و شرارت بترمی اهل تصوف برآمد و تنوری بی باکست و ابقا او را و عم
دیگران محض دبال و موجب خزان و تحال آمد بود لاجرم برینج و اوجب الاذغان
بنفا و پیوست که ان در برابر کار و جسم آلودی که با خود داشت کارش ساخته و
جسته پلیدش را سوختند و در فریق طریق او را کوشش و پینی بریده با نوشته
نزد حاکم مصر فرستادند و رایه نرفت آیه تر کاشته و قطع منازل نموده بواسطه
دمشق رسید و قیاسا مضرب خیام سپاه فیروزی شکار گشت و جهت رعایت
حزم و احتیاط ایامتیان پر امون اردوی همایون خندق کنند و از با کج پر بند
واسه توار کرد و اسیندند و حضرت صاحب قرآن بلند مکان بر فرارایشه برآمد
بروج و باره شهر را بنظر اشرف در آورد و اشارت فرمود که در اولان باره
جلادت گشاد جسم از کرد راه دست بروی بخالفان ناسیدند و بنا بر فرمان
و اوجب الاذغان امیر سو بنگال یادیکر بهادران پیش فشد و از انجا صابین پیور
بهاور و وانه خواجه و توکل باورج و تکمل قصد کردند که بیاد حلالش آتینک حرمیت

۱۸۸

مخالفان بسوزند و از دست کشیدند و از دست چپ امیرزاده دست
بید و ایشان را بایه مبارزت برافراشته و عاقبت نسیم فتح و فیروز بی بر سر چو
نصرت اشما وزید و شامیان را در انظار پیش گرفته و شکر منصور یعنی از
ایشان را کشته و برخی اسیر کرده بدرگاه عالمینا رسانیدند و شکر منصور
خون دشمنان شده و جماعت سندیان که از حلب همراه آورده بودند
فرمان داده و جمع نیاست بگذرانیدند و چون شب از برده غیب لوی
پس عجب روی نمود و مفضل این مجمل امیرزاده سلطان حسین که ذکر بهاری و کاف
اودین اوراق بگردد گشته در غلوه اسکرستی باغجوار و اغراضی مفید فتنه
اندوز از اردوی همایون سپه روانه متوجه شمشیر و مشق شد و شامیان را
ازین جنبه صبح از مطلع انال میدان گرفت و مقدم او را مقدمه نظر مینداشته
و خدمتش را باین عظمتی تمام بشهر آوردند و از اسم تعظیم و قیقه فرزند گشته
و از ملازمان امیرزاده مشارالیه و شخصی امیرشاه ملک را ازین واقعه آگاه کردند
و بصورت حادثه را بعرض حضرت صاحب قرآنی رسانیدند و چون روزه
از وی همایون کوچ کرد یک فرسخ رفته صحابی که بطرف کنگان و مصر بود
ترتبه اخام سپه را چشم شده و بر طبق فرمان لشکریان در گرد اردوی ازین بقده
بالای شخصی بلند قامت بر آوردند و در پیرامین آن چند تیغ کندند و فراتر
بر طرف رفته طایفه از برای پاس مقیم شدند و بعد از دو روز حضرت صاحب
کرد و آن غلام با پوشش پورا از براسالت نزد فرمانده مصر و شام فرستاد
زنده و سفارشش که امارت و علامات خرم و عزیمت ما را در هم بگیرد شنیدند
و دانستند و بر حقا این معنی نمی نماند که عرض سلاطین نامه از کشیدن لشکر
و کشورها و کتاب منازعت اسفار و الترام مشاق مشکی و دیوار

رعایت ناموس تمام است و گرنه خیمه نانی را تمام است مقصود از تمهید این
مقدمات آنکه چند نوبت آتش را طلسم و نفوس ستادی گرفتار عاقبت هم
بدان منجر شد که اردوی کیهان پوی متوجه با چنان شد و ازین سبب بر شایسته
و اختلاف بسیار با حال ساکنان این دیار راه یافت و مع ذلک اگر آتش را
بدرگاه ما ارسال نمایند و در محسوس منابر و وجوه و نامیر اباسم و لقب مجتبه ما
بیارایید بسیار مخالفت در فرودیده شود و در منازعت مسدود کرد و در عاقله
و جندیان در ضمان سلامت و عاقبت مانند و الا سپاه نظریه ماقبل و عاقله
وسبی و زنب و جرات و جسارت عادت دارند مبادا اگر از سبب ایشان کمین
دیار اسلام انهدام پذیرد و تفرقه تمام بحال انام راه یابد **میت** طریق مدار او راه
ستیزگان امن ناشی و زمین رستخیز نمودم متوجه عقل کار بند و زمین برود
راه هر چه خواهی پسند و چون در ستاده بشهر درآمد انالی مصر و شام بخلاف
سابق اعزاز و احترام تمام بجای آوردند و دلجویی کوشیدند و چون در آن بلاد
و دیار آتشباری در عدد اندازی بسیار می در زیدند این معنی در نظر ایشان و قتی
لاکلام دارد جمعی کشیر از آن طایفه را پیش فرستاده حاضر کردند اینند تا هنر نامی
خود قیام نمودند و این صورت را از منتهات شوکت و قوت خویش تقوی
کردند و ندانستند که سیلاب قهر چون در حرکت آید آتش مانند آتشباران
و نه ناک افکن در عدد اندازان القصه پادشاه پورا از مقتضی المرام باز کرده بنیدند
و در عقب او اشرف و اعیان ولایت را بیرون فرستادند و ایشان در
پایه سر را اعلی عرضه داشتند که حکام مصر و شام میگویند که مانند کان در مقام
اطاعت و انقیاد و دور از طریق مخالفت و عنادیم و تا پنج روز دیگر آتش را
بفرستیم که هر آنم خسروانه از سر جرایم ما بگذرد و بعد ازین شرایط فرمان بروا

بجای آوریم و از مقتضی راهی بس کشای سر میوی بخا و ز جایزنده ابریم و اکنون مو طفت
پادشاه نامه امید و الیم و خا طه بران قرار داده ایم که جز راه مطا و عت مدته العر
نبره و حضرت صاحب قرآن الیچان را خلعت بخشید و باز کرد آید و چون با کوه
بزرگ مدت ده و پنجانب عربی دمشق ز قول فرستاده بود در ان پورت از علف
اشری نامه من مان عالی شرف نفاذ یافت که پو پیمان علف غوط را که در شرف
واقع است بنظر احتیاط در آورند و ایشان بوجوب فرموده غلند و چه چیز
موکب همایون موضع مناسب پیدا کرده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان
کلیج کرده بعون طره و ندها چهار پامان را علف باشد و چون اردوی همایون در جنبش شد
و مشتقمان بقصور آمد لشکر حقیقی بنا بر دهن و فتور و صفت و تقوی که کمال
ایشان راه یافت است طلب از کمال کوفت به جانب مشرق مو جوشده اند
با یکدیگر گفتند که فرصت غنیمت باید شمرد و کار از پیش بر وجه مالگردین
بیست اجتماعی از شهر بیرون رویم و از پس پشت لشکر حقیقی در آمد
برایشان کلکینیم هیچکس را زمام اختیار بدست اقدار نماند و چه متفرق
و پریشان کردند و آثار شجاعت و جلادت بار صحنهات روزگار باید امانه
و بدین اندیشه باطل و سودای فاسد مجسوع جنایان مصر و شام جا و جوشن
داودی پوشید و نیزهای عربی بست گرفته و شیرهای مصری بمیان بسته
سوار شدند و سپادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع آمدند و دندنیگان
و سیف و سنان و کار و جنبه و سایر اسلحه و دیگر بدست گرفته کردی بنوه
از ان طبقه سردی سواران نهادند و چندان حشوق از شهر بیرون آمدند که
و مشتق از ایشان ناله مال گشت و در ظاهر شهر از گشت خلائی اجتماعی بخت
داد که مثل ان در یکس مکان کسی نشان نداده بود و چون قزاقان از وقوع

ایرانی

لاهور

این حال حضرت صاحب قرآن بی حال را خبر دادند حضرت دانست که آفتاب
اقبال شامیان لبر حد زوال رسیده است و دولت از دو و مان مصریان متخل
کرده است و عزم و وقتی استوار ساخته باز گشت و روی جلادت بمجانان
نهادند من مان داو که لشکریان فرود آمدند و از سنگ و امان انقال پناهی تزیب
نمودند و خیمه و خکا و سیایان بر افروختند و شهر یار دین دار با سنجاه نواز حاضر و
ملا زمان بیانی پشت بر آمدند و بوضو و نماز عرضین از مشغول شد و بعد از نماز
ظفر نصرت از درگاه احدیه پامی مبارک در رکاب نصرت انساب آورده از غیر
کوه که کوه کوس و غیره پر دلان و صیدیل سبان زلزله در ارکان کنبند رانحه البنیان
افتاد و درین اشام مردم جو انظار تمام رسیدند و حکم و جب الاذغان صادر شد
که از بر انظار امیرزاده میران شاه و امیرزاده پاشا و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه
و دیگر امرا و پسران روی روی بد افخت خصمان آوردند و ایشان با مثال ابرقیام
نموده پای در میدان مقابل و مقابل نمودند و از ج افکار سلطان محمود خان و
امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهان شاه و عیاش الدین ترخان و امیر توکل با و کار
پرلاس و شیخ ارسلان و تعلق خواجه پرلاس و سپه سله و ز و دیگر امرا اومان
و قوشون با نخندان و کشتن و تاختن و سرانده حق مشغول شدند و در مقدمه در اول
قول از امر اومان امیر سو جنگ و امیر شاهک و سید خواجه شیخ علی ساه و از امر
قوشون صابن تیمور و محمد آزاد و توکل و پری و در با سایر بهادران نصرت اتمان
رایه شجاعت و مبارزت بر افروخته دست و بازوی نیره زون و تیغ رانند بر آوردند
و از صبح جوانب آتش پیکار بالا گرفت هول و زور ستا خیر ظاهر گشت و میان جان
و سر و بدن افراق روی نمودن گرفت آخر الام نسیم فیروزی و ظفر پیرسیم رایت
نصرت اثر و زید و لشکر تیز و زشتام روی انبازام نهادند و سپاه سپهر خشم

ایران

سپاه

شامیان را تا کنار عمارت دمشق برانند و بسیاری از ایشان تیغ نیز بکنند
بجاک مذلت و هوان انداختند و چندین پادیه بر زمین افتاد بود که
حاسب و هم دو اسبه بر سر عدو احصا ان نتواند رسید این واقعه عظیمی در
روز شنبه نوزدهم جمادی الاخره سنه ۱۱۸۰ و ثمان هجری اتفاق افتاد و در آن
حرب و ضرب امیر سلطان حسین که میر سپاه شام چون ایستاد او اعتراف می تمام
داشت در مقابل امیرزاده میرانش و امیرزاده شام افتاد و قویا قویان از
جولان زمان رکاب جناب شاه فری بدو رسید و عثمان اسبش گرفت بجزت بخت
خود برد و خود تعجیل رفت صورت گرفتاری او را بسع مایون حضرت صاحب کرامت
رسانیدند بر تیغ جهان نظام کجس و هیت امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از
چند روز خدمتش بشاعت امیرزاده شام حرج خوب با سازده گذاشتند اما همچنان
در حجاب ماند و یاری رفتن بجای فرزند نشان نداشت القصد روز دیگر شهریار
هفت کشور از معرکه فیروزی اثر کج کرده و اندک مسافت قطع نموده در دامن
یشتان نزول نمود و دیگر روز از آنجا عزم ارتحال شد حکم عالم مطیع صدور یافت
که تشریف و وضع میکل و آراسته در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردان
مانند از پلان شکوه مند کوه مانند صفتی ترتیب دهند و دندان و خرطوم آن
دو اسب هیب را بسلاهای کوناگون بیارند و لشکر قیامت بنیب
برین آئین فریب روان شدند و نزدیک دمشق رسید و بالای
موضعی رفیع که برشته مشرف بود برآمدند و کوس و کور کرده و سواران انداختند
و مشقیان چون بر کبکیت سپاه نظر نیاند که تا غایت بران اطلاع نداشتند
و قوت یافتند خرد ششی مثال فرغ الیز که در دست محشره شنوند استماع
نموده سر اسب و حیران شدند و بدوشت تمام بدفع قضای میرم مشغول شدند

ولنگران

ولنگریان بر خاستجوی از انجا پیش انده بر کنار رجوبی مخاک که حکم خندق داشت
فرود آمدند و از تو را و کاوس سپه پادیه پیرامن اردوی مایون حصار می ترتیب دادند
و بعد از رعایت حزم و احتیاط بر حسب ریح جهان نظام سواران تند خوانی از
از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند و مخالفان اگر چه بسیار بودند و آلات
و ادوات حرب کما کج و مینغی همراه داشتند اما از نیم دست روی کردند
بیشتر مشاده کرده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم بر جای خویش تن توقف نمودند
قدیمی پیش نهادند و در این نشاء والی مصر و شام با امرای عالم مقام مثل نروز
حافظی و لشکر و شدون و دیگر خواص و مقربان و مسارلسا مشورت
محمدت داشته بر سید که در دفع این واقعه عظیم را می شما چه اقصا می کند
گفتند که اگر چه اندک فتوری بحال دارد بافته از مردم این دیار بقتل رسیدند
لله الحمد و المنة که شهر و حصار برقرار است و سپاه تیغ نیزه گذار میشا صلح
النت که پشت است نظارید و او را باز بنیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود
کنجا در ایام جمعی تعلقا که بفرید تجرب و بجای است ممتاز بودند ازین تدبیر که تقدیر میخندید
سرباز رند و گفتند که خود را باند لیشه باطلی و خیال فاسدی بازی و ادان کار خود
مندان نیست در ان ساعت که اینجاست بی رعایت ضبط و محافظت کون میگردند
باینست اجتماعی از قضای ایشان در آیدیم و پنجه مقدور بود در کسر و انحراف ایشان
سعی و کوشش نمودیم جز بوز و حصار فایده بران مرتبت نشده چاره نیست
که امر و زاین قوم سبحان و لذیذ رت کین و بیم و چون زمانه لباس سحر کور است
پوشد ترک ولایت شام گفته در پرده ظلام با سواران خویش راه نگرش
کریم و درین شهر از رعایا و حسبندان کرده انبوه اند اگر چه حفظ مال و اهل و
عیال خود جنگ کنند و قلع و حصار را کنجا در اند فو المطلب والا خود را

از غرقاب ممانت بساحل نجابت رسانیده باشیم هم را این سخن مستحق مقبول افتاد
فرج حاکم مصر و شام ایلچی نزد حضرت صاحب قرآن کرد و در غلام و دستاورد که پیش
دیروز واقع شد رضای مابدان مقرون بنود جمعی از رجال بدان جرات اقدام
نموده بودند و ما بر همان عهدیم که معروض داشتیم ایم اگر رای عالی صواب مید
نشکریان امروز دست از حمار برکشیده دارند تا ما فرود آید ایامی انقیاد پیش آید
بخدمتی که وعده کرده ایم و فغانا ایم ایلچی چون مبارکاه فلک اشتبا رسید پیام
کرارده پیشکش کرد داشت بگذرانید بر طبق فرمان فرمان جو یک مضمون عثمان
از معرکه بر نمانده بمنزل خود فرود آمدند و چون سلطان مملکت صبح از خواب بیدار
گواکب کرد و در چشمه ام بهنگام شام روی انعام یکایب مغرب نهاد فرمان فرماست
مصر و شام با اکثر امرا و خواص و مقربان و مخصوصان ساختگی گریز کرده در غمزه جمع
صلوة تفرقه داده سوار شدند و اردوشق بیرون آمد روی فرار مجبور آورد و
چشاق کرد در میان مردم غمگین جبهاتق شامی شتهار دارد و از ایشان روی
کرد ان شده و تجلیل هر چه تمام تر نزد امیرزاده شاهین آمد و کیفیت
حال باز نمود و شاه بنزاد مشراییه اورا حضرت اعلی فرستاده چون رای
عالم ارامی بران قضیه مطلع گشت فرمان و در حجب الاذغان صدور یافت
که امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهان شاه از جو افکار شهر را حرکت کرد و در میان
گرفتند تا کسی بیرون نتواند رفت و از امرا با تکلیف سوختند و الهداد
و برندق جهان شاه و علی سلطان و دیگر بهادران و شهریاران و غلبه از
جند بان در حجت که نیتجان روان شدند و بسیاری از سواران را سپاده
ساخته جنگ انداختند و دیگران هر چه داشتند از صامت و مناطق نگذاشتند
و نیم جانی نیز از شقت بیرون بودند و روز دیگر که شهر سو را کرد و در حرام سپاه

شام را انعام داده متوجه تسخیر آن حصار فیروزه فام شد حکم قضای مضافه
گشت که لشکریان بترتیب تمام در حرکت آیند و از باغستان گذشتند شهر را
در میان گیرند ایشان بحسب فرمان علم نموده و آنحضرت قصر البلق را که از حدت
ملک الظاهر والی مصر بود و در برابر قلع و واقع بغزو وجود خویش ترین داد
و شاهزادگان کامکار و نویمان رفیع مقدار در عمارت ظاهر شهر نزول کرده تمام
معمارات سر و زان که بحقیقت دمشق عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند
و چندان آتش و آموقه عنیب و اسلحه بدیع بدست عساکر کرده و آن آثار افتاد که
انامل محاسبان چالاک از شماران عاجز آمد و حضرت صاحب قرآن پاکیزه
سرره احسن عقیده و صفای طویه بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از اذنی
طاهرات سید کاینات و سند موجودات علیه افضل الصلوة و افضل التقیات
بوده اند و زیارت بلال حبشه که منظور لفظه کمیها اثر حضرت سرور قریشی بود
سوار شدند و در ان بقاع متر که مراسم نیاز بقدم رسانیده روی توج
بمنزل همایون نهاد و در عیب و بهراس بر ضمایر ارباب و انالی دمشق استقامت
یا فرستاد است و علما و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف و رؤس اعیان بقدم
مطالع و عت و اذغان از شهر بیرون آمدند و مبارکاه فلک اشتبا رسید
زبان بدعا و ثنا گشت و تبرکات و تقو قات فی اندازه کشیدند و مال
انانی قبول کرده حضرت مراجعت یافتند و جهت تکفیل ان وجوه و ضبط اوقاف
امور شهر امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الهداد و ارنویندگان
خواج مقصود و سمنانی و جلال الاسلام بنفس دمشق در آمدند و روز چهارم بر سر مسجد
امیر خطیب نیام و لقب همایون حضرت پادشاه ربع مسکون خوانندند **ذکر فتح قلع**
مذکور در حاجت صاحب قرآن منصور و بیان ذکر قضایا و امور هر چند در حق

بعد از فراز سنج لرزوق بی کلفت جنگ و مشتت محاصره در تحت تصرف
 بندهگان صاحب قران فلک رفعت قرار گرفت اما نزد کوتوال متوران
 گنویید و افعال بود باطلینیه از جذیان که در قلع بر سر بلند را سیت خلاف
 و عناد بر افراختند و بمناعت و مسامت حصار معرزه شده آتش زرم و بکار
 بر افروختند و الحق آن قلع بود در نهایت استحکام و استواری چنانچه
 از کنگر تا اساس بکنجای بزرگ ساخته و پرده است آمده بود و از بلندی فرود
 سر فلک البروج کشید و بنده خایر فراوان و مردان جنگی متخون بود و در اسباب
 در از اجزادش دوران مصون و مانع و از سه هم ناوک دلد و در قاعه
 لفظ عالم سوز و ضرب سنگ عزاده و مخینق و دیگر باب مانع که اهل
 حصار آگاه و همیاد شد کسی با جمال ان نمیدادند که براهمون ان کرد و حضرت
 صاحب قران کشور گیر اندیشه رزین بر تسخیر قلع جنین متین رصین کاشته
 فرمان داد که شهنزادگان و نوینان و سایر سرداران و لشکریان
 بر تریب پیش رفته اطراف لزاا حاطه نمودند و سرکار با بخش بر تریب عزاده
 و مخینق و دیگر ادوات حصار گیری مشغول شدند و سر بجز را ساختند
 چنانچه بر قلع مشرف بود و لقب زده اب خندق را بیرون بردند و خر که
 خندق رانده نقجیان آهنگین جنگ بکندن سنگ اشتغال نمودند و از بالای
 باران بلا باریدن گرفت و رعند اندازان و ناوک انگخان و ارتش باران
 حراتی بخود راه داده از حسب و اجتهاد و مجامعی که منقض ایشان بود مشغول
 شدند و در اشای این اوقات اشاره علیه صادر گشت که امیرزاده میر شاه
 و امیرزاده شایخ و امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه و دیگر نوینان متخون
 بجانب کفان گشتند و تمامت چهار پایان سپاه نصرت نشان در

در حمایت رکاب ایشان بعلفج اروان شدند و مقتضی منس نمود و علمند و در ظاهر
 احوال نقجیان سنگ ناز بزرگ باتش می یافتند و سر که بدان رنجیه تمیز گشته
 بیرون می آوردند و در تجولف برج و باره و ظالین سعی و اجتهاد و بتقدیم برین
 و قبل از همه بروج طارم را که سه کار التون کجشی بود و بلند ترین مجموع برهما
 محبوت ساخته بر سه چوبها گشته و بر حسب فرمان التش در ان زدند تا فرود آمد
 در آگشاده شد و بهادران لشکر فروری شمار سپه بار بر کشید بتجیل تمام متوجه
 حصار شدند تا که مقدار دیگر از دیوار بر زمین آمد و عباری عظیم پدید شد
 و قرب هشتاد نفر زیر ما بزند و لشکر جلالت شمار با استعال متوجه قلع بود
 با زایستادند و مخالفان فرصت یافتند از خنزر اسب که در اندام اخفی عظیم بر خاطر
 ایشان استیلا یافت و از جرات و جسارت خود پشیمان شده بواسطه اطلاع
 کله عصیان یاری بیرون آمدن نداشتند باز آتش در دیگر نفرها زدند چنانچه
 دیگر از حصار افتاد و بالضرورت نیز در کوتوال قلع و کلانتران دروازه روی
 توجه باستان نصرت ایشان آوردند و مفاخ خرابین و مقالید دروب را
 بلا زمان عبثه علیا سپردند و نیز در کراس و رئیس اهل حصار بود و حرب شمال
 واجب الامتثال **و حسب** بسیار رسید و اموال سپکران تصرف ارباب
 دیوان آمد و از محصولات اوقان عربین شهر یمن انباری معتبر در قلع
 بود چون رای علم آرامی بران اطلاع یافت حکم فرمود که هیچ اقیده دست
 تصرف بدان دراز نگند و یکی از توابعان هر یک نام صدمن جواز اخبار شده
 بود خدمت شب با شرت ششمه سیاست چوب پس و پیش زده بهای جوار و ک
 بستاد و معدن ان بادیانت بموجب اشاره اخفرت در صد و بیع غله آمد
 هر یک من از ان به دنیا که یک فروختند چه آخر سال بود ایام پریشانی

من
 من
 حسب

و خوردنی کم یافت میشد و مبلغی خلیل از انبار کرده مجموع را بخدمت عیون تسلیم کردند
و چندین که کام ایشان عید و مالیک بودند بعضی از ولایت برکت من می از
مالکت بموجب فرمان برت بهزادگان و امرای تقسیم نمودند و باقی اهل قلع را از
صغیر و کبیر و غنی و فقیر اسیر گرفتند و محتره ذرا از ایشان جدا ساختند با دیگر برادران
بر امر بختش کردند که خان کوچ ببردند رسانند و همچنین حکم شد که مولانا جمال الدین
و مولانا سلیمان را که هر دو از اهل اطباء بودند خان کوچ بدو از سلطنت برقیه
نقل کنند و در خلال این احوال حضرت صاحب قرانی از قهر ابلق بکونک تخلص
که یکی از امرای عظیم ایشان شام بود نقل فرمود و در آن مقام روح بخش پذیر
که مردم بهواد هوس خود این همه عمارت بتخلیف رفیع ساخته و بر دوخته
بودند و از برای اوقات مسلمین یعنی حره های خاتم النبیین صلی الله علیه و آله انجمن کلک
همت و مروت ان بنو که بر سر مرقد فرزند ایشان خسته خیزند و
چون این معنی بر ضمیر انورش گذشت فرمان که بر سر ان دو هزار تبرک دوخته
عالی مرتب سازند و از شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان
و از امرای امیر شیخ نورالدین و علی سلطان منگله خواجرا نسه نمودند و در آن باب
اهتمام نمایند و ایشان باقتال امرت بام نمودند و غایت سعی مرعی داشتند
تا در مدت پست و پنچ روز دو کعبه از سنگ سفید تراشیده که در فخت
و استواری از عمارت برهن نشان میداد سمت اسکال یافت
و نقد راج ان بلاد نقره مغشوق بود بمقتضی حکم لارم الاطاعه نقره و زر را که بستانه
و بجزایر برده تنگجاست صد مثقال و پنجاه مثقال و در متقال و کمر ازین نیز طلبت
به یون و اسم عالی مرزین ساختند و کثرت نقره در میان لشکر ان بمرتب بود
که در اندک زمانی از حاصل دار الفرب منبج ششصد هزار دنیا کلی بخر از جاوه

واصل شد و اشارت علیه با رسال فتوحها و دستاوردن فضا که با طراف
مالک جهت خواتین و اغانیان و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان نافذ
گشت و بیشتر ان قمر میر با صیغ بلاغت مصیر و تحف و سپاهکات و پذیر
روی توجبه بمالک ایران و لوران نهادند و صاحب قران بهما کثیره خواجرا حسن
بتجلیل نزد امیرزاده شایخ فرستاد که امیر سلیمان و امیر جهان شاه با سپاه فرزند
جنگ بجانب ساحل فرنگ رفته و ان حدود و نواحی را تا در شهر عکبتارند
و ایشان عثمان بان دیار تاخته مجموع ان ولایت را غارت و تاراج کرده
باساب داموال حکمران کامیاب و کاهران بکنان بازگشتند و در تصغیف
این احوال قرطه برایش مبارک حضرت صاحب قرانی بیدیه آمد و بجز مریض
صعب گشت چنانچه از امرای ملازم از امور را بکنان دستاورد امیر جهان
و امیرزاده شایخ را با جمیع از سرداران سپاه که در موبک ایشان بودند
طلب داشت و مقارن وصول شاهزادگان و نوینیان ان نعمت بصحت
بتبدیل یافت و در اثنای این حالات حضرت رحمت ضمیر را اندر شیر خاطر
خطی گذشته در مجلس خاص مشون بسادات و علما و مقربان و خواص برنان
نخته پیمان گذرانیدند که بپوسته بسمع ما میرسد که در ان او ان که مروانیان
با بل سویت بنو قاعدات می در زیدند خصوصا معاویه و زید بلمید و با حق
بداناده این عم و وصی حضرت رسالت بنای غده صلوات الله و سب طلمرم او
امیرالمومنین حسین علیه التحیه و الرضوان از ایشان نوع حرکات نامر ضیه
صدور یافت سکان شام با اجتمعت در ان افعال بگویند و اعمال پسند
موافق بودند بلکه ماقضی الغایه معاونت می نمودند عقل دور اندیش این تصور
بسیار سجد و مستجرب میسر و که چگونه طایفه که از امت افضل انبیا و در اصینا

باشند جانب اهل بیت او بگذرانند و باد ششمنان ایشان ملحق در سازند و هرگونه
چهره و ستم و ظلم و تعدی در باره خاصین و طاهرات و طیبین و طیبیات روانه
این بندایشی عجب و اکنون این نقل بر سه تعیین رسیده که اگر بخلاف این بودی
از دیوان عدل مالک الملک که بجهت ملوک و سلاطین بداعت عبودیت او علم مباحث
و اقتضای باوج فلک دو از افروخته اند جزا و سزای همین جمیعت حواله اولاد و
احضاد ایشان که بشیبه آباء و اجداد خود متصف اند برفی و از مویذات این معنی آنکه
درین بعضی سال کسی از ارباب تجمل مال از باطن میره خویش رخصت نیافت
که بر سر مقبره دو حرم بزرگوار رسید مختار یک چهار دیواری طرح اندازند و از ابتدا
رحلت ایشان تا عاقبت مراقدان و پهنشین و هم صحبت حضرت رسالت علیه
الصلوة و التحملى اوج و رونق بوده چنانچه مشاهد رفت و بعد از ادای کلمات
که دلالت بر محبت و مودت خاندان مکرمت آیات دهشت خلائق
صفای عقیده آنحضرت مجدد و معلوم شده در روز چهارشنبه غزه شعبان سنه
نماش و نماز بسیار سپاه امیت سمات بر جبهت غارت و تاراج روی شهر بزرگ
آوردند و دست تسلط و استیلا بر سبی و هتک گشاده طریق مدارا و موااسبتند
و امانی دمشق را از پر و جوان و قوی توان و شمشیر و الطفال و نر و رجال امیری گرفتند
و پنج سالها بجزوگان اندوخته بود از در و جواهر و زوز و زوز و در یکجا عدت بدست
شکرمان پادشاه و الکنه افتاد بر صحبت پیوسته که غارت کران از دست
همایون صوف قبرسی و کتان روسی و سترلا و اعلانیات و سایر قفاشات اسکندریه
و مصر که بیشتر گرفته بودند می انداختند و بجای او از نفق و درج که متمنی اهل جامع است
و ادائیگی نفق و زر و مصلحت از نگر و افر با میگردد و در تقاضای این حالات
از شعله قهر الهی تشی در دمشق افتاده و دو طبقه و سه طبقه آن که از جوب ساخته بودند بگرد

در کنگره

در یک و دو غن ترین داده و بر طبقه سکین بنام داده پاک بسوخت و قبل
ازین که آتش دران شهر می افتاد و با وجود سعی و اهتمام اکابر و اشرف و عام مردم
در اطفاوان تا کتی که دله و محرق نمیکشت آتش فرو نمی نشست و درین وقت از
از غایت بریشانی و نفق و کسی بدان نمی پرداخت و دران اوان احراق
این خبر بسبب محبت شهر یا رافق رسیده امیر شاه ملک را با فوجی از لشکر میان
آتش اینک فرستاد تا جامع بنی امیه را از آن حادثه صانعت نمایند و چون مقصد
ان نیز از جوب بود سعی و کوشش امیرش را در میندید نیفتاد و مشغله غضب پادشاه
چنان بالا گرفت که مناره شرقی مسجد مذکور که از سنگ برافراخته بود مذکور کمتر
شد و مناره و سلسان فصاحت بیان صاحب شریعت عزرا علیه الصلوة
انما و عده داده که نزول مسیح علیه السلام بران خواهد بود و در زمان مبعوث شدن
آنحضرت بمنابر پیمانند که در شهر با وجود آنکه اصلش از جوب است و ظاهر آنرا
یک اندوده اند سالم ماند و بهیچگونه آتش دران تقریب نکرد و چون تمام دمشق بپوشید
و آنچه دران شهر بود بتاراج رفت آتش شنب و غارت و تاراج بلاد شام افزونتر
شد رای عالم ارامی پادشاه و جهانگشای ستم معاودت تقسیم فرمود و از موقوف
عنایت اشاره علیه صدور یافت که اسیران دمشق و سایر ولایت شام را
رما کنند و بر حسب فرمان جلال الاسلام بر تختان دمشق راجع آوردند
باندرون شهر رسانیدند و روز دوشنبه چهارم ماه شعبان حضرت صاحب زمان
گردون توان دو سکنام و کلامان ز موضع قیامت که بجانب کنعان واقع
است یراه فارغ و نیک روان شد و بغوطه رسیده نزول اجبال فرمود
و دران منزل که نمون بود از فرود مس چنان دماغ و ضوان حکم شد که در منزل
و در جاب الامثال نویسنده یکی مشعر با بگام میرزاده محمد سلطان که در سر حد مملکتان

بموجب فرمان نوشته بود خدا رحمتش و تیرنی پیکار سار بوعار البصر
 اخذ و در نوای کذشته خود متموج بر پایه بر اعلی شود که ابالت تحت ملاک
 بدولت حواله شده و دیگری مبنی از آنکه عهد علیا توان آنجا با فرزند آن بجانب
 اردوی اعلی روان شوند و این دولت آن بهر اشراف موجب شد، مصحوب دانند
 خویش را سال نمودند و حضرت صاحب قرانی از آن هر جلد نهضت نموده
 این سه منزل قطع فرموده بهوای محض از عیار موبک نصرت قرین مبارک شد و بنا بر آنکه
 امانی آن دیار در مدت غیبت رایه نصرت شعار از جاده افتیای پای هر دو نهادند
 از عبور لشکر مضمور استیجاب ایشان در رسید و حضرت بعد از تقدیم مشورت شانه زانو
 و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین بر مقتضی فرمان باده هزار سوار بطرف
 تدبیر که از پناهای سلیمان پیغمبر است علیه السلام روان شدند تا حتم ذوالقدر
 که در کجسته می رفتند سازند و امیرزاده سلطان حسین و امیر بندق با چهار توپ و پنج
 صوب انظار گریخته شدند و امیرزاده خلیل سلطان در ستم طغای باغی را اسیر نمودند
 خویش را بقبوقا و علی سلطان توابعی با دیگر سرداران با پسرزاده هزار نفر و پس
 بترکمانان که کونک که برکنار فرات نشسته بودند نهادند و امیرزاده در ستم و پیرزاده
 ابابکر با سپاه بر انکار که در ملازمت ایشان متعین شده بودند تا شام هر دو
 رفته دو لیست هزار کوسفند از حتم ذوالقدر گرفتند و بهجاعت که کجسته خود را بک
 انداختند و شاهزادگان مذکور با لشکر مضمور از آنجا بازگشته از جلال گزیده
 بکنار فرات آمدند و پشایی آب روان شدند و امیرزاده سلطان حسین
 با پسران جوان انکار با نظایه رسیدند بچراغ یافتند بیابان و تاراج دادند و از آنجا
 غنیمت بصوب حلب تاخته در راه امیرزاده خلیل سلطان و لشکر قول که در نقل
 رایه او می رفتند پیوسته و با اتفاق متوجه قلعه اردوم شده در آن حوالی

ترکمانان

بترکمانان رسیدند و آن قوم بی عاقبت در برابر عساکر گردون ما شرف کشیدند
 دست بهتور بر زم و پیکار کشادند و عاقبت شیخ حسین سپه کو یک که در اسیرین
 ترا که بود کشته شده برادرانش از مقام ستیزه آویز روی بیادیه گزیر نهادند
 و سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورد و جمعی کثیر را بقتل رسانیدند
 و غنائیم فراوان گرفتند و از آنجمله زیاده از شصت هزار کوسفند در شمار آمد
 و چون پادشاه منظر لوبجالی می رسید شنید که امانی آنجا از بخت بد مطلع
 سخن انظار مخالفت کرده عماراتی را که سپاه نصرت اتما کا که توج در آنجا ترمیم
 داده بودند کنده اند و در آن ساخت زمین فضل کوه بنید و شعله خشم جهان سوز بالا
 گرفت و لشکرهای دست بغارت بر آورد و سگان ان شهر را اسیر کردند و اتش
 در اینیه و مسکین ایشان زدند و حضرت صاحب قران از آنجا نهضت کرد و بجایز
 قطع منازل چون بجالی حلب رسید عبداللین هزار گزنی و شاهستان سیستانی
 و موسی قبیو غا و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند بموجب فرمان از پشت
 کردا شدند و اتش قدر در شهر زد و بقیه عمارات را سوختند و رایه نصرت
 شعار از حوالی حلب نهضت نموده چهار کوچ بکنار فرات رسیدند و درین مکان
 امیرزاده در ستم و امیرزاده ابابکر و امیر ابوالفتح بک بکب نظر نشان پیوسته و
 و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر از قول و جوانان نیز آمده
 بجز میسوس استعدا یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت که آوردند بودند
 کوسفندی در آن اردو بدان عظمت پیکار رسید و چون در آن یورش از
 امیرزاده سلطان حسین آثار جلادت و مردانگی بظهور رسید، بود و هر چه در آن
 رقم غنیمت بر لات او کشید و شرف ملاقات ارزانی داشت و چون شاهزادگان
 و امرا که ببقون رفته بودند با غنائیم بسیار بازگشته ملحق بار دوی همایون شدند

برینج همه مطاع صادر شد که از فراست عبور نمایند و از جهت گذر آمدن در نوبت خاصه
 دو کشتی از سیره آورده شدند لشکریان بکوب سر و شتا از آب گذشتند و کاپ
 قلعه سیره نزول فرمودند و اینجا بقدم اخلاص سپرون آمد بقدر وسع و مکتب خوش
 پیشکشهای لایق بگذراندند و مشهور غنایت خسرو از گذشته حکومت
 انموضع بروی قرار یافت و از عبور لشکر منصور کرد و ملایم بجای شیه ضمیمه کان
 ان دیار نشست و در اثناء این اوقات امیر قرا عثمان بدرگاه فلک آستانه
 آمد و پلاکات بجمل عرض رسانیده بمحوظ نظر غنایت و عاطفت شد و
 چون جتر زنگار شهر یار کامکار از اینجا در حرکت آمد خاطر خیر انحضرت
 میل شکار کرده شاهزادگان و امرا و نوغان و سایر غلامان خجروه را
 جرکه انداختند و بر چشمه راس العین جرکه بهم رسیده شکاری بسیار
 بدبیر و نیزه افکندند و از شکارگاه متوجه شهر و حاشده اعیان و اشرف
 اینجا حجت و بد آیا بار دوی اشرف اعلی آمد مستظرف و آسوده خاطر حرکت
 نمودند و رایت نصرت انما از روحان حضرت نموده بکساری رسید که
 موطن جمعی از ارمینان بود لاجرم فرمان قضا مضامینقا پیوست که مجاهدان
 دین انموضع را از جنبش و جو کفار لعین پاک ساخته و اموال ایشان را
 غنایم گرفته قلعه را منهدم کرده پسندند در این آستانه و شاه و خواجه از
 سیر قند آمد چه چرمای خوشش رسانید و نوکران آغایان و خواتین که همراه او بارند
 بزرگ رسیده بودند تحفه و بد آیا ایشان مروض داشتند اخبار صحت
 و سلامت حضرات باز گفته و رایات ظفر قرین روی توجه بگردین آورده
 هند و شاه خواجه بوکران آغایان و خواتین که با او آمده بودند با کتاب
 و پلاکات حضرت مرجعت یافتند و سلطان حسن کیفا که کسب غنایم آستانه

آورد و حکم از زمین و دیگر کسب و در ان اطراف و کنایف بدرگاه کسبیتان توجه نمود
 از غنایت شامل و عاطفت کامل با دشمنان محمود و مجتهد سایر اعیان و اشرف
 شدند و چون سلطان عیسی حکم ماردین کرد چندگاه بموجب فرمان در قلعه سلطانیه
 مقید و مجبوس بود درین صین حکم بخشش و اطلاق او عهد و پیمان در میان آورده
 مبنای انرا با ایمان علفا شد و استوار گردانیده بود که مدد العهر ترا ایل خدمات
 بتقدیم رسانیده در استر ضار خاطر متسببان عصبه علیا بیسیج و چرا اهل اغفل
 جایز ندارد درین وقت که حتر فلک فرسامتوجه شام شد مناسب چنانست
 که بنفس خویش در سگ ~~خدا~~ آدم عالمی مقام انتظام میداشتی و اگر بنا بر قرب
 جوار اعدای این معنی را مستقیم میگردی باستی که یکی از فرزندان پادشاه از احراز ان حاد
 تعیین فرمودی و چون درین امور اندیشه باطل برای قاصر تقصیر کرده بود از قلمبر
 نیاید و مراسم استقبال بجای نیاید و چون ظاهر ماردین از فرود بود با پشت
 با داد و دین غیرت فرمای پس برین کشت و ضمیر اقباب تاثیر سایه نقد و
 التفات بحال و انداخت و ایچی فرستاد خدمتش را طلب داشت و سلطان
 عیسی از محال شقا و وقت بینه غفقت از کوشش بیرون نیامده کشت و اردویا
 کشف در درجه از حصار خرید از امثال مثال عدول حسرت و برانکه محاصر و بخت
 قلعه ماردین بر طول زمان منحصر است و عطف از بی که عیسی اسبان لشکریان از اینجا
 حاصل شود در ان حوالی بنود از موقوف جلال برین عالم مطاع لفاذ یافت که بتجدد
 فرمان برداران مجموع اسواق و دورد و قصور انرا بارین هموار و یکسان ساخته
 و ترو خشک ان درایت را که قابل احراق بود با کشت مهر و غضب سوختند و رای
 مالکستان امیر قرا عثمان را که ما ان قلعه قرب جوری داشت بغایات
 پیکران سرفراز کرد پسند امر فرمود که در محاصر سلطان عیسی تغافل و تکامل پذیر

نشد و عنایت خسرو اندا پادشاه حسن کعبه و پادشاه ازین و دیگر سرداران
اطراف را که بلیقین نام دولت روی بر روی کرده و نخواست آورده بودند
بجایهای طلا دوز و کمر شمشیر را اختصاص داده و حضرت انصاف ازانی داشت
و موکب نصرت قرین قلعه نصین رسید و بر این عالم مطیع صد دریافت که از آنجا
سازند انالی بنیام قلید دروب پیش آورده روی سخاوت بزین نهادند و با
تضع وزارتی کشادند عرق بخشایش در حرکت آمده فرمان شد که کسی مرا نمیشود
و درین اثنا امیر الهده نامو کشت که متوجه ترکستان شود و در شیراز اقامت
انداخته بجا قلمت سرحدجه قیام نماید و خدمتش بر حسب فرمان بنجانب روان شد
ذکر لشکرستان صاحب قران و فرمان فرمای نام بجانب کرجان و اهل قندهار اسلام
چون اردوی جهان بجا از ظاهیر قلمه مار دین در جنبش آمده کوچ کرد و فرمان قصاصها
صد دریافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده میر محمد و امیرزاده محمد شیخ و
امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و متورنوا حسبه آقبوقا و سیدنوحه بکشید بهادر
و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه النجی شوند و بعد از فتح قلعه روی بقیع و اصفهان
کوئید حصال نهند و شاه زادگان مذکور بالمشکر بیان و امرارایه شجاعت بر او غنیمت
و بدان صوب و در سنگام توجه اعلام نصرت انجام بجانب سیواس و بلاد شام از
لازمان امیرزاده مرانشاه و طارمان شیخ محمد دروغه و از مقر بان امیرزاده شام
امیر فرزندش بر مقتضی اشارت زبده شهریاران او و او ایام بجانب حصار
النجی رفته بجا حصاران مبارکست نموده و اهل قلعه با وجود قلمت عد و ازنی قوی
بجان رسیدند پوست و حرم کهند و قالیه روح حیوانی میباشند و بعد از فقدان
ان با ضرورت دروازه باز کرده قلعه را تسلیم نمودند و کوکوتال سلطان احمد اعلی شاه
سند کرده بار دوی عالیون فرستادند و شاه زادگان و امرای عالی قله او میکس

از فتح حصار النجی آگاه شدند لاجرم عنان عنایت بجانب کرجان تا فغند و در آن
دست تسلط بغارت و تاراج بر آورند و ملک کرجین چون بر توجه سپاه نصرت
قرین اطلاع یافت از در غر و نیاز فر آمده ایلچی فرستاد که من یکی از کمترین میندگان
استان سعادت استیانتهم و هرگاه که لوال نصرت انعام سائیه ناطفیت بدین
دیار اندازد بنده بدرگاه سپهر استنباط شافیه بختبار رسم محمد جهان چهار امیرزاده
پیناسازم بشا هزارگان کس فرستاده صورت القیاد و اطاعت او را عرضند
و هشت اسنادگان پایسر بر اعلی کردند و دست از تحریب و نهب کرجان
باز داشته و در مسکول وان نواحی توقف نمودند تا از حضرت صاحب قران چه
فرمان بایشان رسد و در خلال این احوال برینج و حسب الاتباع بفاذ سیوست که
سلطان محمودخان و امیرزاده رستم و امیر جهان شاه و امیر سلیمان و امیر میرزا
چاکو و رستم طغان پو غا و دیگر سرداران و امرایا کرده ابنوه از سپاه جهانکجه
بسپیل بقیل عازم بغداد شوند و ایشان تمثیل فرمان شده روی بر او آورند
و بعد از قطع منازل و طلی مراحل مقصد رسیده در قبلی مدینه اسلام فرود آمدند
و در آن هنگام فرج نامی از قبل سلطان احمد جلایر کجکوست اتمک قیام مینمود
و بواسطه او جمعی کثیر و جمیع غیر از تراک و اعراب که در بغداد مجتمع شده بودند فرج
شقاوت و فرجام خیالی تمام در متخذه جامی داده در مقام مخالفت و منافقت آمده
خاطر برزم و پیکار نماید و چون او از توجه لکرهاوت آثار دران نواحی شتهار
یافته امیر علی قلمت در از مندلیخان احمد از یعقوبه بیرون آمده بقریب مدین از
و جلعوبه بنودند و فرخنده از حد و میکانیل از مب روان شده در صحراییکه
پیوسته و با اتفاق با سه هزار مرد مکمل متوجه میدان رزم سپاه قیامت نسیب
گشته و از بجانب امیرزاده رستم بالمشکر بیان و امر اسوار شده مخالفان را

+

شکاری و در در میان گرفتند و بجانب دجله راندند در حوالی عمارت امیر احمد خان
اتفاق افتاد و جان با فوجی از بهادران و لشکر میان بقتل رسیدند و غلبه متوجه خود را
در آب انداخته اکثر غرق شدند امیر علی قلندر و معدودی چند بجزاشقت نجات
پیکت پانزده نفر قلاب فتنه برودند و فرج بی فرجام که قبل از حکومت امیر علی
اختیار وجودی نداشت با وجود شکست چنین که با امر السلطان احمد راه یافت
دل از امارت برینکرفت و بر اصل و عصبی روزگار گذر آید و در کوه خنده و بهانه
میکشت و بزبان تر ویر تقریر میکرد که سلطان احمد با من فرار داده و ممالک و اقطاع
کرده که اگر صاحب قرآن بنفس خویش متوجه این دیار گردد و شهرت سلیم نامی بخیرت
ضرری نرسد و بغیر از آنحضرت هر چند شاهزادگان و امرایان در مقام ممانعت
کجبت باش و بغداد را بمی سپار و بقدر میسر ثبات قدم نموده مملکت نگاوار
ومن مخالفت سلطان نمیتوانم کرد زیرا که برکشیده دولت پرورد و نعمت اویم
و بدین عذر ناد لیدر عصایه مخالفت پریشانی شقاوت بسته علم جلال و قتل
برافراخت و بسیاری از رعایا و لشکر میان را فریفته در مخالفت شهر با خود متفق ساخت
و در هر محل که دریای بچا در توج می آمد و اعوان و انصار او در شتیه مانده نشسته پیش
آمدند و دست جبارت پروان آورد و مجار به و مقام مشغول میشدند **در توج راه**
فتح آیات بجانب بغداد و مفتوح شدن آن و اقطاع حکومت فرج بدین راه
و در آن اوان که حضرت صاحب قرآن رفعت اتمام از ولایت شام مرخص
نموده بود و بموصل رسیده بود بموجب حکم برآب دجله از کشتی خبری بپوشید و
بیکر فتنه بلند شدند از نزد امر او نوخیزان که بر حسب ریلنج جهان مطلع بغداد فرشته
بودند قاصدی آمد و صورت ترمزد و غناد فرج و کلکاتی که دست آورده مخالفت
ساخته بود معروض ملازمان رکاب همایون گردانیدند و چون آنحضرت به بران

حال اطلاع یافت با طایفه از سپاه نصرت شعار ایلیخار فرموده و ضبط و نسق امور
اغزق را در عهد امیر شاه سلطک کرده امیر شاه سلطک را ملازم شاهزاده ساخت و فرمود
که بر راه جباران و قلاتی بی تیر زوزند و بغس همایون متوجه دار است بخدا شد و بر او
کو برکت در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل مقصد رسیده بر کنار و جلوه نظر
پایان آب در مقابل دروازه قریه القصاب طوق ظفر نیکر سر بزرگ و حیوون کشید
لشکر بر امام قد اطرافت و جوانب شهر را احاطه نمود و فوجیان آنین جنگ محقق اثرات
خبر و فریوز جنگ بجار مشغول گشته از شاهزادگان امیرزاده میراث و امیرزاده
رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از احرار عظام امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و
برندق جهانش و در ستم طغایب و غوغای سلطان و سایر امرای توکمانت و قوشان
در سر کار خود هر کس فوجیان کاششده و بهادران همیشه کاروان بصیانت و حمایت
ایشان باز داشته و فرج از برای تحقیق آمدن حضرت صاحب قرآن نصرت رفیق
شخصی معتقد را که قبل از این دیده او بیدار آنحضرت روشن شد و بود بر سر رسالت
پروان فرستاد تا بار دیگر طلعت همایون را بعین یقین مشاهده کند و ان محمد
بیایه سریر اعلی آمده مشاهده یاد از سفارت قیام نمود و بخلعت و نوازشش برافراز
گشته صحبت کرد و صورت حال را جانچ مطابق واقع بود و فرج رسانید فرج با آنکه
دانست که راست میگوید از حال شقاوت و بد بختی سفاهت کرده او را بدروع
متهم ساخت و ان صادق القول را مجبوس گردانید تا بدیکران نکوید و در انکار
ایتیان پادشاه کیتیستان امر از خود برقرار اول سپهری شری در روی کشید
بازوسی تهو و جبارت مجار به و مقام میخواست و در نقصا عیف این حالات
دو تیر از شمت تقدیر گشته در بر قتل خواجبه معبود سمنانی و مشکلی خواجها آمد **پیت**
مرا حق است لیکن از تقدیر گاه سکنش سبب شود که تیر و حضرت صاحب قرآن

نعمان تو اجماع را بطلب امیرزاده شاد و دستار فرمود که با غرق متوجه بغداد شود
و نعمان در موضع قلعی بنا نهاده مشارالیه رسید و مجمع بازگشتند و چون آن لشکر
بکران یساق کشیده بداد التکر رسیدند و در حیرت و وحشت بدماغ بغدادیان
راه یافتند و لشکر بکران شهری بدان عظمت را که دوران قرب و فرخ بود
چون کین در حلقه گرفتند و آنحضرت فرمان داد که در طرف پایان آب قریب
بقریه العقاب جبری بر روی وجه بسند و تیراندازان حیدر ادرکمان باز داشت
تا کسی بر زیر آب ننهد که کجاست و ضبط بالای آب بشود و زادگان عالیجناب امیرزاده
میرانشاه و امیرزاده شاهرخ در حالت رفت و ایشان در مقابل سوق السلطان منزل
کردند و محمد ازاد و تنگری برنش باطلایعین از سیه بهرام صولت بنا بر اشارت
علیه بجز است مقابل شهر قیام مینمودند تا هیچ آفرید و بیرون نرو و القصد طر
خروج و دخول نبود و جهان مضبوط شد که موری از خاندان خود باری بیرون
آمدن نداشتند تا بکلیتین مردم هر سه و درین اثنا احمد اغل شاهی که کوه تال قلع
النجق بود بعد از فتح حدتش را مقتدی بیارک و کلک اشتباه فرستاده بودند
چنانچه سبق ذکر یافت رسید و بموجب فرموده مقتول گشت و حرارت آن
قلعه بملک محمد اوبهی مقرر شد و مقارن اینجالات امیر موسی که از طرف ماورالنهر از
نزد امیرزاده محمد سلطان رسیده بود و اخبار عرض داشت و یک قطعه لعل ازین
صده دست شغال که از کان بدخان حاصل شده بود بجل عرض رسانید و فرج با با
بغداد دست از جهان شریک شد و دل از دنیا و ما فیها بر گرفتند و از سی و
کوشش میکرد و هرگاه که قبیحان از غلغله و فارغ شده اتش در نقب زده و معدن
از دیو اربغتا دی و مردم شهر شرایط جا بگدستی بجای آورده از آنجا که خشت بخت
استوار گردندی و در آن او ان غرض کشید عالمتاب در سراج سلطان مقام داشت و منت

و حرارت هوا بر سر بود که فرخ جنگ در قواب کباب کشتی و سنگ غار مانند
موم در گذارش آمده آب شدی و لشکر بکران در چنین حال چتها پوشید از نام
تا شام بساختن بلجور و وطن و ضرب و استعال ادواب و آلات حرب استعال نمودند
و با آنکه چند نوبت شاهزادگان و نو نمایان را نوزده حضرت خواستند که بکبار از
اطراف و جوانب حمله آورده و شهر را قسرا و قهرا در تحت تصرف و تسخیر آورند
حضرت صاحب قرآن کوه و قاریای تحمل و اصطبار استوار داشتند و بدان امر
بهستان نشد با نذر لینه انداختن نعمان بکن که از با و نه غواصیت بنا راه هدایت کردند
و از در غر و مکنش در آمده پورشش نمایند تا رعایا بلکه کاذب برای مستحق اسرو قتل کردند
و مملکتی جهان با یرو ویران نشود و آن روز بر کشکان مطلقا متنبه میشدند و از کمال
شقاوت و اوبار همچنان بر طغیان و عصیان اصرار مینمودند تا در شهر عسرت و مکی
پدید آمد و بجز نام از آن نشان نماند و در اثنای اینحال غم روزی که مردم از شدت
حرارت افتاب و وفور کسکتاب آیتان نداشتند و اکثر بیمارال خود
رفته بروج را خالی گذاشته خود مارا بر سر جویها تعبیه کرده بودند از شاهزادگان امیرزاده
خلیل سلطان و از نو نمایان امیر شیخ نورالدین در ستم طغایر بیو غار و می انتقام بجای
دار است که محصوران اینجا در الظلام شده بود آورده و نرد بانها بر دیوار حصار
نهادند و قبل از همه امیر شیخ نورالدین بیابار آمد و توقع نطق بیکر زنگار بر فلک و آوار
بر افراخت و از جانب دیگر امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شمس و امیر شیخ
و دیگر امیران عثمان و قشون و از دیگر طرف امیرزاده کستم و امیر شاهک و برندق
و علی سلطان و سایر امرا همساز و صده حمله آورده دیوارهای شهر بجنندق
ریختند و بر نحو و نفی کشیدند و نهایت نفع صور در آن ساعت بطور پرست
القصد از اطراف و جوانب لشکر بکران رخنه کرده بشهر درآمدند و شهر میان قواع در پیش

قول امیرزاده محمد سلطان رایه استیلا بر اوج سما بر آفرینست بود و در ظل
علم صمیمت او امیرزاده پیرش محمد امیرزاده غر شایخ و برادرش امیرزاده اسکندر
و از امر الصمیم امیرزاده امیر شمس الدین عباس امیرش ملک و الیاس جو از پیشین بجا بود
و دیگر بهادران قرار گرفتند و چهل قشون از آنکه برادر سایر ما بچه تو ق نظر میکرد
باز داشتند که از هر جانب که بعد احتیاج آید جمع از نامداران روی بدان صورت
و چند زنجیر سل که پیکر از بقعه ختام دیار بند در اردوی اعلی مانده بود همه را با سل کوه کوه
از آنکه و لفظ اندازان و کاندازان بران نشسته در پیش صفوف عمارت منصور باز
داشتند و از آنجا بن ایلام با نیریز بر تبت و آرایش لشکر آن و سپاه پیکر
خود از جیتاغان و طوایف افریج و غیر ایشان پر دخت و اولاد و اقربا و طبقات
حرم و افراد خدمت خود را در محل مناسب جای ساخت و از آنجا بر لاس افریجی که برادر
زنش بود با پست هزار سوار از مردم افریج در قبیل قول معز داشت و ایشان
مجموع سپاه پوشیده بودند و بدین پست مترجم شده که **پست** ظاهر و باطل بیخ
اتحادت سوخته هم درون ما تو کی داریم جسم بیرون کی و عادت اجاعت
پوشیدن جوشن جنانت که سر تا پای در این نشان میازند که بجز چشم غیبی دیگر
بدانیت و بندمای از ابر پشت پای بهم پیوسته با هم مقفل میکنند و تا فصل
میکنند جبهه و جوشن خود از ایشان جدا نمیشود و در قبیل سیرد پر بزرگ خود
سلطان جلای را با لشکر روم توقیف نمود و خود در قول ایستاد و سر بر روی عیسی
و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد جلای که از شد اولاد بود
و بکر شیخی استوار داشت و عطا و امرار روم مثل بال قوچ پا داشت و علی پاشا
و محمد سیک و تهور تاش و خواجه فیروز و عیسی کبک و حسن پاشا و خلیل مراد پاشا
و سرور و ابرو شش و یعقوب و یوسف و ایل طریان و تنگری برش و بلبان

دواد و دانی و شاهین و باج پسر امیر کز و احمد و پسر ظاهر و محمدی و مقبل و پاشای
و غیر هم هر یک با گروه انبوه از لشکر کمان بجای خود قرار گرفتند و قیصر با تمام
متجنده و ارباب شهناسبت و حرمت روی کین میدان رزم آورد و بکل فتح
در حرکت آمدند و چارشت سلطانی دو پادشاه جنگجوی کینه کز از آنکه استه و سپاه
دلا و در جبهه پیش داشته بر سیدند و بر سر شهناسبت و دند و از جانبین کور که
و کوس ده سورن انداختند **پست** برآمد بانک کوس ناله نای دو کوه
اینک جنبید از جای بدید آمد هزاران زمین تن نشان گردیده چون آتش این
تفقد در محراب حضرت صاحب قران باقیه و بیوب لیم اقبال برایت نظر بیکر و
کفرای ایلام با نیریز از کوشش حج محنت اثر پست چو شد قلب و جناح از
هر طرف راست فغان کز نای و کوس برخواست ز هر جانب علم زد
آتش کین دولت شکر را علمها گشت رنگین حضرت پادشاه دین پرور برسم
مقاد و آیین پیشتر سپاده شده روی ضراعت و افتقار مدبر گاه قاصد و مختار
عظم سلطان و بهر برماند آورده از بارگاه مالک الکاک استیلا بر معاندان استیلا بر
مخالفان مسالت نمود و چون چون مطلوب در محراب امید حضرت جلوه کرد
آمد در روی آرزوی نقاب ارتباب بدیده دور بین مشاهده فرمود و رکاب
نفرت انتساب را بیای مبارک مشرف ساخته سوار شد و توکل کل بر
آفریننده جز توکل متوجه مصافحه شد فرمان داد که لشکر فیروزی سمات
نهال وجود اهل جلالت و غنا در ایمیستین قدر از حسین حیات متعلق سازند
و تیغ آتش بار خرم غرور و بندار ایشان را در هم سوزند و بهادران حضرت
شمار شمشیر مار کشیده و بازو گشت ده پیش رفتند و پر دلان روم نیز پای
جلالت در میدان مقاومت و مدافعت نهادند **پست** دو لشکر چون دریا

رخت بر هم هزاران کلبه جو او بخت در هم گزشته تر از وی با بسج عی بود
بر شیر افغان رنج و در آن معرکه جو جو از بخت امیرزاده از قبیل افغان
علا آورده با لشکر رزم و کوشش نموده جو افغانی لغان را که قبلیش سرزمین صغیر
مسلمان حلبی بود از جای برداشته و امیر جانش و امیر قرا عثمان نیز مردانکی داده
دست جب دشمنان را تمام ماخند و لایبان در هم سنگ شده و کشتی کئی بود از
اولاد پادشاه و روم نیز بد شجاعت و کسارت امتیاز داشت از امر اولاد و روی
و جلاد دست کشته ناهمی گذاشت و چون مقاومت با بهادران موکب جایون
از خیر بکنت و قدرت خود بیرون دید دست از جنگ باز کشید با مردم خود
پشت از معرکه برگاشته راه انزلیام پیش گرفت و بسلاست از میان بیرون رفت
و از قبیل بر افغان امیرزاده سلطان حسین چون شیرزبان و سردمان با طایفه اردلان
روی جلاد دست بمیدان نهاد و از برق تیغ خونریز آتش در زمین ثبات و قوا غافل
به نهادند و امیرزاده محمد سلطان بعد از طلب رخصت از آن حرکت بد و افغان
شست و در دریای بیجا غوطه ور کرد کشتی حیات مخالفان را در غرقاب فنا نمود
پسر لاس افغانی که بر افغان رومیان بود بمعاذت او ماندند اسکندر متوجه
و اسیر او بودند با دلاوران افغان در برابر آمد آنا جلاد دست بطور رسانیدند خیزدند
از طرفین غلبه کرده یکدیگر را بر اندند و عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمده
و مار از روزگار ایشان بر آوردند **چیت** زهر سوخته فخر بای خوزیر چون غزوه
کافران تیره خند تک شیر مردان بیخسته از قتل گشتن در خون نشسته در آن
بیک اجل هر سوی چون تیر که کرد و خنک کرده از افغان کبیر و در آن معرکه چندان
چاوه کشته شد که زبان تفریر بشماران عاجز آمد و امیرزاده میر محمد و عمر شیخ و دیگر
اسکندر و امیر شاهک با بهادران بر خاشجوی قول پیش رانده و باز وی قیامت

مردانکی

کتابخانه
موزه ملی ایران

و مردانکی گشته و بسیاری از اهل روم را باستعمال سنگ مردم غوار شمشیر در دست
عوط دادند و چون آثار صفت و فتور بر صفت روزگار از باب خلاف و شرف
ظاہر گشت و اشاره علیه فرمان فرمای استحقاق بیفا و بیوست که سار شاهرگان
و امراء و نوینیان بیکبار روی شجاعت و مردانکی بلکه کثیر نهند و از همین سپاه ظفر پناه
انتر مرآت و امیر جهان و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبدالقد عباس سلطان
سج حاجی سمیت الدین و دیگر امر اسکو و مند با کلین و از امیرزاده شاه رخ و امیرزاده
خلیل و امیر سیدمان شاه و دستم طغای بوغاد و دیگر شیران پیشه و غایب اتفاق حاکم بودند
و نیز آن قتل نوعی استخالفت که در آن ابرام خون آشام برین رواق فیر و زو فام
برگشت سخنان معرکه بسوخت و آتش حرب جان برافروخت که که زهر بر تبار
گرفت ملخص سخن آنکه در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان بر افغان قیصر را از
جای برگرفت شش قوتشون از سپاه انجباب بر فرزندانش که محمد ایشان بود
بر آمدند و ایلمدم بایزید با لشکر قول متوجه نمودند و سپاه شاهزاده را از انجا
رانده خود ببالای بر آمد و مردم خویش را اعتیاد فرموده همیشه و همیشه
و پریشان دید حیرت و در پشت بر ضمیر او استیلا یافته از سپاه بر افغان و جوانان
که متعرق شده بودند طایفه با و پیوسته و صحت صاحب بجایب قیصر بودند
و امیرزاده میرانش و نیز با امراد دست راست و امیرزاده سلطان حسین با
دست چپ روی آن طرف نهادند و مجموع لشکران متوجه آن پیشه شده
ایلمدم بایزید و رومیان را شکاری وار در میان گرفتند و قیصر بقیه آن روز
بهر نوع که بود سپهر حاجت در روی کشیده و یای تکلف افشرد و بهادران روم
و فرنگ که طالب نام و ننگ بودند محافظت خود از خود اجابت شمرده
و بسنگان صفر افغان از راه اصغر را مانند بخت و دولت خویش از بالا

منوچهر پیش شده پای در بایره فرار نهادند و حکم اندازان بر ایشان تیرباران
 کرده جمعی کثیر را بجا کشتند و هوان افکندند و بسیار از کتیگان از کشتن نفی
 روان سپردند و خورشید در ششم درجه آمد بود و هوان بغایت گرم و در آن
 هر حد آب یافت نمیشد و چون افغنی جان که از طرار فتوحات سلاطین بود
 الاقصدار تواند بود و روی داد و حضرت صاحب قرآن مویله منصور از اجنحه
 کرده بار دوی همایون نزل فرمود و باد ارشاد و سپاس و اهدای منت و
 و بخشندی صنعت قیام نمود پشاهزادگان و احرار و نوینیان بتقیل قیام
 سیر خلافت شافنده و زانورده بهتینت ان فتح نامدار و دست بساجی و
 نثار کشاند و روز جمعه یوزدهم ذی الحجه سنه اربع و ثمانیة تلاق فریقین و انهم
 قیصر اتفاق افتاد و چون رومیان منزه شدند و قیصر از معرکه بیرون رفت جمعی
 از بهادران تحریک عیان نمود و سردر پی ایشان نهادند و سلطان محمود
 بایلد رم بازید رسید و خدمتش را دستگیر کرده دست بسته بدرگاه حضرت
 صاحب قرآن رسانید و در تواریخ مسطور است که چون حضرت بر کیفیت
 قضیه اطلاع یافت فرمود که دستهای او را گشادند و بجز دست در آوروند اما
 مسود او را ق از والده خویش رحمه الله تقاضا شنید که سیدی احمد ترخان
 چنین گفت که من در بارگاه فلانک اشتباه حاضر بودم که یکی از خواص بعضی رسید
 که قیصر را دست بسته بر در کما س کردن اساس آوردند حضرت شد
 که او را همچنان بچلیس همایون رسانند استاد کا پای سیر بر فرمود و عمل نمودند
 و چون چشم حجه خاقان مویله منصور بر قیصر حضرت کلمات درشت از آن حضرت
 صدور یافت و بعد از آن فرمود که دست او را گشادند و شرف چاهس
 ارزانی داشت فی الجمله چون عرق لطف و مرحمت حضرت صاحب قرآن

خط بخشش در حرکت آمده ایلد رم بازید را نزد یکس خویش بنشانند و با او
 بزبان عتاب که مقرون برفق بود خطاب فرمود که هر چند ظهور خیر و شرف
 و مروت با بار او قادر محنت و خالق بشر است و کسی را از باوه اختیار واقعه
 نیست اما از روی انصاف و راستی در عالم اسباب سبب این محنت که بتو
 رسیده خود بوده **بیت** اگر یار خدار است خود گشته بار نام پای از حد خویش بیرون
 نهادی و بر چند قضیه مبارکست نمودی که هر یک باعث بران میشد که لشکر
 بجانب تو کشم و من تحمل میکردم و آنچه و طیفه مسلمانی بود بجای می آوردم که مبادا
 از حد و عبور سپاه مشهور غبار ملالی بود و حیات روزگار مسلمانان و غازیان این
 کشید و در خاطر داشتم که اگر نصیحت من بشنوی و در جزئیاتی که از تو التماس نمودم
 مضایق کنی بمال و لشکر و کج و کوه بر ترا مدد کنم و هیچ جز از تو دریغ ندارم و با این همه
 همگنان را معلوم است که اگر قضیه بعکس واقع میشد و استعلا و تکبر و تسلط که بسیار
 سجان و تقابا ارزانی داشت نصیب تو می آمد از آثار غضب و سخط تو بر نامایات
 با و اتباع و متعلقان ما می رسید لیکن بشکر از نصرت و نظر که پادشاه داد و کردار
 من کرده در باب تو و اولاد و منت بهان تو جز خیر و سیکوئی نخواهم اندیشید خط
 استوده دار و هیچ و غده بصیر راه مده و ایلد رم بازید سر خالت و انفعال
 در پیش افکند بجرایم و تقصیرات خویش اعتراف نمود و گفت فی الواقع خطا
 کردم که سخن چون شناسا و تمذرا نشنیدم اگر حرام خسرو از رقم عفو و انعام من
 بر زلات بنده مجرم شد من و فرزندان باشم پای از دایره متابعت و
 مطاوعت بیرون ننهیم و با آنچه مقدور و ممکن با پادشاه و طیفه خدمتکاری و جان
 سپاری بجای آوریم و حضرت صاحب قرآن پوشش پذیر او را خلعت
 پادشاهان پوشانید و خاطرش را بوعده های جمیل و مطین گردانید و قیصر

چون ان همه رحمت و لطف مشاهده کرد و بعد از ادای دعا معروض کرد فرزند نام
موسوی و مصطفی و معز که با من بودند و از جهت ایشان و عذر عظیم بر ضمیر مستولیت
ناموال کنگه فرمان عالی نفاذ نماید که تقصیر حال ایشان نامید و اگر زنده باشد بزند بزند
تا با سایر الطاف و بند و نوازی منتظم کرد و التماس حقیر مبدول افتاد و فی الحال
تو از جیان بر حسب فرموده و اشارت علیه با طرافت و جوانب روان شدند
و بعد از چند روز موسی را سپید کرده بدرگاه عالمین آوردند و عافیت پادشاه
قامت فقیر زاده را بخلعت خاص مبارک است و نرد پدروستاد و در آن دیوان
قریب بمنزل خسته حرکتی بکلفت جهت فقیر نصیب کرده بودند و حسن پر لاس بایند
چشمای بنابر فرمان و اجب الاذغان حضرت صاحب قرآن ممالکستان
بجانشینت و حر اقبیت او قیام مینمودند **دزدان حضرت صاحب قرآن**
کردون بساط لنگر بلبلان مملکت اهل نزاع و مخالفت و ارسال فتحنا مجاری
مخوسه و مشتغال بعیش و عشرت و چون شهر بایزمنت کشور از میدان روز مظفر
و منصور کوچ کرده در مرغزاری انکووریه زول فرمود و یعقوب کوکوال از شهر پروان
آمد و بفتح در و ب تسلیم نمود و او را بجلی سلطان توابعی سپردند و کما شکران
دیوان اعلی بموجب اشارت علیه تحصیل و توجه مال باقی انکووریه قیام نمودند فرمان
همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان بربسا که بختگیا قیصر بود تو بجه نماید
و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهان شاه و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا از غر و بکین
در رکاب نصرت قرین او را از سنو و امیر شیخ نورالدین بصفط مال الولایت
قیام نماید و شاه زاده محمد سلطان با دیگر امرا و نویمان تا کنکار استیغ که بنار کنند
مشهور است تاخت کنند و فرمود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده بکیند
و امیر سلیمان شاه و امیر رستم طغایو غا و سید خواج شیخ علی مبارک و سپه سله و ز

با دیگر امرا و بهادران همه داران متوجه جانب قونیه و اقمه و علائمه و عدالته کرد
مجموع حسب اشارت علیه عثمان عزیمت با طرافت و ولایت روم معظمت کردند
و چون خاطر انور از امثال ابن قضایا فراغت یافت بر لبخ جهانمقطع صادر گشت که چند
فتخامه ارباب قلم و اصحاب خامه در سلاک تحریر کنند منشیان بلاغت سمات و در این
فضاحت آیات درین باب رسایل برود اختشند و مصحوب الیهمان قمر علیک
ایران و توران روان ساختند و فتحنامه نرد و آغایان سلطانیه فرستاد و کجی ممالک
سمرقند نرد و امیرزاده عمر ارسال فرستاد و یکجانب کابل و امیرزاده محمد بکیر و یکی
بشیر از نرد امیرزاده رستم و همچنین تبرکستان و کاشغر و ختن و خوارزم و خراسان
و مازندران و کیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرهستان و ارستان و کوچ و
و کرمان و سیستان و بدخشان و بلخ و طارستان و همد و سمنند و سایر بلاد و ممالک
فتحنامه ارسال نمودند و درین سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی صاحب طایفه بود
و بنی از اموال دیوان اعلی در عین بازار شهر میبخت و در عین اتمام خراج قوم
رسیده از نرد و الفتح نام کرد و بدان شهرت میبخت و بی تکلف و آیین کس
تشان میند و بریر لیغ و اجب الاذغان نفاذ یافت که امیرزاده و خلیل سلطان
بالنکران بر حد تبرکستان رود و در حقیقت انواعی هر اسم بقسط و اعتبار
ببقدیم رساند و امیر بشیر و دوتیمور توابعی بلازمست رکاب اجنب نامور شدند
و چون دران و لا امیر لقبو قاف در سمرقند بجوار رحمت ملک حضور سپه سینه
حکم شد که امیر مضراب نیز در موکب شاهزاده مشراییه تاخرمان رفقه دران
دیارتوقف نماید و بقیه فرموده عمل کردند و حضرت صاحب قرآن دیوار
از نواحی انکووریه در رمضان حفظ نمایند برورد کار بفضت نمود و بعد از قطع شش
منزل سوری حصار رسید و ببالای قلعه برآمد اطراف و جوانب آنرا احاطه

فرمود و جلگه ایجا از نزل موکب هالیون سرکنبد دو ارکشید در تضا عیف
این حالات حضرت صاحب قرآن گردون توان دوست پرور امیرزاده
شاهرخ را با ده تومان لشکر بطرف کول حصار و استانوس و کثیر و دستا
و مقبض هالیون متوجه کوتا میرشد و چون با بخار رسید شهری دید بصایت فحشی
وز بیاهی متصف بطیب هوا و شکر کلک و دلکش استخوان میوه های خوب بسیار
و مقرون بچشمه آب خوشگوار را جرم مدت یکجا در ایجا وقت افتاد و ارباب
و امانی ان بلده طیبه با شارت صلحت و پستید مال الهانی بخار عامه فرود
آوردند و مبلغ خیز از اموال تمیور تا شش که در کوتا میر بود ضمیمه آن شد و در ایجا
نمای ممالک آرا می اجد از وصول کوتا میر امیرش هکک و امیر عبدالکریم حاجی عینه
الدین و دیگر امرای شجاعیت امین را با فوجی از سپاه طغر قرین بطرف کرده
و خواجہ ابلی و من تشاروان ساخت و چون تمام ممالک روم تا کن دریا می پی
جولگان و سپاه پادشاه کوکب موکب کشت و قیصر و بعضی اولاد او بی بند و دور از
کزند در خزده جو جیان ان نظام داشتند و رای شهر یار غم و غریب اقتصار داشت و طرب
فرمود و مجلس بزم بوجو دست نیرادگان جو رشید کلین و خواتین زنبره چین بزم
گرفت امرای عظام و نو جوان عالمقام در پای سه بر ندر بار سپهر استقام با و نام
نشت و ساقیان کلج سیم اندام باد های رنگین در جامهای ازین و قد های کورین کردند
و مغنیان خوشش آواز نوازشش شراب از خوانی بسیم میمان این کنبد ازرق
پوشش رسانیدند و در خوال این احوال سپاه نصرت مال با طراف واقظار حمت
برده چند ان غنیمت بدست ایشان افتاد که رسم آرزو نیاز از زمان بجاست
ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از سپردن آمدن از اردوی تایلون صاحب آن
بر پیشین مکان چون شهنشاه بود جو بخت بوزمان صاحب افرو بخت بجا نبی را

و پنج شبانه روز جان بخیل برانده که از سی هزار سوار که مامور بجا نشت کلاب
انجاب بودند زاده از چهار هزار با و بر سر نشتند و قبل از وصول شهنشاه
مسلمان حلبی بخار رفته بود و از خراین پدرا ایچ از روی دست نمیتوانست بر در گرفته بی
توقف بدر رفت جمع از اعیان مملکت بکو کیشش که بر سار دامن ان واقع
است و طایفه از ارباب حمت و مکننت بسا حل در یکا کجیت بود نذا از ایچ شیخ
شمس الدین محمد جزری با شرف بر سار مثل سید محمد بخاری و دیگر اکابر و ارباب
عمای از شهر بیرون رفتند و ندعا که منصور تکامیشی کرده همه را در یافتند و دم
غارت نسبت با نشان از مکننت بخر فعل آمد و در صحای کریش شیخ جزری
رسیدند و او پیشش را گرفته نزد شیخ نور الدین آوردند و دو فقر قیصر در یکا ندر
غنی گشته بودند و دختران سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید جهت پسر خود مصطفی
خوار ساری مینمود در بر ساقامت داشت مجموع بدست سپاه فیروز سنا
از افتادند و در ان اوان که قرا یوسف ترکان از چم سلطنت لشکر حضرت صاحب
قرآن کر بخیت سپاه بروم برده بموجب فرموده ایلدرم بایزید در بر سار و زکار
میگذرانید و چون آوازه و وصول آیات فتح آیات بقیصریه سموع او کشت کر بخیت
بجانب حله و بر عرب رفت و در این اوقات که امیرزاده محمد سلطان بر سار
رسید ان شهر فی لانی و منازعی مسلم و مسخر شد و امیر شیخ نور الدین بقلعه در آمد
خراین قیصر را که مشغول بود بزر و نقد و جواهر و کوه پرو در و اجناس سلی قیاس در
سخت تصرف آورد و از نویسنده کان اعلی علی سینا و سیف الدین و فی تخیل
انز الصغی است دفاتر ترتیب کردند و بعد از انقباض اموال لشکر نظر امان عهده ان
ولایت را بجار و ب غارت و تاراج رفتند و اینیه بر سار که از چوب ترتیب
دادند بودند و سربا و ج شریک شید بود با شش فقر سوختند و بعد از رسیدن عیله

سیاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب بحر روان شدند و
ابابکر را با همه از سوار از جانب دست راست از نیک فرستاد که از نهرهای
معتبر و ماست و اب و هوایش در غایت لطافت و اعتدال مستور لبوری از
سنگ سیاه تراشیده در نهایت رفعت و استحکام و بر در یک دروازه اس
بحیرالیه است که دوران دوروزه راه است و آن حصار نزدیک است
بر که از استنبول واقع است امیر سوختک را با فوجی از خوکیک شیرین نریز
کنار لبوی دست چپ بصوب کانه و دریا کنار واقع است روان درخت
و امیرزاده ابابکر چون بار نیک رسید همان جوی با آنکه اسباب مقاتله و لشکر فرودان
داشت شهر را گذاشته از آب بخار گذشت و با سره که کجاست و کوچ و معتقد او
بذل اسیر گرفتار شدند و چون لشکر فرودان جهانگیر از نهب هسی از نیک و
ان فوجی باز پرده داشتند و امیرزاده ابابکر کیفیت حالات انجاسی بمقتضی
معروض رای امیرزاده محمد سلطان کردند و او دران اوان اوقات
مخزازی محال را مضرب خنایم کردند و بدو دست زاده مشار الیه عوارز
استماع چرنای خوش صد نفر جلد را تعیین نمود که بار دومی اعلی بود و فتح از نیک
و کجایت مسلمان جلیب مباح علیه رسانیدند و امیرزاده ابابکر نیز از سلطان را
باشتقاری بدرگاه سپهر اشتباه فرستاد و میان بر سا و کوه تا به که دو هر صحت
عقبه است بغایت سخت و پیشه بسیار درخت از تنه یک اشجار بختی که هم
نیز کام از مضایق آن راه پروان شدن و شور امیداند و چون فرستادگان
ش نیز از بد آن چینه که طوشتش چهار فرسخ بود در آمدند و چنانکه گناه یا نجاره
بودند و صفت غنیمت دانسته از اطراف و جویسب بر ایشان ریختند
و الحق جای آن داشت که بای بی بهادران سست شده دست ده دوران از کار

لیکن

لیکن بر نیروی دولت قاهره محمد قوشی مسور و ابراهیم و احمد و خزانین
قلندر و خضر باقیه ان صحت و سم و هر اس بخورند و ندادند و بقدم شتاب و قدر
است و بازوی چلاوت شعار با استعمال تیر و کمان و سمیت و سان کشودند و حقیقت
غارت از منزه کرده اسینه و بتجیل تمام براندند و در کوتا به تیر بغربا با بس فایز شده
پساکات گذرانیدند و امر شیخ نور الدین از خزان قیصر طلا و جواهر و در جدا کرده
بنشین الدین المالنی سپرد و خدمتش را با جمیع که هر یک خود را بدو مرسته افزودن از
اسفندیار و رستم می چند استند بار دومی اعظم فرستاد و او نیز در کوتا به تیر تقبیل
قوایم سیر خلافت مصیبه سرافراز شد و انهارا بموقف عرض رسانید و امیرزاده
محمد سلطان از مخزازی محال کوچ کرد و از ان دیار معاوده نمود و در بر سا فرود آمد
و امیر سوختک در کانه و بجه امکان خرابی بود و بمقدم رسانید و ساحل را غارت
کرده و در بر سا بیکش هزاره پیوست و قتل از وصول او امیرزاده ابابکر با فوجی که میر
و هم از نهب ان عاب نه آید جز نقات امیرزاده مشار الیه از بر سا کوچ کرد و بعلت
زار نیک شکر که متصل است بر سا فرود آمد و امیرزاده ابابکر با شارت شهر را بکوت
دختر همین قیصر در جلال الخج آورد و **که چید تصی که از انجلیکی بر نضت صاحب و**
است از کوه تاه امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغایب و غا
و دیگر سرداران و امر اگر بجای دست چپ برسم ایضا شتاب فرودند که یک
تر کارزایانته غارت کردند و آق شهر و قوایم حصار را بگرفتند و بر انالی ان مال
امانی حالت نمودند و جعفر طغ و قوم حمید را بغارت کردند و چندان اسب و شتر و
کوسپند بدست آوردند که لشکر کمان از راندن عاجز آمدند و شهر را بوق و افزاینده
مفتوح شده از ان باب ان مملکت مال سبتند و امیر سلیمان شاه در قوه تیر
اقامت انداخته از انجا و سپاه طغ نیا غان بگرفت و بجمع بار دومی

و امیر سید خواجه شیخ علی بهادر با اتفاق شاهزادگان و امراند کور بظرف ولایت
دلیل امین توجه نمود و مجموع آن ولایت را تا کنار دریا غارتیدند جمعی کثیر بقتل آمدند
و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با خراین و دفاین قیصر و فرزند و متعلقان کثیر
چکنی او بدرگاه عالمپناه آمد و تمام را بموقوف عرض رسانید حرام خروانه و سکه کین
قیصر بود و در خلاص فرنجی با عبید و سببیت پناش نزد شوهر فرستاد و از حکام
افلاق پادشاه مانند ان عورت که سالها در خلاصت و کفر لبر برده بود در روزه
اهل ایمان و عرفان انتظام یافت و زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله گویا
گردامیند و شیخ شمس الدین محمد جزینی که امیر شیخ نورالدین همراه آورده بود در کلا
حضرت صاحب قرانی استعدا یافت و نظو کردار ملازم رکاب نصرت
انتساب خسر و کامکار شد و امیر محمد لیر قزاقا کرد و از ده سال با بکلمه ایلدیرم نیز
مقتد و مجوس بود و از حکومت بلکه از حیات مایوس دین و لا با بکرم دوی نیز
اعلی رسانیدند و عنایت شهزاد دین پرور حضرتش را با فر و مکر محو و معنوی داد
پیکر گردانید و حکومت ملک قزاقا از قوتیه و لارنده و اقره و انظاریه و غلاییه
با مضافات و ملحقات بدو ارزانی داشت و ایالت اترک سرار را نصیب آن
ساخت و مدتهای بدید ولایت مذکوره در تحت تصرف امیر محمد و اولاد او
بماند و چون بیکامه حضرت صاحب قران حجه در کونامیه بعد در از در عین نعیم
و ناز بگذرانید و در زمان حفظ و تأسید عنایت پروردگار بجزم ارتحال انصاف
سوار شد و امیرزاده محمد سلطان امیر شمس الدین عباس را در شهر نوز نصبه طاهر
تعیین نمود و خود متوجه درگاه کبکی پناه شد و امیرزاده ابابکر و امیرزاده پیمان
شاه و امیر سو جنگ ملازم موکب عالی او بودند و در آستانه باردوی کهنان
پویی پوسته خبار کیمیت جهان چای پادشاه منظور او قوتی می دیده چنان شد

و کور

و پیشکشها را لایق بنظر کجیا اثر رسانیدند و درین آستانه قهرمان قزاق صابین تمیز
و مرد برادرش که چند کنگنه از ایشان صادر شده بود فرمان داد و اشارت
علیه بنفاد و پوست که سپر صابین تمیز و دیگر برادرانش را هر جا که یابند در محبت
اونفر شد بر حسب فرموده بتقدیم افتاد و بموجب بر لیس جهانمطاع امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده ابابکر با امر او اتباع که آمده بودند از آنجا بازگشته در بریا
و شهر نوا بفرق ملحق شدند و رایات عالی بجانب تنغوز لغ بگرت آمده اند
عقبه گذشتند در نواحی التوانش مرغزاری بترتیمت مضر بخیام اقبال و دولت
گشت و شمه سیاست بقتل خواجسته نیز بود و ز که حکومت اسر بقیه تعلق بدو
بدو میداشت فرمان نمند نمود و در آن فضا رجان فرا بکلمه پادشاه و شیخ
ممالک ستان مجلس نیم جهان ار استند که رنگ رگستان ارم و ملو و اور و هند آمده
ساقیان حمد و شس بار خشار نامی چون آتش اب جیوان در قدهای بویین زخم اهل
تلوین و تلکون را بر شراب ان شراب نمودند و چون اثر شراب در و با شیخ
شباب پدید آمد و حضرت صاحب قران کامیاب قیصر را طلب داشت
تا پنجخه در روز اول میدان رزم بهیبت دلیران مشاهده کرد و بود در ایوان
بزم میاست دلیران ملاحظه نماید و خاطرش از منزل وحشت بقامت
گراید و چون خدمتش را بجهتس در آوردند بالوایع نوازشش و مواعید جرات
سینه اش التیام پذیرفت و کینه امانی او از لغو و الطاف خرواز موشد
و باب زندگانی و کاسهای الامال و کاسهای خبار طلال از حاشیه ضمیرش محو شد
و بوعده لازم الوفاق فیض مملکت روم رنج و محنت او بروح و راحت تبدیل
یافت و بعد از طی بلاطه و عشرت رایت فتح ایه بصوب تنغوز لغ در کرایه
دگر سال اطمینان بخار و اطراف و اتیان رسولان از نزد اطمینان و شرف

حضرت صاحب قرآن نصرت قرین مولانا بدر الدین احمد سید شیخ شمس الدین
جزیری برابر سالت نزد والی مصر حاضر کرد زنده سفارت آنکه حضرت الهی و غایت
پادشاهی تمام مملکت روم در تحت تصرف بنده کان مقرر گرفت باید که مکتوب
ولایت مصر و شام با اسم و لقب همایون مازنیب و زینت یابد و آتش را در
زمان بدرگاه عالمین روانه سازد و اگر درین ابواب تعاقب جائز دارد و یقین داند
که رعیت نصرت مال بعد از مراجعت از دیار روم میجوید مصر و آن مرز روم میماند
بیت هر چه در دل شتم کفتم تو الهی بعد ازین وقت غم ازین اندر و چینه نفوذ دیگر بافتخار
روم مصحوب شیخ زاده مشارالیه کرد رسید و دران اوان که کو تابه مرکز اعلام فلوات
صاحب قرآن نصرت عظیم بود چینه نفوذ باطلی گری بکند محل فرستاد و در بعضی
و در نفوذ اقبس نظیر که مشهور باستبوال است نزد حاکم ان دیار تا کو نام ارسال نمود و جزیره
و باج طلب فرمود و دو شخص دیگر را نزد مسلمان جلبی با سیرت کرختی بود و
در کنار حصار که از مسجد ثبات پدرش بود در برابر استبوال نشسته و از ساخت
خلاصه بیغام آنکه بدرگاه کردن احترام می باید آمد و یا مال باید فرستاد و الا سپاه
بهرام اشقام بتجیل تمام متوجه انجانب خواهد شد و درین اثناء دستاوردگان
استبوال از آمدن و تا کو رسوای سخن دان بهر ادا ایشان کرده بود و نفوری
بسیار و تحت و تبرکات پشمار مصحوب او گردانید خلاصه سخن آنکه من یکی از
بنده کان درگاه کیتی بنایم دل متاعبت و مطاوعت ملازمان عقبه بسته و
چشم بفرمان و در حجب الاذعان پادشاه جهانگشا و باج و جزیره قبول دارم
و از ترساع و مخالفت نیز از حضرت صاحب قرآن جزیره بکام استبوال
مقرر فرمود و در دستاورد را خلعت داده و حضرت مراجعت ارزانی داشت
و چون مکتوب همایون بموضع بلغ رسید قاصدان از نزد مسلمان صبیحی آورد

مکتوب

مکتوب و غیره مکتوب در یافته و او شیخ رمضان را که در زمان پادشاهی
ایلامر مایزید شغل خطیب قضا با منصب وزارت جمع داشت با توفیق
و بیلاکات از فلوری و جانوران شکاری و غیران در هر وقت ایشان فرستاد
بود و عرض داشت که این بنده خود را از کمترین جا که ان ساحت کرباس کرد
اساس می شمارد و چون کرم و لطف خسر و اندک شام حال بدین مشد او را
در مجلس عالی جلوس ارزانی داشته جماع و آنام او را با کرم و احترام مقابل گردانید
بنده را بغایت شاد و دولت یار هزار گو: امیدواری و استظهار است هرگاه
که اشارت علیه نافذ کرد و بی خیر تو لغت باستان دولت آشیان شتایم
تا از عواطف و مراحم پادشاهانه خطی انور و لطفی احسن باجم و حضرت صاحب
سخنان او را بسمع رضا صفا نمود و در جواب فرمود که آنچه نگاشته قلم تقدیر حق
قدیر بود و بنظر آید اکنون از گذشته گذشته و بساط خلاف و نزاع در گذشته
باید که قیصر زاده بی غوغا و اندیشه متوجه انجانب کرد و تا غبار گذورت
از این مصداق مرتفع شود و چه در حال صحت در مرات موافقت روی نماید
و از عواطف پادشاهانه و عوارفت خسر و از بهره و رشود و شیخ رمضان را که و غیر
مستطیر و سرافراز ساخت باز فرستاد و سلطان محمود خان که با امیر سلطان شام
بناخت بعضی ولایات رفته بود و بواسطه عرض مرضی که در کتب تاریخ بر حجت الع
شکری پیوست و از استماع این خبر مایل حضرت قدو داشته یاران او اخرا و ایل
از تبه فرج و سرور بمقام خزن و اندوه مایل شد و زبان بکلی انالله و انما الیه راجعون گشت
دل مفارقت ضروری نهاد و امر شاهک با دیگر امر اولشکریان بچگونگی رفت
بودند کج تاریخ و آق یقوت و عدالیه را بغارتیدند و در عدالیه شیخ سلیمانی شیخ حاجی
در جنگ کشته شدند و در انجانب در میان کرده آتش تاراج در سواحل دریا کنار روند

و مجموع ولایت من تشای علی کبر مقتضی فعل الله مالش ا خراب و ویران ساخته
و با اموال و الجیره پیرون از تخمین و قیاس با کشته بار دوی کردن اساس سپه پسته
و در اول خرفین اردوی کیهان بوی در ستور لغ فرود آمد و سید فخر شیخ علی هاد
که قبل ازین بناخت ایل امین رفت بود چنانچه رستم زد و کلاک پان شد درین
اوراق بر ستور لغ آمد بعضی از لشکریان که همراه بودند بنا بر حرارت و غنونت بوسه
اجرا بجز نشد رحلت نمودند و این نیز غرض صعب گرفتار آمد حضرت صاحب قرآ
بعیادت او قدم رنج فرمود و بمیاس حضور موفور السرد و رخصت حیاتی از نوبت
و از غریب حالات آمد در آن نواحی چشمه بود که آب او در هر مکان که آمد
در یک میک و متوال سبک میشد و طایفه از لشکریان از آن آب نادر آید
بجای سروشند و الحکم الله العلی الکبیر **ذکر عقین فرمودن حمله و افاق مواضع مشرق**
در مالک روم و شرح دیگر قضایا ابداد و طالع می قیوم شهریار کاکار پادشاه بنزد و کاکا
و نوینان رفیع منت دار در باب قشلاق مشوره فرمود و هر یک از شاهزادگان
و نوینان و امرارا امر فرمود که در شهری از شهر باروم رنستان بیامان رسانند
و امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد که بعد از عازت و تاراج ولایت در
سرهای ایل فرعی سپاه قشلاق کند و شاهزاده جوایخت از نکل شهر حضرت
نموده و بجای رفت و در جنا چند روز توقف فرمود و از آن موضع کوچ کرد و بیاب
کسری آمد و آتش هذب در آن ولایت زد و هم غزازی نزول فرمود و چون آتش
از شب گذشت الیاس سوباشی با طایفه کثیر از حیثان که در آن حوالی اقامت داشتند
شیخون آوردند و وفادار که بجهت اول رفت بودند و جمعی بر لسته عقلت عنود و بنا نهاد
بنا بر رعایت حرم سوار شده از اردو پیرون خرامید و امیر جهانیش و دیگر در
سپاه هم در شب جمع آمد و روی بجنگ و فتح دشمنان نهادند و قیوم این را

و معبود

و مقوم رختند و شکرستان ابدان عت را از اولی حمایت سپرد خستند و امیر
جهانش در همان روز در آن مرغزار فرود آمد تا غرق شاه زاد از عقب رسید
و چند روز در آن منزل **مجلس** توقف افتاد و شاهزاده امیر جهانیش و امیر سوکلیک
با سپاه بجای سپه پیر غنر و از فرمود و ایشان ان شهر را با توابع و مصنفات در عصر
عامات و اوقات آوردند و شاهزاده مقیمان سواحل را تا خسته و خاطر از کار ایشان
برداشت معنی سپاه رفت و تمام رنستان در آن مکان بگذر امیند و معنی سپاه
در امن کوهی واقع است ابهامی رولش رشک چشمه حیات و هوای عزیز ایشان
روح بخشش بر موم و وفات جهت قشلاق امیرزاده شاه پرخ و لشکر جو افراز ولایت
کردن ایل یقین رفت و شاهزاده رنستان نزدیک النیر لغ و کجکلیک بر لغ رصل
اقامت انداخت و رایه نصرت سفار از متقوز لغ رسید که در کتب قما
از آن بلار قیر تعبیر کرده اند و آن شهری بود پنجه های مشوعه از استه و مرز
و این معنی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمین امنت داده بغیر آنکه مال انانی
سند قرضی بابالی رسانیدند و رایات کردون حماس از آب مند و اس
عبور نمودند و آند و در آن منزل پیران منتشا امیر محمد و اسفندیار بدرگاه
پادشاه کردند و آن اقتدار رسیدند و بشرف تقییل ساط استعدافیه
نهار اسب بموقف عرض رسانیدند و عنایت شهریار دریا نوا نشان حال
ایشان شد و با فخر و کم مغرور بود کوشش و اسفندیار ملازمت رکاب
ظفر ایشان اختیار کرد و امیر محمد مال قبول کرده با محتلان با کشت
و چون رایات فیروزی بکزل حصار رسید چند روز در آن محل قرار گرفت و
کشتن تخان دیوان اعلی برار باب انجامل انانی حواله داشتند و بوصول پیوست
و در آن موضع بمسامع علیه رسید که درین حد و کوهی است و ولایت نواز ایشان

۲

خون گرفته پناه بدان گوید بر دند و بر یک از لشکران که چه تیر و علف بر این
میرد و به نوبت قتل متعرض او میشود و از استماع این خبر ایش غضب فرمان فرمای
عرب و عجم التهاب یافته اشارت کرد که بعد از نماز شام فوجی از سباه چون
اشام ان گو را در میان گرفتند و چون خشم کرد و خون خرام از برای دفع ظلم
از پس گو سر بر زد و لشکر بهرام انتقام از ان فی باکان از نکند شد درین اثنا پناه
عبدالجبار غور ز می که سالها حضرت آسلازم رکاب حضرت صاحب قرآن حضرت پیر
بعضی چند روز وفات کرد و حضرت صاحب قرآن نامدار از کزل حصار
نهضت نمود و بهر ایاس لیس آمد و روزی چپند در آنجا توقف کرد تا مال باقی بجا
گشت و از آنجا متوجه شیر تیره شد که از مشایخ بلاد روم است و ان بلده را بغیر
طلعت خویش فراری کرد آسینه مال باقی جواله رفت و درین محل چندی که اقامت
متشابه تحصیل مال گشت بودند آمد و فتوح و اودان و اموال او اجناس سکران
آوردند و پیشکشها که امیر فرستاد بود بنظر حکیمان خیمت حضرت رسانیدند و
انتقام عمل توقف کرد و ان احترام گشت **در فتح از میر کران و سیه احوال**
غزاه و جهاد بران در تصاعیف این حالات بسج تمامون رسید که در کفار در اکتوت
که از لشکرها تراشید و از اسامه و پره خسته اند بغایت بلند و مستح و سر طرف
ان محفوظت بجزی فی پایان و در یک طرف که کجکی متصلت خندق عمیق فرود اند
و کردوی اسبوه از متوران افرنج در آنجا جمع اند و ان قلعه را بر امیر موسست
و انالی افرنج بزعم خویش از مواضع معتبره که می شمارند چنانچه از سایر ولایات بقصد
زیارت باجای می آیند و نذر و صدقات با خود ببرند و ان معنی را از معظ طاعات
و عبادات دانند و بمسافت یکبارس تا فتن دور از ان حصار قلعه و یکبارست
بر سر کوهی طبعند که ارباب اسلام در آنجا توطن دارند و از انیز از میر گو سینه

و پیوسته میان ساکنان این دو بقعه اسباب محاربه و مضاربه و مقاتله و مقابله
همه است و چون سر طرف از میر کران متصل بدریاست مخالفان دین متین
بکشتهها ماکول و ملکبوس و اسلحه و آنچه محتاج الیرایشان باشد می آورند و چون
ساکنان از میر سلمان بای ثبات فشرذ و با اعدای ملت پیمانند و ام جها
و کوشش مینمایند اما لی افرنج از میر کران معمور داشته بهر از نوزا جهت مخالفت قلم
ذکور سالها با عوفه و مر سوم میدهند و در ترویج و رونق انحصار می بسیار مینمایند لاجا
چپک از حکام اسلام تا غایت چنین میسر نشد که دست بدان دراز کند
و از بسایت عمارت تا اکنون ساکنان آنجا جزیره و خراج و ساد با و چون بهر صاحب
تحت و تاج نداده اند و مراد پدر المیرم بایزید چند نوبت لشکر بدری این قلعه کشیده
نماد و بازگشته خدمتش نیز بیست سال بحاضر از میر متغول شده و بجای بر سینه
و مسلمانان از مکان ان حصار رحمت بار دارند و چون صورت از میر کران
بر صفی قهیر امیر صاحب قرآن اتفاق پذیرفت فرمود که امیر زاد بر سر شمشیر
حلف امیر زاد و عمر شیخ و امیر شیخ نور الدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه
قلعه شوند و بطریق سنت ایلچی نزد ایشان فرستاده انجا خدمت را بقبول او امر
شروعیت دعوت نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام در آید اعلام کنند
تا بصنوف نوازش و عنایات پادشاهانه احتیاط نمایند و با لغرض که فریض
و واجبات و کل تکالیف شرعی را بقدم تلقی و انقیاد پیش نیایند اما دصد
ادامال باشند جزیره برایشان مقرر سازند و اگر شقاوت ازلی امن گیر اهل صلوات
شده باشد پای در دایره متابعت و مطاوعت ننهند حکم صاحب شریعت
غریب جهاد و غزای برایشان حکم کرده اند و اصل و معنی این گفته و فساد را با لفظ
و امیر زاد و مشارب امیر شیخ نور الدین و دیگر اعراب حسب اشارت حضرت در

در حرکت با جانب مساعت نمایند و تخت ایلی باز دستاده از عهد و عهدیم
و امید سخن را ندند و بجز جواب سخن چیزی نشینند و مانوش مرداران قوم فی
باطراف و ولایت افرخ کس دستاده لنگر طلب داشته بود و از مدار آن
ان دیار حشری اسب و کوهی دریا شکو و حج آورد و در کثرت ذخایر و تحصیل
در سباب نبرد و حصار داری باقتی الفایت کوشیده و امیرزاده پیر محمد و امیر شمس
عرفند داشته بیایه سریر اعلی دستاده و قصیده آنها را اظهار کردند و چون بر توان
خبر بر پیشگاه ضمیمه نوشتافت اعزق را در دامن کوه تیره بگذاشت بقصد بر کما
نفس چنانجا که تاریخ رویشند جمادی الاول سنه خمس و ثمانیاد یا لشکری که از کثرت
روز محشر نشان میداد متوجه از میر گشت و بجنب فرمان امیرزاده محمد سلطان که
با سپاه دست جب در قشاق مغنی سپاه و امیرزاده میراث نفع و پیش
امیرزاده ابابکر و سایر امراد و اعیان که با ایشان بودند روی توجه باز میر نهادند
و چون خبر طغیان سایر وصول بران دیار انداخت جریمه مضمون از جانب
حصار که بخشکی اتصال داشت جنگ آغاز کردند و امر با سپه خود و قبیله آن
باز داشتند و منصب غزاه و منجیق و امثال ان اشتغال نمودند و بقتضی فرمان
قضا حراین امیر شاهک مردان کار فرمود که در طرف دریا که رکن قلعو در
سپهها بلند استوار ساخته قریب یکدیگر بر افراختند و بر بالای ان
چو بها انداخت بطریق جبر استقام دادند و این چنین که سپاه مضمون بر
استاده بعد لغت و مقاتلت قیام توانستند نمود بر دست آمد میان
قلعه و دریا سدی بسته را آمد شد مخالفان مدو گذشت و بیکس را مجال
ان نماند که بوسیله کشتی خوردنی و صلاح بچهار ساند و بهادران نظرمقار چه تا
گرفته ببرد آیدند و بجز مشغول شدند و در اثنای این حالات امیرزاده

محمد سلطان و امیرزاده میراث و با امر اعزق را در قشاق مغنی سپاه امیر شمس
عباس گذاشته بموکب اعلی سپه شد و امیرزاده محمد سلطان آتش بکار
افروختند و کوشش غایت سعی و جهد میدول داشتند و بموجب اشارت
علیه بهادران فرمودی آثار بیکبار روی جهلا دست بر زم و پیکار آوردند و از جانب
بجایان دین و سالکان طریق عرفان یقین بر زم و زخم بجان دلدوز و ناک چکر
سوز فقر حیات مرگان را رخصه میدختند و از جانب بی جان فزیک ترچین
و قارور و لفظ و سنگ متعاقب و متوالی می انداختند مدت دو هفته میان
هر دو فریق نیزان مجار و قتال اشتغال شد و با آنکه در ان روز کار بسته
و کوشش مخالفان نمیند و چشم سحاب تیره دل عاقبت ان روز بر کشتگان
ملاحظه از کربینی آسود و چون نقیچان سنگها بیرون آورده بر ج و بار در برابر
چو بها گرفتند و ختم جهانشور شد بهار جهان افروز حضرت داد و کوشش
نقبهار آتش زدند و دیوارهای قعه سر کون شده بسیاری از کھنزا دیوارها
حصار افتاده در چنگ اجمل زبون گشتند و غازیان دو لغتند با شمشیر می کشید
روی جهاد دست بقلعه نهادند و بازوی اقتدار گشت و دشمنان را مقهور و مغلوب
ساختند و از رخنه در آمده بخواهر کرد از انجا عست یافتند از پای در آوردند
و معدودی چند از ان فرقه ضلال خود را بقلعه انداختند بفرار لغت جان از ان
در طغیان خود بیرون بردند و حامیان روضه اسلام حکم و فرمان حاکم انام لغات
اهل شرک و ظلام که بکج و آجر ساختند بودند و از شری شریا افراخته اثری بجز
نام نگذاشته و از بعضی از مواضع افرخ گشته بزرگ که از آن کوه کوشید و دو باد
وان دار و مشون بمردان کارزار و آلات و اسلحه و اسباب رزم و پیکار
بجد و مکرگان از میر متوجه اچا بنب شد و بود و چون نزدیک رسید از برج بلند

و اینچنین قلعه اثری ننیدند غرق در یای حریت و درشت گشته گشتی باز داشته اند
علیه بنقا و پوست که سرهای بدگیشان که بیخچها و از ابدان حسد کرده بودند
بجان رعد سوی کشتی ایشان انداختند و آن بداندیشان پنجم بر صورت حال
ایشان مشاهده کرده غایب و خامس با دبان حرا حبت بر او خستند و مردم
ان دیار که بمنابت و رضانت ان حصار اطلاع داشتند خصوصاً قریه کوه
تخر و تخب بدندان گرفتند که از ابتدا و محاصره تا زمان تخریت روز
در میان بنو و ملولف نظر نام افاض الله علیه شایب الغفران گوید که
که حجر در استان را در انهای بعضی از اسفار بر از میر سلیمان جور افتاد و
یکی از رفیقان طریق حاصل قصه مذکور بمناسبت مقام در سگک نشر اشقام
داد و در ان وقت صورت باین نظم بطریق مخفی که بی اندیشه بسا آید
میت از میر خراب کشت از میر تیمور میاید جهانگیر آن قلعه که هر وقت
برکنگاره اش کند تخر در جنگ بهفت سال قیصر نشاند بر ان تخر
بگرفت و بکندش زمین ازین شه بدو هفت یافت قیصر اجیت کمال
کامکار می باز و قومی و حسن تدبیر و الحمد لله علی الکبیر **در آمدن از استان**
اولاد قیصر نزد حضرت امیر و مراجعت اخذت در کف دولت سعادت از حضرت
در خلال این احوال مذکور شیخ رمضان را که قبل ازین از نزد مسلمان صبی ولد
ایلمرم ببرزید آمده بود بار دیگر سپاده انواع کف و بدایا و سیلاکات که لایق
چنان پادشاه بزرگوار باشد همراه داشت و بوسید امر ارفع مقدار ان
همه را بموقف عرض رسانید و صورت انقیاد و مطاوعت و امید و اطمینان
مرسل خود را بمناسبت کامل و عاطفت شامل حضرت صاحب قرآنی زبان
ضراعت و استکانت در پای سریر اعلی تقریر کرد و ضمیر آفتاب اشراق شریک

افاق بر تو التفات و تفقد بر احوال اختلال پذیرفتند و قیصر زاد و انداخت
و حکومت اسیر بقه را با توابع و مضامین و ضمایم و محققات بد و از انانی داشت
و منشور جهان مطاع عالم مطلع در ان باب تکمیل یافت و شیخ رمضان را با خلعت
فاخر و اسب با زین زر و افسر و کمر صاع ارسال نمود و هم چندی روز از پیش دیگر
قیصر عیسی جلی رسولی سخن افزین موسوم بقطب الدین باستان فرخنده نشان مسا
شافت و صورت فرمان برداری و امید واری قیصر زاد را بوسید امر
و مقربان در پای سریر پادشاه جهانگیر کتبی استان عرضه داشت او نیز مشمول
لطف و احسان فی مابین آمد و درین اثنا شاهزاده محمد سلطان نامور کشت
که بجانب قلعه توجه که یک روز را در از امر می رسم و آتیه است توجه نماید
و ان حصن را که جمعی از افرنج پنا و با بنجا برده اند برای عتد کشتی فتح فرماید
و چون شاهزاده با مشال امر مبارک نمود و بمقصد رسید ساکنان حصار
شوکت سپاه نظر پناه مشاهده کرده باروی اقتدارشان از کار باز ماند و اعیان
قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند ملتزم باج و خراج شد و بجان
مان خواستد شاهزاده جزیر برایشان مقرر ساخت محصلان بستنیان
ان وجه مشغول شدند و امیر زاد و متشار الیه بالشکر بیان که همراه او آمد
بودند بر حسب فرمان بازگشت و در مغنی سپاه با عرق خود پیوست
و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از قصیه از میر کبران باز داشت بر تو التفات
بجال از میر سلیمان انداخت و ایشان را بلنوع خلع و اصناف اسلحه خصص
داده در باب غزو جهاد و صیبه فرمود و راست حضرت شکار از نواحی
از میر نهضت نموده بار دوی میمون اعرق همایون پیوست و از ان
مکان روان شد و چون صحرا بازلق مهرب سر اوقات جلال شد رسول عالم

جزیره ساقو که مصطکی از آنجا خیزد سپه نام در سکاگ افرنج انتظام داشت
پادشاه سریر کردون مصیر رسید و از زبان سه پیام بندگانه معروض گردید
پیشکشها پادشاه نامه بگذرانید حضرت صاحب قرآنی در باره اولطف و عفت
مبذول فرمود و حضرت انصاف داد و از موقت جلال حکم هم الامثال صدق
یافت که امیرزاده اسکندر و علی سلطان توابعی دیگر او سر داران ایلیخار
کرده ایل نزم را غارت کنند و ایشان بی توقف روان شده در وظایف
زنب و تاراج تقصیری ننموده و در بلانشه از تمام انملکت مال انانی نستانند
و از آنجا مظفر و منصور با گشته بار دوی همایون ملحق شدند و ریایات حضرت
ایات از ایلیخ در حرکت آمده پنج بجگا متقوز لغ برزول کرد امیرزاده محمد سلطان
از معنی سیاه پیرون آمده بود و از سپاه جدا شده و پیش رانده شرف
پابوس دریافت و حکم شد که خدمش با لشکر بر انظار از جانب دست
چپ با کمور رود و در قیصر بموگب اعلی پیوند دشت نهاده جو اجبت در
تقوز لغ توقف فرمود تا حرکت برسد و حضرت صاحب قرآن از آنجا
سوار شده سلطان حصار رفت و طایفه از جغتایان که در جبال آنجا توقف نموده
بودند بفریب رخ ابد از جنود ظفر شکار راه دیگر حصار پیش گرفته و مردم
خسران از راه ایالت کوه تهمید و تقوز لغ و قراشهر و الواس کرمان را در کنت
قدرت یعقوب جلی نهاد که بحسب ارشاد به میر رسید و از ایلدرم بازید
گنجینه بشام رفته بود و بعد از فتح آن دیار ظفر کرد از ملازم رکاب فیروزی آثار
شده اعلام نظر انجام از راه انزلی و جنبش آمده چون سایه وصول بران
سرمزین انداخت امیرزاده شاه رخ که از لورست متلاق خود مدت جسته بود
بتقبل توابع سر خلافت مصیر استخدا یافت و اشاره شریار جاکیر سفاده

پیوست که لشکران روی جلالت بتسخیر حصار آنجا آورند و از باب جنگ و قتال
باستثنا که مبادرت سیاست مروان و اسر طغان و زنان حصار باز این هموار
ساخت و در تاریخ و افسانه جلال الاسلام گفته شعر کان تاریخی نصیحت رجب
طیب روح و طایفه شوره **در فتح اگری در نسبین بسج و اتمام شایع شجاعت امین**
در مملکت حمید دریاچه ایست طول آن بیست فرسخ و عرضش چهار فرسخ آب
ان غناب خوشگوار و در آن بخشیره چند رودخانه میریزد و از آنجا سب پران
میرود و در اطراف آن باغات بسیارست و بسایین پشمارش مثل باغ کلهها
و اصناف ریاحین و برکت رودریا مذکور شهر بندی از سنگ چنار واحدش
کرده اند و با کرمی در شهرت گرفته جینه جانب ان متصل است باب و یک فرسخ
یکم و پیرسته و در کتب تواریخ از ان قلع بطولک ابا و قیصر کرده اند و در میان بحیر
حرز و ایت قریب لشکر یکی بجگستان مشهور و دیگری نسبین مذکور و در نسبین
که بزرگتر است قلع ساخته اند و عمارت عالی و کتبخانه و درخت و مردم انجالی و کوه
اموال و پنج محتاج الیه ایشان بودی در ان قلع کتبخانه دست بندی در نیولاظف کتیر
در آنجا جمع شده بودند و با عتقاد دریا که از بسج جوانب محیطت بدان فارغ
نشده چون صور این احوال بر آئینه ضمیر خسرو بی همال جلوه که از خیال تسخیر
ان قلع از خاطر خاطر سر بر زده و مثال واجب الامثال صد دریافت
که بر راه اقسا شهر در حرکت آید و چون در ان او ان علاج ایلدرم بازید از
نج استقامت مخرف شده بود مرض صعب بر او مستولی گشته لطف
شهریار بنده پرور اطباقا و ق مثل مولانا مومو و شیرازی و مولانا جلال الدین عینی
ملازم قیصر کرد ایند مبد او می و معالطه وی روان نمانید و ایشان را با غرق
روانده افسار سخت و رایت نصرت شکار از ان ایلیخار فرمود و شب دریا

کرده صبح رشتبه بظاهر کرمی در نزل کرد و روز دیگر بمقتضی بر له هلم بطاع امیرزاده
شایخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر
شیخ نورالدین و امیر شایگان و علی سلطان قزاقی و سولجان بهادر و دیگر ائمه
و سرداران و اعیان و و بوجوه سیاه حصار شد و بعضی کوه برآمد و برنی از
دامن بدو از دست تافتند و حصار را منحر ساختند و کوهی پیشتر در آمدند و از
مخالفتان جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و گروهی اسب و خود را در آب انداخته براه
بدان دو جزیره بردند و بر این مقطاع صد دریافت و عهد نامه بنیدند و کشتهها از
جوب و پوست کا و مرتب سازند و فرمان بران با مثال امر مبادرت نمودند
و مجموع شاهزادگان و امرا و نویمان کشتهها در آمد و بقلعه بسین روی نهادند
و انرا مرکز در میان گرفتند و کوس و کور که گرفته سور انداختند سلطان
حصار از مشاهد جرات و جارت لشکر نصرت آثاره هوشش و مستقر گشته
شیخ نامه که کلانتر ایشان بود دست از جان شسته بیرون آمد و التماس نمود
و کان برده ایشان را شفیق ساخت بجان امان یافت و فرمان شد که
او را خان کوچ نقل نمایند و قلعه بسین در حوزه تصرف بندهکان درگاه آمد
اموال و جهات انجا بالکریان بموجب ام تقیم رفت و درین اثنا از اردو
امیرزاده محمد سلطان بسیر مستبشر با شارت شاهزاده مشارالیه خبر آورد که
قره العین سلطنت رنجور تا توانست از استماع این خبر تا هوشش خلاصه
حضرت صاحب قزاقی بر ایشان و مشوش گشت و ابانرا بتجلیل دستماد که
که شخصی دانسته را روان کند تا صورت حال خفا بکامست بموقف عرض نمود
و بنفس همایون متوجه آق شهر شد و چون عبور را تیره ای بر سر کوه انظار
وارد وی امیرزاده شایخ اتفاق افتاد شاهزاده جرات محبت طبع غریبانه

بیکه

بیشکیتما کشیده و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز خدات شایسته
بتقدیم رسانیدند و در انسانی این اوقات امیر محمد از قریب بدرگاه کلبی تبارفت
و انواع سخت و هدایا از نهد و او اجس بموقف عرض رسانید و مخالفت خرد
که او را از بنده قیصر خلاص داده بود و بجای پدران نصب فرمود و چنانچه سمت گذارش
پذیرفت و مجدداً خدش را بصیوف نوارش اختصاص داده باز گردانید و اردو
کیهان بوی از ان منزل کوچ کرد **ذکر وفات قیصر و امیرزاده امیرزاده**
سلطان افاض الله علیه شایخ الغفران روز هجده چهارم شعبان سنه شمس الثانی
خبر آمد که پش سعید المیدرم بازید در آق شهر از دست ساقی اجل شربت نهر
چشمه بر مرض حنق و ضیق نفس قیصر روح او دست تصرف از تیر و روم بدین
کشید و مضمون آنکه کلید گرفت الله بفتح العزائم بخاطر انور گذر اسبند زبان مبارک
بکلید آید و اناله را چون بخشاید و عزمان داشت که چون تمام ملک روم بجز
تصرف و تسخیر شکر مالکستان جهانگیر در آید اسباب سلطنت قیصر آمده
درشته و جبر کسر حال او فاسد بود و مجموع آن مرز و بوم را بخدمتش ارزانی دارد تا آنکه
یکسر اصنام و قلعه عبده او تمان کمربند و چون کاشته قلم تقدیر مخالفت ان
باراد و ملک جمعی تقدیر رضاداد و چون رایت نصرت آیات بجد و آتش بر سپه
از نزد امیرزاده محمد سلطان دانده خواجبه آمد و تقریر کرد که مولانا فرج طلب شاهزاده
مسئل داده مفید نافع داد و از تصاعد بخارا خلاصه عرض بصره انجا میدان حدیث بخارج
اشرف کران آمد و خالسه حضرت بغایت نگران شد و دانده خواجبه دو اسب باز
گردانید که تا قبل از رسیدن موکب همایون از بخاری احوالی بی حال و انگال خبر بدید
و چون حسرت سعادت قرین نصرت به در صفهان نمایند الهی قیصر نزل کرد و با
ماندگان قیصر را تفقد و بلوئی نمود و خطها پوشانید و عیسی صبی ولد صلیبی او را خلعت گرفت

وگردد شرمه و کفش بند و بار طلا سرافراز ساخت و صد اسب سر و اعلا و مرغ
موشخ با آلتها که دست نموده فسه بود که قیصر زاده بود و نقش پریش را کرد
اقتضای شایسته محمود جبران بر سپید امانت گذاشته اند در محله پایین سلاطین بازار
و در عمارتی که آنجا خاص از برای این معنی ساخت و دفن کند و عیسی علی حقیقت
در حرکت آمد و حضرت صاحب قرآن اعزق را گذاشته از اقره بخاک تعجیل کند
اردوی امیرزاده محمد سلطان روان شد و در آن راه شنید که حضرت نیک و
ابراهیم که امر از ترک بود با اینجاست محزون شد و بگوئی که راه بدامن آن ملک
مقصود نوده اند و بنا بر این حکم شد که لشکر جلالت توجه بکوه ناسب و به جهت
آن روز بر پشتگان که جدا و بمیان سبند لاجرم چاکران فرمان گذار لطیف
کوه را فرو گرفتند و بزخم پیکان ابدار آتش در غم غنیمت آن کجا
زودن بعضی گشته شد و جمعی که کینه شد و اموال ایشان بتاراج رفت و عیال
و اطفال بجهت بدلت اسیر گرفتار آمدند و هم در شمار طریق دولتخواه بود غافل
از آرزوی شاه بنزاده آمد خبر آورد که مرض آنجناب روز بروز آشفته و می
حضرت شهریار باداد و دین سنجیل برآمد و بعد از وصول مقصد بر سر بالین
آمده نور حضور را رزانی داشت و چاری را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم
نداشت و حضرت صاحب قرآنی را املا علی عظیم مایلین مستولی شده است بنزاده
را در محله خوابانیده هم در آن روز کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشت
فرو آمد مرغ روح شاه بنزاده از تقض کالبد پرواز کرد و روی بگردان
و این واقعه هولناک در شهر هم شعبان سنه خمس و ثمانی روی نمود و مدتی
شاه زاده محمد سلطان میت و نه سال بود زبان مقال حضرت صاحب قرآن
عبدالمشال بدین کلمات فته تم گشت **پیت** کجایی ای خرافق تو جابر جان کجا

بجان رسید بجان تو این دل غمناک تو در مانع بهشتی چه میکنی در خاک تو عین
است حیاتی چه میروی در خاک صبر و قنوت و تحمل و اطمینان از ضمیر بر کوار
شهر با فلک تکلیف کوه و قنوت بر لبست و عنان تا ملک و تا ملک تا ملک
از دست مبارکش بیرون رفت و ضعیف و شریف و مرد و زن در آن ماتم
و بشیون کبود و سیاه پرشیده و عذر در کردن انداخته از فریاد و
فغان و ندب و نفیر امیر و وزیر بر صفحه صبح روز محشر ظاهر گشت و صاحب
دل در آن واقعه جان کسل بقصفا باری سبحان و تعارض داده زبان بکله ناله و انا
الیه را چون کویا کرد اسید و فرمان داد که بعد از اقامت مراسم غسل و تجنیز و
تکفین حدیث بنزاده مرحوم را در تابوت مشحون بر حمت حی لایموت نهادند
و تابوت را در محله عقیده فرموده بر استر ان بار کردند و الباسخو حبه شیخها
و امیر ابان و دانه سوار و اسب ملازم تابوت و فرمود که چون باونک رسد
کوهر دایمی حضرت را صدف از نو سازند و در تابوتی مجد و نهادند و ویل وارد
از اسب نایب برند و بنزادیت را بفرمود علی بنیاء علیه الصلوة و السلام کرد اینجا واقع است
بمانت بسیار نذاجد لبه قند نقل کنند و باقی حواس و ملازمان با محرم تابوت
حالی بر سمار استوار کرده در او نیک توقف نمایند و جماعت مذکور بر حسب
فرمان روان شده حضرت صاحب قرآنی بعد از توجه ایشان با عرق خشک
مراجعت کرده از صحای اقره نهضت نموده روی غنیمت بهتر نهاد و در اثنا
طریق بصواب دیده مرا عرصه داشته حکم شد که انالی اردوی هایون از لباس سولواک
بیرون آمده ترک نوحه و زاری کنند و عیسی علی حقیقت کسبیه و کبود پوش آمدند
پایس ماتم در نور دیده زبان افغان و فرخوش در کام کشیدند

چون رسولان با پشت بکشی ستان بمصر رسید آتش را طلب داشتند و فریاد
المقتب بالملک الناصر مقتضی فتح روم و گرفتاری ایلدزم بایزید که شوکت و جهالت
او در خاطرهای نامالی ان دمار قرار گرفت استماع نمود و داشت و حیرت بدینا
راه یافت و دانست که منار عمت بارباب و مخالفت با اصحاب تا ابد
نصرت منتر خزان و بکنتت و مستلزم عنت و بذلت ازنا و فرستادن آتش
که دران باب تقلید پر خود کرده بود و پشیمان شد و بعد از تقدیم مشورت با چون
و مقربان خدمتش از جنس پیرون آورد و مجلس طلبید و در توقیر و احترام او
اطلاع و مبالغه نمود و شرایط بطوی و عهد خوایی تقدیم رسانید و در تمام ولایت
مصر و شام رولس منار و وجود دنیا را با اسم و لقب شریار اقباب احتشام
مجلسی و مزین کرد و رسانید آتش را شمع ساخت و باد و رسول احمد و اقرتتم او را
بدرگاه عالمینا فرمان ده انام فرستاد تا صورت معذرت والی خود را عرض
رسانند و تقصیرات ایام گذشته او را در خواست کنند و سخنان خود را
بقبول بلای و خراج مو که سازند و در باب فرمان برداری و طاعت که در
فصول بر دارند و برسم سپکش اموال مکتان از نفوذ و جواهر و رخت
نقیس و شمشیرهای مصری و غیره کهک بالشان روان کرد و فرستادگان
بولایت روم در آمدند آتش مساحت نمود و قبل از انچنان بدرگاه فلک
اشتباه شتافت و اخبار و احوال مصر شدت خوف و هراس والی دار بآ
والی ان مملکت بشف عرض پاوشا سپهر احتشام رسانید و رسولان
باردوی اشراف اعلی پو شد و بوسید امر او زمینان غرقین لیا و اجالت
مناد و ریافته تحفت و بدایا معروض داشتند و سخنان فرج لمع هم چون
رسانیدند عرق شقیقت و لطف خسرو ابن دراهنتر از آمد بزنان گوهر نشان

کودانیز

گذرانید که چون او را در حدانت سن سارای اشبال و اشفاق پدر از سر افتاد
و معاضدت او بر ذمت همت پادشاه از جمله واجباتت اگر در سلوک جاوید
متابعیت و مطاوعت راسخ و موم و ثابت قدم باشد بقبول رفت و حضورت
مرحمت ماستوثق و مستظهر کرد و در پیش حق همت ملک و ولت خدمت حرمین
شرفین زادگاه الله تعالی ترشفا و تکرم کما کجیب و منیع قیام تواند نمود و بخار و آید
وروند ملی و غنچه و خوف ترود و توانند کرد و فرستادگان فرج را با انواع
نوازش مقرون بسرو و نفع باز گردانیدند و بخلعت و کمر سپهر و زین بنبار و
نوا نگر ساخت و از برای حاکم مصر افر صرح و خلعت خاص مشحون بجا اهر و در
ارسال فرمود و بنویسد عواطف پادشاه و عوارف خسرو از فرج را در زمر
خدمتکاران و وفاداران و طاعت کران جانپار احتشام داد **ذکر احوال**
قراویوسف و توجیس سلطان احمد پشام مقرون عمر و تاسف شرح استیلا
قراویوسف ترکان بر عراق عرب چنین است که او از صدقات عساکر
نصرت کما تر که کجیت پناه با ایلدزم بایزید برده بود و چنانچه رقم زده کلک
پایان شد و در وقت غنیمت حضرت صاحب و آن بمالک روم فریاد
لنهار کفران لغت فقیر و نموده دست قسط با مال چهار پیمان مقیمان فقیر
در از کرده غنایم فراوان جمع آورد و از ساحل صوب خوات روی تو چه بر سر
و در جلد و سپان بیت قرار گرفته احتشام ترا که و اجنا و بعضی قبایل عرب را بمقتدا
خود دعوت کرد و در کوهی از هر دو طایفه نزد او جمع آمدند و سلطان احمد
حاکم بغداد و تمام عراق عرب بود حکومت حله و بعضی از ولایت عراق عرب را
بر سر خود سلطان بیطاهر از زاناد داشت داشته بود خدمتش در طایف امت
داشت و سلطان احمد از بغداد یکد نزد بر خود سلطان حله آمد و اقامت فرمود

که وزیر و پیشتر صاحب اختیار و در امور او بود بگرفت و سلطان ظاهر
ازین معنی مومس شده با امر او پدشش مثل خدیو و امیر علی قلندر و مجاهد
و فرخنده که اینجاست نیز اعتمادی سلطان احمد داشته مشورت کرده
باتفاق باغی شدند و در نیم شب از جبر گذشته بدین طرف آب آمدند و سلطان
احمد چون بر این حادثه اطلاع یافت جسر برید و کنار آب گرفته در مقابل سردار
بنشست و قاصدی نزد قرا یوسف بآنگران از عرب و ترکمان روان
شدند و سلطان احمد پیوسته و بهیات اجتماعی از آب گذشته بهر دو سپاه
صفها پاراستند و بعد از چهار بظلمت شکست بر طرف ملانان و سلطان ظاهر
افتاد و ترکمان خنایم فراوان گرفتند و سلطان ظاهر را در وقت فرار چینی
پیش آمد خواست که مرکب از آن جوی بجانند یا رسب و جبار اب افتاده
شده حیانتش منتهی گشت و تراکم بال سلطان احمد طبع کردند و خدمتش این شهر
بفرست در یافته در ظلمت لیل سرخویش گرفت و راه بغداد در پیش تراکم
و قرا یوسف از مردم جدا چنانچه توانست بدست آورد و در عجب سلطان احمد
متوجه شد و چون بغداد رسید فی الحال شهر را مسخر کرد و سلطان احمد از چنانجا
در کوشه مخفی گشت و چون شب درآمد قرا حسن نامی سلطان احمد را از
بغداد بیرون برد و او را بدوشش گرفت و قریب پنج فرسخ قطع کرد و در راه
کاوی بدست ایشان آمد سلطان احمد بران سوار شد و هر دو بتکلیت
رفتند و سارق عمر او یارست که اینجا بود در مقام خدمت آمده جل سرب کشید
و از نفقه و در اسلحه و رخوت و امتعه آنچه دست گشتش بران میرسد نزد سلطان
احمد بگذرانید و بعضی امر او نوکران سلطان احمد که بر او کینه داشتند بودند
مثل شیخ مقصود و دولتیار و عادل غیر هم بتکلیت آمده در نظر رایت

مجموع شدند و سلطان احمد و اوج فتنه برموده از آنجا عثمان توجیه بجانب شام رفت
و قرا یوسف بر تمام عراق عرب استیلا یافت و بنا بر سیاق تاریخ چون شمر از
حال قرا یوسف و سلطان احمد افتاد و خاندان مشکین شام برسد آستان اصل
باز می نماید که چون امیرزاده ابابکر امر او لشکر بمان متوجه بغداد شد اشارت علی
بصد و پیوست که امیرزاده رستم از ور و جرد در حرکت آمده با امیرزاده ابابکر
لمحوش و دو توکل ارس بوغاک از زندان وین و سوجی از زندان و شاه رستم از شمر و
وینور در ملازمت امیرزاده رستم بر وند و بالتفاق در دفع فتنه قرا یوسف
مساعدی حمید میزدول دارند و چون امیرزاده ابابکر بر حسب فرموده روانه جانب
دارالسلطه بغداد شد و بار و پیل رسید و عید الله حاکم انجاریا و دیگر سرداران که در
تهج فتنه میکوشیدند گرفته بند کرده بار و دی های یون فرستاد و در آن موضع بایستد
سلطان پیر لاس نقد حیات بقابض ارواح سپرد و امیرزاده ابابکر اعرق را گذشت
ایلیار کرده متوجه دفع فتنه و قرا یوسف شد و امیرزاده و امیرزاده رستم از نزد
بیرون آمده مسافت جموده در حوالی حله با امیرزاده ابابکر پیوست و شاهزاده کانا
مذکور با امر او لشکر مضمون بعد از تملاتی از فرات گذشته و وزیر حله بکنار زند الفتن
که مقابل قریه سیب است بقرا یوسف رسیدند و با ایشان زیاد از سر بهر از نفر
رسیده بودند قرا یوسف با غلبه تمام جوی را خندق ساخته تنگ را معد و آباد
ایستاده بود و چون امیرزاده رستم بحسب سن از امیرزاده ابابکر بزرگ تر بود امیرزاده
گفت که در قلب لشکر شما توقف نمایند امیرزاده رستم در جواب فرمود که من بحسب
حکم جهانم طاع بکنگ شما آمده ام اگر صلاح باشد و قول بیاریم و هر یک از طرفی
در ایتم و سخن بر این قرار گرفت بخت امیرزاده رستم از آب گذشت و خود را
بمخالفان زده التشر حرب افروخته شد و یار علی را در قرا یوسف با معد و

چند از معرکه بیرون فرستد روی بشام نهاد و مجموع اهل وحشم او که قریب پانزده هزار
خاز و ار بودند با اموال فراوان از نظر دره و کاه و کوسپند و غیره ان بدست
تصرف و استیلا بر بندگان درگاه کیتیستان افتادند و نوکران امیرزاده رستم زن
قزاقیوسف را که مادر اسکندر اسپندیار بود با توابع و لواحق اسیر کردند و غیره با
که حکومت اعراب بر بره قلعی بود میداشت با دیگر سرداران و متمدان ان نواحی
که تا غایت کردن از غان و انقیاد ننهادند و بودند منکوب و مقهور ساخته
و در انسانی تعمیر سلاخان طارنان امیرزاده رستم سر برادر قزاقیوسف را بردند
همانین رسانیدند و صورت ان فتح از مجذوم و مضد است شد و چون خاطر امیرزاده
با بکر از جانب قزاقیوسف و دیگر محاندان جمع شده از سر فرغانه با انست
عالی همت بر عمارت بغداد و اعمال ان مصروف داشته تدارک طلبها
مشغول شد **ذکر طغیان و نطق لغت انان از اوقیغ و ولایت کرجان** بکر
کیتی کشای حضرت شهیار صاحب قران از حوالی فارض نهضت نموده
منازل و مراحل بود و مملکت کرجان درآمد و بیشتر از تو جه رایت مضبوط
امیر شیخ ابراهیم شروانی که همیشه طریق خدمتگاری و جان سپاری ملوک میشد
بر حسب فرمان روان شده بود و داخل مخارج ولایت کرج را حفظ
کرده چون ملک کرگین که والی و حاکم ان سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام
یافت قلع و انظار اب بر ضمیرش مستولی شد و نزد یک بدان رسید
که مرغ روح از قفس کالیبش در پر و از آید لاجرم رسولان سخن دان جرب
زبان با پیشکش و اموال فراوان بدرگاه خرد و کامران فرستاد و غرض
اگر این بند خاکن در ان اعداد و شمار است که پادشاه ذوق اقدار
منقبس بنامین متوجه این دیار و قهر این جا که میقدار کرد و اگر عرض الطاعت

امثال

امثال او امر و نواهی حضرت شهیار می بخان و دل فرمان بردارم و اگر مقصود
بیج و خراج است آنچه مقرر شود سال سال بی تاخیر و تسوئیف بجز از عام سپاس
اما سایه جبر سلطانی نیست مهیب است و درین ولایای رای ان ندارم که شرف قبیل
ساحت سر اوق جلال دریایم اگر عاقلست بیکران حضرت صاحب قران
عهدت بخشید تا بعد از انکه خوف مهر اس سلطان ماروین و دیگر حکام موافق
سپهر اساس شتابم باینده نواز نیامی سابق لاق کرد و انحضرت صحیح کلمات
روی اندود او التفات نفرموده رستم قبول و ارتضای تخت و بدایا او
گشاید در جواب فرمود که با کرگین بگویند که قضیه تو بجمع که شرف الاسلام نفع
جوایم و ایشان میشود نسبت نذار و اگر بحیات خود تعلق داری باید که هر چند زود
تر بخد مت شتابی و بعد از وصول بدرگاه ما حال از د و بیرون نیست قبول ملت
اسلام یا امر بر کفر و نظام و بر تقدیر اول عنایات پادشاه از منوی شالجال نگردد
که جهانیان در ان انکشت تعجب بدانان حیرت نمایند و اگر توفیق بر حق تو نگردد
بر حسب فرموده صاحب سرعبت غرا علیه من الصلوة انما خیر بر تو مقرر
سازیم و ترا مستوثق و مستفید باز کرد انیم و عرض و مال تو با مال حلاوت
و نوایب نکرد و در غایب ملک تو از مکاره و نوایب دوران سالم و
در امان مانند والی است قبول که دروین و کمیش با تو موافق است چون التجا
بدین درگاه آورد شنیده باشی که از نو اید احسان ما تا بجبهه سان محفوظ داشت
از انقیاس علی سز و در آمدن بهار و قفل میر و از که بچگونه عذر مسموع بخواند
و بعد از ان اطمینان رخصت مر اجبت یافت باز گشتند و در انجا این
اوقات دروغ تبریز زبان تو چین با نویسندگان و عمال از ریای بخان بدرگاه
فلک اشتباه آمد جا نوزان و سببان موقوف عرض رسانید و از جانب

علی شقاقی که از قبل خواجہ علی سمنانی صلیط اموال دیوانی آن محاکم بود رسید و پیشکش
گشید و همت خسرو از مجموع انهارا بر استادگان بایده سر را علی فرمود و چون
وقت رفع محمولات که جتان بود رای صوابنهای خود فرمود و در مخالفان
دین از زمین غلات بر گیرند و خود را قومی ساخته مخالفت از امر گیرند
لاجرم بحسب اشاره علی شیخ نورالدین و دیگر امر ابرسم ایضاً روان شده
بولایت کرخ درآمدند و از باب شقاق و عنایف را متفرق و پراکنده شدند
و امر شیخ نورالدین چندان نکلن در زید که شکر میان غلها را کوفتند و پراکنده
و امر او سپاه بعد از آن مقرون بسلامت غنیمت متوجه درگاه پادشاه گشته

در ولایت کرجستان میان دو دره عمیق زمینی بلند واقع شده بر این موضع قلع
کوئی زیاده مفصل شده بار قلع موازی یکصد و پنجاه کز سرباز سپه دو گشته
و از جانب آن کو شقیه مفصل شده و بار قلع از آن کوه و گشته خنجر کرج
بقرب لامکان برافراشته و از سر کوه جز در میان یار لیسان بقدر آن قلعه
سنگ پاره وصول ممکن و متصور نیست و کردان کوه بجز نیک راه لریک از
طرق هیچ ندارد و در سراسر آن بواسطه درامی زرف ضیق عمل نوال سنگ
نصب نتوان یافت و بر بالای کوه که میان قلع ساخته بودند و در آن
بر آن نشاند و بودند و حوضهای عمیق وسیع همه اوجار آب باران و زمین
آسمان مریت داشته حکم انجاش شخص نزال نام و سی نفر از عظام از نادران کج
و کرده اسبوه از کرد جیان در تخصص بار و موافقت داشتند و چند کلوخه که پند
در آن قلع میچیدند و بلیست همهای ایشان که از گزرت در شتایی آمد موز
شراب ناب و ششون بیوا قیت مذاب بود و چون حضرت صاحبان

جهانگاہ

جهانگاہی بر صورت قضیه اطلاع یافت عنان سمنانها با بصوب تخیر حصار
مذکور یافت و چون آن قلع خیر صفت در وسط بلا و از باب غنا و مخالف
و در بیرون آب چندان یافت نمی شد تا بقوت چهر رسد و سپاه اندک
بنابر قشب مخالفان توقف نمیدادند که در کوه اسبوه از ترتیب تحصیل
علف و علوف حاجی آن بود که فرود ما سمنان بنابرین امور مردم ظاهر بین فتح این قلع
از محلات میتردند و از رخصت رایت نصرت اشاب بدان صوب انتقال
نیمو و نند اهل کجاست محل بران میکردند که چون حضرت صاحب قوا بنفیس
توجه نمودند که در مشقت و جرت از وصول خسرو آفاق بر اهل شقاق و غنا
استیلا یابد و حصار بسیارند و اگر چنین گنمتند چرا که اشتن و گزشتن مکرر
توسل تو ان جبت فی اطلار روز چهارم رابع عشر محرم الحرام سمنان و نمانند
بها یون بظاہر قلعه کرین رسید و از باب حصار برسم پیشکش اندک
بدی بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت و التقیاب و بکشدند
و چون دانستند که بران سالخورده با تمینر چون کو دکان باز سپید و بجزویز
راضی نخواهد شد رایه اسبکجبار و متر و برافراختند و سگها متعاقب
و تیرهای متواتر از بالای بریز می انداختند و حضرت صاحب قوا
فرمان داد که امر اولونو نیان رفیع مقدار در اطراف حصار منزل اختیار
کرده فرو آمدند و اشاره علیه قفا یافت که امیر شاه ملک در برابر دروازه
حصص رفیع زمین سازد و دیگر امر از فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر
بنامند بنابر آن مقهور اند اگر قلع قلع و حصار بزودی میسر نشود و حج از نکران
در آن قلع ساکن شده مجاصرہ قیام نمایند و امر شاه ملک بماعت دولت
روز افزون در مدت سر روز قلع را برافراشت که کجایشان فامت برافراخت

دشت و انحضرت از برابر قلعه مشیت قلعه را قفل فرمود و در نصب قراده و مخفی
 در آن محل تیسری پذیرفت بحسب فرمان عزاده و مخفی تمسک در ترتیب دادند
 و در لیج جهان مطلع بصد و ریوست که در مقابل مشیت حصار که مرکز اعلام نظم
 بود از شک و عجب بطوری سازند و چنان برافرازد که مشرف باشد قلعه و چون
 از آسیب سنگ عزاده و مخفی برج و باره قلعه دور افتاده بود چنان فرار بالار
 نشسته و غده از آن مریخ را راه میندازد و با یکدیگر میگویند زنگ حاد
 برین سپهر راجع غفل و چون کیفیت برین پنج گذشت از قوم تکریت که در
 کوه و کمر برنجیر چنان دارند یکجا نامی در شب مجموعیت دو ماه مذکور طریق
 افتخار و انشد و بیالای ان سنگ پاره که در جانب جنوبی قلعه بود برآید
 بصبار رفت و یک سر کفره بیالای ان سنگ بر آورد و در آنجا بزنجیر که در
 گذشت و کسی را از ابل قلعه بران حال اطلاع نیفتاد و روز دیگر یکجا سر گذشت
 شانه را در پای سر اعلی تفریز کرد و حضرت صاحب قران فرمود که از این شهر
 طنابها رفتند و نزد بان مثال جو بهار اسری در یک طناب و سر در دیگری
 استوار کردند و بر صدق و موی عروج بر بالای چنان کوهی بلند تکی ترتیب دادند
 و بر حسب فرمان یکجا و رفتند دیگر از قوم تکریت شب یکشنبه است و سپهر ماه
 باطناب در از قد که زبان بدان بالا توان کشید از عمر کم شده بدان کوه
 برآمدند ریسمان فروخته نزد بان بالا کشیدند و از اتفاقا است حزن که دولت
 عبارت از ان است در ضعی بران قلعه بالا کشیده بود و چون نزد بان پیش
 استوار بشد امیر شاه ملک در پیمان قلعه ایستاد و بچاه حرو از ترکان و
 مبارزان حفظ خراسان که اسامی ایشان در مجلس سامی حضرت صاحب قران
 ثبت افتاد بود و از جمله اعدای یکجا را نیز بان بالا فرستاد و زمین مسند

اقبال

اقبال شهر یار دیوار کرجبان انشب بچاه غفلت غنوه بود و چون
 روشنی صبح صادق در آفاق منتشر گشت که چنان تیزانند و ان سر از غفلت
 بر گرفت و در حرکت آمدند و یکی از خواستگاران بی اختیار با او از لبند کجگره بر خام
 انبیا و سرور اصفیا علی بن الحیات انما صلوة و نیتا و محمود و غیره از جمله
 بندگان امیر زاده شایخ بران قلعه نفر کشید و کرجبان بد افعال از انحال
 در خیال ایشان نگذشته بود که گاهی یافتند سر اسیر از هر طرف نشناختند و پانی
 ممانعت فرستاده دست مقابل و مقابل کیش و نند و شریار دین دار بر باد پاک
 عالم همای سوار شد و از دره در گذشت در برابر قلعه که دلیران سپاه منصور
 بالا رفتند بود و در مشیت و مجموع لشکر میان غفله و کجگره نذر بود که اثر ریزند
 و سورن انداختند کور که فرو گونستند و چون راه از فرازان سنگ پاره
 بقلعه چنان تنگ و تاریک بود که زیاد از سر نفر به بلوی اهم نمیتوانستند
 آیت و در سخت پردلی سیر در کشید و پای تهور افشرد و دو و لفظ دیگر با دوست
 مبتدیان باز بند ناگاه شفت قضا و قدر تیری بر دمان حامل سپهر آمد و از
 شدت ان زخم سپهر از دست انداخته باز پس افتاد و کرجبان پیش آمده
 سیر گرفتند و عبد الله سبزه و اریعراق عصبیت دین در حرکت آمد
 با شمشیر صاعقه که در روی کجگار نهاد و او هر دو و مرد انگلی داد و زخم خورد
 باز گشت و بعد از وی از اترک محمود نام محمدت فرجام با کز ان سنگ
 پیش رفت و پای از ناوری را که کرجبان مجاونت و معاصدت او پشت
 گرم بود بند گشت و بعضی از ان بیخاه دلاور که بیالابرا آمده بودند روی بد رو
 قلعه نهادند و باخیز تنور حرب گرم گشت و عاقبت این فتح و ظفر بر ایت
 مجاهدان و زید سپاه نصرت قرین برین روی دولت قاهره در دروازه را

مشکند و قلع جان را که کشند از وصف ان قلع قلمی شد هم در ورکیش
ماه مذکور مخر کردند و چون کار از دست و تیر از پشت رفت بود که چنان فریاد
برای ان کیوان رسایند و لشکر فیروزی نشان جمعی از انوار ان که بر
از بالای کوه بیخ نیز بر انداختند و ترال حکم قلع و دیگر کوشش را که فرست
بسته بدرگاه جلال آوردند و مجموع مردان از ابر تیغ سیاست گذرانیدند زمان و
فرزندان ایشان را اسیر کردند و عاطفت خردان زن ان ترال را شایع
ایرانیسم والی شردان بخشید و بر حسب حکم مطاع اتش در عزادها و محقق بود و
که ساخته بودند و فرمان نامه ای اقلیدر کشف دولت و اقبال جهت نمود
باردوی همایون فرود آمد و بیگناک و دیگر مبارزان را که در ان شب بجا
بالا فرشته بودند از روی کمر و خلعت و شمشیر و اسب و کسرت و خیمه و خکا و وضیاع و خفا
و دیگر اسباب تجل و تنعمی نیار و توکل و اسب و وح است قهر را یکی از اعیان جوان
موسوم محمد توران کشته مار داشت تقویین فرمود و طایفه از احرار اسب
نزد او گذارشت و فرمود که اموال ان حدود در او بیاختیاج خود صرف کرد و
که بعد ازین که جهان پیرامون ولایت مسلمانان کردند و در خلال این احوال
مولانا قطب قرمی اندیش از با مجموع نویسندگان ان دیار بدرگاه عالمین
آمدند و بسیاری از مشوقات و تبرکات بجل عرض رسانیدند و متعجب
ایشان حاجی مسافر از نزد امیر زاد و رستم رسید پیشکشها کشید و از اصناف
خواب منظر نظری آمد و از نفوذ و جواهر اجناس و اسب و شتر و
چندان بگذرانید که دیده عقل در ان خیره ماند و صاحب قران در احوال
اکثر انهارا بشانه زادگان و امرا و نوغان تقسیم نمود و از کرمان ایگه که در ان
درو که صنبل مال انجا فرشته بودند بار دومی اعلی بپوشند و غریبا بپوش

دریافت مراسم پیش تقدیم رسانند و از ان ولایت مولانا ضیا الدین
سراج و شیخ صدر الدین که هر دو مقصدی منصب قضا بودند رسیدند و شیخ
و شیخ محمود زنگلی حکم کشنده جوش و غرورش در مار و مناقب حضرت صاحب قران
ذو مغاخر ساخت و پر خست او است همراه ایشان بودند و شیخ محمود مشار الیه
در وقت عبور از ایل آب که در حوالی تقلیس سبته اند میگذشت و در آب افتاد
غریق بحر رحمت شد پسرش که ان کتاب با تمام رسانید و بتقیل قوام سر بر
مصیر استقامت یافت و مشمول نظری عطفت و احسان آمد و در و غر زدن
جدیل باضا بط مال انجا غیاث الدین سالار سمنانی بوبک همایون بپوشند و بخیز
از احوال و اقطار ممالک محروسه حکام و عملداران میر رسیدند و بدایا و تحقت گذرانند
بتفقد و اتفاقات پادشاه در سرفرازی شدند **ذکر آن حضرت صاحب قران**
انجا در رحمت انحضرت از انجا و در عین تخم و ناز چون عالم خیر و جهانگیر
سرفراز از قلع کر تین فراغت یافت بعد از تقدیم منشوره و ترتیب طوالت
با عظمت عنایت جانب انجا ز تقسیم داد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاکل
و دیگر امرا و نوغان را با سپاه بیرون از قطرات امطار در مقدم روان
ساخت و حکم کرد که ولایت کر جستان را تا انجا که نهایت مملکت ایشان
غارت و تاراج کنند و امداد لشکر با ان بر حسب فرموده در حرکت آمدند
و چون محرک کیمیستان جنگستان بود و شیران پشته و غار خزان
برید و راه میساختند و بقدم صدق پیش فرستند و سپه بر آرد و غلغل
کمتر در حالس بری انداختند و حضرت صاحب قرانی از عقب نهضت نمود و بمان
کر جستان در آمد و از عبور لشکر منشور و قریب مقصد تقصیر و مزعوم و در عرض غارت
و تاراج شد کلیسایا که از سنگ افزا خسته شده بودند خاک یکجا آمد و از انجا

که میان هر که بدست افتاد از پای در آورند و بعضی در مواضع کفار کج بخارند
که در میان دریا و کوهها شربان بالا فرستند بودند و متحصن شدند از وقت
جلال حکم واجب الاذعان صد و ریافت که صند و قهارا برنج در میان پتلا
بشد و در هر صند و ق کینفرو و در نغز از ارباب جلالت و شجاعت نشسته
و طایفه در بالای کوه ایستادند و صند و قهارا تا در مزارنا فرود میگذاشتند و آن
بها در آن بر تیر و شمشیر بی غلظت جنگ میکردند و چسبند و چالاکان از صند و قهارا
جسته خود در میان معارفی انگشت زدند و با آنکه در هر معارف و جهل و چاه کس بر کوه
بودند بر همه غالب می آمدند و مردان از کشته زمان و فرزندان ایشان را با هم
میگرداند و اموال و اقبال اجتماعت را با او تامل نهج میدادند و بدین نهج پس
از مواضع سخن شده کنایس دور مخالفان پنهان را منهدم ساختند و
باغات ایشان را از بچ و بن بر انداختند و از خرابی و ویرانی و قیقه فرود
نگذاشتند و در مختار بعضی پوست باز کرد و پسندند و بر بنی را با شمشیر بختند و
چون اضرا کفار نهایت انجام میداد روز دوشنبه چهاردهم رجب الاول سپاه
بهرام محل از کشته بار دومی اعلی کلخی شدند و روز شنبه یازدهم رجب اول
موبک فیروزی نشان سوار شده صید و از آن انگشت زدند و باز در حجه
شهر دهم ماه مذکور در عیبه شکار از خاطر خاقان قتل و غارت رفتند و قبل
ازین سرداران کوچ که در اردوی کیسان یومی اسیر بودند کس و نستانده
و گرگین را اکاهبی داده بودند که اگر بدین طریق را می فتح آید خسر و سرافرازان
در کرجستان از هم کیشان ما و تو نشان نماند بلکه گرگین ازین خبر استغشده چچی از
معتد ان خود را به پیشکشهای نفیس بدرگاه اسلام بیاوردند و چون
الچیان گرگین بار دومی غنیمت باو شاه روی زمین رسیدند دست در دامن

شفقت

شفقت امر از ده عرضند داشتند که وانی با در مقام طاعت گذار می فرمان کرد
است اگر بن اتهام و غناست شما نوع شود که سورت غضب حضرت صاحب
قرآنی تسکین پذیرد او بر وفور از نفوذ و جواهر و امتحانچه میز کرد و ارسال دارد
و بیاج و خراج را ملتمس شود که سال لیل کجسته از عامه رسانند امر افرصت حجت
و در وقت مناسب زانورده سخنان فراغت امیر ملک گرگین را با بر بر
اعلی عرضند داشتند و در آن باب فصل مشیح را انداختند در تواریخ منصور است
وزبان هر یک بمضمون این مقال مترجم شد **ه** بمن بخش گرگین میلاد را حضرت
صاحب قرآن که حکمی بهمت او بر اعلام عالم دین مقصود و مصروف بود شفقت
ایشان را نشنود و آن حکایت را بسع رضا اصفا نموده امر ازین قضیه بعلما
و اصحاب درس و فتوی بر جوع کردند فقها و مفتیان در مجلس های یون بافت
تقریر کردند که چون اینجاعت جزیر قبول نماند و متعرض مسلمانان نشوند
حکم شرح سنت که دست از اند او احقر از ایشان باز دارند و قبل غارت این طایفه
توضیح رسانند ابراهیم را که یکی از شفا او بود و ممنون ساخت و سرگرم در
جنتان و نستاندگان را در میان مایس امید حضرت انصاف داد و چند روزی در آن
نواحی بعیش و عشرت و صید و شکار روزگار گذرانید و همچنان تخیل جمع نمودند
و نیز از شکار زمینگ با نقاب همایون شهباز داد که هزار آسب با نقایس افترا و غرور
امتداد و اونی طلا و نقره و یک قطعه لعل ابدار خوش رنگ لبک بزد و مشغال بجزیر نشد
و قبول جزیر و خراج را به خود و موافقت مجموع دیر ما و کلیسیا را که در آن نواحی بودند
منهدم کردند و نیند و چون از اسب که کشته دو هر صدمه و هشتاد جهت احداث
عمارت سلیمان خان غنیمت خرواند قراباغ از آن مختلف گردانید و اعراق را
گذرگشته از پیش روان شد و چون سلیمان از نزول موبک همایون را به استغفار

بر آسمان بر فراخت و بعد از دو هفت استغرق و لشکرهای رسیده هر یک
 از افواج حشم و خدم مجبور تلخ و فرو و آمدند و رای افتاب اشراق بر توالت
 بر تیره سلفان انداخت و آن شهر که از دریا بحر آب و ویران شده بود
 و از انبیه و عمارش خشی بجایی بود و بنو القصة فرمان و اجب الاذغان بغداد
 انجامید که هندسان خیمه و معماران روشن ضمیر طرح شهر بر کشیدند مثل بر بوسه
 عریض و خندق عمیق و چهار بازار و بیست و دو دربار و خانان و حمامات
 و باغچه و بستان و غیران و در ساعتی مسود و زمانی محمود اساس شهر انداخته و
 و بطناب پیچوده و بر شاه زادگان امر اقامت کردند و لشکرهای به تمام
 نام بکار عمارت اشغال نمودند و مجموع ان انبیه و عمارات را دیوارش باز کرد
 و مقدار ارتفاع قریب پانزده و عرض خندق سی و نه و عمق آن هفت کوزه
 بود و عرض دیوارش پانزده و مقدار ارتفاع قریب پانزده و عرض خندق
 سی و نه و عمق آن هفت کوزه و عرض از هر جهت پانزده فاهنا ساخته و در
 هر ضلع از اضلاع چهارگانه برجی معتبر برافراختند و در دروازه کشیدند که در
 انداز مرتب دادند شهری چنین با وجود در دولت به او کثرت باز
 و شدت سرد در دست بجایه و بناچه مسطور شد در ختمه و پر دخته آنگاه
 صوابی اقتضای آن کرد که از رود ارس جدا و لی بریده شود که آب آن از
 سلفان گذرد تا از فیضان اش اراضی آن حدود و نواحی محمود و مسکون کرد و لاجرم
 فرمان قضا جرایم لغاویافت و شاه زادگان و امراد نوینان بکفایت آن
 مصم قیام نمودند و تواریحان مسافت بجای راه بر سپاهیان گردون تو آن مرت
 کردند و در اندک زمانی ندری روان و خیری جاری لؤلؤ آن مقدار شش فرسخ
 بجز این پانزده که شرح مرست و اما ده شد **ذکر ارسال حضرت صاحب قرآن**

انصار

انصار بولایت بهت تفتیش احوال فرنگستان و آمدن امیر زاد و عمر از جانب امیر
و ترکستان و شرح دیگر از وقایع که در آنجا تفریق سلطان و خردن دست داد
 در آن اوان که اراضی سلفان مرکز ایالت فیروزی تستان بود و اشرف
 و اعیان ممالک ایران و توران بر سایندن تفریق شاه زاد و مرحوم محمد
 بهادر و تنبیت فتح و بار و م از اخبار و افتقار احرام قبله اقبال و کعبه انال است
 بر درگاه ستوده و حصول جمع آمده هنگام بارعام در مجلس فرمان فرمای نام از
 علیا نامدار و فضلدار روزگار جمعی عظیم منعقد می نمود و چون خاطر خیر حکمت و توجه
 مسایل دینی و معارف یقینی و ملکات تکامل و اطلاق خسروان بود و نکات لطیف
 و حکایات بدیع در میان آمد از جمله کلمات ارباب علم و دانش فضیلت عدل
 و احسان و مزینت بر او نشان مجرب شد حضرت صاحب عدالت شاعر بخت
 که آن صحبت بجز و گفتاری کرد و آخر شود لاجرم با فاضل فضایل انساب خطاب
 فرمود که در از منزه سابقه قرآن ماضیه علم ملت سلطین و ارباب دولت را
 نصیتهما مشتقانه کرده اند و بر امور حسن ترغب و تحریص نموده اند و از
 افعال نیکو بید منع فرموده اند و درین عصر شمار از پنج ارشاد نمیکند و از اوضاع
 و فساد مملکت و رعیت بهیمن نمی گویند ایشان منقح الکلیه عرض داشتند
 که لفظ المند که پادشاه دین پرور معدلت گستر از مواعظ و نصایح امثال ما
 استفادار و همه کس را در اجراء احکام و قوانین عملی از آنحضرت تعلیم می باید
 گرفت و حضرت صاحب قرآن صافی سررست از آن کلمات که چند مطابق
 واقع بود و اعراض نموده فرمود که هر امثال این سخنان که پسلت تائیس و
 تحقیر گویند اصلا خوش نمی آید و عرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست
 بلکه مقصود است که از شما هر یک که از ناحیه آمده احوال دار و سخنان و معاش

کما شکان نسبت بر عایا و زیر دستان معلوم کنم تا اگر از زیر دست جعفر بزرگ
رفته باشد سبب ارکان مشغول شوم علما و فضلا زبان بدعا و شاکه اند و هر یک
آنچه از اینک و بدو غش و نین مملکت خود میداشند معروض داشتم و
حضرت صاحب قرآن رعیت پرور طایفه از اصحاب دین و فتوی را که بدید
و فتوی موصوفت بود و مذاختر نمود و هر یک از ایشان را با مینی متدین از قبل
دیوان اعلی بقطری از افتاد مملکت محروس فرستاد تا تحقیق مهمات نمود و او
منظومان از ظلمان استانند و متمکاران را که کوشمالی و مالشی دهند و صورت
قضایا بموجب راستی مثبت کنند و باز کشته بعضی رسانند عالمان بین
عواطف امیدوار شده در عهد امن و امان پہلو بر بستر استراحت ننهادند و در
اصبح و شام بدعای دولت روز افزون پادشاه اسلام قیام نمودند و دیگر از
وقایع آن زمان این بود که امیرزاده حسد از انجار و انشد قطع منازل امر حل
کرده باراضی پلکان رسید و در روز جمعه عزه جمادی الاول سنه ست و ثمانی
بشرف پاپوس آنحضرت استعدا یافت و سبب طلب امیرزاده عمران بود
که ایالت ولایت اوزبکجان با توابع و لواحق مفوض برای ورود به انجبار
دیگر از وقایع نو که کس سیر تو من از نهادند آمد سر ملک غزالدین حکم کو کجا
که سوسه ترا و مترد و ضلالت می چو دند بر کاه کیتی پیناه آورد و عرصه
داشت که پوست از تنش بر کند اند و بگاه کند و از دار اعتبار او خیمه و دیگر
از وقایع شخمه عدالت شهریار جهان فرمان داد که مولانا قطب الدین قری را
که قبل ازین با اعمال فارس باردوی همایون آمده بود دند بند کنند و سبب قید او
آنکه بسبع اشرف اعلی رسید که مولانا مشارالیه در عین توجه بدگاه عالمپنا و منبع
سید نزار دنیا ریگی بلبت نثار و پیشکش از رعایا و محترقا شیراز گرفته است و قدم

از عالم انصاف بیرون ننهاد و حکم شد که شیخ درویش الهی خدمتش را باز ولانده شود
بشیراز برود و آن وجه را بصاحبان اموال رساند و لوگرا نشن از خون را که حاکم
نابیند و از و صا در شد و ضرری چند بخلائق رسانید از خلق با و یزند و بچکر
حال ضغضا و منظومان پر از نوا و اشارت علیه لصد و رسوست که مولانا ناصر
که همراه مولانا قطب الدین قری و نویسندگان از فارس آمده بود و صورت
ظلم مولانا مذکور را بمجامع علیه خاقان منصور رسانید بمصوب ایشان بشیر از
باز کرد و دو خاطر نشان مردم انجا کند که هر حیف و ظلم که مولانا قطب الدین مبارکتاب
ان جبارت نمود در ان باب مشغول بود و رضا و اشاره خسر و کامیاب بدان
مقرن بنوده و حضرت صاحب قرانی خواجه ملک سمنانی را با ایشان جهت تنظیم
اموال فارس در انداخت و چون اینجاعت بموجب بی بیع پادشاه سرافراز
از اردوی اعظم بیرون آمده مسافرت چو و بشیر از رسیدند و از خون را از
خلق بر کشیدند و در روز جمعه که کوهی اسبزه از مردم شهر و روستا در مسجد
عتیق جمع آمد و بودند و صحن با هم مسجد از ایشان پر شده بود مولانا قطب الدین
در پای منبر سنگین بار ولانده آمین و دو شاخه خونین حاضر ساختند و مولانا
صاعد منبر را بدستخمان شهریار صاحب قران را که از موقف انصاف داشتند
صدور یافتند و بسبع خلائق رسانید هیت خواجه محمد فقیر را اندک تقیر
کرده بر این پنج زبان گذرانید از خواب شد این مملکت ز شاه بدان
که نزد مردم دانا گناه مولانا است و از اطراف و جهانب مسجد جامع غلظت
پادشاه رعیت پرور عدالت گسترگوش ساکنان صوامع عالم علوی رسید و
در مدت دو ماه مبلغ سیصد نزار دنیا ریگی که را که همراه آورده بودند در حضور
قضات و ائمه و امینان مملکت بی قصور و کسور بخداوندان اموال تسلیم نمودند

و در آن باب خطوط نوشته شده با سامی حصار مجلس نوشته شده و بعد از آن
شاه زاده جوایخت پیر محمد امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین را بنده
دو شاخه بر گرفته روانه سمرقند گردانید

چون خاطر خیر مافی همانان یعنی حضرت صاحب قرانی از عمارت بسلطان در وقت
یا وقت عنان عنایت خاص از برای قسطنطین بجانب قراغ رفت و چون
با بخار رسید حضرت پادشاه و پادشاه بنزد کان و امیران و سنان سپاه در
قوریا که پیشتر بموجب فرموده ساختند بودند نزول فرمود و لشکر باریان نیز منزل
خود قرار گرفتند و امیرزاده رستم که قبل ازین فرمان و اجاب الاذغان تامل
ما و طین صادر شده بود که بفرمانی که بجهت تقویض و لایست و الواس ملاکو خان
با امیرزاده عمر در قراغ منعقد خواهد شد حاضر گردد و از راه قلاعی و سستی متوجه
شده بار و وی همایون بیوست شرف زمین بوسی دریافت و در آن اوان مزینا
بمسامع علیه رسانیدند که اسکندر شیخی که بر حسب یر لایع خاقان سعادت مند بضمه طعل
خود فیروز گوده و دماوند فرستاده بودم از طغیان و مکر دو خصیان میرند و دفتر
حقوق تربیت حضرت صاحب قرانی را بر طاق سنیان نهادند بگنجان
نعت اقدام میناید و این معنی مزاج اشرف کران آمد از موقوف جلال
مثال لایع الا مثال صد دریافت که امیر سلیمان با اتفاق امیرزاده رستم
متوجه ری شوند اگر خبری یاعی که می اسکندر واقع باشد پادگان
قم و کاشان در کزین راجع آورده از عقب او بروند و سراسر او جزای آن کلان
در کاشان بنهند و ایشان بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم
شروانی بدرگاه حضرت صاحب قرانی آمد و ساوری فرادان آورد و انواع

بگشاید از خوت و اقمه و جوشن و سایر اسلحه و غلامان خوش منظر و کیکان
ماه بیکر و تنوعات دیگر بعضی رسانید و بیکر از اسب کشید و همچنین عطایا
انفال امیر از رفیع مقدار از انفق و واجناس کرانرا کرد و رسانید و در آن زمان
به معرفت بهمانه طویهار عظیم الشان تربیت داد و بوطایف عیش و طرب می برت
و در تقاضای این حالات از عراق عرب نوزالورد و پسر سلطان احمد را که هر دو
مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود و کل رخسارش در باغ جوانی پوشیده تیار بند
و پسر امر قدر نهال قاشمش که بر جو سبار خلاف بالا کشید و منحنی گشت و در آثار آن وقت
سید بر که علیه التحیه و البرکات برسد و حضرت صاحب قران سئود و حضال
از خرقه بجا استقبال بیرون آمد و جناب سیادت تاجی حقه اقامت رسوم مغزیت
امیرزاده محمد سلطان را دستار از سر برداشت و آنحضرت سید مشار الیراد را در پیش
گرفته هر دو بسیار بکلیشه و هم در آن زمان از جانب ما و از انزاعیان در آن
وسادات و علماء مثل خانزادگان و خواجبه عبدالاول و خواجبه افضل شیخ و اولاد
شیخ الاسلام کشر عبد الحمید و عبد الرحمن و دیگر بزرگان آن دیار و سایر بلاد و اصحاب
بدرگاه پادشاه سپهر اقامت در آمد و هر اسم عزانسان بر او نامدار بقصد عریض
و بزرگالضیحت و موظلت نامی فرقت آنحضرت را که التهاب داشت لکن دانند
و چون خاطر خیر خاقان جهانگیر تحقیق مسایل و معنی میل تمام داشت هر روز بعد از آنکه
رای عالم آرای بر از مشیق امور ملکی فراغی روی نمودی فضلا نام و علماء اعلام و مجلس
و حسب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدند می بمباحثات شریف و الفایکات
لطیف که متعلق بملکت مینف بود مجلس اراستندی و چون قبل ازین نویسنده کان
برامیراید که حاکم خط کرمان تقریر کرده بودند و مبلغ بنام اورقم زده درین محل شریف
نوشین انکار عم زاده آنحضرت بود و دختر او در جبال اید کومبیا در آمدندان مهم

بعد تو مان کجسی قطع فرمودند و اید که ملتمس ادا و حربه مذکور شد به بار دیگر حکومت
 کرمان بروی دست اراک رفت و دیگر از جنایات و قایح آنکه در آن اوان پیشروان
 پس میان اغار برای تحصیل اموال از بیجان برتر فرستادند و میر محمد یولاد را که
 جمله امر ایشان را جزو جبهت شامی نهادند و بجاگرفت ساری روان کردند
 و درین اثنا خدر معلی ملک اقا حرم محترم امیرزاده پسر محمد هیکل را با امر از
 مشارالیه خالد بوز بجز سلطان مهدی بارودی همایون رسیدند و بزوقت طاقت
 نایز شده نفایس هندوستان بموقف عرض رسانیدند **در آن وقت خردم زاد علیا**
شاهین بهادر سلطان بصوب کیلان بر حسب فرمان و بجز از وقایح زمان توقف
در قریب از آن چون حکام ممالک کیلان بجز در سال تسل و هدایا و تحف
 بسایر جز خرد و جهانشی استقلال جیشده و دیده امیدوار از اخبار هم سمت جهان
 چهای روشنمای افزودند از موقوف عیثت پادشاه تا نهیر لبح جهان مطلع بصفاه
 پیوست که دریا قوچین و بلال و محمد برادر علی سلطان توابعی و باریز بود لادی و
 بهلول بر اسس با فواجی از سپاه طغرانیان بجلستان کیلان در آمده در آن حدود
 و قشاق گنشد و ایشان با مثال امر مبادرت نمودند روان شدند و حکم شد
 که امیر شاهین با چند قوشون از جریک منصوب متوجه انصوب شده و طغاسی
 بجزل بجاج رود و فرزند ارجمند شاه را و مذکور در برابر امیر سلطان با تو مان
 خود و امیر جهان شاه و شیخ ابراهیم رستم طغاسی بونا رسید خواج شیخ علی بهادر
 شیران پیشه کو غلام از م رکاب ظفر اشتاب انجاب باشند و شتابند و بخواست
 و سرداران پایی تخت بموجب فرموده در حرکت آمدند و بجزل بجاج رسید
 توقف نمودند و چون حکام کیلان از توجیه سپاه فیروزی آثار خبردار شدند
 اضطرار بپیمان مقرر کن و وقار ایشان را و یافته توکن و دست داده یعنی

از آن

که امیر بر سیم بلخ و خراج قبول کردند شاه زاده کس و دستاوند و صورت قیصر
 بعضی همایون رسانیدند و در محل قبول بنا بر سر نمودند جهت تحصیل اموال کیلان
 رفتند و سید رضا کیا که از حکام انجا بکوه سنب و زیور علم و دانش مقفود و مقفود
 بود و امیر محمد و شتی که از ملوک آن سرزمین بود بختت و مکین امتیاز
 داشت و تسوقات سزاوارتر متیب داد و متوجه درگاه پادشاه سپهر
 اقتدار شدند و همچنین دیگر ولایت و سرداران دیار هر یک مقتضای را
 با هدایا و تحف بسیار ارسال نموده بودند و چون اجتهادت بساحت بارگاه عالی
 رسیدند پیشکشها گذرانیدند و زبان با نظهار اطاعت و انقیاد برکشادند و برهه نمونی
 سعادت و اقبال و ابلج و خراج را التزام نمودند و عاطفت خرد از نهر را
 بصنوف نوازش و ترمیمت سرافراز ساحت و بنا بر انکسید رضا کیا از اهل بیت
 بنوت بود و صاحب قران پاک صحتة خواست که در ترتیب او بنوشی
 شروع نماید که سایر ملوک کیلان ممنون منت او باشند لاجرم از مالان
 ولایت که قریب بیانزده هزار من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار
 اسب و سه هزار دینار مقرر شد و آنچه بجاگشت سید مشارالیه امیر محمد سید
 نضفی و آنچه دیگران میر سید بلخی بجناب سادات بختند و محصلان حرب
 فرمان دست از مطالت لصف و ملت مال که هر قوم رقم تخفیف شده بود
 باز داشتند و مقارن این حال حضرت صاحب قران بی حال شمس نامی از انجمن
 ابر عیاس بصند قلع کج و دستاوند از جمله وقایح زمان قشاق قرابان کیلان
 بود که امیر سید که مرخص گشت و هر چند همزه اطباء و محال انجاب پید چنانچه
 فایده بران مترتیب نشد و صحیفه حیات ان سید بر زکو امر مطوی گشت و معروض
 از کلبه محض بجایت کت که عرش پرور نمود و حضرت صاحب قران از وقوع

این خاور بجا نیت مصنوب و تمام گشت و آخر الامر مضمون که میکل نفس ذالقی الموت یا
نصب العین ضمیر ساخته دست در عروه و ثقی تحمل واصطبار زد و اشارت علی
صدور یافت که نفس او را باند خود برده پس ایامت در خاک نهند و در آن ولا
عنایت نمریادی سالحال امیرزاده اسکندر آمده زمام ایالت بندان و نهاد
رود رود و مواضع لکوکجک را با صنایع و ملحق است و توابع و مضافات در قصبه
اقتدار او نهاد و چون فصل شتابا فر رسید در اوایل فروردین سلطان عیسی حاکم
ماروین بازمینت و تحمل تمام بدرگاه پادشاه اسلام آمده و جلالتشین تبرق خصمیت
که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود و همراه آورد و ملک غزالدین از سلطان
رسید پیشش فراوان بوقف عرض رسانید و درین اثنا حکم لارم الانقیاد و بنفاد بپست
که وجود و اعیان الویس ملاکو خان که در ولایت اذربایجان ساکن و متوطن اند
هر یک یک پسر امارادری را کوچ سپردند و بنشد و بجهت کوچانیدن ایشان مجتبی
شدند و چون ماه مبارک رمضان روی نمود مدتی بحال از وفات امیرزاده
محمد سلطان نگذشته بود برای ترویج روح او ختمات کلام الله تقدیم رسانیده
اشعی عظیم دادند و بعد از آن نشانی از خاطر عاقل خسر و کامکار بر سر زد
و آن حضرت سوار شده شاهزادگان کرام و اعراف عظام و سایر خدام در صحرا
اق تام جو که انداختند و بعد از سه شبان روز اطرافت جو که هم رسید رسید
و از او انمختند و چون از آن کار فراموشت یافته حضرت صاحب قرآن عالی
بیت ساداة و علما و اکابر و فضلا سمرقند و بخارا و سایر بلاد و ماورالنهر را بگفت
و شوقات روم و افرنج چندان داد که منجلیک ایشان و آباد و اجداد بزرگوار
ایشان نگذشته بود در حضرت انصاف ارزانی داشته بجهت جنتونه
و شاکر و دعاگوی و آسوده خاطر بموطن مسکن خویش مراجعت نمودند **در کتب**

رکات

رایات ظفر پیکر و تقویض ایالت الویس ملاکو خان با امیرزاده عیسی چون دین پور شمس
از آنچه در مختیار پادشاه هفت کشور مصور بود و در امیر گشت غزم مراجعت بجای
مستقر سیر سلطنت از خاطر انور سر بر زد و در اوایل بهار که از سیاه مشرقی است
اقتاب رویی مستقر غز و شرف نهاد و در اسیت لغت شعار در چهاردهم رمضان
سه ست و شانزدهم از قشلاق قراباغ نهضت نمود و بجانب دار السلطنه سر گذ
در حرکت آمد و بر آب ارس جبرسته بسجوات و دولت عبور کرده
در علف نازک کنار بچوالی قریه نعمت آباد که از قریه نهر بلاس است و از
مستحانات همت انحضرت نزول کرد و در آن محل امیرزاده شامخ از قزاق
بجاج معاودت نمود و بموکب همایون پیوست و درین اثنا ملازمان عتبه
علیا بموجب اشارت پادشاه ظفر لولو ابره میتب اسباب طوی و تهیه بایحتاج
جشن قیام نمودند و عاظت خسروانه حکومت ملک اذربایجان را با توابع
و لواحق واحد و دروم و شام با امیرزاده عیسی بن میرانش تقویض نمود و در بیع
و وجب الاتباع مال متخاص ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزادگان
که مقصدی ایالت فارس و عراق عرب باشند از حکم او سر نه چندی بجا
و بجای روی حاضر شوند و لشکر بایان پدرش در ملازمت او بکنند و امیرزاده
امیر جاکو را با چند امیر دیگر مثل ستم امیر موسی و لاکل با دیگر بلاس و چند
بورگدان می و خسیسم ملازم شاهزاده گردانید و سفارش فرمود که در کتبت
و خزیات امور از صوابید امیر جهات در بکنند و شاهزاده را در اتباع
و کمر وضع و خلعت خاص و اسب بازین نرا اختصاص بخشید و امر او را ستر به
تشریفات فاخر و انعامات مسکات مغز و روحه موقر و حکام ممالک مثل امیر شیخ
ابراهیم و سلطان عیسی حاکم ماروین و ملک غزالدین و کوشندیل کرجی و دیگر

و جالیق و بسطام همراخلعت و مکرم داده ملازم رکاب امیرزاد و کسر کرده بند و او
بصوب سلاق الرماق توجه نمود و در زمان شش ماهی افاق همچون ملک خلاق
از جانب کوچ کرده و شکار انداخته صید فراوان انجمنند و کیناراب اغلق که از
جای بلاور و کوشید از فرزند اول موکب بهایون رشک سپهر کبوتر شده چند روز
در آن منزل توقف افتاد پس برده ماه مبارک رمضان با خراج میسر و چون حال
فرخ فال متوال بر می نمود مولانا نظام الدین مستنق که بعضی مورخان از ویشی معتبر کرده اند
بقرا اما خطب عید و اقامت صلوة آن روز صید قیام نمود و حضرت پادشاه دریا
دل بعد از او اصلو آه فرایض نوافل و بخشش و انعام شامل بطب و سرور و عیش
حضور مایل شده فرمان داد تا جشنی شاد و بزمی حین در آن روز گشته **در کتبه**
درستان امیرزاده رستم و امیرسلیمان در وقتن امیرزاده اسکندر و امیرعلی
در عقب ایشان بجایب ری بروفتی اندت پادشاه اسلام پناه سابقا سمت
گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیرسلیمان در برقیض اشارت خرم و فرید بنا
فرججه جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بانجا
رسیدند روشن شد که اسکندر از تیرکی رای روی از درگاه سلاطین پناه کرده اند است
و در میان غوایت و عنایت و غل نمود و قلع فیروز کوه را مستحکم ساخته
و پسر و خویشان خود را بجای فطنت آن قلع نصب کرده خویش تن بگهستان و کجخل
جلادون رستم در کتبه است امیرزاده رستم و امیرسلیمان جهت روز طهارت
ری با اقامت انداختند و از سایر دکان آن ولایت و تم و کاشان
و ساوه و غیر ذلک دو هزار نفر جمع آوردند و سردری اسکندر نهادند و
برستم دار در آمدند و بعد از محاصره قلع نور را منخرن گشتند و در آن
محل ملک کیومرث را که میان او و اسکندر شیخی نزاع بود و مخالفت گرفته

دفعه ششم

و خدش را از زو اسکندر فرستاده از راه فریب پیغام دادند که دشمن تراوندیم
باید کردی و خدغه و تخاشی ارباب و جاشی بدیچا بنب شنایی و خدمات سابق را بدین
حکمت لایق نموده کنی اسکندر بعد از اظهار تمرد و عناد بدین کلمات اعتماد نکند
و با کیومرث صلح و صفایش گرفت او را بر سر اسب و هر دو با یکدیگر عهد و میثاق
در بد عهدی اتفاق نمودند و در کوههای سخت و بیشه های پر درخت خریدند و در اوایل
شوال که کنن راب اغلق محیم سپاه نظار پناه بود قاصدی نزد امیرسلیمان آمد
صورت و احوال و وضع استادن کان پاره سیرا علی کرداریند و رای عقدی
ایلی نزد امیرضرب بخراسان فرستاده که بالنگرهای انجا بر راه اهل مسدی رسد
توجه بدفع اسکندر شیخی نهد و در نتیجه همگن سوال نوکران امیرزاده خلیل سلطان از
جانب ماورالند آمدند اخبار سایر سامع علیه رسانیدند و چون اراضی اردبیل
مضرب خیمه طوف فرجام گشت خسرو فیروز روز امیرشاه ملک و پسر علی سلطون
از پیشش بر می فرستاده فرمان داد که از احشام خج و اعراب که در نوای قم
کاشان و ساوه و آن حدود و وطن دارند حشری فراهم آوردند و امر فرمود که
امیرزاده اسکندر متوجه شده با امیرزاده رستم و امیرسلیمان بیوندند و موکب
فرمانده عرب و بجم از اردبیل و سایر گشت به موضع بر فرزند سلطون و در آنجا
که ضبط قلع او نیک فلق بدو میداشت تعجیل از عتق رانده عزب تا لوس فرستاد
و حضرت صاحب قران جهانشاهی جهت خدمات دیرین و ولدای او را در اغوشش
کشید و بر پیش نمود و خلعت و مکرم داد و فرمود که معلوم نیست که دیگر ملاقات
شود یا زو وظیفه آنرا از صلاح و فساد این بلاد غافل نشوی احمد جلایر تار نیک مزاج
واقع شده از و اندیشه نیست اما از قوا یوسف ترکمان بر خیر باشی و بعد از
انجام وصیت او را و او را کرده رخصت مراجعت ارزانی داشت و جز

فکر بخار از بخار و ان شده میت و چه سوال در زمان عنایت ملک ذوالجلال
رسید و در آن مکان محصلان که تحصیل اموال کسبان رفتند و نفقه و اجناس
فراوان آوردند و میت و دو ماهه نگه کرد رایتمصور از سلطنتیه حضرت نموده
قطع منازل کرد و صحایق تسنویین معکوفه قرین شد و چون امیرزاده بابا بکر بر حجت
انحضرت اطلاع یافت از اردبیل دو سپه روی بر آه آورد و مدت نذر روزان
مسافت بعید را پیچوده در صحاری قزوین بجایگوشی ساخت بارگاه شریار و نوی
سرتقا حنا و ج علیین رسانید و بوسید بر ایگوشی خانم و امیر شیخ نورالدین از خانان
عدالت آیین درخواست کرد که اگر حضرت پادشاه بدان متوطن کرد و بدین
امیرزاده میرانش در بغداد نزد او باشد و التماس شاه زاده بدو اوقات حضرت
صاحب قرآن دوست بود از بیظرف عنایت و اغراض در امیرزاده میرانش بگریز
فرزند بجان پیوندد در کنار گرفت و اجازت داد و مینج چهار صد هزار دینار کبی
و صد سراسب با دیگر نفایس و نظایف بدو بخشید و شایب زاده مشارالیه را بجای
سلطنتیه باز کرد پسند و چون رایست فتح ایر پادشاه آفاق بوق بلاق رسید
بجز عنایت در متوج آمده دولت سراسب و سفید دست جبه و صد هزار دینار
بکی امیرزاده اباد انعام فرمود و جیل را که از توابع بغداد است بجزم شایب زاده
مشارالیه همین ملک که دختر امیر حاجی سیف الدین بود برسم سورعال ادراسی
داشت و صد معلی موجب فرمان اعلی متوج سلطنتیه شد و حکم شد که امیرزاده
بابا بکر از عتق امیر سلیمان شاه رفته با اتفاق در دفع فتنه اسکندریه سعی تمام
نمائید و اجناب بفرمان حیره و کامیاب پای سعادت در رکاب آورد و بجای
طی منازل در بگذرد امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان و سپاه
منصور پیوست و ایشان در انبار عایت حرم و احتیاط نمودند و خندق کنند

دین شاهر

و بشاههای درخت استوار ساخت میت روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند
و بازار اردوی همایون خبر آمد که از عتق اسکندر بر پادشاه زاده کان و برین
سپاه بحب فرمان روان شدند و چون ان راه جنگستان بود و یساقان در
انگندند و راه میکتند و در کرمانگزار که مخالفان خواب کرده بودند و دشمنان و پنهان
قابل عبور میساختند و بدین و تیره از بی اسکندر تیره رای میساختند نهال
بجواته او را از جبار نشو و نمار تیره قطع میفرمودند و ما بچه توفیق اقباب اشراق از
سوق بلاق در حرکت آمده در غزه ذمی فتنه از افق جبار رای طالع شد و چون
موضع سارق قمش محجم اقبال پادشاه با داد و دهنش کشت و رای چهار پابان و
احوال انتقال زیادتی را بر اوستی و خوار روان کرد و در اجنا حرم محترم امیرزاده پسر
جبا بکر با فرزندانش حضرت مر حجت یافته بجای غزنین و کابل و از کشت
ویرینج جهان منقطع صادر شد که امیر شمس الدین عباس و دیگر امر اکفعل ایل قرانما را خوان
کوچ مملکت از بایجان منوط و مر بو با اتهام ایشان بود از راه خوار و سمنان در حرکت
آمده قطع مسافت نمایند و با شارت علیه از هر تومان یک میر قوشون که مومکل بودند
و چند خانه از قرانما را ایشان را رانده ایوار و شش یکم آغاز کردند و امیر شمس
و پسر علی سلسله و که از برای جمع آوردن لشکر حیره آمده بودند بار دوی همایون پیوندد
و چون عبور حضرت صاحب قرانی بر قلعه کلخندان کرد در دامن دماوند واقع است
و در ان او ان خواب و ویران بودند اتفاق افتاد و تعمیر ان لایق و خشت بجزم توان
در و از ان جبار روان شد و از اجنا کشته بفرخی و فیروزی بغیر و ز کوه رسید
ذرفتح قلعه فیروز کوه و تفرده قرانما را رسیدن ایشان بجزم اعلی استوار از انهمات
قلعه مملکت ایران که بجزم و معانعت اشتر تمام دارد و یکی قلعه کردون
شکوه فیروز کوه است و اسلحام ان در انوا و اسلحه مذکور است و در کتب تاریخ

مسئور و فرور و چون رایت نصرت شکار کجالی ان حصار رسید لشکر میان جوارب
آثار اطراف و جوارب قلعه را احاطه نمودند و کور که زده سور ان انداختند و فرود
آمدند و بهادران کوه شکوه بقدم جرات پیش رفت سپه ترقیب دادند و بهر تیرها
حصارگیری را از غراده و مخفیق اشتغال نمودند و اهل حصار از سر اصفه را و اصفه را خراب
برزم و پیکار فرستادند و پای مدافعت و مخالفت افزوده دست به تیر و گمان بازید
سپه ترقیب در روی کشیدند و چون شب درآمد از کوران امیرزاده و سپه سلطان
از او و شیخ بهلول میان تیر و طایفه دیگر از مبارزان در عقب هم یک یک بقله کوه
برآمدند و پای بار و رفتند مخالفان چون بر این حال اطلاع یافتند و بهر آنکه
ایشان بشتافتند و نایره حرب اشتغال یافتند از بهادران لشکر فیروززی اتمام و
چند زخمی از شده و چون افتاب جهلگیر و از ارس کوه سر بر زد بهادران از زم
قلعه کشتی کوس کور که فرود گشتند و از کمرها بیابا برآمدند و روی جهاد است
حصار آورده اند پس اسکندر شیخی و جمعی از زدن ایان دیوسار که در قلعه بودند از شهر
ایرجال سر اسیر و مضطرب شده از غاسیت خوف و وحشت طایفه را باحت
بارگاه کردون عظمت فرستادند و بزبان اسکانت از حضرت صاحبزادان
اسکندر مکنت کخیر و حشمت آنان خواستند و رحمت پیکران حضرت صاحبزادان
شامل فرستادگان شده و همه را خلعت پوشانیدند و با طفت بی پایان
نویز دادند باز کرد و سیند و چون انجاعت بقله آمدند لبر اسکندر و سایر مخلصان
و منتسان او که انجا بودند نیای ضراعت و اطاعت بدرگاه عالمین بشتافتند و فوجی
از سپاه نظر مشاخر حصار رفت ساکنان ان قلعه را کجی سپرون آوردند و صحنی خراب
حصین بدروز مضوق شده در تصرف بندگان دولت قرین اند و حضرت محمد
قران نیکو تونی را با جمعی کویالی قلعه نصب کرد و روز دیگر دوی کیهان بوی کوچ کرده

و نیم فرخ

و نیم فرخ فست بر غزازی فر آمدند و شش هزار و الا که حضرت عالیات سرانگه فست
و تومان اقا با دزازی سپه خلافت امیرزاده الف نیک و امیرزاده ابراهیم
سلطان و امیرزاده ایچکی و امیرزاده محمد و قاص از راه سلطان میدان برود
سیرت مذکور اند و درین اثنا منهبان بسیر اشراف اعلی رسانیدند که قران آتاریا
شده و فست انجمنه اند میان این سخن سنت که یک کرن از ایل تار که نقل ایشان همه
خواب شدی بر مش شده بود و در ظاهر دامغان سه از کربان طغیان و عصیان
بر آوردند و او را بر فضا ملول از مکتب انداختند و راه کربش گرفتند و داروغه
کرن دیگر در عقب ایشان می آمدند تنگزی بر مش را که زخم دار و پسر افتاده بود و شاکت
و خدمتش را باندرون دامغان بردند و مردم کاروان بمجاله اشتغال شدند
و دیگر کربان که ازین صورت خبر داشتند بر سر راه عذر و فست رفتند آنکه
گردند و چون امیرشش الدین عباس و شاه ولی پسر امیر سوگنجک و اتمش و
غیر هم از امر اقا توشون که موکل کربان بود و درین حال اطلاع یافتند متع فخریز
از نیام بیرون کشید و قریب سه هزار نفر از ایشان در اندرون و بیرون دامغان
براهمی که باز آمدن نتوان روز ساختند و چند فوج از ان قوم بجانب خجستان
استر اباد و مانند برق و باد شافتند و باز مانده کال را امیرشش الدین علی
برود و چون رای علم ارانی شهریارها کجائی ازین حاد آگاهی یافت میان فوجین
و فاضل سپه سیف الکاک حاجی سیف الدین و دوازده خوبه و رسم پولاد و قماربها
بهادر را با باند سوار جوار در عقب کجی کمان و دستا و بعد از ان امیرزاده محمد
عمر شیخ و امیر برندق نیز با طایفه از لشکر ایان بکامیشتی قران تار بر حسب فرمان مشا
لعبه با بازیان تار دامغان رانده از انجا بازگشتند و بموکیب هایون پیوسته شرف
ملازمت دریافتند و میان فوجین و دیگر بهادران که کجنت از عقب تار فر

بودند از بسطام گنجینه و از عقب لنگر و دکشته در موضع قرائقان بجای دریا
قلزم بدان حرم رسیدند و با آنکه سپاه منصور با ضد نفریش نبودند و معاندان
کردوی انبوه با ایشان جنگ کردند و هزار نفر از ایشان کشته را متبع اشقام گذراندند
قرب و دوزخ خانه و از ان قوم تا تار بدست آوردند و میان قویین از ان موضع بازگشت
روی قوسه باردوی اعلی نهادند و شاهزادگان و خواستین که قبل ازین با اشاره و حسی
الاطاعت متوجه سمت شدند بودند چون بسطام رسیدند اغرق امیرزاده شایخ
از ایشان جدا شده بر راه نیش پور عازم برآه گشت و حضرات عالیجات سرایک غلم
و تومان آغا با اغرق بزرگ برآه عاجزم و اسوزین در حرکت آمدند **ذکر توجریات**
حضرت آیات بجانب اسکندر و حاربه سلطان حسین برود و سب و کوب طالع بد اختر
حضرت صاحب قرآنی فتح و استیصال اسکندر را هم همایست و از توجریات خبر دارند
بجانب جلا و مصمم گردانید و امیرزاده شایخ را که دران و لاندک حرمی
روی نموده بود و در راه کوهسین و حکم فرمود که امر او بشکریان او بچنان ملازم
ارووی اعظم باشند و او را نطق سیک بجانب جلا و کوهسین مقرر اسکندر بدو بود
در حرکت آمد و در چند روز لشکر فرخنده بی بسیاری از کوههای بلند و درهای ژرف
علی کردند و چون بعد از قطع راههای دشوار سپاه فروری آثار بالای او جلوراندند
اسکندر کاغذ لغت با صد شفقت روی شقاوت بنجم در غنای و مومک عیون کیز
در جلا توقف نمود و روز دیگر از عقب اسکندر شافت و دران راه دره است
عمیق بسیار درخت و بنا بر ابرو میخ که پوسته در انجامی باشد و بارندگی که همیشه
در ان موضع واقع میشود و زمین ان از نور خورشیدی بهره و عاقلان بر لای ملکوت
و دران دره آبی عظیم بغایت تیره که سبب و شاه عبور نمی توان کرد و از صعوبت
طریق و دشواری راه گویم دره است هزار یا فته و بلی که بر بالای آب بسته بودند جناب

شقاوت

شقاوت آب از ان گذشته بل را خراب ساخته و چون گذشته از ان استغفر
می نمود و طاعت کرد از ان با شارت فرمان و جزو و کل بران رود و بل بسته و گشته
چنان بهادر که بقوالی مقرر بود و با پانصد نفر جنود کردند و بعد از ان یوسف بر لاس نهاد
خواجسته شیخ علی بهادر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین بر تریب از غمت
بیکدیگر بگذشتند و آن مردان گزیدند و جنگها بریده راه مساختند و ازین اسکندر
که از جاده صواب منحرف شده بود و هر طرف می تاخستند و حضرت صاحب قرآنی نیز
از بل گذشته و یک منزل قطع فرموده و بالای پشته تی درخت نزول فرمود و دران
و بهاران را باطل است و جوایب بطلب اسکندر روانه ساخت و بحر چنان تیران
سادات ما زندان بودند و از جمله ملانان رکاب حضرت قرین و نندگان پادشاه
روی نغین دریا قویین و شاه ملک بر لاس و صدر بر لاس و شیخ در پیش لای
و دیگر مبارزان صیغم افزاس در میان جنگ در کشتار دریا قلزم با اسکندر شایخ میدند
و اسکندر با ولایت پادشاه و سواران و لاوران از قتیول خود پیرون آمده بود
رزم و پیکار گشته و شیخ در پیش الهی هم و بر اسنخ در راه داد و بهمان لشکر
منصور که با اسکندر رسید و بودند سمیت نفریش بنودند و بار تا دست شقاوت
او در معارک مشاهده ان شده بود فی الواقع اسکندر و لاری میراث
داشت چه نزد اهل تواریخ مقرر است که قبلا او از نسل پرن اندک پدرش گنود
جوش کوه در زو و ما در وی بود کتب دختر ستم و ستانت و فرودوسی اسکندر
فراویس الجنان در دو آستان از زبان پرن گفته **بیت** نیاشسته چلی بدر کیو کرد
هم اکنون منی نمن دست بر القصة ان میت بهادر ازیم غتاب و باخه است
خسرو کامیاب پای تجلد فرشته ایستامند و دست به تیر و گمان بار نیویو ایچ کرد
خاندند و اسکندر حد نوبت با سواران خویش تیر ما در کف با نصف پیش اند

حدود و نذ و شیران پشته و غار از موقوف خویش زایل نشد تیرباران کردند و عاقبت
اسکندر که قبل ازین نفوذت قاهره از لشکر روی برنی یافت در آن حال بنا بر
گفزان نعمت از پیش اندک نفوی بر او نهیست شناخت **بیت** بخوان نعمت ویری
که کرد که خوش جانش اسکندر بخورد اسکندر که بد رستم روزگار ز گفزان نعمت
چنین گشت خوار و در اولان لشکر فیروزی اثر شد ان گشته که اسکندر در آن جنگل
کبد ام طرف که گنجت و مقارن این حال یوسف پر لاس و سیف الملوک و جایی
عبد الله عباس از عجب رسیدند و با تفاق در اردوی اسکندر ریخته دست
بفارس و تاراج در از کردند و غنیمت بیرون از تخمین و قیاس گفند و شب
در آنجا توقف کردند و امیر سو جنگ که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده
شاه بود پیشتر آمده بایشان پیوست و از جانب چ بگفت و جوی آن ناریت
در حرکت آمد و امیرزاده اوله رسب رسید و امیر علی اسکندر و زنان و متعلقان
خدمتش با اسیر گرفت و درین اثنا امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه
شیخ علی بنیاد با همفقا و نفر با قراولان رسیدند و بیات اجتماعی در جنگل برآمد
از بی اسکندر روان شدند و حکام استوار در آن جنگستان آن بیوان
بیو فاراد ریافتند و با او دولت پاد و بود و بیجا سوار بالقرورت
دست از جان شیرین شته و آماده قتال گشته در برابر ایشان ایستادند
و امیرزاده سلطان حسین برایشان حمد کرده بطریق هد و فریب روی باز
پس نهاد و مخالفان دلیر شده سوار و پیاده از جنگل بیرون خرامیدند و در
امیرزاده مشارالیه و ملازمان او شتافتند و ایشان هر جهت نمودن و تیغ اشقام
در معاندان نهادند و اکثر سادگان را بجا کس هلاک انداختند و از پناه
بصفت شکار و فادار قلم نسخ بردارستان رستم و اسفندیار گشته چه نمود از

انگسنان او بفرسبسان از دمان بیرون افتاد بود جنگ بسیار بود
و اسکندر شکست و مقهور بجایب کیلان بیرون رفت و در حال او اختیاف
است بجهت کفنه اندک در آن راه بصد تخی جان شیرین بقابض ارواح تسلیم کرد و
بر اندک جهت سلامت نفس لباس ارباب تصوف و عرفا ارباب تصرف اختیار
کرد و اولاد اوصوب و بالتحقیق اقرب و امیرزاده سلطان حسین از آنجا گشته
و گذر دریا قلزم با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیرزاده
و امیر شیخ نورالدین با گروه امنه بگشت و جوی اسکندر در کتک پوی بودند
و دو چار خورد و با تفاق گشت که در دریای هند که بجایب کیلان رفته بعد از قطع
فرسخ فرود آمدند و چون در آن ظلمت آباد از اسکندر نشانی نیافتند سر صحبت
نموده بار دوی تا یون بسو شد عزت خرد و از نشانهزادگان و امر ابارقا
نموده عتاب فرمود که چرا از بی اسکندر ز فتنه و امیر در میان جنگل ولای و کل و
برنج و شفت بید رفتند و در آن ایام مقلید و بر بجهت حال اسکندر مکریت
چنانچه شاهزادگان محل نشدند و آمدن نمی یافتند و مقارن این محنت
و زحمت فرمان حضرت صاحب قرآن رسید که باز کردند و ایشان هر چه
فرموده مراجعت نمودند و کاتبه منصور از فرار شسته اند که گویند حضرت که دواز
بلی که بر آب جهنم در بسته بودند که شسته نزدیک نقلی تو که از قلاع گشته است
فرود آمدند و در امتزاج لشکر حضرت اثر لیر اسکندر و برادرزاده اوراکم با جمعی
از نوکران و متعلقان گرفته بودند بدگاه سلاطین پناه آوردند و عاظت
خسروانند از سر حرام ایشان گشته همه را بجان امان بخشید و شب هنگام
از نوکران شاهزادگان آفتاب احرام امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین
و از نوکران و جناب امارت پناه امیر سلیمان شاه قاصدی آمد خبر آورد که با بختار

آب بنهم دره رسیده ایم و پی بل عبور از اینجا متعذر است و استعداد یک لکن
نداریم و برای عقد کشتی محمد از آرد و توکل ما در جی ما باسی کشتی بدان همچون نماند
آباد آن آب بیل بسند و شاهزادگان و امراء لشکر این اوزان بل عبور نموده
بخدمت شافیه سعادت زمینبوسی دریافتند و شب در آن مرطوبت
نمودند و رایت نظراتان اوزان منزل بجایب کیلان بعلف قله حرقی در
حرکت آمد و یکجا کلاره و شنت رسیده و چند روزی در آن صحرا اصل آن
انداخت و مقارن این حال حضرت صاحب قرآن فی الحال امیر غیاث الدین
پرسید کمال الدین علی را که در میان ایشان و اسکندر شنجی عداوت قدیم
مخوف نظر غایت کرد و ایندو ایالت ولایت ساری را بوی ارزانی داشت
کفتار در اینخار فرمودن حضرت صاحب قرآن بجایب مرکز دولت و وصول حضرت
بدار سلطنت سمرقند در کمال گرامی و سعادت چون اسکندر شنجی مانند آب جویها
بجز نام و نشان نماند و اقربا و اعیان و انصار او در قبض لشکرمان پادشاه کلکه
اقتدار آمدند غنیمت خرد و اندک بجایب ماورالنهر تقسیم داده بر حسب فرمان
سحید پر لاس و دیگر سرداران در طاعت امیرزاده رستم بصورت همچنان
روان شدند و حضرت امیر سو جنگ را لازم امیرزاده ابابکر گردانیده
ببنیاد فرستاد و امیرزاده اسکندر را مورش که بعد آن رود و همچنین آمده
علیه صد و ریافت که سید عزالدین نیز از کرمی رسید علی آبل توجه نماید و اعلام
ظفر انجام از کلاره و شنت نهضت نموده بعد از چند کوه پای و ماوند از خون غنا
قصری بنا کرده است و بگویند که از خون استهتار یافته ترول کرد و از اینجا بجایب
و مقربان روان شده چون فیروز کوه مغرب بر اوق ظفر فوجم شد امیر
سیمان شاه را بخلعت طلا و نو و مکر مرصه نوارش کرده بگلمت سری و فیروز کوه

وان حدود باز داشت و میان قوچین را که دار و غریز بود ام فروم و کمره کهن
و ضبط اینجا قیام نماید و از اینجا در حرکت آمده ببطام رسید و بزیارت سلطان العارفين
فایرش که فخر او مساکین راصلات و صدقات داد و سپر پادشاه کفرت آسا
لازم رکاب همایون بود و حکومت استرآباد و تعلق بدو میداشت و بیشتر شاهزاده
باینجا رفتند و سعادت نموده درین محل بار دومی اعلی پست و پیشکشها بوقض
رسانید از اینجا تقووز است کشید و بعد از اخصاص بخلعت خاص محب فرمان
روی توجه بولایت خود نهاد و ششم در بطام دانه خوب که از عقب قوم قرآنی
رفته بود و رسید و احوال آنحضرت را معلوم شد بر ابراهیم اقسام کرد و نیند و حکم شد
که سرداران ایشان را بنده که به سیرت بر و نند و چون قریر خیدار و حصول صاحب
قرآن فی الحال حنت مثال شد حسن صورت ترخان از نزد امیرزاده شاهرخ رسید
و پرسید که در کدام مکان شاهزاده عالمیان بمو بسطایون بسوخته احوال او
بسالابوس نماید و حضرت او را ببال باز کرد پسند فرمود که زود متوجه شود
چنانچه در کنار آب همچوان برسد و رایت نظراتان از قریر خیدار جنبش آمده
و طی مسافت نموده به تمشا پور فرو و آمد و روز چهارشنبه عزه محرم سنه سی و نهم
از اینجا کوچ کرد و عشق آباد منزل کرد و روز جمعه اسبوم قصبه جام علی نصب تمام نظراتان
شد و از روق مقدس زنده میل استمداد نموده بر کبکیت خوشترام سوار شد
تجهیل تمام راند و چون کنت رآب همچوان مسک فرخند باخاقان بلند مکان شد
و امیرزاده شاهرخ از راه تشریف آرد و دیده امید از مطالعه طلعت چون پیش
فریدون وقت و جمشید روز کار و روشن کرد و اسبند و پیشکشها بوقف عرض رسانید
جهت خرد و نه برادر خواص و مقربان بخشید و آقبوقا و قواوقا جونی که در مدت
حسبت حضرت صاحب قرآنی سر از کربان خصیان بر آورده و هر دو بعد از ثبوت

کنند بفرمان پادشاه ان و شخص بر در بر بالی که در انجا بود از خلق تپا بخستند و درین
اشا خوب احمد علی بصله اموال خراسانیان و موقوفه انجا مقرر شد و او در مدت
چهل روز ولایت توان کجکی حاصل کرد و حضرت صاحب قرآن که در آن اہمیت در
حکومت مارت نمود و امیرزاده شایسته این را بہر اہل ہماہار کرد و پسند و چون راتہ زنا
فرمای ایران و توران بفرمای رسید مقرر خواہد بقبوقا کہ از سمرقند بر سہم استقبال
تشافہ بود و بیک ہمایون ملحق شد و غربا لاوس در یافتہ نہ سراسر با
ہوار کشید و چون کنار آب مرغاب محل نزول شہریار کامیاب شد مردم چہچو
از دروغ و خدو آفاق تہنگناہیت نمودند و بوجہ فرمودہ پای او را سوزان
کہ در سگون اوختند و در شادراہ دار و عثمان قوی و قضبات و بلدان و ہما
پیایی رسیدہ اسبان را ہوار میکشیدند و ہارمان رکاب فروری اشاب
الاغان مانند خود را میکذاشتند و بران اسبان اسودہ سوار شدہ و بچیل
میرانند و چون خاقان سمودہ حضال بعد از قطع منازل در حوالی طہ بقرہ ایوب
مسجد نزول فرمودہ اکبر و شرف شہر مذکور بر سہم استقبال پیش آمدہ ہم در محل
پشانی نیار بر ساحت بارگاہ صاحب قرآن سرفراز نہادند و بیک ہمایون از نزل
نہضت نمودہ بکشتہ از چگون گذشت و در ترم بخار خانزادہ علاء الملک نزول
فرمود و خانزادہ علاء شہر الیہ بہر ایلا خدمت و صفیافت چنانچہ از ہمت او بی خبر
قیام نمود و از انجا بکش را اندہ اقرہ از فرقدوم ان حضرت جنت گشتہ و بر روز
بزیارت شیخ شمس الدین کلار قدس سرہ و پیر نامدار و فرزند ان و اہل
عالی تبار فرستہ ساکنان و مجاوران مزارات را بصلوات و صدقات
خشتو دو شاہک ساخت و چون از کشش در حرکت آمدہ بعد از چند روز
باغ قرا توبر و ہتر ہان نامی مرکز لوای نصرت اشاکت و در محل جوایز و عت

ارغونشاہ امیرزادہ قید و پسہ امیرزادہ سہر محمد ہماکیر را بار دوی اعلی آوردند
و شرف زمینسوس در یافتہ تہنگناہ گدرا نیندند و ہمد علیا بکل خانم نیز تہنگناہ
امرا بجز تقیقل با با جلالت منا لا فایز شدہ و تہنگناہات بموقف رسانیدند
و در ان مکان اکبر و اعیان سمرقند فردوس نشان بساحت بارگاہ کردون
اشتباه رسیدہ ناہیہ اخلص بر استان دولت آشیان نہادند و حضرت صاحب
از قصر ہن نامسوار شدہ در قصر باغ جناز نزول فرمود و از انجا بہ سمرقند درآمد
بہدرا امیرزادہ محمد سلطان کہ تا غایت ساختہ بودند منظور نظر کھیا از کشتہ
بود و تشریف برد و بار باغ جناز رفتہ با اعیش و عزت محمد دست و پون
خوین و اغانیان و شہزادگان کہ از فریزر گوہ میسر برادہ ماخان و باورد
و مرد و برب فرمان روان شدہ ہمنوز زینسیدہ بودند کہ فرستادہ
کہ بچیل پایندہ و ایشان بعد از چند روز رسیدند سراسر ایک خانم باغ جناز را
منزل ساخت و تومان آقا باغ بہشت رفت و مزاج اشرف در ان اوایل از بیخ
اعتدال انحراف پذیرند بعد از یک ہفتہ مرض صیحت بتبدیل یافت و حضرت در
رمان مرض سیاح بہشت بود و چون تن در دستہ روی نمود سیاح شمال رفت و
در انجا بہتہ فرزندی کہ از یکی متولد شدہ بود جشنی شام مرتب ساختند و از باغ
شمال باغ ملین نقل سہر نمود و از انجا بہر در آمدہ خانہ امیرزادہ محمد سلطان را بقیہ
فرخندہ ترین داد و داور فرمود کہ مقتل بہر دستہ زاد او شہر الیہ ہر
مرقد منور شش اصوات نمایند و ہماران چاکلست از اور اندک زمانی از رضام
منقش سپرد خدمتند و نقاشان بطلا و لاجورد شش مزین ساختند و خانہ
چند در حوالی مدرسہ بود و بران کردہ باغچہ کہ از روز مزار ہنوا ان نشان میداد و مرتب
گردانیدند و چون مسجد جامع کہ ہماران ہمت عالی ہمت انحضرت با احداث و عمارت

ان امر محمود بود که گذار که در کاشش را که در مدت غنیمت اوقات
بر آورده بودند بواسطه کوی کوی و کوی کوی بنسبید و اشارت علیه غایب بود که از او
سازند و وسیع تر و رفیع تر سازند آنچه تا یوان کیوان بر فرزند و خواهر احمد بود
که در وسعت و رفعت آن اعمال مرزیده بود و محال بود و محال بود و محال بود
این احوال حضرت صاحب قرآن عظیم المثال از کمال الصفت و عدالت پویسندگان
و علمداران گرفته بند که بعد از تحقیق و تفتیش هرگز از ضروری خلق رسیده بود
او بهای بیخ فرمود و از آنچه در او بود محسوس بود که در مدت غنیمت را برین غنیمت
بشکل خیر و زارت قیام مینمودند در عین جشن و سوره که در کان کل واقع شده
چنانچه شیره از آن رستم زده کلک بیان خواهد گشت فرمان داد تا با کجی کشیدند
و درین اثنا الهی آمد که از دست آمده بود بوسیله امر او نویمان تقییل قیام سر
میسره بجای آورد و شوقار و دیگر تبرکات که همراه داشت مگذرانید هم در آن
او ان از نزد حاکم الفرج الهی رسید و سیلا کاست فخر و شوقات مکنات عرض
رسانند و از آنجند بر دمای منصور محروص داشت که هرگز نظیر آن در تخلیق مافی صورت
مکنشته بود و قبل ازین حضرت صاحب قرآن ملبسندگان فرمان داده بود
که در باغی که در جنوب باغ شمال باغ و احباب الامتثال ساخته بودند و طول هر یک
از چهار دیوار آن تقریباً سه هزار و پانصد گز شری بود بنا آن مشام قمری در میان آن
باقام رسانند و درین اوقات کوشکی داشت با نسیع ایشان ساخته و در درخت
شد که روزی هزار طعنه بر سر بره حور لقی مرز و این کوشک از هیچ نظر بود و دیگر
باغات باغ عالی بر افراشته بودند بلند تر و بزرگتر آمده چون ریب و رحمت عدالت
شام از شک زخام می باشد و آب روان در منازل و مسکن ایشان شیوع تمام
دارد و هنرمندان ان دیار در سنگ تراشی و خصوص کاری و اختراعات فراتر

جاری بدیوس و اوست چنانچه هر کاری که خاتم بندگان از انبوس و دندان بخارند
ایشان بهمان خردی و نازکی در دستش و دیوار پر و در انداجرم از سنگ مرمر
داخل این قصر زیبا مظهر صوری بدیع بنظر آورده کمال صداقت و مهارت خویش
کردند و نواز با بسیار ضمیمه تراست و طراوت ان ساخته شد و حضرت صاحب
متر و ان پیش و کلام انی میان قصر خشم فرموده بتر متیب طوسی او را نشان
را در جشنی باز غنیمت و بهمان آمده و همیاست و امر او نویمان باو از غم شاد غنیمت
قیام نمود و الهی الفرج در ان طوسی حاضر بود و این مشی مشهور است که عید ابوشامی شد
ذکر فریبتی حضرت صاحب قرآن کفر و کشتی و تر متیب جشنی عظیم بجهت ترویج
شاه نادر کان و احباب العظیم چون از دیر باز خبر و سراغ از بخاوند اندیشه و تدبیر صریح
ضمیر کاشته بود که بعد از فتح ممالک روم و شام لشکر کباب خای و بلاد اهل
شکر و نظام کشد و بوظایف غزا و جهاد کسر او ثمان و احصام قیام نماید اینج
سبب غمزان بعضی جرایم و انام که در ان جهانگیری از خدام بهرام انتقام صدور
یافته شود و لاجرم درین اوقات که در مقرو ولت دست بر سر سلطنت قرار گرفت
خواست که پیش از ان یورش دیر باز در کتاب ان سفود و در از بعضی از
شاهزادگان نماید را با کرامت و ناز در سلک از و ان کشد جریا و نسل خلیف
بیا و مگرین موقوف بر این بنیین و صدیقین است العقیقه فرمان قضا جویان بفا
پیوست که طوسی پادشاه تر متیب نمایند و خبر فرستند که اثر ان اطراف
و اعیان الکشاف و اصحاب اعتبار و ارباب مکننت و اقتدار بقرین می حاضر
کردند و از شاهزادگان جلیق خانی با زری اعوان و پادشاهش بخوار اعوان بعضی حضرت
صاحب قرآنی رسانند که مناسب جان می نماید که درین طوسی امیرزاده پیر محمد
جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیانید رای صوابهای در جواب

ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما شاهین مصدق نیست چه در وقت ملاه اوزباکیان
و عراق بوجود او قتی دل دست نظره و فارغ البالی آسوده خاطر انداخته بطلب امر از پیر
ممنوعه جز بنشین شد و موضع کان کل برای جشن و سوره و اجتماع نر و یک و ده
تعیین یافت و در وقت شب عزم ریح الاول سینه سبج و ثغاب از فرزندانش شهریار با
و کلین ان سرزمین خست آیین آمد و از برای منزل یکایون چهار سرا در بهر امان
و مامون کشیدند و سر فوکا با من چشمش در ده قر را او نشاند و دو از ده پاسا
کیتی آرای که ظاهرش از ستر تا ماعت رنگ و اندونش علهای طون رنگ
بود و بطناهای ابریشمین و سته نهایی متغش و قیغزهای زرین جمعی بکیران از فرزند
پس کفچه بر پای کردند و آن دو از ده پای جهان وسیع بود که سایه اسایش بر سر
نزاران از روی تخمین می انداختند ~~بر او اختیاری بودند و در وقت~~
و رفعت موازی ساپان سپهر ساخته و در آن مکان از فضا و قطار خراسان
و ترکستان و غیر آن چندان خلائق جمع آمده بودند که دیده کردون پیر از شاه
کثرت ایشان خیره مانده درین اثنا مشکلی بوفای صاحب که از امر او ملک بر حق
نقبون فضایل انسانی و حفظ کلام سچا و فصاحت سپان و طلاق لسان و توف
بر لطیف علمی و شعور بر توانین عملی و انصاف بصفت از باب تحقیق و معظان
و اتسام بهیات اصحاب تدقیق و ایقان امتیاز داشت از پیش پیرش ملک
فرج حکم مصر و بلاد شام بر سید و انواع کف و بدایا از تقوی و وجود او در
فاخر و امتیاز مکتب که همراه آورده بود بواسطت خواص و مفران بهر فرس رسانید
و از جلد نوادر یک رزاق و یک شتر مرغ علاوه بر آن شوقاقت و تبرکات کردید
و امیرزاده خلیل سلطان که در عهد و ترکستان بود روی تو جبراه آورده
بجنگگاه آمده شرف بسا بوسی دریافت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر بطلب

او کسی فرستاد و وزیر پیر خلافت مصیر رفت بود بیاید و حضرت صاحب قول او را
در آغوش مهربانی کشید و جهت فرقت برادر محمش امیرزاده محمد سلطان
تازه شد و شاه زاده پیر اسم پیکش و مشار قیام نموده تقوی را بنظر کجیا حاجت
رسانید و عاقلت خسروان او را کجاعت طلا و وزو کم مرص و انسر از اول آید
خواص و ملازماش را جامه پوشانید و ایشان از لباس سولواری در روز
روشن مانند شب تاری در بر داشتند و چون آمدند و خواج احمد طوسی که بهر
که مخود عمل خراسان متعین شد بود آمد و از وجوه اموال فراوان بخزار عامه
رسانید و پیشتهای لایق گذراند و در آن هنگام فرج و سرور عبودیت
بر توشا ط و انبساط بر خواطر و ضمیر تافته هر طبقه از محرد مناسب شغل و خودتیا
طرد و غریب ابداع و اختراع نمودند بحسب و محافل ثبات العقاد پذیرفت و حضرت
صاحب قران دین پرور بر مضمون کلمه تا کوا القالد و اکثره بظلمت منظره شسته
نومان داد تا رباب تجیم و اصحاب معرفت ریح و تقوی ساعی بسجده
مخصوص و زمانی بر نظرات مسعود مفر و ن اختیار کردند و در آن وقت
مسعود و هنگام محمود بحسب اشاره عالی ساداة و قصاة و موالی و انله درس
و تقوی و اجلا زید و تقوی بحسب تالیون حاضر آمدند و امیرزاده الفی یک و
امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده میرانش و از اولاد شاه زاده محمد شجاع افرا
احمد و سیدی احمد و شاه زاده بایقر اهریک را بگریز از کرامت خاندان سلطنت
و دودمان مملکت باین شرح مظهر و ملت حنیف عقد بستند و در آن محل خست
مثال امام ایلد ستوده حصال شیخ شمس الدین محمد جزری بعد از رعایت تری
عقد و تصحیح مقدمات ان بقوات خطبه کجاست اشتغال فرمود و کلمات
پجاب و قبول بقاضی و قضات سمرقند مولانا راصل الدین متعلق بود در دم

و در بسیار و گوهر شمار شمار کردند **پست** ز پس که هر وزیر که افشاند بشد
ز بر چیدنش دستمانند شد و حضرت صاحب قرانی بمسند جهانانی بر آید
خوابین و آغایان و کلینان بوظیفه تبارس نهاده و چون غوغی را بدر خان مرصع
زینت داده هر یک بجای خود قرار گرفتند و ماه رویان زهره چین با ایلایت
کل و لطافت لرین ان زهره هشت این را بفرصت و خویش تزیین دادند و شاهزاده
وامرا بزرگ و نوینیان و سادات و اکابر و جوینیان در سایه دوازده
بای فلک فرسای نشسته و سایر خلائق از امراء هزاره و اعیان و اشراف هر
مملکت و دیار مقداریک تیر پرتاب از دوازده پای دو بساوری عمل جلوس
اختیار نمودند و یسا و لان و حاکم صولت با خلعهای طلا دوز بزینهای مرصع شده
و طالیف خدمت بتقدیم میرسانند و فیضان کوه بسیار با انواع کلفات ختمها
بر پشت بسته بجای خود باز داشتند و از شیرهای مرصع و اوانی زر و نقره چند
حاضر ساخته که نطق از احاطه ان بجز و تصور اعتراف نمود و کثرت مملکت
و مشروبات بر تیر رسید که رسم جوع و غش از میان بر خوانست و چند شایه
شاه و کد او صغیر و کبیر غنی و فقیرهای دوشش و جوشش و خوشش بر سر بودند
و در آخر ان جشن و سور و موفور السور حضرت صاحب قران مویده منصور
الچیان مصر و شام و دیار فرنج و بلاد دهندستان و دشت قباچ و دیار
اکابر و اشراف اطراف و الکاف و مجموع امراء نوینیان و سران سپاه و
درگاه را بخلقههای فاخر و الفامات و افرسور خلا و چون ایام عیش و عشرت
متقی شد حضرت صاحب قران دین پرور و اتقافت بر امور مملکت و ملت
انداخته در اجراء امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام کرد و بخدمت سرای نیاز در آمد
مراسم شکر و سپاس ملک کار ساز بجای آورد و الحمد لله المنعم المفضل فی جمیع الاوقات

ذکر

ذکر معنی از قضایا که سابق بود و پیشتر ختمی و توجیر ایات نصرت قرین بعد از آن
بصوب ختمی خاص از برای اجراء مشروبات غراخت حضرت صاحب قران محیده
درست فرمان داد که تواجیان شمار سپاه را هزاره هزاره بواجبی تحقیق نمایند
و هر جا که قابلیت اصناف باشد زیاده بکنند و در وفاز ثبت نمایند و چون این
هم تمام سازند امراء عظیم الشان نسخه توفیق از ایشان سبستانند که کچه براق و
دستور سپانید و مجموع تواجیان و نوینیان بموجب فرموده عمل نموده و محام و لایق
و سرداران اطراف بعد از قراران سپاه بمقصدی رسیدند همانمطاع همه کرد و اور
هر یک بانجا و اقطار ممالک محروسه متوجه شدند و حضرت صاحب قران خلعت
هزاره ارکان بجایب شهر توجیر نمودند و در مدرسه محمد علیا را ملک خانم ترنوال فرمود
و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با اسب و خلعت و کمر و افسر مغز و موموتی
رضعت داد که بر او بستان مرصحت نماید و چنین مجموع ملازماش را اسب و حاکم
بخشید امیرزاده سعیدی احمد شاهزاده عمر شیخ را که مادرش حرم محترم شاهزاده
مشارالیه و خود درین فریقای بیصاهر شاهزاده مخصوص شده همراه او روان
کردانید و ایشان براه همراه متوجه قندمار شدند و ایلی مصر نیز خلعت و کمر را
داشته از مواید کرام و احسان بخلی او فرغ مظلوم و بهره در آمده دستوری است
که بکشور خود باز کرد و مولانا عبد الله کشی را با جمیع رفیق او کرد و دو مکتوبی بوجه
و در طول هفتاد و یک روز ان باب زر قلمی شد بخلط دید مولانا شیخ محمد لیر خواج
حاجی بند که تبریزی که در حسن خط و کتابت نویسی سرآمد روزگار بود بواسطه
مصر ملک فرج و صحبت ایشان روان کرد و چون فرج پیغام داده بود که
ما سلطان احمد بغدادی و قرا یوسف ترخان را گرفته بند کرده ایم هر چه اساتذت شود در
ایشان بتقدیم رسانیده آید حضرت صاحب قرانی در جواب نوشت که سلطان

جلایر اند که در خدمت و قریب سف را بنده از بند جدا سازد و حضرت تخت و سیاه
سیکران که هر یک از آن موازی خراج مملکتی بود بار رسول نامه ارسال فرمود و ایلچیان
که از بلاد فرنج و دشت قباچق و اطراف افاق آمده بودند مقرون بخوارش و
واحسان بمواطن خویش بازگردانید و مانع عظمی مملکت اقا که بنا بر فرمان انبیرا
درین قریبای حاضر شده بود اجازه انفراد یافته بهم اجازه بازگشت و حضرت
معلی علی سلطان را باین تمام نزد شوهرش امیرزاده اسکندر بهیدان روان
فرمود و درین ولایت پیکران حکومت و ولایت پانگنت و سیرام و سیکلی
دانشپره و ولایت جیره رانا جده و دختای بش هزاره جو اجنت الخ سیک
کورگان ارزانی درشت و زمام ایالت دیار اندکان و حنیکت و طراز
و کاشغور با نواحی ضمن درگفت کفایت و مقصد در ایام امیرزاده محمد امیر سلطان
نهاد و دران باب بنموده شهریار اعلی جناب نشان همایون باین مقام
سوخ ساختند و از امر ایشان هزاره مشارالیه محمد طغای بیو غاوشیخ
محمد رهلول بیان متور قبوقا و محمد ازاد و متوجه شدند تا کوران نواحی
فراهم آورده بناسگنت که وعده گاه اجتماع سپاه طغونیا بود حضرت
صاحب قران کامران از مدرسه سراجیک خانم سوار شده در کول که در دست
سواریمت عالی همت حضرت بدولت و اقبال نزول اجلال فرمود و امر عالی
بنفاد پیوست که امیر برندق سحر اشکر احتیاط کرده بازیند که چه مقدار از سپاهی
درین یورش ملازم رکاب نشانهای خود اهد بود و امیر مشارالیه فیصل غوده
موجب سالی که در کان کل قرار یافته بود معروض داشت که از بلاد مانا و انبیر
و خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و خراسان و مازندران و قوم تاتار
که ایشان را اندر دم کوچاسینه آورده اند نسبت به از سوار سپاده نماید

در کارزار جمع میشود و چنانچه در نقل نامه مستور است و مسود او اوراق از حضرت
فرمان ده با مستحق المخصوص بجنایه الملك الصمد میرزا سلطان احمد غلظه
خلال سلطنته بارباشینده که دفتر سان شکر حضرت صاحب قرانی ز غنمت
و در اینجا ثبت شد که علوه ذخور حاضر حضرت در حین توجیه بجانب ختای
سید شمشاد و در و بنه از کوشش شده و در شهر انور در شمار آمده همچنین از ان صاحب
حشمت استماع افتاد که مجموع سپاه عالم اقطاع حضرت پادشاه کامکار در
او ان مشصه هزار مسوار و سپاه بود و القصد حکم لازم الانقیاد و قوه شانمان
نخستینها و بنفاد پیوست که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیرزاده
عمر شیخ و خدا داد حسین و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرای توپان و قوشون
بالکرا در تاسگنت و شاه رخ و سیرام قشاق گنشد و امیرزاده سلطان
حین با بعضی از سپاه چو الغار در بستق و صیران زمستان میان رسانید
و شاه رخیه را در زمان سابق فاکت میگفتند و در زمان توجیه جلگیر خان
بمالک ماورالهند و ترکستان دران دیار غلظه عمارتس جنان عزاب
و ایران شد که یک خشت درست پیدا بنود تا در شهر سینه اربع استخین
و سیمار حضرت صاحب قران بجمارت ان فرمان داد و عماران بجاگشت
در زندک فرصتی حصاری چنان استوار مرتب ساختند و طاعت گزاران
انالی ان حسد و حوالی را با بجانجا نقل نمودند فی اطلار غولت و بجا فطت سهر قند
ما سورشده حراست خزاین شیخ هره حراست رفت و رایات فتح ایات
در میت و سیوم جادی الاول سنه سبع و ثمانیه که آفتاب در او اسطر قور
بود روی توجیه بقشلاق استولات نهاد و بموجب قوا بلاقی نزول فرمود
و از اطراف و جوانب سپاهی فرزون از عهد و کواکب در خلیش آمدند و ماچ

توق افق اشراف از قزاقان نهضت نموده براه ایلان اوقی روان
شد و چون بعد از طی مسافت ساری وصول بر تاملق انداخت خورشید علیا
روی در نقاب سحاب کشیده برقی عظیم و بارانی که از طرفان زمان قدیم
ببارید و بادی تند وزید و سرمای قوی برید آمد حضرت صاحب قرانی در صحن
تا سید ربانی از آن جا سوار شد و بتجیل روانه در اقسولات فرو و آمدت مخم
زادگان و امر او سپاه در عمارت و قوریا که قبیل ازین با شاره علیه در
ساخته بودند در اینجا قرار گرفتند و در آن اوان خورشید در رختان خانه
بود و شدت پرودت بر تبر که اگر که این کیفیت آن بخاطر گذر آمدن سیدی
طبیعتش اینجا پذیرفتی و با وجود این صحن زمان بر زمان سرد قوی تر می شد و در نزد
از هوای خلی بیشتر از پیشتر مشاهده می افتست و در بوجبی که مقرر شد بود و امیرزاد
سلطان تبا شکست رفت و امیرزاده سلطان حسین بصیران و سببی تا مرز
شد و یکی از وقایع که در ایام تشناق حادث شد و در داستان اینده بدان
احتیاج خواهد افتست و قصه آن ملک بود بیان این سخن است که امیرزاده
سلطان جهان سلطان و خرد امیرزاده علی را که در جهاد کج و داشت و امیرزاده
اعلی حضرت صاحب قرانی بود و از فقار ربانی امیرزاده خلیل سلطان با پناه
ملک که سابقا در زمان امیر حاجی سیف الدین استقام داشت تعلق
و عشق برید آمد و محبت شاه زاده بود تا فینا سمعت تر ازید می پذیرفت تا
غان تاملک و تاملک یکبار از بقعه اعتقاد او بیرون رفت و در زمان محبت
ریات جهانکش شاه ملک را بر بنی بجا است و چون حرم امیرزاده خلیل سلطان
ازین حادثه آگاهی یافت قضیه را در سر مقدم عرض حضرت صاحب قرانی
و چون آنحضرت با حضرت ملک فرمان داده شاهزاده نوعی ساخت

که او را

که او را نیافتند و بدین اشم خشم جهان سوز افروخت که فرمان قضا بایان
صدور یافت که هر کجا که شاه ملک را ساند بکشند و در پید کردن آن چیز
ساختن او هیچ وجه پیمان و تسل بخوبیند و بنا بر شفاعت امیرزاده میرزا
امضادان حکم در توقف افتاد و باز در اقسولات بسبع خسر و حمیده صفات
رسید که امیرزاده خلیل سلطان خدمتش را نهضت همراه و آرد بر لیج جهانم
نفاذ یافت میر است بر رفت و او را بیاورد و شهنشاست بقتل آن عورت
امر فرمود و محمد علیا سر ملک خانم از دل کمر این خاطر شاه زاده شوش
ضمیر شده و در باب مخلص او چاره نداشت با امر شاه ملک و امر شیخ نوالین
قرار داد که در پایه سر بر اعلی عرض دارند که شاه ملک از شاه زاده حامله است
و چون این صورت معروض رای صواب نمای گشت حکم شد که او را
بنامان آقا سپارند تا بعد از وضع حمل گوید که در محافظت و تربیت
کنند شاه ملک را یکی از ملازمان دهد و هم در اقسولات از جانب خردان
سید خواجه شیخ علی بابا در از نزد امیرزاده شاهزاده رسید و خبر سلامتی شاهزاده
و استقامت ملک بمسامع علیه رسانید و رای عقد گشای امیر بندق را
بجانب تاملکست روانه ساخت تا بر ساندین تفارش کرم قیام نماید و در آن
رفت آن اربها و کرد و در نهایت سخن با انواع ماکولات و سایر ضروریات از نظر
و جویب می آورند و در میان دیناره و در آن که بهر ولایت تحویل رفته
بودند بدرگاه اعلی میرسانند و دید با دل شهریار در یاد دل مجرب از زبان
زادگان و امر او و نوینان و مخصوصان و مقربان و ملازمان رکاب حضرت
آفتاب می بخشید و چون رافت و حشمت پادشاه و مکننت و رفاهیت امر
و سپاه بر تبر رسید بود که زیاد بران متصور نبود و ارباب فرست

از لحاظ مضمون کلمه از آن امر و با تقصیر بغایت خایف و هراسان می بودند و از
سیم زوال دولت و پیر باز لحظی غمخوارند **ذکر توجیه در باب تظلم و شکار از اقوال بجا**
با آنکه اقباب در او خردی بود و شدت برودت هوا امر تیره که زمانه و عباد
از مغارت آتش و شخ نفس سرد میکشیدند و حضرت صاحب قرآن پاک
اعتقاد در احوص غزا و جهاد امان گیرند و صبر فرمود که سورت سر مالک است
بعد از تقصیر و تقیض مسالک آن مالک را به تعزیمت برافراخت و عثمان توجیه
بجانب حفظ از او معطوف ساخت و در آن ولا فرمان داد که امیرزاده خلیل
و امیرزاده احمد و امیر بندق و شمس الدین عباس و خدا و حسین و یار
شاه ارلات و محمد در ویش بر لاس در ستم طغیان و غا و برادرش بر محمد
و نوشیروان لیسر توغان اقا و عبد الکریم حاجی سیف الدین و پسر علی مکی
سلدوز و حامد سعید سلدوز و سعادت تیمور تاش و دیگر سرداران و
ایمان که بر حسب فرمان در نواحی تاخت و سیرام و شاه رخیه قشاق کرده بود
چون اقباب بمنصف حوت رسیده و در جنبش آیند و با اتفاق توجیه نمایند و
و امیرزاده سلطان حسین نیز که بجانب بسنی و صیران رفته بود تیغ خیز و قتل
در اول بهار سوار شود و دو موکب همایون بعد از قطع منازل و طلی مراحل از آب
سجود بیابانی بچ عبور نمود و در نزال فرمود و در آن سال از ادبیل و توس تا اقل
حوت کاروانیان و غرابها و غیر ذلک از گذار مارسی چون و حوض بر روی
چ میکشند و روی سجود بیابانی بسته بود که تا دوسه که نیکند مذکباب
نمیرسید و حضرت صاحب قرآن کامکار از بخار سجود سوار شده روز
چهارشنبه دوازدهم رجب در آنرا خانه پیرودی بیک را بفر حضور زین و بانها
نخستین دست زادگان و امرا و خواص هر یک بمنزلی فرود آمدند و از نجایب

از در شکار

۸۶

حالات و غریب اتفاقات آنکه در سراسر ای که برای نزول همایون مقیم شد و
در روز وصول از مکر بخاری آتش در کوشه ارسقف خانزاقما ده اندک حرات
روی نمود و اگر چند در زمان فرو نشاندند اما از حدودت این امر بدیع بر
خواطر شریف و وضع زیاد کشت چه در آن اوقات مردم خوابهای شگفتنا
میدیدند و بر توحدت و وقوع حادثه تا که بر آنحضرت بر ضمیر ایشان در آن روز
آفته بود و می رسیدند و حضرت صاحب قرآن بی حال موسی و کمال را در دست
که تقصیر نماید که راه از دینل چنان شده که توان گذشت یا نه او با متنازل امر
کرده احتیاط کرده باز گشت و معروض داشت که اصلا عبور ممکن نیست و
دیگری که بجانب سیرام و عقبه فلان بهمان کار رفته بود و مر حجت نمود و بعض
رسانید که در آن عقبه دو نیزه بالا برافراشته است و درین اثناء قراخون از
نزد توغش خان که از دیر باز در دست و صحرای کردان میکشت بدکاره بیابان
سپاه آمده چند روز که حضرت صاحب قرآن در دیوان خانزاده بر سر خرمین
قرار گرفته بود و از اولاد و اخادد حین کینه خان تاینزی اعلان و باش عیور
اعلان در جانب راست نشسته بودند و دیگر طرف بغر و جود شاهزادگان
دولتمند امیرزاده الخ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زینب و نیت
بود و بواسطت امر اعظام مثل امیر بر دی بیک و امیر شیخ نور الدین و امیر
و خوب یوسف و غیر هم شرف بیلاوس دریافت و پیغام توغش خان
را بر زبان تفریح و مسکنت و تترال استکانت بعض همایون رسانید که خراگوزان
معنت حضرت صاحب قرآن کامکار بر صفیات روزگار خود دیدم و محنت
انگش دیدم و مرارت ان چشیدم و مدتی شد که در صحرای پایان برشان و در
میکردیدم و از خوف اعدا که زمان بفرج بال نفس نمیتوانم زد اگر امر خرم و از ملکات

از سر زلات و عمرات این بچاره در گذرد و دیگر از دایره اطاعت و تقی
ایرون نهند و مدد العرش را بخدمتکاری و وظایف جانساری قیام نماید
و خلق کریم شهر یاریافت اقلیم قرآن خواجیه را از نوکران قدیم قوتش خان
بود و مطلق عظیم بنواخت و استقامت نمود و جواب فرمود که امیدوارم
که بعد ازین یورشش مشت بیچاق و الواس جوجی خان از شوایب گذرد
منار خان مصطفی ساخته بدو سپارم و در خاطر خطیر صاحب قرآن همایون بود
که هم در آن چند روز از انرا بجایب ختای نهضت فرموده خوانین و شاهزادگان
که بر کس مشایعت آمده بودند باز کردند و قرآن خواجیه را رخصت از طرف
ارزانی در شتمه بیلاکات کریمی مشوقات با او نزد قوتش خان فرستاد لیکن
کناشته قلم تقدیر بگذاشت این اندیشه و تدبیر و الحکم عند الملک القدر **در انتقال**
حضرت صاحب قرآنی ازین مرز غالی بدار القور ان جهانی اندر اهد بر مانده و نقل با
لغات میران حکم متبعه بر جمع بر چهار سیت و تیر مرز اجل همه درهما کاری مسجود است
بجو بیار حیات با نا کشید که از بجنا کعبت منحنی نشد و هیچ غنچه رخساری درین
زندگانی نشکفت که از مرص حواش پزمرده نشد هر که رخت هستی درین کلان
فیروزه منظره آور در روز کار سوفا کرد فنا از فقر و جود او راورد و هر که ظلم رخت
بر اوج شریا بر افراخت بانگ زمانی ابو یحیی خورشید را در در طریح و غنا اندخت
میت نیاید کس درین فیروزه منظره که نهند گمش آخر رخت بر در گرفت کهنی
بر آسمان بایی بود زیر زمینت عاقبت جایی سرت که باشم کرده بالین
که آخر کاسه کرد و سفالین خرای هر کسی راست دینی زنی بر نوهار او دوسه
کلی کم خنده ز در طرف کله او که نامد از کلاش کیر را در آن نازد آسمان کوه او کس
که تابوتش سازد نیز از پس نروید سبزه از بستی که که اسپس ز چند از خراپا

عرض از تشبیه این کلمات و تمثیل این مقدمات انکه در آن اول آن که حضرت
صاحب قرآن سعادتی از دار سلطنت سمرقند بیرون آمده بکف نزار رسید
و بنابر کثرت برف و صعوبت مساکل رحل اقامت در آن دیار انداخته بر لا
عیش و کامرانی بگذرد و ناگاه در چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع و ثمانمیز بر
همایون از جاده اعتدال بر حد اعتدال انتقال نمود و بی محرق بذات پسندید
صفات عارض شد و حضرت صاحب قرآن زبان مجتبه تپان با اعتدال و
استغفار گشاده از جمیع منایب معاصی از سر صدق بنیت و عزم درست تو پرورد
وزمان زمان رحمت اشتداد می یافت تا چند مرض مختلف جمع آمد چنانکه از
معالجه کلی در کیری نیاید و می شد و مولانا فضل الله طلب با انکه دم عیسوی داشت
و در علاج ید پضا می نمود و منج و معین می افتاد و چون شهر ریار روشن صنیر بقین
که مرض علاج پذیر نیست و از سفر آخرت کزیری بقواض توفیق قطع رشته علایق
و عواقب کرده دل بران امر ناگزیر نهاد و خوانین غفنت آیین عظام امرار طلب
فرموده در باب شتیق امور ملک و ملت و توطید میانی دین و دولت سخنان
بزبان آورد که محل آن داشت که تیر و پز قلم زرین همه را بر صغیر خورشید و ورق
اسمانی بخار و در آن کلمات دلپسند و وصایای ارجمند را بنیل بدین حدیث
راخت که بر عهد جا کیر ولی عهد و قائم مقام منست و طیفه انکه شما طریق مطاوعت
سلوک دارید و از مناعت و مخالفت او مجتنب و محتر بشید تا سبب
تفرقه حال ایام گردد و وسیع چندین ساله من ضایع نشود و باید که امر حاضر انحصار
بغایب ایمان موکد گردانند و سران سپاه را که غایب اند موکد دهند
که سر از فرمان نه چند امیر شیخ نور الدین و امیر شامک و سایر خواص مقربان
که بر سر بالین خسرو روی زمین حاضر بودند در کیر افتادند و زبان بدعا داشتند

گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای کیست لحظ حیات حضرت صاحب قرآن باد
که تا نفسی در تن و رقی از حیات در بدن باشد پای از دیار و خدمتکاری
بیرون نینماید بقدر میسور و معدود روزم جانپاری بجای آوریم چه خلاف راستی
نعمت موجب کعبت دستلزم نعمت است و بعد از آن عرضه داشتند
که اگر فرمان شود کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان و امرار اطلب داریم
تا بعد از ملاقات فایز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدیم ایشان نیز
نشنوند که از ایصال این وصیت را استماع ایشان از شما تفاوت بسیار است
و حضرت صاحب قرآن فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان کنجایشان نماند
که غایبان حاضر گردند **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** از سوی در خاطر مانده مگر ملاقات قریب
شایخ که میخواستیم که بگویند و دیگر دیده بدیدار او روشن گنم **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
ضامی خواهد که بیاورد و لاکه روی بفرزندانش نیک اختر که ملازم رکاب حضرت
انتخاب بودند آورده پوشش کردن ایشان را بدرضا بسیار است و بخت
یکدیگر دلالت کرد و از منار نعمت هم تقدیر نمود و چون وصیت بانام بیوست عرض
بغایت استیلا پذیرفته فوای عظیم طاری شد و اشاره علی صدور یافت که موافق
هسته اقدار میان موالی و حفا که بیرون بقرات کلام ملک همچون مشغول بودند
باندرون آید و بتلاوة قرآن حمید و تکرار کلمات کعبه مواظبت نماید و چون
زمان از غنیمت خسروانچسپاه لباس سپاه پوشید میان شام و فتن چند
مرتبگی کلیه زبان نجسته سپان گذاریند و جان بجان سپردند و انانیت و انالی را بر جان
و این حادثه کبری بلیه عظمی در مقدم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد و مولانا با
حاجی در تاریخ وفات حضرت کوید **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** سلطان تیمور که خراج را در ملطون کرد
وز خون عدوروی زمین کلگون کرد در مقدم شعبان سوی علمین تاخت فی الحال

زرغون سرو پا بیرون کرد و دیگری گفت که **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** که **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** جانان
و دایع شهرداری کرد و تا کنین همان آمد مولانا بدرالدین علی هروی کوید **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
میر اعظم تورخان زهان رفت سوی بهشت و تحت بهشت قبر او شد بهشت و تا کنین
با دوایم مقام او بر تخت شایخ خسرو فرشته ترشت مدت زندگانی حضرت صاحب
قرآن بی حال بمقتا و یکسال بود و زمان سلطنتش با استقلال سی شش سال و بی شش
بسر و غیره و پنهان زادگان یا کار گذار است چنانچه تفصیل اسم ایشان از مسامت
وقت ناموست **اگر اقامت حضرت صاحب قرآن عالی مرتبت و ارسال نفس برود بخرید**
بصوب سر قندجنت صفت در آن شب تا که رای اقباب از قاق خاقان نیلگاه
پرتو اتفات از حال مقیمان این کسب ارزق پوشش دو ارباب گرفت و عطا
روز قیامت اشکارا شد نامه نفیر و کبر و امیر و وزیر یکوشش ساکنان خطا
بالا رسید شاه زادگان افسر عزت بجاک مذلت و هوان انکشتند امر
و خواص کرپان چاک زده و خواب سرشک بر رخسار روان کردند و چون
بر فم ناخن رویها خواشیده و ملک بر جرحست سینها پاشیده از نوح
وزاری و لوازم تعزیر و سوگواری نیاسوده **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** سران ملک سیر این درین
و همیال ستور از ابریدند بر آمد نا آه از چیب و راست زمر دوزن
عزیز و لغره برخواست و چون روز شد از سر تحر و تاسف روی تمیز
و کفین ممیت آوردند و بنا بر وصیت همد و شاه خراجی بقبول اشتغال
نمود و مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سخن و واجبات امر شرع شروع
فرمود و چون از آن مهم باز پرداخت اعظم امر اشمل بر روی یک ساروغا
برادرش شیخ نورالدین و شاه ملک و خواجه بوسف و دیگر خواص و مقربان باهم
اتفاق کرده سوگند دادند که کفینت یکدیگر نکشند و از مقتضی و صایا حضرت

صاحب قران مغفور در گذرند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولی عهد دهنده تخت
سمرقند بدو سپارند و ندانند که عتنت امور و عزت و مذلت نزدیک
و دور در قبضه قضا و قدر است و سع و عباد در آن باب بی اراده ملک و نائب
بسا و بد و چون غم رفته بجا نبختای منقح شده بود از باب اقتدار انان
از تغییر لباس و زبان مانع می آمدند تا دشمنان بزودی بر کیفیت حال اطلاع
نیابند بهمهات کسوف کل در وسط السماء بحیران میماند و آثار طوفان
درین در مینا بوضع نه پیوندد القصة امر اعظام بعد از وقت سیدم مشوره با جوین
و جب الاحترام کس فرستاده امیرزاده و خلیل سلطان و امیر ابراهیم که در آن گشت
بودند از آن واقعه انامیکه کاه کردانیند و دیگر از آنزاده امیرزاده سلطان حسین روایت
کرده پیغام دادند که حضرت صاحب قرانی فوت شده باید که جمیده متوجه گردد
و حضرت قوچین را با نوشته بجایب غزنین روانه ساختند که امیرزاده پیر محمد را
از رحلت آنحضرت و ولایت عهد و قائم مقامی او خبر دادند تا بجا بخیل بخانه
سمرقند شتابد و شاهزادگان و حکام که در حالک محروم بودند مکاتبات ارسال
نموده آرد و قوچان حادثه آگاهی دادند و در محاسن طاعت بلاد و ترفیر حال عباد و دفع
مخالفان و منع معاندان مبالغه کردند و شیخ متور قوچین را بجایب سمرقند
امیرزاده شاه فرخ و دستاوند علی درویش که بسک بجز شهرت داشت متوجه
تبریز گشت که امیرزاده حسین امیرزاده میرانشاه را از صورت و اقوال خبر دهد و او را
متور بجایب بغداد نزد امیرزاده میرانشاه و امیرزاده ابابکر شافعی و دیگر بزرگان
فارس و عراق در حرکت آمد و بعد از ارسال رسل شاهزادگان و آقایان
و امر اک در آنزاد بودند شب چیشنه نهم ماه مذکور وقت نماز صبح آن صاحب
ناموس را در محله از شهر بیرون آوردند و در همان شب از اب غنچه بروج گذارند

درود فرسخی آنرا در میان پیشه فرو دادند و در آنجا با زغان تاملت و تاملت ملک
و ملک از دست رفته بخرج و فرخ بسیار کردند و خصصه خواتین نمود و او را در
آوردند و چون نوبت وزاری آقایان از حد گذشت امرایش آمد و بزلالی نصحت
اتش حزن و اندوه ایشان را فی اطلت سکین دادند و بعد از آن امر ابجور
خواتین و آقایان در باب یورش ختای مشوره کردند و باید که گفتند که حیف
گشت که می چنین عظیم کرد که در استعداد و آراستگی ایشان هیچ در نمی باید بی نیل مقصود
باز کردند و مجموع آقایان و شاهزادگان و امر اک حاضر بود و در وقت آن جانب ختای
صواب شمرد و رایها بر آن قرار گرفت که در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان
که حضرت صاحب قران او را با خود بجایب سمرقند روانه شوند و با امیرزاده خلیل
سلطان که در آنوقت بیعت و یکساله بود از شاهزادگان حاضرین بزرگتر
پیوندد و او را با پادشاهی برگزیده متوجه دیار بیست پرستان کردند و بعد از
اقامت هر اسم جهاد و استیلا بر معاندان معاووه کرد و بموجب و مسایب حضرت
صاحب قران مغفور عمل نمایند **بیت** تو خود همی داری رفتارند انجند
و چون مشورت مذکور برین مسطور قرار یافت لغش صاحب قران مغفور را محبوب
خواجه یوسف و علی قوچین و زمره از خواص روانه سمرقند کردند و ایندند و مباحث
کردند که بتجلیل برانند و در راه نیک با خبر باشند و ایشان بران امر مبادرت
نموده در حرکت مبارعت فرموده شب دهم شب بیست و دهم شعبان تاجوت
مخوف بر حمت می لایموت رسانیدند سمرقند و در کلبندی که جهت آسایش و آرامش
تعیین بایسته بود برین شرح تشریف سنت منیع بجاک سپردند و بعد از
ارسال شاه مغفرت آن حضرت صاحب قران بی بهال حضرت عالیات ملک
خانم و بکل خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و امیرزاده انجیک بجایب سمرقند

روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امر او نونیان بنیت خزاو جهاد
مشکالان قضای را بپیت جهانشی برافراخت و چاشت بهار زبردت و
اقبال سوار شدند و از آب سجون گذشته کفرسخ را نده در جانب شرقی
انزار بجای رجوسی فرود آمدند و از اینجا اچیان بجانب دشت نزد امیرزاده خلیل
سلطان و امرای عظیم الشان که در تاسکنت و شاه رخه بودند دستاوه باز نمودند
که با نقش محفوظ بر حجت رحمن و مغفرت رضوان حضرت صاحب قران را
بسرقت دستاویم و خوابین و اقایان نیز از عقب متوجه اجناب شدند و در
پورش ختای و مضای عزیمت یاد شاه جهانشی تقسیم یافته همچین بطرف
دست چپ کس نزد امیرزاده سلطان حسین دستاوند و از صورت قضیه
مذکور اعلام کردند و پیغام دادند که با لشکر تو بر نموده نوعی سازد که در موضع جو
کلک ملاقات شود تا با اتفاق متوجه خزاو شویم و چون کلک قریب است در
بچ و سخی انزار بجانب شرقی **ذکر فی لغت امیرزاده سلطان حسین بوم بولگان**
بر حجت زمان زمانی مومین و مشرکین انواع تفرقه دشمنان چون خبر وفات صاحب
قران مغفور با امیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بودند
پراکنده ساخت و اسبان بعضی از ایشان را گرفته با نهر افروود و اسب پیچیل غم
سمرقند کردند تا بعد پیر خود را در شهر اندازند و اعلام شوکت و شهر یاری
بر افراز دو ایلچی که بجانب اورفته بود در همان روز باز آمد خبر آورد و بنا بر
اگر وقتی عجب بود خوف و هراس بر ضمایر ارباب بصایر استیلا یافت
و چون امیر شیخ نورالدین و امیر شاکلک بر حقیقت قضیه اطلاع یافتند و اثر
بضابطه سمرقند از غولت فرستادند مشرک با کز امیرزاده سلطان حسین با
اقا و ابینی فی لغت آغاز کرده و لشکر راهم بر زده با نهر اسوار دو اسب

متوجه

متوجه اجناب شده است باید که در محافظت شهر مساعی محکم میباید نمود و اول
باندرون راه نهد و اگر میسر شود خدمتش را گرفته بند کلاه سیکو نگاه دارند و نزد
حضرات عالیات کس فرستادند و از مخالفت امیرزاده سلطان حسین آگاهی
دادند و التماس نمودند که هر جا که رسید باشند توقف نمایند که مانند کان نیز از
از عقب مریم و نجوایه یوسف نیز مرعی ارسال نموده پیغام دادند که در محافظت
محمود قایق رعایت خرم و احتیاط امری دارد و انرا تسخیل تا متر بشهر رسانند و فرست
که اگر امیرزاده سلطان حسین خود را بوسیله نفس شهر افکند و التماس فتنه را التماس
دیده و همچین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرای که در تاسکنت بودند ایلچی نام
روان کردند و شکایت امیرزاده سلطان حسین در میان آوردند و باز نمودند
که جهت مخالفت امیرزاده مشارالیه پورش ختای در خیر توقف افتاد **بیت**
افیس که یار باز بر نمودند که جهت مخالفت امیرزاده مشارالیه برکشت و اندیشه
کار ما در کشت اکنون صواب نیست که شما با مجموع لشکر بموضع اقرار که
چرا گاهی فراخ و علف زاری معتبر است باز کردید و ما نیز ازین محل توجه نمود
صواب نماید و بعد از دولت مطلق و صایا حضرت صاحب قران بشمارانیم
و آنچه صلاح اقا و ابینی و مقتضی وقت و زمان باشد بدان باشد عمل کنیم و چون
از ارسال اسل در سایل فراغت یافتند شایسته امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ
نورالدین و امیر شاکلک غم رفتن بجانب سمرقند جزم کردند و امیر سردار
ساروغ با اتفاق همگان در انزار توقف نمودند شایسته امیرزاده و امر از ظاهر شهر مذکور
بیرون شده لشکریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطان تمام جری پوشیده
در حرکت آمدند و غمان توجه بجانب سمرقند معطوف ساخته از آب سجون
گذشتند و مقارن عبور ایشان پنج بنگت و در شتر خزان با بار زرد در آب

فرو رفت و ایتان قریب بیخون فرو و آمدند و چهار یابان جو حوزد پنهان بود
و طرازان از اجناس بکیر کردند و از غرابی حالات آنکو قبل از وصول بطی
که از انرا رفتند بود خبر مخالفت امیرزاده سلطان حسین را شاهزاده خلیل
سلطان و نوینان بیکدیگر جمع افرا و لشکر یان کشیدند و بودند و از اجتماع این
و اتودمشت و صیتی که از فوت حضرت صاحب قرانی داشتند سخت فتاحت
پذیرفته امیرزاده احمد ولد شاهزاده عمر شیخ و امیرزاده حسین و امیرزاده کار
شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و دیگر سرداران بی آنکه
کس نوشته و با حضرت عالیات و شاهزاده کان و امیر شیخ نورالدین و امیر شمس
مشوره کنند امیرزاده خلیل سلطان بیادشاهی برداشته و دیگر واران
ملک رانان بود و انکاشته و چون خبر سعیت امر او سپاه با امیرزاده خلیل
در انرا راه بحضرات عالیات و شاهزاده کان و امیر شیخ نورالدین و امیر شمس
رسید مکتوبی بسبیل تقیر و سرزنش در قلم آورد و بایشان در ستادند که
این امر ناپسندیده فی لفظ قول حضرت صاحب قرانی است چه حضرت فرموده
که بعد از من امیرزاده پیر محمد جهانگیر قائم مقام باشد و ما مطلقا سلطنت
و یکری همه استان ینستیم و طریق متابعت و مطاوعت امیرزاده خلیل سلطان
ملوک نخواهیم داشت و ما را توقع چنان بود که اگر دیگری ازین مقوله سخنی در میان
آورد و بزجر و فحش او مشغول شویدند انستیم که از شما با وجود کیاست و کار و پان
امری که خلاف وصیت خانقانی باشد صد و ریاید زینها که با خیالات فاسد
مردم نادان همه استان نشوید و چهره مروت و فتوت را بناخن بدیدید
و چو فاسی بخورشید و خاک پی آرزوی در دیده مردی مردی میباشید تا
از بدنامی دشمن کامی امین باشید و چون این نامه بامرا رسید از کردار خود

بنیان

پنهان شدند و نداشت فایده نداشت و با وجودی که کار از دست رفته بود
امیر برندق را در ستاده در مقام قلابی آمدند و **که ابدان امیر برندق بن جهانگیر**
نزد سرداران سپاه و رفتن امر شاه ملک پای تخت و راه ناما فتن از هم مساعدت
بخت چون موضع اقتولات مضر بخیام شاهزاده کان و حضرات عالیات شد
امیر برندق بن جهانگیر از جانب تاسکنت رسید و بعد از اقامت مراسم سوگواری
و تقریر مکتوبات امیرزاده و امیر شمس الدین عباس را در خلوت با امیر شیخ نورالدین
و امیر شمس الدین عباس را در خلوت با امیر شیخ نورالدین
جهت استقامت مملکت و استقامت پیش گرفتیم چه اندیشیدیم که اگر درین راه
ملک را عارضی و مملکت را ضایع می شد و خلعها زاید و فتنها روی نماید که تدارک
ان نزد ارباب اقتدار و اختیار و شوار باشد و بر شمار بشت که برگاه
عرضه مملکت را کجیانی نباشد بد فرستان که در استظار چنین روزی نمائند ایندانه
سرکشی آغاز کرده پای از حد خویش بیرون نهند و با طرف ولایات تعرض رسانند
و کمان چنان بود که شما درین امر عهدستان باشد و چون دانستیم که حضرت صاحب
قران بخلاف این وصیت کرده از کار و کردار خویش پشیمانم و هر چه شما در باب ان
وصیت حضرت صلاح بنید بقیدم رسانیم امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک چون
بر مضمون نامه امر او مافی الضمیر امیر برندق اطلاع یافتند گفتند ما ماری تغییر تبدیل
بفرموده ولی لغت خود را نخواهیم داد و حکم امیرزاده خلیل سلطان را کردن اطاعت
و انقیاد نخواهیم نهاد و امیر برندق قول ایشان را استمان نموده در حضور شاهزاده
عهد کرد و سوگند خورد که از مقتضی و صایا حضرت صاحب قرانی در نگذرد و بجز امیرزاده
پیر محمد جهانگیر هیچکس را ولی عهد نداند و قائم مقام حضرت نشود و بدین سبب امیر شیخ
نورالدین و امیر شاه ملک بار دیگر با امر اعظام مثل ضداد حسین و با و کار شاه ارلات

و شمس الدین غیاثی و دیگر سرداران و اعیان سپاه کاتبان ترقیب دادند
و ایشان را بر نفس عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریص نمودند و کتابت با
بامیر برندق تسلیم نمودند و بیغام ربانی از شما و ند که خطای از شما صد و بیست و هفت
ان غایت و طاعت درگاه امیرزاده پیر محمد را از جو سعادت بزرگ دریند
و نوعی نیکو کار امیرزاده خلیل سلطان نیز در مقام مطاوعت شاهزاده مشارالیه گردید
باب عهدنامه نوشته بفرستد چنانچه در سمرقند بار سده تا از امیرش وارث ملک ارسال
نمایم و امیر برندق با مکتوبات مر اجبت نمود و روی با سنگت نهاد و روز دیگر شاه
زادگان و امرار و خواتین هر یک با چشم کریمان و دل غمگین از آن منزل کوچ کرده متوجه
سمرقند شدند و امیرزاده انغلیک و امیرشاهک و طایفه از لشکر کرمان بطرف
دست راست از راه در حرکت آمدند و امیرزاده ابراهیم سلطان با امیر شیخ نور
الدین و جمعی از بهادران و سرداران بدیگر طرف از طریق قوچب نمودند و هر دو گروه
تعمیل تمام رسانند تا قبل از ظهور فعلی سمرقند آمده بر تو اتفاتی بر ضبط و دارایی مالک
اندازند و چون بعد از قطع منازل موضع قریح نزول فرمودند بیشتر و صواب بود
همگان امیرشاهک از پیش راند و چون بجای سمرقند رسید شهر مغیبه دریافت
چه ارغونشا و سایر مواعید امیرزاده خلیل سلطان و اشاره او که امیر شیخ نورالدین
و امیرشاهک را متوجه انصوب انداخته راه ندهند و در دقایق حصار دار
کنند فرو کنداشند و بر ج و بار و اسلحهم داده در مقام محافطت باقی
ثبات فرمودند و امیرشاهک از دروازه شیخزاده که بر سر آن راه است
بدروازه چهار راه شافت که امیرنواجه یوسف و ارغونشا و سایر سرداران
سمرقند اجنا بودند و گفت و شنید و اوقع شده ارغونشا و امیرشاهک را در
شهر بگذراند و بدین بهانه متک حبه جواب داد که من بموجب فرموده و زلفان

صاحب قرآن مغفور ضابط این دیارم و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولی عهد مقام
مقام حضرت هرگاه که پادشاه زادگان بیادشاهی او اتفاق نمایند و خدمت
بفرستد دم خویش این خطه را فرین سازد من سبند و کمر مطاعت بستم و دروازه
کش و ده شهر تسلیم بنایم امیرشاهک چون دانست که ارغونشا بود عداوت امیرزاده
خلیل سلطان فریفته شد و هیچ کوزه در دروازه باز نخواهد کرد و با چشمی رنگ و دلی
مشغول باند و و الم بازگشت و چون از آب کوهک عبور نمود و کوه حضرت علیت
و شاه زادگان بسجرا علیا باور رسیدند صورت حال تقریر کرد و آنچه از باطن لفظ
در یافته بود باز نمود از غصه این قصه جراحت فرقت صاحب قرآنی تازه شد
و بسیاری گریستند و بعد از نوحه و زاری هم اجازت فرول کرده و خواتین و امرایان
کرده امر اصلاح دیدند که متوجه بخارا شوند امر اجازت عالیات سرانیک خانم و
تومان آغصواب ان دانستند که امیر شیخ نورالدین سمرقند رود و امیرنواجه
و ارغونشا و وسایر سرداران با حشمت و جاه را نصیحت کنند شاید که موثر افتد
و عاقبت راهها بر صواب دید ایشان قرار گرفت امیر شیخ نورالدین از برق و باد
سرعت سیر استخاره کرده روان شد و چون بدروازه چهار راه رسید
اندرون را بر زبان رفق و مدار بندنا داد و هر چند در اصلاح فرج ایشان کوشیده
بچرخ رسید و بخراب ناصواب از اجاعت سخن شنید و خشمش باده از
پیل روان شد و با شهربان گفت باز این چه قصه است که در میانست هر چه
باندرون راه دهینتا در صلاح و فساد این امر حضور یکدیگر سخن گویم و مسلک طریق
اختیار کنیم که موجب خسارت و مذامت نباشد التماس او اصلاح قبول بمقاد
و در دروازه کشتند امیر شیخ نورالدین بضرورت بی نیل معصوم در صحبت نمود
و علیا باور رسید و کیفیت حال نزد شاه زادگان و خواتین تفصیل باز راند

در وصول امیر برندق بنما سنگنت و میل امر ابا مظفر وصیت حضرت صاحب
قرآن و نجی لغت نجفی نونیان با میرزا و خلیل سلطان سابقا سمت کوشش
یافت که امیر برندق در اقوالست بخدمت شاهزادگان و حضرات عالیجات
عصمت سیما رسید و با امیر شیخ نورالدین و امیر شاهک در باب تیشیت
وصیت حضرت صاحب قرآن مخفوق عهد و پیمان بسته با مکتوباب ان دو امیر
و بنام ایشان بطرف تاسکنت بازگشت القصه چون امیر برندق بمقصود
مکتوبات امیر شیخ نورالدین و امیر شاهک را با امر ابرازک رسانید و بنام
ایشان بگذارد و اجتماعت از نجفی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده بود و مذاق
ایشان شدند و با اتفاق گفتند که تاج و تخت نصیب ان تکلیفی است که حضرت
صاحب قرآن حواله بدو فرموده و ما تغییر و تبدیل بصیت حضرت امیر کبریا و نجف
داد و مجموع در ان باب عهد و پیمان بسند و در مجلس عهدنامه نوشته هرگز
بر ان نهاد و امیرزاده خلیل سلطان نیز مقتضی وقت بر حسب ضرورت بدان
صورت رضا داد و ان صحیفه را بخط و مهر خویش موشح ساخت و آلمش را بینه
وسلاکات و تبرکات بر سالست نزد امیر شیخ نورالدین و امیر شاهک روان
در نشاند تا از آنجا بخیل شتافتند از ان شاهزاده ولی محمد امیرزاده میر محمد
و امیرزاده خلیل سلطان در عین توجه آلمش را طلب فرمود و با او گفت که بنام
مندی با امیرزاده میر محمد برسان و بگوئی که شماره اولی عهد و قیام مقام حضرت
حضرت صاحب نوشته ایم و میدانیم و بنا بر مقتضی وقت بین حصار اقدام
نموده بودیم اگر چند امیرزاده خلیل سلطان بحسب ظاهر و اتفاق نونیان امثال
این سخنان میگفت اما در معنی چنان شنیفه جمال عرس ملک بود که هیچکس
چشم از مطالع غیب و دلایل او بر بنداشت و از باطن خود در حضرت غیبی یافت که همان

آسان و ان غارت او نند **چیت** عرس ملک که همش بریده اند متع مکرر متع
قطع هر او کردن و جمع از امر او خواص که درین اندیش با شاهزاده هم او از
بودند در خلوت با او گفتند که من غلب ملک هر که غالب بشد بود و این سخن
مشهور است و این حدیث در فرسخ مذکور که و الملک بغدادی لعلی علمای حضرت
غیبت باید بشد و هر چند زودتر خود را بسیرتند باید انکندن و بر تخت کاه
نشستن و در کجها باز کردن و درین وقت بمولت دست میداد و اگر حضرت فوت
کرد و پشمانی سو و نذار و در عینه امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این نکات
رسوخ یافت لاجرم اسباب و استر ان و شتر ان حضرت صاحب قرانی و
شاهزادگان و امر که درین حوالی و نواحی یافت مجموع را برابر او نونیان و
خواص مردم عراق که با او می شایسته نفاق زندگانی نمیکردند تقسیم نمود و پس از فوت
و رخوت و اسلحه سگریان که در ان حد و بود و مقرر شد و با ایشان و با و پیش
از سو دای سلطنت محمودی توجه بدرگاه سمرقند نهاد و چون قریب تپ
سیحون رسید نزول فرمود و قرار چنان یافت که تخت امیر برندق از بیلی که
بکشی در پای شاد و رخی بسته بود مذباک شکر بر انکار گذار نماید انگاه شاهزاده عبور
گند بعد از ان سایر امر او بگذرند و امیر برندق قبل ازین در خفیه با امیر خداورد
و امیر شمس الدین عباس گفته بود که من در عینه دارم که بشاهزادگان و امیر
شیخ نورالدین و امیر شاهک پیوندم که چنین عهد کرده ام و ایشان در جواب گفته
بودند که ما نیز از مقتضی وصیت حضرت صاحب قرآن مبرور عدول نخواهیم جست
و سلطنت امیرزاده خلیل سلطان را رضی نخواهیم شد و غرض ان دارم که از کج
او تخلف نمایم و بطرف اجتناب فرست رویم و چون امیر برندق در دست طعنه
پیونغا و عبید الکیریم ابن حاجی سیف الدین سیحون رفته از بیلی گذشتند و امیر برندق

بقطع جسر فرمود تا از بی ایشان بکامیابی کسی از آب روان نتواند گذشت بیابان
اولات پل بستن را از پشت و بی و غیران پریشان ساخته و خدش از غیب
شاه زادگان روی سپردند و تا از غده عهدی که از نازک بگرفت و ای تری بود پروا
آمد به شد و از اجانب امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با لارنان
خود از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اوج حرکت رفتند
و چون شاه زادگان مشا را به از خلاف امر آگاهی یافتند بی و غده بر آمدند
خاطر بخدا آمد به بستن جسر فرمود و لشکریان در میان بی که به ترانان بود و
ساخته و روز دیگر شاه زادگان و الا که با جمیع لشکر از بی گذشتند و چون
امیر برندق بجوالی دو ابر رسید جلال باورچی را در انجا دید که از قتیول شاه زادگان
و خواتین گزینت بار دوی امیرزاده خلیل سلطان میرفت و جلال قتیول
امیر شاهک و راه ندادن از غوث او را در شهر تقریر کرد امیر برندق از
نقص عهد و چنان بچگونه نیندیشید و فی الحال از آن راه آمده بود و باز گشت
در روی توجه بارگاه امیرزاده خلیل سلطان نهاد و مجلس منعقد بکشد شاه زادگان
رسیده زبان مغذرت گشت و بجهت عید قیام نموده از ایامان مغلط
سو که در سینه و رسم طغای بیو عا که در راه از امیر برندق تخلف نموده بود
بقتیول حضرت عالیات و شاه زادگان حمید صفات رسیده صورت
حال باز نمود و امیرزاده خلیل سلطان با اتباع از عهد نامه که در مصاحبت امیرزاده
پیر محمد دستاورد بودند فراموش کرد و در ایام تسلط بر افراشته متموجه سم رفتند
شدند ذکر قتیول امیرزاده الفییک و امیرزاده ابراهیم سلطان با نمر اجانب
بخارا و توجه حضرت عالیات بطرف سم رفتند و وصل بخارا و اقامت رسم
چون تجدید امر او پوفا با امیرزاده خلیل سلطان و توجه ایشان سپردند مسموع امیر

لؤلؤ

نورالدین و امیر شاهک گشت با لکه خونین صورت حادثه را معروض آقا پان
و خواتین گردانیدند و گفتند که هم بدین مرتبه رسیده صواب بنان مینماید
که در رکاب شاه زادگان جوخت عازم بخارا شویم و شمشاد در همان بماند
و حفظ ملک بی مانند سپهر قند روید و ما از انجا ببارست امیرزاده پیر محمد هم
شاید و اگر توفیق برقیق کرد و چنانچه باید و شاید بعد از خواهی کا فر نعمتان چنان شکل قیام
نمایم حضرت عالیات امر اصافی نیات را درین رای استخوان نمودند و امیر شیخ
نورالدین و امیر شاهک از مجلس خواتین بیرون آمدند و خواص و مقربان خاقان
مغفور که اصول ان زمره حق شناس انکس قویین بود و توکل قرقوا و حسن جدا
دل در سلان خوجه و استوی و شمس الدین المانع موسی و کمال تسری و وفادار
که فی الحقیقت با اسم و رسم او وفادار بود و جمع آوردند و برسم مشورت با ایشان
در میان نهادند که در عینه ما چنانست که بخدمت امیرزاده پیر محمد که حکم وصیت
ولایت عهد تعلق بدو میدارد شستایم و شرف بساط بوسی او در ایام برای شما
درین باب چه اقتضای میکند انجاعت تشفق الیک جواب دادند و حضرت
پوفا جان کشند در پالش امید است که مانیز در قدم به شیم امتثال مثال
صاحب قران بی حال در حیات و حیات حضرت از جمله واجباتست و در کل
احوال از مقوله مخترعات و مادر اجزا انسان و واجب الاطاعت از مضمون کبیر
اطعوا الرسول و اولوالامر منکم تجاوز نخواهیم داشت و امیرزاده پیر محمد حکمیکرا
حاکم و دیگر شاه زادگان محکوم انکاشت و سایر خواص و مقربان حضرت صاحبان
نیز ایشان درین امر متفق بودند و چون عزم بخارا انصمیم یافت شاه زادگان با ایشان
امیرزاده الفییک و امیرزاده ابراهیم سلطان که هر دو در سن بلوغ سالکی بودند
امیرزاده الفییک که از برادران چهار ماهه و کسری بزرگتر حضرت عالیات را در

س

کردند و با چشمی غناک جابر صبور بر ایاگانک نزد و متوجه بخارا شدند و امیر شیخ نورالدین
و امیر شاهک با سایر دولتیان انان قدر کاتب ایشان روان شدند و در عزت اول
رمضان نزد یکدیگر مقصد رسانیدند و دستم بر لاس کس اورا پیش روانه بخارا کرد
در سینه و پیوسته و برادرش حمزه و حاکم انجا بود با استقبال شتافت و در ظاهر شهر
بر سر قریب علی بنی علی استم امیر شیخ نورالدین و امیر شاهک دستم بر لاس عقید
با هم عهد بستند و در رمضان مذکور از انجا سواری شده و قلعه بخارا آمدند و بهارست
و بزبان قریب است حکام ان مشغول شدند و چنان قرار یافت که شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین
و امیر شاهک در قلعه باشند و صیقل یک دروازه که بر شهر گشوده است بالفن
قلعه تعلق امیرزاده الفیک و امیر شاهک داشته باشد و دیگر دروازه بجانب
پیرون باز است بالفن دیگر از قلعه متعلق به تمام امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین
بود و دستم بر لاس و برادرش حمزه و آتش توکل قرقا و دیگر امر او سردار
در شهر قرار گیرند **پیت** خوش گشتند و یغان سر زلف ساقی که فلکشان بگذارد
که قرار می گیرید بر پنج مذکور هر کس بخار خود و صیقل دروب و غیر ان مشغول شدند
و از انجانب حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون بانو ایاچل و سعد و جمعی
و سایر غمخ و غیر هم با بکر ان خاصه و نوق و طبل و علم صاحب قران محفوظ متوجه
سفر شدند و لباس میا و کبوتر پوشیدند و سفار غراهوید کردند
و بانا و نازدی و آیین سکو کاری بدروازه چهار راه و اعیان اندرون بیجا
بجو در راه داده ایشان را از بی طریق بشهر راه اندادند و ایشان با خاطر خوش
و دل پریشان در باغ امیرزاده شاهزاده که قریب بدان دروازه واقع است
فرود آمدند و شبی که از صبح روز قیامت نشان میداد در انجا گذرانیدند چون
چشمه خورشید با چشم خون فشان طلوع نمود در دروازه باز کرد و حضرات عالیات را

بناوردگان

بشاهزادگان و اخراج بشهر در آوردند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد حضرت
صاحب قران انجا بود محل تولد ایشان شد و آقایان سرگشت و در سینه با چشم
غفلت در زمین و زمان انختند و خوارترین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند
و زمان اکابر و اعیان موی گشوده و روی عقظان اندوده نمودند در ان انجمنه جمع گشتند
و دیگر شاهزادگان و امرا و ارباب عایم مثل خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین و عالم
ربانی امیر سید شریف جرجانی و امیر کک داشتند و غیر هم لباسین کردند و حاضر شدند
و حالتی دست داد که خامر سیاه عامر از او ار شدت ان بهنگام عاجز و قاهر است
و چون بغیر از شکپه چاره ندیدند بعد از چند روز با تقویت در نور دیدند **ذکر اول**
امیرزاده خلیل سلطان بشهر و بکس او بر تخت صاحب قران مغفرت ناک
امیرزاده خلیل سلطان با امرا و لشکریان از تا شکست رانده چون نزدیک
مقصد رسیدند امیر خواجه یوسف بانهار و پیشکش از شهر پیرون آمده در قریه
شیراز که از انجا تا سه فرسخ است بغیر با لاکس سرافرا گشت و مجمع
اکابر و اعیان ان بلده فاحظه از ساوایه و علما و قضایه در استقبال نمودند
و چون کنایه اب کوکبک مضرب خیم سیاه نصرت بزرگ شد از غوث مانتخ
در روبرو قلعه شهر و مقالید خزان بخدمت شتافت و مجمع را با شکستگان شاهزاده
خلیل سلطان سیر و در حجب اختیار مولانا بدر الدین مخم شاهزاده منار الیه در زمان
رمضان مسیح و خانقاه که آفتاب در برج حمل علیه ترف بر افراخته بود بر شهر
و اندوخته کار از اجبت تصرف در آورد و ملاحظه وصیت حضرت صاحب قرانی
فی الطلک کرده امیرزاده محمد جهانگیر را که امیرزاده محمد سلطان بود و برادرزاده امیر محمد
عهد نجابی برداشت و اسم او را علی الرسم در او ایل مناشیری پوشیدند و امیرزاده
خلیل سلطان بی باغی و مناسی در تمشیت امور سلطنت شروع نمود و در تالیف

اولین مصراع گفته اند که **تاج زر بر سر خلیل نهاد** و بعد از ده روز بخانقاه امیرزاده
محمد سلطان که تربیت صاحب قرآن مغفور را بجا آورد رفت و کار تفریحی از سر گرفت
و مجموع بیست هزار دکان و آقامان و نوینان و امر او تمامت اکابر و اشراف و اعیان
انتظار و اطراف بزرگان و متعینان مملکت بالباس سوکواری و کرب و پیوستگی
می آمدند و بعد از تقدیم مراسم عزایشان بهزاده عالمیان نذر و صدقات فرادان
بارباب احتیاج و استحقاق رسانید و در آن چند روز چندان آتش برود
دادند که قافله غوغ از معبد که سخنان مدینه الحیوة رخست بر نوبت و شعر او
فضلا قضاید غزالی در مرتبه حضرت صاحب قرآن مغفور گفت بفرمود رسانیدند آنرا
خواجسته عصمته اند بخاری قصیده گفت که مطلعش اینست **بیت** ای فلک خراگاه
ویران کن که سلطان غایبست که تخت کور خاک بشین چون سلیمان غایبست
و چون روزی چند از جلوس شاهزاده گذشت و آیین تفریحی منقضی گشت فرمود
که شاهزادگان و خواتین و نوینان باغزار و مکتب از کسوت غزایرون آوردند
و قامت هر را بخلعتهای فاخر و جامهای طلا و دوزترین دهند و خواص و مقربان
و ایچگیان و تاشقیان بلکه عموم خلایق را با بغامات و افروختن و دشاگردی
و آسوده خاطر گردانید و حکم فرمود تا در کج بخشاسید و لشکریان را از زر نقره
و کوهن تو انکر سازند و طاعت گزاران فرمان پادشاه را کار نبندند اتفاق
و اسراف بر مرتبه رسید که نفق و مضروب بر تراز و وکیل تقسیم می یافت و زر نقره وار
یکه بقطار می بردند تا در اندک زمانی کجهای کران تلف شد و مملکت و حکومت
امیرزاده خلیل سلطان در عرضة زوال و معرض انتقال آمد چنانچه شرح آن در محل خود
بیاید انشاء الله تعالی **ذکر اولاد و اسامی و افتاد حضرت صاحب قرآن صاحب قرآن**
وین وار درین جهان ناپایداری سی و شش پسر و پسرزاده و پسرزاده از داور اولاد

یادگار گذشت شاهزاده میرانشاه در سن سی و هفت سالگی بود با هفت پسر و پسرزاده
ابا بکر بیست و سه ساله با و پسرانشکیر زمال عثمان حبیبی چهار ساله عمر ابن میرانشاه بیست
بیت و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله اچیل و دو ساله پسر غنمش شش ساله و
شاهزاده جو نجبت شاهرخ بهادر در سن بیست و هشت سالگی با هفت پسر
و ابراهیم سلیمان هر دو در سن یازده سالگی با بیست و هشت ساله سیوروش
شش ساله محمد جوکی بیست ساله جان اعلان و دو ساله یاروی یکساله از نسل شاهزاده مرحوم
جهانگیر یازده نفر از امیرزاده محمد سلطان پسر پسرمانده بود جهانگیر زساله سعد و
شش ساله حبیبی بیست و دو ساله پسر محمد جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بود با هفت پسر
بزرگتر قد و زساله خاله هفت روز بخیر سعد و قاص سحر قصیر جهانگیر و از نژاد شاهزاده
مرحوم سعید شهید عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده بود و نه پسر محمد در سن بیست و
شش سالگی با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن امیرزاده عمر شیخ بهادر در سن
بیست و چهار سالگی با و پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست
یکساله احمد بیست ساله سیدی احمد یازده ساله با پسرزاده و از دو ساله حضرت صاحب
قرآن مغفور را این سی و شش پسر و پسرزاده بود که دیده دولت از نظام
جهان ایشان روشن و آینه بخت ارباب محالفت از شمشیر مصقول ایشان تیره بود
ذکر جلوس شهید پادشاه متعالی مکان شاهزاده بهادر سلطان بر سر مملکت ایران
برای بر بخت جوان چون خبر و واقعه مایله حضرت صاحب قرآن مغفور بداد سلطنت
هوا رسید که هر در بای سلطنت و خلف صدق حضرت الذی افتخار بود و اول
والر اذ تمعین بالسلطنت و الخلافه شکر و کرم بهادر افر خردوی از سر و خلعت شهر باری از
بریند خست و بکنک کشتن و کر بود و آرزو دست شد **بیت** زبان و کوشش کسی
کین حدیث گفت و شنید که ام سر که جو در کوشش او شد این آواز زاده دیده

خون دل برهون مذودید خیل هجرت و کثرت بر صحن مبارکش تاخت و افق حزن و
اندوه در ضمیمه نورش منزل ساخت جواهر حضرت و عظمت دولت چه بصورتی
بزیب ادب نهاد و معروض داشتند که در دنیا محل حوادث و نزول نذایات
خلو و در جهان از قبیل محال است و شبان و دران از مقوله مشغلت اگر حضرت
صاحب قرانی تحت کاه را بی راد و اع فرمود بعد لطف و المنة که فرزندان از جمله او بعد
مکنت داری و استحقاق شهرداری برود و اتم و اکل دارند رسم نهاداری نیست که
اگر پدر بزرگوار بدار القرار و دل سپر نامدار قایم مقام و سرور استین شود و اگر هم
کرنده می رسد فرغ بجای او سر کشد هر چند زود و تر با بی کس حاجت صوری ماید نهاد و
در بیان اول کشاد و مرغ دل قاصی و او انی و ابا بعد و اجابت را بداند احسان در دوام امانت
و اذعان آورد حضرت خاقان سعید سخنان بندگان نیک اندیش را بسع رضامعنا
نموده بر تو التفات بر تنیق امور ممالک انداخت و سر بر خلافت مصیر القود
چو دهمایون مزین و موشع ساخت و ارکان دولت و اعیان مملکت را بجای
بدر بلیغ خسر و از بنواخت و منشور و اجب الاحرام در صحبت مردم دانشور
باطراف و اخلاف ممالک بگرد و فرستاد و سرداران حد و حکام عالم مطلع را
بقدم مکتبی پیش آمد مشراط مطاوعت و لوازم عبودیت بظهور آورد و نزد درگشایان
خراسان و سیستان و مازندران و سایر بلدان که جان سپاری بمیان لبسته متوج
قبلا اقبال و کعبه امان شدند و در اندک زمانی ساحت بارگاه فلک اشتبا و سجده
کار جباران شدند و در تمام ولایتهای مذکور خطبه و سکه بنام عبثت و القاب همان
زیب و آرایش بافت چشم فتنه در جواب رفس تنوع خلافت در خلاف قرار گرفت
چهره مطلوب عالمیان بوجه احسن روی نمود و در خسار مراد جهانیان بروقی دلخواه
جلوه کرد آمد و این جلوس فرخنده نشان در ماه مبارک رمضان در در سلطنت

حسبت عن الافاست والکفالت اتفاق افتاد و مقیمان خطای را با جلوه دولت بر بار
را از بارگاه محبت و تقاریر سلطان اجابت و دعوات مسالمت نمودند و بارگاه
اقیم رابع خصوص قاطنان خطه خراسان در هما و امن و امان غنودند و چون مملکت
از سحاب رافت شهر یاری تازه و در میان شد و چهار باغ مملکت از غایت محتر
شاهنشاهی رسنک ریاض رضوان ابد الحمد لله علی تو از تغایر و تراوت الایه **کفتر در**
توجه آیات نصرت آیات بجایب سمرقند و شرح دیگر از قضایا و حالات
حضرت خاقان سعید بعد از مکن بر سر بر دولت ابد پیوند خواست که
قبل از آنکه خلق بقوا اند مملکت حضرت صاحب قران مغفور را و یابد لواله شوکت
و قدرت بجایب سمرقند بر فراز دو خاطر همایون از ان طرف جمع سازد و چون
این غنیمت تقسیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیک
کو کلتاش و امیر خوجب راستی را الصنط و محی فطنت و یار خراسان که معظم مملکت
ایر است تعیین فرمود و اعلام طفر انجام از دار سلطنت به راه بجایب سمرقند
در جنبش آمد چون بتقو زرباط رسید عبد الصمد حاجی سیف الدین راهت اجنه
لکرمای مدغین روانه الصوب کرد و انید و دران منزل خضر خواجه و شیخ سخن
تو چین را بطرف او را از اندر فرستاد تا اخبار ان دیار معلوم کرد و سپاه برین
مرحبت نمایند و چون موکب همایون از آنجا کوچ کرده بدره نیمی رسید امیر سید
خوجب از جایب سمرقند آمد معروض داشت که امیر زاد و خلیل سلطان اتفاقا
اعظم و امر از افر سلطنت و جهان بینی بر تارک نهاده است و بر من حضرت
صاحب قرانی سخن تمام نشسته و در کج و خراین گشاده صلار عام در داده است
و حضرت خاقان سعید خواص دولت و مقربان بارگاه جنت را حاضر فرست
بمقتضی کله و شاد و رسم فی الامر قرعه مشورت در میان انداخت هر کس بقدر

درنش خویش سخن گفتند عاقبت رایها بران قرار گرفت که چون علم غلظ
بیکر عازم دیار ماورالنهر است احتیاطاً و حرم تقاضا از ان میکنند که در این سینه
هرازه که مقرر است تشریف بندگان حضرت اعلی خاقانست عمارت و مرتعی باید
جه از ان که پادشاه ممالکستان قلب الحق والدین امیر متور کورگان
از فتح فرموده فی دروازه مانده و بار ویش چندان است حکامی ندارد که جبهه عود
و نوایب کرد و حکم لازم الانقیاد پیوست که امیر جلال الدین فیروز شاه قندهار
هرازه را که بطیب بود و عذوبه تا بر همه آفاق و بلدان رحمان و فضیلت دارد و فی
الواقع معدن علم و فضلا و مجمع از باب صدق و صفات آبادان و معجز است **پیت**
گر کسی پرسد ز تو کنش هر بهتر کدام که جواب راست خواهی گفت او را که بهی
این جهان بهیو دریا و ان خراسان را صدق در میان ان صدق شهر برار او بهی
امیر شاهی که بروی رحمت نامتغای از زبان طرافت گفته **پیت** شام رمضان
خوش است و کلکشت هرازه با نغره و کبیر و خوشش مصلوات خوبان شایکی
بازار ملک چون اب حضور وان شده در نظرات القصد امیر فیروز شاه
هرازه آمده و در تعمیر طبعه فاخره غایت جهد مبذول داشت چنانچه شرف است
سورکش از ایوان کیوان برگذشت و خندق ان در عمق پیشت کا و مای
رسید پوشیده مانده که هرازه از شهر نامی قدیمیت و پادشایان ذو شوکت
در عمارت و رونق ان اهتمام نموده اند چنانچه از فتح از این رباعی معلوم میشود
که لدا ب نهادست هر از اینا د کتاسب در دنیا و دیگر نهها و بهین پس
از عمارت دیگر کرد اسکندر رویش همه داد ببا و اما عمارت که تجدید یافت
بر عمارت سابق راجع و فایق آمد و درین اثنا امیر سید خواج بهیو جب زمان
عالم مطیع بجانب ولایات طوس و مشهد و نسا و یاور دو و نیشاپور و سمره و آذر

توجه نمود و تا از ان حد و سکنف با خبر باشد و قلعه طوس را که بهر شامت علی بک
جونی قربانی از اسب تبر بندگان حضرت صاحب قرانی خراب شده بود و معجز
کرد اند چون مویکب همایون حضرت خاقان سعید بکنر شیخ زاده و بایزید رسید
امیر زاده سلطان حسین از جانب ماورالنهر آمد و او را نوازش فرمود و حضرت
خواجبه و شیخ حسن فوجین که همه استیاز بجانب سمرقند رفته بودند رسیدند و اجبار
ان دیار مشروحا بعضی رسانیدند و حضرت خاقانی سلیمان کمانی حمزه قنوقا
نزد امیر زاده خلیل سلطان فرستاد و بزبان عطفوت پیغام داد که بدر زور گوار
که ماده اعتقاد و استظهار بود بر رحمت ایزدی پیوست و تو امر و زمره ایجابی فرزند پیس
و مشا بر اداری و از روشناسی دو دیده بیک از جان شیرین عزیز تر هر چه ممتنی تو باشد که
و مالش که مضایقه نیست اما کیر سن و تجرب روزگار و معرفت مقادیر طبقات عی که
بتشیت معطلات امور و وقوف بر وقایق تشکیکی در مهمام جهانگیری و بهیاد
دخلی نام دارد که بعضی امر ابو سبط بعد مسافت و محافت و تفرق فتنه و وقت پویش
مملکت اتفاق نموده اند بدان زیادده التفات نیماهی و از سر بصیرت پیش آیی
مصلحت و یراق باشد بران اتفاق افتد و او دوی تا یون از اندخ و کشته بکار
چون کرد و بر حسب فرمان پیل بسند و در خلال این احوال امیر شاک از جانب خلی
آمد خبر سلامتی شاه زاده کان ابراهیم سلطان بعضی رسانید و این معنی سبب مزید
مست و ارتباج خاطر شرف اعلی شد و ایچی امیر زاده خلیل سلطان مویکب فلوزان
رسید و معروض رای خاقان لبند مکان کرد و اسید که شاه زاده میگوید که ایل و
مطیع او بهی انحضرت و الواس و مردم ایشان در خراسان مقیم اند و یقین میدنم
که حضرت شهرداری خراسان را خالی نخواهد گذاشت و بنده و او بهی را بعضی سلطان
مملکت خواهند گماشت و بهی بنده شایسته تر و بالسته ازین ایی نخواهد بود و اگر

لطف فرموده معاودت فرمائید این سببند مال و خزینه ارسال نمایند و در زمانه
عجوبه و طاعت واری تقصیر و اتمال از خود را ضعیف کرده و حضرت خاقان سعید
شاه زاده خلیل سلطان را با بجا معقول و داشته خان عزیمت مراجعت معظمت
ساخت و امیر شاهک را بخارا فرستاده شاهزاده کار را طلب داشت و چون
رأیت نصرت شکار بجای آمد خود رسید امیرزاده سلطان حسین توپمی بجای
بجو در راه داده از اردوی اعلی فرار کرد و درین اثنا بخارا رسید که امیرزاده خلیل
بالشکر کران از سمرقند بیرون آمد و بخارا آمد و بواسطه مخالفت
رستم بر لاس امر که انجا بود بخارا گذاشته در رکاب هر دو شاهزاده عالیجناب
از آب گذشته بار دوی اعلی پیوسته امیر حاجی سعید الدین لشکرهای مغنیه را بر کوه
سرف با پیوس دریافت و حضرت خاقان سعید بدو که رسیده بشنید که امیر
باز از امیرزاده خلیل سلطان مفارقت نمود و بیچ آمد و حضرت امیر شیخ لقمان بر تپا
و امیر جرجس و امیر یوسف خواجگار و ائمه انصوب گردانید در اثنا این اوقات
از نزد امیر شاهک که قبل ازین بر حسب اشاره بصنط کنایه رفته بود عرض
داشتی بیاید سیر اعلی رسید که از طرف سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر
و امیر ارغوشه آمد و اندک صلاح باشد امیر شیخ نورالدین بیاید و در باب
مصاطب ایشان سخن گوید حضرت خاقان سعید فرمود که امیر شمس الدین بجای
دار غوثا بخدمت مانند شیخ نورالدین نزد خلیل سلطان رود و بهر چه عهد
و شرط کنند و فرموده آید و امر از انجانب بار دوی اعلی آمده امیر شیخ نورالدین
نزد امیرزاده خلیل سلطان رفت و از زبان حجت حضرت خاقان سعید حکایت
موت آنکه که موجب صدقت جانین و مستکرم موافقت طرفین تواند بود
در میان آورد و شاهزاده را ملطف بیک از خردوی نوید داد و در تشییع

و داد و ناکید بهائی اتحاد و سیاهی بلین نمود و بساط مصالحت تمهید یافته جهان معتمد
که امیرزاده خلیل سلطان خانیکه سکیم البعض از خزاین نزد امیرزاده سپهر محمد خان
و نشتد و خزینه خاص امیرزاده الفکیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را با غارت
و نوکران خاص ایشان که در سمرقند بودند بار دوی اعلی روانه دارد و از انجانب
چچون با امیرزاده خلیل سلطان مسلم باشد و بر این موجب اساس میثاق و تمهید
یافته امیر شیخ نورالدین با کشت و کیفیت حال در پایله سیر اعلی عرض داشت
و حضرت خاقان سعید با پنجه امیر شیخ نورالدین مقرر کرده بود در ضاوه و حکم شد
که امیر شیخ نورالدین و امیر عبدالصمد مکنه بخشی از چچون عبور نمایند و بعد از مراجعت
عمامت معاودت نمود و بار دوی اعلی باز آیند و در تقاضای این حالات از
که حضرت صاحب قران مغفور در حسین مراجعت از یورش روم او را در پست
گذاشته بود و تا حدود دستدار و فیروز کوه پوی ارزانی داشته از دولت
سپاه امیرزاده میرانشاه دست از حکومت کوتاه کرده متوجه درگاه عالمین
بتقبیل توایم سیر خلافت مصید است و یافت و بعد از طعن پادشاه از امر
کبار و نوینان رفیع مقدار تقاضا شد و امیرزاده سپهر محمد شکوه که صلیب و نسق ولایت
ساری بجهت دلاوری و مفوض بود و چون بر فراز امیر سلیمان شاه اطلاع یافت
او نیز ترک ایالت آن سرزمین نخواست بلکه تمام ساری را غارت کرده با یک هزار سوار
زوی بر راه نهاد و چون به راه رسید یک روز در انجا توقف نمود و روز دیگر
از دوی اعلی یون شد و مقصد رسید و امیر سلیمان شاه و امیر جهانک سیر
کینه دیرینه که از خدمتش در سنیه داشته سخنان نامایم از وی بعضی رسانیدند و
و در قتل آن خون گرفت سعی نمودند تا بیاسای او فرمان و اجب الاذعان صدق
یافت و ایشان بمقتود رسیدند و حضرت خاقان سعید مکتب بجزم معاودت

هراة را به دو دست برافراختند امیر سلیمان معروض داشت که تو مان او درین
دران نزدیکی از راه دور آمده اند اگر فرمانی عالی یافت کرد و روزی چند در صدد آن بود
و شیرخان گذرانند تا از پنج راه بر آسایش التماس او قبول داشت و حکم شد که چندین
توقف نمایند که امر امیر مستدرفته اند باز آسیند انگاه در ملازمت ایشان روی بدرگان
کلیق بیاه آورند و قبل ازین دست اندکان میرسد خواهد بود وی آمده بود و خبر
آورد که خواجسته سلطان علی بنرواری با جمیع سرداران بای از حد و بیرون نهادند
و درینو امیر مضراب که از راه آمده بغیر با بوس برافراشتند بود و در حب
فرموده بعد و امیر سید خواجسته شافت و در ایام تصرفت شمار در دست و شش شش
بدار سلطه هراة رسید فلان عنایت و عاطفت بر مفارق ساکنان آن دیار آید
ذکر غنای و عسبان سلطان علی بنرواری و قدم نهادن او در دایره مریدانی برهان
و در آن زمان که امیر سید خواجسته بجمارت قلع طوس شغال داشت منتهیان
سبع او رسانیدند که خواجسته سلطان علی بنرواری حقوق آبادی و احسان حضرت
صاحب قوا را بر طاق نشان نهاد و باستظهار جمعی سرداران پیمقدار کوشی
و سرافرازی میکنند و در ملک داعیه انبارنی وارد و امیر سید خواجسته چون این
خبر شنید ملی لبثت و در کتب بر مرکب توکل سوار شد و بان مقدار سپاهی
که همراه داشت بانگ جنگ مخالفان در حرکت آمد و تا مر غزار او کان
عنان باز کشید و در آنجا روزی چند توقف نمود و باطراف ولایات جهت
جهت احضار لشکر با مرغان دستاد و درین اثنا امیر مضراب بدو پیوست
و آن دو امیر را و با اتفاق شدند سوار جبار بر رسم منتفای بجانب بنروار
دست نهادند و خواجسته سلطان علی از تو حسب پاگاه شدند و دست سوار مسلح
آرموده و نامزد و دفع ترکان کرد و در نوای مجرای آباد هر دو فریق بنم رسیدند نیز آن

مخاربه و قتال شتغال یافت سبز و اریان غالب آمده اکثر ترکان را بقتل آوردند
و چون امیر سید خواجسته برین قضیه مطلع شد باد و بنر اسوار تجلیل تام ایغا کرد
و جنگ باک رسیده و شهنشاهی سردید و از مخالفان کیفر نید و از آنجا متوجه حاجم شست
و طالب فرودم بی عاقبت جنگ پیش آمدند و از اطراف مردم بسیار زنده شدند تا آن
غایت که امیر سید خواجسته را نیز در فر رسید و آن بیشتر دل زنده های خود پنهان شد
و چند روز در نضیه حرم و قید می نهاد و چنانچه بچکس از خواص و مقربان او را حال اطلاع
نیفتاد و القصد بدست سر روز چهار دیوار قلعه حاجم را از عقب و خوانند چشم زده
و خانه زنبور ساخته و برج و باروی از آنرا قتل با فراط کردند و امیر سید خواجسته بعد از
قتل متوجه فریود شد و ساکنان آنجا دو دو حال کسینا بقعه آوردند بودند
سیر ما نعت در روی کشیده و متوجه رزم و یکبار شدند و محاربات صعب
و اتع شد و امیر سید خواجسته دست از جنگ کشید و فرمان داد که باغات ایشانرا
خراب کنند و در قنار از پنج بر کنند لکن باین بدان مهم مشغول شدند و
مردم فریود ساداة و علمای را شفیع ساخته امیر سید خواجسته از سر حرمه ایجا نعت
در گذشت و بساوری گفتا کرد و از آنجا متوجه مکنشای شد و قلع مر نیاز از تخت
تصرف آورده و روی بنروار نهاد و بظاهر بنروار منته و آمده فرمود که لشکری
کرد و خندق کنند و چون ده روز از محاصر بنروار گذشت ناگاه خبر رسید
که پیراپادشاه اظهار خلاف کرده بولایتد چون در آمده است امیر سید خواجسته
دست از جنگ سبز و اریان باز داشتند متوجه پیراپادشاه شدند و خواجسته سلطان
از شنگهای محاصر بیرون حسب پیراپادشاه پیوست و هر دو لشکر نزدیک
یکدیگر رسیدند از جانبین صفهار است کردند و امیر سید خواجسته در قول امیر
مضراب در صحنه قرار گرفتند و نور بوقا و شیخ سلطان و ابابکر و سید میرزا گن

وزنجانب پیرا شاه در قلع ایساوه و خوش سلطان علی سز و ارجی باجی بر سران
و همیشه توقف نمودند و میره را بوجو و طایفه از سز و ارجی و سرداران از مردان از پیش
و از نو خواجه سلطان علی را بوجو افغان آوردند و باغفار امیر سید فوج از ارجی بود
و امیر مضراب از جوغاوش زننده و بر افغان پیرا پشته را توقف خود بر کوه ارجی
قول و درآمد و پیرا پشته که آن همه لاف جلاوت و مردانکی میر از مردان تیز
مردوی پناه و یک روز نهاد و در پشته که گفته اند **پیت کنگ** ارجی فتنه بر روزیت که کرسنه
سنگام فرزند پیت که سلطان علی سز و ارجی را چون معلوم شد که پیرا پشته
از سز که کینت او نیز خان از اخیل بر تافت و در عقب که کینت شاف و پناه
منصور خانی فرادان گرفتند و امیر سید فوج در روزانی این روز بر پشته
رفت و قتل بسیار کرده بجانب سز و ارجی و بمون **دکراهه امیرزاده میر شاه**
و فرزندان او بعد از او خاصه صاحب قران مضر است پناه و قتل امیر جهان باقی
ذکور شد که حضرت صاحب قران کا حکام را محبت از یورش مفضلت ساخت
چاکر خان را با امیرزاده عمر ابن میرا پشته و ارجی داشت و برادر بزرگتر او امیرزاده
ابا بکر بن میرا پشته را چاکر مست بغداد که داشت و بنابر التماس امیرزاده ابا بکر بود
که پدرش در بغداد نرزد او با پشته و بهر چند امیرزاده ابا بکر برادر بزرگتر است
تقدیم داشت اما در بیخ قلی شده بود که حکام و ولایت و سرداران صد و بجای
رو بجا امیرزاده عمر حاضر شوند و امور کلید از مشورت و صوابه بر او درگذرد
و قتل فرزندان و غل امیرزاده میرا پشته را زاده مشا و الی کران می آمد اگر و باغ
او وانی بر ترمیم مصالح امور بنو و چون امیرزاده ابا بکر کبر سن بخت است همچو داشت
متابعیت میرزا عمر که برادر کوچک بود بروی نیز شاق می آمد و چون خبر داد حضرت
صاحب قران مضمون میرزا عمر رسید روس منابر و جوه و نایر انعام و لطف و نای

سخت و از پدر و برادر چندان حمایتی بر گرفت و این سخن در مجلس میرزا ابا بکر
میکند شد که با وجود پدر و برادر بزرگی برادر کوچک چگونه دعوی سلطنت کند
و چون خبر حالت ناگزیر پادشاه کرد و در امیر امیر تیمور کورگان محقق گشت طایفه
از مفسدان امیر جهان است چاکر ابرار داشتند که چند کوزمیر امیرزاده عمر از دنیا
بر می ماند در پشته تا ما با پشته تنه ای با میر حکومت استقال توایم نمود و امیر جهان
که اکثر اوقات بشرب بدم مشغول شدی و از نیک و بد ایام غافل بودی بکلمات
ارباب فتنه و فساد فریفته شد و صیاح پست و دویم رمضان با و ما شی در غایت بیعت
بدگاه براند و جمعی از اواب و محصوران شاه را در آن حاضر یافت قتل او
و مولانا قطب الدین اوبهی که راه و رسم نیابت داشت و شایسته راه را که حاضر
یافت بقتل آورد و مولانا قطب الدین اوبهی که راه و داراب تو شیخ اشخ
محمد توایجی و عبدالحق سپهر تیمور شکوهی از آنجا بودند و بعد از قتل ایشان امیر شاه
چاکر بروی پسر ابراهیم نهاد و امیرزاده عمر باقی شتاب فشرده اینان قان و حاضر بکار
مسلم ساخته فرمود تا مسوار شوند و آنکس جنگ امیر جهان است که در مذ و لفظ فخر
شاه زاده قویین را بعد از این میفرستاد و امیر جهان است دانست که صهی ایش
نمیرد و در راه که نیز پیش گرفت و امر اعرابان و با با حاجی و برادرش و پسران
شیخ محمد مقتول و امیر عبد الرزاق و ایس تیمور سیاول و عاشق از عقب او رفتند و جاد
امارتی را در غار دیگرها نرزد گرفتند و با غرضی با حاجی امیر شیخ محمد توایجی قتل
بقصاص پیر امیر جهان است را بکشت و چون میرزا عمر ازین صورت خبر یافت
زبان لرزانش کشاد اما چندان فایده ندارد و میرزا عمر خلف تصور مردم پیران
و باز ماندگان امیر جهان است را بنواخت و در باره این من حرمت مبدول
داشت و درین اثنا امیرزاده ابا بکر را که بعد از او مقرر شد با لنگر با صند

سیداق بعد از آن که در او ایلی و دستار درین باب از برادر رخصت طلبید و میرزا
ابابکر را بنوازشش بیکران اختصاص بخشید و فرمود که چون واقعه با ابابکر
روی نمود آن برادر باید که بزودی متوجه اچانجاست کرد و تا بایکدیگرمشورت
کنیم و با اتفاق ضبط و یا سامینش مملکت را در هر جهت سازیم و چون دستار در
نمود و بیخام میرزا عمر میرزا ابابکر را سینه خدمتش بی توقفت با و ولایت سواد را
شده متوجه اردوی برادر شد و میرزا عمر نیز به نام اجانبی کرده مقرر ساختند و در
میرزا ابابکر برسد فی الحال در ابابکر نماند و همانندم که میرزا ابابکر بار دومی برادر سینه
در دیوانخانه فرو آمد جمعی از اعماد و پادشاهان در وی او بگفتند و امیر سو جانک
در کمال شاد زاده زده او را عاقر کرد و در سینه همان لحظه بندی از نوره برایش نهادند
و بعد از آن قریلیهای عظیم کردند امیر سو جانک و سلطان سنج نیز از امر او گفتند
که میرزا ابابکر از میان می آید برود دست تافته است کین باید و امر از عراق بسطام
و جالح عرض کردند که علاقه اخوة در میانست و عاقبت میرزا ابابکر در قوه قهر که
که از حصون ممالک عراق بجهانت و زراعت تام امتیاز در دست جمعی ساخته
و تالیف از غلظت شد و در روی کجاست و چون میرزا مراد است از گرفتاری میرزا
ابابکر خبر یافت عازم خراسان شد و تا کالیوشش عنان یکران بازگشتید و در آن
وقت امیر سید خواجه بدفع خواجه سلطان علی بنواری استخالف در دست پادشاه
حضرت خاقان سعید از توجه میرزا میران است بخراسان آگاه شد فرمود که اگر کین
صوفی ترخان و امیر جانک و امیر فیروزش با پسر از سوار استقبال نمایند
مقرر که اگر امیر زاده میران است و داعیه تسلط و ملک گیری و یا غی کی داشته باشد
بقاومت و مدافعت او قیام نمایند اگر بنا بر تقصیر وقت طریق ایلی در آرد پس
پیوده باشد آنچه وظیفه هماننداری و خدمتکاری بود بجای آوردند و مکتوبه مصحوب

ایشان کرد و امیر مصنون که حضرت صاحب قران معتقد زهر کین از خورند
مملکت داده و رسمی مقرر فرموده امر در صلاح در آنست که هر کس از اولاد او صاحب
حضرت بقبضه ناجیه که متعلق بدوست بدین معنی قیام نماید و بیجا خان مدخل گنند و الا
چند بواسطه حرکت دانسته فرزند عمر بقدر الله بجهت نفعیه و جعل العیوم جزا من العین
برادر در ممالک اذربایجان که حکما ممالک ایرانست و خلی ذار دانا و ولایات ایران
و موقان و اراسته و کرجان در تصرف بندگان اجانب است اگر بر تیسق امور ممالک
اتفاقات ارزانی دارند بصلاح نزدیکتری نماید و الله اعلم و الله اعلم که جناب پسر پداری میرزا
کیاست و وفور عقل از سلاطین جهان ممتاز است و لیکن اهل ششم و ارباب فتنه
نخواهند نمود که این منجی موجب برین ایام خاندان و بی سامانی دودمان خواهد گشت
بر شیشه خویشتن خزن سنگ با لشکر خویشتن مکن جناب و بر اجانب محفی نماند که
این مبالغه که در مصالحت می رود از جهت غیر نیست بلکه عرض تام رعایت ناموس نام است
و اگر عیاذ بالله چه موافقت با حق مخالفت خراشیده شود مشرب غدا بخواه
بخار و خاشاک منازعت تیرگی پذیرد و آتش هشته بنوعی در التهاب آید که
اطغای ان در نظر عقل محال نماید رجاء و اتق که در عواقب تا ملی سبزه فرمایند و طریق
که در سید بسو و دوزخ مفسد و باشد ممدک دارند تا دور و نزدیک
مجال اعتراض نیابند و ترک و تازیکه زبان سزانش دراز گنند و چون
بموجب فرمان حضرت صاحب قران اولاد او را مجاد در مملکت یکدیگر مدخل
نمانند و با آنچه حوال ایشان شده قناعت نمایند لا محاله انواع خیر و برکت بر
فرخنده آثار ایشان و اصل و متواصل کرد و و اطه فیده تولید است کم علی خیر و ام اچ
با لشکر بیان در حرکت آمده در سبز و آرد با میر سید خواجه پیوسته با اتفاق بود
توجه بجای پیش نهادند که امیر زاده میران است و اجنب بود و قبل ازین خواجه سلطان

نیز واری که در محکم امیر سید خواجگنجت در عقب پیر بادشا میرفت و چون
شید که میرزا میراث به کالیوش سیده التجار کاه او برد القصد امیر سید خواج
و امیر مضراب بخدمت شاه زاده و مشارالیه مستعد شد و بیخام حضرت خان حمید
مفضل بخدمت رسانیدند و میرزا میراث سخنان دلپذیر گفته مخصوص عقیده و نسبت
بنا حضرت داشت بطور رسائید و انواع تلق و دلجویی آغاز کرد امر احمد از او دعا
و شام محروم داشتند که برای علم آرای شهرداری مخفی دستور نماند اگر کینه غایب
مزار بقدر طاقت ولی نعمت باستحقاق کند بهر مکان و واجب و لازم باشد که در
تاویب و نکال او گوشند و منب و زجر و کجکج و بیعی قیام نمایند عرض عقیده این
مقدمه آنکه سلطان علی میرزا واری حقوق انعام و احسان حضرت صاحب قرآن مفضل را
کأن لم یکن انکاشته بکلف صدق او حصین السلطنت و الخلفه تو در مقام سرکش
و باغی گری آمده چون سیلاب بلارا با طرافت و جوانب محیط یافت بدو کاه حضرت
سلطنت شکاری شافت و اکنون در اردوی همایون است اگر جز او عمل ناپسند
خود نیاید و گیران دلیر شوند و سب فتنه و تشویش کرد و اُمید بکار اگر او را ناپسند
که این معنی سب زیادتی قیمت و هدایت حضرت خاقان سعید خواهد بود و الا لایمان
سندکان او را بدست نیارند ممکن و مقصورت که بار دیگر التماس امر امجد نول
فنا ده سلطان غلی سلطان حسین لیر سر بادشا را با طایفه از ارباب عصیان با میر
سید خواجبه میردند و بر فورایشان تقبول خود رسانید و سلطان علی را سب کرد و ایند
و بقیة سب واریان را تیغ یساکند زانید و در قضا عیاف این حالات میرزا ابابکر از فضل
را می یافت بعد از چند روز ایلی نزد میرزا میراث فرستاده اظهار دل ماند که
کرده بیخام داد که چون سلطان علی نیا با آورده بود مناسب نبود که او را
بدشمن سپارند و طریق مر و ت مددک ندارند دیگر مردم را با پناه اعتماد

ماند و بعد از تقدیم مشورت میرزا میراث و خواص و مقرران او ردی ادب با بجان
نماندند **در تقصیر حیدر محمد میرزا ابابکر از صحن بند چون میرزا ابابکر گرفتار گشت**
میرزا عمر فرمود که امیر حسین بر لاس غرق و خواتین و احشام او را در کزل بطلبند
محمودا مضمون ملا دارد و میرزا عمر در او ایل فی قعدہ بطرف همدان رفته تا او خبر
ذی الحجته بعیش و عشرت گذرانید و سرداران ساده و کوهستان و لرستان
بخدمت او شافرت کشیدها گذرانیدند و بجایات پادشاهانه احتضام یافتند
و درین اثنا خبر آمد که جریان از حد خویش با بیرون نماند و بخواجگان غایب
و سب بچگون و مال مسلمانان در از کرده اند و بسطام جاگیر با وجود حکومت از پناه
و چند منصب دیگر خبر رسید که سلطان احمد از ولایت مصر رحمت کرده و بعد
را از تصرف دولتخواجگ اسیاق بیرون آورده است و عقوبت کیفیت خلاص
او در او یوسف از صحن بادشا و مصر قمر زده ملکک سپان خواجگ گشت انشا الله تعالی
و چون این اخبار در اردوی میرزا عمر شایع یافت امر اعراق را نوزده مورخین
داشتند که صلاح فیت که لشکر نما از خود جدا کرد و تیم بک صواب چنان می نماید که بیست
اجتماعی دفع یکی از متمدان را و وجه همت سازیم و چون از او فارغ شوم بدگری
پر و از تیم و میرزا عمر اصلا بتدبیر امر التفات ننموده و عمر تمان و توکل بر لاس
و چیرسین جده را با دیگر سرداران بیکجک محمد ولان کرج نماند فرمود و امیر بیکجک
را با فوجی از لشکر میان سفداد و نستان دمان و لاسیت از دست سلطان احمد
اشراع نمایند و بنفس خویش متوجه مراغه شده چون بدان حد و در رسید
بسیح او رسانیدند که در قرایه شیر از اعمال مراغه در و لشی تقوی شارب پیدا
شده است با با سکی نام و از او کرامات صادر میکرد و چنانچه در انشاء و حد
و سماع خاک و کلون و در دست او بقصد و نبات تبدیل می باید و میرزا عمر

۳۳

فرمود که در پیش را مقید ساخت حاضر گردانیدند و از کیفیت حالات
و کرامات سوال کردند و در پیش انگار کرد و آخر الامر او را نوید دادند که بجز
تو در قریه شیر از زانوید هر سبت میسازیم و نصف مال آن قریه را بران نژاد
و قنف میکنند و بند از او برگرفته در اظهار کرامات شرایط مبالغه بجای آورند
و با باد در حضور قاضی محمد که یکی از قضات و لایس است از باچکان بودند که و سماع
شد و در آن اثنا مقداری کلوخ در کف او نهادند و وجدی عظیم بر باطنش
بجای آن کلوخ در دست او قند یافتند و بعد از مشاهده چنین حالتی قاضی
که این شخصی از اهل بدعت است و قتل او مباح میرزا عمر حکم کرد که با بارگشتند با چنان
از حیات نایوس شد گفت که بفرموده ما از جبهه دنیا شربت شهادت بود
بفرموده ازل از خود نمیتوان انداخت اما زوال دولت این پادشاه بگریخت
و بر سینه که بعد از من چها واقع خواهد شد و در روز چهارشنبه رابع محرم
شان و ثمانیله با مقتول گشت و از غریب اتفاقات آنرا همین روز که مبارک
گشت میرزا ابابکر در قلعه سلطانیه تجسس بود از سدرهای افیقه قلعه را متفرق
شد و خلاصی او موجب انهدام مبالغه فقر دولت میرزا عمر آمد بیان این سخن
که خدمت میخواست که میرزا ابابکر را از میان برگیرد اما جهت رعایت خلا و الدین
که این امر بر ملا واقع نشود و لاجرم فرمان داد که شرتی مسموم در خفه بخورد و دهند
و چون شربت بد که او نزد شاه زاده نامدار آوردند از آن میدان ان
امشع کرده عادل خراجی و عیسی قزلباشی که مباشران کار بودند این صورت عرض میرزا
عمر رسانیدند جواب چنین آمد که او را در شب بجهت پاک کنند مضمی از کیفیت
واقعه میرزا ابابکر را خبر داد و قبل ازین حادثه یکی از نوکران عادل شیشیری در میان
عطف پنهان کرده نزد او برده بود و عادل و عیسی از روز در مجلس میرزا ابابکر

کلیل
کسلی
کله

بزرگ

بشراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شو و بدان فعل شنیع اقدام نمایند
و در آخر روز زرباجتن آغاز کردند و اشتغال آمدن عاقل اعیان و خدمت او میکنند
میرزا ابابکر فرصت عنینت شمرده بهمانند رعاف بخار آورده بدست خود نمیکند
بگشت و با شمشیر برهنه بیرون دویده عادل و عیسی را بی الحال بقتل رسانیدند و در
انقام لبرای غافل نهادند او را نیز از میان برداشتند و خدمت زمین عبودت
باشا زاده اتفاق نمود و میرزا ابابکر قریب ده هزار نفر از مردم نامی القیلا
آورده قلعه را متصرف شده و خزاین و اموال و اسلحه که میرزا عمر در دست
میرزا عمر در قلعه سلطانیه گذاشته بود همه را بگرفت و مبلغ دو هزار تومن
نقد در اینجا یافته بر اراذل و اوباش و احاد التمس تقسیم فرمود و روز دیگر بهد
علیا و والده اش و سایر خواتین و امیر حسین بر لاس بد و بپوشید و قلعه سلطانی
را از صامت و ناطق خالی ساخته با تفاق روی عنینت بجایب ری نهادند تا میرزا
میراثه پیوندند و در همان روز که میرزا ابابکر خروج کرد لشکر کوچ بر عمر تیان
و امر امیرزاعمر غالب آمد ایشان را تا مرند و آیندند و چون این اخبار شایع
مشاریه رسید خوف و رعب بر تبه بروی مستولی شد که مجال دم زدن
نداشت و لشکرهای او ندیم تاسف و تلفت شدند و میرزا عمر از آنجا که بود
بجانب سلطانیه تافت و چون بمقصد رسید و از میرزا ابابکر کس نشان نداد
امیر عبدالرزاق و حسن تموجت و اسمعیل هر دو را با جمیع سکا میشی برادر روان
کرد و ایشان در سوق بلاق میرزا ابابکر رسیدند و شاهزاده دست جرات
از آستین جلالت بیرون آورده کارزاری کرد که آثار شجاعت رستم و پهلوان
مطمین گشت و اسمعیل هزار را دست گیر کرده با خود برد و دیگران قاپ
و خاسر بازگشتند و این حادثه عظمی موجب زیادتى بهراس میرزا عمر شد و قلعه

کلیل

کسلی

وقتی سلطان را بدو لای سپرد و از آنجا بازگشته در نجاس منزل کرد و در آنجا
شیخ خسرو شاهی که حضرت صاحب قرآن مغفور بواسطه فضولی که از وی مشاهده
میکرد او را کوچانیده بکمر بند برده بود از ماوراءالنهر رسیده میرزا عمر بیست
و شش هزاره او را صاحب دیوان ساخته خدمتش با اتفاق مولانا محمد قوشچی صاحب
در عیت مشغول شدند و چون مملکت که از دستجات سیاح عدل شاهزاده نهادند
روضه رضوان تازه در میان بود و بصیر حضرت ظلم و سب و ادب هر چه در دست چون دولت
روی با خطا مانند تیر است عقلا ناصواب آید و از مویک است این مقال اکنون
چون عمر میرزا از نجاس کوچ کرده دو منزل بجانب تبریز رفت و نخست بجزیره
کوشک کربانی که همراه امیر سوختک لطف بغداد میرفتند چون خانه های ایشان در راه
بود و ایشان را با اسم یوسفقال اینجا گذاشته بودند در راه یا غنی شده اند
و از دوی سوختک را غارت کرده روی بر روی آورده اند تا از آنجا جانهای خود ریزند
دیگر خبر آنکه توکل بر لاس که از معرکه کرجان روی کرده است و بومین آمده
انظار عصیان کرده با طایفه از سپاه متوجه روی است و میرزا عمر سلطان سجزا
با جمعی از امرای و مجتهد در عقب توکل بر لاس فرستاد و در حدود مباح بدو رسیدند
و چون لشکر این غریمت خانه های خود داشتند باز کردار ایشان متعذر
مینمود و جنگی عظیم واقع شد و سلطان سجزا خیزد و باهش بر آنگاه شدند
و او خواب حال مراجعت نموده در این اثنا خبر رسید که بسطام جایگزین لشکر
تا شرح احوال ترا که راجع آورده دم استقلال میزند میرزا عمر حسن توجیه ترا
بافوبی از بهادران بجنگ بسطام نامزد کرد و در میان اردیلب که تا لشکر
بدو رسیدند و حواری عظیم دست داد و حسن تهور امیر شد بعد از آن میرزا منصور جایگزین
برادر بسطام را تربیت کرد بدفع او دستاورد و منصور بساطت در نوردید

بسطام رفت و در تابستان این سال میرزا عمر و امیر در سباق قریمای کردند و
پایه لعنبت زد و در این حیرت برافراختند اما در تصرف ایشان جز تیر بسطام
هیچ نمانده بود و عظمت و الکبر و العز و العتبار و در آثار این اوقات دولتخواه اوقات
بغداد و دیار بکر و عراق عرب را طوعا و کرها بسطام احمد گذاشته بانه می
انگ که باره وی میرزا عمر رسیده و امیر سوختک نیز با چند برتانی بخدمت
شاهزاده مشارالیه پیوست و خبر متواتر شد که بسطام جایگزین امیر از آنجا
نزد امیر شیخ ابراهیم شردانی رفت و سرداران قرمان و هزاره و کچ و اوج
اغلان با جیشی اسب و از اسب که گذاشته بامیر شیخ ابراهیم ملحق شدند و در
طرف امرانگی نیز در سلک خدام او شتخام یافتند و ملک کرجان نیز در
نجدتش فرستاده و اطاعت و انقیاد زدند و مخالفان مستویان که از
مستعدانات حضرت صاحب قرآنی بودند و بهرامش که مستحق آن دیار بود
روی بفرار نهاد و لشکر کجا از آن شهر تهور را خراب کردند و میرزا عمر الطی نرود
شیخ ابراهیم روان کرد که بسطام را باره وی من فرست و او بگذرد و ای نمک
جبه جواب داد که حالات تابست و هجرت زمستان بقربانگ تشریف خواهد
آورد این مکنیزه او را مصحوب خویش باره وی اعلیٰ خاکیسم رسانید و میرزا عمر از این سخن
در غضب رفته متوجه امیر شیخ ابراهیم شد و از اسب گذاشته بموضع
مانی منزل فرمود و شیخ ابراهیم و بسطام و پسران قرمان و سیدی احمد سخی
از بیرون بخاراب گرفتند و آب را پناه ساختند و شمشیر جنگ و بکار شدند
و میرزا عمر تجلیل رفتند نزدیک باب فرود آمد و بعد از کجفت که هر دو لشکر در یک
هم بودند خبر رسید که میرزا امیرانست و میرزا ابابکر از حد و خراسان مراجعت
نموده بجنگا عراق عجم درآمدند پان این سخن است که ایشان بجز روز بسطام

باعتقاد آمدند و در معانیان ساوری و سپیکش فرستاد و لشکران را در شهر نگه داشتند
و سمنانیان با جنب انکه بیشتر بعضی از ملازمان میرزا میرانش را غارتید و بودند و دنیا
ولا هم بجایب کوه که کجی کسی در سمنان بنود سپاهیان را غارتید و بخوار آمدند و
میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر امیر حسین را بقعه شهر یار فرستادند و خود نیز از
عقب روان شدند و قلعه را متصرف شده در اجاشیندند که میرزا عمر جنگ
امیر شیخ ابراهیم رفته است و میرزا عمر و امرا او را بدر کس بخشید و لشکران این خبر
شنیدند اکثر از وی برگشته و نزد میرزا ابابکر فرستند و میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم
کرگ آشتی کرده مراجعت نمود و درین اثنا شیخ خسرو شای و دیگر ظلمه بعضی میرزا
رسانیدند که خیزی از ممتولان بقرض می باید گرفت و برای بر سال آید نوشت که لشکر را
بخج احتیاج است و چون دولت میرزا عمر مشهور شده بود بدان رضا داد و شیخ
خسرو شای و سپان قوچین و دیگر ظلمان بر تبریز فرستند و بدور و زنج و دست
نومان عراقی نقد کردند و اکثر ابر تبریز را تم مفارقت برخان و مان کشیدند و میرزا
عمر از راه اردبیل مهاجرت رسید و در اجاشیندند میرزا ابابکر و مکن او شنیدند
چون این معنی تحقیق نیوست عمر تایان و سلطان سبخر حاجی سیف الدین و عبد
الرزاق و غیرهم از امر امیرزا عمر کد آشته نزد میرزا ابابکر فرستند و میرزا ابابکر
رفتند و میرزا ابابکر عمر تایان و فرزندان او را تربیت کرد و باقی مردان از امر از
بدن جدا ساخت و امیر سپان قوچین و شیخ خسرو شای در او جان خیر ویران
شدن میرزا عمر شنیدند مالهها که نظم از عالیست تا ند بودند نزد میرزا ابابکر برود
و شیخ ظالم بد نفس بغرموده میرزا ابابکر مصلوب گشت و میرزا ابابکر میرزا میرانشاه
بر تخت زین نشاند و پادشاهی برداشت و چند روز بعیش و عشرت گذراند
و میرزا عمر از جانب کاور و دبر غارت رفت و بعد و امیر حاجی ترکمان و سابق برادر

و طایفه

و طایفه از مردم سلسله و ز عازم تبریز گشت و علی که خالق را بر سر منقلب
بدان صوب فرستاد و علی که بر تبریز رسیده ترکمان اغار ظلم پیدا کردند
و در همتک ستر ارباب ناموس کوشیدن گرفتند در عالی مقام این معنی
نیارده اتفاق نمودند و خواجه سیر علی را حکم صد هزار دینار آوردند و بود گشتند
و داخل و مخارج شهر را مضبوط ساختند در مقام محالفت ایستادند
و میرزا عمر کسان و دستاورد شهر ایضا بصره فرمود و تبریز را این گفتند که میرزا
عمر شاه و شاهزاده ماست اگر بشهر در می آید ما نفع نیست اما ترکمان را میکشیم
میرزا عمر این جواب موافق مراجع نیامد و ترکمان را رحمت جنگ داد و ایشان
مستعد و محکم روی بشهر نهادند و قاضی غیاث و خواجه عبدالحق قزوینی با می نشست
فشاره و جنگها مردانه کردند و ترکمانها را بشهر راه ندادند و درین اثنا خبر آمدن
میرزا ابابکر بجهت پیوست و میرزا عمر بجانب مراغه روان شد **که حکم میرزا**
ابابکر علی سبیل الاستقلال بر تخت و توجج بجانب تبریز معضات ظلمه و محنت
در بعضی تواریخ مسطور است که چون میرزا ابابکر سلطنتیه رسیدند بیا رکحال
رجبختی که از امر امیرزاده عمر در خاطر داشت خودتین ایشان را بار اول داد
بخشد چنانچه سبق ذکر یافت و اموال انجاعت را در معرض تلف و غرق
آورد و امر این خبر شنیدند از میرزا عمر روی کردان شدند و بخدمت
او پیوستند و شاهزاده الامیر تایان همه را مقید کرد و با خود اندیشید که اگر ما
اموال و خودتین امر را محافظت می نمودیم اکنون ایشان محل اعتمادی بودند
و چون شتاب کردیم و اموال انجاعت در معرض تلف آمد و خودتین ایشان
بغاف و منسوب شدند هرگاه که فرصت یابند بکافات مشغول شوند حالا
صواب الت کار ایشان را از میان برگیریم تا خاطر کلی فارغ کرد و این صورت

با خواص و در میان آورده فی الحال با حضار امر ایسوی فرمان داد و زبان
عقاب کشیده با میر سو جانک خطاب کرد که از شامت و برای نصاب قوموت
و محبت ما برادران بگذرست و منارعت بتدی یافت و در گرفتن من می کردی
و دست در کاکل من زدی و هر اسپکناه معینه کردی و از تیرات خطاب
انواع تفرقه و پریشانی ملک و ملت را یافت اکنون نیز نشیبه عذر و بیو فایسته
و زیدی و عمر را خندا گداشته با امر ابا جانک آمدی دفع مشرتو از مقول او بجات
و ابقا ذات تو از قبل مخلوط است این تکلفت و فرمان داد تا او را بیا سارسانند
و کناه برد بکیران نیز موجود ساخت اشارت فرمود که تمام را بقتل آوردند چنانچه
هفتاد و دو نفر از امر او اعیان دولت میرزا عمر را شربت شهادت چنان شدند
و چون خاطر میرزا ابا بکیراز و غده امر انفرغست یافت بر تو القات بر تنظیم احوال ملک
انداخت درین اثنا خواص و مقربان او رسانیدند که با وجود اسپکناهی و استحقاق
شاهزاده در شیشه جهان مانی و عالم ستانی محصل ندارد که اسم سلطنت بدیگری
اطلاق کنند و اختیار غیر می داشته باشد **چیت** چون شیر کج و پسر کلک بشک
فرزند خصال خیش تن باش همان دم که بزرگ بایدت بود **فرندی** من ندارد است
سود **میرزا ابا بکیر** بمع رضای سخن را اصف نمود و طوی سکین فرموده خود بخت
نشسته پدر را مطلع کرد و با اعلام این حال رسل و رسایل با طرف و جوانب فرستاد
و امیر سپان بموجب اشارت شاهزاده با جمعی بر تبریز رفت روز دوازدهم
که قبل ازین ترا کمر در شهر گداشته بودند مقهور آنکه هنوز میرزا ابا بکیر در استی
و انچه عمت از پیش خود بر تبریز آمده اند امیر سپان را نیز بدخلی ندادند و امیر سپان
و شیب غار آن فرود آمدند و خبر یافت که امیر و ولدای و خواج پیری بدو رسیدند
و او را قوی حاصل شد در روز دیگر شنید که شیخ قباقی و قاضی محمد الدین مابو

سوار از جانب مخالف متوجه شد نزدیک اند و در همین روز خواج پیر
امده خبر آورد که امیر و ولدای با فوجی از مردم رزم از نای فرود امیر شد امیر سپان
توقف نمود و بیا چهار صد سوار بطرف اهل خلاف توجه نمود و مخالفان سپان
دید راه انزلی را پیش گرفتند مقارن این حال **امیر سپان** شنید که شیخ قصاب
با جمعی از شهر مجا و است این جماعت می آیند و خان **امیر سپان** کجا می رفت روی شیخ
قصاب نهادند و از وصلت لشکر این گزشت صف امیر سپان را در شیخ قصاب
رم خورده پراکنده شدند و امیر سپان باز گشته بشب غار آن آمد و روز دیگر امیر و
ولدای رسید و تبریز باین دانشند که میرزا ابا بکیر می آید لاجرم بستانقبال بیرون
شاهزاده امیر و ولدای را بقیطیم و احترام شهر در آوردند امیر و ولدای خواست کشید
قصاب و خواج عبدالحسن قزوینی و طایفه از جیشوا را از سیاست فرماید امیر سپان
مانع آمد و امراد و شب در شهر توقف نمودند و بیلول پیر لاس را دروغ
گذاشته تیر انداختند و میرزا ابا بکیر متوجه از با بجان شدند بعد از قطع غار
در دو آردیم رجب سزمان و شامای بعلقی بهر چه تمامه در دولتخانه تبریز نزول
و نشانیها بجا و اطراف اقطار آفاق فرستاده خلایق را بجدل و بضعفت
نویید داد و چون در آن مدت انواع جور و ظلم و مطالب نسبت بر تبریز باین
واقع شده بود مردم را استقامت دادند و مناسیته نوشتند که بعد ازین
ابواب تخصص و ترجیه مسدود باشد و جمع را که با طرف و جوانب پراکنده
شدند بود باز آوردند و مستغله ان و مسمولان که در زاری ایا قامت داشتند
پای در صف ظهور نهادند و در ان زمان از امر ازرک صاحب ناموس که حضرت
صاحب قرانی در ولایت از با بجان گداشته بود کسی از مردم میرزا ابا بکیر نبود
و جمعی از اراد دل او باش نیاست او میگردند و از عهد در اسی مملکت و یاسانی سپاه

در حین تقضی نیتوانستند نمود و لاجرم طبقات حشم و افواج خدمت فتنه و فساد و ظلم و
سدا و آغاز نهادند و دست تقدی با بل عیال مسلمانان دراز کردند و چون مولانا
حسین که از علمای آن هرات بود و میر تبریز وزارت شاهزاده رسید و دید که اندک
جمعیتی در تبریز بیدارند و قلم توحید بکفین از قلم و ان بدفعه برکشید و بنام هر یک
مبلغ رقم زده محصلان بر یکجا گشتند و بر خرم چوب و کنگره مطالبه نمودند و در
روز بظلم و شب بفسق مشغول بودند و این صورت تا پست و دویم شهبان
سال مذکور امتداد یافت و در آن فرستان کشتت برودت خون در بوق
منجمدی شد و بر فضا بسیار باریده بود و میرزا ابابکر که از علمای اصحاب تبریز بود
و خود بواسطه اخبار نالایم که از جانب عراق استماع نمود از شهر بیرون آمده و در
جلالت بدفع اولاد میرزا عمر شیخ نهاد در طلب شراه نهاد **و ذکر مجاز میرزا عمر شیخ**
با اتفاق میرزا میر محمد چکنیر و میرزا ستم و میرزا اسکندر میرزا عمر بعد از کتک و کتک
و کتک و کتک در ولایت اذربایجان و عراق و فارس که در اولاد و امجاد و شرا
مرحوم شهید شهید عمر شیخ نهاد استقامت نمود و در شاهزادگان که اسامی نامی ایشان
در عنوان مسطور شد حافظ عبادت میرزا عمر قرار دادند و بهیات اجتماعی بر
سرا عراق میرزا ابابکر که در ولایت ری بود رفتند و مردم او را اسیر و غارت
کرد و بجایب اصفهان باز گشتند و چون این خبر محشن میرزا ابابکر رسید
بالشکر خونیر از تبریز روی انتقام با اصفهان نهاد و شاهزادگان عظام نیز
بالشکرهای خون آشام با استقبال روان شدند و در نواحی بل حضوره و تقاضا
و انتفاع ملاقات افتاد دست بیرون آورده حلی صعب واقع شد و سخت
میرزا ابابکر نکست یافت و شاهزاده متارای چون دید که ارباب خلاف
بغارت مشغول اند و جمع قلیل نزد شاهزاده کان مانده اند از کین گاه چون نیز

عزیز بر سر ایشان تا سخت و بهر راه سبک حمله کردند که آن متفرق و پیرشان سخت
و شاهزادگان با اصفهان عیان یکرا آن باز کشیدند و غنائم فراوان بدست لکن
افتاد و میرزا ابابکر از بی ایشان شتافت بجایب اصفهان قیام کرد و در ظاهر اصفهان
حکم کرد که کسی با بغات و عماراتی که در حوالی بود تقضی نرساند تا مگر اصفهان بکرمست
قدم در و ایر با اطاعت ننهند و سر روز توقف نموده روز چهارم با پیچ از نهاداران
بکوجب باغها در آمد و مردم شهر بای محافضت و محاربت پیش نهاد و از طرفین طلق
بسیار زخمدار شدند هر دو گروه مراجعت نمودند و شب تار و از جانبین با پی
داشتند و روز دیگر میرزا ابابکر منمیه و میسره و قلب و جناح آرا گشته با توحید شکر کرد
شیخ محنت بهتر نهاد و بکوجب باغها در آمده نیز آن محاربت متعالی یافت از خلق اصفهان
قرب و دهنه از نفون قبیل آورده و در سر در آسیر کردند و اگر میرزا ابابکر ترسم نمود
قالب ان بود که شهر غلبه و تهر سخن شدی و صباح که خورشید خاوری از نیم
کثرت کواکب از آن سرازین طاق نیلوفری بیرون آورده سادات و اشراف
و قضایا بار دوی شاهزادگان شتافتند و متقبل شدند که هر چه از اعراق شایسته
با اصفهان رسانیده اند باز دهند و خطبه و سکه باسم و لقب بهایون موش سازند
و مهم بدین جمله قرار یافت اصفهانیان معا و دست نمودند و شب میرزا ابابکر
از آنچه مرضی او بود پشیمان شد و گفت صواب است که شهر را بکلی بسازیم
و آنچه مدعا ما باشد از ایشان حاصل کنیم با مداد شکرمان تورا و نو و با سنا
بر داشته روی بشهزاد اصفهان نهادند و خلایق چون تقصص عهد میرزا ابابکر اطلاع
یافتند ترک باغات کرده و بجای طفت خود مشغول شدند و انروز تا شب
چگونگی مردان کردند و درین اثنا میرزا ابابکر شکر شیخ حاجی عراقی مجایب سلطنت
مشغول است و امیر شیخ ابراهیم شیر وانی و امیر بطام در تبریز اند با ضرورت

با خلق اصفهان و کشند و کان صلحی است که در ستم ستمه از در شهر ریاست
و چون بدرگزین رسید شیخ حاجی دست از محاصره کشیده بواسطت خود رفت
و مقارن این حال خبر توجرت سلطان احمد جلایر بجایب تیر کشید و چون میرزا امین
دانست که از نزد میرزا پیر محمد و برادرش مهم او کفایت نیشو و عازم خرماسان
شد و کیفیت ملاقات او حضرت خاقان سعید و ترمیت کردن آنحضرت شامه
شاه را نیز را درین اوراق مسطور خواهد شد انشاء الله و بعد از آنکه **کرامت فرزند**
شاهزاده مرحوم شریح بهادر و برادر افغان ایشان در ایام حضرت خاقان سعید
ناراضه بود پس بیلبات و تقاضا در وقت واقفان از حضرت خاقان سعید
امیر تیمور کورگان انار و بعد بر نامه امیرزاده پیر محمد که ارشد اولاد امیرزاده پیر شیخ
بود بفارس استیلا داشت و برادر دیگرش امیرزاده رستم بر اصفهان و دیگر برادر
میرزا اسکندر بر همدان و چون خبر ارتحال حضرت صاحب قرآن فی الحال بشیر از پیر
میرزا پیر محمد بالطف الله میان جتورین اقبوه و امیر چلبان شاه بر لاس و دیگر امیران
گروه از هر کس در ستم امور ملک خویش را می طلبید بعضی گفته اند که تقلید امیر محمد
منظور باید کرد که آن مصر باید فرستاد تا از خلیفه عجم که در اجاست منشور ملکست
آورند و برخی گفته اند که متابعت میرزا عمر کنیم و جمیع اظهار کردند که بیادست امیرزاده
میراث و بعد استان شویم القصد هر کس بقدر فهم خود سخنی گفتند میرزا پیر محمد
که عاقل ترین روزگار بود و فایده آن را میجا باز نمود و فرمود که چون حضرت صاحب
قرآن مغفور و والده ما ملکست اقرار با امیرزاده شاه رخ بهادر داده صلاحت
بدان پیوند جدید تاکید کرد و مناسب جهان می نماید که ما در آنچه او شایسته خود
خطبه و سکه بنام همایون و لقب میمون آنحضرت کنیم شاید که بهین قدر از آن نمود
کرد و اگر عیاد با بقدر از جانبی حادثه روی نماید نصرت و معاونت از ما در هیچ نماند

و امر بر صواب دید میرزا پیر محمد افغان کردند و رایها برین قرار گرفت و شاهزاده
مشار الیه فرمان داد و نامشایان بدخست شکار مکتوبی اخلاص آثار ترمیت رسانید
و این مکتوب در آن مکتوبت اندراج یافته بود و بغایت مناسب آمده **میت** هم
بند کلامی شرح پرست سن در ستم اسکندر در هر کس است و در محاکم خویش حفظ نام
نامی حضرت خاقان سعید خوانده و سکه نیز زده مکتوب را در مصاحبت پهلوان
سخن دان و رسولی حرب زبان بخراستان فرستاد و قاصد چون مقصد رسید
بوسید امیر او خاص شرف پاپوس در ایام کیفیت حالات بعضی رسانید و
و حضرت خاقان سعید او را نوازش بسیار کرد و در شان میرزا پیر محمد سخنان
دلنیز بر سر و بر زبان محبت بیان آورد و چنانچه هیچ بد مشفق در باره فرزند
مخلص نموده و هم در آن عین ایلی از پیش حاکم کرمان امر ای که رسید و تکلیف
مسکو که شایسته آرد و عرض داشت که در تمام آن محاکم خطبه بنام و لقب همایون
ارایش یافته حضرت خاقان سعید ایلیان را با بنام و احسان اختصاص داده بازگردد
و چون فرستاده شاهزاده بشیر از رسید و شرح لطف و برداشتن حضرت
خاقان سعید بعضی رسانید میرزا پیر محمد از سر استظهار تمام بهبات ملک و
قضا یا املی قیام نمود و محمد سرمد را و تهور ملک را با خلعت خاص نزد داد
یزد عبد الرحمن الملقب که ای فرستاد و او را طلب داشت و دیگری را
با جامه طلا و وز نزد سلطان محمود و داروغه ابرقوه ارسال نمود و او را نیز بزرگ
شیراز طلبید و ایشان پیشکشهای سنگین یراق کرده متوجه بشیر از شدند و
میرزا پیر محمد در شان بهر دو داروغه لطف میکرد آن مسند و آن استه ایشان را
در سلک اقران بزرگ انظام داده حکم فرمود که مجموع سپاهیان فارس و عراق
که بعضی دست در حوز زده بودند و برخی متصدی حوز گشته از نو ایامی حوز

بیرون آیند و عکوف اردویان گرفت ملازم درگاه باشند و بر اندک آن حج
 آمده اسامی ایشان در دفتر ثبت گشت و چند نوبت ایلی فرستاد و ایلی
 کورام بطاعت و عمت خویش دعوت فرمود و امیر آید که بر این سخن ^{بسیار} گفت
 کند آمد شد و مان بجایی بر رسید و درین اثنا میرزا رستم از جانب اسفهان
 آمده بخو طراف عسایت شد و بعد از دو سه روز حضرت انظار یافت
 و فی الواقع میرزا محمد را لطفی عام و کرمی تمام و رعایت صدر هم و محافظت حقوق
 مسلمانان در مضایب کمال درجه قصوی بود و صیقل سیاست مبرته که یک
 توره گاه بخلاف حکم از رعیت نمیتوانست تاده برادرانش میرزا رستم و میرزا
 اسکندر و میرزا باقر اچوسته ملازمت او میکردند و تقیدیم انجباب در به اواب
 اعتراف داشتند و در زمانی که میرزا اسکندر را از صدقات سپاه میرزا محمد
 گذارشته بشیر از رفت و میرزا میر محمد فتنش را بکجاست نیرد فرستاد و چون
 میرزا میر محمد بوم شخیر کرمان را بتر جلالت بر افراخت و میرزا اسکندر را بنگران
 یزد بیرون آمد و بموکب برادرش سپوست و برسم منغلا روان شد و در
 راه شنید که طالیق از جهاد دران کرمان با استقبال ستانفر آمد و در کین گاه که
 چیداشته میرزا اسکندر بدو غنچه بر سر ایشان راند و کردی ابنو را بقبل آورد و جمع
 کثیر اسیر و دستگیر شدند و دیگر کرمانیا را بر ایوان مانند کبابی اندر در آرزو
 بیرون شدند و لشکر شیراز بظاہر کرمان محیط شده خرابی آغاز کردند تا انجباب
 سیادت کاب حقایق انشاب سرور از باب تعظ و انشای ^{میرزا} امیر سید نظام
 نغیرا اندر دارالامان کرمان بیرون آمده در باب مصالحت مبالغه نمود و همین
 نفس آن سید عالی مقام هم بصح قراریافت و امیر آید که بکوششها قتیقه نژاد
 بیرون فرستاد اما تا انعقاد بابی نهادند بیرون کرمان از تفریق شکر بیان حکم

بیان لوط گرفته بود و میرزا میر محمد میرزا اسکندر را نوازش نموده بجانب
 یزد فرستاد و خود بشیر از بازگشت و چون قصایا اولاد امیر و شاه نژاد
 در حرم عمر شیخ درین اوراق رقم زده کلک بیان خواهد شد حالا همین قدر انحصار
 افتاد و عیب نغیرا نیند ^{که} **تاج خراسان و عاقبت حال سلطان حسین بن محمد صاحب قزاق**
 امیرزاده سلطان حسین اگر چند بحال نسب آراسته بود اما در مقامات زیاده غورس
 نداشت و هر چه در بادی الرای او را روی میداد بی اندیشه بدان عمل میکرد
 و چون در حوالی اندخود از اردوی حضرت خاقان سعیدی موسی فرزند خود چنانچه
 مذکور شد متوجه ماورالنهر گشت و در نوای کشش با میرزاده خلیل سپست و بیعت
 و عاطفت پادشاه از اختصاص یافت و چون دران ایام امیرزاده میر محمد صاحب
 در بلخ بود امیرزاده خلیل سلطان جمع از امر امیرالهداد و لاغولت و دیورخوار
 و خوار جو بیعت ملازم رکاب میرزا سلطان حسین را ختم بکنار چون فرستاد
 تا از انجباب بر خبر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ میرزا سلطان حسین
 پدید آمد باحضار امیرالهداد فرمود بهمانه آنکه میبشورت ایشان احتیاج است
 و خود بر در خکا پشته بود و یک نوکر مد نژاد خود باز داشت که چون امر او
 حاضر شد فرمود که ایشان مقید گردانید و امیر خوار جو و خوار جو بیعت
 را شربت شهادت چشایند و امیرالهداد و امیرالغولت و همیشه سعادت را
 از بهر بلند نام افتاد در روز دهم در زبان تبریز و زراری گشت و ند سو کند خوردند که
 بدو الحیو آتة بکجاست باشد و بعد از شرايط ایمان و غلا ایمان خون بهر ریختند
 بلکه ایشان را نایب و محرم خود ساخت و خانی حرم میرزا محمد سلطان را که از
 سمرقند بلخ نژاد میرزا میر محمد میرفت غارت کردند و بی نفوذ و اخبار گرفت
 بنوکران داد و امر او سپاه طوعا او گمانا و امر و نوبت او را مطیع و منقاد شدند

و بالکری از آریخته روی غنیمت بسرقت نهاد و خلیل سلطان چون این صورت
آگاهی یافت در خراز نجا و وجوه و نظرفشان را او کلکار فراوان داد و در آخر از خلیج
سرسنج و تانایه بطالع کفتزاران بود بفتح کثیر از سرقت بر دل آمد و در نواحی سرخس
جکد الیکت سر و فریق بهم رسیدند و قبل از تویه صقوفت امیر اغوشا و دیگر امرا
که بحسب ضرورت ملازم رکاب سلطان حسین بودند بطرف میرزا خلیل سلطان
رفتند و اکثر لشکر این با ایشان موافقت نمودند و درین در فتور شمس محرم نه تانایه
دست داد میرزا سلطان حسین ناچار فرار برقرار اختیار کرد و میرزا خلیل سلطان
منظور و منصوب روی جنگ و سرقت نهاد و میرزا سلطان حسین از جوی گذشت
در حوالی اندخویشیرخان و امیر سلیمان شاه بیست و میان سبانی همان بغاوت ایمان
تا کید یافت و درین اثنا امیرزا محمد علی نیز در امیر سلیمان شاه فرستاد که سلطان
کسین دشمن ملت و از روی حسد حرکت که مقبول طابع سلیمیت صادر شده
و نظیف آنرا و ساز زمین فرستای قاعده و در او برقرار ماند امیر سلیمان شاه بدین
اتفاقات نمود و آتش محبت شاه زاده افروخت شده تا گاه بر سر ایشان جنگ
او کرده میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه با نظر و استیلا از مقام سترزین
بیاید که بر آوردند و این المفر کویان روی به راه نهادند و با بوس حضرت خاقان
سرافراز شده منظور نظر عاطفت و عنایت شدند و حکم شد که ولایت حرن
سیورغال امیر سلیمان شاه باشد و عماله الوقت صد هزار دنیا ریگی و اسبان خوب
بدودا و نذ خدمتش را بجانب طوس و مشهد فرستادند تا با میرزا امیر
سید خواجه پیوند و این صورت در آن وقت واقع شد که میرزا امیر شاه
در حد و کالیوس بود و چون امیر سلیمان شاه را کسب کردند حضرت خاقان سعید
در باب میرزا سلطان حسین مشورت فرمود و خواص و مقربان بر شد کلکار کات

نایب

نایب خدیو متش که از زمان یورش شام تا غایت واقع شده بود از زمان گذارد
و گفته که اگر این نوبت عنو و اغراض شامل او کرد و مبارک حادثه از روی نماید دست
تدارک از دامن تسلیم ان قدر آید هر عاقل چگونه از وی غافل باشد و بچه کیفیت برکت
اعتنا نماید پادشاه سعادت مند سخنان ایشان بسبح رضا اصفا نمود و بقتل میرزا
سلطان حسین فرمان داد و نوشتن ان پرلاس ان سر و جویار جوانی قدر بدون درب
عراق بر ایض جاودانی فرستاد و الملک و الحکم فقه الواصل القهار **ذکر عصیان امیر**
سلیمان و بعضی از اوست خراسان و قتل حکام و ولایت فراه امیر سلیمان شاه
چون از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد بنا بر موافقت که با او داشت تنگدلی بر آن
صنیر گشت و اظهار خلاف کرده قاصدی نزد حضرت خاقان سعید فرستاد که اگر
حضرت میجو ادرک من کوکزی بشم باید که شاه ملک را از درگاه براند و نوشته و ان بر آن
را بقتل رساند از استماع این التماسات بی جا بگاده آتش خشم پادشاه از زبان کشید
با حضار کرد و ان ما شرفران داد و غنیمت جانب طوس و مشهد تقسیم یافت و اعلام
نظر فرجام چون بسارق قمش جام رسید نوکر امیر سلیمان شاه آمد عرض کرد که امیر
مشا راه امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین را که محل اعماد اوست طلبیده حضرت خاقان
سعید عبدالصمد را رضت داد که بجانب رود رود وقت توجه فرمود که با سلیمان شاه
کبوی که همیشه تو نسبت بدین خاندان در مقام دولتمنشی و جان سپاری بودی و حقوق
خدمت تو بر وقت همت را سحر البنیان زیاده از آنست که بشخص و بیان احتیاج
داشته باشد حضرت صاحب قران همیشه ترا در زمره فرزندان و پسران نظام
میداد عقیده ما در باره تو روز بروز سمت تصاعف دار و باید که بی غدر غم متوجه
شوی و از هر که شکایتی داشت تا باشی در حضور باز رانی تا بغور رسید ای امیر
عبدالصمد رفتی پیغام حضرت خاقان سعید برسانید و امیر سلیمان شاه غدر کسی

چند نامسوخ تقرر کرد و در آخر کلمات گفت که اگر امیر جهان ملک باید تا او شورت
 نموده و اوراق رفتن کنیم و بجانب قلعه کلات متوجه شد. الموضع مستحکم است
 و طایفه از ارباب خلاف عناد نرزد او مجتمع شدند و حضرت از قریه جرج و ابوالفضل
 فرموده چون ما بچون توفیق ظفر نسیب که سایر وصول بر صحرای طوس و مشهد اجماع
 امر اگر در سرحد خراسان بودند میرزا امیرانشاه را بجانب عراق کسب کردند و خود
 درینو لایم کسب همایون پیوستند و امیر عبدالصمد نیز از نزد امیر سلیمان شاه آمده
 سخنان او را معروض داشت و امیر جهان ملک کجسب فرموده رفت و با امیر سلیمان شاه
 ملاقات کرده خدمتش بوعده وفا نکرده و چون جهان ملک باز آمد حضرت خاقان
 سعید امیر خراسان را بجانب کلات و متقارن این حال از نزد امیر
 چرکس که در حد و دهر بود قاصدی رسیده بعرض رسانید که از ایل قران تا تار
 که حضرت صاحب قران کردون اقتدار ایشان را از روم کوچانید بمرقدند
 طایفه از کجسب بدین سرحد آمده اند و عزم وطن خویش دارند حضرت خاقان
 سعید فرمود که امیر سعید خواجه و امیر جهان ملک و امیر جهان ملک با جمیع از کریان
 ایضا کرده سر راه ایشان را بگیرند و امر ابر حجب فرمان روان شدند
 و امیر سعید خواجه در اساراه سلطان علی پسر پادشاه که از سرقدند کجسب
 بود با ستلایا و میرفت گرفته نزد حضرت خاقان سعید و متا و حضرت
 سلطان علی را با حرم پدرش بجانب استراباد روان کرد و پیغام داد که حکومت
 ان دیار بنابر فرموده حضرت صاحب قران محفوظ بر بجانب مقرر است
 و بتبدیل بقوادان راه نخواستند یافت باید که از سر استظهار نرزد ما باید که جز
 عاطفت سیکران در باره او بظهور نخواهد پیوست و در آیات نصرت آیات
 متوجه کلاه شده امیر سلیمان شاه چون از آن حال آگاهی یافت بسبب سعادت

بجانب سمرقند شافت و حضرت خاقان سعید امیر سعید خواجه را بکلمات
 دست و تا از آنجا از امیر سلیمان شاه باز ماند جنبه نکند و ان سرزمین را از عداة
 و القای پاک سازد و چهره نظر کار معاودت نموده در هفتم جمادی الاول سنه ثمان
سید بوغانامه بدار سلطنت برآه نرزد فرموده و درین اثنا ابلیش شاه قطب الدین
 از سیستان آمده عرض داشت که شان خواجه شاه علی و شاه غیاث الدین بران
 شاه جمال الدین سرگرد گشته دارند و دیگری آمده همین خبر رسانید حضرت خاقان سعید
 امیر حسن خاندار را با فوجی از لشکر نصرت شعار بدان صوب فرستاد و امیر شاد را
 بجانب خواجه رفت و شان باغی گرفته بیاسازید و از وقایع سال مذکور یکی ان
 بود که ضمیر آفتاب تاثیر خرد و جاهلک ملتفت بدان شد که میرزا العفیک و امیر شاد
 بجانب اند خود و شیرخان رفته بصبطنان جد و د قیام نمایند و این با بجانب
 توجه نموده چند نفر از زبان گیری بدان طرف آب فرستادند و دستاوردن عینی
 و حضرت خواجه را گرفتند و با کشتند و میرزا العفیک خرد را چو رانزد حضرت خاقان سعید
چو رانزد میرزا امیر محمد که در قبیله الاسلام بلخ بود روان کرد و در تصفیة
 این حالات امیر سعید خواجه را از همتا قلع کلات به مات آمد و چون کار با
 بزرگ از وی در اندک فرصتی صدور یافت بود از کریان نیندین سر پادشاه
 و دفع سر بدان بی باک چنانچه مذکور شد منصب امیر الامراست یافت و با تارة
 علیه در همتا خرد و کلک شتروغ نمودن گرفت و روی بصبطنان حاکمیت آورده
 معروض داشت که تا غایت بود و در کمیری بدگاه عالمینا نیامده حکم شد
 که امیر جهان ملک بجانب کسیر رود و هر گاه داعیه گرفتند دست به باشد از بی اداری
 و چون فضل مستان بنهائیت انجامید آیات نصرت آیات سیلاق داد
 غیس در حرکت آمد و در قزل ربا با حمار بر میرزا امیر محمد و میرزا خلیل سلطان که بکنه

کرم محمد میرزا الفکیک بود از جانب ما و از آنرا سید و حضرت خاقان سعید
 روز پنجمی و فراغت تمام گذرانید **روز چهارم بیست و نه روز کان بند مکان میرزا محمد محمد**
و میرزا خلیل سلطان در اوایل که میرزا الفکیک و امیر شاهک بموجب فرمان خود
 اندوخته شیرخان رفتند و امیر شاهک بجای آنکه چون رفت با لشکر با او است
 بلب آب آمد و وجه از قزاقان لشکر سمرقند از بی که امیر شاهک ببرد که گشته
 و با خراسانیان جنگ کردند و در نتیجه او خورشید امیر شاهک بقتل رسیده و
 در سایل در میان آمده هم مصالحت قرار یافت و میرزا خلیل سلطان مدار الملک
 خورشید مراجعت فرمود و امیر شاهک نیز بازگشت و میرزا محمد محمد شاهک
 بیخ نرود خود طلبید و چون خدمتش اینجا رسید شاهزاده مشارالیه از میرزا خلیل
 شکایت بکران در میان آورد و خواص مقربان میرزا محمد محمد گفتند که شاهزاده
 با ولی عهد است و تخت بد و میرسد نه میرزا خلیل سلطان و حضرت صاحب
 قرآن چنین وصیت فرموده و بانکه میرزا خلیل سلطان بسن خود تراست بر
 شاهزاده دعوی تقوی مکینند و بعد از قتل و قاتل المپی نزد میرزا خلیل سلطان
 دست اندک نشستن شمار بر سر سلطنت ما و از آن خلافت وصیت حضرت
 صاحب قرانت میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن قادری که افرودخت
 با میرزا خلیل غایت فرموده بود و اکنون بمن از زاید دوشتمه میرزا محمد
 و امیر شاهک و سایر امرار و ارکان ازین جواب بی تاب شدند و عنان
 تاملک و تاملک از دست ایشان رفته با سپاهی کران و لشکر بی پایان
 از آب گذشتند و میرزا خلیل سلطان ابواب خزانین گرفت و بهادران
 و سرداران بل فراوان لشکرهای نجرا بل فرود لشکرهای نجرا بل عطا میسند
 و آسوده خاطر گرداسید و حشری اینو جمع آورده از مرکز دولت روان شد

و هر دو گروه در حوالی نصف یکدیگر رسیدند در برابر هم صف آرایی شدند و
 و بعد از تمهید بسا با جنگ و جدال و حرب و قتال و کوفت و خستگی میرزا خلیل سلطان
 با بهادران ما و از آنرا و خراسان و عراق که در نظر است قبح آیه او جمع بودند
 بر میرزا محمد محمد عمدا آورده قول از جانبی برداشته و تخت ایل ارباب
 روی گردان شدند و بر انظار و جوانان نیز متفرق شدند و میرزا الفکیک
 و امیر شاهک چون دیدند که کار از دست رفت ایشان نیز روی از معرکه برافتنند
 و قتال و احوال فراوان بدست سمرقندیان افتاد و اسیران مصاف را بران
 خلیل سلطان در نظر عنایت و حمایت خویش حاجی داد و جناح رحمت فرستاد
 و عاطفت بر سر ایشان گسترده و کان و کان فی یوم الاثنین الثانی من رمضان
 سنه ثمان و ثمانیة بعد از استماع این خبر حضرت خاقان سعید غریمت
 بجانب اندوخته شیرخان معطوف ساخت و میرزا الفکیک و امیر شاهک
 از جنگ رسیده شرف بساط پوش در یافتند و اشاره علیه صد و ریخت
 که ایشان یکجا در ولایت باو غیث توقف نمایند تا اسبان فرود شوند و
 فرموده کار نبند شدند و چون اردوی همایون در ناری قوشون نرود کرد امیر
 عنایتین که حضرت خاقان سعید او را نزد میرزا خلیل سلطان فرستاد بود
 بانو کران شاهزاده مشارالیه رسیدند و از زبان او عذر خواهی نمود و گفتند که
 خدمتش میگوید که ما بر همان عهد و پیمانیم که با ملازمان حضرت خاقان سعید بسته ایم
بیت که تنگ بار دور کوی انما کردن نهادیم حکم الله و چون میرزا محمد محمد
 جلالت در پیش نهاد و ولایت ما در آمده بود بالظهور است با و جنگ کردیم
 بگشاده بی منت ما را نظر و نصرت نخواستند و ان مؤید بتا اید آسپا هرید جونی قربان
 بانو کران میرزا خلیل سلطان نرود او فرستاده پیغام داد که میشاق ما نیز همچنان

چنان برقرار است در بار من است بدستور استوار بر جان که بود و چنان
 خواهد بود اما سیدمات و از غوث شاه بملکت ما در آمد و میخواستند که
 بر جای برسانند و چون سیاهی سیاه ما زد و دیده اندازند الفوار غوث
 که بر بر سینه گزیده اند اکنون رکاب ظفر آفتاب تا کنار آب حرکت کرد و
 که فرزند خلیل سلطان نیز بجانب اید تا احوال کند شد باز دانیم و چون عهد
 و میثاق بجلد سه محبت و وفای تازه کنیم و اگر خود نیاید امر معتبر نیستند
 تا خواص و مقربان ملاقات کنند و از آنچه قرار یابد سر موئی تجاوز جایز ندارم و هر
 جوانی قربانی نیست پیغام حضرت خاقانی را رسانده و در خواجگی با خود آورد
 با اتفاق عرض داد شد که میرزا خلیل سلطان میگوید که ما مقرر کرده ایم که امر الهی
 و امیر ارغوشاه بکنار آب حاضر شوند حضرت هر که اصلاح دارند بفرستند حضرت
 خاقان سعید امیر مضراب را بدین هم مقرر فرمود و جناب قاضی قلب الدین خلیل
 امامی را همراه او ساخت و درین اوقات اردوی خسته در سبلاق پور اقلان
 و ایلات توقف نموده بود و در خلال این احوال امیر جهانگلک بطرف کرمان رفت
 و مودود را متاصل ساخته و دشمنان را بر انداخته با نعت فرادان و غیام
 بی پایان بگوک سعادت نشان پیوست و علی یکپا در پایه سیر بر اعلیٰ معروض داشت
 که امیر شاهگلک میگفت که من از همت تکبر و تجرید خواجگ از رکاب نصرت تو تبار
 تخلف نموده ام و بپشتگرفت و غضب رفته بود و در شاهگلک را چه جدا
 باشد که امثال این سخنان بگوید و فی الحال تو حاجی نزد او فرستاده پیغام داد
 که مقرر جان شده بود که بیکجا در باد غیس توقف نماید و اکنون چند روز از
 میعاد گذشت و طیفه اگر بر فرستاده شود و اگر نیاید در مملکت مانده باشد و هر جا که
 خاطرش خواهد بود در ایات نصرت شکار از سبلاق ایلات در حرکت انداخته

دار پسندت هرات شد و امیر شاهگلک از راه یکدنگ میخواستند و بی امر برادر بر چرخ
 چاک کشیدند **دکتر حسین امیر سعید خواجگ ولد شیخ جهانور سعید خواجگ بن شیخ جهانور**
 چون منصب امیر الامرای یافت و نهات جزئی و کلی رجوع بدو شد و ما غش
 خلل کرد و خواست که حاکم علی الاطلاق باشد و همه از امر او که در ایشان برسید
 تقضیل موجب تقویل میشود بهر نوع که توانست فریفت و با خود متفق ساخت
 و در غار شام سندی نقد از جرح غلنگ سوار شد و متوجه جام کشید و چون
 واقع بر ای اقیاب اشراق خرد و آفاق روشن گشت و هم در آن شب
 با جمیع که حاضر بودند با بی غنیمت در رکاب آورده متعاقب اهل عصیان روان شدند
 علی الصبح در صحرای تویرک رسید خواجگ و مخالفان رسید و آنحضرت یکسواره
 میان ایشان را ندیده فرمود که چرا ای غی شده اند ایشان همه پیاده شده که بر
 وزاری آغاز نهادند و بکجا خویش مقرر و معرفت شدند و حضرت خاقان سعید
 ذیل خود بر زلات انجاعت پوشیده از هر چه ایشان در گذشت و فرود
 تا سوار شوند و در ملازمت رکاب نصرت آفتاب باز گشتند و چون سالار
 رسیدند خاقان میگوید که در بر قول مخالفان اعتماد کرده بیشتر لشکر رانده و طایفه
 از مفسدان در مقام شتر نگیری بودند ما هم رسید خواجگ گفتند که اگر فی المثل ایام
 ترا معاف دارد ما هر یک را بقصد مبی ملامت کند که زیاده بران مقصود است
 و باز اتفاق نموده عازم جانب حام و طوس شدند و حضرت خاقان سعید خرم
 انتقام خرم نمود و مقارن این حال توکل مقرر تو حاجی از نزد امیر مضراب رسید خبر
 آورد که مدت ها در کنار آب اشطار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان بوعده وفا کرد
 و اینجا کس نفوس حکم شد که امیر مضراب فرجعت نماید و بیایه سر راه
 آید و آنحضرت امیر توکل شیخ را نزد سعید خواجگ فرستاده پیغام داد که تو حاجی

فاسد بخورده و او را و کلام پادشاه ترا قبل ازین رعایت و تربیت خوا کرد
باید که کن و غوغای بخت شانی که از گذشته گذشته و جگر ترا نابود و انباشتم
بنای غنایت و عاقبت استوار است و موی و موی برقرار است
ملاقات کرده هر چند او را نصیحت کرده اند فایده بران مرتبت نداشت و
اشا خیر آمد که مود و در میری که بر حد غوغا آمده دست غارت و تاراج بر آورد و
امیر و پسر بن اقبو قاق و طغای هر کن را بدین شرا و نامزد فرمود و در سوم ذی الحجه
سنه ثمان و ثمانی از دار السلطنه همراه بیرون آمد بصوب طوس حرکت فرمود
و در غزالی شیری تو حیم اقبال گشت و امیر مضراب از کنار چون آمد بوجک مایون
پیوست و از جانب طوس فرستاده امیر یوسف جلیل در او غوغا رسیده
مکتوب سید خواجه را که بپادشاه رساند نوشته بود بدست تو که مراد خود و
خوایب بجانب عراق روان داشته نوشته آورده مضمون آنکه اگر تو قیاس
شو و خراسان را حقه ملازمان شاه زاده شتخص کنم و چون این را از زود
افقها بصحرای بیرون آمد امید صلاح از جانب سید خواجه تا مشق گشت و
معتدی از کن سید خواجه باز نمود که او بخلاف مصر است و سپاه کردن
احترام در عزه محرم الحرام سه ترح و ثمانی بجانب ولایت جام نهضت فرمود
انگشت بزبانه مقرب شیخ الاسلام احمد جام قدس سره فایز شد و شیخ زاهدان
بنوازش انقباس فرموده صلوات و صدقات مستحقان رسانید و چون
قریه خرم و مضراب خام عساکر کرد و نماندند نو که میرزا عمر آمده در پای میرزا
عرضه داشت که بجانب احرام ملازمت است اما بر عدم اسباب سفر
باستکمالی آید حضرت خاقان سعید فرمود که او ثمانی فرزند و برادر است
هیچ چیز از ملک و غزای و لشکر این ولایت و دولت نیرو از وی دریغ نخواهد بود

و انحضرت

و انحضرت باز و یک بر تو التفات بر احوال سید خواجه انداخته قاریان غمی را
بانو اگر آنکه در اردوی بودند نزد او فرستاده بغنایت و لطیف خردمان
در پنجای مملکت او و عده فرموده چون شقاوت از دل او منگروی شده
و مملکت از میان بخشد و جوشن خوار گشت از زیر یکلند و چون بنا بر آن صورت
احوال در بر مرد و اسکنبار معلوم شهریار عالمی قدر گشت از شخم نهان نوربان
سیک اشیر کشید و اردوی اعلی از قرینه خرم و در حرکت آمده بموضع باقره
نزد کرد و در اینجا جامع جلال رسید که سید خواجه غان بجانب قوه کلاویه
بداعیه اگر دران حصین حصین نماید و درین ولا بران نمونی نجات و اقبال از آن کافر
نمنت روی کردن شده سپاه بدرگاه علمینا آوردند و ملکات ملکار نعلت
عفو و انقباض از زانی داشته بود در نعل غنایت و احسان مای و ادوریات نقره
شمار چون همیشه مقدس رضوی علی ساکنان اسک و التجه رسید و حضرت خاقان سعید
شهر ایزد یار است بجای آورده ساداة عظام را تققد و بطوی نمود و فقر او را باب
احتیاج را آید و در وقت بنواخت و از اینجا عارض مرغزار را دکان شد و دران رضا
و کشتای خاطر نو که جام جهانگیر است از آن بود صورت پذیر گشت که خواجه
علی نصر الله ترشیری دران ولایت دم از محبت و ولای سید خواجه
و انحضرت امیر مضراب را بدین فتنه او نامزد کرد و خواجه علی نصر الله را تو خیر
سپاه ظفر سپاه اکاهی غیره بیکر نجات و امیر مضراب جهات و مملکات او را
گرفته بر حسب زمان روی بهره آه نهاد و رای آفتاب اشراق بر تو التفات
برقیض احوال سید خواجه انداخته تحقیق پیوست که چون فتنش بخواب
تلقه کلاویه رسید شنیده که امیر علی که دیگر امر ابالشکرهای بر صحن موعظان
اردوی مایون اندر مصنیق حیرت داشتند رعنا مانده با وجود شدت

که کربت غنبت اختیار کرده روی بازندان نهاده است و
 چنانچه پیشین امیر عبدالصمد و دیگر شمس الدین اوج قزاقها در تابستانه ایان
 نوشته بود و در آنجا از خویشین اکامی آگاه چون امیر علی که کمان
 بکمان صمد سپاه مطولشان کشت و حکم شد که تو جان بر تو
 از کتخت و نفرمای نشان ایشان بعضی رسانند و بعد از تمام این کلمات
 در دنیا نوال باد و شمشاد شد و در حصار در بخشش آمده امر او سردار
 با آنها و لشکرهای و شاکر و پیشخان با نعام و احسان و کلکار فرادان جوانان
 و در لغیر نجاج خویشان امیر شاکر از جانب بلک از جانب بلک در نیت
 و در سیلاق سلطان حضرت خاقان سعید مشکلی تمور نامها را که با ادب رسالت
 مرتین و محلی بود نزد پادشاه ارسال نمود مضمون آنکه سفارت ماسید خواج
 از حقیقت بدست با وج عزت و امارت رسانیدیم و زمام اختیار ملک و مال
 قصبه اقتدار آن نموده حصال نهادیم چون اسباب ترغیب و کامرانی جمع دیدیم
 فاسد استقلال حکومت چنان برداخ او استیلا یافت که باقیمون نصیحت علی
 نیز رفت و از نهالت و عزت معترض نزدیک و دور مشغول شد و چون از تو
 سپاه تلف نیامد آگاه گشت **بیت** نادیده زرد و برق شمشیر بکینت چنانچه رو بر
 از شیر اکنون جان مسماع علیه رسیده که متوجه آن ابرو گشته چشم در پشت
 اگر چه محبت رابر شحات سحاب موافقت تازه دارد و ارباب ستم و غنا
 که حقوق ولی نعمت را رعایت نکرده اند بحوالی مملکت خویش راه ندهد **بیت**
 ارباب عقل بنیو میل اخلاصا باد و ستان دشمن و با دشمنان دوست و بجهت
 و الله که قوت مراعات احباب و قدرت مکافات اعدا حاصلت و از عبادت
 چهره مخالفت بناخن مازعت خواشید و شود امر این بجز غنبت چنان مصلحت

کرد

کرد و کسفاً این دست در جهان نیاب شود و آنچه در کعبه عیسی است
 ظهور یابد که دست تدارک بدامن برسد و چون حکایتی در میان است
 روان شد حضرت خاقان سعید همه تر است هوا و لطف کرد **در کار خدای سعید**
و شکار و رسیدن میرزا حسین عمید کاه پادشاه و فلک مقداد و صحرای سمنان
 هوای شکار از خاطر حظی با پادشاه کیتی ستان سر بر زد و زمان و عجب الاوغا
 صد و ریافت که تو ای جان جبار ملک این رسانند که هر فوجی از مقام و ویرت خود بفرم
 شکار حرکت کنند و دست و صحرای نور دیده اصناف و جوش را بصید کاه
 رسانند طاعت کناران بموجب فرموده عمل نموده افواج حشر و بلغات خدمت از
 مجال خود در جنبش آمدند و غلغله و خروشش در زمین و زمان افتاد و شهر بارش شکار
 بر سمنند ماه سیر کردن رفتار سوار گشت و شاه را و کان مساعد تیار و اهرا علیهما
 و در راه عطارد شکار و سپاهیان بهرام اقتدار در کاب نظر از شتاب روان
 روان شدند و سواران به طرف میتافتند و تیرانها ما بهر جانب می انداختند
 گشت کور و سیرین آهوی بهر عقاب پوشید شد **بیت** برکش و ند دست بد شکار
 بر شکار زمانه گشته حصار یوز بگرفت کردن آهوی باز درید سینه تیر گشت تا
 بسوی کور کند چون شهاب از تقای دیو ترند شد هوا بجز ابر فردین از بر باد
 و شاهین فضای هوا عرض صحرای از پرند و چرخه خالی مانده ادیم خاک از خون
 جانوران زمانک شقایق النعمان گرفت و درین اشاقا صد میرزا عمر رسیده بود
 داشتند که باوزاد و میگوید که از پدر و مادر و سایر خویشان تو نمید شده ام و بخوار
 و رکاب عالمینا ملا و ملج و نذر ام و مرا هم خرد و از آمد و از ام و ایضا و ستاد بفرم
 رسانید که میرزا عمر جهت ضعف مرا کب و فقدان هرگز نار و مضیق اندیشه
 و تفکر مانده در حرکت مسارعت نمیزواند نمود و شهر بار بکند صمت فی الحال مصحوب

عزیز زبکان فولاد و بر عقاب بر کشت رخشان رخ اقباب عاقبت نسیم
فتح و ظهور بر برج پادشاه هفت کشور و زنده پیر پادشاه با صد گدازه حرمت داده
عنان از مهر که بر تافت و چون برق دبا و بجای پرتو و جگلی شافت و بهر کشت
از شامت ان رزم خود را بخواه از مامختند و سید خواجه و عبدالصمد راه دراز
شیر او پیش گرفته و شمس الدین اوج قرا و سید حامد خواجه را از سید خواجه التجا
بدرگاه عالمین آورده و به عیادت و عاطفت اختصاص یافته تمام ملک نزد آن
در تحت تصرف بندگان پادشاه کامران آمد و لشکر کمان از کثرت غنایم گمان
سپارد و بجراست غنایم کشید و آوازه این فتح نامدار در اطراف و انظار بلاد و مصار
شیوع یافت و پادشاه معدلت شعار تش ختم جهان نور انزال لطف و احسان
تکلیف داده رقم غنایم و اعراض بر جایم و نام امانی جرجان کشید و سید غزالدین هزاره
که از کبار سادات بمکارم اخلاق و محاسن صفات امتیاز داشت و بحسب
ارث در استحقاق حکومت و دارای آن مملکت استخالف می نمود و برادر او بختی
شاهزاده بیاید سریر اعلی فرستاده او بوسید امر او نوبیان بجاودت سلاطین
فایز شده آنچه آورده بود بموقف عرض رسانید و در مجموع آن مملکت خطبه
بنام و لقب همایون زینب و آرایش یافت و حضرت خاقان سعید احوال
لطف الله صدر را بر سالت ساری نماز و فرمود و او بر حسب فرمان بیان
صوب رفته شرایط سفارت بجای آورد و والی انجا بر ترضی ممالک اسلام
الدین سید مرتضی میانی عهد و پیمان را موله بایمان ساخت که مدد الحیوة راه
موفقت سیر و سه موهبی مخالفت جایز ندارد و خدمت و رعایت بید
فرمود و چشمه و کسب کرد و همچنین مولانا صدر الدین ابراهیم صدر با اشاره عالی
مصوب برادر سید عزیز الدین هزاره جریب رفت و ایشان نیز مشایق

بسته شرایط خدمتکاری بجای آورد و چون ولایت مازندران مفتوح شد
گشت و در آن دیار مخالفتی و منازعتی نماند و عاطفت پادشاه مازندران حکومت
انولایت را در قبضه اقدار میرزا عمر میرزا میراث نهاد و سر او را با فرزند
از فرقدان بگذرانید و سفازه زاده بمبندستان و اقدار گرفت و همچنین
ایالت ولایت طوس و جوشان و کلات و اینورد و نسا و یار و میثاق پور و شیراز
مع صنایع و محقات بدری سمار خلافت میرزا الخ بیگ مفوض گشت
در امت لصره آیه نعم دار سلطه به راه در حرکت آمد و درین اثنا با مع بل
سپوست که امیر و سیک کوچ خود را بخواه از مامختاده او نیز متعاقب
غزیت خواهد نمود و لاجرم فرمان قضای مضار لغاویافت که او را مقدر ساخته
به راه رسانند و بندگان درگاه بموجب ان عمل نمودند و حضرت چهارم
جمادی الاخره در سلطه به راه ترفول کرد و در آن ایام در بلاد خراسان
عموما و در شهر به راه خصوصا قحط و عشرت روی نمود که هرگز توپ بر
واقع نشده بود و چنانچه بهای کین گندم بوزن شش لیر دنیا یکی رسید و
اکثر ضلایق بدین فرض ماه و خورشید قناعت می نمودند و اگر دست
رس داشتندی هر دو در از میان فلک میر بودند و عرق شفقت شهریار
که نسبت بخلاق عمومی داشت در امته از آمده از موقوف غنایت اشارت
شد که در انبار با بخشا مید و کین گندم بیک دنیا یکی مردم فروخته و ضلایق
از زمان بی نیاز شدند و بجان امان یافتند **تذکره مخالفت و عصیان پسر پسر**
ناز و شهادت میرزا پسر محمد باراده ملک پسر نیاز میرزا پسر محمد خلف صدق میرزا
چنانکه پسر علی را از حقیض حمل با و چون قبول رسانید و پاید قدر و منزلت
او از اوج عیون بگذرانید و ان مدبرانی در شوق امور ممالک بر سپیل استقلال

شروع در پیوست و خان صاحب اختیار مطلق شد که دیگری را و خود
و اعتبار نازد و شاه زاده بجای از تنظیم مصالح مملکت اعراض نمود و مجلس
بمیدان رزم بگریه و با دلبران بری بیکر بخلو تخراب عیش و نشأه فرمود و صبح
بصبح و عقوق را بصبح منتقل ساخت و این معنی سبب زیادتی مکن
پیر علی تاز شد و چون اشتغال شاهزاده در ارتکاب منای تلافی از
حق اعتدال گذشت اختلال در شغل خطیر سلطنت پدید آمد و هوس سبیداد
و خیال انفراد و استقلال در دماغ پیر علی تاز جای گرفته جمع از معتقدان
شاهزاده را بطریق که توانست بغیرت و با خود یار ساخت و مضمون کلیه
دو فرمایان عهد آن عهدکان مسئولاً را از خاطر نامایک محو کرد و در چهارم
ماه مبارک رمضان میرزا محمد محمد در سر اجب دل شمع انابت پنهان
افروخت بود آن بی پایک غدار با طایفه از اشرار پیران سرارده شاهزاده
ساده دل درآمد و جناب را با جمیع از خواص و مقربان شربت شهادت
چشانیدند و از وفات عاقبت نیندیشیدند **بیت** ماه تمام ملک بیز
تقاب شد که آب حیات دولت و جنت سراب شد که سروی بوستان
برنگی سگسته گشت که بر جی ز آسمان معانی خراب گشت تمام سرای گشت
سپه چهارمین که روح القدس بغیرت انقب شد و میرزا سیدی احمد بیک
در شیرخان بود این واقعه جاگذازتموسم شده بدگرگاه عالمناپه آمد شرح
حادثه را معروض ایستادگان پایه سیر را علی کرده پسند فراول جزن و الم
در قضا سینه بی گریه حضرت خاقان سعید باز گشت و وقتیکه و اضطرار بسیار
کرده عاقبت بقضا و رضاداد و کردن تسلیم نهاد و امیر مضراب و امیر حسن
ترخان و امیر نوشیروان بر مقتضای فرمان و وجب الاذغان در ملازمت میرزا

بیرسا

یکصد و دوازده

سید که اسپید غوری جمع از غوزیان و سستیانیان فراهم آورده در حدود و عفریه
و فساد اشتغال دارند آنحضرت در عشر آخر رمضان متوجه اسفر اشید و امیر حسن
جاندار و امیر جهانگلک را بدفع شر اسپید نامزد کرده در اوایل شوال مسند خود را
خود مر حجت کرد و اسپید چون از توجه و وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافت
عنان بباویه فرار یافت و امر اجات او را غارت کرده مؤلفانش بسیار ساند
ولایت را مضبوط ساخت باز آمدند و پیر علی تاز بعد از قتل میرزا محمد مسند
شمع و ناز نشست و مملکت فوج و عریض در تحت تصرف آوردند آنست که گدو
هر چند که درون افروزی کند عاقبت بپوشش باز می کنند و بروی پوشیده
شد که مکر و عذر و دوا می و فریب و بوفای را انتظامی نباشد و انش خشم
جهان نور حضرت خاقان سعید اشتغال با فترت خود است که بر بران بدیشان در
نگر گشت که ناگاه خبر رسید که میرزا عمر میرزا معز الدین میرانش از اهل طغان
و عصیان عازم خراسانست **که آنگاه حال میرزا عمر و اشتغال او از نیز عالم عالم**
ای هر دم از جفای تو دل را غمی در عالم تو خراب و تو در عالمی در چون عمر زاعتر
بر سر ریگک بازندران مکن عاقبت تو کران و ملازمان خود را با قطعاعات
و سیور غالات بنواخت و طوایف مختلف در نطل را بیت او مجتمع شد
و خانه او بجهت نظام و اشتغالی گرفت و لشکری بجد و درمی فرستاد و در
خانه و از مغول را که با انزق میرزا ابابکر بودند کویانیده بازندران آوردند شرح
محفی و صحیح و دیگر ملازمت امیر شاهگلک منبوهند از خدمتش اعراض نمود و میرزا عمر
پوشید و گفتند که سپاه میان خراسان از امیر شاهگلک ممل کرده اند چون
چتر فلک فرسار ساید و وصول بران دیار اندازد جمیع ایشان از امیر مزارا
روی گردان شده بر سپیل طوع و رغبت برین جانب آیند و بسبب

این معانی و اعیان تخیل خراسان از خاندان میرزا عمر سررز و حقوق ایادی احسان
حضرت خاقان فراموش کرده رایت خلاف برافراخت **بیت** زاب کرگانه
گذشته آمدتیز در خراسان کخندرس تا خیر امیر شایک ازین حادثه اگالی
یافتی فی الحال مرغی است در برق و باد زود نشود ان و مقیبا دهناد و استاد
و چون خبر تو جرم میرزا عمر بمابع علیه رسید کی از مقران در خلوتی با حضرت خاقان
سعید گفت که دران زمان که میرزا عمر بدرگاه عالمین آمد کفتم که قابل اعتماد نیست
چرا باید رو برادر و فاکند باک و وفا کرد که با ما کند و شما بجدیت من التفات ننویس
و عاقبت نتیجه این داد انحضرت در جواب فرمود که با او بد کردیم شقاوة
و سعادت و مدلت و سلطنت و رفیضه قدره حق است مملکت ازیر که
خواهد سازد و هر که خواهد تو کتی الملک من است از دست الملک من است ازیر
در هیچ جز اختیاری نیست بقا بقا خداست و ملک ملک خدا لاچونین
این حسن عقیدت و صفات طوبی شهریاران حلقه طاعت او در گوش کرده
عاشیه مناعتش را بدوشش گرفتند القصة حضرت خاقان سعید در شهر دم
شوال محفوظ بنامید و نصرت الهی در رکاب نصرت انشاب آورده
از دار سلطه هرات بر یکیت جهان نورد سوار یکجا با باد غیس درآمد چون کوب
همایون بقرال با بار رسید نوکران امر مضراب آمده بعضی رسانید که بیرون
تازش کرگانه از مسلات کشیده است و امیر یار کار شاه از صدقات
او گرفته و با میر مضراب بیوسته حضرت خاقان سعید فرمود که امیر مضراب
با لشکر که در کنار آب مرغاب بنشیند که حالاریات فتح ایات متوجه دفع
میرزا عمر است و درین اثنا مهد علیا میرزا خانزاد از جانب سمرقند رسید
و میرزا عمر چون که بهادر را همراه آورده در فاجحه این سفر که جن مرسته روی نمود

از باب کیاست و فراست بر نصرت و ظفر پادشاه هفت کشور را شتی کشید
و انحضرت نیز تعالی نمود و طولی بظلمت داد و ایشان را راه و از هرات کرد پند
و اعلام ظفر فرجام متوجه جام شد و در نواحی برودید فریقین را رفاق افتاد
چون تسویه صفوف دست داد و جگر لواب که قلب میرزا عمر بدوست نظر بود
صفها شکافته بخدمت حضرت خاقان سعید مبارزت حبت و دیگران کاین
صورت مشاهده کردند در اطراف و جوانب پریشان کشید و میرزا عمر
با فرائدک و خوف بسیار روی سباده فرار نهاد و مقتضی الحق بعد از لوابی حضرت
خاقان سعید غالب آمد غنایم فراوان بدست لشکر ظفر نشان افتاد و حضرت
پادشاه ستوده خصال شکر ملک دوازده الجلال بجای آورده اسیران از او رطل غایت
و احسان خویش روی داد و این فتح نامدار روز دوشنبه تا مسع و فتحه
سه شنبه و چهارم روی نمود و فتحنامهها با قطار بلا و زاید مطمین شده سوار سپه
از اردوی همایون بکجه و امصار روان شد و عرصه خراسان از اسیران ابل
تم و امین گشت و خواطر ابل انش کوشش و پریشان بود ساکن و مطمین
شد و سواری از اردوی همایون بکجه فرود نطق عارم هرات شد و همتزادگان
نیز برای همین متوجه انضوب بود همتزاد بر بلا تو مان آقا که قریب فخر کوه
است رسید و سوار را انجا دید همتزادگان لنگان نزد سوار رفت و گفت هر انیز
برای همین کار و ستاده اند اما بای من بدر آمده بدین نزدی منیام رفت
و سوار این سخن از اختیار باور کرده در رفتار زباده تعجب نمود و همتزاد غلط داد و از راه
دیگر شهر درآمد و خبر فتح رسانید ضلوق از نقد و جنس صندان عبرتبر داده اند که
مده العمری نیا گشت و حضرت خاقان سعید بجدید میرزا الغیباک را بکجاست
بعضی خراسان و ما زنده دران لضب فرمود و دست نهاده هم از جام متوجه بلوشد

در ایات نصرت شعار عازم سر بر دست پاید ارکشت و در منزل امر و ک
قاصدی از کرمان رسیده عرض داشت که امیر جاوید حاکم آنجا در منزل ناکر رسید
کرمان اختیار کرد و هم در آن منزل بود که ان امیر مضراب میرزا عمر کرد و در جالی مرغاب
گرفته بود و نزار حسن سکین و بندی کران بار دوی ظفر نشان رسانیدم امم خود اند
معه خوب عنایت فرمود و طیب و جراح ملازم ساخته او را روانه راه کرد و بنید
و شاهزاده چون بر تنغوزر با جا رسیده ضعف برقه غلبه کرده تداوی هیچ پسر
کامل و جراح حاویق سو و چند نیفتاد و از با ترف غیب شنید که **بیت** جهان
ربا نوا سبت بر کز که سبیل کمان مبر که بدین مشت کل شود و معمور و دوران
با صد حسرت و آه زبان بگله لا اله الا الله محمد رسول الله گشته و ده جان شیرین تسلیم
موند و انالیده و انالیر را چون در دست و پنج دمی عقد و اوراد در از فایض انوار
امام بزرگوار امام فخر الدین رازی دفن کردند و حضرت خاقان سعید در اول فروردین
بستقر غرض خویش از گشت و در تقاضای این حالات از نزد امیر شیخ لقمان
برلاس و امیر حسین جاندار که بدفع فتنه محمد ملک اسمعیل غوری که در زمان کورک
کرت حکومت غور تعلق یافته و او و بنا بر رعایت حرم نزد یک ایشان رفیق
به هر چه اشارت شود بدان عمل نموده آید حضرت امیر سید احمد ترخان و امیر
شیخ را با لشکرهای تمام عبود ایشان روان فرمود و امر اسپیکر پوسته بر برائی
رفتند محمد سعید بگریخت و ملک صانع گرفتار شد سپاه منصور با فغانی مجبور
مراجعت نموده ملک صانع را بدرگاه عالمینیه آوردند **ذکر تو جه ایات نصرت**
ایات بجانب بلخ ذکر فتاری بر عالی تار بعیش نا خوشگوار روزند کانی حضرت خان
سعید در نوزدهم محرم سنه عشره و ثمانی با لشکر از سیلاق ما و غیس هجده اتمام پسر
باز متوجه بلخ شد و چون حفظ اند خود از قدم شهر یارین سرچین برین

کنند

کنند بمسامع علیه رسایند که ان غذا را بنا بر جرات نموده تا بلخ حمله پیش
آمده است و سپهر بل صلب نموده و بنشسته و کوب همایون از اند خود و نصرت
نموده و چون بدو که نزول فرمود از جانب بلخ و از خارج تو چنین و بعضی نوکران میرزا
پیر محمد عرضه داشتند که چون پیر علی تاز از تو سپاه ظفر پناه خبر یافت عنان
عنان بر سپاهان ادمار و فرار یافت و حضرت میرزا سید احمد و امیر باو کار شاه
ارلات و امیر نوشیروان بر لاس با بگامی خدوش روان فرمود و امیر ابدوسید
پیر علی افغانی قلیل اندر طویل از میان بیرون رفت و احوال و انتقال لشکر مقهور بدست
جریک منصور افتاد و از جمعی که با پیر علی تاز بودند هر که التوفیق رفیق گشت بیار بر سر
شافت و خلعت امان یافت و چون بهای حیره سلطانی ساید عنایت بر برائی
بلخ آمد حضرت امیر ابگامی پیر علی تاز رفته بودند و از ولایت بیرون کرده و مظفر
و منصور مراجعت نمودند و درین و لاس سلطان محمود و پسر امیر کبیر و خندان و غور
پسر ابوالجائیو حاکم سالی سرای تبرکات فرستاد و سید امیر معروض و حضرت خاقان
سعید امیر عنایتین را روانه سمرقند کردند و از انجانب امیر الهداد رسید
و منصور حماری تبرید آمده بودند و حضرت امیر جهان ملک و امیر فرمان شیخ را از
امیر الهداد فرستاد و پیام داد که ما **سپه** بر همان عهد و فایم که بستیم بدوست
و امر رفتن با امیر الهداد و ملاقات کرده و آنچه گفت بود گفتند و مراجعت نمودند و فرستاد
بوسه سرافراز گشتند و میرزا خلیل سلطان مصوب امیر عنایتین الهی باشقا
و پیلو کات بسیار روانه داشت و بتجدید قواعد لغت و مودت تا کدی است
در اثنا این اوقات بمسامع جلالت پیوست که پیر علی تاز در کازان گشته است
فرمان عالی نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر شیخ لقمان
برلاس و دیگر یاران ضعیف اقتراش متوجه ان صوب شدند و حکم شد که قتل

هندوان پنج را که حضرت صاحب قرآن در بدایه سلطنت بجزای ان فرمان دادند
بجای عمارت باز آوردند و قلع در اندک زمانی معمور شد و عنایت خردانه ایات
ولایت پنج را بمرزاقیت داد که خلف صدق میرزا سیر محمد جانگیر بود و تقویض رفت
و امیر شمس الدین اوج قرآ و توکل بر لاس را نزد او باز داشت و فرمان داد
که امیر جهانگلک در پنج چندان توقف نماید که میرزا قیتید و بر بر حکومت ممکن
کرد و در این فتح آیه لغز معاودت در حرکت آمده در شرفان نزول فرمود
اشاره علیه برست قلع ان صدور یافت و عنایت یا دشتا مار حفظ اند خود را
برسم سیورغال امیر سید احمد ترخان که برادر محمد علیا کورش و آقا بود از راه
داشت و موکب بهایون قطع مسافت نمود و در یازدهم ریح الکر در سلطه
هراة را بوجو و خویش مشرف و عزیز ساخت و امر که در عقب سیر علیا از فرقه
بودند بعد از غلی منازل در مراحل او را دریافته شد و نایم و قتال وجد ان فرقه
پیر علی لحظ پای جلادت افشوده و چون صولت دلاوران رزم از پای
مشاهده کرد چاره جز فرار ندید رخسار امید سیر و جزم اصل خیره روی بجهت پیش
رنا و د امر اعظام مظفر و دو سنگام باغیاج تمام مراد حجت کردند و از در قضا
انها امیر علی بیگ بجاول که توکرتیک بجهت خاقان سعید بود و در ان حرکت شهادت
یافت و فرزند خود امیر عبدالعلی را در ملازمت انحضرت بیاد کار گذاشت
و بدترها امیر عبدالعلی و در سلک معتبران در کار انتظام داشت و امیر جهانگلک
یا سایشی امانت و ولایت پنج نمود و بعضی مغذ از او جانید و برخی که با سیر علی
تا ز موافق بودند با سار ساند و متوجوب در سلطه هراة گشت و الله اعلم
ذکر شکر کشیدن حضرت خاقان بجانب ما زندان نسبت ثانی چون شهادت
داد که از بورش پنج در ضمانت نماید و نصرت ملک اکبر در سلطنت هراة

عمیت عن النکاحات معاودة فرمود و فرستاد و مغیث سلطه و الدین میرزا
الغیاث کورگان آمده عرضد داشت که پیر بادشا که از صدقات جریک منصور
که خیزه بود بجانب خوارزم رفته که وی اینجوه از مردمان جوئی قربانی و توکل و غیره
جمع آورد و روی بستر آباد نهاده است و الحال **بجانب** ان قلع شتغال از
شمس الدین جمشید قارن که کو تو ان نجاست در مضیق و مرشت مانده بی چشم
عظیم دارد و چون بر تو شو حضرت خاقان مویده منصور بدین حادثه افتاد و
حکم کرد که امیر مضراب با فوجی از لشکر لفظ انساب یکم سیر و استان در ان
نواحی قتلان کنند و از ان حد و دینک بر خیزد ان ابوالفتح میرزا از اسم
سلطان را بفضط هراة باز داشت و امیر ترک نیابت او گذاشت و موکب
جهانین از در سلطه هراة حرکت نمود و موضع بشرف که جانب فضا یاب سید
فضل الله را در کانی سپوسته از امیر تو عینوشت و هر که بجای حرف میم لفظا باران
می آورد و لب او میکشاید محل نزول هاین شد و در هفتاد کوسه فرمان از
الاوغان صدور یافت که طایفه از امر او لشکریان برای روان شوند و امیر حرج خان
و امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر شیخ و امیر غیب شیراه زاده و مجولات در
آمدند و حضرت خاقان سعید جام و مشند انچه فرمود و امیر شاک در حلا و
شرف ز سپیدوس دریافت و انحضرت چون در مشند نزول کرد بو ظایف زیارت
انام ششم علی بن موسی الرضا علیه السلام و النشایم نمود و از روح مقدس او علیه السلام
و السلام استمداد بهمت نمود و از مشند بر او کافان رفت و امر را انیک در
تصیبه جرجان بتقبیل انامل فیاض فایز گشت و در موضع خوابه امیر شیخ بقان
بر لاس و امیر یاد کار ادرات و امیر علی که کلک شایر یک با دغیس و سر حسن و
دماخان بار دوی فیروز نشان سپوسته و درین دلا ابوسلم پیر اوج قوا از

جانب نازندان رسیده معوض رسانیده که پیراوست از آوازه تو حلوای نظیر
پناه فرار برقرار اختیار کرده زال از جانب رستم دار کجاست و موکب هایون
در حرکت مسارت نموده مسافت پیچوده ماهی طوق ظفر پیکر شتر پاریکوه نهاد
از افق استر ابا مطلع شدند و دیگر باره مالکک مازندران در ضبط و نظیر
بندکان درگاه عالمین آمده محظوظ و مضبوط گشت و کوه تالی قلعو استر ابا در
ابولیت و قلعو شاسمان بعد از عمارت بر شیخ سلطان مقرر شد و امر ایرانی
دیدند که خرد و کهنستان قتلان در مازندران کند و درین اثنا جناب سیادت
امیر سید غزالدین هزاره جری سعادت ملازمت استقامت یافت و در جری
فرمان خط و امغان باسم سید غزالدین خدیویش تفویض یافت و حکومت دیار نازندان
نیز بکلیت شکان میرزا الخیک مفوض آمد و چون خاوا حطیر خرد و جهاکیر از تنظیم امور
ملک و تنسیق احوال رعیت باز بروخت رایه معاودت بر افروخت و کجا
کنان از جانب برخی در آمده در تاسع ذی قعد در سلطه هزاره از مقدم انخوش
زیب و آرایش پذیرفت **و کحصیان امیر جهانلک آوردن او نفس خود را در غرق**
امیر جهانلک بن ملک از قبیل قویان بود در زمان حضرت سید حسن بلازمت حضرت
حضرت شارخی قیام سینه دو روز در محسن عبودیت روز بروز تقرب و ارتفاع
اوست تضا عفی می پذیرفت و مرتبه اوجی فرود و چون امیر سید خواج از
درگاه سلاطین پناه دور افتاد و موجب مضطرب او بر جهانلک قرار گرفت و در
رتق و فتنه و قبضه لباطهاست ملک مشارالیه و محول علیه گشت و از نشانه
شراب دولت خطی بر دماغش راه یافت تا از جاده استقامت و بیادیه
غواصیت گرامیده روی تو حلو از متعلق حضرت خاقان بر تافت و یکی از
اسباب حصیان و دیگر امر آن بود که خواج غیاث الدین سالار که صاحب

دیوان مالکک بود نسخه تقریری مرتب ساخت و باسم هر یک از بزرگشیدگان دولت
مبلغ رقم زد و هر چند راست تر مرغی و هر کس سفند برارند و همچو می را خرمی و هر گاه با
کوهی در وقت تبره نشین ثبت کرد و درین ولایت لیراک مبالغه کرد و هر دو
که از اینجا حاصل شده بود و نیازی اعتبار کرد و در آن سال اجناس قیمتی تمام شد
و چون آوازه تقریر او بگوشش هایون رسید بعضی از ارباب مناصب و اعیان
درگاه که از خرد و هر ندانند متوجه شدند که بمسند از دیوان حواله فوق الطاق
رود و علی بعضی یکشید و مع ذلک حساب خواج کانی مفضل بدان شد که همه امران
خاطر بران قرار دادند که نسبت بخدمت خاقان معید مقصدی اندیشند خیا بچه
امیر جهانلک با اقربا و امیر حسین جاندار و پیر حسن بسف خلیل سعادت
ولد تیمورتاش و بهلول بن بیان تیمورتاش و بهلول بن پامتور و سلطان
بازید عثمان و غیرهم درین مهم با یکدیگر عهد و میثاق بستند و چون همیشه انحضرت
در حفظ و حمایت پادشاه ذوالقدر بود گشته ازین حادثه معلوم فرمود و امیر
مضرب را که در آن اوج از سیستان آمده بود جهت وضع این فتنه طلب در شته
اعراض عاصی داشتند که صورت مواضع ایشان تسبیح اشراف اعلی رسیده
خواستند که بالشکری که در آن اوان نامزد سیتان شده بود بپوشند و
ایشان را درین امر با خود متفق سازند و با مصداق این عرفیت بجانب جو علیک
توجه نمودند و حضرت خاقان سعید با طایفه از بهادران که ظفر کرد از طایفه مرکاب ظفر
اشاب نمودند سوار شدند و امیر مضرب عاصیان را در یافته بجای عظیم دست
داد و زخمی قوی بردی امیر مشارالیه رسید او را بشتر آوردند و ان متوجه
ارکار و بار گشته آب را پناه ساختند و افواج چشم که نامزد سیستان گشته
بودند جو بکوب محبتت می پوشیدند و عاقبت ان قوم نیک بگرام روی

دیوان

باستقبال امیر سلطام گذشت خبر رسید که امیر شیخ ابراهیم شیرازی روان شد
وامیر مشارالیه در آمده رعایا را استمالت داد و دار و عساکر باطراف دستار
الی از آب که گذشته قصبه این صوبت و خواهر زادگان امیر سلطام از پیک
روی کرد آن شده نزد امیر شیخ ابراهیم رفتند و از حال خویش بخان سلطام
عرض اورسیندند و عداوة سلطام در خاطر شیخ ابراهیم جایگزین آمد و غنمت تیر
نموده در او اسطافی الخیر شیرزول فرمود و امیر سلطام بکنک و جلال ولایت
گذشته از راه سراب بار و پیل رفت و در روز پنجشنبه و یوم ماه مذکور در
جامع تبریز خطب نامشاد بخان پادشاه و شت فوجی خوانند و اهل امیر اید
بیاورد و آن سخن حاضر بود و چون سلطام بطرف اردبیل روانه شد و اجازت
قریبی و خوبه محبتش و آتی از وی که بخت با امیر شیخ ابراهیم میبندد و الا
از سرداران متعوض محمد واتی نشدند اما از آن دو عزیز دیگر مبلغی خطیر ستانند و
سیدگان باطراف دستار و اموال استخرچ نمودند و هر چه حاصل شد ببلدان
امیر شیخ ابراهیم قسمت رفت و کجاست بخان امیر شیخ ابراهیم با مردم از
زندگانی بود چه احسن کردند و از قانون نصفت و عدالت عدول نمودند و
ماه محرم سنه تسع و ثمانی خیر رسید که کرده انبوه او باشش تراکز سلطان
احمد جلایر جمع جمع گشته و او را بر توجیه کجاست تبریز غیب می نمایند و
باستعداد و پوشش اشتغال می نماید امیر شیخ ابراهیم فرمود که مدت ما را بدین
خاندان طریق اخلاص مکتوب بود و او را با یکان شکاکه ابا و اجراء سلطنت
و بنا بر آنکه ظالمان تعرض بر عیال ما ننمایند و ایشان را از جنگ نوب
خلاس دادیم اکنون که بجانب سزوان توجیه نموده برادر سلطام جایگزین نمودند
درشت نزد سلطام فرستاد و در او آخراه مذکور سلطان احمد بدو تاج

عزیز

تبریز نزد فرمود و ضلایق اظهار فرج و سرور کرد و شهر را این بسند و برادران
ولایت بخدمت او شتافتند و مردم را کمان ان بود که چون سلطان احمد
کربت غنبت کشیده و کرم و سرور روزگار جشمیده ترک حاکمات ناطایم
کرد و باشد و ندانند که قصبه بر عکس نتیجه داده است القصبه چون قاضی
علاء الدین بخریب قلعو البخی مشغول شد پرسید که چرا ان موضع را که میکن
اصیلت خراب کردی قاضی مردی صبیح دانا سخن بود بر فروردین
که چون اعداء دولت بولایت استتیا یافتند و انوضع حصین رصین بود
نخه استیم که پناه ایشان باشد اکنون که مملکت موروث بخت تصرف
سیدگان سلطان آمد اگر حضرت باشد به روز ابادان سارم سلطان
این کلمات موافق مزاج افتاده بآب زر سطری چند بید خود در قلم آورد
مضمون انکه امر او سرداران ولایت بخوان و مسات واران و فرزند و
و سپه خندان اشام بدانند که قلعو البخی که در شان ان اتهام تمام است خراب
شده و ما معتقد قاضی عماد الدین بر اتمقر کردیم که ان قلعو را بحال عمارت باز
آور و وظیفه انکار جمیع ولایات مصالح و هر چه بایحتاج ابادانی حصار باشد
بر حسب توجیه قاضی مذکور بدهند و امر و نوامی او را مطیع و متقا باشند و
خرابی قلعو البخی ان بود که چون بفرودست حضرت صاحب قران زمان ان
قلعه منجر شد و ولایت نفع عفو فرموده مقرر شد که بحفاظت ان مقام
و ایشان را هر سه ماه مرسوم میدادند و چون نوبت سلطنت میرزا محمد
و ضلایق را از عمر قلعو البخی آسب بسیار میرسد قاضی عماد الدین نزد
امیر جهانش رفته بیجا بهر از دنیا قبول کرد و چنان نمود که همه مستحقان
قلعه هر چند گاه مبلغی خطیری باید داد و هیچ حاصل از ان نیست اگر حضرت شود

قلعه را خواب کنند امیر جهان برز فریفته شده روز دیگر خبر رسید قلعه
 داری بلبل چون سلطان در تبریز منگن شد ملوک اطراف و حکام آن
 بخدمت او توکل نمودند اما سلطان احمد از امور ملک قفازلی می ورزید
 و بیست و پنج و عشت و کبوتر بازی و صحبت بران مشغول می بود
 جهت امر سلطان احمد شیخ علی او برات و امیر علی عرب کوفه قفازلی بود
 هم بدان میخیزند که مکتوب بجانب میرزا ابابکر ارسال نمود و آنها مطاعت
 و شیخ حاجی که از قتل سلطان احمد جلایر مجاهد قلعه سلطانیه اشتغال داشت
 مکتوبت را در راه گرفته نزد سلطان در حال شیخ او برات و امیر علی عرب را
 مقید ساخت امر او سرداران و دیگر ولایات را اجازه داد که بجانهای خود
 روند و شیخ حاجی را در خدمت داد که بطارم رود و چون میرزا ابابکر متوجه تبریز
 سلطان احمد ولایت اذربایجان گذاشته بهر اسان بجداد معاودت کرد
 و ذکر رسیدن میرزا ابابکر به تبریز درین اوراق رقم زده کلک بیان خواهد شد
 ان شاء الله سلطان احمد مکرر محاربه و محاربه میرزا ابابکر و قزاقی نیز مرسوم بود
 گشت لایق بسباق تاریخ چنان نمود که کیفیت حبس و خلاص شدن ایشان
 از قید پادشاه رسیدن بمقاصد و مارب باز نمود آید و من احمد الصمدی
ذکر مقید شدن سلطان احمد و قزاقیوسف بکمالی مصروفیت و دستخوردن ایشان
از حبس و وصول آن نود و شصت بمقصد و مرام چون سلطان احمد جلایر و قزاقی
 ترکان از صدمات عاقر گردون ماثر حضرت صاحب قران ممالکستان
 بنابه پادشاه مصر بردند و آنحضرت بر این معنی اطلاع یافت خبر فرج دستدار
 او در دعوی اطاعت و محبت ماصا وقت باید که سلطان احمد را باند کرده
 بدرگاه عالمیناه فرستند و قزاقیوسف را از بند جدا کند چه پیش از این معنی

سابق

سابق ذکر یافت و چون پنجم حضرت صاحب قران بفرج حکام مصر و شام رسید
 و سلطان احمد جلایر و قزاقیوسف را مقید کرده پسند هر یک را در برجی از قفازلی
 قلعه باز داشت اما میان ایشان آمدند و اختلاط واقع می شد و در آن اوقات
 قزاقیوسف را بربری متولد شد و او را به پیر بود اوق موسوم کرد و سلطان احمد
 پیر بود اوق را در دامن خود انداخته بغیر زندی قبول کرد و دایره و پسر را نزد خود
 نگاه داشته بهمه ایشانش مشغول شد و در انظار اختلاط میان سلطان احمد
 و قزاقیوسف انواع مکالمت روی می نمود و روزی سلطان با او گفت که اگر تو با
 عن صمیم القلب متفق می بودی نهایت بدین مرتبه برایت نیکتر و قزاقیوسف
 نیز از حدت فرج و برعت غضب سلطان در ستانها رانده و آخر الام با یکدیگر
 عهد و میثاق بستند که اگر از آن ورط خلاصی یابند قصد یکدیگر نکنند و مدینه العمر
 با هم متفق و متحد باشند و تبریز از قزاقیوسف و بغداد از سلطان احمد باشد
 و هیچ یک متعرض مملکت دیگری نشود و مدتی ایشان در قید و حبس در کار
 میگذشت میگذرانیدند تا خبر واقعه سلطان مغفور رسید و از توهمی که داشتند
 این شدند و شبی قزاقیوسف در خواب دید که مجلس صاحب قران کتیبتان
 او را حاضر هستند و آنحضرت از انکشته زنها که در انامل داشت یک انکشته بر سر
 آورده در آنکشت وی کرد و علی الصبح قزاقیوسف واقعه و شید را با سلطان
 در میان نهاد سلطان چنین گفت که تغییر خواب تو آنست که بر قطری از قفازلی
 ممالک حضرت صاحب قرانی پادشاه و فرمان روا خواهی شد و در حق
 این احوال خبر مصر رسید که ملک الله و مشق حکام بلاد شام را با خود متفق
 سر از کوسان بیرون آورده است و شیخی فاضلی نیز که از اعاظ خودی بود از خبر
 را با خود یار کرد پسند دم استقلال میزد و سلطان مصر با امر او موافق

باجزران فرزند مست میرزا خلیل سلطان اعراض نموده و مسافت را بنموده و طوعاً
اگر ناگوار باشد با خود بجای آورد و در این جوی قربانی در باب نهادت
ملکی مشورت فرمود و در اینها بران قرار گرفت که در موسم حرکت لشکر با خود
اوردن بچنان شوند و ان ولایت را از تصرف تراکم بیرون کنند و در اوایل
بهار میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر با سبای فرعون از قنات اعطار متوجه تبریز
شدند و با خبر رسیدند و جمعی از قنات گذارند و در این میان سبب
قزاقیوسف رسید امر عراق که ملازمت او مینموندند طلب داشت و بزبان قزاق
با ایشان خطاب کرد که من از قوم ترکمانم و سیلاب من التاق است و قنات و یاری
و ساحل فرات و تحت سلطنت ما بنی نذر دو اکنون این عزیز یعنی میرزا ابابکر که
روی تو بر ما آورده اند نیزه حضرت صاحب قرانی است و حقوق ایادی علم
حضرت و برادران او در فرقه شما ثابت است اگر شما را میل بجانب او باشد بیچگونه
بعید و بدیع نمی نماید و خاطر من اصلاً بدین سبب نمی رنجد شما هم دوست و برادر
من میجویم که بجایست اهل خود باز روم و شما با میرزا خود هم می شوید امر عراق
آواز بر آوردند که این حکایت ما نازنده ایم از ملازمت شما جدا نمی شویم و دست
از دامن تو باز نمیداریم ما عراقیان پیش از همه مباشرت حرب اقدام مینمایم
و جلوه ناز اقدام میکنیم و آنچه بزبان شما گذشت که حضرت صاحب قرانی
و برادران میرزا ابابکر در فرقه است ما حق نمک دارند راست است اما میرزا ابابکر
برادر خود را که میر تقی میر کورگان با حبس بدین حال است صداده لشکر است
درین ولایت گذاشته بود از حاکمست بیرون کرد و امر از بزرگ را بقبل آورد
و زمان ارباب ناموس و لشکر کریان بار اول کشید و از وی بجز ظلم و فسق هیچ
در وجود نمی آید و جمع را که بر تبه امارت رسانیده است و در مقابل ما آورده است

اندر

اندر که هرگز در هیچ حساب نبوده اند و این در رسم جنگ را مینمایند و سرور ان عراق
مثل بسطام و برادرانش مثل معصوم و منصور و جلال الدین تیزک و برادرش
یادگار رش و جالنج و علیک و سیر علی مفتدم قوم سلمه و زو غیر هم سوگند ان عظیم
بزبان آوردند که درین قول صادق و با هم صحبت و موافق قرار یافت بود وسط کجی
امر عراق و اتفاق ایشان در امر وفاق ایشان نهایت خوشدل شد و از هر طرف
تمام تهمیه اسباب جنگ و قتال استخالف نمود و خودش با امر اعظام و کلاتران
احتمام در شنب غازان نزول کردند و جو انظار و بر انظار و قول مرتب ساختند و
از مردم شهر و ولایت ختم انبوه فراهم آوردند و هر دو لشکر از جانبین روی
یکدیگر نهادند و در سبب و ششمی قصد بمسئله عشره و ثمانی ملاقات افتاد و
قراریست بنا بر تصور انو میرزا ابابکر با جوانان کاری خود را بر قول لشکر او خواهد زد
از موافقت خود زایل شده بقوشون دیگر سوخت بر نیت انکه اقول را بعد و صانع
افتد خود از سر بصیرت مساعدت نماید میرزا ابابکر خود متعرض قول نشد و با طایفه از
بهاوران اعتمادی عثمان بجانب بر انظار خصم که در عهد صنیع تیزک و برادرش
یادگار رش بود تا تحت و ایشان با بی وقار استوار داشته جنگ عظیم کردند
و از طرفین جمعی کشته گشته و زخمی شدند و عاقبت شکست بر تیزک افتاد و پس
بگیر آوردند و میرزا ابابکر تقاب نمود تا آن زمان که بوی رسید و لشکر کریان بر تیزک را
بر سینه عقیده کردند و امر بسطام و دیگر امر که در جو انظار که قرار یافت بودند در زمان
غیبت میرزا ابابکر بر انظار سپاه او حمل آوردند و جمعی را که یاسامندی بر انظار با تمام
ایشان بود فی الحال از جای بر کردند و مردم جو بی قرانی چون آثار ضعف و فقیر
بر صفحات احوال خویش ظاهر دیدند و طایفه از ایل خود گشته از چینه با نیتند و
از معرکه بر نماندند و فوجی از بهادران تراکم متوجه میرزا ابابکر شدند و میرزا را

باباچی که با زمره مردم جلد در پیش قول استاده بودند در مقام محافت حضرت
 آمدند و از دلاوران تر کمان چسبند و نقره بقل ساسیندند و بعضی از مردم قول
 بجای و منت ایشان کسی تدم بیرون ننهادند و زمان زمان مخالفان بیشتر می شدند
 باباچی عیان از غنای غنیمت باز کشید و بقلب پیوست و بسطام و سایر امرا عراق
 مقابل خود را رانده از قضا قول در آمدند و قلب بسیار که میرزا میرانش در آنجا بود
 گشت یافت و مردم هر طرف متفرق گشتند و درین اثنا علام امیر موسی دو کوار
 از لشکر قزاقیوسف میرزا میرانش رسید و نادانسته شاهزاده را زنجی کلدی نزد او
 بپنداخت و بطبع جامه و سلاح از اسب فرود آمد ان سرد و چون سلطنت را بر بنده
 چون زخم اورا الحاری دید سر مبارکش از بدن جدا ساخت و تنهایش را باها محاف
 و اصلا معلوم نشد که مقتول چه کسی است و لشکر کمان روی پوشیدگان حرم میرزا
 نزد قزاقیوسف آوردند و او به را در گرفت عصمت جای داد و خوابین خود فرستاد
 و غلام تر کمانی که میرزا میرانش را در گرفت عصمت جای داد و خوابین خود فرستاد
 گشت و سرش نهاده سعید را با بدنش هم بفرمان او شسته در سرخاب دفن کردند
 و بعد از مدتی شمس غوری استخوان او با دانه زبرده در قبه الحضره کاش مدفون گشت
 و چون در اردوی هالیون شاهزاده کس نماند باباچی کا و روی تیز را که زخم خوردن
 گرفت و میرزا ابابکر بعد از سرعت از عصب تیزک با کشته با سینه نقره
 بموگرسید و از مردم خود اثر ندید ناچار از عصب که کجکمان روان شده قزاقیوسف
 فرمود که کسی در بی او نرود و الحقی مال فراوان و مقام بی پایان بدست باباچی
 افتاد و دوران میان نهارا پستین سمور بود و تر کمانان نادانسته لزمایه لارزها
 و قیمتی اندک فروخته و میرزا میرسا که کجکمان هموزر که افتاد او را از قبیله داده
 راه بیرون شد می نمودند و قزاقیوسف از الجا پیکس طبعی کرد و بهر را بد کوفت

نوید داد و چون اسباب سلطنت بیرون از حد و انجمنی تر کمانه قزاقیوسف
 خاطر پادشاهی قرار داد شاه و سپاه متوجه بیلاق آل تاق شدند و امیر بسطام
 که دوران مصاف انار جلادت بظهور رساسینده بود و بجهت تربیت عظیم
 یافت و چون در بیلاق نزول کردند در باب خطبه و سکونده شهنامه و ند و خاطر قزاقیوسف
 چنان میخواست که فرزند خود بی بود اقی را بر تخت نشاند لیکن از دور و نزدیک
 شرم میداشت و درین اثنا قزاقیوسف رسولان با فتنه ماه و تبرکات و فغانین
 که از اردوی میرزا ابابکر گرفت و برای ملک و سلطان با طاعت افاق او را
 کرد و یکی از معتقدان خود را با اسلاکات سزاوار نزد احمد جلایر بیغدا و فرستاد
 و بی بود اقی نیز شخصی را مصوب رسول پیش کرد و سینه و علاحد سلطان احمد
 نامه نوشت و بکشته های پادشاه نامه ارسال کرد و ایلچیان بدر و سپه جوان بدار سلم
 رسیدند سلطان صدق نوازش و انعام تقدیم رساسینده و ایشان را یکم و افر
 مغز و مو قزاقیوسف و جواب مکتوب بی بود اقی از روی محبت و مودت نوشت
 و او را بجهت فرزند خواند و محبت او چهره و دیگر اسباب سلطنت بدست یکی از ملاز
 خاص مرسل داشت و فرستادگان تراکم و صحبت ایلچی سلطان باز گشتند و
 چون اهتمام سلطان احمد در باره بی بود اقی معلوم شد قزاقیوسف اظهار داشت
 کرد و در باب سلطنت فرزند بهان مناسک جسته او را بر تخت نشاند و در جمیع محاکم
 که تعلق بی میداشت خطبه بسک با هم و لقب بی بود اقی موشع ساخت و در سایر
 و احکام فرمود که چنین نویسد که بی بود اقی خان بهادر بیغدا بن ابوالنضر قزاقیوسف
 بهادر سوز و میر و چون بی بود اقی مجلس بدر آمدی قزاقیوسف دست او را
 گرفته بر بالای تخت نشاندی و خود در پایین بدوزا نوی ادب نشسته و از
 ملازمان قزاقیوسف هر که را پسری یا برادری بود و بموجب حکم ملازم بی بود اقی

بی بود اقی
 در سلطنت

شدند هر کجا که موضعی مانده بود قرا یوسف رقم سورغال بران کشید بود
بدیوان ادباز گشت شد و انصاف آنکه سیر بود اوق بحس صورت پاکیزگی
سیرت حج داشت و چند روز درین خاکدان دنیا نیکنامی طبیعت گرفتار بود
ضری کجی رسانید و در علم و بر داری و کم ازاری میکوشید با دشمنان کیلان
و ملک سروان و قالی کجستان و حکام که در استان و سرداران حسن کسب و نما
ایمان فرستاد و پیشتر روان کرده زبان به نیت گشا دند و فرزند جوان
بدور و نزدیک و ترک و تازیک رسید و قرا یوسف نزد سلطان احمد قاسم
فرستاد که چون آنحضرت بجدید سیر بود اوق را فرزند خواند و برای او چتر و دیگر
تجلیات پادشاهی فرستاد و ما بموجب فرمان واجب الانقیاد و الاذعان
حکومت مملکت او را بجان بد و مفوض داشتیم و خود در مقام مرگش و لشکر
و تدبیر امور مملکت و دفع شر معاندان که سبب ایم و چون صورت حال بدین
منوال بود واجب نمود که بعرض رسانیم باقی رای عالی حاکم است **در بعضی قضایا**
متفرقه و حالات مشهور یکی از وقایع آن بود که بعد از انضمام میرزا ابابکر قرا یوسف
به نظام را بکبکومت عراق عجم فرستاد و او با نجار فرقه قلعه سلطانیه را از
میرزا ابابکر و حکامت مکان او اشراج کرد و قزوین و قلعه شهریار و در کربلای
همدان را بخت تصرف در آورد و بعد از ضبط این ممالک بحسب
فرمان روی بعراق عرب نهاد و اوایل و حتم بسیار نزد او جمع آمدند و یکی که
بابا حامی چون از معرکه قرا یوسف عنان بر تافت بقلعه کاو رود در آمده از
سختنکسخت و امیر قرا یوسف با آنکه محاصره قلعه را منکر بود از امر از طرف
بوصار انجا محاصره قلعه مذکور فرستاد و او با نجار فرسته در مقام تسخیر حصار آمد
و ترا که این قلعه کبری از نصب غزاده و مخفی و غیر ذلک نمی داشتند هر روز

بوصار و جمعی از ترا که در کنار خندق صف کشید تیر خند می انداختند و از
سختن قضا روزی ستری کشید و یافت و بروی بوجها آمد جراحات امتداد
پذیرفت و بهمان زخم در گذشت و بعد از آن قرا یوسف بدر قلعه آمد و دیگر
حصار کشید است از محاصره پشیمان گشت و بزعم او چنان بود که یکمفر جلد از
صد قلعه است و پیوسته میگفت که مردم عاقل چگونه جنگ حصار اختیار
کنند که از طرف تیر بدل آید و از چپا سبب بجل و یکمفر قلعه قاضی
عماد الدین با شارت سلطان احمد چنانچه مذکور شد بعمارت قلعه النجف مشغول گشت
و در اندک مدتی از انجا عمارت او را بنا رسانیدند و سرداران و کلا تران
بعضی ولایات را که در حوالی قلعه واقع بود که با سببند با ندر و ن قلعه برد و پونا
سلطان احمد از تبریز میفرستاد رفت و در تبریز حاکمی بوجود و قاضی رایسته شد
و استتقال برافروخت و بنا بر آنکه قرا یوسف میدانست که استخوان
ان قلعه هیچ وجه مقصور و ممکن نیست نشان نوشت که قلعه با موضع چند که بیک
بدان واقع است بر قاضی مسلم باشد و بعضی از ولایات را که از قلعه النجف با انجا
فی اطراف بعد مسافتی داشت بفرزند از بجز خود از زیاده داشت و چون قاضی
عماد الدین از مردم متعین نخوان بود و بعقل و کیماست از قران متفرد و
ممتاز کار او بالا گرفت و همه تومان نخوان رجوع بد کرد و ندر و هر برای که بر چاه
نوشت بطوع و رغبت و جتیم میفروند و در اندک زمانی ان فراوان جمع
آورد و هر روز جمعیت می شد و چون بخت حکومت در و مانع او رسوخ نیست
ببرادران گفت که بجای تو از ترا که ترا که درین حوالی نورت و مقام دادند
نزد خود بیا آور و که بسیار همات از او میکشید که از تا چکان نمی آید و
و مقتضای اجل و برابران داشت که از ترا که و ترا که و بس برادران قرا یوسف

اورا و حاجی قورچی و جمال الدین و شهریار و غیر اینچنینی است و از آنجا تا یورت شش است همین شب
و یکجا سب قلعه را با ایشان سیر و دو علوقه و هر سوم هم را بموجب سب و دلخواه
ساخت و چون مدتی برین قضیه گذشت و ترکان مشا به که اندک دور
میشد قاضی هم را بموجب سب مردم تا جنگ اند و هیچ یک از ایشان را در امر ملک
و مال مثل نمایند ناپره بخش و حسد و خاطر آن قوم است حال یافت با یکدیگر قوا
و اندک روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بر در خانه قاضی جمع شوند و او را
از میان قلعه بر گرفته قلعه را بقصر در آورند و مقرر کردند که چون سیاق فریاد کنند
هر کس که باشد دست بسلاح برود و صبح روز چهارشنبه مقرر شد شخصی با قاضی
گفت که ترکان جمعیتی کرده بودند و خفیه حکایتی میگفتند قاضی را بر آوردن
فرمود که فردا اجتمع ترکان را جمع باید کرد تا هر که قابل باشد نگاه داریم و اهل شهر
و قلعه را از قلعه بیرون کنیم و در همین روز وقت ظهر که قاضی در خواب بود
ترکان بر در خانه او جمع شدند و بیلبان نعره بر آوردند و تیغها کشیده قدم
پیش نهادند و چون شور و غوغا بالا گرفت تاج الاسلام بر او قاضی که مرد دلیر
و بیرون میلوان بود با شمشیر کشیده از خانه بیرون دوید و شمشیر تیر
در خانه حکمان داشت چنان بر سینه او زد که از پشتش سر بیرون کرد و شاه محمود
بر او رو کرد قاضی بابت حکمان از دیگر بای سیرون نهاد و حاجی قورچی هم او را
پیکر بر تیر آخر ساخت و مقارن این حال قاضی از خواب بیدار شده با شمشیر
در برابر اعدا رفت و چندان جنگ کرد که او را پاره پاره ساختند و مجموع
نوکران قاضی عماد الدین را که شته اموال ایشان را در میان هم قسمت کردند
با یکدیگر مشورت نموده گفتند اگر ما بنبط قلعه مشغول شویم ممکن که از حمله درسا
ان بیرون نتوانیم آمد اکنون صلح است که قلعه را با سکنه رها کنیم

سایم

سایم و نحو و بکار نیست او که بندهم و از آنجا تا یورت شش است همین شب
کس ناست مدعی او باید فرستاد و تا خاطر جمع شود و مشهر را بطلب بکنند
روان شد و شهر را ببقینت اول در سیده حال غرض داشت اسکندر با بقدر
سوار و سپاه که همراه داشت بجناح استیصال در حرکت آمد و بقلعه نزل کرد و در
احوال اهل حصار بنظر امعان نگریست اما شجاعت بر صفحات رفوکار ایشان ظاهر
یافت و هر یک از آن سرداران را بمبضی تعین کرد و حاجی را قورچی نمود و ساخت
روز کار ایشان شهریار را با مارت و دو ان بصب فرمود و ویران راه بنایت
و ندیمی از زانی داشت و صورت فتح قلعه انجمنی را معروض امر قیامیوسف کرد و ایندو
خدمت شایسته ایالت قلعه را با سکنه بقولین کرد **و ذکر تراحوال میرزا ابابکر و انجام روز نهار**
برام فرود آمد اجدهی عشره شانامه میرزا ابابکر از تبریز نرفت یافت و از نزد متوجه
بکرمان شد و چون بدان حد و رسید الحی نزد سلطان اولیس سپهر امیر ایوب که
حاکم آن ولایت بود فرستاد که دو اب و چهار یامان مالاغرا اندازد و در روز و وقت
مشیر که علفی است نزل افتد که چهار یامان فرستادند و ما بگذریم غالباً مصلحت نشانند
یکتر باشد سلطان اولیس درین باب مشورت با امر اگر به حکمان گفتند که اگر او را
بدین طرف بنام و رسم ولایت را از زیر بگردد و برود سلطان و امر او را
اطاعت و انقیاد و مبالغه نمودند و امیر بکرک فرستادند تا شانه را در بر خصوص قسمت
اطلاع او در شهر رسانند و امیر بکرک در رضیجان بار و وی میرزا ابابکر رسید و چون
نظر التفات و عنایت شد و از حال عطفست پادشاه نامه شتر اعلام سلطان
کرد و چون میرزا ابابکر بجد و در کرمان رسید سلطان اولیس بخدمت استقبال بیرون فرستاد
و شانه را در برابر و احترام تمام لشکر در آورده و قصر تائون را محبت نزل او تعین
کرد و چند فرعیش و طرب کردار نیند و میرزا ابابکر سلطان اولیس را با و شانه را

ع

یافت و عنان تحمل و اصطبار از قصه اختیار او بیرون رفت و مصلحان کجایان
فی شوگان و کسب یغان فی عهد بطور بیست و میرزا ابابکر کرفتن سلطان اول را
بر صخر خیال می نگاشتند و خدمتش بنهین اندیشه در خاطر داشت تا در آخر
کرمانیان طبل ضحک زد و پیر این قصر را فرو گرفتند و نوکران میرزا ابابکر در وقت
فرو و آمد بودند مجال آن نیافتند که بدو ملحق شوند و تا روز دیگر که اتفاق بلند
شد لشکر کرمان رود قصر صف کشیده ایستاده بود و آخر الامر عهدی در میان آمد
که کسی قصد شاه زاده نداشت و او نیز نمی کند در ولایت خرابی کند عنان با قوام
منعطف ساز و میرزا ابابکر از قفسه بریز آمد و با معبودی چپند از در دروازه
اندک بر بیرون رفت و عازم جانب سیستان شد و مقصد رسید و میان او
و شاه قطب الدین والی انجاسانی مودت و عهود استقام یافت و این معنی
سبب آن شد که حضرت خان سعید شایع نهاد در بدان صوب لشکر کشید و چنانچه
شده از آن روزه کلاک پان خواهد شد ان شاء الله و قاصد قصه چون میرزا ابابکر
از ولایت کرمان منقضت نمود سلطان اولس دیگر بار در آن مملکت متمکن شد
و لشکری بجانب کر میرات و کوچ و مکران فرستاد و از آن سپاه طایفه
که نخبه سیستان رفتند و بعضی میرزا ابابکر رسانیدند که شهر کرمان خالیست
چون لشکر محسور رفته اند اگر شاه زاده در حرکت مسامحت نمود و عنان غمیت
بجانب معطف میازد شهر زود مستخلص میکرد و میرزا ابابکر از برق حرکت
سیر استعارت کرده از سیستان متوجه بم شد و وعده آخر جادی الاخره الله
و عشره و ثمانیه در آن خط نزل کرد و سلطان احمد این خبر شنیده متحیر گشت
و از غراب اتفاقات آنکه مقارن این حال لشکران که بجانب کر میره فرود
رسیدند و قوتی در کرمانیان پدید آمد در چهارم ماه رجب سلطان اولس ابابکر

جزار روی بجانب یم نهاد و در رابع عشر شهر مذکور فریقین را ملاقات واقع
شده قراولان چنگ بکک و جدال ازیدیند و امیر ترک از امر اگر مان گشته
شده رعب و اضطراب بجای کرمانیان را دیافت و میرزا ابابکر در حمار بر قوس
نموده هر دو گروه در مقابل یکدیگر فرود آمدند سلطان اولس فرمود تا پیرنه
ار روی او خندق کنند و چون شب شد میرزا ابابکر ششپون آورد و
تا کنار خندق آمد و از چنانچه هیچ آفریده از جای خود بجنبید و میرزا ابابکر
فرمود تا تیرهی چند بمجالان انداخته باز گشتند و روز دیگر صیاح میرزا ابابکر
میشتر سپاه خویش در برابر سلطان اولس داشت و خود با فوجی از فرزند
کار وید و برودخانه بایستاد که چون هر دو گروه در هم آویزند از کین بیرون
آمده دست بروی نماید و سلطان اولس غافل ازین میخ بد بجانب کفایت
دهشت کرد و با لشکر روان شد میرزا ابابکر کمان برد که او از کین آگاهی یافته اند و
کرمانیان بقصد وی متوجه شده اند خوف بر بغیرش مستولی شد از جهات عنان
بتافت و تا میرقت در هیچ مکان از نزد عقل خصمت توقف نیافت و کرمانیان
ششمه انتقام از نیام بر آورده روی در سپاه میرزا ابابکر نهادند و قتل با فراط
کردند و چون شاه زاده بیکت رسید الوسن احشام بدو پیوستند و سلطان
اولس لشکری در مصاحبت برادر خود سلطان حسین روانه حیرت کرد ایند
و بعد از حمار با میرا و ده ابابکر نهم باز آمدند و سلطان بکیران کسر مشغول شد و بکثرت
ار استه متوجه میرزا ابابکر شد و بعد از تملاق فریقین و حمار بر قین شکست میرزا
ابابکر افتاد و شاه زاده در آن محو که زخمی عظیم یافته تم غرور او را نفس کالبد بجانب
کنکر عرش بردار نمود و انانیه و انالیرا چون الحکم البقاء الله **و کرامت اولاد**
میرزا عمر شیخ بعد از وفات حکم و اراده الذی با یزید و حکم در میان بر او را

بنام مروت و اساس اخوت است و با یوف و مغان و سعادت
حاندان محبت بوخت انجامید و مهم خبر بدان شد که میرزا پیر محمد میرزا
مقتد گردانید و یزور معتدی سیر و در ضمیمه از فرمود و تابش از روزه و دارو
توابع و مصافحات یزور و میرزا پیر محمد آمدند غیر عمر قورچی اردو فرمانین که
ایمان و میرزا پیر محمد عازم اصفهان شد بشکستن بند و تخریب عمارت
و تزیین زنداعات فرمان داد و چون میرزا رستم بخورد و کینه پیش نیاید و میرزا
پیر محمد از نزدیک اصفهان در عین کام اتی نماز بجانب شیراز بازگشت و میرزا
را مقتد بخیر اسان و دستا و او در چهارده طیس بندگت از راه بیابان بجانب
اصفهان شافت و میرزا رستم مصاحبت او را فزونی عظیم داشت با استقبال راه
روان شده میرزا اسکندر بعفت و احترام تمام بشهر آورد و میرزا پیر محمد از اجتماع
و اتفاق ایشان اندیش که کشت و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز مانده بودند
مقتد گردانید و میرزا اسکندر سعی نمود که میرزا رستم بر تو اتفاق تیره اهاب
پوشش فارس انداخت و هر دو برابر در هر وقت یکدیگر با لشکر با کران عازم شیراز
شدند و میرزا پیر محمد حکم کرد که از سر حد بنده ضد الدوله و یل تا کفار قتل ماران کنار
رو و خانه را که محل گذار السبت مضبوط سازند و متور حواجر را برسم منحلای فرمود
که بدربند فاروق رو و دو ققارن این حال میرزا اسکندر بعفتند ما در سلیمان
نیا و علی الصکوة و السلام رسیده و در قلعه قره کهر فرو آمد و سیاهی سپاه بخور حواجر
آفتاب و دیده بر سر ایشان تاخت و همه متفرق و پیرایشان ساخت و بخور حواجر میرزا
پیر محمد پیوست و میرزا پیر محمد فرمود تا امر از تومانات و نهرا عات کفاره آمد میرزا
رستم نیز با لشکر قول رسیده و از رفتن گذار بخیری تمام کال ایشان راه یافت
در روز با خرا آمد ابری سیاه فام در هوا پدید شد و میرزا اسکندر فرمود که اگر

امشب

امشب باران بار و از گذار نامشکل همان کذشت بدو طرفین هم درین شب از آب
عبور باید نمود و با مضای این غنیمت جمعی از لشکر کبیرا در گذاری قبول بر آب
رزه چون با گذشت مستحقان باقی گذار این خبر شنیده مجموع روی کبیر
بنامند و میرزا پیر محمد با وجود چنین جرمی عظیم چون عمل نکند بود که مستحقان
باز خواست نکرد و عازم شیراز شد و با دو باران جناب قوی شد که از طول
نوح نشان میداد و هر دو لشکر در عقب یکدیگر نماز شام اشرز رسیدند و میرزا رستم
در برابر دروازه سلم فرود آمد و بعد از آن بنا بر کثرت لای و وصل بنوه بدین
که وقت و اکثر ایام از صبح تا شام از وقت فلتو تا هنگام غلام نایر حوب و قتل
افروخته بود و چون زمان محاصر تا چهل روز امتداد یافت میرزا رستم و میرزا اسکندر
دانستند که فتح شیراز تقدیری دار و بعد از تقدیم مشورت دست از محاصره میارزیدند
لشکر بجانب کرمیرات فارس بردند و مجموع ولایت را در غنیمت نایب
و تاراج آوردند و غنایم فراوان گرفته و او را بنک راه عراق و اصفهان کرد
و میرزا رستم کثرت اتباع و انصار خود را برد و آمدن امیر حسن جاندار و پسرش
یوسف خلیل از خراسان ضمیمه غنایم شدند و در آن ایام میرزا رستم بواسطه و با
و طاعون که در اصفهان واقع شده بود از شهر بیرون آمده در موضع گندمان تیره
بود چون خبر توجیه لشکر فارس در اینجا بدو رسید فوجیست نهاده را بعصامت
ترغب نمود و میرزا رستم از روی غیب گفت که قافله شیراز از بیابان تیره
و تبه کات می آید و چون میرزا پیر محمد نزدیک رسید میرزا رستم از غرقا
گذار شده و فرسخ پیش رفت و از برای مصافح عملی با اختیار کرد و نمود
آمد و قراولان جانبین یکدیگر را دیده هر دو گروه از شدت هر اسب شیب تیر روز
بأس داشتند و نزدیک علی الصناج میرزا پیر محمد پیوسته و با استقبال نمود و

وصفوف لشکر است در بر افراز جلیات پیر لاس ظاهر این امیر سیف الدین
باز داشت و قول با امیر سعید بر لاس شیخ محمد جوان و صدیق سپرد و در جافا
مقرر شد که خواج حسین شریعت دار را با طایفه از امران ما در دم آن روز کار
باشند و میرزا رستم قول را با بهتمام سلطان شاه و قاضی احمد صادقی منوط کردند
و در جافا در صفا در غلغان و میرزا اسکندر را تعیین نمود و در بر افراز امیر حسین بن
با فوجی از بهادران شمشیر زن نیزه کردار قرار یافتند و چون تسویه صفوف است
و او میرزا رستم پیش دستی کرده بر سپاه فارس حمله آورد و هر دو لشکر مانند چرخ
و با و هر صر روی یکدیگر نهادند و از جانپوش کوشش بسیار نمود و آخر الامر شهبازمان
آمدند و اصفهانیان عثمان معاودت بجزم انزلی بر تافتند میرزا رستم بجانشان آمد
و امیر حسین جاندار و بیهوش بوضع جلیل سلطان شاه و محمود و آقا ملازم بودند
و میرزا رستم ایشان را کشته گذاشته خود متوجه خراسان شد و میرزا اسکندر
نیز عازم انصوب گشت و چون میرزا پیر محمد استقام خود کشتید فرمود که
دیگر کسی متعرض تو گران و متعلقان میرزا رستم و رعایای ممالک او نگردد و اصفهانیان
که مرده امن و امان ششینه ند فوج فوج متعاقب یکدیگر می رسیدند و میرزا پیر محمد را
بنوارش با پوشان چنانچه عادت او بود اختصاص میداد و میرزا پیر محمد
بالشکر با چند روز در مرغان گندمان نشسته تا الاغان فریب شدند و امیر حسین
با فرزندانش از وی غیبه و اضطرا از میرزا پیر محمد آمدند و مقارن این حال
الهی خاقان سعید رسید خبر کفایت ایشان رسانید و میرزا پیر محمد همراهند کرد
محمد قیچاق و عیسی کجاول را بدرقه بندهای ساخت مصعب ابلیز و از خراسان برین
و در راه اهل قید با هم گفتند که حیف باشد تن نازک که مقتید باشد و بنده باشد
و محافظان را بسته گذاشته سر خویش گرفتند و میرزا پیر محمد خاطر از محاکمه کاشان بچو

دانش

و امثال این صفت فرموده عازم اصفهان شد و غلات انجا با وجود آنکه اقباب خورش
و طین گرفته بود و بهمنوز برقع و حصا و در نیامده بود و چنین معتمد شانه را در چوخت
از وی ادر اصفهان از نهانند و دیگر باره شهر محمود شد و میرزا پیر محمد فرمود که
دفترهای ملی و خراجی را در آب شسته و حکومت اصفهان را بفرزند خود امیرزاده
عمد شیخ داد و جمعی از امرامثل امیر سعید پیر لاس شیخ جوان و فاضل پیر لاس
بلازمت او مقرر ساخت و شیخ یساول را بجای حکومت کاشان روان کرد و خود در عین
نار و غر لبشیر از بازگشت و روزی چند بفریخت گذرانید و متوجه بلاد خوستان
شد چو امیر خاند سعید پیر لاس و شیخ زاده توکل که حکام الواح بودند دم از غنا و محاکمه
میزدند و میرزا پیر محمد از موضع راه مرز عبور کرد و ایچی و عید خواج و مولانا
صنیع الله و امرامر شمس با عهدنامه روان کرد و بیخام داد که اگر در مقام مطامعت
آیند خبر غنایت و عاطفت از مال بنبت بشما صدور نخواهد یافت چون فرستادگان
پنجم شانه را در گزار و نذر امیر با هم مشوره نمودند و قرار دادند که با استقبال بیرون
آیند و میرزا پیر محمد در شش فرسخی شسته فرود آمد و امر را با خراسان و کشیکشانه
شافتند و شرف با لاطوس دریافتند و بصنوف و عوارف سرافراشته
و شانه را در دولت یار در شهر شسته در الاماره نزول کرد و چند روز بخرمی و نشاط
گذرانید و عازم و در قول شد و از انجا متوجه حوزة کشت و در کنار رودخانه
انگیزه داران و روسا احشام کرد و اعراب جزایر مصحوب سید یونس و سید عبدالله
چکشیکهای فرستاد و شانه را در فشار الیه ملک خورستان را منسخر ساخته تا سر حد
جداد بتاخت و بعضی امر انبار محفونت هموار شدت که با بخور شده رحمت
از وی پس شد و میرزا پیر محمد ملاحظه حال خود کرد و غمان غنیمت بصوب شیراز
معتوف کرد و در ان ولایت معتمدان نشاند که **راجال میرزا رستم و میرزا اسکندر**

بجانب فارس نزد برادر دیگر میرزا ستم از جوهر درشت دوران دران مدت غرض با
بوس حضرت خاقان سعید فایز شده بعنائیت و عطفت خسروان از ساریش از انگاه
امتیاز یافت و در باب بعضی از ارباب جرایم که طارم او بود و دشمنانست کرده انکس
بانجام و اسعاف مقترن افتاد و خاطرش امن و مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیز
متوجه دارالامارت خراسان شد و در میان قون و طبرستان روزی بر سپاه افتاد
گذرانید و چون زمانه غایت است که بافتی ان را از زبان کنشاید و ظلمت لیل از ارباب
بجانب بلخ و شیرخان روان شده و بگذرد ان ولایت رسید و جمع بدو میوست
و میرزا فایز که در بلخ بود و هم شد و لشکر می فراموشید و قبل از انکه احوال میرزا
اشغالی بد روی بدفع او نهاد و فریقین یکدیگر رسید و جنگ پیوسته شد و میرزا
طاقت مقاومت نیارده و منهدم گشت و جمع کباب او بود و متفرق شدند و شاهزاده
مشاریه تقییه وضع کرده خواست که از چگون بگذرد و اما بهنگام نظام چهره که بر
اعتقاد وی تمام داشت که نیت و بنا بر ان غرینت فسخ کرده در میان و منهدم گشت
تا بحالی اندوخت و افتاد و حاکم انجا امیر سید احمد ترخان که حضرت خاقان سعید ان
ولایت را بد از زانی داشته بود و خبر یافت با استقبال نشافت و او را در مقام
مناسب فرود آورده خدمات شایسته تقدیم رسانید و صورت واقعه
معروض است و کان پایه سریر اعلی کرد و رسید و میرزا اسکندر اندیشه
که از پرده غیب چو روی نماید و چون بر تو شعور حضرت خاقان سعید برین قضیه
افتاد و مصحوب تو که امیر سید احمد نشان و رجب الادغان و دستا که مستحقان
طرق و شفا و لان اصلا معترض متعلقان میرزا اسکندر بگذرند و بگذرند تا هر جا که
سبارکش خواهد بود و دار و عنکان ولایات و کجاستحکان حدود او را بدرد او
بسلامت بگذرانند و سفارش نامه نیز همراه تو که امیر مشار الیه در باب میرزا اسکندر

از موقوف اعلی میرزا میر محمد ار سالن بود و بعد از آنکه مقدمات و
نصیح مشفقانه و بیان فضیلت رعایت صلوات رحم و انواع حکایات و راجح این حکایت
مشبت شده بود که مقصود از فرزند میرزا اسکندر باز طلبیده بعنائیت و شفقت
مخصوص سازد و ناحیه از نوای حاکمیت را بدو مسلم دارد و در باب شرایط اخوت
کتابت نامه میگذارد و میرزا اسکندر چون بر مضمون مکتوب حضرت خاقان سعید
اطلاع یافت با خواص خود مشورت نمود و عازم فارس شد با امید انکه شاید که از
علاقه اخوت ملاحظه کرده زنگ که ورت از امیر ضمیمه انور زاید و مقصد لا اشر علیکم
ایوم علی نماید از جرایم او در گذرد و شفقت و ترحم فرماید شب و روز مسافت می نمود
و صحرایان قطع میکرد و از رفتن لحظ آسوده آورست و ششم ماه رمضان سال
ناز شام از شام الله البر شیراز گذشت و متعلقان را بیرون گذاشته پیاده
بشهر درآمد و بخانه خواجه حسین طلیب رفته در وقت افطار این خبر میرزا
رسید دست از طعام باز کشیده او را با احترام تمام طلبیده انواع تققد و بطوئی تجلی
آورد و اسباب پادشاهی برادر مرست داشته فرمود که در محله مورستان بخانه
رمضان آقا که احتیاج است شجاع بود بخیر و خوبی فرود آید و میرزا اسکندر با خاله
از مجلس برادر بیرون آمده دران منزل سعادت و اقبال قرار گرفت **تکلیفات**
با تن شاهزاده اعلی میرزا میر محمد بن میرزا میر شیخ اعلی میرزا اسکندر
میرزا میر محمد بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خویش کرد و انده با
کران متوجه بخیر دارالامان کرمان شد و منزل و مراحل نمود و چون بموضع
رسید سید حسین شربت دار که شاهزاده او را از مرقد طلیب بمنزل امارت رسانید بود
با طایفه از اشرار صورت غدیری بر خاطر گذرانیده و در نیم شب از لطافت و جوانی
و رخکاشت بهره در آمدند و ان سر و چو پیار سلطنت را از پای در آورده اند از انجا

شرم داشتند و نواز خلق آرزوم میرزا اسکندر هاشم است از آن واقعه غلیظی افکاشی
با دور فتنه سرخیش گرفت و راه شیراز در پیش و بعد از دو و شش ماه روز بزرگ رسید
و با تیمور خواج که قائم مقام میرزا میر محمد سعید شهید بود ملاقات کرد که کیفیت
حال باز گفت امر آنکه در شیراز بودند همان روز که این حرکت شنیع از میرزا آمد
واقع شده است و زاید کلاویان فارس میرزا اسکندر را سزاوار است که
تو را در این راه چون مردم اردو متعاقب رسید و آنچه واقع شده بود
گردد امر او اطمینان و کلاویان فارس میرزا اسکندر را پادشاهی برداشتند
و خواج علاء الدین محمد که راس مرین اصحاب ناموس فارس بود بصفتل شریف
و بار و قیام نمود و حسین شربت دار بعد از آن جرات و جرات و شقاوت
و خارت برادر خود علی را بوثاق میرزا اسکندر فرستاد تا او را نیز همان شربت
چنانچه او همچنان برق و با و بطرف شیراز فرستاده بود و در همان زمان امر عبدالعزیز
بجانب یزد روان شد و باقی امر اطاعت و انقیاد آنها کرد و در ملازمت
اولک بستند و آن ملعون با بکار عظیمی هر چه تمام تر بظاہر شیراز آمد و در میدان مساوت
چتر بر سران پی دولت برافراختند و از جانب شهر خلیف در انداختند
و حسین شربت دار بدروازه مورد ستان رفت با کلاویان علاء الدین محمد سخن گفت
و جوابها ملزم مسکت شنید و در آن روز از آباد تا وقت عصر از طرفین آنچه
امکان سعی و کوشش بود در امر مهارب بجای آوردند و در آخر روز یکی از نام
از درب مورد ستان بشهر در رفت و خواج حسین این خبر شنید و پیرشان
خاطر بد حال متوجه پورست خود گشت و سایر امر اولک شکران میل نمودند
میرزا اسکندر که در نزد شاهزاده فرمود که در روز مورستان بکشد و
و در آن شب سرداران سپاه و احوال متعهد بشهر درآمدند و آن غذا با کلا

یعنی حسین شربت دار با چند نفر کس بجانب کرمان فرار کرد و روز دیگر میرزا اسکندر
جمع را که صفا با حسین موافقت نموده بودند از میان برداشت و بر سر ریاست
فارس ممکن گشت و امر آنکه ایشان را میرزا میر محمد بریم مغزای روان کرمان
گردد امیده بود و از استماع این واقعه از هم فروریختند و در عقب یکدیگر عازم شهر
گشتند و از آنجا امیر صدیق در راه حسین شربت دار را گرفت و یک کوش او را
بریده و با خنجر بریم نشانی بیشتر نزد میرزا اسکندر فرستاد و بعد از آن ان ملعون را
بمزار شیخ سعدی آوردند و در آنجا خنجرش را آرایش کرده بفضله از برودت
وریش او را تراشیدند بر کلاه نشاندند و کلاه و پوشش بر سر نهاده نزد میرزا اسکندر
آوردند شاهزاده از وی پرسید که چرا قصد برادر محمد من کردی حسین جواب
داد که اگر نسبت بد قصد واقع شد ترا خود بد نیاید میرزا اسکندر کار کشید و بدت
خود چشم راست او را از حدق پیرون آورد و فرمود تا بزخم حاق او را بکشد که کند
و سران محمدلان محمد کمش را با صفهان فرستادند و بدن خنجرش را بعد از
دو سر روز که او بخت بود و ندلسب و خنجر و مجموع امر او را میرزا میر محمد پای در دایره
انقیاد میرزا اسکندر نهادند و او را در غنیمت و او با وجود آنکه نوکر قدیم شاهزاده مرحوم
میرزا عمر شیخ بود عمر و آغاز نهاد و امیر عبدالصمد و طاهر را بکشت یک یک کلا
که محذوم او بود و غارت کرد و میرزا اسکندر بر این امر اطلاع یافت امیر عبدالعزیز
و امیر عبدالکریم و حاجب محمود و خواج حسین و خوارزمی را با هم صحرای نزد و نستان
خود و بجانب اصفهان توجیه نمود و در اثنای راه شنید که حادثه که در خاطر کس گشت
در ولایت اصفهان روی نموده است بیان این سخن است که سلطان معتم
بن سلطان زین العابدین بن شاه شیخ چون پدرش را بغزان حضرت صاحب
قران سمرقند بردند او بولایت شام رفت و درین اوان از آنجا باز گشته نزد

قوا یوسف آمد و همچو نا اغزاز و احترام کشته چند روز در تبریز بقیه عمرت
گذرانید انگاه با اتفاق بسطام جایگیر و دولت قاضی احمد صاعدی غازی اصفهان
شد و میرزا عمر شیخ بن میرزا میر محمد و امیر سعید پرلاس امیر جلایان که در اصفهان
بودند با استقبال شافیه و جنگ ناکرده و متوجه نزد شدند و امیر فاضل از میرزا
عمر شیخ جدا شده و در کوفه رفت و بعد از آن میرزا اسکندر رسید و صورت
حال معروض داشت و میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر پریان
و رعقب امر اگر جنگ ناکرده جانب یزد میرفتند و نسا و خود روی بدین
سلطان معتمد آورده هر دو سپاه در حوالی اشکانه بهم پیوسته و بدین سپه
مخالفت دلیر شده نزدیک قول میرزا اسکندر آمدند **فصل در بیان لشکرکشی**
قوامی اما از زمان رکاب اسکندر می بفرست و ماوری حضرت و اوری و
دو دمان مظفری بر آوردند و مخالفان غمان از معرکه بر تافتند و اکثر اعیان
عراق و اذربایجان دستگیر و اسیر شدند و سلطان معتمد شکست و منزه بود
اصفهان رسید و جوی پیش آمده خواست که اسب از جوی بماند و شاهزاده
مردی کران بود و در انگاه نتوانست داشت بر قفا افتاد و بهادری از غنچه
رسیده سر او را از بدن جدا ساخت شعله حیواته و آتش فشا او فرو نشاند
و قاضی نظام الدین احمد صاعدی خصما به تعصب بر پیشانی سبته بار علیا چهار دانه
و دو دانه اصفهان تهر و آغاز نهادند و بدین واسطه انواع خرابی بظلمه اصفهان
راه یافت و درین اثنا میرزا رستم بر حضرت حضرت خاقان سعید از جانب
خراسان رسید و قاضی احمد صاعدی بار دیگر سرداران با استقبال نشانند و
میرزا اسکندر ازین صفتی خبر یافت امیر عبدالعزیز که از سندی و خلاص شده بود
بوزن فرستاد و دیگری از امر ابا تاخت جو پادگان روانه کرد و انید و چون غلام

نیز از

شیراز نشد و جمعی از امر امیر ناصر محمد که جنگ ناکرده و متوجه نزد شدند و بدو در اثنا
راه امر امیرزا اسکندر صدیق و کیومرث و سپان بایشان رسیده جنگ
کردند لشکر میرزا اسکندر بدان غالب آمد امیر جلایان و سپهت و دیگران
که بختی راه خراسان پیش گرفتند و چون انجا رسیدند میرزا رستم را تخریک کردند
تا اجازت خواسته بجراق آمد چنانچه مذکور شد و ایشان نیز همراه بودند و امر
میرزا اسکندر که قبل ازین بجانب یزد رفته بودند و مجامعه اشتغال می شدند
عاقبت در ان باب مبالغه نمودند تا یزد میان شکست آمد امیر عبدالعزیز از بیرون
آوردند و بجهت امر صلح ز میرزا اسکندر فرستادند و ظاهر این نیز گذار شد و میان
ظاهره که توالت قلعه یزد کرد و در ان زمان بود ابا بکر نام محبتی برید آمده ابا بکر ظاهره را قانع
کرد و اسب بدی از اسباب بیرون و ظاهره زو امر امیرزا اسکندر که مجامعه یزد
آمد بود و در خبر فرستاد که عرض عالی است فرصت باید شمر و امر انجام یزد و قلعه
و جمعی کثیر از اهل قلعه را بقتل رسانیدند و میرزا اسکندر از فتح یزد و کلاهی یافتن امیر
جلیل را بگنجیست انجا تعیین کرد و چون میرزا اسکندر بر حالک فارس و بختی از عراق
بچشم استیلا یافت عرض داد که بخراسان نزد حضرت خاقان سعید و دستا و مضمون
آنکه بعد از او آقا جانسوز برادر سعید شهید مبارک تر فرجه حال رعایا و امر ملک و اری شیخ
ممود و شد و مهات فی الطله نظام و انتظامی گرفت اکنون التماس آنکه از برادران
بهر اصلاح و درند نامزد عراق فرمایند تا محمد و معاون یکدیگر باشند حضرت خاقان
سعید حکومت عراق را بنام شاهزاده جوان بخت میرزا با بقره کشیده او را بطلب
و علم سایر اسباب پادشاهی مغرور و محترم ساخت و در ان عراق غم کرد و انید و میرزا
اسکندر نوشت که لطف یزدانی و عنایت سنجانی ابا بکر که از امر تبریز جهانمانی رسیده
و ان منصب عالی از اسراف با خلاف رسیده چنانچه اکنون مقالید امر و منی حکومتی

که تختگاه سلیمان علیه السلام موسوم است بدان عزیز انتقال یافت مقتضی المن سکرتم
لا یزال شکر منعم که عظام و شرفا بر منعم علیه واجب است بجای باید آورد و تا موجب
مزید دولت و نعمت گردد و در بعضی آن سگشته عسکر با خاکت را ملاحظه کرده
بنابر التماس او میرزا باقره را که آثار رشد و نجابت از ناصیرا و ظاهر و لاج بود
بدان صوب روانه کرد و ایندیم وظیفه که طریق مخلصت مسکوک دارد و معتقد است
اسظام کیر و ام موافقت التمام پذیرد و لیل الحمد المند که ان سعادت مند از انثال
این وصایا متغی است رجا و اتق که بر اوران و خویشان را در ظل برانفت و شفقت
خوشی جای دهد که این معنی در شبان دولت و بقار سلطنت اثری عظیم آورد
و طریق مکاتبات مسکوک داشته بواب مرسلات مفتوح گرداند و آرزوی
باشد اعلام نماید تا در تمام ان لوازم اهتمام مبذول فند و با جابت موصول گردانند
ذکر مجاری میرزا رستم و میرزا اسکندر در فتنه میرزا رستم نزد قزاقیوسف از کوشش و سحر
میرزا اسکندر چون بواجی صنبط مملکت فارس نمود اندیشه بر تسخیر ولایات عراق
بشم کجاست و امیر عبد الصمد و امیر صدیق راجا سبب اصفهان روان فرمود و ایشان
بطرف در زنده قلعه از ارض صنبوط ساختند و میرزا رستم ازین صورت گاهی
یافته باشد که متوجه الضوب شد و مجامره ان قلعه اشتغال کرد و چون بر توخیر
میرزا اسکندر بر این خبر یافت امیر تولاک و امیر یوسف جلیل با قوی از لشکر
بد و محصوران دستاد و میرزا رستم از توج سپاه شیراز خبر یافته به استقبال
ایشان شافت و اجتماع چون طاقت مجامعت میرزا رستم بد شد
پناه قلعه و سحر بردند و میرزا رستم بر او درخود میرزا باقره را که در ان نزدیکی
آمده بود و مکتف و تقفد بسیار نمود و با خود دیار ساخت و با اتفاق مجامعه نمودند
و درین اثنا ناگاه خبر آمد که میرزا اسکندر بقبر رز در رسید میرزا رستم عزم نمود

و میرزا اسکندر

و میرزا اسکندر نیز از عقب متوجه الضوب گشت میرزا رستم در وضعی استقبال
نموده ان دولت که مانند امواج بحر اخر هم رسیدند و بعد از ساعتی که از جانین
سطارده و مجادله نمودند میرزا اسکندر بموضع آتشگاه نزول فرمود و در ان لا
امیرزاده خلیل سلطان بود و هزار سوار بوجیب فرمان حضرت خاقان سعید بعرف
رفته بود و چنانچه تفصیل قضایای سحرقتند و کیفیت آمدن میرزا خلیل سلطان نزد
انحضرت و رفتن او بجانب عراق درین اوراق مذکور خواهد شد انشاء الله
و درین ولایات رستم از انجباب استمداد نمود و میرزا خلیل سلطان بفرم
بر او راجا سبب اصفهان روان شد و هر چند کسان دستاد و از میرزا اسکندر
التماس صد نمود و مفید نیفتاد و میرزا اسکندر از یک طرف اصفهان مقام داشت
و میرزا خلیل سلطان از طرف دیگر بشهر درآمد و در ان ایام از جانین مجاریات قوی
دست داد و مهم مخبر بدان شد که در اصفهان عمرت و غلامی عظیم روی نمود و از
تقدرد جان اسباب نیت مردم اندرون بی قوت گشتند و میرزا رستم بضرورت
ولایت گذارشته روی توج بار دومی فرایوسف نهاد و میرزا خلیل سلطان
پای تجله نشود و در شهر توقف نمود و میرزا اسکندر همچنان بر سر نزار و جدان
و درین اثنا طایفه از لشکر که در شول طر حضرت میرزا اسکندر بار گشتند و
خدمتش نیز ترک مجامعه داد و بجانب شیراز حرکت آمد و خلق اصفهان بیلا غلا
بمرتبه گرفتار شدند که نطق از احاطه ان عاجز گشت گویند که در ایام مجامعه
اصفهان میرزا خلیل سلطان بر سر فالیند و روشی رسید که در شهر باب چاه مزروع
شد و در ویش خربزه آورد و طایفه خدمت تقدیم رسانید و میرزا خلیل سلطان
خواست که در ویش را رعایت فرماید میسر نشد اما بزبان غدر خواهی نمود و الله اعلم
و بناچار اعتبار است که شاهزاده کجها عالم را بقطار میداد و در اندک زمانی نمودند

فرمانده و فاعلمت و یا اهل البصار و میرزا خلیل سلطان بواسطه جوع از اصفهان برگشته
رجوع نمود و صورت واقعه را معروض خاقان سعید کرد ایند قصه میرزا استم
چون بنوائی تبریز رسید امیر قزاقوسف قرب و فرسخ استقبال نمود و باغزار
و احترام هر چه تمامتر او را بشهر آورد و بر مرتب طوهای عظیم فرمان داد و آنچه
وظایف مروت و ضیافت بود بجای آورد و میرزا استم نیز مقلیدهای لایق
بگذرانید و از برای نزول شاهزاده سراسی خواجه محمد محمد که بهترین سراسیها
تبریز بود و تقنین رفت و فرزانگان مهمانی و با محتاج هر روز مقرر شد و میرزا
استم و امیر قزاقوسف در خلوات با هم صحبت میداشتند و در باب تنظیم امور
سرنوع سخنان میگفتند و میرزا استم او را بر تخی و ولایت عراق ترغیب میکرد
و قزاقوسف در جواب میگفت که از عراق عجم زیاد حاصل نیست و مال فراوان
و اسباب و تجمل در ولایت روم و شام است و تسخیر این دو ملک بر هر
میسر نمیشود و از ولایاتی که در تحت تصرف ماست مثل مراغه و اردبیل و نخب
هر کدام که خواهی سیورغال شاهزاده سازیم تا ملایمان اجتناب از اجایراق بقاع
کرده بر سپیل اتفاق روی جلالت بدیار شام بنیم و بعد از تسخیر آن بلاد بجای
روم رویم و چون میرزا استم را تعلق تمام باصفهان بود و همچنان در توجه باضرب
اصرار نمود و آخر امیر قزاقوسف طایفه از ترکمان را فرمان داد که در کاب میرزا استم
بجانب اصفهان روان شوند و میرزا استم سیر خود میرزا عثمان دانه قزاقوسف
گذاشت و چون روی توجه باصفهان نهاد و امیر قزاقوسف امیرزاده عثمان را
تعلیم تمام نمود و بهنگام بار او را بر کس مقدم می نشاند و در اشارت راه ترک میرزا
استم را گذارشته که بگنجد و میرزا استم با خواص خویش عازم اصفهان شده
خواجه احمد صاعدی که صاحب اختیاران مملکت بود با سایر اشراف و اعیان عراق

بر استقبال

بهم استقبال روان شدند و میرزا استم بشهر آورد و نزد خدمتش قرب دو ماه و در میان
کامران و کامکار روزگار بگذرانید و چون خواجه صاعدی بکلافت راهی شایزاده
در فیصل قضایا مدخل نمود و میرزا استم در قتل او با خواص مقرران مشورت فرمود
همگنان گفتند که چون عید نزدیک است و خواجه مبارکباد خواهد آمد در آن زمان
کار او با تمام رسانند و بموجب مقرر در روز زمین هم خواجه را آخر ساختند
و اصفهانیان بعد از قتل خواجه با میرزا راه استم دل در گزین کردند و میرزا استم
تاب مقاومت نیاورد و عازم خراسان شد و در آخر شهر کسبه را به او خبر دادند
سپا بوس حضرت خاقان سعید مستعد گشت و انواع اعانات و تشریفات اخذ کرد
داد و انحضرت آنچه با محتاج الیه شاهزاده مشار الیه بود و نذر ارزانی داشت و بعد از
رفتن میرزا استم بخراسان میرزا اسکندر و فراس و عراق عجم فرمان فرمای علی السلام
شده شهر قزاق را مسخر کرد و اسب با اصفهان رفت و کوه طالع او بدرج شرف
رسیده و در المملکت سلطان ملکشا را حاکم ساخت **ذکر مقصد شدن علی**

الدوله پسر سلطان احمد و نقاری که میان قزاقوسف و سلطان احمد پدید آمدن است
خانان الکافی و انقراض قایم جویه سلطان در زمانی که امر عراق از سر مقدم صحبت
کرده با وزیر بجان میفرستند سلطان علاء الدوله پسر سلطان احمد حلی را در غرض
حاکم ساخته گاه و بیگاه نزد او مجتمع شدند می اما او را زیاد شوکتی و کفایتی نبود
و چون کوالی استرآباد رسیدند علاء الدوله قاصدی در تخیه نزد پیر پادشاه عالم
انجا فرستاد که آنچه که عازم ولایت از بجان شده اند گفت و دو جواهر
فرزوان همراهِ دارند قوت طلعه پیر پادشاه در حرکت آمد و با لشکر براه
ایشان رفت و طایفه از آن جماعت گذشته بودند و هر چه داشتند با خود برده
و جماعتی که مانده بودند دست از احوال انقراض گشته و مجموع را که داشته با اهل

طرح

و عیال بیرون رفته اند و علاء الدوله نزد پیر پادشاه رفت بموجب اشارت
حضرت صاحب قرآنی خواهر سلطان علاء الدوله که دختر سلطان احمد
جلایر بود پیر پادشاه و در جبال کجک داشت و علاء الدوله چند روزی در پیر پادشاه
بفراکت روزگار گذرانید و مدت چند خدمت امیر قرا یوسف شد و قرا یوسف
در صد و تریست او درآمد و خدمتش را با نفیسات متکاثر اسوده خاطر کرده بودند
و چند وقت ملازم بود آخر الامرا عراقی بعضی ساسینند که صلاح السنه
که علاء الدوله نزد پدرش سلطان احمد رود که توقف او در اینجا مستلزم فتنه و
پریشانیست قرا یوسف علاء الدین را نزد خود طلبید و گفت میان ما و پدر تو
مسافتی چنان با ما نمان تا کسید یا فیه و یا یکدیگر در مقام محبتیم و مدتی شد که تو بکسرت
عزبت گرفتاری اکنون صلاح جهان مینماید که بخدمت پدر ما بدورت نامی فرزند ما
که بر تبریر بروی که از اذن او باشی اینجا پیش تو جمع خواهند شد و امیر قرا یوسف
علاء الدوله را در آغوشش کشید و اسب و جامه داده کسب کرد و خود بجایب هخامنشی
ردانده شد و سلطان زاده چون از اردوی قرا یوسف بیرون می آمد با خواهری
مردم بد آنروز که همراه او بودند متوجه تبریز شد و چون به بخارا رسید طایفه
از ارباب شرارت نزد او جمع آمدند حاجی کوچیک را که بداد از قبل قرا یوسف
حاکم تبریز بود این معنی است شنیده فی الحال سوار شد و نزد علاء الدوله رفت
و گفت فرمان پادشاه چنان بود که تو بر تبریز نیازی بر امر تکب خلاف امیر
علاء الدوله جوایی نماندیم گفت حاجی کوچیک او را شنید که نزد قرا یوسف فرستاد
و خدمتش از جرایه علاء الدوله در غمب رفت او را بقلعه عادل جور فرستاد و فرمود
که در چاه زندان قلعه شهنشاه در مصلوب نگاه دارند و در اثناء این اوقات سلطان
احمد بجد تمام در اسب حکام بغداد سعی مینمود و مال فراوان در ان امان بدست

او افتاد و بود در عمارت مدینه السالم صرف میکرد و میان این سخن السنه که در وقت
توجه حضرت صاحب قرآن مخفوری بجا بست بغداد و بسیاری از زلفه و طلا خود را
در صنایع بنهاده و معاونت معتمدان خویش بموضع که به چاکس کمان اینجا نمی بود
نهان کرد و درین نوبت که بدار است آمد انهارا بکشت آورد و در شهر الزاب بجا بود
مختصر تر ساخت و خندق عمیق در پیرامن ان فرمود تا حوض کرد و در اینجا بجا از شرط
بخدمت می آمد و باز بشنا متصل می شد و چون از عمارت برج و باروی باز پرداخت
رسولان نزد قرا یوسف و پیر بود اق خان فرستاد با کتف و هدایا و در باب
پیشش علاء الدوله که محبوس بود هیچ کفایت و پیغام داد که در بهار آیند و بجا
منعت مزاج که طاقت کرمان بغداد و نندارد و در سلاطین امدان اتفاق نزول خواهد افتاد
قرا یوسف را عدل درخواست سلطان احمد سلطان علاء الدوله موافق مزاج
نیفتاد و از پیغام توجه بجا بست امدان نیز متاثر شد و گفت که میان ما و او
عهد و پیمان واقع شده که قصد مملکت یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد نمیکند اگر
مکتب این امر ناپسندیده میشود و حاکم است و این نوبت ایلجی سلطان را
زیاده احترامی نکرد و چون بهار شد قرا یوسف بر سلاطین اتاق فرست
و خیری ایلجی در نظر ایت فوج آیت او مجتمع شدند و لفظ ان ولایت مشغول
شدند و تا حدود ارض عادل جور رفت و از ان طرف سلطان احمد با غلبه از
و حاکم تمام بر سلاطین امدان بقدرت کماش کمان سلطام جایگزین بود
ایشان در قلعه محصور شدند و سلطان احمد تابستان در اینجا گذرانید و پانزده
قوشون محکم آراست متوجه سلطانی شد و در قلعه سلطانی معصوم مراد سلطام
حاکم بود و سلطان بهر روز او را محاصره کرده کاری از پیش نرفت سلطان
احمد کسان نزد معصوم فرستاد او را بعینیت و عاطفت پادشاهان نوبت

و او در محصور بدان سخن گفت گفت صبر باید کرد تا قوت
چو پیش آید معارن این حال خبر رسید که او پس نامی در بغداد و بغوزندی سلطان
موسوم شده و بعضی معتمدان عروس مملکت را در نظر او جلو داده اند و
خدمتش شیفه این معنی گفته سلطان را در سلطانیه مجال توقف نماند عازم ولایت
و چون بدان حد و رسید عقد جمعیت مخالفان از هم فرو گینت و او پس مذکور
و پسر شیب که خیر مایه فتنه و فساد بود گرفتار شدند و درین زمان که سلطان
از سلطانیه بازگشت به بغداد رفت و امیر قرا یوسف در تبریز بود و شقاق و بغض
کرد و بعد از آن بنا بر تعرض قرا عثمان بولایت از رنجان و استمد عا و لی
پسر طهرن قرا یوسف با لشکری که از آن متوجه آن صوب شده و پس فرود آمد
که از شد اولاد او بود و همه مخالفت مملکت در او جان کنداشت و سلطان احمد
عنیت قرا یوسف را عنینت شمرده از مردم او بیارت و ترا که که مراد است
قرا یوسف کشیده بود و در سپاه عراق عرب و احشام کردستان و
استان و دیگر ممالک کردها بنو و لشکر کردن شکوه از بغداد آمد
آمد و از انجام متوجه تبریز گشت شاه محمد پسر قرا یوسف از او جان بگریزفت
و سلطان احمد با بختل و زینتی تمام در عزه ریح الاول سه تلاش و عشره ثمانی از
در آمد که پندگان در سخر افتادند چنانچه قریب صد قطار شتر خیمه و خواره
و سوار برده و بارگاه و دیگر اعمال انقال او میکشیدند و جلای اسبان و
میشتر از گنجا بود و در آن روز نه تقویر اسب بر سر کوه هم با زمینهای دلی همای
مرصع میش او میدوانسندند بر بالای سرشس چیز از لغبت مرصع داشته بود
و مرغی از طلار احمد بر زیر چتر تربیت داده و دوری مقابل بیضه غصه شوسه
وردمان مرغ بقیه کرده امر او عظام در رکاب پادشاه پاد و فرستد و از

مختار

از عقب ایشان بری پاره کان و صاحب حسنان که ملازم بود و نداجا همای
ز رغبت هر یک نوع از سلاح در دست گرفته میشد و بدست راست
سلطان شاهین آقا که صاحب اختیار ملک بود قدم بجاک می نهاد و بدست
چپ او بغداد اقا نیز پاوه میرفت و از پیش و تقای سلطان مقدار یک تیر
پر تاب نیک هیچ سوار نبود و در از در شهر را آیین لب شده و انواع آرایش
بقدم رسانیده بودند و بهر چند قدم گرفتاری ز سرخ و فقره سفید هم مگر
بر سر او می باشتیدند و بهر چند کام که اسب او می نهاد و پای اندامای قوی برین
میگسترند و سلطان لعلی بر تاج داشت که دیدنای از نظاره ان خیره بگینت
و بدین آیین و عظمت سلطان احمد در دولتخا از تبریز قول کرد و بجای از امر
که در عقب شاه محمد ولد قرا یوسف رفتند و در حوالی خوی بدر رسیدند و
بعد از که شش فراوان برود کرده دست از بخار باز داشته هر یک
بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند و چون قرا یوسف نیاز طلب پر طهرن
و مردم از رنجان رسید خلق ان مملکت در تسلیم شهر تعلی منینو و نند و خلیه
ان داشتند که قرا یوسف بر ایسان کیتم مقرر کرده و شهر را بولد طهرن
مسلم داشته باز کرد و قرا یوسف بدین معنی راضی نشد و آغاز محاصره کرده
عاقبت سادات و موالی و اعیان و اشراف از رنجان بیرون آمده شهر را تسلیم
نمودند و خطبه و سکه بنام ولقتب سیر بوداق خان موشخ گشت و ان یار را
با توابع و لواحق بر سر سیورغال قرا یوسف بسیار غار خویش بر سر کوه دریا سپه
گرمی بغایت معتقد او بود از زانی داشت و چون دور از فرخ از رنجان
بگذشت خبر استیلا سلطان احمد بر ممالک از رنجان مسموع قرا یوسف گشت
امر او اعیان سپاه و مقربان در گاه راجع آورده در باب صلح و جنگ

با ایشان مشورت فرمود و بهنگام بجا بر قرا یوسف با سلطان احمد اتفاق کردند
کردند و در باب کجی خویش سوگند ان عظیم بزبان آوردند و قرا یوسف کجیک
همه را بوعده های جمیل خشنود کرد و پسند و مقرر شد که کجیل منزل به تبریز آیند و از
ارزنخان روان شده مسافت بیموده بصبح ای کج قریب لشب غازان بود
و سلطان احمد در آنجا اقامت نموده رسیدند و در آن منزل فرود آمده به تبریز
مقابل و مقابل مشغول شدند و صبح روز آویند قرا یوسف از یورت خود سوار
میسند و مسیر و قلب و جناح آراسته روی لشب غازان نهاد و سلطان احمد
نیز با لشکر متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین جنگی عظیم واقع شده از طرفین
خفق بسیار بقتل آمده عاقبت ترکان غالب آمدند و لشکر سلطان رویه
بانهزام نهادند و با طرقت و جوانب پراکنده گشتند و سلطان احمد در آن محله
نماند و با چار عیان بگردیدند و در وقت فرار ترکانی مجبور بر و رسیدند و نا
داشته دو ضرب زده سلطان از اسب پنداخت و صلاح و جا بهای قتی
پادشاه را گرفته او را بکنداشت و سلطان بسورخ باغی که آب از آنجا بیرون می آید
در رفت و از غایت و هشت هم آنجا نشست که تا بپسند که از عقب او کسی می آید از
از قضا سیری کفش دوز از شهر بیرون آمده بالای درخت جوز فرقه نظاره جنگ میکرد
و در آن حال که سلطان بیکواره از معرکه روی بگریز آورد اسب او را شناخته
که در آب پادشاه عالی مرتبت بریز آمده پیش سوار رفت و فریاد بر کشید که ای
پادشاه عالم این چه حالت است سلطان گفت که خاموش باش و مرا فاش کن
که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود برویم در و چهار پامان از ایشان تسلیم
و ترار عایت نیک کنم و همین که بنهاد در سیم ملک یعقوب را بر سیم سیو غال
تجارت زانی و دریم و بر آنچه عهد بسته پیر کفش دوز بخار رفت و او عجزه داشت

که بخوردن

که بچیز آن تعال نمودی و از امور ابریه و قضا محفیه سخنان گفتی هر بار آن صورت حال
در میان نهاد و آن عجزه بد نهاد و جوز آن آغاز نهاد و چون از کار فارغ شد
شهر را بگفت که میان ما و بنهاد و یعقوب مسافتی بعید است و حالیا نفع از آن
بناخواهد رسید و پیشتر است که چون شب در آید مردم نزد سلطان حجاج
دیگر تر با او ملاقات دست نداده و صیدی چنین از دام با بجد و از زمان ششما
الکون صلاح می نماید که نزد قرا یوسف روی و کیفیت حال باز نموده و سنجی نیک
بست کفش دوز را سخن زن معقول گفت و همتو در کار پادشاه مند و در آنجا
میرا خوران و احاجان سلطان راجع آورده بودند و از ایشان استغفار
میکرد که سلطان احمد چند اسب همراه داشت و چند اسب با خود برده باشد
و چند بیکر بدست سپاه ما افتاده ناکا بکفش دوز بی تاشی مجلس قرا یوسف
در آمد و گفت سلطان احمد در موضع نزدیک به نهانست اگر پادشاه خواهد صحرای
بر سر او برم قرا یوسف گفت این چه سخن است باید که او چند فرسخ قطع کرده باشد
بکفش دوز بر قول خود اصرار نمود و عرضند است که معتمدان خود باید فرود
تا او را اسب سپارم قرا یوسف مردم اعمادی خویش مثل شیخ درسون و میر سپه
شیرجی و محمود ایناق و ستلش همراه کفش دوز روان کرد و ایشان رفتند سلطان
از سوراخ بیرون آوردند و سلطان سر برهنه بود با یک پیرهن قبا ی خلق
در برش انداختند و طایفه که بر سرش نهادند و خدمتش را بر لعل اسب پرده
شیرجی سوار کرده مجلس قرا یوسف رسانیدند امر قرا یوسف بر پای خاست
و سلطان را بپهلوی خود نشاند و زبان عتاب بگشاد و به سلطان خطاب
کرد که اصلا بر قول و فعل تو اعتماد نیست بار ما بقران مجید و اسما بر ترک الهی میکنند
خودی که قصد من و مملکت من سخن و خلاف کردی و قرا یوسف هر کجایی و شکایتی

که در اول درشت اظهار فرمود و حرکات ناشایسته که در ایام گذشته تا غایت از بس
صا در شده بود باز نمود و بعد از آن اورا از موضع جلوس بر خیزانید و بر صف نهادن
و سپردن اوق خان در آمده برکت نشست و امر او اعیان با سلطان گفتند که مملکت
تو بتو که و بر سپردن اوق خان میرسد و برزل بایجاد او در بعضی ممالک از بیجان با هم
سپردن اوق خان باب زر گرفتند تکلیف کرد که سلطان ان نشانی خود نوشتن انجا
گفتند که شاه محمد را در ممالک از بیجان گذشته بودیم و تو امدی بتغلب این
از دست او اشراق نمودی اکنون نورت قدیمی خود لعنت دارم مضامین بدو
باید داد و فرمودند که در آن باب نشانی دیگر پیدا خویش در قلم آور و منتهون انکه فرزند
اعزاز مجد الباقی الله تعالی که در عهد او ندم مستحقان قلع نیست تکلیف بداند که
تختگاه بغداد را بر فرزند اعزاز شد غیاث الدین شاه محمد بهادر از زانین داشته
می باید که چون از توجه او آگاه شوند فی الحال با اوراق و پیشکش استقبال سپردن آیند
و مفتاح قلاع و خزائن بدو سپارند و ابواب مخالفت مسدود کرد و آیند خدمتش
را بقدم اطاعت و تقیاً و ملقب نمایند و چون سلطان احمد از نوشتن این
سلطان فارغ شد قرا یوسف و امر اسم در آن جانعی کرده شاه محمد را نامه داد
السلام فرمودند و امر او را است و سرخایان اعراب و غیر ایشان را از محبتند
که درین جنگ اسیر شده بودند اما ان و او در رکاب شاه محمد روان کردند
و قرا یوسف با سلطان احمد گفت با وجود انکه لغت عهد و او اشتهای بقصد مال
و جان من لشکر کشیدی من ترا میکشم اما بسطام روی سلطان آورد که گفت که فاند
سلطان اویس را تو خواب کردی و باز ماندگان و ارکان دولت او را کشتی
و از تو هیچ کاری که لایق باشد صادر نخواهد شد ما نخواهیم گذاشتن که قرا یوسف
بفریبی و فی الحال از جایی خود برخاست و شمشیر از میان کشد و نزد قرا یوسف

اندرخت

اندرخت و گفت حیات این شخص موجب فتنه و فساد است و اگر اورا زنده
گذاری بنهر رفتند و مشورش روی نماید و نزد عقلای عدم او بر وجود رجحان دارد
و امر اعراف متفق الحاکم گفتند که اما ان داودن سلطان احمد هیچ وجه صلاح نیست
تر حکم صا و ق جواب داد که بنصایت الله تعالی اگر بنهر از فریبجو او در لشکر من باشد
و غدر بر خاطر من خطور نکنند و من سوگند جز و ادم که قصد ان کنم و اصل انجا فرستند
عمل نخواهم کرد و بسطام معروض داشت که این شخص چندین خون ناحق کرده است و
خضمان حاضر اند اگر تو قصد او میکنی حمایت هم میکنم قرا یوسف ساکت شد امر اعراف
سندش را که سلطان را بر سر قاضی شخیلی که نورت او بود و بر دو جعفر تیر شریف
را نوزده وعرضه داشت که سلطان بر او امر ابنا حق گشته است و بسطام بر صدق حلال
او کوایی داد و از بسیاری مبالغه عراقین امیر قرا یوسف را بقتل سلطان احمد نشان
ساختند و خواج جعفر و چند نفر دیگر بجایه سندش رفتند و سلطان احمد را بخیله بداد
کردند و روز دیگر امر احمد دست قرا یوسف رفتند و سلطان احمد صراحتاً رسانید که با انکه
احمد را در روز بعالم عدم در دست ما و بجز ار ذال او باش میگویند که سلطان زنده است
و چند ان مبالغه میکنند که میکن که فتنه روی نماید قرا یوسف بسطام را گفت که تدبیر
امثال این امور منوط برای است بسطام فرمود که نقش سلطان را در مدرسه خواج شریف
علی کجی نهادند و صفی سیاه بر سر او پوشیدند و اهل ترو تاسه روز آمد بسطام را
بان حال میدیدند و بدین تدبیر ان گفت و کوی تکین یافت و بخیله از فرزند
احمد که در جنگ گاه گرفتار شده بودند همان شربت چشیدند و سلطان حلال
الدول را که در قلع موجب است شده بموجب فرمود قرا یوسف بر اعدم فرستادند
و سلطان احمد بخیر و تکفین کرد و در عمارت و مشق در پائین بر او بر سر سلطان حسین
که بر تیغ عذاب گشته شده بود مدفون ساختند و دنیا جای افارست و محل گناه

در بسیاری اوقات ظلمان هم درین عالم بجز اعمال سیر خویش گرفتار میشوند
و چون خدیو رتبه سلطان احمد بمساج حضرت شاه بنی رسید از خواجه عبدالقادر
گویند که چند سال در خدمت سلطان احمد بسر برد و بود رسید که در باب قضیه دوست
خو و هیچ ساخته خواجه عبدالقادر این را باقی گفت و در علی نظام داد و عرض خاقان سعید
رسانید **در بابی** عبدالقادر ز دیده بر دم خون ریز باد و سپهر نیت جای ستیز
کان هر سپهر سرد بر تاناگاه تاریخ و فوات گشت قصه تبریز اما قصه شاهجه ولد قراویست
چنان بود که بعد از قطع مسافت بدار است آمد و رسید بعد از یکسال شش ماه
که اولاد و وصفا سلطان احمد را در بغداد محاصره کرد ایشان در شب کشته شدند
که بخت نند و او شهر را گرفت و بر تمام ولایت عراق عرب استیلا یافت و در آن
مملکت مدت حکومت کرد و دولت کفر او ان جمع آورد و مال بکرا انداخت و خطبه
و سکه بنام خویش موشع ساخت و دیگر نزد پدر نیامد و قراویست نیز تعرض نمود کرد

در شهریور سنه احدی عشر و ثمانیاد حضرت خاقان سعید بر تو القات بحال اولاد
و ماجا و انداخته و مان و او تا اسباب طوبی عظمت ترتیب کرد و در موضع باغ
شهر را که قریب بقلعه اخیار الدین در فلبس در سلطه همراه واقع است بتقدیم رسانیدند
که میرزا با بکرا از کرمان بسیتان آمد و شاه قطب الدین و الی ان ولایت دم است
ولای او میزد و این میخ را موجب استغنا از استغنا حضرت خاقانی میداند
شهریار حبشید قند فریدون فریا حصارش که فرمان داد و اعلام ظفر اعلام در شهر
جمعی اول سال مذکور از دار سلطه همراه در حرکت آمد و چون رایات لغرت
شعار لقبه اسفزار رسید بر حسب اشارت کما کار سپاه جلاوت آثار در
جمعی او دیدی در بر و خود نامی مصقول در سرد و کمانهای کمیابی در بار و بعضی کاه حاضر شدند

و قیام

و خود بالک ظرف بنیاد از اسفزار روان گشتند و الی انجا اسکندر نیانکین بجهانت قطع
و ذخیره و ازوان و مد و اهل سیتان مغزور شد و سپهر مخالفت در بر کشید
سپاهی اطاعت پیش نیامد و چون منصور مانند قضای میرم بظاهران قلع نزل کردند
و هزار مرد و جلد از مردم فراهم باشد اسکندر در حصار بود و در بهادران سیتان
مثل محمود و هندو و بوقا و محمود سیه سوار و غیر بهم ایشان متفق و یار و جسمی و لاوار
ان سرزمین بیست بدیوار حصار بنا داد ایستادند و جمعی از سپاه فیروززی اثر نشان داد
کو درسی و یوسف عراقی و خدا داد و سرداران دیگر که کردند و از دیوار تا گشته شده سپاه
بمیان باغی در آمدند و مبارزان جانین در هم آمیختند و گرز و شمشیر بر یکدیگر میزدند
مخالفتان چون دست بردار گشتند از شاه که در دوزخ کرده در قلعه خریدند
ارکان دولت و اعیان حضرت در نصب غراده و مخفی و کندن نقب اهتمام
تمام نمودند و نقب بجهت امیر شاکت بود و دووم بجهت امیر مضراب و یکی بجهت
امیر ترخان و یکی بجهت امیر حسن صفوی ترخان و دیگری بجهت امیر علی که گشتش پیش
بجهت امیر جمال الدین فیروزشه و دیگری بجهت امیر بو شیردان میداشت و دیگری
بامیر فرمان شایخ و یکی بامیر سعید علی ترخان و دیگری بامیر یوسف خواجه و مولانا ابتراسیم
صدر و یکی بامیر خاندان شاه و دیگری بامیر شیخ موسی و امیر محمد شرف و طایفه سرداران
و سپاه ظفر شکار از اطراف و جوانب حصار خندق و نقب میکنند و پیش می روند
و مردم قلعه نیز کوششها برهادرانه می نمودند و مدت ده شبانه روز اش رزم بجای
افروخته بود و اهل حصار چون علامت دولت و اقبال بر چهره حال شد لغرت مال
مشاهد کردند چاره جز اطاعت و انقیاد ندیدند اسکندر نیانکین و پیلوانش از
وسایر بر گشتن قلعه از دزدان و تجر بخصیض نفع آمد امیر شاکت را اشعیغ ساختند
و امیر شاکت را به سخن عجز و بیچارگی ایشان در پاپایس بر اعلی عرض داشت که بخشش هر بخش

نمود و التماس او بفتح اقران یافت شاه اسکندر و سروران قلعو تخت نشین شدند
 و در باب جرایم مباح و عواطف خسته و از اختصاص یافتند و چون خاطر خسته و همگی از
 و غرض قلعو فراده غنای غنشد و رایه فتح آیه بجایب حصار اول برافراخت پهلوان پیش
 در از از مجدداً اعلت پوشانید با معارف سستیان برسم رسالت نزد شاه بطلب ایلیا
 دستا و او را ترغیب و تحریص بموافقت و مطاوعت فرمود و از خواست مناعت
 و مخالفت ترمیب و تحذیر نمود و به پیغام داد که اگر شاه قطب الدین بخلاف کند نیز بجز
 عالینا آید خنایت و عافیت در باره او بظهور نخواست حق علم است
 که با قصد عرض مال و ملک او ندایم و اگر نضاج ما را بسمع رضا صفا ننماید و از خواب غفلت
 بیدار نکند و شاید که امری نسبت سپاهی بر غنایت ان ولایت از کمن غیب بجز
 که در شریعت معتدلت جایز نباشد و چون اجتماعت عرفیت سستیان نمودند
 سیاه فیردنی شکار اول را هر که در میان گرفتند و اهل قلعو در مقام محافقت و
 مدافعت آمده استوار بایستادند و از جانین جنگ پیوسته شد و لشکر منصور
 اب از ایشان باز گرفتند و ارباب قلعو باب چاه روزگار میگذرانیدند و چاه
 لقب زده آبل چاه را نیز باز بستند و شاه نصرت شکار که بحصانت حصار مردان
 کار غرور در سرداشت پیشانی استکانت برین نهاده از سر عجز انان طلبید و حضرت
 خاقان سعید التماس او میداد و داشته لشکر از پایی دیوار حصار باز خواند و در باره
 شاه نصرت خنایت و عافیت ارزانی داشت و امانی باقی قلعو دیگر که در ان
 نزدیک بود دست در دامن استیمان زده انان یافتند و چون ان ولایت
 مسخر شد موکب هایون در جنبش آمد همی من محل نزول لشکر نصرت شکار شد
 و شاه قطب الدین با کله خود نیامد کس نیز نفوست و داشت جانسوز نامه نیکو اگر
 شخصه قهر فرمان داد که سید حامی سستیان که از عمد رستم باز بسته بودند شکستند و

و بر ان سخت دست نهد و غارت و ران ولایت بر آوردند و در مواضع از
 مزارع اثر نگذاشتند و با وجود آنکه در مملکت غلبه ری باشد در اندک رسیده
 و دو نقطه از دودمان بر آمد و خرابی بسیار از لشکریان در ان دیار صدور یافت
 و میرزا رستم در ان ولا از عراق آمده بود و امیر مضر اب جرسب فرمان ولایت
 وزه رفت و همین طریق ملک گد داشتند و چون آثار بی غنای در ان مملکت بجز
 ظاهر شد که مزیدی بر ان متصور نبود و حضرت خاقان سعید عمر فر محبت
 فرموده ایالت ولایت فراده شاه اسکندر لیس شاه علی که آثار و اکنی او از ان
 از انصاف او ظاهر و لاج بود ارزانی داشت و در سلخ شعبان دار سلطه همراه از جو
 حجت ورود و حضرت رشک سپهر کبوه شد و درین اثنا ایلیان و ایلیک خان
 یاد شاه خنای رسید و تعزیه حضرت صاحب قرآن مغفور رسانیدند و صنوف
 نوارش و عنایت مخصوص شد و حضرت انصافت یافته گفتار در حضرت موبک
هایون از بیخ کشید و وصول کاب هایون بیا و غنیش و متوجه شدن او از انجا بجای
مور از ان چون حضرت خاقان سعید ماه مبارک رمضان زاد در سلطنت بر آ
 بگذرانید و شریط سعید و اد آب ان روز سعید قیام نمود و حسو انجم در محبت
 الشرف خویش را بیت اقبال بر افراخت حضرت فرزند از محمد خواجه میرزا ابراهیم سلطان
 بی نظمت در الملک بگذاشت و امیر جلال الدین فیروز شاه را بعلامت او بارش
 و فرمود که امیر لطف الله بیان متور و حمزه قتل قولبر حد سستیان زنده لوازم احتیاج خود
 مرعی دارند و بنفخ حجت عازم باد غنیش شد و مثال مستح الاقتال با حصار حاکم منصور شرف
 نفاذ یافت و در اندک زمانی سپاهی افزون از چند و چون در ظل عنایت هایون
 جمع آمدند و چون این خبر میرزا غنیل سلطان رسید او نیز از سمرقند با لشکر فراوان بجای
 کش آمد و در انجا خربانت که خدا داد چسبند که در زمره مخالفان لشکر نام داشت بگذرد
 اب خنبد رسید شاه زاده شار الیر امیر الهمداد و امیر انوشه را بار سزاسوزان نمود

الضرب کردند و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیدند و مقابل هم فرود آمدند و در
 تعبیل نمی ورزیدند و امر امیر خلیل سلطان قاصد کز او فرستاده مدد طلبیدند
 شانزده با چهار هزار سوار ایلعار فرموده تا بقریه شیراز را اندوختند و آمد خدا داد
 حینت بر این حال اطلاع یافت روز خود را بچایان نمود و شب بیدار بود و دیگر کس
 استعمال مسافت نمود و هنگام نماز پیشین بقریه شیراز رسید و از جانبین جوانان
 در میدان آمده نیز آن مجار بر استغفال دادند تا غنیمت لشکر کز غنیمت یافت
 میرزا خلیل سلطان بنا به لشکر بر دو خدا داد فی الحال شاه و زاده و قلع را بست
 آورد و نشانها نوشته میفرمود که میرزا خلیل سلطان هرگز در اینجا و اطراف ولایات
 میفرستد تا ممالک ماورالنهر مسخر او گشت و این حادثه عجیب در سیر دوم
 ذی قعد هسنه احدی و عشر و ثمانیة وقوع یافت و چون پرتو شتو حضرت خاقان
 مولید منصور در ولایت باو عنین بر این احوال بیخ افتاد نواد تو ج بهار ماورالنهر
 و قبل ازین حضرت خاقان سعید امیر کس راز د میرزا خلیل سلطان فرستادند
 حینت چون بروی غلظت یافت نوکر خود نوکر میرزا احمد جهانگیر را مصوب امیر کس روان
 کرد و ایشان در لباس قتلتمو بموجب اعلی پیکر شد و بعضی رسانیدند که امیر خداد
 میکوید که این صورت نابرضه ستکاری آنحضرت از بند مخلص صادر شد اکنون بهرج
 فرمان شو و علمتایم حضرت خاقان سعید جوین را همراه نوکر خدا داد فرستادند و بنام
 داد که آنچه در پرده غیب مستتیر بود ظاهر شد و بامتقالب اعلی میرسیم بهر چه برین
 و مصلحت باشد بتقدیم خواهد رسید باید که امیر خداد ادنی توقف متوجه قبلا اقبال
 کرد و در عنایات خرد از شایع اوست و در ششم ذی قعد که از کس صیحه منحصرا
 همان گشت و امیر شیخ نور الدین در وقت توجه بجای نوب ماورالنهر با حضرت پادشاه
 کرد و آن اقتدار قرار داد بود که هرگاه که ما بچه توفیق ظفر شمار از افق ان دیار طالع کرد
 من بارودی همان خون خواهم پوست و درین ولایت بار و عده خویش بخوار آید چون

خدا داد

خدا داد از توجه او بدگاه عالمنا خبر یافت از سمرقند ایلعار کرده بر سر امیر شیخ نور
 ناخت و مردم او را بر ایشان و پیرانگنده ساخت و مراجعت نمود و موبک حضرت
 شاه رخ بنفیر و زنی از حجون عبور کرده درین اشامیرا میرک احمد و میرزا سیدی محمد
 که امیر خدا داد ایشان را بجنحه ولایت حصار فرستاده بود و بطلبین طرد دست
 متوجه درگاه ملاطین بنیاسته شرف پاپوس در یافتند و بنوازش تا نشان
 سرافرازشند و در خزار بسبع پادشاه سعادتیار رسید که چون رشته امیر خدا داد
 حینت از آراستن زلف عروس مملکت منقطع گشت میرزا خلیل سلطان را بند کرد
 بنیمت عنینت شمر و حضرت خاقان سعادت در ضمن نظر و تائید پادشاه
 بی مانند با لشکر نامتوج سمرقند شد و پیشتر امیر علی که کوکلتاش را با امرال دیوان
 با تخیل بن بهر حفظ و ضبط خرنید و اموال عنیب روان فرمود و میرزا محمد جهانگیر و امرال
 و ارکان و اکابر و اعیان و دستار بنان شهر بریم استقبال را با بلام آمدند
 و با تفات پادشاه اسلام سرافتخار و مباحات باوج سموات رسانیدند و درین
 ذی الحجه ازین مقدم ضروری زمین تکنگاه حضرت صاحب توان نصرت قرین پانجا
 تقوی بخج برین نهاد و ظل رفعت و عنایت و نصفت و حمایت آنحضرت برین
 ابالی ان دیار مبطوط و محدود گشت و چون حق در مرکز خود قرار گرفت امیر خدا داد
 با ریاب بچی و غناد روی بخوستان نهاد و حضرت خاقان سعید شکر خدای ملک
 حمید مجید بجای آورد و در اوایل محرم سنه شش و عشر و ثمانیة امیر خداد را در این
 کا و خواجگی را فرمان داده بحد و دیستان رفته بطلب امدت پان مقرر و محرره
 قوتو لحن شتوند و از جانب بر خبر بود معادن یکدیگر باشند و دنیا تر خازن از
 خدا داد حینت فرستاد که تو قبل ازین معروض رسانید بودی که ما از همه کس متقدمی ان
 کار ممنونیم همان طریق اتمام و رعایت و عنایت ما را نسبت بر بندگان قدیم و عاقلان

بر جا و رعب و سیت مستقیم دانسته باشد و حسن و فاضل صدق و صفات معلوم او شده
و تا غایت امری واقع نشده که موجب احتراز و اجتناب او از عزامت مایل باشد
اکنون فی و غدغه باید که ممتحب را بجانب کرد و تا از مایه احسان مانع هیچی و مخلوط بود
ورستو و چون ولدینا ترخان با امیر خدا و ملاقات کرده و یاد او رسالت تمام نمود
خدمتش در جواب گفت که امیر شیخ نورالدین آنحضرت را بر این فرج نخواهد گذاشت
اگر او را نبیند گند من بجز دست سرافراز کردم و حضرت خاقان سعید این جواب
ناصواب و غضب رفته و دفع غمزه آن حق است شناس بر اسم همات دانسته بجانب
مغولستان در حرکت آمد **ذکر توجیه حضرت خاقان سعید بجانب منوچهر**
فیلد جود از خدا و اوستی با تشغیب شمع جهان و شاه و دور آن حضرت خاقان
سعید غمگین و کوشش مغولستان جرم کرده در ایته جلاد است بدان صوب بر او سخت
و انتقام خدا او در بدو دست ممت مایه از جمله مغرضات شناخت و از مکتبه
بیرون آمد چون قریه شیراز مکمل اعلام دولت و برابر گشت میرزا ستم و امیر
ترخان و امیر شاک و امیر و شیردان بر حسب فرمان برسم منفی روان شدند
و میرزا امیرک احمد و برادرش میرزا با بقا و امیر سلطان شاه پرلاس و امیر حسن
نامر و محجب گشتند و حضرت خاقان سعید موضع او را ستره عمل قامت سپاه
ظفر نیا به ساخت و از پیش امر از منفی خبر آمد که امیر خدا و اوستی میگوید که امیر شیخ
نورالدین با بجانب آید و هر چه صلاح باشد بتقدیم رسانیده آید آنحضرت مناد بر
بدان طرف و نستانده و بدین اثنا صورت پس بر روی نمود که آینه خیال کجک
نقش پذیر مثل ان بنود و کیفیت واقعه چنان بود که امیر خدا و از بادش بگنجانا
محمد خان استمداد نمود و او برادر خود شمع جهان را بجای فرستاد و امیر
خدا و او در خرم و بخش دل شده و فرمان و نازان با استقبال شمع جهان شافت

در مضمون

و از مضمون مثال **میت** هر شبه کجک امیر که خالصت شاید که بیک نخته باشد غافل
و با کمال نسبت با برادر محمد خان و ظالیف خدمت و لوازم ضیافت کما حجت و بیغی
بتقدیر ساسیند اما او با خواص و مقرران خویش در میان نهاد که خدا و اوستی
ناحق شناس سوفاست جراب و جوج و حیدان عنایت و عاطفت که حضرت صاحب
قرآن مغفور در باره او داشت اکنون بر پندید که این نمک بجرام با اولاد و اهل بیت
چه نوع معاش میکند و عدم چنین شخصی بر وجود او در میان خرد و رحمان دارد و بر
قتل او اتفاق نمود و خود خدمتش را گرفتند و سر برهوس او را از بدن جدا
ساخته نزد امیر شاک و ملک فرستادند **میت** سری کردن از امرت کشید
کرد و نقش بر استان توانیک کشان اور و ذکر تقویض مملکت او ز جند
میرزا امیرک احمد و میرزا احمد شیخ و آمدن میرزا خلیل سلطان و رجوع ایالت
اوران و توجیه نام زاده عالمیان میرزا الغیاس کورگان چون محاکم ما و راهند
در تحت تصرف کما شکان حضرت خاقان سعید فلک اقتدار قرار یافت
پر تو اوقات بر احوال میرزا امیرک احمدین شاه زاده مرحوم شهید عمر شیخ نهاد
که در آن مدت طایق جان سپاری مشکوک داشته بود انداخت و ز نام حکومت
او ز جند را در گفت کفایت او نهاد و میرزا با بقا که بر او است و امیر مضراب
امیر موسی کلا و ابدان ولایت فرستاد و مقرر آنکه بعد از ضبط و نسق امور بجانب
بار و وی همایون باز کرد و در امر از منفی سر خدا و او و پسرش الهدا که
در تاخت شاه رنجیه بسری بر و همراه آورده و ند و لصبونف نوارش سرافراز شدند
و امیر شیخ نورالدین که بر حسب فرمان عازم ملاقات خدا و او بود چون شرا و
منده شد معا و ده نمود و در پایه سر را علی حاضر کردید گفت که مغولان ولایت
در آمدند و ما و اگر ایشان خوابی واقع شود اگر حضرت فرمانید بیورت نمود

باز کردم و دست تصرف انجمن را از مملکت کوتا گنم حضرت خاقان سعید
اجازت داد و مشروطاً بمانند و باز آید و میعاد می معترض کرد که از آن تجاوز نماید و میر
نشار را به قتل نمود و روان شد درین اثنا بمساجع جلال بیوست که مرزا خلیل
سلطان بعد از واقعه خدا و اکنام بمانان را با خود متفق ساخته بطرف الان
توانسته بامر عبدالخالق سردار میر خدا و بیوست حضرت خاقان سعید امیر شاهی
با دیگران بدو جانب فرستاد که ایشان را بدست آورند و بنفس هایون عازم شدند
و امیر شاهی التماس نمود که راه من باز میدک ازین مضیق بیرون ایم و امیر عبدالخالق
نیز خبر دستا و دشمنان در قلعه برنیزید که من متوجه درگاه عالمینا و میبوم امیر شاهی
صلاح در ترک محاصره دیده عازم اردوی اعلی شده و چون شیخ نورالدین در آمدن
تعلیل نمود حضرت خاقان سعید مولانا قطب قرمی و امیر کوکل فر قرار کرد در زمان حضرت
صاحب قرآن مغفور مقصدی معظمت امور بود و نزد امیر شیخ نورالدین فرستاد
که مقرر چنان بود که بروی هر جهت نهایی موجب توقف چیست او جواب گفت
که عنایت پادشاهان در باره من بسیار واقع شده و از تقصیرات خود مستغفم التماس
اگر مردین و لا از آمدن معاف دارند و چون رایت تلفاتشان بجز اسان هر جهت
نماید بخیرت رسم و مقارن انجمن امیر خلیل سلطان از الان که آمده بامیر شیخ و ازین
بیوست مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن او را معروض کرد و بنید حضرت
خاقان سعید عذر امیر شیخ نورالدین را مسموع نداشت و عین عنایت بجانب او
معلوف ساخت و در استولات نو که قدیم مرزا خلیل سلطان حکمی کل نام آنکه بنیت
احوال و صورت دو لشکرهای او را معروض داشت و حضرت خاقان سعید در
بالطاف سپهران مستفکر ساخته باز کرد و آیند شاه زاده بازیگی کار فرستاد
که آنحضرت عذر پیمان بسته از امر او برخواستند همراه او بخدمت مبادرت نماید

و حضرت

حضرت خاقان سعید امیر شاهی ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علی که کولتاشان را نامزد
فرستاد که متوجه جانب او گردند و در حضور بی کلان و امیران هم با و کرد و مدت الحیات
وقصد جان فرزند خلیل سلطان گنم و او را معزز و محترم و از مکرر کند قصد او کند
بدر وسع و امکان در دفع اوسعی تمام سخن صاحب اعراض در شان او شنوم
امر این همه و از آنحضرت شنیده متوجه جانب انرا کشنده که امیر خلیل سلطان
و امیر شیخ نورالدین در انجا بود و ند چون بدان هده و رسیدند امیر شاهی ملک و
کنار آب توقف نمود و امیر حسن صوفی و امیر علی که با نزار فرستند و بامیر خلیل
طافات کردند و در حضور امیر شیخ نورالدین سخنان حضرت خاقان سعید را
بعضی رسانیدند شاهزاده مستفکر و آسوده خاطر روی بار دوی هایون فرستاد و در
موضع او زون تا شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده در لعین مجلس التوسل
قرب شد و از خاطر حفظ خرد و جانیکه و عهد معاو و عهده بجانب خراسان سربرد
و ایالت مملکت ماورالنهر ترکستان را بفرزند سعید و محمد خود نور با بره خلافت
معینت الدین میرزا الکلی که در کان ارزانی داشت اگر چه شاهزاده در باب
عدالت و نصفت آیتی بود و احتیاج بر بند و نصیحت نداشت آنحضرت کوشش
هوش او را بدر موافقت مشفقانه و نصیحت پادشاه بسیار است **ذکر تقویین**
مصدر شاهان امیر شاهی که در قلعه ماند و کابل میرزا قید و در ترتیب یافتن برده مخوفین
شدن و نج و منایم ان بابو الفخ میرزا ابراهیم سلطان چون ضمیر اقطاب اشراق شهریار
افاق از مخططات ممالک ماورالنهر برودخت رایت هر جهت بصوب اسیاط
هراة برافراخت و ولایت بداری رعیت و شیطلم امور ملک و نصیحت کرد و حدتش
خوش دل مشاوهان روی توجه بجانب حصار نهاد و چون موکب هایون
از جوی عبور کرد و مملکت قندهار و کابل و غزنین را که تحتکمال سلطنت بود

بود میرزا قید و فرزند ارجمند میرزا میرزا محمد میرزا هماکلیرن مرسل سلطان
 غایت فرموده و فرمود که عروس مملکت را بزور عدالت و احسان
 بیارند و مضمون کلام الملک بقی مع الظاهر انما کذا است و چون ملک را از
 خازن ظالمان و مفسدان پاک سازد و این مینویسند را سب استقامت دولت
 شناسد و از طریق ستوی و عدالت درگذرد و بعد از آن رای هماکتبی
 عالم آری پادشاه حضرت کشور مقتضی آن شد که حکومت مملکت بخ و طایستان را
 آقا کابل بدیشان و مین عدل شاه حسن عقل کابل فرزند عالیشان متعالی مکان پیش
 ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان کرد و در مقام الحس حتمی بگرد و مجموع بلاد ایران
 و نوزادان در فنون فضایل و حکارم اخلاق و محاسن آداب نظیر و عدیل داشت
 حواله فرماید بنا بران فرمان قضایان نفاذ یافت که شاه زاده کرد و در اول سلطنت
 قائم مقام حضرت اعلی خاقانی بود و متوجه اردوی سلطانی گردید و انجمن انتقال
 نموده بر مرکب استعجال سو ارشد و در شان نزد هم حسب بجزند اند خود رسیده
 سعادت و نیتوس دریافت و بعد از آنکه از بسیار که حضرت خاقان سعید را
 محاط ساخت بصلط مملکتی که باسم انجمن موسوم شده بود فرستاد و
 در وقت وداع زبان محبتت سان حضرت خاقان سعید بدین مقال مترنم
 شد که **بیت** غایت کیمی کسی باید آید همان بگریگی بود و یاد کار و چون مهمات ولایت
 بحسب اراده سر انجام یافت خاقان عدالت شعار بجانب دار سلطنت
 همراه ایلخار فرمود و در شان نزد هم ماه شعبان مستقر دولت و شرف رسیده
 ان بلده طلیه طراوت روضه رضوان یافت **و در بعضی قصایا که بعد از رحلت
 خاقان باین دواد در ولایت خراسان دست داد** یکی از انجمنان بود که سعید علی
 بن امیر سعید کمال الدین امیر سید توام الدین که حاکم آمل و ساری بود و پناه بود

عالمینا آورده مفصل این مجمل است که حضرت صاحب قران مغفور بکنام
 مراجعت از دیار مصر و شام حکومت آمل و ساری را جناب مرتضی مثل الیرازنی
 داشت و درین ایام که حضرت خاقان سعید در ماورالنهر بود امیر سعید مرتضی بر او
 امیر سعید علی مذکور باد ادا ساداة هزاره جریب سپاهی آورده قصد برادر کرد
 امیر سعید علی بولایت خراسان آمد و مشمول نظر عاطفت گشته حضرت خاقان
 سعید متقبل شد که او را بمملکتش رساند و خواج محمد شرف سمنانی را مقرر فرمود
 که در مصاحبت امیر سعید علی بجانب ساری رود و با سعید مرتضی بگوید که
 حضرت صاحب قران مغفور ولایت آمل و ساری را برادر تو مسلم داشته
 و تو اکنون در ان مضایقه میکنی و ظیفه آنکه ابطال بقواعدی که آنحضرت موکد کرده
 را دندی و برابر در شایعست نفرمای که این مع موجب کدورت ضمیر شرف
 خواهد شد و بجهت الله و منکر که امروز باشما و هزار سوار مجمل در خراسان نشسته
 و خاطر از جمیع جوانب و ضبط جمع است ان مملکت ظاهر احتیاج بر نهضت
 رکاب همایون بداشته باشد اگر جناب مرتضوی سخن بان شود و لشکر با در ان
 حدود مجتمع اند و اشارت عالی را متوجه او داشته اند و چون خواج شمس الدین
 محمد و امیر سعید علی با ستر ابا و رسیدند خواج مشار الیه ساری رفت و سعید
 مرتضی را هر چند نصیحت کرد فایده بران قرابت نشد عاقبت امیر سعید علی ظیفه
 را در ستر ابا و با خود متفق ساخت و بطریق شیخ چون متوجه ساری شد
 و سعید مرتضی را پیرون کرده بار دیگر در ان دیار مکن یافت و بیکر انکه امیر ساری
 شد بدخشان که شاه بهاء الدین برادر او را بقتل رسانید بود امید کجبه
 امال آورده با جز از سعادت زمین پوش فایز گشت و حضرت خاقان سعید
 او را نوازش فرموده بوجه با جمیل امید و از ساخت و بیکر انکه از طرف خاندان

ایلی ایچا رسید و پیشکشها گدرا سینه زبان مبارک فتح ماورالنهر بخانه
و انحضرت بعد از نوازش او را رخصت انراف ارزانی داشت و همچنین
ایچان فولا و خان و امیر آید که بهادر و دیگر حکام دشت قباچ بدکاه شهباز
اتفاق رسید و شفقار و سایر جانوران شکاری آوردند هر سه تهنیت فتوحاتی
که تجید در ولایت ماورالنهر ترکستان واقع شده بود بقدیم رسانیدند
و انحضرت هم را اسب و جامه و زر داده با فسر و کتوانخت و از برای فولا
و امیر آید که و امیر السی سلاکاست و تحنها کرامتند که سزاوار پادشاهان
ذواقند از با شد تعیین نمود و امیر حسن کار اگر بفرط کینست و حسن تقریر انصاف
داشت فرمان داد که نزد فولا و خان رود و بجهت شاهزاده و حاجت
میرزا محمد جوکی مخدوم از خاندان خانی و دو دمان جنگی خانی حفظ کند و امیر حسن کار
بموجب فرمود و عزیمت نمود و دیگر آنکه طالعین از ترکانان که در موضع اغرنج
دوستان لبری بودند در فترت پیراپوشه فرار نموده بودند درین اوان اتفاق
ایشان میور سالار بتلقین دولت سید از همه راجع کرد و بیورست قدیم با
و خود شرف بساط بوس شرف شده زبان با عتد او دستفقار کشاد و متر
بدریخ ذیل عفو بزرگات انجاعت پوشیده ایشان بغرانت خاطر و اماکن
خو قرار گرفتند و دیگر از وقایع آنکه حکام سیستان از کردار خود نادم شده
عرضه داشتند که اگر انحضرت از جرایم ما درگذرد و بجهت اطمینان خاطر این بندگان
جناب ارشاد ما ب ولایت ایب شخ زین الدین خوانی را ارباب نماید
همه ایمن نده بخدمت شایم و حضرت خاقان سعید جناب تقوی با
هدایت اشخاص را رخصت فرمود و انجناب روان شده چون نزد یک
مقصود رسید اعیان ولایت با استقبال مبادرت نموده و شریف اعزاز

و احترام بجای آوردند و جناب شیخ نده از غنایت و عاظت انحضرت را
که نسبت بمروم سیستان معلوم او شده بود باز راند اکابر و متقیان ان
ان دیار مثل شتاب مسعود و برادرش قطب الدین قاضی سابق و غیره متابع
و کرباس میان اهل ریاس بدرگاه سلاطین بنا رفتم بخوبی جرایم ایشان کشیدند
همه را بعلفت سبکان اختصاص داد و دشت نصرت پرست محمود را کرد و بنده
اطلاق فرمود و همراه اکابر سیستان نزد پدیش فرستاد و شتاب مسعود و خانم
رکاب نصرت اشتاب گشت و دیگر از وقایع ان بود که خاطر انقباض تاثیر محبت
خاقان جنگی مدت به تعمیر ولایت مرود شده و ان دیار در زمان جنگی خان با شتاب
پریش تولی خان سوخته بود و بخج خاک و خاکستر از ازمینه و عمارت خامنه
بود و بمضار این عزم فرمان قضا جرایم نهاد یافت که از مجموع بلاد خراسان
دور و نزدیک و ترک و تازی یک روی بدان مهم آوردند و خلایق حرب فرمودند
کار بند شدند و با تمام امیر علیه که کلکدش امیر موسی و امیر علی شقانی و ولایتی بدان
ویرانی در اندک زمانی بحال معموری و آبادانی رسید **ذکر جدت و عظمت**
امیر شیخ نورالدین و توجه حضرت خاقان سعید بجانب سمرقند و غایت عظمی
امیر شیخ نورالدین تسبویات شیطانی و تحویلات نفسانی با جمعی از مشهوران
بی ایک روی لطافت سمرقند نهاد و امیر شاه ملک با شکر باز شد
پیران آمده پیر و سپاه در موضع قزل را با جابم رسیدند و صوغنا ابرسته
دست به تیر و شمشیر بردند و قول امیر شاه ملک را مخالفان از جای بشدند
و خدمتش از معرکه عنان بجانب قرانیه یافتند و از انجا که به القصر اتوق کینا
کش و سمرقند است بنا برد و امیر و قادر بدست دشمنان گرفتار گشت
و چون کیفیت این قضیه بسع علیه رسید فرمان داد که امیر مضراب و امیر کل

پراسس و امیر بایکارشاه ارلات و امیر نوشیروان پراسس و امیر محمد
ترخان و امیر یوسف خواجه و امیر غیب شیر متوجه ولایت ماورالنهر شدند و یک
امرا مثل حسن صفوی ترخان و امیر محمد بیگ و امیر محمد خواجه بجانب فرمودند
رفته از آن حدود و بر خبر باشند و حضرت خاقان سعید و لدرشید و غیاث الدین
میرزا بایسقر را در اول سلطه همراه بجایست یقین نمود و مکتب همایون در
چهاردهم محرم الحرام سنه ثمانت و عشره ثمانیه بجانب ماورالنهر نصبت کرد
و در موضع مرو عرضه داشت اعیان سمرقند بیا سیر بر اعلی آمد عرض کرد
روز دوشنبه شانزدهم ذی الحجه خبر ما بر امیر شیخ نورالدین و امیر شاهک
بشتر رسید و یکی از ملازمان امیر شیخ نورالدین فلان نام بدر و از آمد پنجم
اورسایند سمرقند یان فرستاده را بر تیر حرج چنان زدند که پراسس بر نواوه
باز پس بر نود و روز جمعه امیر شیخ نورالدین بدر ب شیخ زاده آمد که می گفت
ان با تمام خواجه عصام الدین داوود و شیخ زاده ساغری نوده هر چند فریاد
بر کشید کسی جواب نداد و از اجاب در و از آنین رفت که خواجه عبدالاول
و قاضی صلاح الدین منعقد ضبط ان شده بودند سخن گفته خواجه عبدالاول
جواب داد که ما مردم طالب علمیم و بجایست کاری نداریم حکم ما میرزا
شاهرخ بهادر است قره العین خود اینجا گذاشته بود از صد مات شما
شاه زاده روی توقیف نذید اکنون تا حضرت حضرت شاه رخ پند
ما شد را یکی نخواهیم گذاشت و در آخر عرضه داشت اکابر و اثر شه سمرقند
حضرت خاقان سعید الیمین قمر میر سمرقند فرستاد تا بشارت وصول
حضرت فلک فرسای بسج اغانی انجا رسانند و چون جیکو هرگز اعلام ظفر فرجام شد
نوکرشا همکس عرضه داشت آورد که میرزا الفیگک در کد اکلان لشت و این

بند و در مصاحبت نوشیروان پراسس متوجه سمرقند گشت و چون امیر شیخ
نورالدین از دروازه سمرقند بایوسن بازگشت عم زاده خود امیر شیخ حسن را
که بجای آتب رفته حصار گرگین را محاصره کند درین اثنا سپهر امیر خداداد حسینی
بی رخصت امیر شیخ نورالدین بولایت خود رفت از نجات خدمتش اندیشا کرد
و پرتشان خاطر شد و وفادار که مقید داشت بقتل رسانید و بتر رفته
میرزا محمد جمالی که این میرزا محمد سلطان را که در حصار بود ندید مد مد افسوس
نزد خود آورد و درین زمان که امیر شاهک سمرقند در آیات همایون بجای
چگون رسید امیر شیخ نورالدین عبدالکریم حاجی سیف الدین را با بعضی از
سرداران و برابر امیر مضراب باز داشت و سلطان بایزید را بجانب کلف
فرستاد تا سر او میرزا الفیگک نگاهدارد و خود با میرزا محمد جمالی که متوجه سمرقند
شد بمقصوره که شاید که سمرقند در بروی شاه زاده بخشایند و چون مقصد رسید
هر مقصود و جمال نمود و شهر دین همچنان در مقام مخالفت بود و چند روز
امیر شیخ نورالدین پرتشان خاطر و پرتان شده دل فریاد و گشت و کان کلان
و درین ولایت رایت فتح آیه کلف رسید که میرزا الفیگک بود و انجا همکس
بایزید احوال انقال گذاشته فرار کرد و عبدالکریم حاجی سیف الدین با دیگر
امرا که در برابر مضراب نشسته بودند هم که کینتند و در زحمه بودند هم صفر کوب
منصور از آب مجبور کرده امیر مضراب را بجانب کس روان کرد و خود همکس
در حرکت آمد امیر شیخ نورالدین از کشتن لشکر فیروزی اثر خبردار شده
تجدید نمود از نواهی سمرقند متوجه کنار اب شد و امیر شاهک سوار و
پاد سمرقند جمع آورده از عقب شیخ نورالدین روان شد و خدمتش عطف
عنائی کرده بر امیر شاهکس تا خت و سمرقند بایزید متفرق و پرتشان ساخت

واموال سلطنت ایشان بدست امیر شیخ نورالدین افتاد بسبب زیادتی نمود
اوشد و با خود خیال نسبت کرد در مقابل لشکر منصور آید و میرزا میرک احمد با قصد
سوار از ولایت خو پیرون آمد و با مرشا هکاک پیوست و روی تو خود در کاخ کز
اعلی آوردند و میرزا الفحکام قوچیان ولایت کاش را جمع آوردند و مجموع ایشان مجتهد
پیوستند و کرده اجنود در اردوی کردهون شکو بجمع شدند و امیر شیخ نور
الدین نیز با سپاه فزون از حساب بهر رخا ششجوی ورزم آزمای تو کوش
گاه ششریار کیتی کشای کشت و در زمانی که هر دو فریق در برابر یکدیگر صف
کشیدند امیر شیخ نورالدین در شان امیر منیر بد کمان شده و در از میان
برداشت و نایزه حرب بالا گرفت آتش قتال اشتغال پذیرفت و یک پسر
امیر شیخ نورالدین بود که در فری میگرد و میرزا احمد میرک پیش رفته و در از
جایی برگرفت و قوچیان نیز آثار جلادست بطور رسانیدند و حضرت خاقان
سعید بغس هائون آنهک مو که کرده مبارزان قول مهابد در ان قلب را از ان
جوانت فوت باز پیدا شد و سبجا روی بدشمن نهاد و بضر بسبب تیغ آفتاب
خوس جمعیت ایشان را با دوا دادند و امیر شیخ نورالدین از میدان عمان
تافته لشکرانش متفرق و پراکنده شدند و جمعی برهنه روی برهنه
سمند کرده و ان خرام مالیده بد نوب و انام خویش معترف گشتند و اخفرت
همه را نوازش نمود و عنایت فرمود و این فتح مین روز دوشنبه نهم
ربیع الاول از کمن غریب عالم ظهور آمد و یازدهم ماه مذکور حفظ سمرقند از فرستادم
حضرت خاقان مانده بهشت شد و سمرقند میان از جنگ جوادت امان یافته
مشمول نظر عاطفت و احسان گشته و اخفرت امیر شاهک را بابا لشکری کینه
کند از بجوای انزار فرستاد تا هر که از اتباع امیر شیخ نورالدین یا بدست وصل

کردند و چون مهمات مملکت ماورالنهر تجدید رونق و طراوت یافت اخفرت
عمان غریت بجانب خراسان تافت **ذکر عود اخفرت به راه و بیان بعضی از**
جزئیات حضرت خاقان سعید پسر تمربیع الاول از سمرقند نهضت نمود و
در اوایل ربیع الآخر مدار سلطنت به راه ترفول کرد و از دشت قبیاق و ولایت
اوزبک ایلی امیر آید کور از مملکت در بند و شروان و ستاده از جانب
هزاره حرب کس سعید غالدین و از ولایت ساری قاصد لیر امیر سعید
کیا همچنین از قلعه فیروز کوه و دیگر ممالک ایلیان در ان خیزد و زمت مقابله مینماید
و سخنان حکام خود را بوسید امر و مقربان معروض میداشتند و درین اثنا
پرک که از ان جانب اختیار ممالک کر میسر بود و در از ولایت پروان
رانده هر دو متعاقب هم بدرگاه عالمیناه آمدند و امر اکبار در دیوان اعلی
معاذا لیشان پرسید و چنان بوضع پیوست که کخنت غبار فتنه از جانب
مودو و توپیج یافت لاجرم بر لیغ مطاع صدور یافت که حکومت کر میر قلی
بر پرک در شته باشد و مودو و بملارفت رکاب نصرت اثاب قیام نماید و
بعد از معاودة اخفرت بخراسان بنام در شتر لغت و خاقان معارف بنام که
در شته ثلثات و عشر و نمانیر بطرف شمالی شهر در برابر قلعه اختیار الدین حکام مملکت
بودند تا تمام رسید و اکنون که تاریخ بهی سبب فتح و تعیین منتهی شد در
غایت صفاد مسموم علی است و در سال مذکور خاقان مودید منصور در جانب شرق
شمالی حرات بجمارت باغ سعید فرمان داد و هندسان داستان جا بکدت در کد
فرضتی در غایت تکلف زمین تمام شد و قبل از ان با لهای در از در ان صفنا
و سیع باغی برده موموم باغ سعید **ذکر آمدن میرزا عمر شیخ از جانب عراق**
و مسند شدن بملارفت خرو و اتفاق حضرت خاقان سعید در افتتاح سمرقند و

و ثمانی غنیمت میلاق با غنیمت فرمود و در آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا سید محمد میرزا
عمر شیخ بهادر از جانب فارس و عراق آمده شرف پاپوس در یافت
و سبب این میخ ان بود که چون میرزا اسکندر ان محاکم را در تحت صند آورد
صلاح چنان دید که میرزا عمر شیخ بن میرزا سید محمد و میرزا علی بن میرزا سید محمد را که در
برادر زادگان او بودند از ملک عذر خواهد چو ایشان از روی ارش و کتاب
استحقاق پادشاهی در ششده ان دوشاه زاده متوجه خراسان شدند
و در او آخر محرم بموکب همایون پیوسته و درین اشاقاضی مولتان که از متوجه
ان دیار بود بر سال آمده الفیض تحت و تبرکات آورده بود سید امیر امین
درشت و بعضی رسانید که در ان بلاد خطبه و سک با هم و لقب همایون متوجه
بنیایات سید ربیع مخصوص گشته رضت انرافت یافت و در حال ان احوال
خمره چهره نوکر و میرزا النبیک آمد مغولی را مقتدا آورده بعضی رسانید که میرزا
نورالدین مغولستان نزد محمد خاقان رفته و او برادر خود شیخ جهانزاده و امیر
تقرین نمود و ایشان بالشکر با تقرب سیرام رسیدند و مقارن ان حال
از جانب کرمان نوکر سلطان اولیس سیرام را دید که آمد خبر آورد که میرزا اسکندر
از صند محاکم فارس و عراق فارغ شده و روی بدار الملک کرمان نهاد و درین
ولایت خرابی بسیار میکند و باز ایلی میرزا النبیک رسید اخبار خوش رسانید
و خاطر خطیر از جانب سمرقند فرارغت یافته لشکر بایز از میلاق با غنیمت اجازة
داد که بجایهای خود روند و انحضرت در پیتم صفود السلطنت بهر اة نزول کرده بلخ
را غنا نمودار و وضع رضوان ساخت و درین ولا ایلی امیر شیخ ابراهیم از جانب
تیروان رسید و پیشکشها پادشاه را بکذرا نید و انحضرت فرستاده را غنیمت
و رعایت فرموده باز کرد و سبب از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شاه ملک بطرف

مؤلفان

مغولستان رفتن و دیار غارت و تاراج کرده با ایلی فراق مراجعت کرده **و ایلی**
امیر شیخ نورالدین نوبت ثانی داشت که کشیدن حضرت خاقان سیدان مکانی
امیر شیخ نورالدین با انکه شکست یافت دل از حکومت برینیداشت هر لحظه
میکرفت و هر زمان خود را بر حاشیه ولایت میزد و چند نوبت از صدمات
لشکر سمرقند منهدم شد و چون کاری از پیش نبرد و عاجز شد پناه محمد خان برد
و از واسطه آمد نمود و محمد خان بالشکر فرودان متوجه ماورالنهر شد و این خبر
سیرقند رسید و میرزا النبیک صورت حادثه را معروض استادگان پای
سیر اعلی کرد و ایند حضرت خاقان سعید با حقا ارشک را فرمان داد و روز
پهار شنبه سید ربیع الاول از باغ زاغان بیامغ قنار نزول فرمود و از انجا پای سعادت
در کاب آورد و روان گشت و منازل قطع فرموده بجنگار آب مرغغان رسید
و در انجا قاصد میرزا النبیک آمد خبر رسانید که مولان بولایت خود باز گشته
سپان این سخن شنید که چون محمد خان بمیان نیکی و صور ان رسید و امیر
نورالدین بدو پیوست با خواص و مقربان و مردم تجرید یافته متشوره کرده
گفت چه ضرورت است که برای شیخ نورالدین با مردم دو قوت و نزولت
و ششمنی کنیم و معلوم نیست که ظفر و نقره نصیب کیست و رایها تبرک
معاد است قرار یافته محمد خان ایلی حافظ نام نزد امیر شاهک فرستاده
سابقا میان ما و تو عهدا و می بنود اندک نزلتی بدوی نمود بنابر انکه اصحاب
اعراض بود و اکنون با تو دوستی میکنم اگر میان تو و شیخ نورالدین عهدا و
ما و راهمیت نمیکند امیر شاهک ایلی را زود جاهد و سب داده خوش دل
باز کردند و نور و زنجش را با ایلامات و تبرکات پادشاه نزد محمد خان کرد
و از جانبین قواعد محبت و صداقت تاکید یافت و درین اشامک لیا اول

نوکر میرزا الشیخ رسید به عرض رسانید که میان شاهزاده و امیر شاهک کدورت
واقع است و حضرت خاقان سعید جهت معاوذه معقول آمدن ملک سیادل
در رفتن بجانب سمرقند متوجه شده چند روزی در آنجا چکاتو تفت
منو و امیر سعید عیال را در دستاوه مشارالیه موجب فرموده علموده
ببخارفت و باز آمده معرکس بهشت که بعد از تفتیش خان بوضع بهشت
که از آن زمان که نام حله عقد در رق همات ممالک ماوراءالنهر در کت کفایت
امیر شاهک نهاده آمده در شرایط ملک داری و مر اسم جانپاری وقیع
فرد کدورت است اما مزاج **نما مان بجایت نازک می باشد باقی رای عالی**
حاکمست و همچنین امیر سعید عیال عرض رسانید که در آن عین که من باز گشتم امیر
شاهک بدفع شیخ نورالدین متوجه مغلستان شد تا مهم کمی رسد و اجتماع
این اخبار حضرت خاقان **القدر عازم سمرقند شد تا آن مملکت را بخیزد**
رو تظراتی دهد و چون رسید سلام بخ رسید فرمان نمایون شرف
نفاذ یافت که بچگونگی بسجده و سوگب اعلی در بیت و یکم جمادی الاول بود
کرد و چون موضع قتل **خیام سپاه نصرت انجام گشت میرزا الشیخ**
و کابرو اشرف **عادت بساط بوس دریا خنده و حضرت چون**
جان که تن در آید بهتر می رفتند در آمد و بمزارات اکابران دیار و صاحب
قران نماید از رفته سلامت و صدقات مستحقان و مجاوران رسانید و عزاد
کان محل نزو **در یاد گشت و بعد از چند روز نوکر امیر شاهک**
رسید **سرا بر سر راه رسید** **ارسانید و گرفت گشته شدن امیر شیخ نورالدین**
کدال بود **روی زمین امیر شاهک چون جهت دفع اقمیر**
شیخ نورالدین **کدو خواست که براب سجون بل بندد امیر**

نادرسان

شیخ نورالدین

شیخ نورالدین آگاه شد اضطراب آغاز کرد و بهر کس از شاهزادگان جنگی
و امر اتوبل حسه التماس نمود که چنان گشتند که میان امیر شاهک صلح
واقع شود و بعد از قیل و قال امر ابا امیر شاهک در باب مصالحت امیر شیخ نورالدین
سخن گفتند امیر شاهک ایشان را از پیش روانه گشته خود متعاقب
بصورتان آمد و قاصدی نزد امیر شیخ نورالدین فرستاده بیخام داد که اگر
بجناحه اعتراف میکنی و بعد نخواهی کرد نشسته مشغول میشوی با تو صلح میکنم و الا
ما تو جنگت امیر شیخ نورالدین گفت که اگر امیر شاهک با تو بود که بگوید
تا من نیز ما دو نفر بیرون ایم ولی آمدش در رسول این حدیثه بقطع رسد بهتر باشد
سخن بر این قرار گرفت امیر شاهک بدر این قله رفت و امیر شیخ نورالدین
بیرون آمده یکدیگر را در آن خوش گزیده رسیدند امیر شاهک گفت که جان
روشنست که حضرت صاحب قرآن مغفور از ایشان برتر است که که فریدی بر آن
مستور بنویسد از فرزندان صلیبی ترا عزیز تر ندیدم و یکی از غنایهای حضرت
که در باره تو مبدول فرموده اکثر ادر زمره **الغلام از نظام و او و خود انصاف**
ده که با وجود این به حقوق از تو نسبت **بیرن غنایها چه بجز متهما واقع شد اکنون**
الماضی لایند که گفته اند بزکان که از گذشته **تو سیر از سر انصاف قدم پیش نهد**
متقبل مشوم که از جانب حضرت خاقان سعید **چیزی متوزسد بلکه به لطفت**
و عنایت مشاهد کنی امیر شیخ نورالدین گفت **که از سر گشت میتوان است**
اگر پیش در میان هست هر چند امیر شاهک **میر عظیم تو را امیر شیخ نورالدین از**
سر کرد و گشتی و غنا و کدورت و در مقام **اعتذار و استغفار آید فایده نداد و امیر شاهک**
گفت روز بلند شد و هوای گرم از برای **ماست ایبار و غنایها فرست تا پاشاییم**
و خود از در قله دور تر رفت و امیر شیخ **در راه از غنایها استیسا و بود او را**

م

بدین سخن فریب داد و القدر امیر موسی کاو امیر دولتشو حجب چند نوبت آمد و شد کرد
سخن صدیگامی رسید امیر شاهک با امر گفت بکنوبت و کین آمد و کت را
نصیحت کیند که خود را از حضرت نیز و یا فرزند را روان نمیکند باری که کینک
خود را بفرستد تا بر زمین را ناموسی باشد امر افتد امیر شیخ نورالدین مدینه
سوار استاده با ایشان سخن میکفت درین حال امیر شاهک در مقام نوازش
هر قذاق آمده با او گفت که تو هر اجایی برادری بلکه پیشتر از امیر و قدم جرات
پیش نمی دیر این سخن که در خاطر آمده اقدام نمایی شاید که بهره نلف و نصرت در آینه
مرا و جلو که آید و ذکر دلاوری تو در السنه و افوا بسایر و دایره که دو نام
شجاعت تو بر صحنه روزگار باقی ماند باید که چون امر از نزد امیر شیخ نورالدین
باز کردند تو نزد اوردی و پیشک چون ترا از دور بینند پیش طلبند و در آن خوش
هر بایگند فروکشیدن او از بس در عهد تو و حیا قنط و حمایت تو در عهد
هر قذاق مقبل این میخسند چون امر سخن تمام کرده مر حاجت نمودند هر قذاق
فصحت یافته متوجه در قلمو شد و چون چشم امیر شیخ نورالدین بروی آفت
آورداد هر قذاق ساد و سینه چند نوبت را نوزده امیر شیخ نورالدین خم
شده او را در آن خوش گرفت و چند انکد دستهای هر قذاق بر پشت امیر شاهک
بهم رسید هر روزی که داشت او را از اسب فروکشید و چون شیخ نورالدین
انقاد را بفرستید او را و شیخ از غلاف بیرون آورد و نوک شیخ نورالدین
که با او در بیرون قلمو شد و در تر استاده بر سر هر قذاق تا خندد و یکد شیخ
بیاوردی هر قذاق را بده او را نو شیخ نورالدین را نگاه داشت و سینه سواره
انداخت چنانچه اسب برید و شد اسبان رم خوردند کتاب شیخ نورالدین
امیر شیخ نورالدین را آورد و در آنکشتان او را بجهت دفع شیخ نورالدین

باینی و بعضی از کاسه سرشش بر بود و امیر شاهک از دور با جوی تقارر مشغول بودند
هر قذاق چون دید که مدور رسید برخواست و یکد دو ضرب شمشیر امیر شیخ نورالدین
را بجاگندست انداخت و امری چنین بدیع برینوی دولت حضرت خاقان
سعید از پرده غیب ظاهر شد و امیر شاهک هر قذاق را که بچین همی خطا قلم
نمود و بود تر میت و نو اشس سپار فرمود و گفت مدته العزم ممنون تو خوام بود
هر قذاق گفت که چه سعادت ازین بالاتر که رضای مخدوم حاصل شده نام این بنده
در میان الوس باقی ماند و بعد ازین واقعه امیر شاهک قلمو صوران را محاصره کرد و
اشنا ایلی حضرت خاقان سعید رسید بهغام با امیر شاهک آورد که مردم قلمو
از تو هم اند باید که نر و آبی تا دیگر اروز ستا و اجتماعت راستات و بیم
و امیر شاهک بر حسب فرمان بدرگاه عالمینا مر حاجت کرد **دو کرم و دوت**
رایت نظرتان بجزسان و رسیدن خبر واقعه نایز امیر افغیل سلطان
چون محاکم ماورالنهر و ترکستان از وجود عداة و لمفاعة صافی شده
و جموع ان ولایت مضبوط و محفوظ گشت حضرت خاقان سعید مفرم حضرت
علا دولت و شوکت بر فراخت و اردوی همایون از کان کل کوچ کرده
بکمال کعبه نزول نمود و دوران منزل امیر احمد میرک بموجب حبت بیوست
و شرف بابوس دریافت و بجنابیت مخصوص شد و امیر شاهک نیز تقبیل
بساط جلالت منا استعا و یافته جو اطع خرد و از سر افر گشت و هم در آن
شاه زاده جو حجت میرزا الف پیک کورکان طوسی عظیم ترتیب یافته بکشتن
و بسند بنظر پادشاه رسانید و درین اثنا ایلی عم زاده امیر شیخ نورالدین حن
از قلمو صوران رسیده صورت اقیاد و اطاعت و مداحی اظهار کرده بود
و ستا که کردین قول صاچه تومان اقا را نزد ما گشت از سیاق کلام

چنان فهم می شود که بعد از واقعه حضرت صاحب قرآن معذور است شیخ نورالدین
تقاریر در جبال کجاک آورده بود و چون خاطر اشرف میرزا الفیاض از امیر شاهی ملک
اندرک غباری در پشت چنانچه شتر ازین میخ مذکور شد فرمان واجب از اعلان
شرف نفاذ یافت که امیر شارا الیه عازم خراسان شود و موکب همایون از کول کند
حضرت نموده و مسافت پیچوده در دراز سلطنته هراته نزول کرد و بعد از چند روز
محمد علیا تومان آقا رسیده آنحضرت شرایط اعزاز و احترام تقدیم رسانید و
قصیده کوسویه که از هراته تا بجایان نزوده فرسخ است بنو اب او از زانی در پشت و
از آثار خیر محمد علیا در آن سرزمین ابواب الیه موجود است و قبل از توجیه بولایت
ماورالنهر حضرت خاقان سعید در صد و تریب میرزا خلیل سلطان آمده و بهر
بدو داد و جمعی از سرداران مثل امر حظه قوت و تو بیگ فولاد و خضر سیاهی غیر
مازم رکاب او کرده اند و هم بود که اسباب پادشاهی شاهزاده را مرتب
ساختند و بر لبخ جهان مطلع نفاذ یافت که شاهزاده بولایت عراق عجم و او با
رود از آن حدود ممالک که تعلق به پدر مرحوم او میرزا میراندا میداشته
بهر جا که بکیرد از آن او بپشت و بهر جا که خاطرش قرار گیرد پورت سازد و میرزا
خلیل سلطان روی عراق نهاد و چند روز در می نشسته بنا بر طلب میرزا
با صفهان رفت و از آنجا بری از آمد خواجه گذشت و درین نوبت که بری سید
بچارضه و سر روزه راه دار القار میشد از وقوع این حادثه چشمها فلک
رسیدند چاک و چکرانگیاب و در آنها خواب شد و خبر واقعه او بمسابع علیحضرت
پیوسته خاطر آنحضرت متعجبش و بر ایشان شد و چاره جز تحمل ندید
زبان خسته سار الله و انا الیه را رجوع کنجنا و همنوز کوشش از خود
صد او زلزله که کوشش میرزا شاه زاده خلیل سلطان فارغ شده بود که

کولین

طین ارتحال والد داشتش محمد علیا خان زاده در شرفات قصر دماغ و ضلع ویر
محمد و بانوی عظمی در مشهد مقدس رضویه علی سکنها اسلام الحید و وفات یافت
و در جوار و غنم بز که او را بجاکش سپید دند بمینور و اشش بر از نو زیاده ذکر آن حضرت
خاقان سعید بجانب مشهد مقدس و معاودت از آنجا و نزول در سلطنت بهر او و کول
امچان خانی چون آفتاب علم افروز لوامی عظمت و شوکت بجانب بیت الشرف
خویش برافراخت و ضمیمه خورشید تاثیر پادشاه جهانگیر اقتضای آن نمود
که موسوم عید الصبح زیارت مشهد مقدس رضوان که از باب عرفان و تحقیق آنرا
بر ابرج نافله داشته اند بتقدیم رسانید و با مضامین غزلیت نیم ماه
ذی القعدة موکب همایون از در سلطنته هراته حضرت فرمود درین آنگاه
بمسامع جلال سویت که مود و کر میسیری که التجا بد کاه عالمینا آورده بود
و بلعل عسی در ملازمت رکاب حضرت آفتاب روزگار میگذرانید درین
اوقات فرصت غنیمت داشتت عنایت کر میسیر کرد و آنحضرت تفضل حال
او مسرع بجانب هراته روان گردانید و کیفیت احوال او چنان بود که چون
حکومت ولایت بر سر کس که منازع او بود مخصوص شد چنانچه سبق ذکر یافت
روی بکر میسیر نهاد و در منزل برسین جماعت بلوچان که راس در فیض الشان نظر
تجور بود در شکارگاه بدو چارخوردند و علی همیور از او پرسید که با چنان
چگونه افتادی جواب داد که بر حسب اشارت علیه بولایت خود میروم علی همیور
گفت که درین باب نشان همایون باید نمود الا موکوت باید بود مودود
تبع کین از نیام بیرون آورده چسپند نفوذ بلوچان از خمدار ساخت
و بعضی از ایشان بکدر بر سر نهادت رسانید علی همیور فرار کرد و مودود ازین
او تاخت تیمور لیس علی همیور از عقب مودود آمده تیری چنان بر پیش زد

که از سینه اش بیرون آمد و جماعت بلو جان لوز کرم و دو دوا بشهر رسید بلو جان
سرود و در اسب سینه شدند و چون آنحضرت بمشرفه نزل کرد و تخت حرام زیارت
بجای آورد و نذورات و صدقات برابر با احتیاج داد و سایر ادا عظام را
بنوارش و عطایا اختصاص بخشید درین و لا امیر سید غزالدین حاکم هزاره
جریب از حسن عقیدت و صفای سرسریست پناهی سر بر اعلی آمد پیشکشهای لایق
که از جان بزرگی سرزد و در خرد جان پادشاهی ایستاد بگذر اسبند و خدمت او
شرف قبول افتد بجهت پادشاهانه ممتاز و سرفراز شد و برادر کین حاکم
فرز و زکوه نیز رسید و بیلاکات و تبرکات سزاوار مجمل عرض رسانید و
مشمول نظر عاطفت و احسان کشت و غزیت معاو و دة لقمه یافت آنحضرت
در کشف نصرت و تاسد ایزد متعال بدولت و اقبال بر او با و غنیش بخار کنان
شد و روز جمعه عاشر محرم خوش حال و خرم بمقر عز و جلال خود نزل کرد و مقارن
وصول حیره فلک فرسای بار اسلحه شیره خیر آمد که المچان و ایمیک خان پاد
حظای نژادیک رسیدند فرمان عالی نفاذ یافت که سراسواق را اوین بندند
و اصحاب حرف و صنایع حدقت و مهارت خود ظاهر کرد اسبند و دکا نهما
زیب و آرایش دهند و بعد از امتثال مثال واجب انقیاد امر او اعیان برسم
استقبال بیرون نشاندند و مقدم رسولان را بچو و مبارک داشتند
ایشان را بتعظیم و احترام تمام در آورند و ان هنگام زمانی بود چون ایام
جوانی طرب افزای و ما سندی شهبای وصل جانان محمدی حضرت خانها
سعید فرمود که باغ را غنایر البان باغ خیابان را استند و یسا ولان را برام حدوت
هر کس را در مقام و محل خود تعیین فرمودند و حضرت مشرفی بهیست خویش طاعت
هزار لوز آیین و صفت بر سر بر تخت بر آمده امر او ارکان دولت المچان را

با پیوس رسانید و بیلاکات ایشان را بگذر اسبند و سخنان در بیک نمان
را از همه از محض خبر و نیامک اندیشی کرده بود بموقف عرض رسانیدند و نمون
پادشاهی خدای که بزبانها مختلف نوشته بودند و همه شمل بود بر کتبت و سلام و تحیت
و ستایش و محبت آنحضرت و سفارش میرزا خلیل سلطان و غیره و لاک معروض
داشتند و حضرت خاقان سعید و قایق انرا بفکر دور بین او را ک فرمود
و بعد از اطلاع بر مقاصد مجموع را با سعادت مقرون داشته حکم کرد امر
المچان را اطوی دهند و درین اشارت ملک قطب الدین و المی سستیان
بیشتر از هر اسم عبودیت متعاقد بود اعطاء و بلطف و مرحمت حضرت
خاقان سعید کرده بدار اسلحه شیره آمد و امر اعظام را در باب جرایم و ثانیام
خود شفیق ساخت امر از صد و شش شد که هر چند ملک قطب الدین درین
مدت در مقام خدمتگاری بنوده قدم او از موافقت عبودیت لغزیده اما
اکنون زمان با معذرت او استغفار گشاده از غنایت و مرحمت پادشاهی
جان سرزد که نوید باز کرد و ملک از رقم عشق و اغراض بر جاید زلات او کشیده
ملک قطب الدین سعادت و ستبوس افتد بجهت خردانه مستظهر شد
و قبول کرد که بلج و خراج بجز از عامه رسانید و آنچه از حال گذشته باقی باشد
او انعامه عاطفت پادشاهانه مملکت قطب الدین ارزانی داشت و چون
بمناات المچان خدای سر انجام یافت رخصت شد که معاودت نمایند و شیخ
و شیخ محمد بن شیخ برسم رسالت با ایشان روان شد **صورت کتب حضرت اعلی**
خاقانی که بر امر کند فرستاد جناب فرزندی غری غلده ملک سلام مالا کلام
مخصوص گشته معلوم فرماید که بغیض فضل الهی و عین دولت و مایه نجات
احوال این مملکت برینا بوج استقامت استقر یافته و امور این ولایات

برجاری است استمرار پذیرفته و هر زمان از بارگاه صمدیت و درگاه
احدیت و نوکرم و عذر نعم نصیب دولت و قسمت و خیرت مای آید و هرگاه
که بخاطر بگذرانیم دولت مساعدت مینماید و روزگار موافقت مینماید که
همست بر تفریق جمع و تمیز بق شمل قرا بولست ترکان و ضبط و نسق ولایت
ادریجان معروضت حال غنیمت است که در فتنان در مانند ان لذت
و چون طلیعه بهار سپید امیثو در ایته شاهی بر افراخت سوار و پیاده و لشکر با
سپاهن سیل بکریخ بدین هم آورده فرزین بند خرم را کشیم و دست بر روی بدو
نایم چون از آن زمان باز که نازک نایله برادر محمدوم بادشا سعید شهید بوقوع
تدارک ان قضیه فرض عین بل عین فرض دانسته ایم اما بسبب بعضی قضایا
که در حالک واقع شد چنانچه جناب فرزندی را معلوم است از جدان
طرف میسختند امر و زبجد الله تعالی مالک خوارزم و خراسان و زوایلی قابل
تا اقصای هندوستان و مملکت ماورالترابانواهی ترکستان و مانندران
با تمام طبرستان در تحت تصرفند کمان است و خاطر از جوانب جمع و
حق تعالی قوت انتقام اورانی فرمود و صد هزار سوار بر یک ابری خزان
و برقی در خشان در اردوی همایون ملازم اند و هیچ افریده بر این خاندان
که عقد ایامش از انقضام مصون باد این جراسک ننموده که قرا بولست نمود
و الحال مده سواد استبداد از سر بیرون نکرده و بر شیبوه فحاشفت
مستمر است انتقام از ادبجا و شرعاً و عقلاً و نقلاً از شمار و اجالت و
و نفع او از منفعتات اگر بایکدیک راه مباشرت نداریم و جاده اتحاد نسیریم
و در جذب منافع و دفع مضار متشاکر و منتشاکر نشویم و دشمن قوت
نکرد و طمع او در مملکت زیاده شوخی باید اول بهار باشد که مکتوبه بر شده و در

ری اتفاق ملاقات باشد بنیات اجتماعی روی زمین هم آورده هر چه صبح
وقت باشد تقدیم نایم و پیش از ملاقات از امر امیر که اصلاح و انداختند
آمشورت نمود و هر چه مقرر باشد با تمام رسد و چون نام تمام شد در شهرت انعام
یافت و صحبت ابوسعید ملک ارسال نمود و آنحضرت در اوایل میزان
بای همایون در رکاب سعادت آورده سوار شد و شکار گمان و صید گمان
میرفت تا یکجا مانندران در آمد اکابر و اعیان از آنجا و اوقار مالک روک
توجه بار روی همایون آوردند امیر غزالدین از هزاره جریب و امیر حسن کازین و
و امیر علی از اهل ساری و سایر حکام کیلانات بدرگاه عالمیناه آمده مجتمع شدند
و علی اختلاف طبقاتهم با بنامات تشریفات مقرر و سرافراز شدند و کلمات
و منقرحات ایشان با جانب اقران یافت بعد از دو رخصت بر سر اعمال
اشغال خود رنستند **و در وصول مکتوب حضرت شادری و خطورای می گری**
خانبند اسکندی ابوسعید ملک چون مکتوب حضرت خاقان سعید
بمیرزا اسکندر رسانید و او را بر آمدن حضرت بجانب مانندران اطلاع
افتاد و کمان برد که حضرت خاقان قصد ولایت فارس و عراق دارد و بطلب
خین حفظ که در خیال بادشا کشورگشا گشته بود و خود را در معرض خطر و بلا
آورد و بکثرت مال و نعمت ملک و بسیاری اعیان و انصاف خورشید و دیگر
خود را همراه ابوسعید ملک پیای کسر بر اعلی فرستاد و تاج اونی اصدوا بعضی
رسانید و حضرت خاقان بدان سخن التفات فرمود و فرمود که اگر خود نمی آید
لشکر فرستد و میرزا اسکندر از تحلیلات نفسانی و تسویلات شیطانیه
اسم و لقب حضرت خاقانی را از خطبه و سکه که قبل ازین مجذگانه ان هر دو را
بدان ازایش داده بود افکند و روایت استبداد و استقلال بر افراخت

و طبل طغیان و کرد و نکستی بنواخت در راهها را مضبوط و مسدود ساخت و فرمود که نوای می را که عمرش کم فروز بود بر اثر بود آتش زدن و این معنی بدان ماند که سیل را باینسان تن مشت خاک باز دارند و زمین را از زلزله بفرشون پاک ساکن کرده است و بیلاست بر حدنا فرستاده شیوه یعنی وعناد خود را در نظر ادانی و اقصای قرار داد و از آنجمله کافی اسلام را بجا بست سیتان و قد نماز و کوهنیزه را فرمود و چون در سراسر تازی و زین تاوزین و خلقتهای قبیله جهت سرداران این ولایت فرستاده نشانها ارسال نمود مضمون آنکه باری تعالی از دیوان توفی الملک من تشا سلطنت ممالک بحر و بریا ارزانی داشته است لکن ازلی و اقلیم که هر روز نموا و این معنی در تراید باشد و حال آنکه کتبت و تمام معنی مقصود بر آنست که بلادی که در تصرف قید ما امیر بزرگ صاحب قران بوده محفوظ گردد و اینم و قرا یوسف که ایش و پناه قوم ترا که است یک جمله را با می نماید و میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب نوشته بود که قبل ازین اجنباب و قرا یوسف لشکر با کشید و متوجه یکدیگر شده بودند و قرا یوسف بنا بر معنی که در اشارت کرده منو و باز گشته بود و میرزا اسکندر این صورت را از جمله فتوحات عظیم میبرد و دیگر آنکه میرزا اسکندر در مناسبتی قلمی کرده بود که تا از زمان که حضرت شاری با طریق دوستی مرعی میداشت مانیز رعایت جانب ایشان میکردیم اکنون باشکران لطف ما زندان آمده اند مانیز صفهانرا معکوب ما چون ساخته ایم و مقرر شده که در اوایل بهار هفتاد هزار سوار جرار مردان کنین گذارند و نظر ایته تصرفت شعار جمع شوند باید که ایشان را با ما در مقام وفاق و اتفاق باید بود تا نوای همراه سوار تاخت فرستند چون مملکت از منازغان مصغف شود و ولایت کابل و زابل و بعضی خراسان را بر رسم سیورغال میان

ایشان

ایشان تقسیم خواهم نمود اما این مثل در میان مردان مشهور است که **سبت** چنین گفت رستم خداوند خورش بدشت آهونا گرفته بخش القصه کافی اسلام عازم سیتان شد و در بلاه اشتران کنگان و در و غم طیس او را دیده شانه و بیلاکات بنظر آورده صورت قصیده را عرضه داشت بدار سلطنت همراه فرستاد که کافی اسلام متوجه آنجا گشت چون خبر رسید بر فور او را سید کرد و بفرستد و از آنجا نب چون کافی اسلام بنوای سیتان رسید قاصدی فرستاده از آمدن خویش ملک را اعلام داد و قطب الدین فی الحال کسان نامزد کرد تا او را بگرفتند و خدمتش را با بیلاست و مکتوبات به راه بردند و از آنجا او را بار دوی بهایون رسا سینه ند و حضرت خاقان سعید چون مکتوب میرزا اسکندر را با مهر و نشان او بدید حکایت مخالفت شاهزاده را که تخنیت نسبت بکذب و افتراء می کرده عمل بر سخنان اصحاب اعراض میفرمود و مصدق داشت و با وجود این حال آنحضرت خواست که کثیره عفو و اغماض را کار بندد و معارضه و مقابله در نیاید امر اعرضه داشتند که میرزا اسکندر طنطنه مخالفت و نزاع خود را در عالم انداخت و جهان آر امید با آشفته سخت کرد درین باب اهل و تعافل واقع شود و دست و دشمن دور و نزدیک حل بخر آنجا نب فرمایند و از آن عمر حمله ما زاید که دست تدبیر و امن تدارک ان قاصد آید از مقتضای الفاسد و دفع الشر بمثل عدول نباید نمود و حضرت خاقان سعید در جواب فرمود که آنچه شما میگوید متحقق مصالحت بود ملک و ملت است اما اگر فرزند اسکندر از روی نادانی و غرور جوانی حرکات ناشایست اقدام نمود و یکن که بر بصیرت و موعظت پند غفلت از گوش بیرون کند و اگر در از با صواب خویش پشیمان شود و در مقام اغتدار و

و استغفار آید و اگر دشمن باشد از دست او بر آید
میسر شود و اگر دشمن بود و فاقه بودی و شستی
کر عیال که در اوج حرم
زبان بدعا و ثنا کشاد و بر قول خود اصرار و نذوقی الحال چون نشان عیال
رسید حضرت خاقان سعید صلاح چنان دید که غیث السلطنة و الدین بسیر
بدان سلطنت همراه مراجعت نماید و شاه زاده بر حسب اشاره از چلچالو
مازندران عیان غریمت بجانب خراسان معطوفت ساخت و بعد از
قطع منازل مقبدر سیده از مقدم بیاویش شهر هرات علم از قافراویج
شما بر افراخت **ذکر غریمت شهر یاقاق بجانب عراق جهت تاداب اهل**
عناد و شقاق چون خورشید عالم افروز از خانه برجیس روی بزمین بلام بنام
و عالم فرود و دیگر باره از نسیم فرورین نظام و اشتقام گرفت و حضرت خاقان
سعید از مازندران نهضت نموده بجانب ری روان شد و چون
به ایون در دامغان ترول کرد ایلی امیر سلطام از سلطانیه رسیده انما انما
کرد و حضرت فرستاده امیر مشارالیه را غنیمت فرموده باز گردانیدند
داد که بر حسن عقیده او اطلاع یافتیم و طیفه آنکه میرا برادر با چنانست و نسته انما
بر سختتر مشیر شود و چون رایات فتح ایات بجواری رسید جمعی از
میرزا اسیر شدند از اصفهان که نخته آندند و معروفند داشته که در حسین توجه
ما غریمت طایفه از ابرار اولت که این غریمت محاصره داشتند بیان این
سخن است که در زمانی که اردوی اعلی در شلاق مازندران بود و نظر اصفهان
که حکومت ساه و تعلیق بدو میداشت کس در ستاد انما سوار و در آن حضرت
خاقان سعید یکی از ملازمان را روانه آن صوب گردانید و میرزا اسکندر را

خاکین نه نیام بر کشید و آنته در یای جوشان بر کشید و اسکندر آمد
جدا نشاه بر اس لطف آند پان تمور و جهره شمشیر علی سهار و توکل
باوسی و علی شاه از او و مردوی و مردانی و اده اصفهانیان چون دست
دلاوران سپاه منصور بدانشان و در حال خود از ایل شده و بنا چکا
بروند و مبارزان خراسان که کتبخان را تقاضا کردند و لطف آند پان
تمور بر سر ایل ستاده چشمه مار امیکذر آیند و از اجناس لشکر اصفهان
عوه و نموده بر چند امیر عبدالقد و امیر چند سی و میل کرد و لطف آند
از سیریل دور نتوانستند گردانید و خدمتش تجالقه من جنگ کرد که در زم زم
و شمشیرش شکست اخلاص اصفهانیان روی از مکر ز تافتند و خراسانیان
خشیان را رانده بار روی ایون رسا عین نه و میر اسکندر در دست
حال خبر احوال مردم خود شنید و مشیر کتبخان و مجروحان لشکر استغ
فرموده دو و حیرت و داشت بکلیخ و مانا او نصاعه نمود و با خواص
و مقربان در امر صلح و جنگ مشوره کرد و راهها قرار گرفت و با قاف
بالشکری افزون از قطرات امطار و اوراق اشجار از شهر بیرون آیدند و
دوست بکشش بر آوردند **بیت** هر که انجنت رهبری بکند کاشش همدادی
و حضرت خاقان سعید فرمان داد تا طول انصه سپاه روی برزنگاه بیاوند
و جواب خصم بر تیغ و خنجر دشمنان دادند و میرزا اسکندر چون چهره فتح
و نظرد آید مشیر ملازمان یادش با محبت گشود ملاحظه کرد و دعوات
مخبر و انکار و امارات صغف و انصه بر صغف روزگار او
و انصه نمود و دید و انست که با کوه و دست در گیر زدن و با گردن ستره
کردن کار خود پند ان نسبت لاجرم با کرد کتبخان عراق و سرداران آفاق

عنان از بحر که چسبیده بر آکنده دل بر ایشان خاوه آهنگ چهار دوازده
اهل خراسان و عشق بنرستان تاختند و بزخم شمشیر صاعقه که در اوجی
کثیر را سر از ملک بدین انداختند و میرزا اسکندر زو تیک بود که دستگیر
عاقبت بصد کوزه مشقت جان تنگ یا بیرون برود و خود را با صفهان انداخت
و موکب همایون قریب با صفهان نزول کرد و در مقام شیخ در وی از قلم
شمار و بازید و لیسر نظام از حصار سلطانی باروی اعلی رسیدند و بکایت
مخصوص کشیدند و در سلاک و لشکران انظام یافتند و با وجود آنکه صفهان
فاخر رسید تا گاه از دروازه برانغار موازی سید سوار بیرون آمده و
فدای و آهنگ رزم و پیکار کردند و امیر لیا سنجو حرد در برابر فرقه طایفه
از اجناعت را قبل رسانید و عقبه التیف که خیمه بشهر آورند اما امیر لیا سنجو
ز خدار شد حضرت خاقانی سجد فرمود که تو ای جان دیوارهای شهر را بپایان
بمورد و بر امر بخشش کردند و شکر نصرت شعار اطراف حصار را احاطه کرد
تا در کسی بجز از اجناس بیرون نرود **و در آن وقت اهل شیراز و شیراز صفهان بیرون**
دولت ویران چون خبر توجس سپاه فیروزی نشان بجانب صفهان رسید
امالی شیراز رسید کلویان و اعیان ولایت فارس و شیخ محمد سارق که در آن
اسکندر بود در آن مملکت توجس عواقب امور نگاه کرده با یکدیگر گفتند که
بیکدیگر نگریند و شکر نصرت بزرگ بر دیار صفهان استیلا خواهمند فیت
و قبل از آنکه طایفه از سپاه قیامت بنیب متوجه انجمن کردند ما باید
که کس در دست و صورت اخص و دولتی و ای خویشی عرض رسانیم تا کاری نموده
کرده باشیم و خدای تعالی بوضع از پیش برده راهها بران قرار گرفت که میرزا اسکندر
و اولاد امیر عبدالصمد و شیخ لیا اول پسران و سایر متعلقان و مخصوصان امیر

کشته شدند

احمد
۱۲۸۲

مشکات

مشاوران را گرفتند و خطبه و سکه بنام و لقب همایون مونس ساخته
میشکتهای منرا و ابد کاه شمشیر با فلک اقتدار فرستادند و آنحضرت
بکینه بخشش و لطف اقدسیان عمور را بفضط اموال و حکومت ممالک فارس
تعیین فرمود و و امیر جلیان را ه را فرستاد تا لیسر میرزا اسکندر و لیسر
امیر عبدالصمد را باروی رسانند و این اثنان در آن سلطنت و عهد که مقصد میرزا
بود و ضبط بوی تعلق بدو میداشت ولی نعمت خود را کشته و از راه میوه
قدم بیرون نهاده بدرگاه عالمیناه آمدند و هر روز با صفهان میان و نهی تازه
و شکستی بی اندازد میر رسید و با وجود این حلاوت صباح و بیکاه اجناعت
تجدید نمودند و از دروازه بیرون می آمدند و جنگ پیش می آوردند تا مدت محاصره
به پنجاه روز کشید و در آن ایام از اطراف ممالک اجناس و شیخ بمباع علیه
پیوست کشت آنکه میرزا الفک قاصدی فرستاده معروض داشت
که میرزا احمد میرک اظهار خلافت کرده امیر موسی کاوا امیر محمد تاجان و امیر علی و چون
بقتل رسانید و آنحضرت از استماع این خبر متاثر شده فرمود که حلالا قضایا
عراق پیش نهاد و نعمت عالمیت چون مستقر جلال معاود کرده اید تا در آن
ان کرده شو و دیگر نو که بکینه بخشش از شیراز آمده عرض داشت که امیر لطف اقدسیان
عمور بجان آنکه امیر جلیان برلاس خروج خواهد کرد و او را بقتل رسانید
بنابرین حرکت ناشایسته آنحضرت و لطف اقدسیان را از اغزل فرمود و امیر
علی ترخان را حکومت شیراز تعیین کرد و فرمان داد تا خان مشاوران تحقیق آن
کمان بکنند و دیگر از ولایت قسره قاصدی از جانب سلطان دختر سلطان
اویس آمده اظهار مطامع نمودند و آنحضرت ایشان را نوهت باز کرد و فرمود
و دیگر وقت غنیمت محاصره صفهان عبد الله پروا بچی و علی در پیش حرب

فرمان متوجه کاشان شده بود و ایشان انولایت را بواجبی ضابطه نمودند
و اوس را در مقام اطاعت و انقیاد آوردند و عرض داشتی درین باب
سریر اعلی فرستادند و در انشاء محاصره اصفهان بسیم خاقان کشورستان
رسید که میرزا اسکندر از کرده خود ایشان است و در غیبه ان دار و کجایی
و سکنه نام نامی و القاب کرامی آنحضرت از ایشان بدو این خبر تلایم مزاج پادشاه
هفت کشور افتاد و چه میگویند که برهانه غنا و نعمت بجانب در سلطه
هر آنکه مسغطف کرد انداخته در محامی آورده باشد و شاهزاده را بر استوار
نمودند و خدمتکاران قدیم و محوم رعایا از ان دیار با خیال جوارش روزگار نگرفتند
و بجهت تاکید این معنی مولانا غیاث الدین سمنانی را که بفضیلت و تقوی تقاضا
داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را بر مصاحبت رساند و با
او بگوید که ضارب پادشاه بصلح و نظر بصلاح طرفین است مولانا غیاث
الدین بشهر آورده با میرزا اسکندر ملاقات کرد و پیغام خاقانی بگذاشت و
میرزا اسکندر بخلاف متوقع از وحشت و خشونت و مذمت و نقصان
و تذکوری و درشت خوئی و قبیله مهمل نگذاشت و مولانا غیاث الدین باین
آند بچشم شنیده بود و معروض داشت و حضرت خاقان سعید معلوم فرمود
که میرزا اسکندر فرستادن قاضی سمنان را حاصل بر عجز و فتنه کرده لاجرم بخود
قرار داد که هم اصفهان را خبر تیغ خوئی بر فیض نهد و بغیر از تیر دیگر بر انجا
نفرستد و بعد از چند روز میرزا اسکندر توکل فرمود که منصب امیرالامرا
داشت با دوسه اسب نزد حضرت خاقان سعید فرستاد و التماس نمود
که آنحضرت عفو فرماید تا من بخدمت رسم شده بیاورم و اگر فرمود که اگر فرزند
اسکندر نزد ما آید او را کرامی داریم و اگر من آید مطرف نیرد یا بعد ان بود

که

میرزا

که کسی متعرض او نخواهد شد قاصدا و فرقه خبر رسانید و خدمتش را برهنه
نشد و همچنان بر تیر و استنکار خود مقرب بود و هر روز بین الفریقین جنگ
و محاربه بر روی می نمود و اگر سپاه نصرت شکار بعد از کوشش و سعی بسیار با
دیوار بر می آمدند اصفهانیان بزخم ناگهک و لذت ایشان را از انجا دور کردند
و چون مدت محاصره تمام شد حضرت خاقان سعید بکلی همت بر تسخیر اصفهان
مصرف داشته اعلام تلفظ بیکر را فرماشت و در بامداد ثانی جمادی الاول که عزه
صباح دولت بود فرمان داد که سپاه فیروززی نشان بهیات اجتماع بر
جلالت باستقبال مخالفان نهند مبارزان و دلاوران جوانان و فرزندان
ازین و بسیار در حرکت آمدند از تغییر نامی و غریب کوس غلغله در زمین و زمان
افتاد و لغز بر دلاان با وج نریا و قوا جزا رسید و از شهر شکری آراسته
در غایت کثرت بیرون آمدند و از استعمال تیر و تکان و سیف و تکان مهم بود
و کربان رسید و از روز تا شب میان ارواح و اشباح بویخی صلاح
تفرقه در داد و از بسیاری کشته نفس بدشواری راه بیرون آمدن میدادند
عاقبت بنیم فتح و ظفر بر اعلام سعادت فرجام هفت اقلیم وزیدن آغاز
نهاد و در ایت دولت مخالفان متحفظ و سنگ گشت و سپاه منصور بربانها
نهاد و بجای دیوار بر آمدند و میرزا اسکندر با مقربان و خواص خود روی پیچ
آورد و در روزگار بوقت بخت امل خلاف لباس ظلام پوشیده بهاداران بوشن
صغیر بر سرهای دیوار تا روز مشعل برافروخت از انظار طلوع آفتاب می برد
و در ان شب امیر عبدالصمد که بخت بکوب بهایون بیوست و از وقوع این
حادثه غنا تاملک و تاملک از دست میرزا اسکندر بیرون رفت
و قرین صد کوز حزن و پریشانی قلعه را گذاشته و ملک و مال را تانگام بکن

م

انگاشته از بیم تنوع تیر روی بیابویر گرز آرد و لشکران دست بغارت
و تاراج بر آورده و چندان جواهر و نفوس و ادا فی سیم و زر و لطایف
اقترا و نفایس معتد و اسب و جیبها دست ایشان افتاد که گریه از دینار از
میان برخاست و حضرت خاقان سعید قحطهاها بمالک ماورالنهر و ترکستان و
کابل و زابل و غزنین و قندما و هندوستان و خوارزم و خراسان و طبرستان
ارسال نمود و بشکر الهی سپاس نعم نامتناهی بقیه بدیم رسانید و میرزا اسکندر
چون عروس مملکت را طلاق داد و بروجهی که رجوع ممکن نبود از قتل خود فرست
و طایفه او را تعاقب نموده و خدمتش را گرفته بدرگاه عالمین رسانیدند چون
او را بمجلس همایون در آوردند امر او را در کان دولت زمان سوال برکشیدند
هر چند از دستخاستن برسیدند از غایت انفعال و خجالت و شرمندگی جواب
نداشت و دست بر روی مستولی گشته سر خجالت در پیش کشید و حرام پادشاه
ملاحظه صورت فرموده او را برادرش میرزا سیم میر و شاید که گفت اخوت
مرعی دار و فلک خود معاند و یک پیش آور و در زمان نقشی که در پیش آورد
و در کج دیگر برابری و میرزا سیم فرمود که کی لبث و در تک جهان پنا
میرزا اسکندر را بمیل تشین آسب رسانیدند هر که این واقعه را شنید
جو بهای از خوان دیده روان کرد و بکوشش هر که این خبر رسید بمبارقت
نور با صبره خویش رضاداد مدته سلطنت ان شاهزاده عالمی مقام با مقام
انجامید و دور خلافت او سر خلافت کشید بفعال اقدامات و حکم مایرید
ذکر تجزی امور بر پنج تصنیف و داد و تقویض ممالک مجدد و پادشاهان
فتح نزار بعد از آنکه جنین فتحی مسبین که طراز فتوحات سلاطین کامکار
تواند بود روی نمود و حضرت خاقان سعید شکر مایه از غارت و تاراج

من فرمود

منع فرمود و وظلم حضرت واحسان بر سر اهل اصفهان گسترانید و همه را در حرم
اسن و امان مآویس داد و تملک مال انسان ایشان بختید و صد هزار دینار
چکی که نذر هزار است مبرکه فرموده بود و بفقیر او را باب احتیاج رسانید و بصله
ممالک و حفظ ممالک قیام نمود و بعضی از لشکران را در حضرت داد که بخراشان
روند و خزان خاطر را که مشغول بود بر زواهر و جواهر او را فی نزد سیم و اسلحه
و مصری و چینههای فقوری و مسکوکات نقره و فلوری روانه داد و سلطنت
بهره او رسید و چون میرزا سیم مدتی در بازار ماورالنهر و خراسان نشاءت
و جانسپاری بظهور رسانیده بود و در سالها حکومت بعضی عراق عجم کرده پادشاه
دوست نوزاد نام ایالت اصفهان را در قبضه اقتدار او نهاد و محمد و او
بر سر حکومت و امارت ممکن گشت و نسبت بار عایا و سایر خلائق طریق رفت
و معدلت پیش گرفت و جوایم بعضی مجربان را که قبل ازین از ایشان صادر شده بود
نا بوده انگاشت و رعیت که از جور و سدا بر آکنده و مستغرق بودند در رعیت
معدلت او روی با و طمان خود نهادند و میرزا سیم تمام در قید صوابه بود و حکومت
اصفهان تعلق بدیوان او میداشت و همچنین آنحضرت عنایت و عاطفت
بجال میرزا با بقرا که در ریعیان جوانی سر آمد میدان بردلی و پهلوانی بود در
استر و همایونش امارات مردانگی و علامات فرزانی مشاهده می افتاد و خجسته
و حکومت ولایت همدان را با قلع و روج و و نهادند و تمامت ارضان را با
بجناب تقویض فرمود و بمسوع این مملکت را بر سر سیم بر خال بدو ارا
داشت و خدمتش را با انصاف و انصاف رعیت کرده و شاهزاده منتقل شده
بر ولایت خود رفت و ایالت مملکت ری بمیرزا یحیی بن میرزا مرآت و
حکومت دیار قم را با میرزا دمه سعد و قاص که هر یک نمز و بخر سلطنت و به پنا

۲۰

بودند تقویض فرمود و حاصل آن مملکت را با خراج است ملازمان شاهزادگان
نه کور باز گذاشت و از آنجا بدار سلطه هرات آمده از مواید الغام و احسان
حضرت خاقان سعید محفوظ فاد بهر و ورش شدند **در بعضی از قضایای او در آن زمان**
و تشریف آوردن میرزا الفیض بعد از معاوذه آنحضرت بخراسان جناب
میرزا الفیض که در سمرقند ایلی در دست آمد و میرزا امیرک احمد را طلب داشت
و او توهم نمود که گفت که بنده و دو لشکریم اما از خزان میرزا الفیضک ترسانم
اگر از تو جدیست تو قفسی واقع شو و مخد و نخواهم بود میرزا الفیضک ایمر بایزید
برو ایچی را که مقرب و معتقد او بود و باندگان نزد میرزا امیرک احمد و از آنحضرت
و بیخام داد که سخن بایزید سخن منست مهر عهدی که خواهد با او در میان آورد
تا بدان و فغانیم امیر بایزید باندگان نزد او رسید و هر چند سعی نمود و بجای
نرسید اما وعده کرد که بعد از چند روز در آن خدمت بیاورد و بنده
امیر بایزید برگشت و آن ماجرا عرض داشت و آن وعده ببرد آمد و بایزید
و جناب الفیضک بجانب اندکان غزنیست نمود و میرزا امیرک احمد قلاع
را نهد و در آنجا حکم ساخته خود پیمان بکجههای صعب المسالك برد و میرزا الفیضک
قلاع احسنی را که منیع ترین قلاع بود و محاصره کرده سخن کرد و ایند و اموال فراوان
بدست لشکران افتاد و گو تو االی قطع بر پانصد کاهل داد و بطرف اندکان
شد و چون بایزید رسید شنید که میرزا امیرک احمد از بازگشتن آنجناب خبرت
بازگرموزال کبده او آمده بودند عازم اندکان شد امیر موسی کاه و امیر محمد نایب
و امیر علی قوچین و دیگر سرداران با بنک جنگ از اندکان بیرون آمدند
و بجای او شش رسید و چون از حال باغی گری تخمین خبری ندانستند بی اختیار
بمنزلی نزد آن کردند و از شتر ایل خرم غافل ماندند و میرزا امیرک احمد از ایشان خبر

خبر داشت

۲۹۱

نداشت ناگه بر سر لشکر اندکان تاخت و امرا را نکور و دیگر بهادران را قتل
آورد و امیر سلیمان شاه جنگ کنان در آمد و میرزا امیرک احمد گرفته بود که
خود مبارک شد و چون خبر معاوذه حضرت خاقان سعید رسید میرزا الفیضک
رسید از سمرقند بیرون آمد و عازم خراسان شد و بعد از قطع منازل و طریقه
هرات تشریف آورد و سعادت و سستیوس حضرت خاقان سعید فرست
کرد و آنحضرت انواع عطا و عنایت در باره فرزند سعادت
نخیش ارزانی فرستاد و درین اشارت تو افتاب عنایت و اتمام حضرت
خاقان سعید در جناب روزگار مهر سپهر خلافت نشان عنایت السلطه
والدین میرزا ابالینقر یافت و ولایت طوس و مشهد و ایسورد و ولقان
و جرمقان و جوشان و نسا و بارز و استراباد و شاسمان و کسکو و جامه
مع مضافات و مشروبات بدیوان او باز گذاشت و این ولایت را
بنواب شاهزاده مشارالیه می داد و در سنه ثمان و عشره و ثمانیه فرمان
قضا جریان نفاذ یافت که قلعو احتیارات الدین را که ملک فخر الدین متصل مع یار
شمالی شهر اراته ساخته بود و در حضرت صاحب قران که بنخریب ان فرمان
داوده بحال عمارت آوردند و بموجب نسخه بمقصود نهر از نورد آنجا کار کردند
تا با تمام رسید و العهده علی الراوی **و در دستمان دان استمالست نام نزد میرزا**
امیرک احمد بجانب اندکان و آمدن ایلی بطلب قلع سلطانی از نزد قراقرخ
چون میرزا امیرک احمد امر ارگشت چنانچه مذکور شد توهم او زیاد شد و هم
ایلی و ستم غمگاشتر نمود که از آنجا نزد محمد خان رود و حضرت خاقان سعید
خبر عنایت او شنید و توکل نام نوکرش را با استمالست نام نزد دست
بدین منوال که اطال الله تعالی بقا و فی خلوه و السعادت الابدیه و حصول اللوات

السرمدیه و نور اسلام و محبت که تسبیح ان از محض فیض اشفاق باشد و بر این
نفحات خفایت گذرد و عزیزین برینت مهربانی بکلیه جاودانی که کامل نماید بکلیه
خطی ضمیر متعلق احوال شناسد اشتیاق و آرزو مندی ملاقات عزیز فرزند
فوق الحدید تصور کنند توفیق و ذوق تلافی مقدر باشد شانه و هم رسد اولاد از
دار السلطنه هراه الفادی باید که سکر مو بهجت یزدانی در جبهت بعد الطمین
چنین استماع میرد و در میان او و فرزند می الفی یکسک بجز و سخنان نامعتبر اهل فساد
صورتی که نفسش نشویش بلا و عناد باشد زوی نمود و این خبر در ملک عراق
بیا رسید و بسبب بعد مسافت بتدارک ان نپروا ختم و چون جبار سلطه نمره
رسیدیم شنیدیم که ان فرزند عازم منوستان بغایت بعد و بیرون نمود و
کمال اشفاق اینجانب نسبت بپاراد ان فرزند ان من المهدی الی الله معلوم دارد
و نوق کامل و اعتماد شامل انرا استظهار تمام متوجه شو و تا بنا بید فرزند می
کامیال از سیادت باشد و این صورت از روی صلوح و خجوری مسلمانان
نوع افتاد از خلف و تصلف و جعل بر بنیاد که حقد خالی است جمعی که لازم
اند شاید که متوجه شد ان فرزند را مانع آیند که حرکات ناشایست از
ایشان اختیار او اضطرار اصدا در شد و مجموع قوم را این سازد که جمعی بهر را
عفو فرمودیم کماضی لایه که حقا و تم حقا که همه را در بنیاد از فراموشی خواهد داد و التوفیق
من الملک التان عمرت چه شیخ خرد باقی با دو در خلال این احوال امر قرا یوسف
از خواص و مقربان خویش مردانش نامی را که بقتل کیست و فهم و فرستاد چون
تدبیر و لطف تقریر در ولایت اذربایجان میان خاص و عام است تمام داشت
در کاه عالمیناه فرستاد و بوسله امر اکبار کتونی که همراه او بود و بعضی رسید
مضمون انکه اگر حضرت خاقان سعید قلع سلطانی را با اینجانب از زانی دارند

در این

انچه از وظیفه اخصاص و دولتی خواهی باشد بتقدیم رسام آنحضرت در جواب فرمود
که علامت راستی قرا یوسف الت کی یکی از لیران خود را نزد ما فرستد و پونا
بدین خدمت قیام نماید ما سلطانی ان دیار تا نقل سلطانیه جرسد و سلم
داریم و ایچ را نوارش نموده باز کرد و پسند و مقارن این حال خبر رسید
که میرزا ایچل که حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالک فارس و عراق اورا بکوت
مملکت رمی تعیین نموده بود بجاراضه چند روزه در گذشت **بیت** در چاکه ان شاه
مقبل نماند در چاکه شهنزاده ایچل نماند و حضرت خاقان سعید از او تهور را
ایچل کوفته خاطر و بریشان دل شد و بجای او میرزا ایلینکی را بصفطاری فرستاد
و امیر یوسفوجه و امیر خاشیرن و امیر عجب شیر مقرر شد که در حدود ان
ولایت باشند و چون خبر توجه امر قرا یوسف بجانب سلطانیه مجموع پادشاه
جمعا گذشت امیر ابراهیم امیر جهالت را با املیت قوشون از کشته فرستاد
که با میرالیا سخا چه بلخی شده متوجه رمی کردند و با اتفاق امر که در ان حدود نند
اگر قرا یوسف تعرض ممالک محرومه کند بمقابل او درانید مانع شوند و امام امتثال
شان مبادرت نموده انچه مقتضی فرمان بود بجای آوردند **ذکر استیقای و استقلال**
امر قرا یوسف برادران و اذربایجان و صفات و منسوبات ان و محاربه او شیخ
ابراهیم والی شیروان و اناندام شیروانین و کوفتاری با دست ایشان بعد از
قتل سلطان احمد جلایر امر قرا یوسف رایه استبداد و استقلال برافراخت
و سرور ان کردن کشان هر که با او دوستی در زید بغایت و سیورغال او را
در میان الکفا و اقرا ن سرافراز ساخت موید این مقال انکه امیر بابا حاجی کاوردی
که با میرزاده ابابکر نوین تا چهار فرسخی بر تیر فرست و غارت میکرد و با انواع جرات
و جبارت دیگر اقدام میبند و آخر الامر نزد قرا یوسف کس فرستاد که من از سر اخصاص

نزد قزاقیوسف بر بند خستاده در اطلاق کیومرث شفاعت نمود و مقبل
شد که اگر پیشش بسلامت بدو رسد مبلغ خطی از سال ناید امیر قزاقیوسف بخت
زبان عتاب برکش که مملکت شروان در جو از تبریز واقع شده و امیر شیخ
ابراهیم باو الی العباد محبت و صداقت می فرزند با حاکم تبریز در مقام محبت
و عداوت می آید این صورت باری در نظر عقل پسندیده نمی آید اکنون که
اوربچان مع مضافات و عراق عرب و دیار بکر در تصرف ماست می باید که
ابراهیم با بکمل و کجیمت باشد و بواسطه مرورت و انسانی که در جمیلت ما
نمکور است فرزند عزیز او را بر حسب دلخواه دوستان بجانب شروان کیسلیکم
امیر شیخ ابراهیم نیز باید که از آنجا گفت با محتسب و محتر باشد و طریق مضافات
و مولات مسکوک دار دو امیر قزاقیوسف بعد از آنکه آنچه در خاطر داشت
با امیر شروان گفت بند از پای کیومرث برداشته او را تشریفات فاخر
نبوخت در سول انیر نصیلات و عطا مایه از ساز خسته هر دو را خست
انصراف داد و چون چنگ گاه بر این قضیه بگذشت قزاقیوسف شنید که
میرزا اسکندر از اصفهان بال شکر آراسته بیرون آمده است و در عین آن دارد
که متعین از بچان کرد و لا حرم او نیز تبریز رفت نمود و سلطانیه رسید و بواسطه
رضانیت قلعه با جاد دست نیافت لیکن التشنه نب و غارت در آنجا نمود و قزاق
شد و از آنجا بجوالی آمدان رسید اکثر لشکر ترکان چهار شد و قزاقیوسف نیز
رجو داشت نابین العود احمد خوانده عنان مر حجت بجانب تبریز موقوف
کرد و چون ساید و صول بر مقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر شیخ
توهمی بی جایگاه بخود راه و فرزند خود کیومرث را عیلت انداخت و دوستان
در خاطر او را سخت بقتل در آورده خشمی مبنه از ولایت تبریز ان صح کرده بران

نجدت تو می ایم قزاقیوسف گفت این معنی از غایت مردمانی دیدنی است که او مکر
کرده اگر بابا حاجی در دعوی خویش صادق است من اورا نبوی تربیت کنم که شادمان
با قطار و امصار رسد و مرورت خود در برابر عالمیان ظاهر گردانم و فرستاده او را باز
کرد پسند بابا حاجی بی توقف با برادران و ملازمان نجدت امیر قزاقیوسف رفت
و امیر قزاقیوسف مقدم ایشان را کرامی آشته بهمرا سب و جامه و زرافام کرده بابا حاجی
و برادران و فرزندان او را طایه ها و او و در مجلس خاص اینچ گرفت و قتل و کاورد
با توابع و لواحق و ششصد قرنیه و مرزغ دیگر بر سیم سیرغال بدو از زانی داشت حکم
کرد که بابا حاجی مادام که در اردو باشد در دیوان هر زنده می است حساب او را
و دست هیچ همی فیصل نمهند امر هر چند درین باب سخنان گفته و دیگر غنایات
که تفصیل آن تطویل دارد شالمال بابا حاجی و برادرش حاجی محمد و متعلقان
اوشد العصه در آن زمان که سلطان احمد جلایر بقصد قزاقیوسف متوجه
تبریز شده بود از امیر شیخ ابراهیم تبریزی استمداد نمود و چون میان
ایشان اساس دوستی مویکد بود شیخ ابراهیم هر چند کیومرث را با جمیع
نجدت سلطان احمد فرستاد و شروانیان در روز جنگ قریب به تبریز
فرود آمدند تا زمانی از پنج وقت راه بر آساید اتفاقا طایفه از ترکان که بکنده
بودند و از برای جزی نفع خود میکشند بقتول کیومرث رسیده و میدند که
فرقه بغیر از مال نشسته اند و سبان را عیلت ران کرده ترکانان مشیر نگیند
بدر خگاه کیومرث رفته و خگاه او را در هم شکسته خد متش را کشتند و مردم دیار
ترکانان اتفاق نمود و اردوی کیومرث را غارت کردند و اموال فراوان بستان
ایشان افتاد و ترانکه کیومرث را معیند ساخت نزد قزاقیوسف بردند و جمیع خبر
گرفتن و دلاغ نامیر شیخ ابراهیم رسید رسولی حرب زبان با محقق و بدایا

۱۰۰

سید علی شکی را با خود متفق ساخته است و گویند خلیه حکم از حجتان باد و نیز از کجا
با او بیوسته بجزیم جنگ آمده اند قراویوسف این مغز را از فتوحات بوخارا
دانسته تا با لشکر افغان داده با طرقات خیزوست تا دگر هر که با ما میکند بخت است
باید که درین معرکه حاضر شو و امر قراویوسف در آن زمان موقوف جانب قرالیغ
شده و حکم کرد که باید با حاجی راه اردو بیار محافظت نماید و از آن خود و با خبر باشد
و لشکریان اران و ارسن یار و موغان با امر قراویوسف پیوسته و سپاه توان
بخوان نیزند و ملحق شدند و قرمان از مردم خود و مونت نیز اسوار جمع کرد و بهم
منظاری روان شد و قراویوسف با لشکری فزون از مورخ از تخت قرمان
در حرکت آمد و امیر شیخ ابراهیم با عظامه امر او سه داران حدود بخارا یک
کریه اقامت زده بود و چون ترکمانان مقابل باغی رسیدند بی کاشی از آب
و قرمان و خواهر زادگان نظام میان بورت یاغی درآمدند مردم نیز در آن
ملک که چنانکه ناموران بای شباهت افزد قراویوسف که آن حال مشاهده کرد و لایق
بر سر ایشان تاخت و گرجیان را در میان گرفت که لشری دینان را بقتل آورد
و ملک گرجستان گرفتار شد و بعضی سرداران روی گریز آوردند و درین حال
امیر شیخ ابراهیم خواست که اسب خود را از خدمت بی که بیامون اردو کند
بودند چنانکه کب افتاده و دست او سنگت و ترکمانی قبول بدو رسیده
اسب و جامه اش ستد و امیر شیخ ابراهیم از صعوبت در دست حال قبول گرفت
و لشکر فخره در کهنه والی شیروان کرده او را نزد قراویوسف برد و فرزند
او مثل غضنفر و اسد الله و خلیل الله و منوچهر و محمد الرحمن و نصر الله و ماشم
و ارکان دولت چون قاضی بایزید و امیر بهوش شنگ با اولاد اسیر و سیکرتیز
و همچنین طبیب و گوینده و منجم و دیگر کارمان سردان را گرفته نزد قراویوسف

بها

جعی

الکف

و زود و آنچه از اصول و اعیان بود نذر حسب فرمان مقید شدند و چون عام
شکر شروان در آن جنگ زیاده جلادتی نمودند قراویوسف حکم کرد که ایشان
تقاضی نرسانند و مردم گرجان که گرفتار شده بودند بهر را بقتل رسانند و
ملک گرج را در مجلس حاضر ساختند و چون از لشکر او آنا خبر داد و قهر و غضب
کردند بر بوداق یک ضربت بروی زد و امیر قراویوسف یک ضربت دیگر بر او
باتام رسانید و قراویوسف شیخ ابراهیم و اولاد و اتباع او را مقید و مغلول و تیر
برده و چون انالی تیر زار والی شروان شاکر و راضی بودند بهر اس از ایشان که در
مجلس قراویوسف راهی داشتند صحن معاش و کلبوی او را بعرض میرسانند و امیر
شیخ ابراهیم پادشاه شیرین سخن و عیاش بود و بصحبت ارباب ملاحت میل تمام
داشت و بیوسته تکلیفات ندیمان از وی میسر قراویوسف میرسانند و چند
امیر شیخ ابراهیم کسان بخدمت فرستاده او را با موال جزیل و عده و او را امیر قراویوسف
مردی صاحب کرم و مروت و ساد و دل بود و از سر جرم عظیم ببولت میکند شست
امیر شیخ ابراهیم از در تعلق و عذر خواهی در آمده که در دست قراویوسف بصفاقتد میل
امیر قراویوسف و امیر شیخ ابراهیم اموال که از زمان نزد جردین شهر یار در خزانه ابا و
اجلاد او موجود بود فرمود تا از قلع آورد و همه را فدای نفس و عرض خود کرد و ایند
و دیگر تقو و دوا بر قبول فرمود که بدید و قراویوسف در مقام عنایت آمده با وجود
اگر از امیر شیخ ابراهیم انواع حرکت ناشایست نسبت بدولت ماصا داشته که
از وی بخونگی او را بکلیت شروان روان سازیم هر چند نصیحت مردی مروت
و کرم و احسان ما در افتراق انشای نیست حسن اشفاق و مکارم اخلاق با جلال
روشن کرد و این سخن را قراویوسف در مجلس خاص بارباب اخصاص ملکیت
و مهاران این حال که از زبان شیخ ابراهیم بعرض رسانید که خدش میگوید که دست

من بسیار در میکند اگر جز از فیض فضل خویش کلام این بنده خلیک عوالت فرمائید
که وجع اندکی تسکین یابد و این شخص امیر قزاقان است که بود که امیر شیخ ابراهیم را
نگاه میداشت قزاقیوسف فرمود که او را بمجلس حاضر سازد و چون والی شرعان در آمد
ارباب حسن و جوانان ساده غذا بر حجب فرموده و او را ایام دادند و امیر شیخ ابراهیم
چندان کلمات و لکنه بر زبان آورد که قزاقیوسف متعجب او شد و هم در آن مجلس فرمود
که بنده از پایش بر کف نشاند و او را سپهروی خود بنام امیر قزاقیوسف بر بوداق در این
طلب کرد و او بر حسب فرمان آمده امیر شیخ ابراهیم را کار داشت و این اشافی تقاب
و اصول اعیان تیر نما را آوردند و با امیر قزاقیوسف ملاقات کردند که هر چه امیر شیخ ابراهیم
از نواب دیوان قبول کرده است ما مقصود میشودیم که از او غایب مشرو ما با کلام شود
که ارباب عوالت و دعوی را بر اجاس گیرند و امیر شیخ ابراهیم مبلغ هزار دویست تومان
عراقی قبول کرده بود و امیر قزاقیوسف التماس ایشان مندوز داشت و وزیر دیگر در باب
حکومت امیر شیخ ابراهیم نشانی نوشته شده معنون اکو ما حکومت شرذرا از اهدو
شکی تا در بند باب الا یواب از بقاع و قلاع و بلاد بدستوری که پیشتر امیر شیخ ابراهیم
مصرف بود بدو ارزانی داشتیم می باید که هیچ آنزید که در آن ولایت بخلاف
حکم دخل بخند و امیر شیخ ابراهیم دار و عثمان و ضابطان بولایت شرهان فرستاد
از دیوان قزاقیوسف بر رفت بر اخی و جمع که همان شده بود ندی نوشته و این
رئوت و اقمه بخصوا میدادند و بروا را بجنس از امیر شیخ ابراهیم می بردند و دستها
از و مال مملکت شرهان میستانند و در اندک زمانی ان وجه ادا شد و امیر شیخ ابراهیم
در آن زمان جلعت و انیس قزاقیوسف بود چون فصل بهار رسید رحمت با فزه
بجانب ولایت خود متوجه شد **ذکر مخالفت میرزا باقر آخوند که میرزا اسکندر**
و قتل میرزا اسکندر فرمود که دیگر برادر چون مرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر

میرزا

میل کشید حضرت خاقان سعیدان ضریب را برادر کوچک او میرزا باقر اسیر دتا
خندش را در ظل شفقت وی وی داده از حال وی سئک با خبر باشد و میرزا
اسکندر با وجود ان واقعه که او را روی نموده بود بیخسته با خود خیال بلبست
که تغییر مملکت کند و در مقام فتنه انگیزی قدم می نهاد و چون بود طرفین میرزا
سعد و قاص بجانب یاغی مملکت تم و کاشان تاجید و بعد ان بهم بر آمد و میرزا
اسکندر خدمت غنیمت شده و برابر او خود میرزا باقر گفت که بعد از این درین
سر صداقت ممکن و متصور نیست چه لحظ فلحظ میرزا سعد و قاص با او گفتند
خان ریر سپد خواهد شد و از زمان مجال گریز نخواهد ماند و جمع را الیکز کرد که
میرزا باقر را بران داشتند که عازم شیراز شو و میرزا باقر اصحاب غیر
شعید و با اتفاق میرزا اسکندر متوجه فارس شدند و نو گریز از اسکندر آو
از راه عقل بجانب اصفهان کجیت و کیفیت حادثه را بعضی میرزا رستم رسانید
و میرزا رستم خواست که عقد جمعیت ایشان کسینجه کرده و لاجرم جمع بر سر راه
ورستیمان در حوالی جرجان بمجالکان رسیدند و ارسفت طالع و بخت بد
بلکه از راه احد صد میرزا اسکندر بدست لشکریان میرزا رستم گرفتار شد
و او را بصفهان بردند و میرزا باقر آیدین سبب اندک فتوری در غنیمت پیدا
چند روزی در کندمان توقف کرد و چون خبر مخالفت میرزا باقر او توجه او
بجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان شد بعد از تقدیم مشوره نوکران
میرزا اسکندر که در شیراز بودند چون سوخ خواجه وارد وان و مرید با شلیق
گرفته و بند کرده مصحوب معتدی روانه خراسان کردند و ایشان چون بخان
عباسک منیان ابرقوه و مشهد مادر سلیمانست رسیدند بنده ما اسکندر و موکل کشته
کندمان نزد میرزا باقر فرستادند و شاه زاده را بر توقف و تاخیر ملامتها کردند

و بر تخیل ترغیب نمودند و میرزا با یقرا چون بوسه ها میکردی ملک استانی در بر بود
بار دیگر لوله جلا دست بجانب ملک فارس برافروخت و میرزا ابراهیم سکنه
مرتب ساخته با استقبال از شیراز بیرون آمد و در نواهی بیضا شیراز چنانچه بجا می
رسیده صفا کشیدند و چون تصور حرب کردم شد بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم
مانند مسعود شاه شول و غیره بجانب میرزا با یقرا فرستند و زمره از عراقیان
نیز آمدند مخالفت راست کردند میرزا ابراهیم سلطان کرمان مرغ در یافت
عنان بجانب شیراز تافت و شب بشهر آمد و الله خود طالع آغاز و از خزان
آنچه توانست برگزید تا ابرقوه در هیچ مکان توقف نکرد و میرزا با یقرا اصحاب خود
به روانه الصخره انداخته تا چاشنگاه سواره ایستاده ساداه و قضاة و دستار
شدن و کلویان شهید بنا بر ضرورت بقدم استقبال بیرون آمده شاه
را با کرام و اعزاز بشیر از آورند و چون خبر استیلا میرزا با یقرا در اصفهان
بسیح میرزا رستم رسید میرزا اسکنده که هیچ آن فرزند از میان برداشت
الملك و البقا بقدر الواصد القهار ذکر و تبریز است **اعلی خاقان فی سلیمان مکانی**
تخت سلیمان چون خبر مخالفت میرزا با یقرا بمساع علیه حضرت خاقان
سعید رسید برای عالم آرای اقتصادی آن کرد که قبل از آنکه قوت او زیاد
تدارک آن مهم نموده آید و با مضار این غزمت امیر جلال الدین فیروز شاه را
با بهادران کینه خواهد لرزه سپایان نیز در عراق فرستاد تا وظایف را به میرزا
ابراهیم سلطان قرار گرفتند در وقوع ظواهر ماسع نماید امیر غیاث الدین
شاه ملک را بجانب ری ارسال نمود که با امر کردن حدود دانند و برونند
و با اتفاق طرقتن و شورش عراق را آمد و کرد و اندک فرمان قضا مضاف
نفاذ یافت که میرزا شیخ لقمان بر لاس نغمه زو بخلان رفته لشکرهای خود را

جمع آورده بار دومی اعلی رساند و چون جنود و غلظت و روبرو گاه علماینا
جمع شدند و حضرت خاقان سعید در خدمت جمادی الاخری ماهی مبارک در
ظفر شب آب آورده از او اسلحه هراته نهضت فرموده در فرار میرزا
جام از فرستادگان قزاقیست جاسوسی گرفتند و احوال عراق فتح و آذربایجان
بجای معلوم کردند و در بیولا قاصد میرزا الغ بیگ از جانب سعید فرستاده
معروض داشت که محمد خان پادشاه مغولستان بجام بقا خواهد نمود و نقش جهان
غیر از خضر خواجه اغلان بر جای او نشانی ندو چون اعلام نفوذ جام مجد و سلطام
رسید امیر سیسی علی کیا در صحبت امیر علاء الدین علیک بر اینمونی طالب بسیار بر سر
آمده بجایات سرازیر شد و از برای تسخیر کربلا است خود مر اجبت
نمود و امیر حسن کار قلعه فیروز کوه بار دومی کیهان شکوه اند سعادت
دست بوس دریافت و معصوم برادر امیر سلطام جاکیه از طرف اردبیل رسید
حالات او را بجایان قزاقیست ترنگان مشروح معروض داشت و فرمان
قتضای جریان نفاذ یافت که امر او در حد و ورسی مقیم بود بجانب شیراز توجه نمایند
و همچنین حکم شد که خدمت امیر فیروز شاه نیز در کاب میرزا ابراهیم سلطان
روان شده در کوشاک زر و با ایشان ملحق شوند و هر دو فریق از سیاه
فیروز می نشان در عین دولت و اقبال متوجه مقصد شدند **میت** بدین گذر رفتند
تا قهر زد و زکر و سپه سهوا لاجورد و میرزا ابراهیم سلیمان چنانچه مقیم بودند
بود با لشکرهای بی میان عازم شیراز شدند و چون میرزا با یقرا از تهر سپاه حضرت
پناه آگاه شد در صنیق نظر اندیشه افتاد و گاهی خود را می میداد که ممکن در مقصد
نیت که آنحضرت نغز همایون آمده باشد و میرزا ابراهیم سلطان چون بچه
شیراز رسید میرزا با یقرا چهار دیو از شهر را بنیاد ساخت و موبک حضرت خاقان

6

سعید بحد و دو قلم و کاشان رسید از آنجا سبب اصغمان شد و در آن موضع
قاصد میرزا ابراهیم سلطان آمد و معروض داشت که میرزا باقر ادب شیراز از قیامت
دوره کی کشیده و منگنج کشیده از استماع این خبر فرمان فرمای بجز و بر از موضع هینار
بر سپیل بلغار روی توجه ملک فارس نهاد و بعد از طی منازل در امر اهل حجره های آن
فال ساریه اقبال بظاهر شیراز نمود و ساختن عرصه با نزهت میدان سعادت
محل نصب سراج سپهر حشمت گشت و چون میرزا باقر از وصول این تفرقت
شعار خبردار شد حیرت و ندامت بر ضمیر میز او استیلا یافت و کس بخدمت
غیاث السلطنه و الدین میرزا بالینغور فرستاد و التماس نمود که در بایر سپهر است
زبان غنچه شفاعت او گشاید شاه زاد او حاجت التماس و میندول داشته
بعرض حضرت خاقان سعید رسانید که هر چند از میرزا باقر احکامات ناشایست
و ناپایست صادر شده اما تا عاصی مرتکب خاص نشود مضمون العفو عند القدرة که
بهترین ملک است بوضوح نیویزد و اکنون اگر حضرت شو و او را پانچ و کفن بگذرد
پادشاه زمین و زمین آورم و آنحضرت مامور مسئول فرزند سعادت و متذکرش با بامش
و افتاح معزونی داشته از زلات و عثرات میرزا باقر او در گذشت و خدمتش
شب یکشنبه پنجم رمضان با صد تومان محالست و شرمساری از شیراز بیرون آمده
شرف دستبوس حضرت شهرباری دریافت و آنحضرت بوعده خود و فاقه نمود
میرزا باقر امر او را محضت فرمود اما دو سه نفر از معتمدان بدآموز معروض گشت
ختم هباشوز که درینده خاص از برای نفع عام بسیار اختصاص داد **در کتب از وقایع**
متفرقه و نقلین ایاست عراق بجز میرزا ابی الحسن چون میرزا باقر از غایت
شرمندگی و محال انفعال مجال آن نداشت که دیگر بکار نیست خاقان مستوره و جمال اقبال
نماید و اقامت او در آن مملکت معزونی مصیبت سلطنت بنویسند و رای عقده گشته

انحضرت

انحضرت اقسای آن کرد که او را جانب کوسید قند نار و نشتند تار و زری چند جبه
میرزا بقید و با شد و خدمتش المعتمدی سپرد و روانه انصوب کرد و او سید و توجیه
همایون بشیر آمده حکم شد که امر ابا بشکر یابی که در عهد صفویه اهتمام ایشانند صلح
روند و ورین اشاکام استمان شرواران شوستان بدرگاه سلاطین بیا آمدند
و ملک کرکین والی ولایت لاری با تحف و هدایا و پیشکش بکسب سعادت قرین برت
و آنچه آورد بود پس سید امر اکبر معروض کرد پسند و خدمات او غزاقول یافت
مشغور نظر عاطفت گشت و آنحضرت همه را بغیایات یکرا ان مخصوص فرمود اما ساخته
روان ساخت که با وطن حوذر روند و باقی مبارک رمضان را در شیراز بگذرانیدند
و چون غلام فرخ فال شوال رخ نمود و حضرت خاقان سعید علی الصالح بر عنیت آمدت
صلوة عید متوجه مصیبت شد **حیت** خوشانیم مصیبت اب رکنا باد غریب لایح خوشی می
بر دراز باد و چون ولایت عراق و عجم بار دیگر بفراتفت خسرو از زیب و زینت
یافت حضرت خاقان سعید خواست که صفیله و نسق ان مملکت را بسواری صاحب
وجود و حال فرماید که رعایا و کثرت حمایتی بر ایندور نقل رعایت او زندگانی تو بند کرد
و بعد از تقدیم مشوره قرض اختیار بنویسند رفیع مقدار از میرزا زالدین الیاس خواجها
آزار گشته و اسفند یار بود افتاد و زمام مهام ان دیار و قبضه عدالت و شجاعت
او قرار گرفت و بر لیغ مطاع بنفاذ انجامید که مال دستوجات مملکت قرو کاشان
وری در دستدار واحد و کبلان را در وجه اخراجات و لشکریانی که ملازم او میشدند
مصرف کردند و از بعضی سوایه و عدالت در گذرند و با سبب رعیت معاشرند
که یوم یقیوم الحساب از عهد جواب بیرون توانند آمد و چون خاطر خیر پادشاه بجا
از جانب فارس عراق فرار حشمت نغم زیارت حضرت مرشد آفاق قطب المساکین
سلطان شیخ ابو اسحق قدس متوجه کار روان شد و از روح مقدس ان

بزرگوار و سیرکبار و مشیخ آن دیار استند و نمودند بر او کول کرد و گرفت بفرستند
 و کوه بعد از آن ایالت اولایت را بغزند سعادتمند خویش میرزا ابراهیم سلطان که
 چشم و چنانچه و دو دمان حضرت صاحب قرانی بود و رجوع نمود و بعد از آن در این حضرت
 ایالت ارمنستان سلیمان بجایب دارالامان کرمان منصبت کرد **و در کتب تاریخ**
ستان بجایب کرمان و مرجهت نمودن از حد و روان ولایت خراسان در اول آن
 که حضرت خاقان سعید دستجو عراق فارس گشت ایلچیان باستحضار سلطان
 اولیس سپهر امیر آید که بکرمان فرستاد و او بنا بر آنکه از عرض حکام شیراز ولایت خبر
 شد بود و در خراسان سبب نماند که بگشاید و در انقیاد حکم تعلیم نمود و دست در
 اموال مالی و مشیخ بود سو فیدر زده بدار از تحت اندک بیلا که لایق ملایران حضرت نبود
 ترتیب داده و از بار دوی همایون فرستاد و گوگرد سلطان اولیس آن محقر را
 در نزد بوقلف عرض رسانیده معروض داشت که سبب ترغیب و غیر این است که بتیر
 اسباب سفر و ترتیب گفت و بدایا که سزاوار ملازمان استستان فرمان فرمای پای
 باشد مشغول گشت و معتریب بدرگاه کتبی پناه خواهد رسید و حضرت از کمال لطف
 و کرم رقم عفو و اغماض بر جریده جزیلی ادبی سلطان اولیس کشید و عازم خراسان
 شد و در نوبت دوم که حضرت خاقانی بملکت فارس آمد و روان ولایت را از دست
 تصرف میرزا باغقرانتر از نمود و سلطان اولیس با در خود آغا جریاسن آقا که حکم خراسان
 و احترام در وی نمی گزیدست بدرگاه پادشاه اسلام روان کرد و چون در نوبت
 ترتیب شمار و پیشکش را به بار کرد و در این در شیراز سعادت زمینی بوسی حاصل کردند
 و حضرت از احوال سلطان اولیس استفسار کرد و جواب دادند که در همین چند روز فرزند
 و چون زمان آمدن سلطان اولیس امتداد یافت حضرت خاقان سعید فرستادند
 اورا عتاب و موافقه فرمود و این خبر بکرمان رسیده سلطان اولیس از غضب پادشاه

اندرین

اندیشناک شد و ملازمان او که از غضب دولت باوج عنایت رسیدند بودند اقوام خیانت
 فاسد بدیع را راه دادند و راه نظرها نشان از شیراز بیرون آمدند بنواحی سیرجان رسید
 و بزیر آن قدره الکلین مشایخ که مانی فرستاد استمداد و عمت نمود و خبر تو را حضرت
 در کرمان متواتر شد و سلطان اولیس و محضو صمان و مقربان او در ورطه حیرت و وحشت
 افتادند و آخر الام توجیه حضرت کرد که کرمان عالجیاب سیادت پناه تقوی شکار امیر المومنین
 می قدس سره راهبه شفاعت بار دوی اعلیٰ فرستادند حضرت خاقان سعید
 شریف اعزاز و احترام اجتناب کمحجب و بیخجای آورد و رسیدن را به تشیخ انامالی
 کرمان زبان گشت و بقبول کرد که اگر پادشاه عدالت شارس که یازده از خراسان را بران
 مانع آید و عنایت خراسان فرماید اجتناب بر وجهی که باشد سلطان اولیس را بگردد
 رساند حضرت خاقان سعید در خواست جناب ولایتیاب بنو اتحاب راز و نظرد
 امر را که بنا بر حیرت و کمر میزدند بود و نداد طلب سعید و از قضیه سیرجان بر ایه پیمان
 روی بخراسان نهاد و بعد از طی مفا و زمنا ملک در او اسطر محرم سنخ و غیره نمایان
 در سلطنت به راه را از زمین مقدم خویش رشک کلستان ارم کرد و بنید و دیال
 مذکور غیبت سلطنت و الدین میرزا بالینفر موجب فرمان خاقان نصرت انصار
 دیوان اعلیٰ هرزه و مانعانیت عمر که صدر دیوان بود و او مشرف بود بحقیق فاکم این
 الناس بالحق عمل منین **و در کار آمدن امیر شمس الدین بی و منسوب داشتن او سلطان**
اولیس مما بخلت و عده نامرد می عالجیاب تقابست ایاب سید شمس الدین بی
 که مستعد شده بود که سلطان حسین اولیس بن امیر اید کور ابیا به سر بر اعلیٰ رساند
 لاکرمان مدار سلطنت به راه آمد و معروض رای الفخر خاقان حضرت کتور کرد و رسید
 که هر چند سلطان اولیس را بصیحت کرد و کم کرد و روی بقبول اقبال و استستان فرخنده
 مال آورد و مقبول میفتاد و از استماع این مقال کتور ششم جهانسوز استخالف مافیونها

ووجب الاذعان نفاذ پذیرفت که امر اعظام مثل امر جهان است. برلاس و احسن بوفت
ترخان و امیر زمان شیخ و غیر هم که ذکر ایشان بتفصیل موجب تطویل میشود و بافتن
والی سیستان شاه قطب الدین و عالم فراه شاه اسکندر سالکین بالکراتی که
متوجه کرمان شوند امر از مذکور است مان با پهل هزار سوار نامدار عازم اینجا شدند
و در مصطفی ماریح الاخر غیر توجیه لشکرهای خراسان و سیستان بکرمان رسیدند و سلطان
اولین با وجود آنکه هر روز عتیق الاغان اورا بر اهل بازار قسمت میکردند و دختر ازین صندید
بکلی نداشت بر سر و در اسب تیار امر از خود دور عایای بیچاره را با اسب حکام مریح و باران
امر فرمود و در شهر تحسین فرود آمد و در این وقت خلافت و جدال افرخت و امر اعظام با
سیاحتیان عظیم که هرگز لشکر قریب بدان بکرمان نیامده بود و در جلای الاولیای بکرمان
اصطفا کردند و جانشین نایب اقبال افرختند و مدت هفتاد روز عیاشی با مدت اوست
و تمام ارتفاعات و آثار و فواید در بیرون بود و رعایای مسکین در اندرون با شکوه
مانند طبل تپی بر می بردند امر از کرمان هر یک بدر و از آن نشسته بودند بروج
بزرگان خود قسمت کرده و برفتم خوب از صنایع و محتر و اهل بازار از خرج بی نظمان
بروج میکردند و دیوانیان سلطان اولین هر کس که دیناری بجان برون
محصلی بروی میگذاشتند و ایشان نزد ترکانمان میان زبان دینی قدر بودند
که از ادنی مغولی هزار دینار می شنیدند بحال دم زبون ندا میشدند و بجزر و جاله
کردن در رعایا را در زاری انداختن دیگر هنری نمیدانستند و بالآخر اهل شهر بیک
اندند و سلطان اولین هزار سوار امر او فرستاد که اگر حضرت خاقان سعید نماند
کنایه کار را بخشید بجز است آستان فرخنده نشان مبادرت نماید ام کیفیت التماس
و تصحیح سلطان اولین با عرض داشت کرده با بر سر برای علی فرستادند و حضرت
ترجم نموده فرمود که سلطان اولین چند نوبت مقرر کرد که بدرگاه می آید و بکار برده

خود و فاخته و دبا این همه اگر اکنون در قول خویش صداقت و زبانش اول موفقی
یکی از معتمدان خود را نزد ما عرض کند تا لشکر فزونی از ترک محاصره کنند و الا امر
از دست بر بجز نماند تا کند تخریب بر شرفات کرمان نماند از امر اچون حضرت مصطفی
یافتند خبر نزد سلطان اولین فرستادند که صلاح تو و جمع اهل کرمان در آن مینماید که
شیخ حسن که رکن دین این ممالک و معتمد و مقرب است معصوم با مبارکگاه فلک شاهی
آید تا مهم قراری گیرد و سلطان اولین محمد و جهان لبسته شیخ حسن بیرون فرستاد
و امر از ظاهر کرمان برخاسته و متوجه دار السلطنته راه گشتند و بعد از قطع مغایرت
ممالک معصوم رسیدند و شیخ حسن بوسیله ایشان شرف با پیوس حاصل
بگشاید که در آیند و التماس نمود که حضرت خاقان سعید با خدا استغالی محمد
کنند که خلافت امان در سلطان اولین بپوشاند تا او سید غنچه سپاید و بی شکایت
بر حاجت سزاوار کردن نسبت دهند و حضرت قلم یاد کرد که از موقوف پاسبان سیستان
بجز نماند عرضی فرستاد سلطان اولین سندانده هر که در آن صد و آید او را ضمن فرماید
و فرمود که اگر سلطان اولین متوجه اینجا نماند که در از برادران و فرزندان که
تر باشد و الا دفع او بر ذمت همهت باید باشد تا از واجب شود باقی او دادند
و شیخ حسن حضرت یافتند بطرف کرمان بازگشت و آنچه دیده بود و شنیده سلطان
اولین گفتند و خدمتش در دراز دم مشوال متوجه کعبه امان شد و چون ببرد خرمه امان
رسید در منزل امر اهل آنجا محتاج الیه بود اما ده یافت و بعد از خیز روز با اول
بر امید بلاذمت حضرت خاقان سعید مستعد گشت و حضرت سلطان اولین
و سایر عریان او را بنواختند و همه را در راه امن و امان ماوی داد و در پریال
که ولایت کرمان بجز آن تصرف نماند کمان خاقانی آید اعنی سید شیخ و عشرت نامیه
نکران میزدند و با او مخالفت کرده خواستند که شاهزاده را از میان بگیرند

و برادرش میرزا سنجرا بجای او منصب کنند و میرزا قید و خود را بکار بند
و حضرت خاقان سعید را معلوم شده امیر نوشیروان برلاس و جمع را مدفن
حادثه نامزد فرمود و میرزا قید و بر دشمنان نظر یافتند بجای خود متمکن گشت
و هم سال مذکور سید فخر الدین که منصب وزارت خاقان سعید باستقلال
داشت و از نحوه و کبر بر تارک که درون قدم می نهاد و بنا بر سعی خواج احمد دادود
اظهار رقیب احوال می شناسی بش نزد او جو بخت میرزا با سینه قرار وزارت
معزول گشت و با امر اضحی مختلفه مبتلا شد و نقد حیوة را با بقا بقی احوال سپرد
و تفصیل حالات سید فخر الدین در تواریخ مذکور است و در ایراد ان زیاد
فایده مقصود است **ذکر رفتن شاه زاده عالمیان میرزا سیوه قمشلی بجانب بخارا**
بر حسب بزبان شاه بهار الدین بیگلر بگ شاه در چهارم رجب الاول سنه ۱۰۶۸
و ثمانماه از جانب بدخشان بدالسلطه به راه آمد از برادران و قربانان پیش
در پاید سر بر اعلی شکایت کرد و در بیان احوال بدخشان هیچ و مرصع ان
مملکت فصلی شرح باز اند و خاطر خیر آنحضرت که مورد الهامات ملک قدیر
مقتضی ان شد که ضبط و نسق ولایت بدخشان را بسکی از شاهزادگان صاحب
وجو و نافذ فرمان بر جمع فرماید و بعد از تقدیم مشورت فروع اختیار بر فرزند
صلیبی آنحضرت شهید یار بزرگ کش منش میرزا سیوه قمشلی افتاد و حضرت خاقان سعید
اسباب سلطه ان سعادت مند را در اعلی درجه کمال مرتبت و اناده ساخته نام
مهام عرصه بدخشان که از ولایات عظیم انشانست در کف کفایت و قبضه
و رایت مخدوم زاده عالمیان نهاد و او را با فوجی از لشکریان روانه الصوب
کرد و سید و ممالک بدخشان از قلمعت ان بدسپهر خلافت و یدر سلطنت
دخشان شد و مردم انجا از حادثه روزگار و جباخیز دواداران یا فتنه

و شاه بهار الدین می کشی شاه نیز با اجازه امر صحبت کرد و بعد از تنبیهت میرزا سیوه
باندک زمانه اختراجهت رکن السلطه و الدین میرزا علاء الدوله از افق ولاده
طالع شد و نقش بند کار خاز ابداع و اختراع در سنه ثمان و عشرين و ثمانماه این
صورت بدیع بلوغ هستی بگماشت **سبت** طلوع کرد و بتاسد حق بزجر جلال بر آسمان
شهی اخترها یون قال **ذکر آمدن میرزا النعمینک بدالسلطه به راه** مغیث
السلطه و الدین میرزا النعمینک که کورکان را اشتیاق ملاقات حضرت خاقان
سعید بر خصمینه استیلا یافته از ویار و در اندر غارم بلا و خراسان شد و چون
خبر وصول انجباب متواتر شد و موکب همایون او به راه رسید بانوی کبری
که پرست و آقا و غیث الدین میرزا با بسینه و میرزا احمد جوکی بهار و در او ایستاد
و اثر ان خراسان با استقبال نشا فتنه و شرايط تجلیل و تعظیم بقدم رسانیدند
و جناب النعمینک در نوزدهم ماه رجب الاخر بستیوس افتخار سلطان اویل
داد و از خفق و متمتع گشت و حضرت خاقان سعید سر مو که تا در ان چند
روز چشمها پادشاه با مرتیب کردند و در آخر ماه ایلچیان ختای که قبل ازین
چندگاه آمده بودند طوی عظیم دادند و آنحضرت مجموع ایشان را معمور بخر انعام
و احسان کرد و سید و جهت در بسپک خان حاکم ختای ملاکات افزا فرمود
بیتاعت سیرده و حضرت انصاف از زانی داشت و هم در آخر ماه مذکور سلطان
اولین بن امیر آید که از جانب کرمان آمده بود و سیر قش در ارسال فرمود
و در او ایل جاودی لاول میرزا النعمینک میرزا احمد جهانگیر و امیر شاهک را کرد
چند روز از خوارزم آمده بودند طوی سنکین و او و سا پر امر انجلیقهای فاخر و
اسبان را بهوار تقفد نمود و رعایت از کان دولت بنایت با بسینه می گنج
بجای آورد و بعد از ان غارم سمرقند شد و میرزا احمد جوکی بهار در راه بر د

و گزرت بر امانت نصرت شاد بجانب ولایت امیر قندار در شهریور
 عشرین و شانزدهم از جانب کریم خراسان رسید که پسر سیف قنداری و ملک محمد
 بموجب فرمان حضرت خاقانی هر یک حاکم ناحیه از نواحی آن دیار بودند با هم
 نزاع میکنند و از جهت منازعت آن دو مقتضات رعایا در جست مشتت
 اند و حضرت امیر حسن صفوی ترخان با فوجی از لشکر این برای تسکین آن
 فتنه بجانب کریم روانه کرد و چون امیر شاد را بر بدان حد و رسیدند
 که شاه اولیس بر سلطان توابعی مجاهر غزنین مشغولست و سلطان بایزید
 پسر سیف بر بعضی از ولایات کریم رسید تا یافته وظایف از معاند مردم
 آن ولایت را از دردی و حرا از آن کی بغیان آورده اند و حضرت خاقانی
 دولتیار و صلاح در آن دید که قشلاق در آن دیار کنند و چون میرزا قید و
 میرزا باقر انگاه داشته باشند و ستان نفوس را دور و آنحضرت قاصد
 نزد میرزا قید و فرستاد که چون هر را باقر بجانب هند فرستاد و او را بجانب
 دولت و حضرت خاقان سعید و او را ایل واسط رسانید موافق مشقت جز
 خیمه خیمت و غنیمت بر سر ایل لالان زد و در آن منزل شتر ایل و غنای افتتاح
 قیام کرده در همان روز کس نزد میرزا قید و آمد که اینک میرزا باقر امیر
 انصرت در ستاده میرزا قید و را بلذ کرده اند بد و پیغام داد که ما بجبهه
 فتح هزاره و افغانیان متوجه الظرف شدیم باید که کان بد نیز و چون میرزا
 باقر بار دوی همایون پیوست حضرت خواهر حریب فرموده ملازم شاهزاده
 شده او را بجهت بدر و در امانت شاد از ایل لالان و جنبش آمده بعد از
 سه روز بقصبه اسفند رسید و میرزا باقر در آن موضع بار دوی اعلى ملحق
 شد و بعد از یک هفته از جانب او شاد کوچ کرده و چهاردهم شعبان کنار آب

میرزا که به جهت قشلاق مقرر شده بود معسکرها یون یا دشت از من گشت و روز
 و یکرا امیر حسن صفوی ترخان از جانب قندار رسید و امر از نامدار پسر سیف
 سوار شده روان شدند و چون حضرت خاقان سعید بمنجهت که نظر بای
 بی الزام حجتی بیکار دست تعرض بقبل غارت هزاره در از کنند و اصحاب
 کتبان ایشانند مانند شرار و در وسط بلا و محنت افتند و مولانا صد الدین امیر
 که منصب صدارت بود او مزین بود بجانب هزاره و دست تا در و سار
 ان طایفه را نصیحت کنند و بخدمت رسانند مقلان این حال بار دوی لیلین که تربیت
 کرده حضرت صاحب قران مخفوز بود و تلقین ملهم شد و بار دوی همایون آمد
 و بفرست با ابوس نرفت شد و تا ماموی و احسان خروار گشت و میرزا امیر
 با بر ابراهیم همانا و امیر نوشیروان از جانب بدخان رسید بموجب
 اعلام پیوسته و ملک قطب الدین بالمشکستینان ملحق شد و سپاه فزون از تخمین
 و قیاس در تحت رایه گردان حماس حج آمدند و موکب نصرت شاد در حرکت
 آمد بمبت و دوم ماه شعبان ظاهر قندار مرکز اعلام فیروزی آثار گشت و امر
 شاهزاده جو آنحضرت میرزا باقر مقرر شد که بجانب هزاره بر سیل المیار
 روان شوند و درین اثنا مولانا ابراهیم صدر رسید و محروض داشت که کلانزاده
 هزاره میرسنند و بدین سبب رفتن امر او توقف افتاد و سیوم ماه مبارک
 رمضان اعیان غزنین غنیمت بدرگاه عالمیه آمدند و از جانب میرزا قید و
 کسی سیده خیر آورده که شاهزاده فرار کرده و آنحضرت فرمود که نزد سیده باشد
 و کسی از عقب او نفوس تا و نهم ماه و دیگری آمده عرض داشت که در کابل از مردم
 میرزا قید و گشت حضرت خاقان سعید امیر ابراهیم را روانه انصوب
 کردند و فرموده که اگر قید و پیش آید صلح کند و غزنین را بگذارد و گداشته است و حجت

ناید و الا بضیاع المملکت مشغول شود و بعد سزاد و روز میرزا سبخر برادر میرزا قید
بارد و آمد به بیجا سبیت یاوشا مارا اختصاص یافت و امر او سرداران نهر اسپان
نامدار فرستاده باوج و خراج قبول کردند و آنحضرت در زمان دولت و اقبال
بجانب اغرق فرخنده که در کس راهبرین گذاشته بود و هر هجرت کرده بود
آنحضرت بر سمنگ کردن خرام سوار شدند و سیم فرمود که ناکاه از پشت زین نین
افتاده کسری بدست همایونش بر آید یافت فی الحال الجیان قمر میر و حرکت
آمده است و میر وی حکم کرد که در کشته سدی عدیل و نظیرند است از او
هراة همراه شمال و صبا بار دوی همایون حاضر کردید و او بجز که مشغول شده در
امرید و بیضا نموده و در اندک زمانی آن رخصت بصحبت تبدیل یافت و آنحضرت
و بنوی چند آن با سنا و میر رسید که مدتی جلوه همراه آسب فقه و نیاز و
محنت و از نذیر و کفر تقوی رض و وزارت و بعضی وقایع که در مدت توقف در
یوزت قشلاق روی نمود و معاودت آنحضرت در آن اوان که گذارید
میر من مضرب خام سپاه گردون پناه بود ای اعلی اقتضا آن کرد
که مضرب وزارت که تالی رتبه سلطه است مفوض یوزیری صاحب تیر
کرد که از عهد استخراج اموال پادشاه از مملکت و در آن رعیت
بیرون تواند آمد و بعد از تقدیم مشورت به کسان اتفاق نمود و مذکور است
زیبا بر قامت قابلیت جناب اصف اصفیات دستور اعظم الوزرا
خواج غیاث الدین میر احمد خوانی حجت و درستت لاجرم حضرت خاقان
سعید زمام حل و عقد و رفق و فتن و قبض و بسط همایون در کف کفایت
و قبضه در آیه انجا بر نهاده و او بنوعی در آن مشغول خیر شروع نمود که جانب
پاشا ملحوظ بود و هم ترفیر رعیت مرغی و قرب سی سال استقلال و فراغ خیال

بدان امر استغال کرد تا حضرت خاقان سعید در حیوة بود که دلال بر حاشیه
ضمیمه نوشت و یکی از قلع که در آن ایام روی نمود و این بود که میرزا رستم از بیجا
اصغمان رسید و پیشکشهای پادشاه را بوقف عرض رسانید و دیگر او آخر ماه
مبارک رمضان امیر ابراهیم که بجانب کابل بر حسب فرمان رفته باز آمد
معروض داشت که میرزا قید و تکامل رسیده عازم اردوی همایون است
درین اثنا امیر شیخ نقان بر لاس جهت تحصیل اموالی که هزاره مقبل شده بود
عزیمت نمود و امیر نوشیروان و یوسف خواجه و حمزه که بناخت بعضی از غناینها که
دم از غصیان میر و نذر فقه بود و نذر الخاقان گرفت باز آمدند و میرزا سیورش
بر حسب اشاره علی متوجه ولایت خود شد و میرزا علی بن میرزا رستم بعد از
نوازش رخصت انصاف یافته با صغمان باز گشت مقارن این احوال مسامح
جلال بیوست که هزاره در او مال مقرر تعلی مناسبت آنحضرت امیر محمد صوبی
و امیر موسی و امیر بوته را بدان صوب روان کرد تا مقرر و از آن آخرت و کار
ایشان ساخت هر هجرت کردند و آنحضرت در اوایل بهار عزم معاودة مع
کردند و از یوزت قشلاق کوچ کرده روی مستقر غر و شرف نهاد و میرزا
سبخر و امیر یار کارش ارادت و امیر علیک و امیر فرزندش را بضبط اموال
انولایت تعیین نمود و فرمان داد که میرزا قید و را بد لجنوشی همراه خویش
ساخته هراة آورند و اگر نیاید الواس اورا تا خسته و فتنش را پیدا
ساخته بدرگاه عالینا رسانند و حضرت خاقان سعید حکومت ولایت
که میرزا با میر عبدالصمد از زانی داشت و جهت کوتوالی قلعه قند مار یکی از
معتدیان را تعیین کرد و کتب همایون بعد از قطع مفاوز و مسالک دوم
محمد بدار سلطه هراة منقول فرمود و اعیان آن مبلده فخره استقیمت

و شاربجای اور دندو چون رایات فتح آیات در مستشرقین خویش قرار گرفت
حضرت خاقان سعید انجمن امیر قرا یوسف و امیر عثمان را که قبل ازین
آمد بودند اجازه مراجعت داد و در اوایل ریح الاول خبر رسید که
میرزا سعد و قاص که فی موجب ملک قم را که پیشتر با وزیران رفته بود و چون
مذکور گشت در ریجان جوانی ازین سرای فانی انتقال فرمود و حضرت خاقان
سعید بر فوت ایشان هزاره یا کیزه صورت تاسف و تحسر بسیار نمود
و بجاییت طول و محزون شد و مراسم تخریه تقدیم رسانید و بجهت امر
به طلب میرزا قید و رفته بود و در استمال او مساعی جمیل میندول داشتند
و ضد متشرب المطلق و عنایت حضرت اعلی خاقانی نوید دادند و شادان
را چون و فور تحقیق و کمال محنت آنحضرت معلوم شد مدت چند مرتبه
احرام ملازمت بست و شرف تقبل اهل فیاض حاصل کرد و بجاییت بکران
مخصوص آمد **ذکر توجه اهل عالی شان بجانب ولایت بدخشان** چون چند روز
از وصول حضرت خاقان سعید بدار سلطه همراه گذشت از جانب خندان
خبر رسید که شامان اجماع طغیان بر افراختند و از عصیان میزنند و آنحضرت
سید احمد الب قرارا که بر سوم رسالت و سفارت دانا بود بدان صوب
فرستاده سید احمد بدخشان رفته تا دستان ملاقات کرده چند روز
و عید سخن راند مفید منقلا و لاجرم باز گشت و بیایه سررا اعلی آمد و صورت
امرا را انجمن برتر و در استکبار معروض داشت آنحضرت فرمود که امیر
لقمان پیر لاس و امیر ابراهیم و امیر جهانش و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فرود
شاه و امیر خیزه شکر با مقدمه عز و غلطان و ارنک راجع آورده در رکاب
حضرت اششاب نشاء بهار الدین که رس و رئیس شامان بود از جانب خندان

اندام ابا او گفتند که کلا تر شامان تویی اگر قبول میکنی که مال ولایت خاندان
زنان حضرت صاحب قران محفوظ مقرر بود و بخیر اندر سالی با شفاعت کنیز آنحضرت
خاقان سعید حکومت ان مملکت را به توارزانی دار و شاه بهار الدین گفت
که اوقات من بر طاعت و عبادت مقصود و مصروفست و برادر دلسر من صاحب
اختیار مملکت اندام اعلی نزد ایشان فرستادند و برادر دلسرش جوانی
مفرون بنو اب نلاند امر آنحضرت حال معروض استادگان پایه سررا اعلی کرده
فرمان عالی لغایت که شاه بهار الدین را به راه فرستادند و امر اجابت بدخشان
چنانچه تمام لغات را بقطع رسانند معا و ده خانیند امر بموجب فرمود و بموجب بدخشان شدند
و میرزا الخ میکس چهار هزار سوار آمد و دستارده ایشان پیوسته و چون فریاد
بالگرایان بموجب کشم رسیدند پیرش بهار الدین را از قلعت تدر اظهار خفاف و عناد
میکرد و سیلاب بلا را بخود محیط یافت از کردار خود پشیمان شده و اجاب و اتمام
به ایت اقتاب خواج تاج الدین حسن عطار که از اعظام ارباب ایقان و عرفان
بود و شفیع ساخت دپای در و ایرک اطاعت و انقیاد آنها و در جواب قدوة العظمی
بامر الما قات کرده حدیث مصالحت در میان آورد و امر صورت شفاعت
خواج تاج الدین حسن را حسن قبول و وجه حسن تلقی نمود و از سر جواید بدخشان
در گذشت و رقم غفور جراید عصیان ایشان کشید و شامان تقبل نمودند که مال
معوض در آنجا نامه رسانید و امر امر اجبت کرده حکومت بدخشان
بر شامان قرار گرفت **ذکر اخذ و قید میرزا صفت** **ذکر بنابر مخالفت خصمیان او**
چون میرزا بر محمد جهانگیر بقدر ریسر علی آرزو جمع غایبان گشته شد حضرت خاقان سعید
کشندگان او را با انواع عقوبت و کمال سزا داد و حکومت خاندان را بر سرش نهاد
عنایت فرمود و چون اعوان و انصار او بسیار شدند آنحضرت مملکت قذرا

و بلا و سندر تا حدود و بند بر می سلم و پشت و علم دولت او چنان بالا گرفت که نزد
حضرت خاقان و الی هندوستان فرستاد و پیغام داد که اگر در و ام ملک و حکومت
میخواهی از خود و قبیله تا خود و مولتان باید که خطبه بسکت بنام و القاب ما موش و پیر
کردانی و با وجود آنحضرت بدین نوع جبارت اقدام نمود و در آن هنگام که موبک
ظفر آثار در کمره وقت در قشلاق فرمود و میرزا قید و انعام و احسان حضرت خاقان
سعید فراموش کرد و جای خود را باز گذاشت و از شریک خدمت ساعدت نمود
طریق سکاکی نش گرفت و چون آنحضرت معاود کرد امر که ما مور با آوردن میرزا
قید و بود و خدمتش را از پاس سلطان امین گردانیدند تا ادنی و پشت روی بدرگاه
عالمینا آورد و شرف و ستبوس دریافتند بطریق عنایت و عالفت شد چنانچه
گزارش یافت و چون چندگاه در دار السلطنه همراه باغزار و احترام و فرخ تمام
گذرانیدند و بعد از مردمان معتمد با آموز از طریق تسویلات شیطنت در دماغ
شاهزاده جای دادند و او را از ضعف طالع و بخت بد و رشب نور و هم چرب از دار السلطنه
همراه عازم قندمار شد چو اعوان و الضار شاهزاده در آن دیار بسیار بودند
و همان سخت خبر رفتن شاهزاده میرزا امتیاد و بیامع علیه رسید آنحضرت
فرمود که میرزا با سینه با چند نفر مبارز بهادر بجا بیاورند و متوجه شوند و همچنین امیر حسین
ترخان و امیر فرمان شایع بموجب فرمان با شرافتند و میرزا قید و هم شایع
نوران و بونه دار و غدا و بشهری آمد و نوکران شاهزاده خواستند که اسبان بونه
بگیرند نتوانستند بونه داشتند که میرزا قید و روی بگرزدار و قاصدی به خاقان
او فرستاد و او کیفیت آن حادثه اعلام داد و میرزا قید و صباح بید و او رسید
چون معلوم کرد که زندان از حقیقت حال آگاه اند محل توقف نید و لرعت هرچ
نامرغیست بمنو و خوایه نظام الملک که صیقل و لاسیت تعلق بدو میداشت

باغی

با طایفه از عقب و حرکت آمده شاهزاده و زمان زمان ایستاد و بیکد و وقع
مشغول میشد و بهر دو کرد و جنگ کمان میفستند تا بقصد ناب رسیدند میرزا
قید و در پناه دیوار کین کرد و نظام الدین شیرازی او به میان آورد و کد شد
ناگاه برایشان تاخت و تمام را بر کدند و پریشان ساخت و نظام الدین زخمی
شد و میرزا امتیاد و متوجه قریه سیزه شد و مردم آنجا نیز واقف شدند و ملک
و قلب الدین سر راه گرفتند جنگهای عظیم کرد و بهلول که عمده ملازمان میرزا قید و بود
بقتل آورد و میرزا با سینه نظام جانش بقصد او بر رسید و از شدت کما و حرارت
هوانیدیشید و از جمع کدند شد و بودند هر اسیر بجای آنحضرت را انداد و بی حال
از عقب روان شد و چون میرزا امتیاد و او در قریه سرزمانی توقف افتاد
بود منتظای میرزا با سینه فرساید و وصول بر معرکه انداخت میرزا قید و تیر شده از اسب
فرود آمد و بتقدیر فلک قید رضا داده دست بر بند دو امیر فرمان شایع او را
پیش می آورد و باقی مخالفان بکار قناری و بسیار سینه و شاهزاده بعد از نظر حضرت
معاودت کرد و میرزا امتیاد و را عقیده بدرگاه عالمینا آورد و حضرت خاقان سعید
بر اسم شکر و سپاس ملک حمید قیام نمود و در باب مجرایان بمقتضی فتوی ایام اسلام
و شرع شریعت عمل فرمود و میرزا امتیاد و او در قریه اختیار الدین محبوس گردانید و
بعضی که در آن وقتش کارهای مردانه کرده بودند بزرگ و عتیق رسانید و چون
خاطر آنحضرت حضرت اعلی خاقانی از جانب میرزا قید و فرغنت یافت و تمام
که تعلق داشت بر او داشت را بر میداشت از کابل و غزنین وقتند بار و افغانستان
برسم سیور خال بفرزاد رحمت خود در صدف بزرگواری دوری ملک شهبازی شاهزاده
با داد و بخش میرزا امیر بخش از ایله و پشت و انجباب باطل و علم و خیل و حرم و عید
و خدمت بد آن صوبه فرستاد و مقصدی صیقل و حکومت ممالک شد و **کر رفتن حضرت خاقان**

سفید مشرد مقدس و معاودت بدار السلطه بهراه و ابراد و دیگر وقایع و حکایات

حضرت خاقان سعید بنابر حسن عقیده که با خاندان طبرین و طاهریین ایام معصومین است
غزیت جانب مشرد مقدس رضوان ساکما سلم و التجهیه جرم فرمود و بارادتی تمام پس
همایون در رکاب نصرت انتساب آورد و روی تو جه بدان صوب صواب نهاد
و چون بداموضع مبارک و مقام متبرک رسید شتر ایلزارت بجای آورد و صلابت
و صدقات مستحقان و مجاوران رسانید و قندیل حکم طلاک استادان با نجات
علیه ساخت و بر دخت بودند فرمود که در کتب سمرقند او بختند و قبل از این
با نومی کبری گوهرش آقا در جوار قبده حضرت امام امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام
و انشاء مسجد جامع بنام نهاد بود و درین اوقات نزدیک با تمام رسید و این
عمارت تکلیف و تزئین در نظر بادش روی زمین بنامیت مستحسن بود و نیز
محمدت ارزانی درشت و حضرت اعلی خاقانی در مدت اقامت در آن صوب
چهار باغی و ممرای در طرف شرقی مشهد طرح انداخت و استادان چاکلی دست
در همان صید روز با تمام رسانیدند تا هرگاه که نموکب همایون با نجا رسد
منزل آتاده و همسایه شد و آنحضرت از مشرد متوجه لوس شد و میام نیز آتاده
اکا بروشخ فایز کشت و انواع اعدا در باره مسکینان و درویشان مقدم
رسانید و از آنجا بجانب واد السلطه بهراه روان شد بعد از طی منازل
در عزله رمضان مقصد رسید و باغ ناغان را از قرقمقدم خویش رضوان حضرت
و مقارن این حال بار و دیگر ایچان ختای با تبرکات و نفایس فرخ افزای رسیدند
مکتبچه بابت و در یک کتفان سنی از محبت دو دوا در سینی بر یکای و در اتحاد
رسانیدند و تفصیل آن و تبیین احوال در دستا دکان در قورایج مسبو طاهر است
و از دشته نوازی که قبل ازین بر حسب فرمان معصوب ایچان ختای که سابقا آمد بود

بایجانیه رفته بود درین و لامصوب این جمع باز آمد و یکی از وقایع دیگر آن بود که
در خلال این احوال دختر شمع جهان حاکم مغولستان که حضرت خاقان سعید میرزا
محمد جوکی بیاد او را چون ستاری کرده بود در سیت و پنج رمضان با تخیل از سیت
نام بدار السلطه بهراه رسید و حمد علیا گوهرش آقا قاطویمهای عظیم ترتیب کرد
و در ساعتی معهود و زمانی محمود و باین دینوی و شریعت مصطفوی زهره بر سر
باقاب سپهر سلطنت عقد شد و چون ایام جشن و سوره لاهو و سرور به نهایت
انجامید حضرت خاقان سعید جمعی را که در رکاب حمد علیا آمده بودند بصندوق
نوازش و انعام خشنود و تو انکر ساخت و زیاده بر مطوع ایشان همراهنوشت
و انجاعت حضرت الفرافه با فخر و اجبت نمودند و فرمان فرمای خراسان و عراق
بلکه اکثر معمر راه آفاق این رستان در عرض باد غلیش مشلاق فرمود و بعد از تقدیم
مشورت قرار بر آن یافت که بعد از تهیه اسباب یورش جهت دفع تراکمیتو جواران
و او را بایچان شدند **ذکر نوم حضرت خاقان سعید بجانب او را بایچان و نظر بایچان**
بر اعدا بایچانید ملک منان باعث برین یورش شد که پادشاه جهانیا ن صدیق را
نزد قراویوسف فرستاده او را بر اطاعت و موافقت و عووه فرمود و وصیت
با ذریچان رسید و پیغام گزار و از قراویوسف آثار غنا و سرکشی مشاهده نمود
اجازت معاودت یافت و بسیار سیر اعلی آید بعضی رسانید که قراویوسف چنان استیبا
و استتعال مرد ماغ دار و در نحو را دوران مملکت از سلاطین و ذی الاقتدار بشمارد
گردن کشان اطرافت سر بر خط فرمان او نهادند از حصون حصین ساخته و قلاع
ستین پر دخته ذخایر فراوان در انموضع برده و ان بقاع را بگردم جنگی سپرده
و از آن زمان که میرزا معز الدین میراث را ان واقعه تا یله روی نموده و خیال
حضرت خاقان سعید پیوسته میکندشت که لشکر با ذریچان کشیده و قراویوسف

از آن حرکت کوشالی بسزا بد فنا بسبب حوادثی که در آن اطراف ممالک محروسه
میشد و این غنیمت در خیر تقوی و تاخیر ماندن و در آن ایام که خاطر اشرف با خوار
جهانگیر از غنچه مخالفان جمع بود و همین ملک از خوار تفرض ایل عدوان پر استه چون
خبر صدیق بمساجع حلال میسست اندیشه سابق تازه شده و در غیبه ملاقات با عروس
ملک اورد بچنان که سالها در زانیه اختفا میری بر در منصفه ظهور کرده آمد و فرمان
تضا مضامنا در شد که تو چنان بتفحص بنها لکن مغول باشند و عساکر دوان ناز میا
مقرر شد که در موضع معین جمع آیند و با شارت علی ابواب خرابین مفتوح گشته مالی بود
و نقدی نامحسور در موجب و مرسوبات معتقد. اتفاق رفت و حکم شد که طرادان
آستان دولت آشیان بترتیب مصالح امثالک و مجاوره و اسباب محاربه اشتغال نمایند
وسی هزار دست جبهه مکمل در جبهه فاند موجود بود و زمان نفاذ یافت که بوقت پیش
نخست باید که دو هزار دیگر مکمل شود و لذا قضی در انهر و خراسان و زابل و کابل سیستان
و کرمان و فارس و خوزستان و عراق عجم و دیگر بلاد علم که در خوزستان ننگان
درگاه است از شمشیر و نیزه و باقی اسلحه که سپاهیان را بدان در روز مجاهدت احتیاج افتد
بقیمت وقت خریده معجزه هایون رسانید و برین قطع نفاذ یافت که میرزا
برقرار بطنب و در بطا و لایته ماورالنهز مشغول باشد اما ده هزار سوار از لشکرهای آن
دیار بار دوی لغرت شعار فرستند و میرزا سیور غمش نیزه است و سابق در ولایت
که میر و قند مارا قامت نماید و امیر سید احمد ترخان بکومت خراسان مقرر شد
حضرت خاقان سعید پانزدهم شعبان از دار السلطه شیره نهضت نموده در جنبه بازرگان
فرمود و جهت حرارت هوا اجتماع لشکر با چند روز در آن مکان دل افروز تو
فرمود و امیر غیاث الدین شاهلی از جوانب خوارزم آمده غریبا بوس در یافت
و خدمتش با تفاق حسن صوفی برسم منفلاهی روان شدند و کعبه فلونشان چهارم

رمضان

رمضان که موافق اول میزان بود و در جنبش آمد از ممالک محروسه سوی ماورالنهز باز
هزار سوار و سیاه تازی یک برستم تمام بردار ملازم شدند و در او از دهم ماه مذکور
جام رسیده و شرایط زیارت جناب ولایتیاب اعنی قدمت شیخ الاسلام احمد
جام قدس سره بمقدم رسانید و از آنجا در معان حفظ و نصیب نصرت نیز دانی بود
شده و در حرکت آمد و در بیستم رمضان هوا کب منصور کشاکشکنان از پیشا بود و
و میرزا اباسنفر مقدم سپاه فیروزی اثر شد و بیست و نهم ماه قطبیه بحر اباد از
صول مرکب همایون غزت تختگاه فریدون و کیتبا آمده حضرت خلافت پناه
بعادت زیارت قدوه ارباب یقظ و انباش شیخ سعد المته و الدین الحموی
قدس سره استقامت یافت و در آن فرزند مقام بوظایف عید صلیم قیام نمود
و در ششم شوال در رمضان حفظ و عنایت ملک ذوالجلال در مرغذ از خرقان سرار برده
اقبال بر افراخت و از روح مقدس بزرگوار مقرب بارگاه سبحان شیخ خرقانی الابرین
استدادم نمود و در هفتم شوال میرزا سلطان العارین بایزید بسطامی رحمة الله صخر
آمده مراسم نیاز بظهور آورد و عاشر شوال ظاهر و رمضان مضرب غلام سپاه ظهور
گشت و در آن منزل چینه زنجیر فیل که در ولایت مازندران بود و بهر یک بخت
کوهر بار دوی همایون رسانیدند و لشکرهای خوارزم و نسا و بارود و سلطان
و در معان و جرجان و مازندران بموکب اعلی پیوستند و چهار دهم ماه جبر فلون
نکار سایر وصول بر سمنان انداخت و آنحضرت شرط زیارت سالک ربانی
شیخ زکریا الدین علاء الدین سمنانی بجای آورد و در آن مکان لشکرهای سیستان
و فراه و تخمان و عرطه که رسید و قندهار و غزنین و کابل ضمیر سپاه طفر قرین شدند
و در اثنای این اوقات امیر الیاس خواج با سمر در آن قم و کاشان مغز نویسی
فایز شدند و بیستم شوال از درگاه ملک عبور فرمود و یکصد و در آمده قریب

و در این فرود آمدند و در آن حدت بنزاده جوینخت میرزا ابراهیم سلطان باجو
فارس شریف آورد و بجانیت و عاطفت خسرو امیر افشار گشت و میرزا را
با لشکر فزاد آن از طرف اصفهان و امیر حقیق از صوب بزد و امیر عثمان
از کرمان بارودی اعلی ملحق شدند و چندان سپاه و مردم جمع آمدند که بحساب
و هم از تعداد ایشان بستوه آمد و امر اتو اوجی چند روز را حقیق طایمان لشکر
کرده و دو سیت هزار سوار در حیره شمار قرار گرفتند و فترت اسمی ایشان بموقف عین
رسید و از جانب قزاقیوسف با سپاهی جزایر شش هزار نیزه گزارد
مقام غنا دو استقامت را بر او نمود و اصحاب را می فرستاد و مدارس میدان
جنگ در مقام تحریر و تفکر گفت دند و هر کس را خیالی بر سر و اندیشه در خاطر
جو امیر قزاقیوسف با کمال شجاعت و بهمادری استعدا در حرب بر وجه حاصل
داشت و سپاهی از زم از می بر خاشجوی با اسبان آموده و در ظل راییت او
مجموع بودند و چون که مشهور راه دور میبوده با اسبان لاغر و ضعیف چندان یافتند
و کقطع با لیت کرد و فضلستان نزدیک رسیده بود اما طایفه که بکرات شده
فرموده بودند که پیش رود دولت قاهره مهمات کلید و قضایا استکل علی پیل
الاجمال الهولت بقطع و فیصل پیوسته و موجب دلخواه بود خوانان سر انجام
می یافت و هیچ دغدغه بنام ایشان نمی رسید و بیشتر از این امیر غیث الدین شاهانکه
نوکری ملانزاد خود بجانب امیر قزاقیوسف فرستاده و پیغام داده که مرد خود مند
باید که بلامت و سلامت آنچه میخواستند از هر از واجبات و واجب و لازم شناسد
اگر مثل این حرکت از جانب صادر شده موجب حال خاطر از گشت با اعتدال
در استغفار رفع آن میتواند کرد و از آنکه نزع و جنگ با حضرت خاقان سعید که
اورا بر بی ناموسی نسبت نخواهد کرد و وظیفه آنکه تدارک با فات نمود و سلطانیز قزوین

کجلافت

کجلافت رضاشاه شهریار با تکیه دست بردی بروی مسلم دارد و امر قزاقیوسف بقت
بازوی شجاعت آثار و کثرت اخوان و انصار اموال مخزن این موفور و انقیاد حکام
حدود و محافظان تقوی جهان مغرور بود که از استماع این کلمات در غضب رفت و فریاد
در تیر زنجبوس کرد و نید و از محاکم اذربایجان و اران و موغان و توابع و لواحق و عرق
عربش کبریکران و سپاهی بی پایان جمع آورد و مخالفه مقابل و مقاتله قرار داد و حضرت
خاقان سعید چون جرأت و جسارت دشمن معلوم نمود و بالکل دل از اسباب ظاهر بی
برکنده روی افتخار و نیاز بدرگاه ملک کار ساز آورد و بعد از استخاره و مشایخات
از بلاد که بحسب الدعوات بزبان تضرع و تخشع فتح و نصرت مسألت نمود و از سر و غیب
مژده اجابت شنیده فرمان داد که حفاظ و قرار که لازم بایر سپهر اعلی بودند و از ده هزار
سواره فتح فتح فرمودند و بعد از آن شهریار ملک بخش گستره تان امر و سخاوت را با هزار
نمادار و از طرف قزوین کرد و سپه و قاسم ترک که حاکم آنجا بود مشهر را کشتیم متوجه
سلطنتیه شد و امیر یوسف ارجنخ مرعمت و احسان بر مفرق ساکنان آن دیار گسترده
همراهین ساخت و اکابر و اعیان انولایت بدرگاه کردن پشتبانه نشاندند و
دولت پاپیوس در یافته حکم و ارجب الانقیاد و نفاذ یافت که لشکران بقزوین نزد
و تومن بر عیار سازند و قاسم چون سبک طایر رسید صورت حادثه را عرض امیر جهان
بن قزاقیوسف که ضبط و حکومت آنجا تعلق بدو داشت رسانید و امیر جهان و بیخ
و ترتیب اسباب محاربه و حصار داری اهتمام فرمود و گفت که کار و عیاد انقیاد و بند
و ترا که در می سرانجام و تحت تمامی کارها همه جرت است بقلو کشتند و هر که استعدا
داشت بحصار درآمد و باقی لطف طارم و کیلان رفتند و ترا که خاطر جنگ و بکار دارند
ذکر رسیدن خبر وفات دالی ولایت تبریز و رفتن خاقان از میدان سیرت زبانه کوز
در آن زمان که ما بهر ربابات اقیاب اشراق سایه وصول بر محاکم عراق انداخت

و امیر جهان با بظبط و استحکام قلع سلطانیه بیرون رفت ناکاه قاصدی عنان بریزاز
جانب تبریز رسید و خبر رسانید که امیر قزاقیوسف در حالی اوجان شیرین و دروغ ناپوش
و دل فرموده ملک و مال را بجاگشته کان حضرت خاقان سعید بازگذاشت از اجتماع
این خبر خوشتر جهان جیران در رسیدند از قلع سلطانیه بیرون آمده با توابع و کوا
روی تبریز نهاد و ششخ از فرنین بار دوی همایون رسید همان جا در راه مراد
و در همان روز قاضی سلطانیه مبارک و جهان پست شافیه واقعه قزاقیوسف تحصیل در
مجلس واجب الاحترام تقریر کرد و چون این خبر مست و ضعیف یافت حضرت اعلی قانع
بر اسم لشکرزدانی قیام نموده رایه توچه بجانب سلطانیه برافراخت و غیاب الدف
و الخلاذ میرزا بابا بفرار بریم منفی بود و تبریز کرد و بموجب فرموده علی کوشش
و خواب محمد شرف سمنای برای ضبط اموال دیوانی در رکاب نصرت انشاب میرزا بسینغ
روان شدند و بمقتضی فرمان شاه زاده جوهر بخت ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان
از راه سیما بجانب مراغه حرکت اندو در یازدهم ذی القعدة ظاهر سلطانیه
محل نزول موبک جهانشای گشت در عایای سلطانیه از مخافه تعرض لشکر قیام
حضرت از قلع بیرون نیامده بودند و حضرت خاقان دوست یار از محال محنت قاصد
تر و ایشان در دستار که از حصار بیرون نیامد تا مجموع جنود و ظو و رو و بگذرند و
عبداران بمکان خود قرار گرفتند در مغوری شه و بار بار ماسی ناسید و انحرث
امیر موسی را بجای قلع و قعد رعیت گذارند از سلطانیه حضرت فرموده با در
رسید و بره بوغان روان شده در ششم ذی الحجه از آب لاس عبور فرمود و روز
دیگر در قزاق بلخ از آن یورت قشاق فرود آمد از جانب چون قزاقیوسف در روز
چشمه بنظم ذی قعد هسه نکات و عشرین و ثمانه از دار فانی برای جود دانی رحمت
ترا که از غایت دهرت متفرق شدند و بکنین و بختیز او نیز و حضرتند و میت را

۸

در قلع

در خرابی که وفات کرده بود گذارست سرخوش گرفتند امیر لاه را امیر قزاق قدم پان
که محبوب ترین خواتین امیر قزاقیوسف بود فکر کردند که یکی از اولاد او را بر سر سلطنت
نشانند و دیگران بخدمت وی گریستند و چون امیر زادگان مثل امیر شاد و امیر
و امیر اسبند و امیر جهان و امیر ابوسعید هر یک در ولایتی بودند زبان کنجایشان
نذاشتند اندیشه ایشان بجای رسیدن غزان پادشاه پسر امیر نصر برادر زاده امیر قزاق
خواب را بر گرفته متوجه قلع او نیک شد و امیر قزاقیوسف متهم باشد بجانب قلع العی فرزند
وزیر تلک که برادر زاده دیگر قزاقیوسف بود روی بطرف دیگر نهاد و امیر بایزید کرد
میل کردستان نمود و امیر محمد علی میران سعد بسو شدند و بر این پنج عقد جمعیت
ترا که از قلم بخت و این پست در تاریخ وفات امیر قزاقیوسف گفته اند **بیت** وفات
میر قزاقیوسف شاه تبریز کجاست شد تاریخ کتابت القصة باوجود که موبک همایون
در نوای ری بود و این قصه در اوجان روی نمود و ترا که جهان پیر گشته شده بکنین
در اردوی جهان با عظمت از غلظت زمان نماند و با پیش در خرابگاه امیر قزاقیوسف در آورده
هر چه یافتند غارت کردند و کجایی که جاههای فاخر از تن مرده بیرون کشیدند و قلع
طلار از کوشش او ببردند فاعبه و با اولی الا بصار و چون واقعه دست و او اکار بر اثر
تبریز توکران امیر شاد ملک را از حبس بیرون آوردند و غدر خواهی نمودند و اثر ایلا و کت
بقدم رسانیدند و جفا امیر قزاقیوسف را از راه تبریز با جیس سپه دند و در جواد
مرقد اجداد او بجای کردند **ذکر وصول پادشاه زاده جوهر بخت میرزا بابا بسینغ به تبریز**
و وضع پیشین اکلد الی بختی با بایه العز خیاث السلطنة و الدین میرزا بابا بسینغ که
پیش از توچه ریاست همایون متوجه تمالک اذربایجان شده بود در مشقت شهر
ذی قعد به تبریز رسید و کوشش از آنجا منزل کرد و اتباع قزاقیوسف مانند کواکب الظلوع
اقاب نامیدند و شاه زاده بطریق اسلاف خویش با طامن و امان گسترده و خط

وسکنام و لقب حضرت شاه زینب و آرایش داد و احکام اطراف و گردنش لایق
بدرگاه عالی قیامت آمد مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزا بایسنقر بهادر یکی است
عالی نعمت برتر فی احوال عیبت کاشته امور ملک برین استقامت قرار
گرفت و درین و لاک حضرت خاقان سعید در قریب از ان قشلاق فرموده در دران
عراق عجم بخدمت پادشاه عالم مبادرت کردند بایاجاجی کا و روی کبریا در کوه
بدرگاه عالمینا فرستاد و خود نیامد بسبب تخلف او انقدر زمان میرزا عمر
امیرهاش چاکور ایقصاص بدر خود گشته بود و درین اوان توتم کرده پای مقام
در دامن کشید و حضرت اعلی فرمود که ما چون رفتیم عفو بر چه چیز او کشیدیم
باعث تخلف چیست و حکم شد که میرزا بایسنقر عیبت قلعه کا و رود نماید و بیایا
بهر نوع که باشد باید بر اعلی رساند و شاه زاد و در قلب زنتان بان طرف
روان شده بظاهر قلعه کا و رود نزول کرد و امیر بایاجاجی در معرفت متردد و از
مخالفت تیر متوجه بود و میرزا بایسنقر معتدی رهنزد بایاجاجی فرستاد و از
عنایت و مرحمت که از حضرت صاحب قرآن مغفود نسبت بر پدر و قبیل
او داشت بیاد آورد و خدمت خلافت و عناد و تحذیر نمود فرمود که اگر بخدمت القاد
میش آید همچو نظر عاطفت کرد و ولایت دیگر ضمیمه مملکت او شود و حضرت خانقا
سعید علم فرمود که مردم امیرهاش قلعه او زبان نیاروند و امیر بایاجاجی اطاعت
فرمان شاه زاد نمود سپه یون آمد میرزا بایسنقر در شان او اوضاع تربیت
تقدیم رسانید و امیرش را امیر در رکاب نصرت انتساب جناب بایسنقری
روی باروی اعلی نهاد و چون بمقصد رسید بصیوف نوازش مخصوص شد در
زخمه امر اعظام انتظام یافت **ذکر قشلاق فرمودن ریاست نصرت آیات و پناه**
بعضی از قشلاق و حکایات حضرت خاقان سعید در نیم ماه ذی الحجه به نیت اقامت

زنتان در قریب از ان نزول احوال منبر نموده ملوک اتفاق حکام ولایت و خاقان
نظور بایاجاجی موفور و نفایس مترکات تا محصوریدرگاه سلاطین پناه نشاندند
و از نایب احسان پادشاه کیتیستان خطی افزایستند و حضرت خاقان سعید
در او آب و سخن قیام نمود و صدقات مستحقان رسانید و حکام ان محاکم را
بنوازش و انعام مغفود و مزار از کردار نیند و در همین روز با شایسته و غیره که از طرف
مصدور وی گردان شده بودند بدولت پاسوس رسیدند و امر اعراق و
شکاکان هم در روز عید آمده شرف تقبیل قوایم سپهر ریخافت مصیر حاصل کرده در
رایع عشر ذی الحجه امیر خلیل اللدین امیر شیخ ابراهیم شروانی که بصفتا پسندیده و ماست
حمیده انصاف داشت از ولایت خویش اجرام قبله اقبال سبته بمکعب اعلی است
و پیششاهی پادشاه بموقف عرض رسانید و خدمتکاری امیر خلیل اللدین قبول داشت چنان
علامات هر دو یکی و امارات فرزانی در شیره او ظاهر و لاج بود با قس و کمره و پیش
انعامات و دیگر محترم و موفور شد و سوابق اخلاص خویش را ببلواحق اختصاص کرد
ساخت و برادرش امیر منوچهر که بدلاوری دشمنی است انصاف داشت غبار هم سمند
جهان بیاجاجی پادشاه بی محال را بدید و اقبال کشید و همچنین درین روز رسیدی احمد
مرست پندی علی سکی از ولایت خویش رسید و تبرکات لایق معروض کرد و نیند
بقرینات کرانار مخصوص شد و مقارن این حال امیر قودستای و سید احمد قرمان و
سرداران تالش بیورث قشلاق آمدند و پیشانی نیاز جنگ استان دولت شبان
الید مرتقا فریاد از آسمان رسانیدند و روز دیگر باراهم شیرزاد پسر ان قزاقان
از ولایت کبج و بروج باروی اعلی ملحق شدند و با عنایت نعم کرم شدند و دیگر
سرداران و حکام اطراف و ارکان دولت امیر قزاقیوسف مثل خواججه بزرگتری و غیره
و بیچان ملوک که جتان بقریب از آمد اجتماعی غلطیم دست داد و او ایل محرم امیر

که کلماتش با اعیان و اشرف تبریز بدکار عالمین رسیدند و هضم و مذکور بودی
غوی از نزد پادشاه مغولستان بموکب محبت متوجه گردانیده بود و روی بپوش
اعظم بنامه در چهارم محرم ملازم خاقان نامدار و پیر بزرگوار دریافت و در آخر ماه
ملک عزالدین شیر که بجبال حسب و جمال نسب و جلال خاندان و لغت و دودمان
دشمن از سلطان متوجه استمان فرخنده نشان شده انواع تبرکات و متنوعات
بعض رسائید و قابل قبول آمد و درین آتشار و عیادت شکار از خاطر خیر و کارها برورد
و در صحرا اقامت شکاری فراموش آورد انداختند و یکی از وقایع دیگر آن بود که
صحرا که از تربیت یا تمکان این دولت بود که آن نعمت را اشتهار نمود و ساخت
از عصبیان میزد و امر اگر جهت دفع او رسیده رفته بود و نزد قمش را گرفته آورده و در
سکه و خطب بنام امیر قزوین صف کرده بود حضرت خاقان سعید از سر جوهر او در کشته
دیگر که حکام باب الابواب بارودی نظر قرین نصرت قران آمد مشمول عواطف
خروانه گشته معاودت نمود و همچنین حکام و سرداران اطراف بجلا بپوشان
و مواعیت اکرام اختصاص یافت بر حسب فرمان باو ملان خویش با نکت و چون
موسم بهار و استوار لیل و هزار روی نمود حضرت خاقان سعید از قران با نکت
نموده عازم تبریز شد و چون به پلکان نزل کرد منبیاں بعض رسائیدند که
عظایم بود که نوکر قدیم میرزا عمر بود و بر حسب اشاره علی بصطایل و الویس خود
رفته بود امیر اسبند گفته است و حضرت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان
و امیر شاکر همک با بیت نهر از سوار کجا سب بخوان کوی رست قدیم ایران
سعید که اصل لشکر تخان ایشان بودند و امیر اسبند را در انظار نشان
میداد و درین آتشار نوکر اسبند بارودی همان آتشار صورت و دلخواهی او
بعض رسائید و حضرت او را نوازش کرد و باز کرد اسبند و چون خاطر

خبر و آفاق بایل بدان بود که امیر خلیل الله شروانی را بنوعی تربیت فرماید که محسود
اقران کرد و دختر میرزا ابابکر بن میرزا معز الدین میراث را نامزد او فرمود
و بعد از آنکه مادر امیر خلیل الله ارستروان با تجمل تمام و اسباب انکار آمد عظمی
ترتیب دادند و آن مخدوم را با باین شریعت مطهر بشروان شاه عقد بستند و در
و در خلال این احوال نوکران امراد موضع قراکو یک بعض رسائید که یار احمد قرمان
باطلان کلی عصبیان مبارکست نمود نوکران امرار که در بروج بودند غارت کرده است
رای عقد کتشی میرزا با بسفر ابراهیم او نامزد کرد شاه بنزاده چون متوجه بار آمد
شد او از آنچه عازم کرجان گشت و پناه بقلعه اسفون بروج حاکم انموضع کاوش خویش
یار احمد بود و آن قلعه ایست بر روی سنگ خارادریان پیشه واقع و الی برسان
رو و نیل در کردن روان و برج و باروی او استند سده اسکندر در نهایت
استحکام میرزا با بسفر از راههای شوار کشته قلعه را محاصره کرد و یار احمد با
قلعه بعد از دو سرور که بمقابل و مقابل مشغول شدند و انشد که خبر انقیاد و چارنیت
و یار احمد از روی اضطراب و غم بیرون آمده روی سیزد بر باحت سوادق جلالت
و شاه بنزاده عالجناب رقم عقود انعام بر بر بیکه او کشید بعد از تسخیر حصار و است
نموده در منزل حسن خانی بموکب اعلامی میسند روز دیگر یار احمد را سر بر نیت
و کردن بسته پیش آوردند و حضرت رقم نمود به بنظر عنایت در وی بگریست نباید
این باوی خطاب کند که خود را بی اعتماد کردی اما خدمتش را با میر چهارش بن بر و زد
موسکب همایون از موضع حسن خانی نهضت نمود و چون بجنگاراب بنیدی فرود آمد
قاصد امیر شاکر همک رسید خبر آورد که امیر اسبند با امیر قرا عثمان مبارک
کرد و قرا عثمان انزام یافته است و ریات منصور در سیوم جادی الاول از اب
لدس عبور کرده و در عاصمیه کوه نزل کرد **و ذکر فتح قلعه بیزید بیزیدی دولت قهر**

خاقان سعید چون راست فتح ایته از باب ارس گذشته چنگاه در آمد بسج رسید که درین محل قلعه است موسوم بقلعه بایزید چون برج آسمان مشید و خیزد بسیار و نفایس فراوان با بجا فرستاده و بعد از او امیر سعید از اصفهان شد چون خود را در آن موضع نشانده است و آنحضرت بیست و سهیم جمادی الاول سال ۶۸۰ قمری در آنجا رسید و در آنجا بایلی و انقیاد دعوت کرد و احسام الدین نوکر امیر سعید پیون آمد و معروض داشت که امیر سعید خاقان خود را با ذخایر فلان در آنجا گذاشته و اینجاست تا جان در بدن دارند اختیار خود از دست نخواهند داد و حضرت خاقان سعید فرمود که ترا دولت مساعدت نمود که سعادت ملازمت رسیدی و او را مصاحب امیر محمد خواجهره ساخته سالهای در آنجا ظهور کرد و لازم رکاب نصرت افتاب بود و لشکر فزونی نشان مکر و از قوت او در میان گرفتند و سایر پانها برافراشتند و خیمها نصب کردند و خوف و رعب بر خیمها گمان حصار استیلا یافت و عقول ایشان خیره در ایها ایشان تیره شد و در قریب همدان لشکر مضمور دامن کوه را که شهید مخالفان بود با طویل اسبان و اسبهای غله باز ستانند و روی جلادت بقلعه نهادند و سپه با کبر کشید و محبته بالا شدند و چند انکه ساکنان حصار و لاوران سپاه فیروزی شکار از خدار ساخته می غلظت اینند و دیگری بجای ایشان بالا رفتند و بر کوه که هم قلعه بود رسید و چند برج بر سنگ خار افکار شد ملانان میرزا بابای منته متوجه اینجا بنی شدند و طایفه از جای جوان سپه را در کشیدند و قصد بر چهار کوه دارند و اگر کسی از درج ترو سنگ آتشی میرسد او را پس کشیدند و میرفتند و بهر مشتقی که بود بچنگل و ناخن بران خار بالا رفتند و در اسپای بروج رسانیدند و بر چهار سوای کردن گرفتند و قاپوچیان استاده بفریب چکان نمیکند آتش که کسی سر از هیچ بروج بیرون کنند

و بسکاعت جا جویمان بروج را مشکب کردند و خلن فاحش در دیوار حصان ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین رسم قلعه گیری ساکنان ان سرزمین آمدند و در آنجا میرزا محمد جوگی بهادر می تخاشی بر بالای ان کوه رفیع بر آمد و نیزه یک درو آرزو رسید و دست بر تیر و کمان کشادند و ساکنان پشت دروازه بعضی فرج شدند و نوبت الا ان بر آوردند و قبل از انکه ایشان را ایمن سازند با تفاق طایفه از ایشان شجاعت شعار که بالای کوه رفتند بودند خود را در حصار انداختند و قلعه چنان حصین گشته باز همت پادشاهان چنین برکت کرده تسخیر ان بر در آن کوه بود از صباح تا وقت غازی پس مفتوح گشت و چون یک طرفه شکار غنایم بسیار گرفتند و خسرو آفاق بجز غنایم ارتاق که در فصل تابستان طبیعت زمستان اشکار امیکرد در وان شدند و در آنهم جمادی الاول در دامن و ربخ سعادت و اقبال منزل اجمال فرمود و در آنجا چند دران منزل توقف کرد **در بعضی از وقایع که بعد از آن خیمه بایزید و پیش از آنجا** **لشکر منصفه بایزید آمد** حضرت خاقان سعید در دامن و ربخ توقف نموده با اینجا تیرا سوار نامدار در آخر جمادی الاول ای غرم در رکاب عالم ستانی آورد و در اوایل جمادی الآخر در پای اخلاص بجانب جب اخلاص گشته در کول شامی فرود آمد و امیر عیاشیرین را بقلعه عادل خیز فرستاد و موکب هایون از ارجح منتهی اخلاص گشته فرود آمد و در ان منزل که امیر عیاشیرین که فتح قلعه عادل جو ز کرده بود سپرد ان انجا قدموس و نایب را بدرگاه کیوان استنبا رسانید و اردوسه کیهان یوی از حوالی اخلاص گشته در مرغزار حرم منزل که دو چند روز در ان مکان گذر امینده امیر محمد که اخلاص علی محبت رسید و اخلاص منتهی گشت و امیر سعید در صحرای موسس آواز و توجع کار کرد و ان ما تر شستند از انجا بدیار بگرفتند و امیر شمس الدین بدلیسی بر انهمای محنت و طایع سعید موکب اعلی بیست و موکب اودسا

بدرجه شرف نهادند و امیر عبد الرحمن حکم قلم نوشتن غزایا و سوس حاصل کرده بصره رسید
نمودند و امیر دولای که بموجب فرمان حضرت صاحب قرآن حکم او نیک و ان صلوة
شده بود درین ولایا احرام ملازمت بر ترقیب اهل فتنه سوار فرزند و ملک و ملک
عزالدین شیره که صاحب اختیار و ان و سلطان بود بباستان دولت آستان
آمد و امیر علی سپهر عثمان با سرداران آق قریطوق بار دوی هکویون پیوسته و ظاهر
اختلاف که از اعلام قلم اعلام کشت و شانزده ماه جهادی الاخر و آیت ارجین از مقدم حضرت
غیرت فرای خانه بر چسبیده و در اینجا امیر یزید سپهر دیگر امیر عثمان رسیده از دولت
بابوس سرسایات بفرق فرستادن رسانید و حضرت خاقان سعید با غرق فرستاد
که در آق بلاق بود پیوسته حکم نمود که میرزا ابراهیم سلطنت و امیر شاهرخ بکشتی
متوجه علیکاچاق رسید احمدی که شوند و ان بی با کار اگر اندر مخالفت کردند کشته
کرده اند که شمالی سزا دهند و امیر قرا عثمان در آق بلاق بدرگاه فرمانده علی الاطلاق
رسید و پیشکشهای بادشانه گذر آسید و بخلقه های فخر و سپاس را بهوار
و افسر ملع و سایر عوارفت و عواطف محو و مسالین ذوی الاقتدار آمد و در موضع
سرداران و کلانتران و لاسیت باصناف عنایات بانواع صلوات اخصاص یافته
رضعت انصاف با وطن و ممالک خود یافتند و امیر قرا عثمان همچنان ملازم
و درین ولایا مکتب نظیر لوار بجای بنب تبریز روان شد **از چهار جهت خاقان سعید**
بلاش که ترکان و اسکندر و کرخین اسکندر از صولت سپاه پادشاه و در اجاب فریدون
در شامی راه بسج اعلی رسید که پسران قرا یوسف اسکندر و اسبند با سپاهی فرود آمد
چون وحی بدست متوجه تبریز شد و فریب با خلا لا و عادل جزر رسید و اندر حضرت باجقه
و ارباب بجزیره در افرایشان مشورت کرد و امر او نویسان با اتفاق امیر قرا عثمان
بمعروض داشتند که تا اولاد امیر قرا یوسف بجای ستماصل نگردد این مملکت رونق

رواج نیابد و احوال عربیت نظام و انتظام سپند برد و حضرت خاقان سعید سخنان
نیکو خوانان را بسج رضا صف نمود و از شهر نوبجا بنب ارجین معاوت نمود و امیر
و امیر قرا عثمان بر حسب فرمان مقدمه لشکر قیامت اثر شدند و آیات تالیان
چون یار چسب سید مسعود اخضرنت کشت که میرزا ابراهیم سلطنت و امیر شاهرخ
و علیکاچاق و سید احمدی که راگزیرانیده اند و ایل الویس ایشان را غارتیدند
و علیکاچاق را گرفتند و درین انشا جمع اقایان اردو از سلطه هراة رسیده
این معنی موجب مسرت و ارتیاح حضرت خاقان سعید کشت و امیر محمد خواجه
چهره که مصحوب امر اخلاقی رفت بود با قرا اول اسکندر جنگ کرده و در لفظ از
ایشان گرفته بدرگاه اعلی آورده و میرزا ابراهیم و امیر شاهرخ نیز موقوفه نصیب شدند
و اولاد قرا یوسف چند نوبت الپجیان و شتاوه سخن صلح در میان آوردند
اما فایده بران مقرر بکشت و حضرت خاقان سعید غم زرم جرم فرموده و بجای
ترا که روان شد و ایشان نیز مشیت آمدند و در موضع مناسب نزول کرده پسران
اردوی خود را بخدمت و چیزهای دیگر با سندان اسکندر استوار ساختند و چند روز
سوار شمشیر زن نیزه که از از غرق حضرت خاقان سعید بر توالتفات با میشتی
نگراندختت و بر انظار و جوانان را برنا و ک اندازان و بخش انجان قرار گرفته
بودند و در پیش قلب باز داشته **ب** به پشت زنده پیلان برشته نام و ک اندر
چون عورتیان آتش بار بر بلهار خاکستر و قبل از ملاقات فریقین ترکمانان آورده
پیلان ششیده بودند و از آن هر آسان کشته فیضان مجسم از نکل مساخته و بر کوهها
پوشیده اسبان بران میتا خستند و بعضی کاوان بقوت را جواهرها گاه بار
میکردند و کج که ها و پلاسرها ایشان را منار قبیل میکردند و کوهها و ان بکشته
تا اسپان ایشان که قبیل ندیده بودند و در روز جنگ از زمین دور باشتند و کج

چون صفوف راست شد از طرفین محامد است که دند و در آن روز از آبادی تا
 غروب آفتاب نایز جنگ و جدال و محاربه و قتال است خاندان است و چون
 از بیخ خون باران از بیخ می بارید و چون سلطان شرقی آفتاب
 روی بولایت مغرب نهاد و حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمد و در
 داد که در پیش لشکر کردند و از هر دو جانب شب به شب پارس داشتند هفتاد
 روز دیگر خرم و انجم پیر شجر فی از افق سیمانی بر آورد و با نقام سپاه رنگ رانه لعل
 یکبار از خست حضرت خاقان سعید فرمود که که گوی که از بر خرم حرم یکبار شتر
 و سپاه قیامت اگر که از همه است شمشیر شان کوه آهن آب میزند بر افکار و جو افکار
 از آست روی بدشمن آور و ند و قرب نیم فرخ پیش فرستند ناکاه سپاه ترکان
 با ساز عدت فراوان بیدید آمدند و دلیران جانبین و مبارزان طرفین مانند
 عقیده شطرنج صفت ارامی گشتند هر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان و فرخوشان بودند
 با دهر می یکدیگر همد آور و ند و درین روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ از بر افکار
 در میدان راند و کارزاری کرد که در استان رستم و سپند یار بر طاق نسیمان
 ماند و امیر ابراهیم امیر جهانشاه داد و مردی و مردکی داد و سپاه خرم و جلیگر خرم
 سعد را که استغفار و اعتقاد و ترکان بود اسیر و دستگیر کردند و حضرت خاقان
 سعید فرمود که سپاه کردون شکوه کوه تا که جیمها برافراشته و خاکها را روند
 و فرود آمدند و درین انشاهی از طرف ترکان آمد عرض داشتند که اولاد امیر را
 خاطر جنگ قرار داده دل کسک نهادند و مضمون این مقال نصب العین ضمیر کردند
 اند که **بیت** زمر که ارتبسی بنده جو و ترک که جنگ او کند که ترس زمرک و چون
 کشش و کوشش هر دو افرا لا رسید و غر شید علم افروز کجگاه مغرب خرم سعید
 وز ناز لباس سوکو اران پوشید مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کوشار

بر کسم پارس قیام نمود و تا طلوع سحر مرتب سپاه بودند و از حال ایشان آگاه روز
 دیگر که غر شید فاوری با پنج هزار کار و رخت مغرب موالب کوکب درین میدان
 نیندزی یافت حضرت اعلی خاقانی فرمود که هر یک منظور بعزم رزم سلطان پنه
 سوار شده و از جانب لشکر ترکان هم بزور میل میکل شیر در برابر آمد
 آمد و بعد از سفارت تیر و پیکان و شمشیر و سخن در یکدیگر نهادند و درین روز
 نیز میرزا رستم و امیر ابراهیم جهانشاه از بر افکار آثار جلا دات و مردانگی
 بنوعی ظاهر کردند که روان رستم و در سفند یار اران کارزار خضره مانند و امیر شیخ
 لغمان بر لاس و امیر مخالف و امیر ترخان از دست راست حمل آورده
 زلزله در قهر مکن و قار دشمنان افکند و بر افکار مخالف بر امیر علی که کوشش
 و امیر فرزند شاه و امیر فرمان شیخ حاکم کردند و ایشان حامی خود نگاه داشته
 امیر توت و خواججه محمد شرف و جمعی که از رسوم سپاهیکری عاقل بودند پیش
 راندند و هر که با جماعت راهبیده خود داشتند سنی چند بقبل آوردند و خواججه محمد شرف
 سمنانی نیز بساط زندگانی طی کرده از کثرت حملات ترکانان نزدیک بود که
 چشم زخمی بسپا منصور رسد و مخالفان چند قطار شتر راند این بیخ مقدم فتح نظر
 تصور کردند اما حضرت پادشاه عزید نیک اعتقاد و فرمان داد تا در میان خرمگاه
 طهارت خانه زدند و بعزم ادار عاز چاشت که مدته العزیز حضرت فوت نشده بود
 از بس کردن خرم فرود آمد بتانی و تسکین تمام و صحنی کامل ساخت و پیشانی
 نقره و نیاز چند نوبت جنبه معهود دست بزین اخلاص نهاد و وقت اجابت دعا
 از ورگاه حضرت احدیت و بارگاه حمدیه نظر و نصرت مسالت نمود چون یقین
 دانست که با سعادت ملتس قرآن یافت تیر و عاهدت اجابت کار کرد و با
 سعادت در رکاب همایون آورد و در دستقر قول ارام گرفت و درین وقت

امیر غیاث الدین شاهنشاہ که ملازم انحضرت بود تدبیری بصواب اندیشیده
فرمود تا قناره بشارت زده آوازه در انداختند که اسبند کفایت شد مضمون کلمه
الطرب خنده بر لشکر بیان عیان شد و امیر اسکندر از استماع این خبر کار از دست
دوست از کار رفت و پایی شب است و دو قارش منزله شد و میرزا با سینور از پن
که شکسته بدست چپ جنو و ظفورو در سید مانند شیر تریان با جلا فیق از دلیران
بر غاش سجوی روی بان صوب نهاد و حضرت خاقان سعید فرمود که پنجاه سوار
از کشته بند و شاهزاد و شاه بنده و مویون در صمان حفظ و حضرت ملک بچون
در حرکت آمد و قول از اخبار یکبار روی بدشمن آوردند و نیزان محاربه التها بلایه
جو بهما خون در معرکه روان شد و میان مملکت از وادان مبارزان بپوش
مفاقت دست داد که تا قیام ساعت و ساعت قیام امکام موهبت نامند و لود
امیر قرا بخت و لشکر ترخان کرد و یوزو و در دماغ ایشان ماوی گرفتند و چون آثار
دولت و اقبال بر صفحات احوال حضرت مال مشاهده کردند و دست سلاقت انداختن
معاینه دیدند سگسته خاطر متوزع ضمیر شده دل از ملک ممال بر گرفتند و هر چند
که با سببش لشکر کشند میرشد بظرفیت روی فرار بیاوید و یار نهادند و مانند پشه
از باد صحر و کبوتر از صدمه شهاب زبر و از گریزان شدند و بسیدی از ترک در چرخ
تقدیر اسیر کشند خورشید فیروز می و دهر روز می از مطلع سعادت طلوع کرد و حضرت
خاقان سعید این فتح نامدار در اکمل از فتوحات خواقین روزگار و سلاطین
کردن اقتدار تو اند بود از خص غنایت الهی بود و لست و زبان لشکر کا
پادشاهی گشا و فرمان داد و تان نشانی با غنت شتار براعت و تار فخمها و ملک
تخریر در آورد و ایلیان ملک میرانها را بعراق و آذربایجان و مانندان و
ستیان و فراسان و کابلستان و خوارزم و ماوراءالنهر و ترکستان و سایر ملک

تذکره

محمود بر بردند و لشکر منصور اموال مو فورو غنائم نامحصور گرفتند و این فتح امجد
در غزاه شهبان سنه اربع و عشرين و ثمانماید در موضع لشکر روی نمود در روز دیگر کوچ نمود
در اشارت راه نظر کیمیا غنیمت پادشاه بر اسیران ترکمان افتادند از حال
کرم که در جلیت همایون برگزیده داشت **پست** بخشید و بر سینه کارشان ز شیر خور
دا و ز نهان شان و فرمان عالی با طلاق انجماعت شرف نفاذ یافت و انحضرت
براه خوشی رود از رنشد مشصف شهبان بدار الملک تبرک رسید و امانی انجا
که چشم غارت و تاراج داشتند همین معدلت و احسان حضرت خاقان از یک
دوران مصون و مامون ماندند **ذکر رحمت خاقان سعید بانصفت و داد و بخش**
وقایع و قضایا که بعد از آن دست داد رای صواب نمای پادشاه جهانشاهی
اقتصادی معاودت از محالک خراسان بجایب اذربایجان نمود و اردو
کیهان پوی و در حرکت آمد و در اوایل ماه رمضان خاقان سپه سالار سلطان
ترتول کرد و حکام و سرداران اذربایجان را رعایت و عنایت بسیار فرمود و قناره
و امثل از آنی داشته اجازه انحضرت داد و خاقان سعید ظفر قرین در حدود
قره وین لشکرهای فارس و عراق را اجازه فرمود که بمسکن خود روند و میرزا ابراهیم
سلطان بر اه در کرین متوجه شیراز شدند و میرزا ستم بجایب اصفهان رفت
و همچنین حکام کرمان و یزد و کاشان بر حرب فرمان بولایت خود رفتند
و حضرت خاقان سعید بسبب شدت حرارت هوا چند نوبت شب بکریه و او کرد
از مملکت روی گذشت و امیر الیاس اوج بال لشکر جلالت آیین در حدود و رسپ
و قره وین بگذشت و لشکر ظفر نشان او ایل رمضان بمملکت خراسان در آمد
و امیر غیاث الدین شاهنشاہ اجازه یافتند از راه آستره ابد و بخوارزم
شناخت و چون انحضرت بنیشا پور رسیدند زیارت قبر شیخ و اکابر آنجا فرمودند

از پنجشنبه رفته از روح مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه السلام استمداد نمود
و نوزدهم شوال در سلطنت پادشاه از ترن قندوم انحضرت بمؤذنه ریاض جنات آمد چون
در سترو دولت پایدار گردید گرفت البجان حضرت خان والی علی بدرگاه عالمین آمدند
و قبل از تیزش او در بجانب حضرت خان گمان فرستاده التماس نموده بود که از پاید
سیر خلافت مصیر رسد لیکن بجانب رود و ناموجب افتخار روزگار او شود و در حال
همدست مسلم زیا ولی ناموس و احترام او کرد و حضرت خان سعید مولانا میرزا
کلیس انوری و او را دلپذیر و لهار رسید همد کردی روز از الصوب کرد و دید
و حضرت خان مولانا امیر را در رعایت بسیار فرمود و دو خطهای پادشاه نامه مصوب
جناب مولوی ارسال نمود و قاعده دولت خود را بدان خدمات شایسته
منتقد کرد و آید از جمله عجایب آن دیار و بدایع صنایع حضرت انور کار یک
کر کردن و دستا دو حیوانی عزیز شکل معیبه بیات شمشیر کا و سها شانه
یک شمع بمیان چنانی داشت و از جهات و صلابت پوستش اصلاح حالت
حوار بران کارگرمی آمد و از آن سپه پای مسکام معتبر سازند و اگر چه کجاست اما
گویند که با فیل جنگ کند و غالب آید و محمد طیب که از قراباغ او را بر حسب فرمان
واجب الاذغان بر رسم رسالت غانم مهر و شام شده بود چون بدان
مملکت رسید سلطان شیخی حکم انجا وفات یافته بود و مظفر و تاجر کل و سلطان
و یار قیام مینمودند و ایشان فرستاده را با انواع تفقد و دلجوئی کردند مهات
و عرض داشتی مصحوب او کرد و آید مضنون اکثر ارایات فتح آیات
بدین مملکت توجه نماید آنچه و طالعیت نه دستکاری و جانباری باشد تقدیم نموده
آید و محمد طیب در آخر شوال مدار سلطنت پادشاه رسید و صورت اخص و
عرض داشت مظفر و تاجر را معروض برای پادشاه کامکار کرد و آید و سلطان

فوتی که هم از قراباغ بر مقتضی فرموده متوجه دشت قباچ شده بود و از انجا شکار و
خشت و بارگشته در ماه ذی القعدة مدار الملک پناه رسید و کتبت محبت
خان این مملکت را بر شرف عرض مسائید ذکر حالات شاهزاده الف پیک گورکان
دقتنایار پادشاه از احوال مملکت حقه و حکومت مغولستان جناب سلطنت
قباب میرزا الف پیک پادشاهی مملکت اندوز دانش آموز و شهر یاری داد
کسرت نمیر بود و با دانش افلاطون حشمت فریدون جمع داشت و در جمع علوم
علم ریاض غدیل و نظیرنداشت تفرد او در رعایت تو اعد تصنیف و خلاصت
برهنگهان روشن شده و انفراد او در تعلیم امور ملک و ملت بر عالمان
عیان آمده و اگر چه مناسب جنان مینمود که هرگاه که خاموش کین شاهزاده که
سلاطین کامکار رسیدی بجزیر القاب اشغال نمودی اما چون مکر ایامی
ایشان درین اوراق مستطیری باید اختصار بجز نام بزرگوار این طبقه نامدار
اکتفا نمود می آید من الله العصمه و التائید و در ایل محرم سنه احدی و عشرين
و شانزده میرزا الف پیک از نواحی جنوب که در انجا قشاک کرده بود مدار الملک
سمرقند آمد و در اوایل صفر جمعی از ملازمان خاصه که به و امیر شایهک متوجه خوارزم
شده بودند مظفر و منصور بدرگاه عالی رسیدند و در دو صفر وفات خان
مغولستان رسید و در صبح اول ماه کور نو که صدیق پادشاه از جانب کاشغر آمد
و عرض داشت که ویس افغان لغش جهان را که خان حقه بود و بقبل آرزو در میان
مغولان نمنده است و است و میرزا الف پیک معتقدی تخلص احوال امر از مغولان نمنده
و صبح از مغولان را که در قطع سمرقند معتقد و مجوس داشت اطلاق کرد و میرزا محمد
پناه در راه رجب متوجه ماورالنهر شد و چون از حیون گذشت میرزا الف پیک طایفه
از خواص و مقربان را بر رسم استقبال نامزد کرد و ایشان روان شده سعادت بقبلان

شاهزاده دریافتند و در رکاب او بازگشتند و در آخر معد در یک سبج و ان
و کو بر قیسی در یک وسیع ترین یکدیگر شدند و میرزا محمد جوکی بهادر در باغ و کشت
فرزاد آمد و میرزا فتح علی بیگ چند روز متعاقب بشمار ایضاً ضیافت قیام نمود و نیز همکار
پادشاه از بهار است و درین اثنا معتمدی که تحقیق حال مغولستان زمره بود باز آمد
و شرح پریشانی این دیار عرض شرف اعلی رسانید و میرزا فتح علی بیگ را خاطر از این
جانب فراغت یافت و میرزا محمد جوکی را اموال و نقایس فرادان داده با اتفاق خادم
خراسان شدند و از سه فرستاد بیرون آمد و بیست و هشتمین سؤال در کتف تا سید بقدر
بدار سلطه به راه رسیدند و حضرت خاقان سعید که بر سیم جانوران اقصی ولایت
فرزاد رفت بر چون بدولت و سعادت مرا صحبت فرمود شاهزادگان مراسم
استقبال تفهیم رسانیدند و در رباط امیر داد و استقبال انام فیاض فرایندند و کتف
در شان فرزند ارجمند صنوف و نوازش ارزانی داشته طوبی پادشاه از تریب داد
و رخصت معاودت داده شاهزاده متوجه ماورالنهر شد در روز پنجم ذی الحجه در
سه فرستاد فرمود و یکی از وقایع ماورالنهر آن بود که در نیمه ماه محرم سنه ۱۰۲۱
و عشرين و ثمانی که یکم نوبت میرزا محمد سلطان که محرم محترم میرزا فتح علی بیگ کورگان
بعذر عارضه چند روز بر وضو از عنوان خواستند و شاهزاده کامکار با وجود
کمال تکون و وقار عثمانی اصطبار از دست داده قطرات عبرت از فزاد و دیده
روان کرد و عاقبت جنگ در غرّه و قلعی صبر و تحمل زده زبان بیکر نماند و انا ایزد چون
کنج و وصلات و صدقات بار بایب فتوح و احتیاج رسانید و شتر ایطام و
ختمت کلام ملک علام بجای آورد و دیگر آنکه در سبج الاخر براق خان قبل از آنکه
بر سر حکومت نشیند بسبب انقلاب احوال از یک و اختلاف اراد و تقرب
اجه و نوع ایشان برخلاف و اختلاف از جاده اسلاف و هر چند که بر اختیار

و اجتماع

و اجتماع بر بختیب خاقان از میان الکوس بیرون آمده التماس کرد که کیوان اشتباه
میرزا فتح علی بیگ کورگان آورده و بانواع احسان و انعام ملو با و مخصوص آمده و در زمره شاهزادگان
و جویان انتظام یافت و جناب فتح علی بیگ اسباب سلطه براق خان تریب داد و تشریف
بجانب مملکت خویش فرستاد و در آخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که در خراسان
فقد پادشاه کرده میان مغولان شورش است و میرزا فتح علی بیگ لشکر با جمیع کوره
تفقد خرم کرد و میرزا اسکندر رهند و بوقار در سرقتند و در نیمه گذشته از باغ کتف
منقضت نمود و موضع فرایغ رفت و در اینجا نگران امیر خدا داد از جانب مغول آمده
شرف پادشاه در یافتند و روز دیگر نوکر صدر الاسلام که از غلظت امر اجتناب و همراه
صدر الاسلام تواجی آمده بود سید امیر اسباب پیشکش که همراه داشت بگذرد
و میرزا فتح علی بیگ از اب غنچه عبور نمود و مقارن این حال چنگا در ملازمت علیا
مهر خاکیکو در شتر شمع جهان که به میرزا محمد جوکی بهادر بجز اسان می برد رسید و در انواع
مدارک درین اوراق بسپیل حال رقم زده کلنگ پان خواهر کتف و میرزا فتح علی بیگ
برای رعایت ان و در بوستان خانی و نیمه دو دمان جنب خانی نواشته
اورا باین تمام بگذرانید و از آنجا که کوچ کرده موضع بورلاق مجید دولت و اقبال
و در آن منزل شخصی از جانب او نیک که اخیر آمده و خبر پریشانی قوم جت را عرض
رسانید و یکی از تجار هم از آن طرف رسیده موافق خبر سابق گفت و میرزا فتح علی بیگ
رایه معاودت بر فراخت و خواهر ترخان و دیگر امرا بجانب کاشغر روان جست
و در آن صحرا روح افزاد کتف امیر اسم صید و شکار قیام نمود و بهمن رمضان اردیبهشت
گذشته و منازل میبود و دوم سؤال در کتف حضرت و اقبال بفرمودم خویش حضرت
را حجت مثال ساخت و در آخر همین ماه بجانب بخارا عزیمت نمود و چهارم در نیمه
درارک بخارا منزل کرد و دیگر روز نگران امیر شاهک از طرف خوارزم جانوران پیش

گذراستند و جناب الف نیکو شاستر از دهم ذی قعدة بگذرید که معا بهرست عالی فرست
 او ساخره تو پرور خست بود و در اندرون بخارا آورده طلحه علوم و ساکنان ان بقعه
 شریفه نار عایت و عنایت فرموده بعد از چند روز که در بخارا بجا آمد و آن کلمه برینند
 عازم سمرقند شدند و در قریه کوفین امر که بطرف کاشغر فرستاده بودند بگوبد بجا آورد
 پیوسته و پست و سیم ذی الحج از طلعت خجرت اش شهر سمرقند بهرست مانند
 گشت و در اوایل سنه اربع و عشرين و ثمانه فی الجمله ختای که نزد حضرت خاقان
 سعید آمده بودند و بعضی نزد میرزا ابراهیم سلطان فرستاد و زمره بخدمت
 امیر شاهک بخارا زمره مبارکست بمود و بجمع بازگشتند و سمرقند رسیدند
 و از بجه ملازمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیرشادی خواججه از میرزا ابراهیم
 سلطان آمد و خواججه غیاث الدین نقاشش از میرزا ابراهیم سلطان امر حسن
 و پهلو ان جمال و میرزا سیو غمیش از غداق و از امیر شاهک اردوان و از قاضی
 بدخشان خواججه علیج الدین که سفارت ختای نامزد شده بودند همراهم کرد
 و امیکان خان و از شاهان بدخشان خواججه علیج الدین که سفارت ختای
 نامزد شده بودند نیز فرستادند و میرزا الف نیکو که خواججه ختای را با امیر
 ختای امیرکسی با پست نامه داد و در عایت و عنایت بسیار کرد و ایشان در غزوه
 صف بجانب ختای غزویت کردند و بسیاری از مردم اطراف و بخارا انتظار
 ان سفر اختیار کردند و با امیران هم عیان شدند و در خلاصه ای احوال امیران
 در وسط فخره بدینا مدرسه عالی و منافعی رفیع مهران داد و از دستغلات
 و مزارع و قریه حبندان بران وقف کرد که بعد از استیفاء ارباب و طایفه
 از مدرسان و طلحه علوم و شیخ و صفایا و عمال ان دو بقعه شریفه حقوق خود را بهر سال
 مبلغ خطیر فاضل آید و در خزینة ان دو موضع موقوفه و منصبه لایق شد و همچنین

اعلی تفاوی یافت استادان جا بگدست رصدفیا و نهادند و عمده علمه رصدفی بگوس
 ثانی و خلاصه حکما یونانی میرزا غیاث الدین حمشید و جناب فضایل اب مولانا
 معین الدین کاشی بودند و در اندک زمانی این عمارت در غایت تکلف و تزیین
 و متانت و رصانت با تمام رسید و از نتایج رصدفی مرتب شد که از تاریخ جدید کوا
 کوبند و اکنون اکثر منجمن تقویم طرزین بک استخران نمایند و دیگر از وقایع ان بود که
 ضریح اوربکیان و اندام لشکر تخکان در سمرقند استهتار یافت و میرزا الف نیکو
 خواست که دیده بجهان دیده او بهر طلعت و اللذ برزگوار بانوی امدار که هرشتاد و
 روشنی پذیرد و در ازمان بار دیگر فرزند خود میرزا محمد جوگی در خراسان بود و حضرت
 شاه زاده از ولایت ماوراءالنهر بصلح مستعمل بود و جناب کس بخراسان فرستاد
 انما سنمذ که بانوی عظیمی بد الصوب قدم رنج فرماید و بوج عصمت پناه در اوایل
 ربیع الاول از دارالسلطه همراه روی براه مناده و میرزا محمد جوگی بهادر در ان
 یورش ظاهر بود و چون حضرت مهد علیا از آب چگون عبور کرد و میرزا الف نیکو
 اسباب استقبال مرتب داشته روان شد و در ولایت بخارا سعادت
 ملاقات دست داده با اتفاق موجه سمرقند شدند و مشقت ماه ربیع الاخر
 بلده بی استدر رسیدند و میرزا الف نیکو در باغ چنار طلوی سکین ترتیب
 داده چند روز سا تا انسا طمعت یافته است نهاده اسباب یازین رزو و تقاضا
 شرف و اصناف تقالین و تبرکات دیگر میکشش بانوی عظمی کرد و چون طلوی بهنایت
 انجامید مهد علیا عازم خراسان شده میرزا الف نیکو جهت اعزاز و احترام تار بابا
 یام مشایعت کرد و بعد از ان بانوی گبری کوهرش و آقا جناب را بمبا لغو تمام بکار بست
 و میرزا جوگی برادر بزرگوار و دیع کرده در کاب و اللذ بخلقت اش اب عازم خراسان
 شده و میرزا الف نیکو لشکر جامع او کرده عزم جانب جبهه حرم فرموده در ایته سعادت

بدان صوب افزشته از قزاق امیر اسکندر و امیر برنگک و امیر بایزید کسم منقلای
روان کرد و بعد از چند روز ملک اسلام از طرف مغولان رسیده صورت
افلاس و دولتیهای مغولان بعضی رسیده و میرزا النعمانی یک معاوه نمود و دستمزد
و جلال خویش نزول کرد و قبل از وصول بمقصد از مرز و ولادت فرزند سعادت
میرزا عبدالرحمن خوشدل خشنه شد و بود و بعد از آنکه سیر قند رسید چیزی
بسالته ناکسته و بعیش خرمی گذر آید و چون از مجلس عزت فرخت روی نمود
پرتو انصاف بر صفا احوال مملکت انداخت و درین اثنا از نزد امرایک با بیغزار فر
بودند خبر آمد که اوس مغول مطلع و متفقا شده بسیار غلظت پناه پیوسته متفقا
این خبر کلا نگران قوم سیرتند آمد و شیر محمد اغلان و سارق اغلان و صد سلام
بشرف پامپوس استقا دیافند و هم را بمجلس مناسب فرود آوردند و میرزا النعمانی
بترقیب طلوسی پادشاه فرمان داده ایشان را تشریفات فخر و الوافیات
سنگا از زمانی فرمود و درین و لا بمساع علیهم رسیده که امرای مغولستان یکدیگر
قرالدین را بقبل آورده اند و دیگر پیرش باید واری لطف پیکران میرسد
و پسر قرالدین چون بدرگاه جهانپناه رسید بشمول الطاف و اعطاف بی نهایت
و خصائص یافت درین اثنا صوفی اغلان از نزد براق خان آمده است و بشماره
پیشش بسیار آورده و مقبول افتاد و ابولا و تیمور از طرف تبر رسیده عنایت پادشاه
شامل ایشان شد و شب ساوس ماه استوالی مسامح مجال بیوست که شیر محمد اغلان
و سارق اغلان با گروه انبوه از ایل حسته که نخبه انجباب فی الحال با بی دولت
در رکاب سعادت آورد و بوقت پیش رانده گلکینه سیلاق با جماعت رسید و
شیر محمد اغلان و سارق اغلان را در ستمیکر کرد و جمعی از امرای حبهت باقی که کنگهان
گذشته خود بازگشت و امرای از باب فرار گشتند بعد از چهار روز پانزدهم

در گذر

آوردند و میرزا النعمانی یک رقم غنوی بر بر نیکوکاران کشتید و هم در رعایت کرد
و صدر اسلام را بجانب کاشغر فرستاد و شیر محمد اغلان را اسباب پادشاه
بخشید و بجانب ولایتش روان کرد و بنفس همایون حبهت نوشی شایسته عازم بخارا شد
و چون شهباز خارا خطی از شاه شکار و برانیدن شاهین و شکار فراغت
یافت و در دوی همایون بستور پیشین در ظاهر بلذه فاخره تشاق کرد و امپران
از جانب قبت رسیده خشنو و معاوه دست نمودند و ان مرستان و باب نش
لاطلاق خرو آفاق را فرزند می گرامی ارزانی داشته بعد الله موسوم شد و در کنگ
چون فصل شتا در نواحی بخارا گذر آید در بهار سه نفس و غیرین و عثمانی عازم
خراسان شد و سعادت لباط بوس خاقان سعید استقا دیافند و مرآت
فتح ارژان و اورمچیان بجای آورد و درین یورش اشرف و اعیان سمرقند
مثل شیخ الاسلام خواجه نظام الدین و خواجه عصام الدین و خواجه ابوالفضل و خواجه
ابوالمیت ملازم شاه زاده عالیجناب میرزا النعمانی یک بودند و در اثنا این اوست
میرزا ابایسغرا از جانب ولایت طلوس مشهور آمده برادر ان عالی کور پدید آید که
انظار مرست نمودند و بار اگر حضرت خاقان سعید از راه دور آمده بود و حکم
مهمان داشت میرزا النعمانی یک طلوسی پادشاه و جنشی خرو از مرست کرده اعیان خرو
و ارکان دولت را رعایت لائقه و کتبی فرموده مدت دو ماه در ملازمت
حضرت خاقان سعید بسر برده و حضرت انظران یافت و عنان غریمت بجانب
ولایت ماورالنهر معطوف گردانید و در مستقر عز و شرف خویش نزول کرد **در آنکن**
شاهان جرجان و عینی و قلیج و حکایات خراسان شاه محمود و شاه ارغون شاه
بامید الطاف و اعطاف پادشاه حضرت خاقان سعید روی امید در کاه پانیا
آوردند و در سیوم صفر سنه خمس و غیرین و عثمانی بدار سلطه تیراه رسیده ندر حضرت

از اغزار و احترام و قیامت از دقایق نامرعی نگذاشت و ایشان را در جگر ملوک کبابی
داد و فرمان فرمود که امر اعظام مهمات شما را بر حسب دلخواه ساخته و پرورش
و تشرفیات فاخر فرار شده بر حسب اشاره علیه بولایت خود بازگشته و حضرت
خاقان سعید زستان در دار السلطنه و الدین میرزا بایسنقر بجانب طوس نهضت نمود
و حضرت خاقان سعید را همسنگار بر ضمیر انور استیلا یافته فرمان داد تا کاشکستان
و خوش خون گرفتند و از اطریش را اندوخته و بر اسم ان کار قیام نمودند و در راه
بمکه با یون سپه سترایات نصرت آیات بیاسب دار السلطنه بر او معاودت
کرد و در نیم ریح الاولی بمقدود است و مستقر حضرت فرود آمد و در شام نزد هم رسید
حسن و عثمانی صبح و شام با هم سخن گفتند و از فرزند می ارجمند از زانی داشت و
میرزا ابوالکاسم با بر موسوم آمد طالع فرخنده اش میزان بود و اقباب حضرت
وزیر در سلطان که عاشره شاه را زاده عبارت از است و خاندان و شرف و حکومت
و سلطنت همایون مقام داشتند و کما شکان چند روزی سپه سترایات علیه
تتمه اسباب و جشن و سرور استخالف نمود و طوئی عظیم کردند و خواص و خواص نام وضع
و شریف ایام بود و سرور بر روز و خیر از ان کار فرخت یافت رسد
صدا بنما بر سبب امیر ملک و ملت پرور حضرت و امیر و شجاع و امیر سیدک را بار بار
سوار شریف زن نیزه که از امیر اراق و دستا دنا معاودت و معاودت امیر السخاوی
جایی آورده از حدود ان ولایت نیک با خبر باشند و در آخر ماه شعبان نوکران
امیر خلیل الله شروانی و امیر سید علی سیکو پادشاه را علی موافقت و شد و در ایام
موقوف عرض رسانیدند و مطالبی ایشان از عنایت شهر ماری که انبار شده
رضت مرادیت یافته با سلطان خود بازگشته و در عزت در رمضان سال نو جهان
از فروغ طلعت بهجت فرای میرزا احمد که باها در روکش تا پذیرفت و کلهای مرت

دشمنی در حال انال بگشت و شاه طوسی بطول و عرض تر قریب داده و در شان انعام
ارکان دولت اهتمام تمام فرمود و در سال مذکور امپران که بتجاری فتنه بودند باز
آمدند و خواجده غیاث الدین نقاش که از قبل میرزا بایسنقر مامور بدان شده بود
که احوال او وضع و غریب ولایت خاسی را از تقیر و قطمیر بزرگ داده و نقصان نوشته
روزنامه نگار در دو بعرض رساند بقوم و در مملکت و در آنچه مشاهده و مسموع او شد و مشر و غیره
در شت و ایراد بعضی از امرها در خانه کتاب از سعادت وقت مامولست و هم درین
سال یعنی سنه خمس و عشرین و ثمانیا ماه رمضان از جانب عراق و در بجان خرابه
که از مردان ترا که دلواحد با لشکری سلطانی آمد و حوالی و جاشی از از دو ارباب بود
خالی ساخت و هر چه جمع آورده بود بطرف تبریز برد و بار دیگر بکوهی انبوه خانم سلطنت
شده و این نوبت نوکر امیر السخاوی بمقتاد پیش رفت حربی صعب و قتالی فاحش بود
متمود و دلواحد تاب مقاومت نیاورد و جریده از مکر که کینت و از اتیاج او بجهت
کثیر بقتل رسید و طایفه گرفتار آمدند و احوال و اطفال و لو بدست لشکریان افتاده
دیگر از دست بچاق از نزد محمد خان پادشاه دیار اوزبک عالم شیخ اعلان و ولاد
بدرگاه فلک اشتباه آورده و اسبان خوب و جانوران مرغوب و دیگر شوقیات
برسم پیشکش آوردند و بوسه میدادند و کان پادشاه را علی موقوف عرض رسانیدند و در
عمل قبول حضرت خاقانی سلیمان مکانی افتاده آنحضرت امپران را بجا بردارند
و مکر مستند و سرافراز ساخت و برای محمد خان تبرکات پادشاه را روان فرمود
و در سیزدهم شوال در حفظ و حمایت پادشاه ذوالجلال آنحضرت نودار سلطنت
نهضت نمود و متوجه ولایت فرار شد حکام ولایت سیستان و قندهار و کابل
تا حد و آب سهند و نواحی هند با پیشکشهای پادشاه متوجه آستان خفته
نشان کشند و بقبل ساحت بارگاه جلال استعا و یافته خدمات شایسته

بجای آوردند و حضرت در باره ایشان انواع عاقلت مبذول داشته و مجمع را
خاطر خواه باز گردانید و چند روز در آن عرصه جا نخواستند و سنگار گذر سپید و
از آن کار سامت حاصل شد عنان غنیمت بجانب دار السلطه براه معطوف
ساخت و معتمومی الخیر باغ را خان را از فرمقدم شهر یاری بشیر بر وضو رضوان
گشت و زمت ن راهم در آن مکان سپاهان رسانید و چون فصل شنبه است
انجام مید حضرت خاقان سعید رسم جان پزاندن عازم خراسان شد و میرزا باهنر
بجانب مشند تو جو نمود و از حدود ملک ما نذر آن تا اقصی لایست ترکان مرزبان
و کلانتران در آن مقام آمده بترت ز مینبوس مشرف شدند و حضرت خید که حضرت
در صحرای خراسان سعید و سنگار اشتغال کرد و چون از آن مهم خلاصت افزود بزیارت
قدسه ارباب طریقت و حقیقت شیخ ابو سعید ابوالخیر دست مره رفت اولاد کرام
جناب ارشاد نباهی خدمات شایسته بجای آوردند و حضرت خاقان سعید در
ایشان اکرام و انعام مبذول داشته از خیرش معاودت کرد و در مقترنات
باو غنیمت چند روز اقامت فرمود و در او آنکه هیچ الاخر امیر خضر فرجام بردی
باشد سکین بجانب مملکت روی روانه داشت تا از آن حدود و تنگ با خبر شدند
و غیبت السلطه و الدین میرزا باهنر که بطرف طوس مشرف بود شتر ابطریه
را تم شتم رضوان اهد علی بجای آورده بجانب مرغزار را دکان غنیمت نمود
روزی صید در آن قضای و گشتی بجای نوز بر اسپدن اشتغال نمود و چون مطلع
عصر صحرا از طایور و وحوش خلا گشت شایزاد عنان مرصبت معطوف ساخت و در
قراباغ باو غنیمت بار دوی اعلی سپوست و روز دیگر بر حسب اشارت متوجه دار السلطه
گشت و باغ سفید را از زمین طلعت خویش غیرت فرامی طارم کبود گردانید و
حضرت خاقان سعید چند روز در سیلاق باو غنیمت توقف کرد و درین اثنا نوکر

امیر محمد

امیر شاه ملک از جانب خوارزم آمده عرض داشتی آور و مضمون کتبه ابراهیم
ار دوی محمد خان را گرفت است اکثر اوس او یک مطلع و منقاد او شدند
و حضرت او آخر جمادی الاول غنیمت مرصبت نمود و در سلطه براه منزل
فرمود و مقارن این احوال حضرت خاقان سعید میرزا محمد جلی را بر سر راهی از راهی داشت
و میرزا علی موسوم گشت و میرزا مجربین میرزا سپهر محمد بن میرزا جهانگیر بن میرزا
امیر تیمور کوکرگان را بدار خان رسانید اری **صبت** درین فصل برای نبوت
کسی باقی بود و کاهی عرکسی و حضرت بو تاق شایزاد مرصبت کتبه بی منت پر سپه
بازماندگان را بنواخت و در روز دهم رمضان امیرزاده محمد جهانگیر بن میرزا
محمد سلطان را که بفرصت حضرت حضرت مشرف بود کتبه بی منت پر سپه
کر امت فرمود و او را محمد سلطان نام کردند و طوسی عظیم ترتیب دادند و
چون جلال فرخ فال شوال نقاب از روی خود برداشت حضرت خاقان سعید
بنین و او آب روز سعید اشتغال فرمود و و پنجم ماه مذکور متوجه ولایت شیخ
و کوسویر شد و در یازدهم باز آمد و میرزا باهنر نیز غنیمت فوشمش عازم مملکت
فرات شد و چندگاه پیش او امینا گذر اسپند مرصبت کرد و حضرت زینا
بفراباغ نال در مقترنات اقبال سپاهان رسانید و چون موسم بهار رسید و
سینه در کنار جوی دامن صحرا برو سعید حضرت خاقان سعید مرتب سعید شدند
عازم خراسان شد و چون میرزا باهنر بجانب مرغزار را دکان تو جو نمود و حضرت
از خیر مرصبت کرده و در غزه جمادی الاخر باغ را خان را از طلعت بخت باغ جلنا
ساخت و میرزا باهنر نیز بعد از جانور انداختن و نخبه بخندان از راه دکان عنان
بجانب دار السلطه براه تافت و درین اثنا امیر کوشس که از عظام امارت
زاده بود وفات یافت و در پنجم رجب جناب امارت ماب حکومت سپاه ایران

صوفی که برادر محمد علی کو پیش و آغابو در روی زمین برای فانی نجیب الم جاویدی آورد
و در کتب بد رفیع مدرسه با نومی عظیمی شارا ایما مد فون کشت و برای ترویج روح
بکرات خفیات کلام ملک علام بجای آورد و آتش طعام مستحقان نام و گنگنا
ایام دادند و مضرب در راه درسم ایر مقفور را حضرت خاقان سعید مویده منصور بایر
محراب ترخان لیسرا که در مجلس بزرگه و بخشش ابر که بر بار و در میدان رزم
و گوشش نامش رستم و سفند یار بود از رای و ارادت **ذکر توجیر از انجیک کورگان**
بجانب جبه و مغولستان و سپان سبب آن در آوا ان که سرداران جز از مغولان
و موطن خود کوریزان و بهر طرف پویان و این المغول کویان التجا بد کاه میرزا انجیک
کورگان آوردند دست بر آید و جو بخت هم را در ظل حمایت در رعایت خویش
لای و داد ایشان مدتی گرفت رحمت خرد از و در آوا پادشاه لیسرا بردند و
بجز ایل نعم و مواسب گرم نوردوم و دینار و قطعه های فاحش و شیب عیش زاهر و سپان
راهوار با و فضل آتش کرد و در منازل رفیع افزای اختتام یافتند و الاخرینیت
مل نزارت طبیعت ایشان باعث و محرم شد که بعد از وصول موطن خود
بهر حقوق را بعقوق مقابل کردند سپان این سخن است که بر علیه تکرمیت حجت
ظاهر در کاه اعلی روی کرد ان بسوی ایشان شرافت و اسکندر لیسرا ملک پادشاه
موجب زمان از عقب آوردت و چون عقیبت اسکندر آمد و یافت نیز از ملک
کورگان سبک اصلا نرسم بدین مهم دست آمد و بعد از مدتی که در دست آمدگان
باز آمدند محروض داشتند که صد از اسلام بعضی میسند که بنده بر پشت کرد
فضل بهار قاصدی بد کاه خرد و فلک اقتدار فرستاد و در باب حرم لیسرا علی تکرمیت
که چند بسامع علیه رسانیدند اگر اتناس نبد قبول گفتند و الاخرینیت و انقیاد
چاره مینت فضل بهار آمد و قاصد نیامد و علامات نفاق بر صفحات روزگار

ایشان ظاهر و لاج کشت و چون ان قوم مر بوب شفقت و معفو بخت
شده یاری بودند و رعایت جانب بنده عاصی و مطیع بر هم علیه و شتم رفیق از
جود و اجابت است سمت و باس بدان جمع نامشناس مباردت زلفت بایند
انکه مدعی علی الایام ان بعضی قوما کالذی کالوا تا بهار و تا سبستان گذرشته فضل تیر ما
روی نمود و از رسیدن قاصد و انجیک ایس تمام حاصل آمد و انجاعت که نقص
میایی نبود و ملشم میشدند رای صوابها بر استیصال ان معتمدان قرار گرفت و چون
غریمیت جناب خسروی بر توجیر با جنب تقسیم یافت حمزه را انجاسان فرستاد
تا صورت قتیته را بتفصیل بعرض خاقان حمید و حضال سازد و انچه را میخواست
ببند بدان اشارت فرماید و حمزه بیایید سر بر اعلی آمد و او را رسالت کرد
و حضرت خاقان سعید ان یورش را صواب شمرده و دستاورد را بار کرد و پند
و حمزه لیسرا رفت در رفته صورت حال باز نمود و میرزا انجیک از روی امینا
رایه نشا بار فرزند و بدلی نسج و فنی صحیح تهیه اباب نشک گشتی اشتغال
فرمود و چون غریمیت تقسیم یافت ولی سبک تو چین را بدار سلطنته مله کفره
حضرت خاقان سعید را از توجیر آیات فتح آیات بجانب جبه اعلام دهد و نیز
انجیک روز چهارشنبه میازدهم ذی الحجه سنه سی و هشتم و ثمانه مؤافق لوی مثل
که آفتاب در او آخر حوت بود **س** فقال هاتون و رای صواب بای سعادت
در رکاب فلک اشتاب آورده سوار شد بر مینت انچه کاه در حوالی رختیه
توقف نماید و چون لشکر را مجتمع شوند از انجا بعین فضل آفرید کار عنان جو اکت
بجانب اعدا منصرف کرد اند و فرمود تا سبایی که در نوای سمرقند و لشکر بخش
و بخارا خیم اقامت زده بودند بزودی در حرکت آیند و تو اچیان و انچیان را
فرمان داد تا هر یک سایر ولایات را چون تره و توندک و صفیان و نوغاز

و شانس اسباب و سبکی طراز و انزاد و صیران و غیر ذلک جمع آورند و در آنکه
زمانی بر حسب میعاد و در سال اب سیحون لشکری جمع کرد که نامون و گوهار گشت
ان بسود آمد و جناب شتر یاری داشت که کنار آب تاب چنین لشکر بخوابد
آور و بنا برین فرمان شد که میزند خاک مضبوط تمام در ولایت اند جان اقامت
نمانند و میسر و بیکجا بست دیار استر آباد روانه شوند و قلب سپاه و ساسان
باشند و بر این پنج افواج خرم در موضع مقرر آرام گرفتند و جناب شتر یار عادل
فرمود و تا غار که جمع آورده بودند بر شکر این تقریق کردند و هر فردی از افراد سپاه
غله و علوفه و مسکنی رسید جانکه طعام اقامت و سفره اورا وافی و چهار پایی
اورا در دام و ایاب قضیم و علیق کافی گردید و عدت عیالت و مایحتاج هر یک
منصوب مرتب شد و حکم قضایا نفاذ یافت که امر اتوایی در سان لشکر
تفحص بلین نمایند و ایشان بفرموده و علم نمود و هر جا تصور می بود بر سر راه
و آیه غنای که در باب اباباب تقصیر است نازل شد و در معرض سخاوت و سخاوت
و سخاوت عقاب آمدند و میرزا الف پیک ابواب خزان گشت و عا که نرفت
تا شتر او کلک داد و اعرا و تومان و قوشون را علی اخصواف طبقاتم بصلاات خبوت
و بعد را منشع الصد که و هید و ادوات حرب و آلات طعن و ضرب از ترو
لکان و سیف و سان و کز و خنجر و خود و سپه و رز و بکت و پوش و چنین
پروان از دهم برانجا و اجاد و قسمت یافت بمرتبه که قسام بستود آمد درین اثنا
براق اغلان که در دشت قبیحاق در آن نزدیکی بر سر رخالی شده بود بدو گاه
فک استتبا میرزا الف پیک آمد و چند دست شنقار با اسبان را هواری
و دیگر سیلاکاست و تبرکات بگذرانید و از جلوس براق خان بر منده آبا و اجبا
خویش نشارت داد و این معنی موجب زیادتی مرت در ارتیل جناب الف پیک

و در مفتح یورش با و شاه بی حال این صورت بقال نیک گرفت و یادق چند
ورار دومی هائون توقف نمود و رخصت انصار طلب داشت و جناب
شتر یاری او را با فسر و لکرام و خلعت و انعام اختصاص بخشید و اجازه داد و برین
اغلان و تورک بر لاس را که این یک از اغلان کبار و این یک از احرار
رفیع مقدار بود و نامزد دشت قبیحاق فرمود و تا بخدمت براق خان رفت هر سیم
تیمت جلوس بقدم رسامیند و تحف از جند و هدایا و لیسند چو ضلعه های
طلا و نخته و شتاب زر بافته و تاج و کمر و تر کشته و شمشیر با و اسب و استر و خگاه
و نیمه و بارگاه و دینار و درم و کوس و علم در کتاب خاز و فرا سخاوت و فرزند او سپه
با دیگر اسباب سلطنت و جهان بینی و اصناف شاکر و پیشکان ماست در کباب و بلور
و تقاریج همه آه ایلیان روانه فرمود **و سه** چنین گشتند بزرگان چو که باید کار
و یادق و نرسن اغلان و تورک بر لاس با اتفاق متوجه دشت قبیحاق شدند و
در حال این احوال حکم که بفرموده و تا کمال فو کا معرفت و مشهور بود از جانب خراسان
رسیده معروض داشت که حضرت خاقان سعید میسکونید که شتاب لشکر با جمع آورد
در شاهر خیزه شتاق کرده اند و در عی ان و ارید که بولایه جبهه معول و دید که بولایه
این امر مشورت نگردید و از برای اصابت شمار ما استطلاع نمودید میرزا الف پیک
در جواب فرمود که شروع درین یورش بی رخصت حضرت اعلی بنوده چه حمده و
پیک را بجهت استخاره قبل ازین بدرگاه عالمینا و فرستاده شده بود و ایشان
بعد از مراجعت باز نمودند که آنحضرت تصویب این اندیشه این فرموده و ایشان
جایون معانق قول خویش همراه آوردند چو گفت که حضرت خاقان سعید بوجه
شمار با بخا سب از طریق صواب بعید می شمارد و جناب شتر یار جواب
داد که آنچه از ما واقع شده بنا بر اشارت رای صواب نمای بود و مفتح التوجه

مقدم این غزیت با مضار خواسیم رسانید و تاخیر و تسویف درین کار موجب
ان میشد و کعبه از ترتیب و تجمیع لشکرها و آمدن نامیدین مقام دور و نزدیک
و ترک و تا نزدیک بار ابرکت رای و قدرت نبات و تلمون مزاج منسوب اند
و دیگر بصورت افعال و اقوال با اعتماد و تئامیند و نشان حضرت خاقانی را که
شتمیل بود بر استخوان ان غزیت با چکله دستتاده شد و چون چکله بازگشت
امر یوسف اچ پسر امر شیخ علی بابا در حضرت خاقان سعید نزد میرزا الف نیک فرستاد
تا شاه را زوده را از ان یورش منع کند و یوسف اچ در ان باب از زبان همایون
انحضرت مبالغه نمود و میرزا الف نیک اعاده ان کلمات کرد که با چکله در میان آورد
بود و دیگر سخنان معقول ضمیر ان کرد اسیند و یوسف اچ جواب بصواب شنیده
دم در کشید الققه **بیت** چو غورث یید سر بر ز از برج حوت بفرمان می الذی لایوت
جناب سلطان بنو فین حضرت سبحانی را اسیت جلالت بجانب حبه بر او فرست
و صباح شب بوجوب بارک الله فی سبکی و محکم **بیت** و انهم ترع الاول سترمان
و عزیز و ثمانی بدالست دولت **سه** بطالع کج تو لاد و کست تقویم از قساق کج
بجزم حبه سوار گشت بال شکر کی کوه از حمل ان بستوه آمد و هرگز زمین از نقل
ان از جای خود و نجسند از برای عبور گذار جاسس اختیار کرد و چون قدسیه
بنا گشت رسید میمنه و مسیره لمحق گشتند و امر او و بهادران و مبارزان
و دلاوران از اطراف ممالک محروسه بار دومی همایون سپه ستمه و میرزا الف نیک
بمقتضی او شاه و زلم فی الامر علمند و ده فرمان داد که تا امر او ارکان دولت
جمع آمدند و فرمود که درین امر مشورت کنید و چه و نظیر خرم و احتیاطت بدان مقام
نمائید ایشان گفتند رای پادشاه اصولیت بهره صلاح فرماید معقول
بفلاح و نجات خواهد بود و میرزا الف نیک فرمود که درین ایام استماع افاده که بجهت

مقدم

مقدم ایشان ابراهیم پسر توقه نور سبک بزرگ از اقوام کرامت و اطمینان
منیره بدون از قبیل سگه زوز و ایرزن نادین گوچک با کوچ و بنده خود نزدیک
یک طراز مقام ساختند و بعد از حضرت صاحب قرآن معفور صاحب ملک
قدس ملک ایشان کرده و هیچ خان میل غارت ایشان نموده فارغ و امین و ساکن و مطمئن
گشتند از صلاح جهان می نماید که جمعی از بهادران و فوجی از نامداران بخیر بر ایشان
تا سخن برند چکار حسب مینی بر کوه خدای است امر با جمع این مکرر اصولی بشهر دهند
و بر امضا و این رای اتفاق نمودند میرزا الف نیک لقمان تو اجمی و سپر ملک و شاه سپه
بهادر و ابوبکر سبزه و پادشاه هزار سوار از هر مردان کار و شایسته کارزار سپه اعیان
ان قوم فرستاد و بصیبت فرمود که مطلقا آتش نکند تا دشمن آگاه نشود و نماید
که چون طغیان برود می امر حجت نماید تا ایشان تصور نکند که شتر و قلیل بوده اند
که انتظار فرصت نبودند و غنایمی بگفت آورده بدن سبب در مقام خود توقف کرده
کمز زنده تارایت مضمور برسد و امر ایچون برق خالص روی مبارز انحضرت
هنامند و میرزا الف نیک بال شکر نامی همان از عقب امر او ان شد و بجزم احتیاط
تمام امر می بچو دند و احوال ان قوم تقیض و تحقیق واجب و لازم میدانشند و چون
چند منزل قطع کردند جهت استخبار و استطلاع احوال ایشان جمعی را از زبان گیری فرستاد
و قزولان لشکر مضمور که بدین امر فرستاده بودند تا گاه بخارنها بعضی مخالفان رسیدند
فی الحال ساکنین بیوتی را گرفتند و بسبب اشتغال بفارست و تاراج غنایم واقع
گشت و یکی از اهل ان خانهها فرصت یافته بگریختند و برایهم تو تیمور را از رسیدن
سپاه آگاه داد و فی الحال با یو لجامی تیمور و ایرزن از خوف او بجا رفتن عیال و اطفال
خود را بدان قدر احوال میدیستند بر گرفتند و می گزیدند و نذ و میاری از مردم
خود را در قزل سوی خالصت گذارند و امر ایچون رور شب بیازد و هم برع الاول قبول

سوی رسیدند و دست با سر غارت عام بر آوردند و غنایم بسیار از غنایم
و سواران و دو آب و انعام و سایر اجناس فوق الحد و القیاس در تحت
تصرف آوردند و بموجب فرمان جهانمطلق العود الحمد خوانده موضع این بر
مقام محمود و در نشاند و بقصد اینجا بگشتند و قصد ایشان آن بود که چون دشمن
بشت داده بگریزند و به هزار جلد خود را از هر طرف بگردد و بپوشد و در غایت
باز خویش را در هر کجای نیندازد و بر اسبم تو قتی تصور از جیش و تحت رای بعد از
انزاع بجهت اسیر قرالدین اعظام نمود بموجب تقویم بدو رسید و جهات
چون این صورت مشاهده کنواست که او نیز فرار نماید اما بر اسبم و اتباع او
در تصرف بسیار اظهار کرد و گفتند که این جمع ما را ایشان ساخته شده ولی بوده
با قوم خود اگر چنانچه در عقب او برویم و بروی شمشیر نزنیم در اموال خود دست بردار
نمایند مردم خویش را از قتل اسیر خلاص کنیم موجب شکرمانی ما باشد و بدین مدد
و افسون جهات و قوم او را محذور کرد و آسینده هم او را در حقیقت و مبارک کردن
ساختند و باتفاق یکدیگر خافق از سوا خانت و در عقب امر اکام عمر گشتند
و دندان طلوع تیز کرده با جان خود در سینه آمده به تعبیل روان شدند و امر ایشان
با شور سیده بودند که نگاه سیاه و دشمن ظاهر گشت به سینه جنگی بسیار
و منتهی حرب و قتال شده در جو افکار از زبان جایی داشت و در بر افکار از اسبم
و او بجای تیمور و در قلب جهات قرار گرفت بود و ازین جانب میمید و میر
اراسته صفها راست کردند و فوج فوج چون دریا در موج آمدند اعداد همه حمل کردند
و بر آنکه مقصد تیر باران آغاز کردند و ایشان ناوک دل دشمنان را بر پرورد
کرده دست بر تیغ و خنجر و نیزه و شمشیر بردند و بزخم شمشیر اعدا و مار از آن
خاکساران بر آوردند و با شش نشان شتر بار با دشمنان و پندار از مواقع جانمان

بیرون بردند و جمعی کثیر را در آن محله که بجاک ملک انداختند ابراهیم تو قتی تصور
صفت با دو سپه و یک برادر زاده جان بر آذر خاک نهادند و دلجای تیمور را تیر
سپه و یک برادر بقتل آوردند و امر او چون از کار حرب باز برد و چستند از سرهای
اهل عدوان و طغیان منار ساختند و در اسبم را مصوب شمشیر در پیش بخشیدند
کیونکه این رفعت فرستادند و بر حسب فرمان غزیمت اشیر نمودند و این واقعه در
دو شنبه سیزده ماه ربیع الآخر دست داد و در وصول **مربک فیروز می اثر با شیره**
در رسیدن امر بخیمت و ترتیب دادن لشکر با قول و عهد و میسر چون
بوصول ایات نصرت شکار الفی یکی بمقتضی کل مکان دولت موضع اسیر نژاد
گشت امر او نامدار بفتح و تاسید قرین و بصره و ظفر قدر مقرر میباردست
نمودند میرزا الفی یک ایشان را بستاند و آفرین معزز نمود و در بنادش و عظمت
هر یک را مشرف ساخت سران سیاه بکسر الطاف جناب سلطنت پناه
رطب اللسان گشته زبان اعتدال بگفتار آورد که ای پناه از آثار دولت روز
افزون و نتایج اقبال سعادت رکاب همایونست و بعد ازین رای ازین شهریار
ظفر قرین بر این قرار گرفت که چون لشکر بولایت دشمن در آمد باید که طریق جرم
و احتیاط مسلک رود و **بیت** مبادا که دشمن بکین آورد و همان اسب کین نیز
زین آورد و بغفلت بیرون آید او از کین سرش بر فضول دلش بر زمین
وده روز در اشیر جهت بقیه و ترتیب سیاه توقفت واقع شده و میمید
و میره و قلب و جناح و هر اول و قبل دست راست و دست چپ مبارک
روز کار و صف در آن کارزار آرایش یافت و از جمله مردان مرد و دیران
نبرد که در آن یورش ملازم بودند و هر یک بمقام و محل مضروب شدند و از
خواهر ترخان بود و توکل سپک تو چنین و ابول همدان و شاه ولی سلطان ملک

بهر تهور ملک و محمد مرید و الویس اغلان و علی بیگ ترخان و محمد برلاس
و توکل و شیخ با نیرید و سار و داد و ابیجی و غا و آید کو پسر سختی خواجه اوزیکه الویس
توچین و ابراهیم پسر امیر آید کو تهور و خواجه یوسف پسر امیر الیا خواجه و خواجه ادا
توچین و چتاق و ابیجکدای و اسکندر پسر بیهند و بوقا و بهیلوان و قطب الدین براد
و غا و اروس سلطان ترخان و عادل بیگ و سلطان اوتیس برلاس و شیخ احمد
و قرمانشاه و امان شیخ و محمد برلاس و محمود و آلمش و ابابکر و قومی ملک و سلطان
احمد پسر تهور تاش و دیگر برادران و سرداران **بیت** همه کاش و در زم آرمی
تیر اندازان همه هبلد زو آهین لباس مجلس و جوشش فریکی بر تیر فکندن بیان از ترغیب
یکی به نیزه رذن بر مثال ستم رز و چون تهنه شکر اشتقام یافت و جای کس در
موضع مقرر شد فوج از محل خود در جنبش آمدند و چون موکب همایون با قوس و
امر از مخول با صد و بیست و نوزده سب فرمان گیری از پیش روان شدند و
را از مردم ان دیار گرفته بار دوی همایون رسانیدند و او چنین تهور کرد که
جهانت و در انگین نشسته است میرزا الف بیگ با امر امشوره فرمود که لشکر بگویم
صوب صوابت که روی آورد سپاه بجزه قوم لذایشان متوجه است که چون
بعضی امر اجنان صلاح دیدند که بجانب التول بر سر صدر اسلام روند و بر غیفتند
که چون شیخ محمد اغلان علمی نیازی افزوده دم از عصیان و طغیان میزند که
سخت متوجه التو کول شویم او فرزند و بر سر و طلب جز تهنه و غضب فایده
مترتب نشود هم او امه و اولیست عاقبت بر این رای تمام اتفاق میوند
و زمان شد که ارسلان خواجه یوسف پسر الیا خواجه را با چنار سو او بر پناه
روند و موکب همایون بنا بر آنکه دامن او در بر نشسته بود معمور کرد و راه چو از آن
مهر بر لشکران محصور غیر معتد و زمینجو و از آب چون عبور کرده بر راه او کوه توچ کرد

ذکر روز پنجم و نهم امیر جهانت از استماع توجیه امر او و بیست و نهم ارسلان خواجه ترخان
بار دوی نظر اشما حکم واجب الانقیاد و نفاذ یافت که ارسلان خواجه ترخان
با امر امشوب امیر جهانت بشوند و سختت او را با نقیاد و دست لیم و سگوک طریق
مستقیم ولایت کنند اگر مقتضی وجود در بقعه اطاعت آورد و طوق طوع و طهقه
انخاص زمین و زین کوش در کون کرد اند و بر قبول تقبیل درگاه عالمین که موضع دولت
و اقبال است اقبال نماید شریط اعزاز و احترام او بجای آوردند و تضرع باین لاس
نرسا شدند و اگر بر غنا و مدد و احرا نماید جمع او را منفرق کنند و لشکر را رخصت
دهند که از اتباع او هر که بایستد تقبیل ساسند و زن فرزندان او را اسیر سازند
و اموال انصاعت در معرض غنیمت و تامل در آورند ارسلان خواجه ترخان و دیگر امر از
موضع آفتاب بدان سوره ان شدند و جهانت چون از توجیه سپاه آگاهی یافت
صلاح و توقف نماید لاجرم عنان کز بر یافت و ارسلان خواجه اندیشید که اگر
و محبت او بدان شود و سهولت و آسانی بر جمع بدرگاه سلطان دست ندهد خرم
و احتیاط را کار بند شد و مراجعت نمود و در انشا آرا به شنیدیم که قومی از ایل تایلین
از ایلان گذشتند اند با عید کوه بایش و ند و چون از آمدن سپاه آگاهی یافتند
سران قاب را که بیاعت جانب و حصانت اطراف موسوم است پناه خود
ساخته اند و بنجا حصر نموده ارسلان خواجه ترخان و امر امشوب بجانب شدند
و بعضی از مخالفان را کشتند و فرقه اسیر کردند و هر چه داشتند از اموال جهانت
در سخت لغزت آوردند و چون ترخان مذکور از آن کار سیر و سخت مغرور منصور و بیخ
بدرگاه جهان پناه و در آب تکلیک نزد یک آق خضر ترف
سپاه بوس مشرف گشت و از جمله اسیران قاهره خواجه اغلان بود فرمان شد
که او را با عزاز و اکرام بداد السلطه سمرقند برند و میرزا الف بیگ ازین منزل با نیرید اغلان

که بعد که بسیار دیده بود و کرم و سرور روز کار چشیده با پست سوار بزبان گیری ملیج
 ایشان مراد تو چوین تعیین کرد که مردی بود مراد و کار آزمای نسران ز نه از سوار محبوب
 او کرد رسید و فرمود که بایزید افغان و خیل او چون اندک اندیش باشد تا جایی که
 در کنارهای راه میقیم اند و نشوند و نگریند و مراد تو چوین با لشکر یک منزل عقب باشند
 تا اگر دشمن تو چوین جماعت مقدم را پیش آید ایشان را بدان قوم قوت مقاومت
 نباشد مد و مراد تو چوین زود برسد و فرمود که در راه از جانب آگاه باشند و در
 سکون و آرامی الترام کنند و چون شب شود و حرکت اقدام و در روز و شب
 مطلقاً شش بکشند و بطعام نخست که با خود داشته باشند التفات کنند و چون ایشان
 روانه شدند مبرزان کوچک از اینجا کوچ کرده چند منزل قطع فرمود و بموضع بود بقدر
 رسید و فرمود و تا بر اینجا رسید که ترکان را او با کوشید ساختند بنده است و اگر با
 تنها و از اینجا روانه شده چون در آن کنون قوشوت نزول واقع شد و مراد
 تو چوین و بایزید افغان که بزبان گیری فرست بودند رسیدند و گفتند که موجب فرمان
 چنان مطاع است که کان تا پیش فرستند و دشمنان را استشار تو چوین که بی زبان
 چندان صحرا و پایان ملی کرده که نخیته بودند که هر چند سعی نمودند متنفذی ایشان نمانند
 و هر چند مفا و زو مسالک چوین و ندران دیار و یار سپید آند پست کسی را نوتو
 ترسان شود و خوابدی که در تنگ تر آشیان باشندی زیم حامت رود و آرد
 که در کام شیران نمان باشندی و چون فرمان قضا جریان بدان نلفا یافته بود
 که بندگان از این پس بیشتر نزنند از اینجا قدم فراتر نتوانستند نهاد **چیت** جو خوشید بزرگ
 از برج کاو بگردون برآمد خروش چنگاد خوشید آسمان سلطنت فرخ از این پس
 که از قدم الامام خان خانان جبه و آرا آگاه جنو و ایشان بود که زاریات شیر شکار
 و جلالگاه اعلام آرد تا که در او خورشید کرد و نیند و در انرا این اوقات ناکاه از اول

جاریه

خبر رسید که بر بالای کنتوس سپاه دشمن پدید آمد مبرزان کوچک در الحال
 بنفس مبارک خود با خواص قتیان روی ایشان آورد و در اینجا عت بر فرود
 پریشان گشتند فوجی از بهادران در طلب مخالفان سعی نمودند که با ایشان رسیدند
 نزد میدند و موبک همایون از ایشان کوچ کرده و مسافت پیموده چون در موضع
 قوش بولاق نزول کرد شیح درویش کوکلتاش از نزد امر خدا داد که در میان آن
 جبه عقب نشین و ستمو مکان انصاف داشت و تا غایت تن متخیر که نداد
 و هیچ پادشاه را کردن انقیاد ننهادند آند و سخنان امیر شاران را هر چه میباید
 معنون اند مدتی مدید و عهد بعید است که در میان قوم جبه روز کار میگذرانیم و عمر
 عزیز و قوتش امور ایشان صفت میکنیم از مبدار حال تا اکنون انقطاعی در روزگار نمانند
 مشاهده نکردم و از انوار کجایان بر تویی درضا ضمیمه یک از ایشان ندیدم که گفته اند
پر تو نیکان بگیر و هر که نیاید شش بدست هر خد که این قوم را نصیحت کردم
 و از مخالفت حضرت بگذریم و موم مفید نیست و وحالانند و جز در راه غایبان
 ملجا و ملاوی نیستند و میخواهند که روی آستان دولت آشیان که کعبه انال امانی
 و قبلا اقبال کامرانی است آورد و خود را از ذل این روز اول از دام او بار این گشت
 جاهل خلاص دهد و میرزان کوچک پیغام امیر خدا داد را انصاف نمود و دانست که ان گت
 از سر انصاف است و ان حکایات از محض انحصار لاجرم در دست او را انبوه گشت
 و امیر خدا داد و در ادران قضیه محبت و بخشین فراوان ارزانی داشت و از ان منزل
 کوچ کرده و در آبانازی نزول کرد و حسین ملک تو چوین را که امین دولت نمود
 بود و در سفارت با حضرت مصحح شیح درویش کوکلتاش نزد امیر خدا داد فرستاد
 و در ان اشارت آن کوکلتاش در اردوی همایون بود و در پایه سررا علی تقریر کرد
 که جهات و خط در بسیق کوشش و عنایت ان دار که نصیر اسلام و ملک اسلام

محقق کرد و میرزا آقا بیگ چون این خبر استماع کرد فرمود که سلطان اول پس ایس
بار نیز اسوار بجانب السبق کول و دره سلیمان تاش را که در حدیوت جهان است
نخا برد و تا نتواند که بصد اسلام و ملک اسلام شوند دو سلطان اول پس بوجب فرموده
بجانب رفت و مقدر سپاه جهان را در ایستاد مردان از کشته و زن و فرزندانش را
اسیر کرده جهانش و چون ازین حادثه خبر یافت بزمیت عنینت و اسیر عثمان معاودت
برآفت و سلطان اول پس بوجب فرمود در همان موضع توقف نمود تا هر دو فرزند
شود و بدان عمل نماید میرزا آقا بیگ چون حسین ملک قوچین را نیز فرموده امیر خداداد او را
روز دیگر از آب جاردون عبور کرد و برضیه آفتاب اشراق گذشت که شاید که امیر خداداد
بمعنی مردم بد آموز بد اعتقاد عمل کند و از جاوده استیناس این بجانب استماع نماید
این ایول را که از ترتیب یافتگان دولت بود فرمود که با نیز اسوار از زبک ایل
امیر خداداد و بشینند تا اگر او در توجبه تعلل نرزد و بوعده وفا نکتند خدمتش را بچهره و فرستاد
او را که بر حسب فرموده بجانشینت و موجب همایون برآید تاش برینا در حرکت
آمد و در قزل سوی کوک تیار نزل کرد و در کا مدان امیر خداداد و بعضی قضایا که بعد
دست داد چون رایات نصرت ایات در انتمزل قرار گرفت خبر رسانیدند
که امیر خداداد و بتلقین ملهم دولت و راهنمونی بخت بلند متوجه درگاه ملک
استنبا است میرزا آقا بیگ از استماع این خبر مستبصر گشت و بهر حرمت و رعایت
محل نزول قرئت او بمقتضی انزال الناس علی منازلهم استقبال فرمود و امر داد
و بزرگان و خواص و سپاه و ملانان و رگاه چون موالب کواکب بگردانان
و هر فرزند در رگاب همایون روان کردیدند و امیر خداداد را چون از دور
نظر رجال طلعت شهنشاهی آفتاب بعقد زینینوس در ابته ار آمد و جناب شهریار
مورد او را بتعلیم و ترصیب تلقی فرمود و خدمتش را همراهِ بارگاه کرد و اشتباه

بزرگ و بصفت عافیت و فتون مهیبت مرتضی و خلعت ماسی که انبار و ترغیبات
فاخره معزز و مکرم کرد و حسید و امیر خداداد و در ایام شب جلالت روزگار شتاب
مشاهده نموده زبان بگفتار بعد از احسان در تخمین نشان کرد و درین اثناء آقا بیگ
آمده خبر آورد که صدر اسلام در کنار آق قیاس نشسته اند اما غیبت ان دارند
کنز و شیر محمد اغلان روید و فرمان نافذ شد که محمد براسن اسکنند بنمند و بوغوش
ابوسعید و نوکلک و توران و او و سپهر الطی بوجبا بست نیز اسوار متوجه ایشان شوند
و سلطان اول پس براسن لشکر برده بود و در سنگ تاش را می قفت می نمود با امر
ند که بر محقق کرد و در هر دو لشکر متبفاق یکدیگر باستقبال صدر و ملک آید امر امیر خداداد
فرمان روان شدند و چون یکمزل رفتند که بخیر و میکا آمد و بوضوح سانسند که صدر و ملک
بعزم اردوی شیر محمد اغلان از آب یک گذشتند حکم قضا منصفان یافت که چون ایشان
جای خود قرار گرفتند در عقب اجتماعت سعید غیبت باید که امر او در حرکت سعادت
تمائید و از رایات همایون یکمزل پیش پیش نباشند همراهِ بخیر قرار یافت درین دلا
امیر خداداد و معروض داشت که قوم این ضعیف قومی بی پشت اند و نشان ایشان
بغایت شاق گذرد و اسبان لاغر و اهرس بد حال استند اگر حضرت شود بتای بیکی
متوجه سعادت شوند صنمید مایر الطاف کرد و میرزا آقا بیگ التماس او مبدول داشت
و حضرت شیخ پیر نکیش را فرمود تا با فوج ارشاد ایشان را بسیر قدر رسانند و بوجیب
فرموده آمد و جناب شهباز بهر محبت نیز اسوار از بجا و روان را بر زبان گری و دستاو
و شیخ درویش کوک تاش را که از بجا خواص امیر خداداد بود و دلیل ایشان کردیدند در این
سپاه روی دران سپاهان نهادند و در احوال امیر خداداد و دلیل ایشان کردیدند در این
داشتند دیدند و ایشان را گرفته در منزل الحسین بدرگاه آورند و چنین تقریر کردند
که قوم ما در آق قیاس چون خبر توجبه لشکر مضطرب ایشان رسید متفرق و پشیمان

شدند و چون داعیان کفر خسته در شکار و جبال شایخ مخصس نمودند و از نشانی راه
جمع دیدیم گفتند که شیر محمد اغلان و با سینه در کین نشسته اند و لگد زنی از
و نواحی ولایت خود را جمع کرده و کوچ و کژ و بند و بر و احوال انتقال از آب که گذارند
و خود جدید و دواخان از برای جنگ و پیکار ایستاده اند میرزا الغ سبک چون این خبر را
بسیار میشی سپاه ظفر بنایه مشغول گشت و فرمان نافرمانی که میرزا از پیش برین
اند توقف نمایند تا ایات ظفر ایات با ایشان رسد و مکتب بهایون در حرکت نگذرد
و در پایان الحسوت شاه و سپاه که در مقدم بودند بهم پیشکشند و هم دین منزل حکم شد که
هر کینه فرسخ محل اش افزون و در این ارتش از میان مشغول از غنای اوت کونید و چون
زمانه بپایان رسید زمین از کثرت اشها آسمانی درخشان شد و روز دیگر
از آن منزل کوچ فرمود و در منزل تبرک جکان منزل کرده جناب شهریار میفرمان
داد که یوسف و سلطان و عبد الله خازن با یاقه و نفوذ در شب بر کوئی که از آب
تاخ کونید بر اینند و نگاه کنند که در کسین قیام کند که در کجا اش افزونند
و ایشان بر حسب فرموده بیخاف رفتند و ندانند و عرض داشتند که شب بیلابی که
رفتیم و چند آن نظر بر جگه شیم در کسین تنها هیچ جا اش ندیدیم اما از جانب جبال اش
بسیار پدیدار کردید بقانونی که در معبر افزونند و در آنجا این تویر از قوال خبر رسید
که سیاهی سپاه مخالف دیدیم و چون این خبر را سماع افتاد که این موجب فرمان
خرم و احتیاط خدای عرض عمیق در کرد و معبر کردند و بر اسن از خاک مناسک و چهر
و غیر آن استوار کردند و در آخر روز لشکر حربه بمحل اول رسیده فوج دیدند رسیدند
بیت ناگه شام خورشید گنبد گردان بکوه رفت فرود در چشم گشت زلفان
مخالفت از مقابل راست سپاه منصور بجای بن دست چپ روی آوردند و ازین
شکر گذشتند در پس شیشه او کجا تو پشت بکوه باز نهادند و چون هر کسوف و لای

نیل نام در بر آنند سپاه منصور آیین حر است و رسم مراقبت مرعی داشته اند
عبارت بر میرزا الغ سبک که رکان با پاوش و جبه شیر محمد اغلان روز دیگر که شهر سوار
کردون خرام بعزم استیصال سپاه نلام در میدان آسمان تاخت میرزا الغ سبک آنقدر
جنگ ساز داده از بالای کوه سپاه جبه کوه کرده پدیدار آمدند و دست چپ و دست
راست بد لیوان محو که و عا و مبارزان هیچا از گشته در قول شیر محمد اغلان با بهادران
رزم از برای قرار گرفت و در دست چپ ملک اسلام و موسی و جبه کیک تیمور و
داروغ اغلان و شیر محمد اغلان و حاجی کاپر لوتیا متعین شدند و بر دست
راست حواس ابو ملک و پسر ایچ ملک و قوش لپه قوچکان مقرر گشتند و بعد
اسلام تراضی کرده در محو کاه خشت و میرزا الغ سبک چون دید که لشکر حج
میل بجانب میسره کردند فرمان داد تا قبیل میسره چون مقابل حده بود و از طرف
بجای خود قرار گیرد و مردم قول با هر اول در پس خندق باشند و قوشونها که بر
دست راست معین کرده شده بود از آنجه نوزده قوشون هجده محمود آتش
و پانزده قوشون بهند و لغمان توچی و نه قوشون دیگر هجده سلطان اولی
بر لاس در میمیز قول در خلف خندق باشند و محمود بر لاس که در میسره بود
فرمود که در میمیز سلطان اولی باشند و قوشون ناکه بدست چپ معین شده
بودند از آنجه نوزده قوشون هجده سلطان اولی لاس ترخان و عادل یک
بود نوزده قوشون دیگر هجده او و پسر ایچ لوتیا و نوزده قوشون تیمور یک
مجموع این قوشون است از فرمان شد که از خندق بگذرند و مقابل دست چپ
جبه باشند پس ایچ است بدست راست و کوه منصور که دیدند و قول خشته از
دست راست بدست چپ گشتند و بر این نهج شهریار عالمیقدار سپاه را
کرد و میمیز و میسره و قلب و جناح لشکر بسیار است از میدان هیچا غبار و هیچا آند

از جنبش سپاه و فوج فوج چون دریا از اثر باد موج زدن آغاز کرد و سپاه خسته
بر فراز کوه و پیشته و رایت همایون در دشت دامون مخالفان با هم کمر بستند
بقصد آنکه خود را بر بند اسکندر می زنند از بالای روی خراب نهادند و نیز از آن
بعد از عرض داد در نیار از بارگاه ملک کار ساز نظر نمودند که مسالمت فرمودند
و او که لشکر با سپاه کشتند ایشان سپید و سرکشیدند و سندانهای آبدار و نیز
آتشبار در دست گرفتند و روی جلادت بدین سخن نهادند و بهادران و دلیران
جته که از پیل روی سپید و آیندند چون صدات سپاه مضموموشا بده کردند و اظهار
از کمال خوف و هراس متعرق و بر آنکسند و شدند و چون رویا که از جهت غنیمت
و مفرجه روی کلبه بر نهادند و عمار مضموموشا شجاعت اخلاص و رعیت ایشان تا خفته
و بسایه ازان سواران را از پشت زمین برین نذلت و بولد انداختند و طایفه
را بنیال سر متلاسمختند و اسیران را نزد پادشاه آوردند و بموجب حکم مضموموشا
تبع یا ساکت شدند و میرزا النعمانی یک زبان خسته بان لبیک و شاه جهان آفرین گفتند
امرا و ارکان دولت و بهادران را از آن فرسودم و بر دست و بازوی ایشان
آفرین خوانده فرمودند که اگر چند دشمن شکستی فاحش یافت اما دوستی که بعضی
از سرداران جته که از مو که بیرون رفتند اند بار دیگر بکار سیدار بدماغ راه داده
تعرض بجاکشی محاکم مجرور در آنکسند و فدا و فتنه آغاز نمند حال صلاح
چنانست که روی باستیصال ایشان منیم و کلور و رسته و احوال انتقال و بهارات
و اموال انجاعت را که از آب یک کذر استیکند اند و تحت تصرف آوردیم
تا قوت و شوکت ایشان لبکنند و اگر زنده ما نیستند دیگر که مضمون نمک در مجموع
امرا این رای را مستحسن داشته بر این عنایت جاریم شدند و میرزا النعمانی یک
اسکندر مند و بر غار مصحوب اغرق بقوشی فرستاد و بعضی همایون در رعیت

سپاه جته بر سبیل المیغار روان شدند و چون از رود آق نیامس همچون اندول آن
در سوخ چون بود عبور فرمودند محمد بر اس بر ایلیج امر او بهادار نشان برای او بالین فرستاد
و خود بر آه که متوجه شد و هر قبیل و شیخه جته که در شهاب و قبال جبال محقق شده
بودند از عبور یک قیامت از نیامال حواش و نوایب کشتند و مرکب همایون که
و دامون همیوه در گذشتن آنها عظام بی توسط عبور تا سر می و در زندنا مضموموشا
جنینت که بیقیاس کشت و ارسالان خواج ترخان و ابن ابوالسبت و ابراهیم سیرلیک
تیمورخان با سینه بعضی الواس جته را غارت و تاراج کردند و سپاه فیروزیه
نشان قبایل جته را که در حوالی کونکاس بودند و پناه بقلع و کوههای شامع برده گرفتند
و کشته و غارت کرده در آن دیار نگذاشتند و چون نواحی کونکاس از ارجاس و نجان
مخالفان پاک کردند و میرزا النعمانی یک غنان عنایت بجایست فرستی که معروف آرا امکا
کلوچ اعرق بود در حرکت آوردند از قبیل اقبال که از مساعدت سعادت رانی بود
چند روز در آن مکان دل افزون قرارگاه باوج هر دو ماه رسایند درین اثناء خبر رسید
که جهات بلبر قمرالدین و محمد بیگ امید از مضیق السیق کول که از بیم سپاه ظاهر ماک
با نجایا برده بودند خود را خلاص داده بر آه سنگک تاش میفرستادند و در آن طریق بنظر
شیخ بر آنکس و اغرق ایچخت داد و اما فرموده و بعد از حایر غالب شد اغرق
امیرش را از غارت کرده اند میرزا النعمانی یک چون از کیفیت واقعه آگاهی یافت
فی الحال فرمودند که ارسلان خواج ترخان و اسکندر بمند و بوغاش و ولی باطنی از دلداران
متوجه مخالفان شوند و ایشان بر حسب فرمان جهان مطلع روان شدند و بعد از فرشتن
امرا یک نفر کجته آمد و تقریر کرد که جهات و اتباع او بران بودند که بطاعت ایشان
شوند و جلوسینند که پادشاه مظهر مضموموشا رعیت فرموده و خایف و پسران کجته
و باز بجایست السیق کول رفعتد و میرزا النعمانی یک در روز کس نزد امر او فرستاد

پیغام داد که حال جنین است باید که امر او فرقی نشوند و سر راه بر ایشان گیرند
و نفس تا یون آنچنین بود و در اسلحه ستر قد شد و در اشارت ایشانند که در هر کوشش
نکته چگونگی آن سر قطعه سنگ شیب بود که چشم و چکش مثل آن ندیده بود
که شش هیچ آفریده نمانند آن جوهری استنید صحرای و لیکن چون لعل یا بنامی
و لیکن جوهری روح فراقتی بصفتی اجسام تخفیف کنیدی لطافت اجرام لطیف
چند نوبت با و شایسته ای برسان با دایه و تخت ارسال نمود و قبول کرد و گراشتاب
نفس و او انی جنی هر چه خواهد بود هر چه خواهد بود و سبب صدمه بر او بسیار کجای
از سال نماند بامید آنکه حکام آن سرزمین از سران سنگها در گذرند ایشان را پیش
نشاندند و حضرت صاحب قرآن مغفور چون بران والایت استیلا یافت علم
فرمود که نواب و حکمشکان بی توقف آن بر قطعه سنگ را بسره قند نقل کنند
ایشان بقطعه را روان کرده اند و در سنگ دیگر همچنان بجای خود است و انتخاب
که نفاذ و خاندان صاحب قرآن کامکار و کامیاب بود و همت بران مصروف کرد
که در سنگ باقی مانده را بسره قند بسره قند حکمشکان و ملازمان غلطکها ساختند
و فواصل را با نود حکم در صین کردند و سنگها را در غلطکها نهادند و بقوت اسپان
و کادان آنها را بروی زمین غلطیدن در آمد و فرمان غلطکها بر روی یک امیر توان
با نترس و بنوبت همراه سنگها باشند تا در مضایق اعانت نمایند و تقابله
و سنگ بران مقرر و معین شدند که هر جا که گرد و زنها و غلطکها بسبب ناهمواری
راه دشوار گذرد و از آنها سوار سازند و چون خاطر خطیر شهر یا جاگنیر از این پیچی
فراغت یافت با سنگ بران در جوش آمد و طواف عرض سپان بدین اقدام مرکب
پسود و چون ماه از منزل منزل حرکت میفرمود اما حال امر آنکه موجب فرمان
جبهه مطلع دو فرود شد و بودند تا سرهای سر راه جهاش پسر قرالدین گیرند جنان

مترجم

۵۸

سند

ارسلان

که ارسلان خواهد و بعضی امر ابراهیم نغمه بر او ان استنیدند و محمد بر لاس اسکندر
بمنده بود و شاه ولی و دیگولان بر او گیر و در حرکت آمدند و ارسلان خواهد
معلوم شد که جهانشاه و محمد سیک از راه بمقتل قهار رفتند از جرم بر تخت
ایشان روان کردند و محمد بر لاس و اسکندر و شاه ولی از حال جهانشاه خبری شنیدند
و بغرض نایل میرفتند و از دشمن جانبی در ضمیر ایشان نبود و از طریق حرم و
احتیاطی که از شریک سپاهی کسی است بجنبش نمودند غافل از آنکه استحقاق
دشمن و استحقاق عدم و موادی بند است و منقضی است و عاقبت می باشد
جهانشاه و قوم او چون تو جهل شکریافته بکاتب محمد بر لاس و اسکندر میل نمودند
و ایشان از سرخوردن در حرکت مساعدت نمودند و تصور آنکه از جانب تو استیلا بر تو
الوس جبهه جهات از وصول لشکر آگاه کردند و راه فرار پیش گیرند و همچنان
در کمال ایقان و اعتقاد و تعجب میزند و میزند و در ترتیب ارسال میشتند نگاه بچاه
جبهه افزون از حد و قیاس و تمیز برضه ندیدند اکثر لشکر متفرق گشته از راه
با قوی قبیل در برابر آمدند از چکا چاک خنجر و شمشیر و اصلکاک شمشیر و مقهور گشتند
پس از همت صبر مستم گردید و قول مخالفین در برابر امر ابابسی تا دو باقی سپناه
از عقب که بچکان رفتند و ارسلان خواهد ترخان ازین صورت خبر دارند
چون برق خالیست در حرکت آمد و مانند ابرو با و روان شده از آب و مقال
مقتل گذشتند و در جلاوت مبعر که نهادند و اعدا چون سپه لشکر کفره سپاه ایشان
در بیایدند بای هر نوبت در رکاب آوردند و عثمان بر آه اندام منصرف کردند
و هر دو فریق بلاقات یکدیگر مستبشر و شادمان شدند و محمد بر لاس و اسکندر
بر جناح اران در طو و نجاة اران معرکه زبان بجهت کف ذوالمن و قول اللطیف لایک
او سبب عاقبت آن گنجاندند و بر ارسلان خواهد در مدینه و سخن و شاه آفرین

نثار کردند و هر دو گروه با تفاق از بی جهالت و وسایع جبهه در سپهر آمدند و اینها
بخطایف الخلیل العجیب چهل مردند و چون ستمباز و هم هر چند در از میگرد
از که کوه نمیکشست و راه صعب المسالك داشت و جندان لشکر بنود که
اصطفا این تواند کرد و با چار امر امر و امان کوه توقف نمود که بیعت و اوقه معروض
است تا دکان پای به سبیر اعلی در کشته شد که میرزا النعمانی است که در قلعه السیق کوی حضرت
صاحب قرآن استراشا کرده بود و بمقدم داشت لقمان توابعی و ابواللبث و قوی
و اولیس قویین و ابوکف زابل و بهر از بنو از نامه آمد و ایشان خوشتا و کانی
انجامت سپاه جبهه بخان انزلیام منطلق ساخته بودند و بهر بیت عنایت
دانسته سپاه فیروزی را شرح چندی در عجب مخالفان شناسانند از ایشان در خط
شایسته و چون از وصول بهنجامت یا س حاصل شد با تصرف در جهت
گرونده و منازل چو دره بود که با یون میوس شد چمر برلاس اسکندریه و با
وشاشه فعلی چند روز بجهت تامل و غفلتی که در آن بپوشش و در زید بودند
در مقام خطاب و عتاب آمدند و مراجع میرزا النعمانی یک منصرف شده چند وقت
با یقین بزبان سر نشین در آن باب بیغام و او عاقبت امر ضداد او شایع
شده با و شاه از سر حواجیم ایشان در گذشت و دلیل عفو بزرگ است به
پوش نینده در آن راه بصید و شکار میل نمود و قصاص جوار و امن داشت
و ضم از وحوشش و طیور خالی ساخته شد و چون قطع منازل و طی مراحل نمود
موجب با یون نزد یک سیر گذر رسید بیخ الاسلام خواهر عظام الدین
سادات و قضاة و مشایخ و علماء و موالی و اعیان و حکام و دار و بخان با استقبال
مبادرت نمودند شرف و ستیوس حاصل کردند و در قرین شیره از کهن باغ دولت
در شهر یاری نموده چمن ملک و جهانداری است زاده عالیخان میرزا عبدالعزیز

رسیده جهان بین خود را بطاعت و الهامه از روشن کرد آید و جناب
اوراد و آغوشش غلغله و مهر با بی کشیده اندانجا روان شده و در دهم
ماه شعبان بتوفیق بهمین مستعان در باغ جبار نژاد منبر نمود و ضلالت در نظر
امن و امان آسود و بشند و ریاض دین و دولت طراوت و نرا است از هر گشت
اعانم و اشرف اطراف و اکناف باهرا با و تحف روی بدرگاه عالمیناه آوردند
و چون بفرودم سلطان اسیاب عیش و نشاطی دست فرام داد و مویجات کرد
متوفی و مقتضیات جو و سنگر گشت و جناب شرماری بر ترقیب طوی و تزیین
بزم و عزت اشاره فرمود و نواب و کما شکان بر حسب فرمان در کان کل
بجان و دل مقصدی این امر شدند و طوی ترتیب دادند که زبان بیان از
تربیت و توصیف مجزو قصور مترو معرفت گشت و چون روزی چند بحر بی
وشا را بر کردند میرزا النعمانی که در کان بر برون التفات بر احوال حالک انداخت
و وضع و شریف را علی اختلاف طبقات بیکران در احسان بی پایان خیر
در کوه لشکرهای او از جانب سقناق و حاربه میرزا النعمانی که در کان با شاه زاده
براق سابق سمست کز ارشاد پذیرفت که براق اغلان بخدمت میرزا النعمانی
آمد و انجناب او را بنواخت و تربیت فرموده بجانب ولایت از یک روز تا
داو در سندان و عترین و ثغابا بر ار دو می محمد خان پاوشاه از یک استغلا
برالاس و مستولی شده و چون حال براق اغلان ان نظام یافت پای جبارت
از صفایش بیرون نهاده بجد و سقناق آمد و نزد میرزا النعمانی که سر نشین
که چنین تربیت شایستگی ارس خوان جد خویش منبلا کردم و بدین دیار رسیده
امید دارم که عنایت پاوشاه از شالجال من کرد و چون براق بی اجازة ولایت
سقناق درآمد بود و نیز بجامع علی پیوسته که او میگوید که سقناق را بعد از شایگان

عمارت کرده بحسب شرع و عرف کنون بمن میرسد بنا برین دو سبب الهی براق
جوانی بر حسب دلخواه بشنید و درین زمان ارسلان خواجہ ترخان که حکم آن
عهد بود از براق اعلان شکایت کرده عرض داشت که نوکران او بدین
بی ادبی بسیار میکنند و در تحریب و ولایت و رعیت سعی مینمایند و خود را حاکم
مطلق میدانند میرزا الیقینک عزم جانب ستاق جرم نمود و لشکر عظیم
ترتیب داده عرض داشتی بخراسان فرستاد و کیفیت احوال در پاریس
سر بر اعلی حضرت خاقانی باز نمود و آنحضرت از جنگ که سبب ویرانی عالم است
منع فرمود اما میرزا محمد جوکی را با لشکری آراسته بفرستاد تا بنا حکام
اصتلاح معانیت برادر بزرگوار خود قیام نماید و چون میرزا الیقینک براق
جنگ کرده متوجه ستاق شد و میرزا محمد جوکی بمقتدر رسیده از رعیت
احباب و قوف یافت فی الحال از عقب در حرکت آمد و لشکر میان ماورالنهر
و خراسان بیکدیگر پیوسته کسی را در خیال نمیکند که براق اعلان در مقابل
ان دست نهاده عالیشان آید و میرزا الیقینک او را حقیر شمرد و متذکران افغان
میش راند و براق با پی ثبات و دقاقت در پیشه جنگ و پیکار گشت و بحسب
اتفاق در آن معرکه شسته نابود که سپاه خضم تمام نمی نمود براق فرمود تا بجنگ
و بهادران او بیکبار صدها آردند و او را شرب آفرودخته شد و فرغ داشت محشر
روی نمود لشکر میان میرزا الیقینک بکثرت خویش معزور بودند و مخالفان چندان
حساب بر نهاده شده و ایشان دل از جان بر گرفتند روی بکارزار آوردند و
جوانخوار سپاه سمرقند بهم برآمد لشکر او را یک قصد قول دند و عقب نیز مقتدر
و علامات انکار و امارت عجز و افتقار بر وجایت امالی ماورالنهر ظاهر شد و او
چون دید که کار از قبضه افتاده او جز اخسار بیرون رفت و امید بهیودی نماند

خاقانی

ماند خاقان میرزا الیقینک را گرفته از معسک بیرون بردند و پهلوان محمود و دندانی که از طرف
حضرت خاقانی بود و بهیسا خواهی محمد جوکی بدان صوب رفته بود و در روز جنگ بجوکی
رسید و آثار جدوت و شجاعت بظهور آورد و چون صحبت حال مشاهده کردند
سأله و مشار الیه رسید و اهتمام بسیار از آن و رطبه خود را بیرون آورد و شانه دکان
بالک که گنجینه و ارباب انزمام متجمل تمام متوجه سمرقند شدند و سپاه که تلف و لغت
شمارایشان بود فرار نموده آنچه داشتند و اموال فراوان نصیب دشمنان آمد و
ممالک ماورالنهر جهان اشغفت که بعضی مردم کوه آمیزش را نماندند که در روز سمرقند
گشتند و تیر تیر قلعه واری پیش گیرند اکابر و اشراف آن دیار بدین معز افغان شدند
و کشته شدند و الحاروت که براق اعلان با طرف ولایات ماورالنهر ترکستان و ت
ظلم و تعدی بر آوردند و شریک بلا و تقدیب عباد مشغول شدند و از غارت
و سر و نهب کثرت فرزند داشتند و این خبر موجب مبالغه علی حضرت خاقانی بیست و نه
تا اوس تیر اسباب یورش بترکستان اشتغال نمایند و رفتن آنحضرت بن صوب قندهار
ذکر آنچه از مفضی سپهر دورا بلکه از بعضی تقدیر آفرید کار در دیدار خراسان
در او آخر جدوی الاخرامه بوسیله خواجہ ابن امیر شیخ علی بهادر بحسب فرمان بالیکوی
بجانب ری رفت و امر موسی و کمال در دراز مسقطی همراه وفات یافت و حضرت
خاقان سعید بجند مات شایسته امیر موسی فرزندان و باز ماندگان ماندگان او را احاطه
و نوازش فرموده راه و رسم او را با او لا و دشمن تقویض نمود و در ستم و عجز و بیگانه
مزار قاضی الا نور ازین اعتبار و التفات حضرت خاقان اسلام بپناه عمارت یافت
و ان موضع متبرک را که محل تولد شیخ الاسلام المسلمین خواجہ عبدالقده انصاری است
قدس سره ملاوت در وقت تمام حاصل شد و درین سال حضرت خاقانی در شان
در دراز مسقطی راه گذرانید چون موسم بهار رسید برسم جانور برانیدن خان عزیمت

بجانب ولايت مرض تحريك داد چون بايچا رسيد ه خاطر اشرف ازان كل
 فراغت بزيارت قدوه ارباب عرفان و مرج اصحاب سلوك و سیر سلطان
 ابو سعید بن ابی الحسن الخیر قدس سره رفته از روح مقدس او استمداد نموده علم معارف
 برافرشته بلكار باد غیس آمد و میرزا با سینگر که برسم صید و شکار و جانوران بجانب
 سیستان رفته بود در حجت کرده زمستان در در سلطه همراه گذرانید و
 در موسم بهار به سیلاق باد غیس متوجه شد ه برفوت دست بوس حضرت خاتمه پستی
 استعدایانست و حضرت عازم همراه شد ه مشفق رجب در باغ راغان نزل
 اجلاس کرد و در سال نه کور امیر اعظم غیاث الدین شاه ملك وفات یافت و این
 خبر به اسان رسیده حضرت خاقان سعید نیک و ملك شد ه وفات مؤل
 معجزون گشت چه امیر مرحوم مشا اید روز دست این خاندان سوابق حضرت
 سابق گردانید ه بود و حضرت حكومت خوارزم را كه سالها با مر شاه ملك فتن
 میداشت بفرزندان او امیر ابراهیم سلطان غنایت فرمود و در دست نشانی
 و ثانیه كوكب حیات ش براده جهانیان میرزا سپهر غمش در ولايت كابلانی
 غروب و افول سید ه این خبر متواتر تر شد ه حضرت خاقان سعید ارتجاع
 واقعه فرزندار چند جان ملول و متار و مشوش در پریشانی خاطر گشت كه
 زاید ه بر ان اسكان نداشت و چون یقین میدانست كه چاره بجز هجرت
 و اصطبار نیست زبان بكلمه انان الله و انالی را اجون گشاده ترویج روح او را
 اصمات كلام ملك علام بجای آورد و آشش و طعام فقیران نام و محتاجان ایام داد
 و جای او را بفرزندش سلطان مسعود ارزانی داشت و درین سال شیخ الاسلام
 اعظم مرسلطو ایف الام شیخ محی الدین غزالی طوسی كه سلطانین در مجلس تفتیش بر او افتاد
 می گشتند و بی رضت او در سخن خوش نمی چسبند و چند نسبت زیارت كهجه

معرفه

معرفه مگر در بجای آورده بودیم در راه حج و عوبت حق را ملك اجابت گشت
 وفات و قلب جهان شیخ محی طوسی میانه طلب است و میان رمضان و از معظمت
 این سال كار و خوردن حضرت خاقان سعید بود بیان این سخن نیست كه حضرت
 در رجب است و سیوم رجب التمام برسم محسود و عادت مالوف مسجد جامع مكره
 مشرف ساخت و بعد از او از انجا روضه عرض نماز عزم برودن آمدن كه در ناكاه شگنی پذیرش
 آمد كرم از خریدن مولانا فضل الله استه ابدی بطریق داد و خوانان كاغذی در دست
 كرده بعضی رسانید كه احمد كرم برمی اندیشد قدم پیش نهاد و كار دی چون تطایب
 بنگ با دست ه نیکو نهاد و رسانید ه علی سلطان قوجین در افعال از حضرت حضرت
 قتل او حاصل کرده بر تیغ نیز او را هلك گشاده آیند و سایر اچكان شمشیر را بر احمد نهاد
 پاره پاره اشش گردند و از وقوع این قضیه فریاد و فغان خلایق با آسمان رسانیدند
 و چون همیشه غنایت آبی عارس و گنجان پاوست ه داد او كرم و این رجب ملك گزید
 امر او عظام امیر علاء الدین كو گشتند و امیر جلال الدین فرزندش قبل از وفات
 برودن آمده بودند و بر در مسجد سواره ه سیداد كه این حادثه شرو می نمود و فرود آورد
 امیر فرزندش را را طعیده و امیرش را بر سواره مسجد در آمد و فرزند ه این واقعه
 حیران ماند و حضرت خاقان سعید خواست كه در محله نشیند امیر فرزند ه گفت
 كه بر سب سوار باید شد و الا فتنه اعظیم روی نماید چه مردم ملاد و رجودت دعوات
 عیان الله ترده و وقع شود و حضرت بابی در ركاب دولت آقده و سو اربند
 و تقاریر هجرت فرگشتند و شریار جهان از آره بازار باغ راغان تر یف برده
 و طبیان و جوانان علاج و مریهم اششغال نمودند و كمی از نشند در تاریخ ان واقعه
پست سال تاریخ ششصد و سی بود و در رجب پس از اداء صلوة و العجب حالت پدید آمد
 در فرزانان و با شته اراة كج روی در بسا چون فرزین خواست نشانه رخ فرزند است

میرزا بابا سنج و امیر تقی احمد که مشغول کشته از قتل او پشیمان بودند و از
چیزهای او کلبه‌های بافتند و عساکران شرايط و تقصیراتش را بجای آوردند
و در حقیر خانه مفضل دیدند که قتل خانه بدان کلبه باز می‌شد و اهل حجر گفتند که شخص بی‌گناه
خلیقه درین خانه طایفه دهنی می‌کرد و مردم بسیار نزد می‌آمدند از جمله مولانا معروف
خیابان بغدادی با او اتفاقاً تمام می‌کرد و در این مولانا معروف است از جمله افاضل
دوران بود و شعر نیکو گفتی در جواب خواهر سلطان که دید **حیت** در ترکیم چه نوبت
عزیز آمد است درون نیز نشست همچنان که دل مجرب است و بغیر از صفا و مهر
بغضایل دیگر متصف بود و او را در بدایت حال از سلطان احمد صابری روی کرد و
شده نزد میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بها در در آمد و یکی از متعینان کتابخانه
پادشاه شد و میرزا اسکندر زود که مولانا هر روز با نصد بیت بنویسد و او
بر حسب فرمان عمل می‌نمود و بعد از حین یک‌جا دور از هیچ نوبت پادشاه و ای
مغز شنیده و شب تعطل از وی استفسار نمود و مولانا در جواب گفت می‌گویم
که در یک روز نیز از با نصد بیت بنویسم و کتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر زود
داد تا ساسان و بارگاه برافراشته شد و کینفر تم ترا شنیدن گرفت و مولانا
آغاز کرد و تا نماز دیگر نیز از با نصد بیت بنویشت و پادشاه استحسان فرمود
بصنوف نواز شش و احوال و انجام او را محسوس کرد و این در آن وقت
که حضرت خاقان سعید براق فرست و قریب از صفهان مدینه شد حضرت مولانا
را همراه آند و فرمود و تا در کتابخانه خاص بکتابت مشغول باشد و او فاضل
و نیکو منظر و شیرین سخن نصد بیت بنویسد و طایفه قریه نصد بیت بدان رنگ بر
نهادی و الف نهدی بر کردان پیچیدی و جوانان مستعد طایفه همراه نصد بیت
و صحبت او می‌نمودند و جناب مولوی بغایت بزرگ منش و خویشتن

دار بود و چنانچه گویند که میرزا بابا سنج کاغذ خوب نزد مولانا در دست آمده
ممود که کهنه شیخ نظامی نویسد و مولانا زیاده از یکسال کاغذ داشته تا نوشته از
باز داد و میرزا بابا سنج ازین حرکت بغایت برنجید و انصاف آنجای این است
که هر که اندک مروتی باشد با اهل بازار این حرکت نکند القصة در آن آنگاه
مولانا معروف را ممتهم ساخته گرفتند و از باب محرم طبع از بیج کردند او مترود بود
زرا اخذ کردند و مولانا را حبس نمودند بیای دار آوردند آخر الام فتنش را
در قله اختیار الدین مجبوس گردانیدند و خواهر عضد الدین دختر زاده مولانا نظاره
استرادی نامی را جمع و دیگر که مهم بودند در آن امر گرفته تقبل آوردند و جنتها ایشان را سخته
خاکریه دادند و در اسند و افواه اوقت که احمد لکاهی ملک با انجانب سیادت
ایاب نقابت قباب امیر سید فاسم تبریزی قدس سره میرفته و با همی محمدوم که بشایه
فرزند عزیز انجانب بود صحبت میداشتند چون میرزا بابا سنج از امر تعقی اعظم مکرم
که در قی در خلا داشته انجانب را در موافقت با احمد مطلقون کرد ایشاند و
زاده باین گفتا کرده در باب افرج و جلاد و طن انجانب سعی کرده تا مکرم فرمود
که جناب سیادت پناهی از فراسان متوجه سمرقند شود و در وقت شنیدن خبر جلاد
سید بزرگوار عربی مبنی از کشایت انشاء کرد که مطلعش عزیت **حیت** ای عاشقان ای
عاشقان سنگام آن شد که جهان مرغ و لم طیران کند بالای هضم آسمان سنگام رکوب
بزم مادران فرمود **حیت** نمیدانم چه افتاد دست نسبت از قدر مارا از کزین درگاه
میرانند لایم در بدر مارا و امیر سید قاسم علیه الرحمه و الرضوان سیر قند رسید
و میرزا الف یک لی تکلیفهای انجانب مشاهد فرمود بغایت مرید و معتقد
شد و در افرار و احرام جان همان عزیز میانه تمام کرد **در غایت حضرت خاقان**
عزاف پناه بجانب مادران محفوظ بغایت ربانی و تاملیات سبحانی

حضرت خاقان سعید چون از ایستادگی کار و صحبت یافت عیان غنیمت بدست
اشقام براق اعلان بگرفت و ماورالنهر تا قنق و میرزا بابا سیف منصف توتم نمود
و موبک هایون بران چارفتی از همچون بگذاشت و میرزا بابا سیف نیز التماس کرد
الغ بیک و فرمان و رجب الاذعان بجایست تکلیف خراسان بازگشت و شب
پانزدهم رمضان در اردوی مخدوم زاده عالمین غیاث السلطنه والدین میرزا سیف
بها در خواب فریاد کردی که خواب صاحب و جو و معتبر فرمود و در ظاهر بلخ درینجا
بگشتند و چون صبح شد هر چند تقصیر و تجسس و قاتل معلوم نشد اما میرزا سیف صید بود
قرابنی را بدان امر ناشایسته متهم میداشتند و میرزا بابا سیف نیز ظاهر بلخ بفرستاد
روان شده در پست و یکم رمضان رسید و بلخ سعید را از فرودم خویش عزیمت
فزای صفت آسمان ساخت و درین اثنا آتش نبرده بنابر عرض عرضی هر یک کابلین
هناد و اطباء معالج مشغول شده و حسن تدبیر کلای آورده اراده ملک تقدیر موافق
ان افتاد و مرض زایل گشت و صحت کامل روی نمود و چون موبک هایون از حاصل
چگون در حرکت آمد اکابر و اشراف دیار ماورالنهر باستقبال مبارک نمودند
و شرف خدمت و ملازمت پادشاه در یانوال دریافتن تمار و پیشکش تقدیم رسانیدند
و آنحضرت در عین صمیمت و جلال در بلده الاقبال سمرقند نزول اجمالی فرموده
بمزارات اکابر و مشایخ آن دیار رسید و مستحقان و مجاوران بنده در صدقایا
واقیات بنواخت و بر سریر دولت و بهانای آرام گرفت و صبر اوقاب انزاع توچه
تسبیح و ضلای ملک آفاق گشت و نخست از مهار براق اعلان تقصیر نمود و چون
ان قضیه رسید از کیفیت ان حادثه سخنان پرسیده گناه و تقصیر برچسب
امرا ماورالنهر ثابت شد و آنحضرت فرمود تا این ن را در دیوان اعلیٰ بجایا
رود و میرزا ابوبکر را در مقام عتاب و خطاب آورد و قیام و در نشین نمود و آنجا

اعتبار

اعتباری و اعتباری نداشت عاقبت عرق شفقت ابوت در حرکت آمده با
و یکروزند از بجهت را از حقیقت بدست با وج عزت رسانید و زمام اختیار مملکت ما
در انهد در گفت کفایت و اختیار و قبضه اقتدار او نهاد و از صد دست سپاه نظر نشان
اقتضای خفته براق اعلان منصف گشت و بکام و ناکام دندان طمع از ان مملکت برکنده
راه گزیر پیش گرفت و بجزرت تمام دل از حکومت برداشته او را زده و نماند گشت
و چون حضرت اعلیٰ فاقانی نهامت ولایت ماورالنهر و ترکستان را با وجی مقبول
ساخت و او را عاودة بجایست خراسان برافراخت و پانزدهم محرم سمرقند
و تا این دهم تا بهار سلطه بر آن رسید و در باغ زراغان نزول اجمالی فرمود
و درین اثنا کرباری تعالی میرزا محمد جوکی بهادر را پسری از بجهت الاذانی داشت و میرزا
ابا که موسوم شد و چند روز از کان دولت بعثت و شادمانی بر بردند و لاویکا
عظیم مرتب یافت گفتار در توچه **ایات حضرت نشان بجایست مملکت او را بجای**
جست و قنق اسکندر قرا سیف و لشکر ترکان در اوایل محرم سنه شش و شصتین
و تا نایب مسامح علیه رسید که اسکندر ترکان بار و دیگر رایه عصیان برافراشته
و بالمشکران بگردد و عراق در آمده و سلطانی را در محنت تصرف در آورده
و پسر امیر الیاس خواج که حکم آنجا و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان بود گرفت و بنا بر این
حضرت خاقان ظفر قرین با حضار لشکر ممالک محروسه فرمان داد و از اقطار
ممالک چند ان خلایق در جنبش آمدند که قوت محاسب و هم از تعداد ان خارج
و قاصد ماند و غیاث السلطنه والدین میرزا بابا سیف و امیر شیخ لقمان برلاس و پسر
علیه که کوششش موجب فرمان در مقدمه روان شدند و آنحضرت کیشیه رحبه
بطلایع کوه و از ان اقتباس سعادت مینمودند و از سلطه بر آن نهضت
فرموده و منازل امرا صلح نمود و بهر قبضه و مشهر که رسید بزیارت مشایخ آنجا فرستاد

از ارواح مقدس ایشان استمداد نمود و گوشتشینان مواضع را زایل نمود
و احسان جزو از بهره و رو و منتفع ساخت و با انواع صلوات و صدقات خاتما
شکست مقدسان را بنویخت و چون ملکتری هر اعلام نظر فرجام گشت چند روز
در آن دیار اقامت نمود و تا لشکرهای جهان و حکام و سرداران ایران آن زمان
بموجب همایون پیوسته و صد هزار سوار نامدار در ظل آیات حضرت شجاع
آمدند و آنحضرت با ستمها شایسته بود و بخواست میرزا ابراهیم سلطان قاصدی که
فارس فرستاد و جناب با سپاه بقیاس متوجه اردوی کردون اساس گشت و
در عصر ملکتری سعادت ملاقات یافتند و حضرت خاقان سعید پدیدار
را و نامدار و یکانه روز کار در هر اوصاف و الطوار الطوار استبش نمود و او را در آنجا
عظمت و مهر بانی کشیده بنا بر جس معاشی که از جناب نسبت با لشکری و رعیت نمود
می یافت بتفصیل مباح جلال پرست بود و محبت و تحکیم از زانی داشت و امیر متقی
ازیز و دو امیر ترخان از ابرقوه و امیر غنا شیرین از کرمان بار دومی اعلیٰ بخت شدند
و جز زرنگار از دیار ری نهضت فرموده بیت و یک رمضان سایه وصول بر حوالی
سلطانی انداخت و کجاست کمان اسکندر قلع سلطانی را که آتشیه که گریخته و حضرت
خاقانی بلا غنایه شوال در ان مقام با دایه و سن روز عید قیام نمود و امرا که در آنجا
عالیه قدر تبرتیب لوی قدام نمود و چون از شاول الطیر فخره تشریفات فرمود
کردند و از آنجا رایه اردوی که همان بومی در جنبش آمد و در فوجی موضع که بجز از ارباب
انضاری ضعیف اندیشه شتهار و آرد منزل فرمود و چند روزی در ان مقام قیام کرد
گرفت و از آنجا روان شد و شب غار آن معکرتانین سلطان مالکستان
شد و از ان موضع رایه کردون حاسر متوجه فوجی مسافر شد و ظاهر سلاطین حضرت
خیام اردوی کردون سالی گشت و در آن محل اجتماعی دست داد و کبر نفس انفاک

ترتیب و اندک متعسر ننمود **ذکر محراب حضرت خاقان سعید با سپاه**
و فرار ایشان چون موکب همایون در ظاهر سلاطین منزل فرمود و خبر متواتر شد
که امیر اسکندر و برادران با سپاهی سنگدل آهن کسل که از شکوه ایشان زلزله
در مقام کوه قندار امانت گنج و عزم بکار نبرد یک رسیدند حضرت خاقان
سعید ترتیب لشکر و تعین سپاه و منتقل نمود و بر انظار راه از اعلام علم نشان
ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان کرد و آید و لشکرهای فارس در کباب حضرت اشراف
شاهراوکان کامیاب بود و جو انظار را بطلعت بهی در نظر غیبت السلطه
والدین میرزا با سپاه فرستاد و فرمان فرمود که لشکرهای خراسان و مازندران
در ظل علم ظفر بیکر اجناب مجتمع باشند و توان بزرگ بفرود و نور ابرست
یا دشا کردون مطلع کیوان ارتقاغ زریب و زینت یافت و میرزا محمد کوچک
بنامد و بچند هزار سوار نامدار و لیر که جگر گاه پیل و شیرینیدریند مقرر شد که خادم
قلب لشکر باشند تا اگر چه را بجد و احتیاج افتد معاونت میدول دارند و از
اجناب امیر اسکندر همینه و میره و قلب و جناح بنوعی بسیار است که دیده
نظاره کرد تا نشان آن خیره ماند و ان دو سپاه در رم جوی تند فوجی دست
از جهان شیرین شد و دل از خاقان بر گرفته روی در روی آوردند و در لشکر
چون اسوار بجای خود رفتند حضرت خاقان سعید فرمود که در میان
میدان سراید و برافراشند و از سمنده کوه بیکر فرود آمد و روی میاز و پیشانی
خضوع بجاگت بنامند و از سر اخلاص زبان خوش گشت ده از بارگاه همین
کار ساز فتح و قدرت که همیشه شامل ان شهر باراد و شوکت بود و مثلثات
نمود و چون بر خا طر حنیف ضمیر اقباب تا شورش گذشت که در آسمان عنایت
گشاده شد و تیرد عابدت اجابت آمد بر کبکیت کردون حوام با ستمتلف

تمام سوار شد و میرزا ابراهیم سلطان از برافزار با مردم صف شکن مرادین
پای جرات در میدان جلادت نهاد و امیر جهانش برادر امیر اسکندر
مقابل و مقاتله و مدافعه را ساز داده در برابر شاهزاده آمد و از خدمت سپاه
فارس آثار ضعف و انکسار بر وجهت روزگار او واضح و لاجرم کشت و ایستاد
چون حال بر او بر وجه و لحظه خویش ندید معاصدت و معاونت اوم کب شیخات
در میدان را ندید بدفع و منع دلیران شیراز شیراز اشقام از نیام بیرون کشید
و در آن روز امیر اسکندر بنوعی کوشش نمود که در دکان مکر از دست و دشمن
بر دست و باز نوی آخرین خواندند و کار رزم و پیکار آمدند او یافت تا خوشبخت
جهانتاب در حضور روی در نقاب مجاب کشید و انشب تا صبح صادق از
دو جانب باس داشتند و از دو جانب حرم و احتیاط اندک پیش فرود آمدند
روز و یکروز از شجره و لمعات فخر و عرصه افان روشنی پذیرفت و در کمان
گروه انبوه هم شیرمیت و فیل شکوه در برابر سپاه هم صف ایاری کشید
و از طرفین اینچ امکان کوشش و کوشش بود بجای آوردند و عاقبت لیم فتح
و فیروز بی بر بزم رایه حضرت خاقانی وزیدن گرفت و اعدا از دست و آویز
عاجز راه گریز پیش گرفتند و حضرت بر این فتح شکر نهاد و الا که قادر مختار بجای
آورد و بوظیفه بیاس و تسلیش کلاکب یعنی قیام نمود و فتحها با طواف ریح
سکون و دستاد و فرزند سعادت نشود میرزا محمد جوکی را سیکامیشی مخالفان
بروان کرد و جمعی از امر او بهادر از امر ملازم رکاب تلفو انتاب شاه زاده
عاینجاب گردانید و ایشان تا از روم و صحای پیش دشمن بارانند
انبار جلادت و مردانگی بظهور آورد و ندو کولفت تلفو نامه یعنی فاضل محقق و کامل
مدقق مولانا شرف الدین علی بزیدی محمد ^{بزرگوار} آمد و بفرمان در آن مجلس ملازم شاهزاده

بود

جوانخت زبند و افسر و تحت ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان بوده است میرزا
که آنچه از کمال جزات و مردانگی و دلادری و شجاعت و بهادری مخالفان شد
الیاس مشاهد افتاد و برای العین دیده شد حقا و ثم حقا که اگر از انوار ثنات
استماع افتادی عقل هیچ سبیل بر امن نقدین ان کشتی و از قبول ان سرانزدی
و جناب در تاریخ ان واقعه عظیمی گفته **میت** اسکندر ترخان جو عسبان و وزید
و ارای زمان منزلی او واجب دید زرتیج ابوالفتح چون بکویت بگشت تاریخ شد
از قدر ابوالفتح بدید **که بعضی از قضایا و احوالی که بعد از این فتح بظهور رسیده است**
چون انش فتنه اولاد و قراویست انظفا پذیرفت و حضرت خاقان سعید از
رشتات غلام انعام خویش من امانت نهادگان و امر او نومیان و ارباب
بالت و شجاعت را که بشریا خدمتکاری و جانپساری قیام نمود و بودند سبزه
و سیراب گردانید و بایر قدرایش از از اوج شریا و زرد و جزا بگذرانید و در بنا
وقت که اردوی اعلی در ظاهر سلس قرار و استقر اردو داشت از جانب ما و از
قاصدی از جانب میرزا ابوالنیک رسیده بعرض رسانید که میان سلطان محمود
اعلان و براق اعلان جنگی صعب واقع شد و سلطان محمود در براق اعلان
غالب آمد و او را بقتل رسانید و بهم دین انشا ایلی از خراسان آمد و محرومی
درشت که شاه زادگان میرزا مظفر و میرزا بابقر او میرزا سنج بن میرزا بر محمد
جوانمیرزا عمر شیخ بن میرزا سیر محمد بن میرزا شیخ زخت ازین عالم برای ان
جهان کشیده اند و حضرت خاقان سعید از فوت شاه زادگان متحیرترین
صنیه و محزون خالاکشت و ترویج روح ایشان را ختمات کلام مجید فرمود
طعام فقرا و مساکین داد و مویکب همایون در سادس محرم نه ثنات و عثمان
از ظاهر سلس در بخش آمده قلع العنقی روان شد و چون جتر همایون فال سید

وصول بدان دیار انداخته حصنی نمود و موازی فلک منطقه البروج و معانی عمل الهند
اصل قلع در این زمان افتاده نثار و پیشکش میبودن فرستادند و حضرت خاقان
سعید کمال ایشان بخنایش فرموده عثمان غنیمت بجایست یورت قفقاز
موقوف ساخت و در نوزدهم صفر بقباغ اران نزول کرد درین اثنا امیر
ابوسعید بن امیر قرا یوسف بار دوی اعظم رسید به برف باطوبس پادشاه
عالم شرف گشت و منظور نظر عنایت آمد و آنحضرت زمان در قباغ
قتلای نمودن در سلطوک فرنگ در دم و مهر و شام بدرگاه فلک اصفهان
رسیدند و با مقام و اکرام اختصاص یافته بخشش و کام جرب فرمان
مراجعت کردند و پادشاه کردون توان حکومت ممالک ادربایجان را
بامیر ابوسعید امیر قرا یوسف ارزانی داشت و چون رفتن نهایت
انجامید و خاطر اشراف از همت انجمنی فارغ شد عن عمر معاودة ببلد
خوasan تقسیم داد و در یازدهم شعبان از یورت قفقاز زاید غنیمت موقوف
ساخت و در نوزدهم صفر بقباغ اران نزول کرد و درین اثنا امیر ابوسعید بن
امیر قرا یوسف نهضت فرمود و روز دیگر از آب ارس بگذشت و میرزا پانز
به تبریز فرستاد تا عمارت ترا که را خواست ساخت و اردوی کیوان بومی افتد
رمضان سلطانیه آمد و ماه صیام در آن مقام گذرانید و حضرت خاقان
سعید در روز عید صلوات و صلوات و صدقات اشتغال نمود و حکام فاضل
و عراق مثل میرزا ابراهیم سلیمان و میرزا ستم بهادر و امیر عثمانیه و امیر
جغتاق و دیگر سرداران اجازه یافته بولایست خود رفتند و رایه طوف
تشان بجایب دارالسلطنه همراه روان شد و میرزا باسین خوارزمین
قلعه برسم ایفار بر آب با در قنار سوار شد و آن وقت مسافت دور

موس و در از رابنه روز قطع کرده در ششم ذی الحجه باغ سفید فرو و آند و در سال
مذکور شب پنجم شعبان عالیجناب افاده تائب مولانا جلاد الدین یوسف
اوبهی در دارالسلطنه همراه از خاکدان دنیا بمنزل عقبی رحلت نمود و همچنین
درین سال قدوه ارباب قرأت و حدیث شمس الدین محمد جزیری وفات
یافت و هم درین سال سلطان نجیب یکم عنایت حضرت صاحب قرآن معذور
ازین سرای غرور بدار سرور ولایت مینشایور نقل فرمود و موکب طایون
حضرت خاقان سعید بعد از قطع مضار و مسالک هشتم ماه محرم سنه اربع و ثمان
و ثمانیادارالسلطنه همراه نزول فرمود و درین ولایات جانب خوارزم قاصد
رسید خبر رسانید که لشکر اوزبیک کرده ابنوه قصد خوارزم کردند و امیر
ابراهیم شاه ممالک تائب مقاومت نیاورد و بکات و جنون رفت و چون
خلیل الدین وزیر اسباب حصار داری مرست ساخته رایه مخالفت برآورد
و عاقبت عاجز شده اوزبیک خوارزم را منسوخ ساخت غارت و تاراج
کردند و غنایم فراوان گرفتند بجایب دشت بازگشتند و حضرت خاقان
سعید از استماع این خبر متاثر گشت و طایفه از امر او بهادران را بدان صوبه
فرستاد و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند روان شدند و بر ایل الواس
اوزبیک در آمده مخالفان را پریشان و متفرق ساختند و درین سال قدوه
ارباب عرفان و مجال و سرور اصحاب بقطر و انشاء امیر سعید نعیم الدین
نعمت الله قدس سره و وفات یافت و هم درین سال عالیجناب فضایل
اسوه المحققین و افضل المتخرین مولانا کریم اللطیف الدین محمد خانی در ظاهر دارالسلطنه
همراه بغرایس خانبخت رفت و انجباب را در علوم عقلی و نقلی التالیف نکات
و مشایخ بلاغت شفا بهیوسته از مفتوحات خاتم فیض آثار ادا اقتباس نمایند

که شخصی از خدمت مولانا برسد که چو اشتهای میل نمی نماید در جواب فرمود
که سلسله ولادت از آدم علیه السلام بدین صیغت رسید میخوانم که یک سلسله
بدست ابوالبشر باشد و دیگر در دست بنده احمدرای غزنی که بقدرت است
ذکر ذوق میرزا ابوسعید خاندان ابودو تو حضرت خاقانی با دهنش در اینجا
مخمس برسم جابوزیر آیدن و بخار و پیمان بجهت از جادوست زمان و وقت بدو کار
ناهموار رای صوابی خرد و مرز ایران و توران اقتضای آن فرمود که میرزا ابوسعید
در ولایت جرجان دست را بدو که در ایام سابق تخطا ملامتین کردون قان
بود قشلاقی کشید و بنا بر فرمان امراء عظام مثل امیر علی که کلاتش و امیر کوچک
ترخان برادر امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر محمد میرم و لدا امیر انبیا
ملازم رکاب سلطنت اقتساب با لشکری پیکران در شهر سنه مخمس و غلاتین
و ثنائیه بصوب مازندران روان شدند و مقصد رسید چنگاه
در آن ملک بدولت و اقبال گذرانیدند و درین اثناء امیر محراب ترخان
که بر امر اردیوان سمت تقدم داشت در سخاوت و بخشش بر معن زاید
و خاتم طاهر و در باب جزو و تمیز راجح مینمود و از دار و حش و عز و در برای کار
رصلت کرد و مقارن این حال ایلیان از جانب عراق رسید به بلخ
علیه رسانیدند که اسکندر برادر خویش ابوسعید را که در مملکت اذربایجان
نصب فرمود و حضرت خاقان سعید بود کشته است و بران دیار استیلا یافت
بهیچا عیار فتنه اشتغال ننماید و درین و لایحه پس جابوزیر آیدن و سکار کردن
بر بغیر از مستولی شده و حضرت در او در سلطه ای اول با مفاصای این غنیمت
متوجه بر خرس شد و بعد اسم ان امر شکر و دلخواه قیام نمود چون از ان مهم حالت
و شامیت حاصل آمد بجانب همه مبارک توجه فرمود و در این زیارت بجای ولادت

اصحاب سلوک سید سلطان ابوسعید ابوالخیر کجای آورد و در ضلالت این احوال
میرزا الف بیک از قشاق بخارا خانم اردوی همایون شده بدولت ملایمت
خرد نامدار و بدین بزرگوار استعدا یافت و بمواسب پادشاهانه محظوظ و محظوظ
آمد و بر حضرت آنحضرت معاودت فرمود و متوجه ولایت ماورالنهر شد درین
اثناء میرزا ابوسعید که در ملک جرجان قشاق کرده بود و فرزند ارجمند خود میرزا
سلطان را بر اردوی اعلیٰ فرستاد و حضرت خاقانی سلیمان مکانی اندک
شاهزاده را در آنمخمس مهر بانی کشیده از کیفیت حالات ان و استعدا
کرد و ان ملایمت بیاروان اندک سال جواب ان کلمات بجهت
و پذیرا دانمود و چنانچه آنحضرت از حسن تقریر او بجهت فرمود و موجب بنا بود
غایت و محبت شد و هرگاه که شاهزاده از دو رسید انحضرت خاقان
سعید فرمودی که با سعید فرسید و رایه فتح آید از حد و در حسن و همه در پیش آمد
در اوایل ماه شعبان حضرت پادشاه کردون توان در زمان محظوظ نماید
ملک مستعان بدار سلطنت همراه رسیده در باغ زراغان نزول فرمود
و میرزا ابوسعید نیز از دیار مازندران بازگشته بدولت ملازمت استعدا
یافت درین و لایحه جانب سمرقند فر آمد که میرزا عبدالرحمن بن میرزا الف بیک
که در کلان فوت شد حضرت خاقان سعید یکی از معتبران دولت را بر سر امر
رسانیدن فرستاد و درین سال جناب فضایل حقایق قبایب
خواجیه صابین الدین علی الصغیرانی که در علوم حکمی و تصوفات و مؤلفات دارد
و در دار السلطنت هرات رحلت فرمود و در سنه ست و شائین و ثنائیه امیر پیکر
ولد امیر شیخ ابراهیم شروانی و امیرزاده یار علی ولد امیر اسکندر بن قزاقی
که از بزرگترین فرزندان او آمده بود که فرزند کرده بدرگاه خاندان است و دو

حضرت خاقان سعید اور تربیت فرموده در هر گشته زادگان
منتظم گردیدند روزی حضرت تماشای کمان رعد که استاد فرزند
کرساخته بود چهارصد تن کمان از آن کمان بیرون می انداخت سوار شدند
و در شمالی کوه بادی گاه که محل کمان انداختن بود بسیار جمع شدند و
حضرت سواره ایستاده نظاره میفرمود ناگاه امیرزاده یار علی جوانی بود
در غایت صباحت و نهانیت ملاحظت بار خناری زینبا و عارضی جان فریاد
خدا این از تفریح کمان رعد اعراض نموده روی توجه بدان کمان ناگه افکن بود
و حضرت خاقان سعید چون این صورت مشاهده کرد داخل خطیر مشغول
گشت و چون ببار گاه کمانک اشتباه نزول کرد امیرزاده یار علی براندر کرد
سه رفتند فرستاد و در سال مذکور در سر رفیع و عمارت منیع که با هم عهد علیا
کوه بر شاوفا در شامل شهر هراته بر سر پیل انجیل طرح انداخته بود و تمام
رسید و شرح ترین و اسب حکام ان بقوه شیرین بر پر است یعنی آید مگر
العیین مشاهده افتد و درین سال امیر خواجیه یوسف که حکومت ولایت
سلطانیه و قزلبین و غیر ذلک از سردری تا حد و تبریز موجب فرمان
حضرت اعلی قانی تعلق بدو میداشت و فوات یافت و منصب امیر شکار
ببرادرزاده اش امیر محمد میرم بر حسب اشاره علیه مفوض گشت و هم درین
سال از جانب شیراز بمشتری آمد بمساح اشرف اعلی رسانیدند که محتاج باز
و تقاب بعضی ابراهیم سلطان میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان را بربری که
ارزانی درشت و امیرزاده عبدالقادر موسوم گشت و در سال مذکور میرزا عبدالقادر
زمین سلطان یکم دفتر امیر یاد کار شاه ارلات را بکنایه سزای بخوانست
و طویلهای بخت و واقع شد و دیگر از وقایع امیرزاده محمد بن میرزا امیر سلطان

بنام امیر

بن میرزا جهانگیر بن صاحب قران مغفور امیر تیمور که در کمان که بغیر مصابرت حضرت
خاقان سعید مشغول بود جهان فانی را و ادع کرد و دیگر امیر محمد در ویش کرد و در
هر اوقات و مفوض بود ازین سرای پر طلال از کمال کرد و حضرت خاقان سعید منصب
حضرت او را بر سرش سلطان سعید ارزانی داشت و در او آخر این سال از
جانب افغان بجان خبر آمد که امیر با حاجی هدایه شاه محمد ولد قراچینست را بقتل
ذکر از منقبت شاه زاده کامران کامیاب میرزا یاسین فرود فوات آنجا
ایام جوانی و شتاب غیث السلطنه و الدین یاسین فرود یاری بود قدرت آثار
و کامکاری بود با حشمت و اقتدار بقول کیا است و ذکا و وفور صحت و دو با
از دیگران ممتاز و مستحق و بیستای رای ازین و استقامت فکر و در بین خلوت
اقبالش فرین و محلی معدلت شکاری که بمشیر عدل احسان و نبش جو و اقبال بود
مفاخرت بر افراخت بصفت و ثناری که ابقا و ذکر جمیل و اذکار فضل جلیل مقصد
توجه بهمت ساخت **بیت** از سر کوی نیک اختر ی بر ز و که به نیک اختر می
اختر ز و که رعیت پروری که در زمان دولت او در خانه بچکن بر نام با نیک کرد
و عدالت گسری که در ایام حشمت او شهباز بجانب تیمور و ارغینت و **بیت**
رحم انصاف در جهان آورد عدل اسر بر آسمان آورد در مجلس رزم ابری بود و کلام
و در میدان رزم نامی کار نامر استم و اسفند یار در چین دولت خویش خرنال
بزد احسان نمی نشاند و صحیح ایف اهل آریاب احتیاج و اهل سوال خرنالین عیانت
و اجابت میخواند و با این همه صفات رفیع و سمات مرغی میبوسته اوقات
غریزه صرفت بجات ارباب فضل و کمال بودی و در انجام مارب این طبقه لحظا
اهمال و اغفال فرمودی صیت سخای بجانب نسبت با صاحب بنمرد اطرافت بحر
و بر منتشر گشت و مانند صبا جهان پیا باقی و آو فی اهل عالم رسید و فضا و علما

و هنرمندان و پخته در ان ارانجا و اقطار بلا و در مصار و می بدرگاه یاوشه
سید اقدار آور دند و از مواد مختلفان کرم ان ولی هم بجز تمام هر دور و مخلوط نماید
و کمبک و سلاطین با اهدت و شوکت از استماع و مشاهدت عظمت و حشمت و فرخنده
شهریاری و انتظام جهانداری انجناب اخصت تیر بدندان تجب میگرفتند و
چنین اعتبار و حسن اهتمام ان شهریار عالمیقام مولانا شمس الدین هروی شاکر و مولانا
معروف خطاط بغدادی بر تیره رسید که مصبران جهان بسیاری از حطوط او را
نوشته یا قوت مستعجبند استند بهیامی کران خریدند و مولانا و صاحب تبریز
شاکر و مولانا اظفر در شیوه و نسخ تعلیق خط نسخ بر تحریر و کتابت خواهر مرعیه کتبه
و مولانا شهاب الدین عبدالقادر تکمیل شش قلم نمودند و در هفت کشور بحسب خطاطی
و ندسیان و نقاشان در تدوین و تصویر کار بجای رسانیدند که مزیدی بر ان
متصور بنو و مجلدان در زر کران و خاتم مسندان در تازی و لطف مصفت
چندان سعی کوشش نمودند که خزانة خیال بشر بکلیه القصه شاه را و به عالیجناب
با وجود انصاف بفضایل نفسانی و فضایل عکال بر رب مدام شعنی تمام داشت و مانند
لا در زمانی بی نهایتی بر دو صبیح را عسوق و صبح را بصبح متصل می داشت از
عجری مهادق القوال استماع افتاده که چون میرزا باسیغز بسین رشد و تمیز رسید
فرمود و تا بنظر اصحاب و در آنچه اطلاع هایوشش نکریده احکام نویسد و چون بموجب
فرموده آنچه اوضاع فکله و انظار سعد و محسن معلوم کردند در کتاب تحریر کشیدند
و در ساعتی مسعود بعضی رسانیدند و میرزا باسیغز از انجا عت بر رسید که عظیم
چند خواهد بود ان جواب دادند که ما اینقدر میدانیم که ما و ام الملوک و شرف انجا
ملازم داشت فرخنده و حاصل خواهد بود و هر که عنار ناگامی و طلال بر خاکشیر او نرود
کامکار نخواهد داشت شاهزاده باز از ان میخ استفا که در مغان همین جویشند

میرزا باسیغز

میرزا باسیغز فرمود که صورت راستی در میان آورید و آنچه معلوم شما شده
از قضیه عظیمی با من بگوید و هیچ اندیشه نمکیند چون الحاح شاهزاده از حد اعتدال
تجا و زحمات و واقفان و قایق آسمانی را چاره نمانده معروض داشتند که ایام
زندگانی او شاه بجز سال خواهد رسید میرزا باسیغز ازین سخن غمناک گشت
و بعد از ان بمضمون این بیت عمل منبوی **بیت** چون نقش غم ز دور بر بنی شراخج
تشخیص کرد و ایم و مداد اقرار است که تا حار است شراب در مزاج شریف و غطر لطیف
انجناب پدید آمد و الطیار حادق هر چند میفرمودند مفیدی افت و در انجام شاه
و ساغز انجا بر علم میگرد و غذا بغایت اندک تناول میکرد و تا ضعف استیلا یافت
در صبح شنبه برقم جمادی الاولی ازین خاکدان دنیا روی بکینت الماوی نهاد و مدت
زندگانی انجناب سی و هفت سال و چهار ماه بود و حضرت خاقان سعید از استماع
این خبر مایل شد بقبته خاطر و برایش ن دل گشت و فکرت و صخرت و داشت و حیرت
بر منبر اخضر استیلا یافت و در ان صبح صحیح رود و درین طاس نیکوون سجده انجا
قیامت قبل از نفع صورت بر صحنی روزگار ظاهر کردید و حضرت اعلی خاقانی بیاض
سفید قدم رنج فرمود و فرمان داد تا با این شرح همین تجمیر و تکفین شاهزاده
نارین پرداخته چون نقش عفران مال تکمیل یافت در همانجا نماز گزار و ند
و حضرت در باغ توقف نمود و امرای عظام و اکابر و اشراف انام نقش را
برداشتند و در ان اوقات در سلطه هراته خان معمور بود که زیاد در ان
در قوت متجدد میگنجد از درون باغ تا بنظر او گذشت آقا که حالا مدفن شاهزاده
دور و مردم ایستاده بودند و از دحام بر تیره روی نمود که هر که هیچکس ترس
بدان یاد داشت و مجموع خواص و عوام تغییر لباس کرده سیاه پوشش شدند
و تابوت شاهزاده را در هودج و محفله نهاد و با این عظمت هر چه تا مرتبه بر اندک

رسانیدند و در کتب عالی ان بقع شریفه ما سنج بک سیرند و مدت مهلت
حضرت خاقان سعید و رباع سعید شسته بمراسم تعزیر قیام نمود و مساداة عظام
و علم نام و اشرف و مولی ارباب و انالی مجلس هایون حاضر میشدند و هر روز
ختمات بجای آورده آتشها و اطعمه کونا کون امر او لواب بر دم میدادند و خوا
هراتی گفته بعضی می رسانیدند و از آنچه مولانا سیف الدین نقاش ترجمه بنویس
انرا فرمود و مطلعش غنیت **بیت** چند کونج گشت بدوردان روزگار نقش و نقاش
در ایوان روزگار **بیت** سلطان سعید با سینه محرم گفتا کونج مایل علم خیرم
من رفتم و تاریخ و فایده آئینت بادا بجهان عمر در از پدرم در چون چهل روز
بر این واقعه مایل که نشسته حضرت خاقان سعید فرمود تا خلائق لباس سوگوار
انداختند و بدستور سابق جاها پوشیدند و آنحضرت فرمان داد تا کمره
شاهزاده را علی فرایض الله میان در نه قسمت کردند و میرزا با سینه را سه پرورد
رکن الدین سرزرا علا الدوله و قطب الدین میرزا سلطان محمد و عمر الدین میرزا
ابوالقاسم بابر بهادر در این هر سه شاهزاده پای بر سر سلطنت نهادند و چنانچه
شرح احوال هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حضرت خاقان
سعید و لایمائی را که سیور غالی صاحب میرزا با سینه بود و بغزندان بزرگتر میرزا
علا الدوله ارزایا داشت و فرمود که در دیوان بزرگ بجای پدر میزنند و
میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر را علوه و مرسوم تعیین نمود و میرزا
بموجب فرمان هایون بکرمی و قدما رفتند بود خبر وفات برادر ستاج
نموده بازگشت و بمقتبل انالی ضایع سرافراز شده ناله و فغان برداشت
و حضرت خاقان سعید اورا بنصیح پادشاه از تسکین و تسلی داد و بعد از وفات
شاهزاده عالیچا ب مغفرت تاب میرزا با سینه چند روز مولانا را اعظم اقام

قدوة العلماء فی مولانا فصیح الدین علما که مفتی فریقین و جامع مذمبین بود و در سلطه
هراة وفات یافت و اورا باین تمام بخارزگاه بردند و در عزرا فرایض الله
شیخ الاسلام خواجه عبدالعزیز انصاری قدس الله تعالی علیه دفن فرمودند
چون خبر وفات میرزا با سینه برسد میرزا سعید میرزا انجلیک شرایب تعزیر تقدیم
رسانید و چند ان بوقت نمود که امر انجلیکستان رفتند بود و مظفر منصور میرزا
عالیچا آمدند و حکام بهاریای مبارک در رکاب آورده عنان غنیت بصیب
خواستار معطوفت کردانید و از الکابر و اشرف سمرقند شیخ الاسلام خواجه
عصام الدین و خواجه افضل الدین کشی و خواجه فضل الله ابواللشی در ملازمت میرزا انجلیک
بخراسان آمدند و نوزدهم ماه مبارک رمضان شاهزاده عالیچا ب بدستور
خبر و کامیاب مفتح و سرافراز گشت و آنحضرت فرزند سعادتمند را دیده حرات
فراق حیات السلطه و الدین میرزا با سینه تازه شد و اعیان مایه انهم نیز در
ملاقات استعا یافتند و بخواه نظر غنایت و احترام شدند و بغزاد و اکرام حضور
آمدند و میرزا انجلیک رسم تعزیر باشد انشی عظیم ترتیب نمود و ختمات کلام مجید
بجای آورده چون هلال سعید صیام جمال خویش بخاص و عام نمود و حضرت خاقان
سعید فرمود و تماش بزرگ ساختند با نومی عظمی گوهرش و اقا نواع تکلفات
پادشاهان را مهیا کردانیدند بود و چند روز بسوخته با طعام خواص و عوام قیام
نموده آمد و حضرت اعلی خاقانی میرزا انجلیک را با تمام و اکرام معزود نمود
ساخته و الکابر باور الله تعزیر بیفای فخر نواخته رضیت انصاف داد و شاهزاده
در سیم شوال متوجه سمرقند شد و در سه تنان و ثلاثین و ثمانه خواجه حیات الدین
احمد اندودی برفیب وزارت حضرت خاقان سعید شرف گشت و آنحضرت
زمام سلطه عقدا مور دیوانی را بخواجده مشایخ رجوع فرمود و او در میان مردم بود

سیدی احمد شیرازی مشهور است و درین ایشام فیلیل الله شروانی گزینت
مدین خاندان سوابق انحصار بمواعظ انحصار مومک داشت از محمود آباد
شروان عرض داشتی مصحوب خالق بروی پیاپی سر بر خلافت مصیر دستار
مقتول اند اسکندر قراویسف چون بر ملک شروان مسلط و فرمان مکنند
و قد شروان کرد و اکنون بنجر پبلاد و تقدیب منقولست اگر حضرت
خاقانی بر تو توبه و التفات بر دفع این عارضه نخواهد انداخت مجموع این دلالت را
دیران خواهد ساخت و از حضرت و نسل اثر نخواهد گذشت باقی رای قویاب
نمای حکم است و آنحضرت صلاح ملکی در آن دید که بار دیگر لشکر کجانب از بجا کشد
ذکر توجیه خاقان فلک رخت بجایب از باچگان نوبت دیگر چون تندر کند
بار دیگر بر ملک اران و از باچگان و تفرغ لشکر ترخان ببلاد شروان مجموع
پادشاه عالمینا کشد این میخ بر مزاج اثرش که این آمده عزم انضمام جرم
فرمود و امرا و ارکان دولت عرضه داشتند که صلاح در توقف است و معتقد
در قبول بقیع اما امیر جلال الدین فیروز شاه در ضلوقی عرض رسانید که چون میرزا
بالینغ از میان رفت مردم کوتا بهین را کمان کشند که عجز و ضعیف کمال لشکر
فیروزی اثر راه یافته اکنون رایه ابرمت و حشمت به طریق که باشد باید آفر
و هیچ وجه تاخیر درین پورش جایز نباید داشت و حضرت خاقان بعد صلح بود
و سخن منار را قبول نمود و توابعیان دستار که از اقطب ببلاد ماورالنهر گزینان
و هند و سستان و خوارزم تا سیستان و مجموع دیار خراسان و عراق بغداد
و کرمان ببلجار معین روی توجه بدرگاه فلک شهاب آوردند در ظل اعلام حضرت
انجام مجتمع کردند و سپاه بقیاس از اطراف و انخاف همه بدید القوت و اوسا
باس در پیش آمدند و آنحضرت امیر فرمان شیخ را بصلح و حکومت و ادرسلطه

مناخت و صاحب اعظم امیر علی شقانی و خواهر رمضان توفی را بعد تیسر امیر دوان
گذشت و توفیق ربانی دوم روح الثانی از دست غر و شرف روان شد و
در اشاراه پنج محمودان شهریار نیکو اعتقاد بود و زیارت قبور شیخ دلال
شافر استمداد نعت میبند و تا باین همیشه و حشمت فریدون بحد و در یک سید
در روز بروز حکام دسه داران باز روی همایون می پوشیدند و در آن ایام
برف و باران و شدت سرما بر مرتبه اجناسید که در آب و مرکوب را باطل حکمت
نماند امر اجد از تقدیم مشوره صواب میدند که حضرت خاقان بعد شلاق در
ملک ساری نماید و با اتفاق اصفورت بعضی همایون رسانیدند و آنحضرت بمن
ایشان را اسمع رضا الصفا نموده فرمان جهان فلاح صدور یافت تا لشکر این قوریا
یراق شلاق کشند و سپاه ظفر پنا به موجب فرمود و عمل نمود و در آن زمان
از ایوان و شمشیر خلاص کشند و چون اسکندر ترخان از توجیه خاقان بعد
سکان قبر یافته مانند تیر از کمان از ملک از باچگان بیرون جست و کمان
ان دیار روی بدرگاه فلک اقتدار آوردند و امیر فیلیل الله شروانی نیز بار
اعلی ملحق شده پیش کشتهای پادشاه بموقف عرض رسانید و خدمات او عز
قبول یافته با تمام و اکرام و اعزاز و احترام مخصوص گشت درین ایشام
بن امر قراویسف بر انجمنی سعادت و اقبال موقوف کج امان گشته تصونت
عنایت و نوازش انحصار یافت و درین امام که پادشاه محنتی مابین فرزندون
دی و شلاق ملک روی اقامت داشت امیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان که
در فارس بود عارضه جذر رفته مبتلا شد و عاقبت مرغ روح الله زاده
محنت ستم از قفس کلبید بجایب شمشیر طوبی در پر و از اندر رحمة الله دایم افرو
عظیمی در چهارم شوال سنه ثمان و ثمانین و ثمانین روی نمود و ان سعادت بخش

مکارم اخلاق افرینش را سرآمد ملک آفاق بود و عنایت و اهتمام بسیار
اهل فضل و کمال داشت و بیسته محبت و مودت این طایفه گرامی بر او غیر بیگانه
و همین اعتباران پادشاه منور بر مولانا اعظم اقدام قده و فضل العبد و الجود
شرف الدین علی بروی تالیف طغنه نام برد و خسته جان کش که از دیدن احوال
ندوی فن تاریخ و احوال الی یومنا کسب قریب نشان نداده یا در کار گذشته القده
چون حضرت خاقان سعید ازین واقعه احوال که در شیراز حادث شد خبر یافت
واورش در ضمن نبات دو قارزده قلع و انظار بسیار کرد و شرط ایضا
بقدیم رسانیده دست در غره و قفق شکایت زد و تن بقضای ربانی و در احوال
سیاحتها و حکومت مملکت فارس را بخلیف صدق شاه فراد و مضمون مراد
با وجود اگر صغیر بود از زانی داشت و تمام اخصیاریان و ولایت بقصد در
و کفایت شیخ ابوالمخیر بلذک داشت و مقارن این حال امیر ناصر الدین
خانود شاه ارغوشه برادر امیر جلال الدین فیروز شاه که بعد از برت
حکومت اصفهان تعلق بدو میداشت در فشق روی روی بجایم آخرت آورد
و نقش او را برهه کرده در خیابانش و فن کردند و در سیوم رمضان جناب
سنان جناب میرزا رکن الدین علاء الدوله را بدید از فرزند میسر و رشاد
کرد و بدین باب بنام مومسوم گشت و طوطی سکین کردند **در باب طاعون**
که در درگاه شریعت و صفات ان واقعه شد باره ملک سجده
در سلطه نهره بلافت هوا و غد و بیت ما از سایر بلاد و دنیا ممتاز گشته است
و قبل ازین واقعه عظیمی ببله کرمی از طاعون و دیار مکرک و مغنا با عیانت بار
سجده و قفا محضه طاعون بود و امثال این امور در اینجا بوقوع نهی بسته تا کار
که در تاریخ است ان از لغت ادل خبر است و میشود دایمی سیر و طوطی

و نشان در ماه جمادی اولی موافق اواسط قوت علت طاعون در نفس شهر بیرون
و بلوکات بید آمدن گرفت و بر بدن هر که از ان ماده فاسد چیزی ظاهر میشد
در جوف زمین اورا نهان می بایست شد و خلائق را چون هر مضعی بپوشاند
در وی خود بود در مقام و پشت و صیرت مانند و روز بروز سمت از وی
می پذیرفت تا عمل و نور شیمی بافت ناکاه که ببت محرق گرفتاری آمد و قده
نخودی اسپستر بر عوض از اعضای او بدیدی آمد و بعد از یک روز رحلت
میکرد و جمعی شیر از مردم شهر و بلوکات و قوی و قببات جلاء و وطن اخصیاریان
و اکثر بلاست باز آمدند شنجی و از مشاهیر نام در در سلطه نهره اورا
پوریا میگفتند که از قضایای مخمیه گذشته و آسند خبر داوی قبل از وقوع این بدید
و محنت نزد عالم حکم شرع رفت گفت کرای قاضی مسلمانان ووش در واقعه
که جمعی از نجیان بدین مشهور درآمدند و آب دهن بر روی مردم می کشند و بر ضد
هر که آب ایشان میرسد سیاه می شدند و بر روی من نیز می انداختند از قضا
صوفی نیز در همان روز با دیگران در سفر آخرت موافقت نمود و وصی است این
حال بر تبر رسید که بیک روز از خلق بده و بلوکات ده هزار نفر فوت شدند و طاعون
عظیمی که حکام بر در و از ناکان کاشته تا تعداد موتی گشتند چهار هزار
هفتصد تا فوت بشمار درآمد آنگونه از شهر بیرون برده بودند تا آنکه طاعون
بر پشت و بر الاغان مبارک و بدرا آوردند و درین اثنا جناب دایاناب
ارشد و جناب زین اللده و الدین الحنفی در باب دفع و با دعا فمود و بعد از
خوش بر زمان مبارک جناب طاعون ظاهر شده بر جمعت ایروزی پیوست
از بعضی ثقافت استماع افت ده که در ان او ان جناب حقایق بنای هرور
ارباب وجد و عیان شیخ بهاء الدین عمر قدس الله قاسمه در بعضی از شمار است

کارگاه ترادوست و ما از روز که شیخ زین الملک و الدین الخانی دعا فرمودند بجزمت
شیخ بهاء الدین عمر رفیق و اجنب در مرقبه بودناگاه سر بر آورده بزبان سخن بیان
گذاشید که غضب اله درین اوقات بر تیره ایست که هر کس دست بجای آن
بر میدارد از پای در می آید و هر که زبان میگوید مضمون کلمه کل سال بر وی صادق
می آید و چون از آن مجلس سپردن اندیم که بزبان هایون شیخ زین الملک
والدین آن مرض طاری گشته تشریف هلاکت و اجنب در شمال شهر در جنون
عیدگاه مدفونست و جناب دستور اعظم الوزرائی العالم غیاث الدین پیر محمد
لطائفی بر سران مرز مور و الاوزار عارسات عالی ساخته و فرانس خوب و مستقر
مرغوب بر انوضع و قف نموده درین تاریخ که سر نش و تسعین و ثمانه هجری است
میزه اجنب شیخ فضل الملک و الدین که بکارم اطلاق و محاسن او اک افعال
مرضیه و اعمال رضیه و حسن معشت و لطف طبیعت و وجود و ساحت متصف و محلی
و در آن بقیع متبرکه که شیخ و متولی است و بضایف صادر و دو در وقت بکلی
و پنج پر درازد و سفره و نعمت تزد و ضعیف و شریف متعاقب می اندازد و در آن
نظامه القصر چون حضرت خاقان سعید خرابی و وزیران شهر هرات و ضمایف
انرا شنید و بر فوت اکابر و اصاغرا انجا اطلاع یافت خاطر اشرف او نجات
فاخر بجه ملول و محزون شد و حکم فرمود که مکاتباتی که از جانب خراسان آید
همگیس بران کشاید و در مطالعه جارست ننماید تا موجب یرالکدیک خاطر همت
نشود و همچنان سر بسته بجزمت آوردند و معتمدی سبازند و بموجب فرموده
عمل نمودند و در یورت قشلاق از جانب شیراز خبر آمد که مر قتی ممالک اسلام
امرسید اشرف البجانب نقدزندگانه را تسلیم قاریض ارواح نمودند و مدفونست
و درین سال امیر بایکارشاه ازلات که از امر اعظام بود و میرزا کن الخاند

والدین علاءالدوله و اما او جهان فانی را پدر و در کوه دست زاده شارب الیم
غزاقیم نمود و در سال مذکور فرموده حضرت خاقان سعید سلطان مسعود
میرزا سیور غمتمش خدر معالی شمشیر بیک صید میرزا باسیغز با بین دین بنوی مشرق
در عقد کالج آورد و چدر و زلباد عیش و عشرت مبسوط گشت **ذکر توجرتان در**
انام زیارت امام ششم علیه السلام و دست اخفرت در کمال اعتشام و آمدن
ایلی مصعبه کجی خانام و بیان بعضی از قضایا که در آن وقت شد در حال این ایام در رسته اشرفی
و نامایه حضرت اعلی خاقانی در کمال عز و تکبر و تجزیه الشانی بجزم زیارت سلطان خراسان
متوجه شهر مقدس شد و غلغله نهضت هایون بسبع ساکنان این کعبه مقدس
افتاد و از شاه زادگان نامدار میرزا محمد جوکی میرزا علاء الدین و از امر اکابر
علیکه و کولکلتاش در هرات توقف نمودند اما در همین ماه میرزا محمد جوکی خادم فائز
شد و بیعادت ملاقات یادش همنبر رود و برادر بزرگتر میرزا ابوسعید فائز
شده بصنوف نوازش و اشفاق احقاص یافت و میرزا علاءالدوله نیز در حجب
اشاره علیه غیبت قشلاق استر با و فرمود و امیر علیکرایه توجیه بجانب مرو فرستاد
و بمقتدر سیده دران ولایت بجا رفت و زراعت اشتغال که در حوزت
پادشاه اسلام چون بجز نام رسید مر اسم زیارت بجای آورده او را و اعظم
شیخ الاسلام احمد را اعزاز و احترام نمود و ایشان نیز امضایف جانی خراسان
بود بجای آوردند و اخفرت شایخ نام را انعام و رحمان فرمود و از انجا که
هایون نهضت نمود و مسجد آباد رسید و حضرت اعلی خاقانی دران منزل
تهذیب اسباب شکار برداخت و دران صحای و سبع صید فراوان انداخت
و چون از ان مهم فریخت یافت عنان توجیه بجانب مشهد یافت و معذل
علی کرده چون بمقتدر رسید در شرفی شهر بکار باغی که مهر رحمت اخفرت داشت

فرموده بودند و آمدند در روز دیگر با ستارگان امام ششم رضوان الله
رفته علیه قبری را که هر قدر پاک است آن پاک زاده است بیکو سید و صد
و مجاوران را بنام خاتم و صنوفت احسان مرسوم و شادمان ساخت
و بجزاری باغ آمده عثمان عزیمت بطرف مستقر دولت معظمت داشت
و مولانا جمال الدین عبدالرزاق رحمة الله علیه و سایر بزرگان خود نوشته که چون
حضرت خاقان سعید پیام رسید خواجہ علی الصغر خدی بریان و باقی اسباب
و عواید مبنوی کشید که دید ناظر از حسن ترتیب آن متحیر گردید از آن جهت
صد مطلق جویشده حاضر ساخت و آنحضرت خدمت خواجہ را با لطافت پادشاهی
بنوخت فی الجمله لوار اتها از خط اجام در حرکت آمده در چهاردهم ماه جمادی الاول
جوای نضای ابراه از بخار رسید جهان پیام شهر با رخساره نقاشی عطر ساخت
و در همین روز امیر علی که کلانش که بجانب مرور فرقه بود باز آمد منظور نظر
کیسما اثر شد و درین سال میرزا الف نیک قاصدی معتد بخراسان مرست
محمد زاده خویش سعید سلطان خانزاد بیک را که محمد علی کو بیست و یکم سجد
و ترتیب او سالها اقدام فرموده بود و طلب داشت و نیاز التماس انتخاب
بانوی کبری را باین وحشمت تمام سیم قدر فرستاد و در سال مذکور میرزا
سلطان محمد جهانگیر که از چیه حضرت خاقان متولد شده بود ازین دار
بروحش بر وضه جنبت خرامید و این معنی سبب عز و عظمت آنحضرت
گردید و عزت آنسنگین در ششده و درین سال جناب مقلی باب مولانا جمال
الدین لطف الله که صد ری صاحب و مجرب بود و حضرت اعیان فایز نسبت
بدو التفات و اہتمام داشت بر او عدم رفت چون دیگران است و قوام
الدین مسهار که بانی مدرسه محمد علی کو پیشه و آقا بود و درین سال از خراب دنیا

صدت نمود و در خلال این احوال حضرت خاقان سعید امیر سلطان محمد بن
امیر جهان پیر پلاس در امیر الواس کرد و در غایت لشکر کجس در بیت
او باز گذاشت و در سنه ثلاث و اربعین و شصت و شصت سلطان مصر خاقان
الملقب بالملک الظاہر الملکی صحکوکو قانام بدر کاه پادشاه گردون احتشام
فرستاد و اطهار محبت و و داد و داده و اعتقاد نمود و سبب این معنی
ان بود که پیش از وصول بر تبة سلطنت سلطان خاقان در خواب دید
که حضرت خاقان سعید میان او را گرفته و برداشت و بر تخت سلطنت مفرشت
و سلطان خاقان از غایت فرج و سرور سردار شد و از وفور شاه و کمال
انضاد و رجاہ منکب سعید اما این راز بر سبت با کسی در میان ننهاد و منتظر
کوکب جلال از انق سعادت و اقبال می بود و با خود قرار داد که هر گاه که دست
در کردن مقصود و حایل گشتند ای از دایره و لا حضرت پادشاه نظر نواہ بر روی
و بقدر امکان در از دایه مصادقت شهریار جهانیان سخ نماید و درین حکام که
فرمان فرمان فرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان نیامید بقرار رفت
و خاقان بیک امیر آخر بود چون ان سعادت مند موتا نید از بی و مخصوص
بعصایت لم یزنی بود امراء ارکان دولت ملک اشرف در عقب پادشاهی
الحکم از عنده داری شہداء و رعیت بیرون توانند مشورہ نمودند و خرد اعتبار اتفاق
بر جناب سلطان خاقان افتاد و صدای مصر و شام و عظمی نام مادی سعیت
گردید و اور الملک الظاہر لقب دادند و چون سلطان خاقان بر سر سلطنت
باد عز و کمال یافت از امر می که با خود قرار داد بود یاد آور و در اطهار
و داد و افتاد نسبت حضرت خاقان سعید با اعانہ و ایمان مملکت مصر مشورہ
فرمود و چون از زمان ظهور دولت حکیم خانی سلاطین و عظمای ان مملکت تمان

بسکام بانواعین ترک شیوه معاودات می در زیدند مقربان و خواص سلطان
چهارمین این شیوه و میراث در ششده اشراک اندند و بنا بر آنکه سلطان در وقت
پادشاه بلند مکان فیاضت یار بود و بر برای شتر ذممه قلیل که سلطان را در انظار
استحسان نمودند یا مضار غرضی که در خاطر او بود در ذممه نمود و چه بگویم و کار که از
خواص او بگریزیدگی است و سخن که از فی القاصد داشت بر سالت تعیین فرمود
و او را با غلبه تمام و تبرکات لاین و تنسقات مناسب که در غرور و مزاور خردون
و ذوالافتداری و شهریاران فلک مقدر باشد در او خراسان گردانید و چون
و چینی وصول میسکوبه قاوران نزدیک بیسب اشرف اعلی سید آمدن او موافق
مزاج همایون آمد و میر سید الله سلطه و زک در زمره مقربان استقام داشت بر دم
استقبال فرستاد و رسول مصر در اسلطنه بر آه رسید و او را در باغ ابراهیم ملک
فرزد آوردند و بعد از سر روز بیارگاه فلک استبانه آمد و پس سید امیر اعظم
بتقبیل مل فیاض پادشاه سپهر استقام استعدا یافت و پیشکشها را محض عرض
رسانید و بفرستادن مقربان شد و حضرت خاقان سعید از احوال مصر استغفار
نمود و اظهار مصادقت و موافقت فرمود و در حرب فرمان الملی را بر دست راست
در هر که جو جان رفیع الشان نشاندند و در انروز الملی عظیم تر ترتیب نمودند و اکثر فواید
و کاسها و طبقها بحسب از طلا و امر و مصر بیوقیست و با بر قیمتی و در روز دوشنبه
بعد از تناول طعام در نهایت اغزاز و احترام و اکرام بوناق خود باز نشست و چنانچه
محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و میرزا عبداللطیف بنوبت الملیها را طلعه و طویلهای
بتکلیف ترتیب نمودند و در میان راه او را و طلعههای شاه و او را از اینا داشتند
و همچنین امیر علیکه که کتک شش و امیر جلال الدین فیروز شاه و خواص غیث الدین
ببراهیم از و قایق ضیافت و لوازم آن خیرت نکته حاصل نگذاشته شد و بعضی معجزین همایون

لیند

رسانید که سلطان جتقاو پنج کتاب معتبره از پادشاه هفت کتوالتها سنه خود که
ارسال فرماستند و ایلات حجت اهل سنت و جماعت شیخ ابو منصور با زیدی تغیر
کبریا نام فخر الدین رازی شرح تلخیص جامع خواجی محمود بخاری و شرح کشف طالع الدوله
به بلوان در روضه در مذبحی ادریسی با وجود آنکه مجموع این کتب در کتابخانه موجود بود حضرت
خاقان سعید فرمود که هر یک بخواهید نوشته و جدول کشیده و مکمل ساخته و بنا بر آن
علیه استادگان بایر سر بر اعلی ملوی با عظمت ترتیب دادند و جهت پادشاه بهر
سوغات و سیلاکات که چشم بیننده در نماش از آن حیران میماند و او را که مبرهن
بر حد قیمت یکی از آنها نیر سید تعیین رفت و این یکی را در هر دهم ماه در حین مجلس
همایون آوردند و حضرت خاقان سعید او را بیجا هزار دینار نقد و تشریفات
خاصه و اسباب مکمل با در رفتار لطف فرمود و بیجا نوکر او هر یک اسب و چهار
دینار دینار نقد دادند و در حضرت انصاف بکاتب مملکت مصر از اینا داشتند
و در وقت اجازت چه بگویم قاصد معروض داشت که سلطان جتقاو بنده را فرمود
که بدستوری بنده کان حضرت چهار شهر را که عبارت از اصفهان و شیراز و یزد
و کاشانست دیده احوال و اوضاع از او معلوم کرد و باز نای حضرت خاقان اتماس
او را بمنزله داشته احکام بدان بلاد فرستاد که قبل از وصول الملی شهر بار را
این بنده و مبلغ صد هزار دینار بکلی از آن چهار شهر بر رسول مصر دهند و مولانا امام
الدین مبارک است و بر در پنجی را که از ترتیب بانسکان دولت اید میبند بود فرمود
که برسم سفارت مصر رود و تبرکات و هدایا به سلطان جتقاو در این پنج کتاب
تقدیم نمود و الملیان و اسباب یورش همیای خسته و کلک پارچه خسته بجا بست بود
شام زد آن شدند و درین سال جناب میرزا علاء الدوله راجع سینه و تقاضای
لرزانی کرد و سلطان ابراهیم موسوم شد و این عظمه در شب بیوم شعبان

سب
معلوم
هرگاه از زبان صحیحی

بعد و پیوست و قلم سحر آس بمقتضی فضلا به تاریخ و ولادت او صغیر از کار
 نوشت **سه** تاریخ نشود کتب سیوم از شعبان و چون میرزا امیر غفران کرم حکم ولایت
 کابل و غزنین و آن حدود و بود و ولد رشید حضرت خاقان سعید و فات یافت
 و در کبیر سواد کار گذاشت میرزا مسعود و میرزا قراچا رو حکومت ان بلاد پس بزرگتر
 میرزا مسعود مقرر شد و او بخلاف قاعده و توره میر نسیب در رعیت ان ولایت
 از نظم و سپادش نهاده بجان آمدند و میرزا قراچا چهار از بر آمد موقوف شده بود
 بدراگاه جدید بزرگوار آمده بحدودت و ستوبس مشرف شده بعد از چند روز حکومت
 کابلستان و زابلستان بر روی مقرر گشت و شاهرار و بافتن احکام بدان صوب
 روان شد و میرزا مسعود را ایجاب سه میر خلافت مصر طلب استند و میرزا قراچا
 بمقتضی و مقصود رسید میرزا مسعود بداد سلطه همراه آمد و چندگاه در مقام
 حجاب مانده مجلس مایون آمدش بمنینود و عاقبت بغایت و عاطفت مفرغ
 و منظر شد و در سال مذکور حضرت خاقان سعید بر حشر رفعت با میر سعید و شکار
 مشغول منینود و چون خاطر اثرش اعلی از ان کار فراموش یافت بداد سلطه
 مراجعت کرد و درین سال جناب فضلیاب مفرغ هر دو فریق و امام هر دو صاحب
 مولانا عماد الدین عبدالعزیز مشهور بود در عمر زیارت بیت الله الحرام کرد و بعد از ان
 وادراضا کشتی مراجعت نموده در اثناء راه بر رحمت ایزدی پیوست هم
 درین سال امیر فرمان شیخ کرد را مور ملک و مال حضرت خاقان سعید و اختیار تمام
 داشت رخت بجام بقا کشید و اذاتر او در ریاست در کوچ خیابان بغایت
 و تکلف و با تریکین و در سن اربع و اربعین و ثمانیا رسید مرتضی محمد بعض رسید
 که این مخلص کمیز از شکستن چمهای شراب شاه زادگان عالمیقد از راه همی که
 و میرزا علاء الدوله ملکر رسیدن بجم خانها، ایشان مال شماندا نجا ملکر شال مژد

با صبار بود و انحضرت بنفس شریف سوار شد و هر جا که شراب یافت فرمود که
 بنجاک ریخته و از قالیع سال مذکور یکی بود که جناب شیخ الاسلام اعظم ماوی در وقت
 الام قدوه ارباب اسوه اصحاب حقیقت صدر نشین بارگاه ملک اکبر شیخ بهار الدوله
 و الدین عمراز و فخر صدق و نیاز غنیمت سفر مبارک حجاز کرد و طایفه از آنها بودند ان
 سلوک و دیگر تعلق اعیان خراسان و متمولان و یار موافقت نمودند و هر چند امیر حجاب
 الدین فیروز شاه و دیگر سعادتمندان که در شان حضرت ولایت مقبوت اعتقاد
 تمام داشتند و نمسند که اندک تحفه و محقر بر قبول فرمایند میر شد و کمر و کلاه
 آنکه در سال مذکور امیر علاء الدوله غلگه که کهنش که عمر مبارکش از نو و تجا و زعمو و بود
 فرمان یافت و او امیر قری عادل بود بغور مهمات رسیدی و او از مظلوم از ظلم
 ساندی و تم گشت او در سالی از صد هزار خر و کله نشسته بود و حضرت خاقان سعید
 منصب امیر در کوم را بر سر او امیر شیخ ابوالفضل از زاینده داشت و فرقتش در
 دیوان اعلی بجای پذیرفتست و امیر علیک در کنبه مدد سر ضیابان که ساحت
 و پر درخت بود و زیارت حرمین در یافت بر رحمت ایزدی پیوست و در خطره
 که موجود در شرقی خیابان نجاکش سپردند و درین سال غایب بکعبه گشت میرزا کاب
 که سلطان محمود کابلی او را در جوار داشت و فات یافت و درین سال قاصد
 از طرف استرآباد مانند برق و باد رسید خبر آورد که کاشک او از یکله نچه آمدند
 و حاجی یوسف جلیل در معرکه ایشان نایب ثبات فشرده شهادت یافت
 و درین اثناء خبر آمد که مولانا حاتم الدین مبارکش که بر سالت مقرر بود و در غوغا
 از اعمال فکرس بجایب داشت فتنه و بیلاکات و تبرکات را بر او امیر ریح
 میسر بود و حضرت خاقان سعید مویج و مصفب او را با و او از زاینده داشت
 و در خلال این اوقات از جانب کابل و غزنین خبر رسید که بانوی غلگی مکران

که سابقا جناب میرزا عمر شیخ در جبال داشت و میرزا اسکندر میرزا باقر از او
مستولد شدند و بعد از شهادت شاهزاده که مرحوم حضرت خاقان سعید جناب
عفت ماب را بجا است و میرزا سپهر عفتش از وی در وجود آمده وفات یافت
و در عقیده الاسلام علی ذکر کند در آنکه محارفتش بنا کرده بود مدفون شد در شهر
بخد برین شاد باد آنحضرت از مفارقت اینستدیم و عیسی میرین عبدالل
بر خاقان شکت و قطرات عبرت از نوازده دیده بر رخسار روان شد و چون
سکنین داشت و در آخر وی الح سال مذکور مبارک فلک الدین که در بزار عراق
بر شرف مدرسه نظامیه بود افتاد و در آنروزه در سخن در بجزایب رفتند
از اسباب آن دیگریدار شد چنان استماع افتاده که فلک الدین از
از امر اسلطان سنج سبقتی بوده و از قبل سلطان صالحه در به راه عالم
بود عبد الواسع جلی بنام او مقصاید غرا دارد و در شهر سمنه نهنس اربعین و فغان
خواجگ شمس الدین سمنانی که مری اهل فضل و مجال بود بمقصد وزارت
خاقان سعید سرافراز گشت و امیر علی شقانی از دیوان محوئل گشت و این مضمون
بمراج اثر گشت خواجگ غیاث الدین پر محمد خوانی بغایت دشوار آمد چه در
شقانی در جمیع همات دیوانی که خواجگ میساخت متابعت مینمود و خواجگ در آن
در مقام مضایقه و مناظر می بود **ذکر شایسته امر او فارس شیخ ابوالیز انجم**
هم او درین سال بمیز امر او محاکم فارس شکت نام او باستان دکان پادشاه
اعلی ارسال دند مضمون آنکه مجموع رعیت از نعم شیخ ابوالخیر بجان آمدند و فیضانی
باستان رسانیدند میرزا اسلطان عبدالقادر در سیچ امر او امور مدخل میند
بمراج رسد حضرت خاقان سعید چون بر این قصیده وقت یافت حکم عزل شیخ
ابوالخیر فرمود و او امیر سیدی را که از امر او با شکت بود و بجزایب و سیاست امتیز

داشت بجا بخت آن مملکت فرستاد و او چند گاه در ولایت فارس برین
امر قیام نمود و پسند آن ظلم و ستم از وی صادر شد که مردم بجان و دل طالب
شیخ ابوالخیر شدند و درین اثنا نفیر مظلومان و نفیر ایشان موثر افتاد و امیر سعید
بجنگ عزرائیل گرفتار گشت و او را از شیرین بخراسان آوردند و در کعبه مدرسه که
مشهد مقدس ساخته و پر درخت بود و نقش کردند حضرت خاقان سعید
در باب صلبا مملکت فارس با مر او ارکان دولت مشورت فرمود و در آنجا ارکان
خواجگ معز الدین ملک سمنانی قرار گرفت و خدمتش بدان صوب روان شد و چون
خواجگ ملک بشیر از رسید شیخ ابوالخیر وی اختیار مستحیر کردید و چاره جز آن ندیدند
چون مردم و دنیا رونق و جنبش از خواجگ ملک باز نماند تا بتدریج خود را بکلیت خردان
اندازد و در حضرت حکومت فارس بار دیگر از دیوان اعلی حاصل سازد و عاقبت
قاصد آن بار اسلطان فرستاده و تحفه و هدایا بصحوب ایشان کرد و بجهت
ارکان دولت و مقربان حضرت ارسال داشت و التماس نمود که او را بایام
سریر اعلی طلب دارند امر او بعرض رسانیدند که چون مدت مدید شیخ ابوالخیر صاحب
اختیار مملکت فارس بود و در امور مالی شریک و سهیم نداشتند چون حکم شد
که قصیده او را تحقیق کنند مناسب جهان می نماید که هم شیخ در دیوان اعلی قرار
ار فرمان نافذ کرد و با حضار او ابلی فرستاده شود و حضرت خاقان سعید را
امر او استخوان درشته بطلب او قاصدی و نشان روان کرد و چون ابلی
بشیر از رسید و نشان همایون رسانید شیخ ابوالخیر مانند جره و بلذر پر پرواز
آید و چون بمقصد رسید شاه زادگان و امر او را سپشک شیهه که خوب کشیده و پهل
انجامت شرف دستبوس حضرت اعلی خاقان شرف شد و تحفه و بیالکات
گذرانی که یکی از اعظم شمر دند و از کثرت خدمات شایسته امر او ارکان دولت

دست

چنان ممنون ساخت که هم متفق الکلیه بر من رسیده اند که وجوه در ملک
فارس چون ملک در طعام می باید و مهمات جزایر و جزیره و کشتی و بار
ولایت خورستان تا حدود بغدادی حسن تدبیر او تثبیت غنی پذیرد و شیخ در
فیرمال دیوانه سعی می نماید و هر ساله واجبی ملک فارس بنده و صد تومان ابار
میگرد و سخنان امر موافق مزاج اشرف اعلی آمده آنحضرت شیخ ابو الخیر از غایت
فاخر بنواخت و زمام اختیار ملک ان دیار در قبضه درایت و کفایت
او نهاد و شیخ حضرت مراد یافت متفرون با غر از او احترام متوجه دار الملک
سزاوار شد و این نوبت طبع اساس حکومتی انداخت که قلم دوزبان از
تخریر و تقریر ان قاهر است و خواجه معز الدین ملکت سمنان در وجه که امر اعظام
انظام داشته در دیوان میرزا عبد الله همزد و درین سال بانوی کبری
کوهن و اقا عازم سمرقند شد و سبب این غزیت انکه میرزا عبد اللطیف
که در بدایه حال در ملازمت خاقان روزگار گذراند بزرگوار خود بر سر در اوبل
سه شخص اربعین و ثمانیار بجنبید و خالرجایب مادراته رفت و موجب
شاهزاده انکه بقیس زمان کوهن و اقا محبت فرادان میرزا اعلا الدوله داشت
در کمال دوستی او بفرزند ان در غنی برداخت و چون میرزا عبد اللطیف
جایب سمرقند توجیه نمود و غیبت او امتداد یافت و حضرت خاقان از
حک که شرفی طاقت شدجه النوال غنت تام نسبت بدو داشت و جهت فرقت
شاهزاده فی غنیتی مهد علیا داشته از حرم محترم انهار خالماند کاسینو و میفرود
که فرزند ارجمند از من جدا کردی و مهد غنیت شمار از طریق انظار از خواهر
افکار کرد و چون او از غنای مهد علیا در سمرقند اشتهار یافت میرزا انکه
رسم استقبال روان شده و شرف دستبوس والده بزرگوار حاصل کرده

در ملازمت

در ملازمت محض بقیس زمان بفرزاد گشت و خدمات شایسته است بر ملازمان
عصمت پناه بجای آورد و کفایت و بدایا با بیست گذرانیده بعد از چند روز
میرزا عبد اللطیف را باین و تجمل باو شایسته ملازم والده بزرگوار بخراسان روان
کردانید و ایشان چهارم سوال در کفایت سعادت و اقبال بدار سلطنته برآه
رسیدند و حضرت خاقان سعید از وصول فرزند بجان بیوند بغایت مسرور
و شادمان شده و مقارن این عالم بم سلطان بکیمت آنحضرت در حال مرزا
یحیی ولد میرزا محمد سلطان بود و وفات یافت و در مدرسه والده خویش که شایسته
مدنون شده و درین سال شاه جلال برادر ملک علی ولی خیر و ازین در حال
ارتحال کرد و حضرت خاقان سعید معتمدی را بدان صوب فرستاد تا ملک
علی با عازر سازند و هم درین سال مولانا شمس الدین محمد اوم که بغایت زاهد و متوجه
و معالجی طبع و توقع سینه و از استر 800 افتاد و روز دیگر روی توجیه بر وضه رضوان
نهاد و درین سال خواجه نصر الله ششتری که خواجه عالی همت بود و صاحب وجود
در وفات یافته و هم درین سال بسبب انار فتنه که در ناصیه میرزا جلال الدین
ولد میرزا رستم مشاهده می افتاد و حضرت خاقان سعید در این بزرگوار و بقله فرستاد
از قضیان ملک کیومرث و توجیه حضرت خاقان سعید بجایب شیخ خاقان و غزیت
میرزا سلطان محمد بوجب فرمان واجب الاذعان ملک عراق در اوبل سنه
ست و اربعین و ثمانیاریه نظرت ایات لطیف قوس و مخان حضرت
فرمود و سبب انکه ملک کیومرث رستمداری که همیشه طریق خدمتکاری مسکوک
میداشت و حرف عبودیت و فرمان براری بر صفی الضمیر می گناشت و درین ملا
جستویات شیطان گردن از طوق متابعت مسجد با اعلان کلیه خصیان مبارک
نمود و چون ملک ری از سرداری صاحب وجود خانی بود و جمعی از مردم خود را بدان

صوب فرستاد و خیال تصرف و ضبط آن ولایت در ضمیر او جای گرفت و چون
این خبر میساح علیه رسید حکم جامع مضاف نفاذ یافت که عساکر فیروزی نشان در طرابلس
حاکمستان روان شوند و چون موکب همایون از ولایت نیشابور عبور نمود
تزلزل و اضطراب در بنیان قهر جلال ملک کیومرث افتاد و عرض داشتها و محبت
قاصد آن بامرا و ارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و مطاعت نمود و توجیه
وزاری خواستش کرد که نوعی سازند که حضرت خاقان سعید از سر جویری او درگذرد و بپای
صورت بچارکی و جنبه کیومرث را بموقوف عرض رسانیدند و التماس ختم و غضب
انحضرت که زیاده بنگار اثر کشیده بود بزلال حسن مقال و تقریر پذیرش کین دادند
و در باب ضبط و راجع مملکت عراق بادشاه و امرا و سرداران سپاه مشورت
نموده و رایها بر آن قرار یافت که باید که یکی از شاهزادگان نامدار بر سبیل حکومت
مستوجان دیار گردد و در آن زمان که حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین الدوله
قدس سره از سفر حجاز در باب الجنته قزوین بزبارت قدوه ارباب عیان و محقق
شیخ احمد غزالی فرموده بر آنحضرت و مقام مشکف گشت که اولیا اتفاق نمود و چنانکه
محمد میرزا با سینغرا حاکم ولایت عراق ساختند و شیخ الاسلام بهاء الملک و الدین
عمر بر آه رسید و این واقعه را بخدمت امیر جلال الدین فیروزش گفته بود و امیر
نشار الدین سخن را بجا نظر داشت و درین وقت که بمشورت تقویض مالک استقامت
یکی از اولاد او و در میان آمد امیر فیروزش را واقعه مخدومی شیخ الاسلامی را
بعضی همایون رسانیدند و در باب فرستادن میرزا سلطان محمد اهتمام تمام
نمود و رای اقلیم کشای ولایت سلطانیه و قزوین درمی را بپسر پسر سلطنت از او
داشت و زمام اختیار ولایات مذکوره را بحسب درایت او باز گذاشت و حضرت
خاقان سعید میرزا سلطان محمد را بدان صوب کسبل کرده راهیت معاد و آه

دولت بجنب مستفر سعادت برافراخت و امیر فیروز شاه در کاب میرزا سلطان
محمد بابت نظام رفت و در آنجا شاه امیر نیکونام را تفقد و بلوئی نمود و باز گردانید و خود
عازم عراق شد و چون بدان مملکت رسید اعمال سلطانی و اموال او را بزرگ مصبوط
ساخت سرداران اطراف و گردن کشان آفاق روی مبارک که کیوان استنباه
شاه زاده آورده بخدمت او توکل حبشه و در سنج و ارجین و ناما با حضرت
خاقان سعید را و اعیان شد که بجا بهت پوشش کعبه بصفه ارسال نماید و این مضمون حضرت
سلطان مصر یعنی مدلاجوم رای صواب نامی اقتضای آن کرد که کتخت قاصد
بجنب مهر ارسال نماید و الی انجا از نمانی الضمیر خویش آگاه گردند و حضرت امیر فیروز
شاه که صاحب اختیار ملک بود دستپوشش الدین محمد زعفرانی را بصفارت مقرر گشت
و مرتضی مشار الیه اسباب سفر ترتیب داده روی توجه مصر نهاد و آن مسافت
دور و از نیمه ده بدین حدود رسید از نواحی حلب تا ظاهر قاهره بر حسب زنی
سلطان انجا امکان مقرر خدمت نسبت بسید مشار الیه بود بجای آوردند و سلطان
جمع از مقرآن با استقبال بجنب فرستاد تا بجا طاعت و مودت خضروانه نماید
نمود و هند و ایشان باستید ملاقات کرد و دستفرد مطمئن خاطر خدمت را از فرموده
القصد چون سید شمس الدین محمد زعفرانی مجلس بادشاه رسیده مکتوب و بلاکات بکند
و بجام حضرت خاقان سعید رسانید و سلطان مهر از احوال شهر مبارکش نمود
مشقبل شد که برگاه انحضرت بجا که ارسال نماید و در تبلیغ آن سعی بلیغ نمود و فرمود
و سلطان جتاق فوق الحد و القیاس اظهار ارادت و اعتقاد کرد و در باب
سیادت تاب رارعایت و انعام فرموده و اجازه مرصحت داد و مرتضی مشار الیه
بازگشته بیار میر خرافت مصیر فرستاد که کیفیت احوال او وضع آن ولایت
معرض داشت و درین سال استقلال امیر جلال الدین فیروزش و دخل او در

۴

امور ملک و مال از حد اعتدال تجاوز نمود و هر که امیرش را اینهمی باز داشت کسی را محال
تغییر و تبدیل آن بنمود و هر چند این معنی بر مزاج همایون حضرت شهریار می نمود
می آمد اما چون از امر اعظام و بگیری بنمود که تعشیت همایون قیام نماید حضرت قاضی
و تامل می در زید و درین وقت سید محمد الدین محمد که بقانون فضاصل اولاد ارسیده
بود و پدرش سید زین العابدین سالها بوزارت و نیابت حضرت صاحب قرآن
مغفور شریف بها در قیام نمود و روز بروز در قربت و منزلت او بغیر غایت و عظمت
شهریاری سمت از دیار می پذیرفت تا محسود امر او ارکان دولت شد و امیر فرزند
جناب رابعین و ولایت بلخ تعیین فرمود و سید هر چند استغفار نمود و مفید
نیفتاد و حضرت خاقان سعید نیز میخواست که سید بشغف بهتر از آن معتین گردد
و چون امیر فرزند شاه در آن باب مبالغه داشت بدان رضاداد رسید متوجه
بجانب گشت و بحسب اتفاق در آن سال میرزا محمد جو که جویم قشاق متوجه قندهار
بلگشت و بمسامع علیه رسید که نواب و کماستکمان امیر جلال الدین فرزند
بران ولایت استیلا یافته اند و اموال اجبی بیوان اعلی و اصل فرستاد و سید
تنها نمیتواند که از عهد امور انجاق قضی نماید حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت
که سید محمد الدین مغفور سلاطین ملک بلخ را در حضور میرزا محمد جو که بتفصیل رسانده اند
را از امیر فرزند شاه و غبار طالی بر عاقلیه ضمیمه الوریشت بود و القصر میرزا محمد جو که
سید محمد الدین متفحص قضایا بلخ از سر عهد اجتهاد مشغول شدند و درین اثنا از جانب
عراق خبر رسید که میرزا محمد از ولایاتی که سیورغال دست زاید بود اجبی مال بیستاد
در عیت از نواب و کماستکمان او در نعمت اند و حضرت جهت تادیب فرزند
سعادتمند حکم فرمود که سلاطین فرزند سیورغال او باشد و پس در دیگر
مواضع دخل نمایند و خواجہ شمس الدین محمد بخاری را جهت ضبط اموال مواضع که از شاه

باز نمودند

بارست بودند براق و دستاوند و مقارن این حال خواجہ مغز الدین ملک سمنان
در شیراز وفات یافت و شیخ محب الدین ابو الخیر بنا بر اشارت علیه حضرت خاقان
سعید در مجموع محاکمات فارس با پنازعی فرمان روایند **ذکر عرض مرض برداشت**
پادشاه اسلام بنیاد و بیان بعضی وقایع که در وفات امیر جلال الدین فرزند شاه
و امارت امیر سلطان شاه روی نمود در شهری سنه ثمان و اربعین و ثمانای مزاج همایون
حضرت خاقان سعید از پنج اعتدال امر حد اعتدال کشید و روزگار با صابست عین الحال
یار شد و میل عارضه بر خسار همایون فال کشید و مرضی صعب روی نمود و حضرت خاقان
سربالین ناتوانی نهاد و اطباء حادق و حکما مدقق در معالجه پدید می نمودند و بانگ
عیسوی در مدوا میگوشتیدند و مرض همچو دفع نمیشد و لها هر اسان و خاطر با برهان
گشت و درین اثنا حضرت مقتدا انام و پیشوای شیخ کرام الخاقان اورداد
الغیبه الخطا و فرهاد الحق و الحقیقه شیخ عمر که از زیارت محبت اهل احوام بازگشته
در قریه جفاره مقام داشت و روز جمعه بعد از او او نماز و عرض نیاز متوجه باغ زندان
شد و بارگاه همایون در آمده حضرت خاقان سعید با وجود امکان شتابان بود
که دیده مبارک باز نمیکند و سخن بیکفایت چشم بگشا و بزبان محسنه سلام شیخ جبار
گردد و شیخ بزرگو ارباب جواب سلام دست مبارک بر آورد از
درگاه احدیه صحت پادشاه اسلام مسألت نمود و فاخته خواند و خاقان مؤید
پاک اعتقاد از آن فده و ارباب او تا چیزی طلب داشت و حضرت فرمودند
از فرق مبارک خویش بر گرفته نزد شهریار رفع مقدار گذاشت و بیرون
آمد و مرض بدان صعوبت بحسن نفس حضرت ولایت سقیمت روی در احتیاط
نموده باندک فرصتی زایل گشت و خلافت حیوانی تازه یافتند و رو صدقات فقرا
و ارباب حاجات رسانیدند و خاقان چشید مکان بعد از حال صحت خواست که آنچه

کتابت

م

مختارون خاطرهایون بود بطور آرد و دو جام کعبه را مصحوب کسی که قابلیت رسالت
داشت با بند و پست اقد را جامه تواند پوشید ارسال نماید و چون این مختار
بر قامت بهکس راست نمی آمد از باب اقتدار مشورت کرده جناب ولایت
اشاب شیخ محمد المریدی و خدمت فضیلتها مولانا شمس الدین الاهی را از برای این
شغل خطب اختیار کردند و حضرت خاقان سعید بر موجب صوابدید امر فرمان داد
که جامه کعبه را که در اراجه بود بزرگتر ترتیب داده بودند و به راه آورده در خزانه
محمودخانه در بندگی تسلیم ایشان نمودند و نواب و کجاشخان همات جناب شیخ
و خدمت مولوی را ساخته و پرده چستمان بزرگواران را بطرف مصر در حرکت
آوردند و چون قطع مسافت نمودند بولایت شام رسیدند امر ان مملکت
و عظمایان ولایت شام را بطرف خدمت و تعظیم بقدم رسانیدند و بعد ازین
که بچوالی مصر رسیدند سلطان و قون یافت و طایفه را با استقبال ارسال
نمودند ایشان را در موضع لایق فرود آورده و چون سه روز بگذشت فرمانها
بخدمت سلطان رفتند پادشاه نیز اعزاز و احترام در ایشان نکند که
حضرت خاقان سعید استغفار نمود و مکتوب حضرت را طلب داشته و بعد
فرمود و اظهار اذیت و اعتقاد کرد و ابلجیان را بوثاق بازگردانید و هر روز
بجهت اخراجات ایشان مبلغ خیر مقرر نمود و اگر از اوقاف سلطان ابلجیان
میطلبید و احترام تمام میفرمود و از اوضاع ولایت عراق و خراسان
و سایر ممالک محروسه میسر رسید و این معنی بر مزاج امراء و ارکان دولت
کران می آمد روزی و نشستادکان از نزد پادشاه دیر پروان آمدند و
در مصافحه که سلطان بکفرتن ایشان فرمان داد و در نواد او پیش روی
بوثاق خدمت شیخ و جناب مولوی نهادند و هر چه در اینجا یافتند بعضی صدقه

جلو

کعبه را غارت کردند و سلطان ازین حرکت ناشایست خبر یافته تعلق اضطرار
نمود و فرمان داد که از باب فتنه دست مرا از زمین رنجاسند و شیخ و موافقان
را در ارباب سید زبان بگذرگشاد و سوگند عظیم خورد که من ازین حادثه خبر
نداشتم و اسباب سوزایشان را بجا سبب بجا تر ترتیب کرده فوری بسیار
انعام فرمود و قاصدان همراه ابلجیان روانه کردید و امر و احکام برای سفارش ایشان
کلیه چیزین شریفین نوشتند و شیخ و مولانا را زاده و متوجه مکه مکرمه شدند و مناسک
حج بجای آوردند و با تفاق حکام و خدام انجام پست رسانیدند و بجز آنکه
بگذشتند این راه دور و دراز نمود و پایتخت امپراتوری رسیدند و حضرت خاقان سعید
ایشان نظر التفات و عنایات انداخته از احوال پادشاه مصر و عربین شریفین استفسار
کرد و مقصد این حال عبد الملک نامی را از امر او قوتشون که بر حسب فرمان همراه ابلجیان
رفته بود و از نزد و تعظیم کرد که جناب شیخ و خدمت مولوی از انعام پادشاه مصر و
رضیب گذارشته هیچ ندانند حضرت فرمود که این مهم را در میان بپرسند و
چیز و درین باب گفتگوی واقع شده عبد الملک را خوشنود کردند و این حضرت
علایم مزاج حضرت افتاده و در خلال این احوال سید عماد الدین از تحقیق مسالمت
ولایت بلخ فارغ شده به راه آمد و میرزا محمد جوکی با تفاق امر او و زاری ایشان را
بجس هایون آورد و چون شاه را بدستشیده بود که در زمان شده
مرض حضرت خاقان سعید امیر فرزند شاه تبرغزب و تحریص کو پادشاه آقا میرزا
علاءالدوله بیعت کرده و رنجشی که از وی در خاطر داشت سمت تقاضای پیوسته بود
بنابراین میرزا محمد جوکی بنفس شریف بامر فرزند شاه در مقام معارضه و گفت و شنید
آمد و در کلیه جزئی مضایقه نمود و حضرت خاقان سعید بنا بر صلح وقت از امیر فرزند شاه
جواب سخی که نسبت بوجه او از تصرف اموال بلخ و تغلب ایشان در ان ولایت

۱۱

میگفته استفا کرد و امیر فیروزش را بجا در خیال میگذشت که اشغال استغفار
از وی توان پرسید و در اثنای این قیل و قال برخاست و دست بردارن نداد
از مجلس هائون بیرون رفت و چند روز در خانه نشسته بیدوان حاضر نشد و حضرت
مولانا یعقوب پرواچی را که از میان اکفان واقران بگریزیدت قرب انحصار داشت
نزد امیر فیروز شاه فرستاد و پیغام داد که از اینجا سب امری واقع نشد که
موجب ملال خاطر امیر باشد و در عیب ان بنویسد که اقربا و عکار او را در آنچه تفرقت
نموده اند باز خواستی رود و اگر توره چنین است که با دشا را در میان سخن
گذرانسته بیرون روند مبارکش با دوالا باید که از سبب و غنیمت الهی بفرمانده
بر خیزد باشد امیر فیروزش ازین پیغام استخمام نموده اند و پیشان شد
و لشکر اندو و ملال بر صفحات احوال اوقاتن آورد و این غصه را بجز گذشت
و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعبادت او رفت و تقفقه و دلجویی بسید
نمود و اما روز بروز مرض اشتمد ادمی یافت تا بعد از چند روز مرض او را بجا
از سنگهای قفس کلبه بجانب کلشن قدس و همین انس خرامید و در کلبه مدرسه
که در راه خیابان ساخته و پرده داشته اوست مدفون گشت و امیر جلالت
فیروزش بغایت حمیده و خصال و سندیه انفعال بود و در رعیت بیورسا
و عدل گسترده در الواس قهقاری عدیل و نظیرند داشت و پیوسته ملازمت اهل
و از باب اجتهاد اشغال میفرمود و در توقیر علماء و اهل فضل و قیام عمل میگذشت
و اثرات محاکم مصر و حرمین شریفین پرستید و فرسی معمور و باب مروج
و مستقلات فراد ان جمع آورد و در عرصه کرب معکون بقاع خیر زیاده از چند چون
شبا کرد و فرزندان شایسته بیاد کار گذار داشت و حضرت خاقان سعید لاریت
دیوان و اخذ تیار ملک و مال که تعلق با امیر موم داشت بولد رشید او

امیر نظام الدین احمد باز گذار داشت و دیگر فرزند سعید او امیر غیاث الدین سلطان
که بمکارم اتحاق و محاسن اوصاف وجود و سخا است بود و قبل ازین بیکمال
در دیوان مخدوم زاده علمیان علاء الدوله مهر زده در غایت حمت و اقبال و کرامت
و بهال میگذراند و درین اثنای شخصی از میظنان خزین عامه یکی از محسوسان خود را
آنت مبلغ زده او بخدمت امیر نظام الدین احمد رفت تقویر کرد که خانقن در زم غناینا
اند و خیر از خزان برده اند و حالا از انچه بچی کر امسند در عرض فلان سرای مدعوت
و امیر نظام الدین احمد ان عرض هائون رسانیده انحضرت فرمود و تا خزین را
بند کرد و دو امر بنا بر اشارت علیه عرض گزار اشغال نمود و خیانت بسیار
از انجا عمت ظاهر گشت و چون امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علاء الدین علیک و امیر احمد
بسر امیر جلال الدین علیک و امیر احمد پسر امیر جلال الدین فیروز شاه که بجای ابا انوشیروان
دیوان بزرگ مهر میزدند و در کوی شتاب منزل اشتمد و حضرت خاقان
سعید امیر سلطان شاه برلاس که مدبری کار دیده بود و سرد و کرم انام چشیده
و در قید برلاس از واکیر و اعتقل گشته بود در دیوان ملک و مال شریک ایشان کرد و
و مضطرب بر بلا مملکت راجس و رعایت و کفایت او باز گذار داشت و حضرت خاقان
سعید تا او از خردی الحی در بیورس قشاق توقف فرمود و و گاهی از دور مدعی متبعی
بود و اشعار آمدن میرزا سلطان محمد میکشید که ناکه صورتیا روی نمود و ذکر
از حال حضرت خاقان سلطان مکان و اشغال قاصی و ادای از مقام مجرب منزل
پیش کدام افتاب روی بر مقتضاست ارتفاع نهاد که از محنت کسوف فی ناب
نشد و کدام بدر کامل غم نشید اشتب شرف اوج دریافت که بر حصین شرف
گرفتار نیاید غرض از تشبیه این مقدمه آنکه در او آخر انام حیوانه حضرت خاقان سعید
معموری مملکت بغایت رسیده و خوشحال سپاه و رعیت به نهایت انجا

اسباب استغناء و کماکاری مجتمع و مواد احتیاج ناماکی منجم و متعجب چنانچه گویند که بهنگام
قتلای حضرت در ولایت ری دوازده هزار دکان داشت و دوازده هزار دکان در آنجا
القصة صباح لوز و حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب غلیظ خورده
براسته که پیکر نشسته غنیمت قله طبرک کرد تا شرف زیارت مقابر اکا بر آنجا حاصل
گند ده ستر راهوار در اثنای زرقار مانند تو سن ایام برشته آغاز نهاد و چون
نبار بقیه ضعف قوت انحضرت بجا سبک عنان وافی نمود و خواست که بگذرد آری ایضا
پیش کشیده مضمون این مقال اعلام داده **بیت** شد وقت که حکمران انجم هم فاعل بنگرند
و هم سم شد وقت که این جهان حال بزمند محضه و سال و حضرت خاقان سعید
بمخف در آمده اند که مسافتی قطع فرمود و در این نوبت در دمعد و جهان استیفا
که بغیر از او از شما دین مجال دم زدن محال نمود و شاه و سپاه از راه بازگشته
قبل از وصول بهارگاه فلک اشتباه در اثنای طریق طوطی روح شسته به یار
مقال بجانب گلشن قدس و حدیقه النور در بر و از آمده با مسافران اجنه از پیش
و ازین منزل بر بلال محبت سرای سرور در حال که **بیت** درین راه خواستند
خواه در ویش با خود عقیده که آید شش پیش درین صحرا که بوی خرویش
کیا تا بی بقا ترز آدمی نیست و این بلیه عظیمی صنایع کیشنه برت و پنجم ذوی الحجه
سنه خمس و ثمانه روی نمود عمر انحضرت هفتاد و دو سال بود و هفت سال از قبل
حضرت صاحب قران حکومت خراسان کرد و مدت چهل و همدسال در اکثر رکب
سکون رایه سلطه با استقلال افراشت و در روزان واقعه تا یل و ها در نماند
از شاه را دکان عالیشان در اردوی اعلی بجز میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا عبداللطیف
و میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر که بجزه در خدمت خاقان سعید بود حاضر
بنزد و از امر او اعظام نیز بغیر از امیر برفغان نیز که بنود جمع ایشان بطلب

میرزا جهانگیر

بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند و بانوی عظیمی که برت و آقا نیز در میرزا
عبد اللطیف کس فرستاد که این را الویس اسروری نماید و ترا بجنبه بار و قیام
باید نمود و نگذاشت که تفرقه بحال خدای بر آید یا بدست بنزاده این القاسم قبول نمود
روز دیگر خبر وفات خاقان کماکار در اردوی انحضرت ریافت و علامت روز قیامت
داشت و دست محشر بدیده آمده آه گرم و نفس سرد امیر و وزیر و صغیر و کبیر با وج این و در
زهر بر رسید و عجب اللطیف از جانب بر افغان سپای طوق ظفر شکار آمده میرزا با بر
با خواص و ملازمان عازم خراسان شد و میرزا خلیل هم بهر اهل انجباب روان شد
و چون عبور ایشان بر اردو و بازار بود لشکریان دست بغارت بر آورد و از هر کس
چیزی میروند و در هم سپاه از حیره ضبط و درون رفت و طوفان بلا بالا گرفت و میرزا
عبد اللطیف که دارد و بر آمده چند نفر سیاست کرد و آتش فتنه را که اشتغال یافته
بودت کین داد و از روز تا شب بجنبه و در ارامی سپاه مشغول شده بعد از
سه روز نفس مغفرت مال او در محضه نهاد عازم خراسان شدند و در روز واقعه مال
میرزا عبد اللطیف قاصدی همچنان صبا بفرستد فرستاد تا از کیفیت حالات میرزا
الغنی یک را اعلام دهد و در اثنای راه طایفه از مردم فتنه انگیز بسیر میرزا عبد اللطیف
رسانیدند که مهد اعلی کوه برت و آقا با اتفاق ترخانینان قصد غدیری دارد و چون
شاه زاد خود قتلون مزاج بود و محنت بانوی عظیمی را با میرزا علاء الدوله معلوم
داشت این سخن در ضمیر جاگیر آمده بغایت متفکر و متوهم شد و مضطربان
محل ضایبت یافته او را بران داشتند که مهد علیا و ترخانینان و امیر نظام الدین
احمد را با توابع و لواحق ایشان غارت کرد و هر که از وی توهمی داشت بند نمود
و این واقعه در سلسله ذوی الحجه میان خواری مسلمانان دست داده شاه زاد
اردوی بزرگ را سرد کرد و سوسوی سرداری و در واقع مستحکم کرد ایند و

شد تا بسمنان رفت و در آنجا دستور اعظم خواهر غیاث پسر احمد الخوانی و جمیع
شمس الدین محمد سیمکان که در اول شب ان واقعه کایله از اردوی خاقان سعید
مغفور بیرون رفتند بودند بموکب شاهزاده پیوسته و بموجب حکم
بدستور سابق در دیوان میرزا عبد اللطیف هم زدند و شاهزاده مانند پدر کوز
خویش صد و نیاز پیش آورد و بزمارت مقرب بارگاه حضرت احمد شیخ کنگ
الدین علاء الدوله سمنانی رفت و از روحانیت ان بزرگوار استقامت
نموده از آنجا مضرت فرموده و متوجه دامغان شد و در آنجا آنجا
نام سقاوت فرجام در و از نامی شهر بسته ابواب بلابرجو گشاد و طایفه
تو حین که کارم موکب بودند و بدان نارین علاقه قربانی داشتند هر چند اورا
بصیحت کردند مضیع نیفتاد و قهلا و عبرت در اردوی شاهزاده بر تیر بود
که هرگز مثل ان در هیچ زمان نشان نمیداد و حضور از ان بی براق مقصود
لاجرم میرزا عبد اللطیف فرمان داد که لشکر باین دامغان را مرگزار و درین
گرفتند در اطراف شهر افواج سپاه فرو آمدند و در شب نخت امیر لغمان
پر لاس از میرزا عبد اللطیف روی کرد ان شده متوجه دار السلطه شهر گشته
و شاهزاده بعد از محارباب شهر دامغان مسخر ساخت و فرمان داد
تا بیک منصور دست بغارت بر آوردن این مثل مشهور است که اگر
راد و سخن آموز که در دیدن کار دست بسامیان که در بند جهان بودند هر چه
در ولایت دامغان اسم شنی بر ان اطلاق می یافت ر بودند و چون معاد
اگر چند یختی بود بشفاعت تو حان می شود و جناب شاهزاده از دامغان
عبیطام مدو در آنجا مجاوران مرزا حضرت سلطان العارفین قدس سره معرف
رسانیدند که چون میرزا ابوالقاسم بابر بدین بقعه مشرف می نمودند که در آنجا جناب

جرجان قاصد ان رسیدند خدمتش را طلب داشتند و او چون ابرو باو با ستراب
شناخت و کیفیت حال چنان بود که حضرت خاقان سعید هر سال بعضی از امرای
تومان را بولایت جرجان میفرستاد تا از سرحد و شت بیجا قریب باشند
و انسال از امرای عالیقدر در ان مملکت امیر میهند که اقامت داشت و چون
واقعه نامگز حضرت بسبع او رسید اول بصنط اسپان دیوان و اموال آنجا
امرا اشتغال نمودند و قاصدان لبر راهها فرستاد تا هر جا که میرزا ببارد و چار خوردند
جناب بتوجه استرا با و ترخیص و تخصیص نمایند و چون شاه بر سماع التماس
امیر میهند که بحد و دما زندان رسید و امیر میهند که چند منزل استقبال کرد
و شرایطه منکاری کما یکب و بیغیغ بتقدیم رسانید و مفصل کلها اسپان معوض
کرد انید و خیمه و خنکاه و سر برده و بار کار و سایر اسباب سلطنت بگذر انید
بغایت مستحسن و مقبول افتاد و مملکت باز زندان در قبضه اقتدار توپ
و کاشکان شاهزاده جهان قرار گرفت و میرزا عبد اللطیف چون برای حال
الطایع یافت پیل ابریشم آمد و نخت خواست که بجانب ماورالنهر توجه نماید
از ان برگشت به طرف سبزوار میل نمود و در انشای راه مسامع میرزا عبد اللطیف
رسید که امیر سلطان شاه پر لاس و امیر سلطان بایزید بر لاس که بطلب میرزا
سلطان محمد فرقه بودند مراجعت نمودند بدرگاه میهند و امیر میهند و امیر شیخ ابوالفضل
در عراق توقف کرده و امیر نظام الدین احمد امیر قزوین از راه تبر مشیر راه
رفته روز دیگر امر بر لاس بار دوی شاهزاده رسیده بدستوس فایز
گشتند میرزا عبد اللطیف از سبزه و ابریشم باو شناخت و ترخانین هم
مقید و مجبوس و مضبوط و محفو تا بودند و چون شاهزاده در پیشاپوش
شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خرابی که سالهای در از در قریه اضا الدین

جمع آمده بود کشته و لشکر فراموشی آورد و جمعی از سرداران را بجانب مشهد فرستاد
فرستاده است **و کربلوس میرزا علاء الدوله بر سر سلطنت و کفایتی از فرزند**
بقید است و دوام مخالفت سابقا سمت گزارش یافت که در آن احوال که حضرت
خاقان سعید را تیر توجیر بجانب عراق برافراشت و میرزا علاء الدوله را در راه
براه بجای خود بازداشت و چون آنحضرت رفت تا عالم دگر گیرد که هرشت و آغا پهلوان
شمال و صبا به راه فرستاد و ایلچی بهشت روز از روی بمقصد رسید همسر شاه
را از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت ماب ابواب کجنگاهی جهان که آنحضرت
بگردگان بود کشته شده و چندان با بلچکیان و تاشقیان داد که در خزانه خانیان
نیکبختی و در اوایل حال میرزا علاء الدوله در غیبه انداخت که تخفیفی که می نمودم
برگزیدم و میرزا الخ پیکر فرستد و از در مصالحت و موافقت در آمدن
چون شنید که میرزا عبد اللطیف با محمد علیا کوهرشت و افاقان به چهرتی کرده
او نیز در مقام خلافت و جدال آمد و بجمع آوردن لشکر مشغول گشت و در آن
اتام بیوسه از جانب اردوی میرزا عبد اللطیف خبر می آمد که امر او سپاه
از تون مزاج شته براده جنگ آمده اند و اگر از دور سپاه غلظت پناه
پدید آید جلوه روی کردان میشوند و اردوی شاه زاده چندال صبیح و ساکنانند
و فی الجمله میرزا علاء الدوله از شاه زاده کان میرزا صباغ و از امر اعظام امر اولیس
ترخان و امیر احمد ترخان را با جمیع از سواران رزم آرمای تعیین فرمود و که بفتح
استقبال متوجه نیشابور شوند شاید که دست بردی نمود و پای مردی ایشان
محمد علیا و ترخانین از قید و حبس خلاص گردند و امر او در طاعت میرزا صباغ
بجسرس آمده از آنجا متوجه مشهد مقدس شدند و در آنجا دستگیر شدند که میرزا
فارغ البال شده و اعیان سپاه و سایر ایل و اوس از تنده خوبی و درشت گشت

نجان رسیده اند و میرزا صباغ و امر از جانب مشهد بخود و نیشابور آمده است
فیصل ان مهم گماشت شد و باید که قرار دادند که در وقت خلعت لیل کجنگاهی
میرزا عبد اللطیف بر سر شمشیر تازند و خاطر از آن تقصیر فارغ سازند و در
سیزدهم ماه صفر چون آتش سوزان بجای ناکمان در قیتول میرزا عبد اللطیف
و محمد علیا و ترخانین از حبس خلاص کرده و از اردوی بیرون بر سر
و صفرا راست کرده سورن انداختند و میرزا عبد اللطیف
و امین شنبه شب به شب پهلوی بر سر استراحت نهادند و بوجه استقامت فرود رفتند
چون آواز جوشش و خروش کوشش او رسید سر اسیر از جانب
باینین در محراب سحر و کوشش نمود و آتش قتال تنها به
طالع و بخت بد اسب شاهزاده نبود در آمد و طالع نشسته از او روان لبر آورنده
خوشتر را در دستگیر کردند و امر صبیح بود به جمع از جانب
بسیار رسیدند و گروهی را بشفاخت آشنایان و گروهی را بجان امان دادند
و اردوی شاهزاده بیاد غارت و تاراج رفت و کجنگاهی در میان دستان
پوست چو در همان چند روز و میرزا عبد اللطیف چنانچه در وقت
و ترخانین را غارت کرده بند فرمود و بوالقصد میرزا صباغ
همراه محمد حضرت عصمت پناه و نقش مغفرت مال باورش
براهه بازگشته و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جاه
جام حضرت محمد علیا کوهرشت و افاقان استقبال نمود و در آن موقع
آنحضرت شرف شده و پدید آید یک مسبت شکره سگرفا آهنی بدم رسانیدند
و حکم همان مصلحت صدور یافت که میرزا عبد اللطیف را بشو و سایر
چوب در او رو بپای تخت سلطین رسانیدند و میرزا علاء الدوله از پسید

این همه بدی می کردی شاهزاده در جواب گفت که بدی کردم جنابم تو نیکن
 تا وفا بینی دشمنی را که مکار ذلیل غفور بختر است میرزا عبد اللطیف پوشیده فرمود تا
 جهت آنکه گاهی خاص ترتیب دادند دستخطان بر شاهزاده که گماشت و اعلام مقرر
 انجام از سنده ابا و جام مجرم دار کسکه هرازه در حرکت آمد و چون در مرگ غم و شرف منزل
 اجل فرمود ساداة و قفقاة و اکابر و اشراف خدمت تو من استمراهم دعا و شایسته
 رسانیدند ایتر عبد اللطیف را بگو تو آل قتل اختیار الدین سپرده در این موضع تنگ
 مانند لعل در سنگ مجوس کرد این سینه ند و نفس مغضوبت مال را در گنبد محمد علی کشاید
 آنگاه خورجگاه میرزا مالینغراست مدفون کردند و برسم و آیین مسلمان کردن
 احتشام عزادار شد و اش و طعام دادند **ذکر عبیر میرزا النسیک که کان از بچون**
و وقوع مصالحت میان اجناب و میرزا علاء الدوله چون قاصد میرزا عبد اللطیف
 از روی سب قدر رسید میرزا النسیک را از واقعه تا که بر حضرت خاتمان سجد
 اعلام کرد اجناب المصطاف بسیار متوجه و آخر الامر خود را در زمره ائمه و اعیان و اصحاب و
 احترام بفرمود اجناب از زبان بیکر آید و انالیر همچون کجاست و بعد از آنکه
 و ظالیف تقزیه خوانست که قبل از آنکه احتمال با حواله ممالک محروسه راه یابد جان
 عنایت بجایست ملک ایران تا بد و عا که ماورالنهر و ترکستان جمع آورده اند که
 بیرون آمد در این راه **ذکر عبیر میرزا النسیک که کان از بچون**
 خیام عا که کرد و در آن ماکر گشت بمساجع جلالت میرزا ابابکر ولد که میرزا ابابکر
 بها در که بعد از فوت پدر بر حسب فرموده پادشاه مفت کشور دیار ختلان دراز
 بینک و سالی برای سیورغال او بود که بکمال شجاعت و دلوری و جلالت بهما که
 انصاف داشت و در آن مبار و حتم چنانچه جمع آورده در غیم استبداد استحال
 در خاطر آورد و میرزا النسیک اندیشه بران قفسه گماشت و در سکل و سیال جانبا او

حکایتی

مقتله

متواتر در شرف و وعده های جمیل داده ان شاهزاده ساده را رام کرد ایند و
 نزد خود برد و او بشرف مصاهرت خویش امیدوار ساخت و میرزا ابابکر هر
 صبح و شام با عظمت و حشمت تمام بخار بست غم زگر او خود قیام مینمود اما در این
 او آثار ترقی و استسجبار ظاهر و لاج بود و سراسر او بهر کافعال او قول میرزا النسیک نکند
 بلخ مینمود و در زمان زمان زبان خود بطعن و اعتراض میکشید و درین اشارتی از
 امر ایبر لاس که در دیوان میرزا ابابکر میرزا و خلوتی بسبع میرزا النسیک رسانید
 که شاهزاده اندیشه غدزی در خاطر دارد و این را از با خواص خود در میان نهاد
 و نقش جفا و قطع صلح بر لب ضمیری نگار و چون رغایت احتیاط و حرم بر
 همت یارستان صاحب رای و ثابت عزم واجب و لازم است و میرزا
 النسیک تنقیش حال میرزا ابابکر مشغول شد و بعد از تقصیل بلخ محقق بیوست که
 شاهزاده در مقام شقاوت و قفاقت و دور از منزل محبت و وفاق لاجم
 انشختم با دشمنان التهاب یافته خشمش رسانید کرده لیسرتن فوت و بغض
 همایون از چگون عبور کرده قیمة الاسلام بلخ را کشید که ساخت و چیم شد
 که میرزا عبد اللطیف بار دوی بزرگ از راه ن و یاورد و موبک همایون پیروز
 چنانچه شاهزاده را در حوالی بلخ بر ششم بخیل گذرشته بود که کما که قفسه گرفتار
 و بیس فرزندار چندی شنید بغایت ملول و محزون گردید و همگی همت و تقای
 منعت بر بستخلص قره العین گماشت و با عیان امر امثل میرزا الهراسیم
 ایکو تیمور دامیر ابابکر میان تیمور دامیر یازید مشورت فرمود و در ایها بران تو
 گرفت که با میرزا علاء الدوله از در مصالحت در آید تا شاهزاده را از ان خطی
 در شخمس نماید و از چنانچه چون میرزا علاء الدوله از عبور میرزا النسیک
 آگاه شد در کجنگاشت ده زرتبر از او پرا باب قفسه و اصحابی بنه زرتبر از و تمت

کرد چندان نقد در میان خلایق پدید آمد که هر فردی از افراد حسنه که قبل از آن
بدیده و نیار میفرودختند کس منجز بود و نیار رسید القصد میرزا علاء الدوله
سایع عظیم مرتب داشته از دار السلطنه هراته کوچ فرمود و منازل بنموده از آب و خاک
عبور کرد و میرزا اللطیفیک مولانا میرک محمود صدر رسالت فرمود و مضمون
پیغام آن بود که میرزا علاء الدوله مرا بجای اولاد و صلبی است و بجز خراج مملکت
بجای نماند شسته اگر عبداللطیف را بنفستند اساس دوستی است حکام پذیرد و قواعد
یکانی بنجید تشبیه و تاکید باید در اثناء این اوقات میرزا علاء الدوله شنید که
میرزا با برزولایت جرجان بیرون آمده بخمد و خراسان در آمد و قزولان او
با محمد پیرزاده که از قبل خجانب در عرصه جاهد با لشکر خون آشام آرام داشت مجاز
مموده او را گرفتند و میرزا علاء الدوله در در میان دو دشمن قومی سخته ماند
با میرزا اللطیفیک صلح فرمود و مقرر آنکه فاصله میان طرفین بجکای چکبک باشد
از معاوضت رکن سلطه و الحاقه میرزا علاء الدوله به در خواست میرزا اللطیف و
رقن رکن سلطه مشار الیه بجانب مشرد و صلح نمودن بابر او خود میرزا ابوالقاسم
میرزا علاء الدوله بعد از مصالح با میرزا اللطیفیک بدار السلطنه هراته معاوضه کرده
میرزا عبداللطیف از حبس بیرون آورد و تقفقد و بطوبی نمود بهر دو شاه زاده
در مجلس خاص نشین شدند و با یکدیگر عهد و پیمان بستند که تمام خلاف نوزند نزنند
با نکر نوکران میرزا عبداللطیف را که در واقعه غیثا پور گرفتار شده بودند و اکنون
در زندان هراته محبوس بودند و از خزانة تحت و هدایا که لایق دانند بخواهند
فرستند و مهمات بر این جمله قرار یافت که میرزا علاء الدوله مولانا جلال الدین
صدر الملائم میرزا عبداللطیف ساخته بار دوی میرزا اللطیفیک که در مملکت بنج
بود فرستاد و میرزا اللطیفیک از آمدن فرزند بجان پیوند بجان کس فرضا کرد

و خوشدل شد و او را در آغوش محبت و عظمت کشیده از بند زندان پریش
نمود شاه زاده بی بهال بین مقال مترجم شد که **بیت** شریک ادب است که در
حضرت خورشید گویند که ما و شب تاریک بدیدیم و میرزا اللطیفیک و لایستخ با
بر هم بیورغال میرزا عبداللطیف از زاینه داشت و از حیون عبور کرده در سفر
جلال خود منزل کرد و میرزا علاء الدوله بمشرد رسیده توقف کرد و وجه بر سران
سپاه را با لشکر نامور بکنک برادر فرستاد و هر دو فریق در برابر یکدیگر صف کشیدند
شدند و نیکو نامان اندیشیدند که اگر در میان انومان منا زعت قایم شود و بکن که
میرزا اللطیفیک که بحقیقت و ارث مملکت است از مصالحت پشیمان کرد
و فرصت غنیمت شمرد برتیر لادویت ایران لشکر کشد و اگر برادران
با هم متفق باشند آسان آسان دست بگردن مقصود جمایل کنند بلکه پیشانی
چهره مطلوب او در نقاب حجاب ماند و بر او خود غایر نکرد و در زین
که هر دو سپاه کینه جوی تند خوی در مقابل هم صف کشیده بودند ام او سیکلا
اندیشان در میان میدان فرود آمدند و در باب مصالحت سخن گفتند
و کلمات انجاعت و قیل و قال آن طبقه بر صد اطنا کشید و آخر الام مصالحت
قرار یافت مشروطه بلکه میان مملکت برادران عرصه جنو شان قاصدا
و در تاکید مباحی مصالحت عهد و پیمان در میان آوردند و لشکری از قتل
منزب خلاص یافتند میرزا علاء الدوله در کمال اشتیاق بجانب دار السلطنه هراته
ممود و در منزل مقام خویش قرار و آرام گرفت و از آن طرف تیر میرزا
ابوالقاسم باز گشته غنان کیران بصوب دیار جرجان معطوف گردانید
و بعد از طری مسافت در مرکز عمر مستقر دولت فرود آمد

میرزا ابوالقاسم بایرجون را بیت مراجعت برافراشت و در استراحت
اجال کرد و استماع نمود که والی ولایت ساری امیر شمس الدین محمد از قبر لقمه
فرمان برداری عیبه است و پای از دایره خدمتکاری کشیده چون بر تو
این خبر رخصت ضمیر نور یافت فرمان همایون باستحضار میرزا سپاه و امرا و
مقربان بارگاه شرف نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشوره امیر مند که با جمع از دلوران
و متغیلان بر ستم منقلای در حرکت آمدند و میرزا ابوالقاسم بایرجون باقیه هر یک مضمور
از عقب ایشان بر سمت ساری روان شد و الی انجا چون ملجا میرزا بنده داشت
بر حسب ضرورت خاطر محبتک آنها و گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور
نزویک یکدیگر رسیده دست به نیزه و شمشیر و خنجر بردند و در آن درها
سخت و پریشانی پر درخت فوجی از نازندان میان از لکن بیرون حسیه در برآ
شیخ منصور قد آق پیدا شد و سالک بر سپاه یادش و سالک بستی تخی چند
از ایشان بشهادت رسانیدند و باقی لشکر منصور از هم فروریخته منفرم شدند
و امیر مند که و امیر خایدا باطلایند که شیخ منصور را گرفتار آید بودند باز خوردند
و بزخم سنان اشک با چشمه آن خاک را از پای در آورند و دستید عزیز
کو پشت و پناه ساری بود چند تیر کشاری خوردند و حسیه خود را با منی رسانید
و بعد از دو روز زبان رخصت یافت و بقیه السیف پیشه و جنگل را احضار نمودند
و میرزا ابوالقاسم بایرجون بر و با و از عقب امیر ماند و چون شب در آمد
از ظلمت لیل و کثرت کل وصل مجال حرکت نماند مگر همایون بهمان محل
گرد رسیده بود و نزول فرمود و مقداری از شب گذشته معدودی چند
بار دوی اعلی آمدند و بشرف عرض رسانیدند که مخالفان لشکر منصور را ایشان ندند
و متعاقب ایشان صبح در رسیده موافق کرده اول گفتند شیخ منصور که از خدمت

ایرانی

کصد

کینه توب و بیای بوس شهر با شرف شده معروض داشت که امر او سپاه
متفرق شدند و اکنون مناسب چنان مینماید که یادش و بجانب جنگها حضرت
فرماید و میرزا ابوالقاسم ازین سخن آشفت و گفت خا که امر او بهادران را چشم
رضی واقع شد اگر از آسمان تیر باران بظهور آید و از جنگل سنان روید تا منزای بی
کردار ان را در کنار ایشان نهم مراجعت مجالست و شب در ان منزل گذر آید
علی الصبح نهفت فرمود و چون اندک مسافتی قطع فرمود از جانب امر اقصا
رسید و پیغام ایشان رسانید که دشمنان مانند نبات النعش بر آکنده شده بود
ثریا آسما جمع شده اند اگر چه همایون فال ساید اقبال بر سر این خدمتکاران که حضرت
صیوة ازین غرقاب هلاک با حال نکات رسانیم و میرزا بابر استماع این سخن
برافروخت و در حرکت مسارعت نموده ناز پیشین با دوا پیوست و بقیه از فرود رجا
توقف واقع شد و روز دیگر یادش و جهانیان بعرض رزم روان شد و هنوز
فروسخی نرفته بود که خیر انعام مخالفان رسید و از وقوع این فتح بین هم رسم سکون
بتقدیم رسانید و لشکری غنایم بسیار گرفته مجموع بحر سیار و کان استغفار کشند و حاکم
ساری حقی و متواری شد اما در ان عین در مقام اجتهاد او استغفار آمد شیخ بیاید
سیر اعلی فرستاد که اگر یادش و غنایت فرموده از هر جبهه این بند و در گذرد
و مدته العمر بجاده عبودیت استقیم بانیم و میرزا ابوالقاسم بایرجون لانا شمس الدین
محمد بخاری صدر را بر رسالت و استمات سید شمس الدین محمد ارسال کرد و مولانا نازد او
اورفته جناب سیاه و تاب انظار انقباض و تصرع نمود و مولانا محمد صدر بازگشته
صورت عجز مسکنند او را بعرض رسانید و یکی از محصلان سید را همراه آورد
و میرزا ابوالقاسم بایرجون در حد و غنایت انجناب آمد التفات بسیار کرد
و چند روزی بمله ساری را بفر قدام خود خیزن ساخت و یکی از امر او کبار را نزد امیر

کصد

سید محمد دستا و محمد زه از جمله شیخان خاندان عصمت را خواستاری کرد
 و جناب سیادت بنا به این میخ را فوزی عظیم در دست متقبل شد که چون اسباب
 مهیا سازد و هر وقت که اشاره اعلیٰ فذ کرد و دو روز با هم خاندان سیادت را
 که در حجره عصمت ترتیب یافته ارسال نماید و میرزا ابوالقاسم بابت امرت ولایت
 ساری را بسید شمس الدین محمد ارزانی داشته بجانب استرآباد در حرکت بود
 دیگر خطبه و سک در آن مملکت بنام ولقب همایون اراکیش یافت و پنج مقرر
 کرد در اجتهاد مطلق کرده بسج اشرف اعلیٰ خیر عمر واقع رسانیده بود و محاط و معاتب
 گشت و در خلال این احوال فیاض بر حضرت و بخشندگی بی منت جناب میرزا یار
 فرزندی خورشید طلعت مرستی با هیئت کرامت فرمود و میرزا شاه محمود
 اقسام یافت و طویلهای عظیم و جشنهای قوی ترتیب دادند و ولادت شاه
 زاده در شهر رسنه اشنی و تخمین و تخانایه اتفاق افتاد **ذکر عزیمت میرزا علاء الدوله**
بجانب اندخوی و شیرخان و موجب ان و مستقر شدن رعایا مملکت مذکور از قوه نوکران
 سابقا مذکور شد که یکی از مشرکان مشرک مصالحت شاه زادگان آن بود که میرزا
 علاء الدوله نوکران میرزا عبداللطیف را که در واقعه نیشابور گرفتار شده بود
 فرستد و از خزانه عامه آنچه لایق و مناسب داد ارسال نماید و میرزا علاء الدوله
 که بکثرت خراین و اعوان و انصار استظهار تمام داشت از آن شتر و طایه مذکور
 و میرزا عبداللطیف چند نوبت قاصدی فرستاد که گرفتار از اطلب کرد
 و میرزا علاء الدوله ان سخن را کان لم یکن انگاشته ان التماس از نسیج
 پریشانی باغ او پنداشت و مع ذلک میرزا صالح را با طایفه از امر اجداد
 آب مرغاب فرستاد تا از آن حد و با خبر باشند و چون آمدن میرزا صالح
 مسموع میرزا عبداللطیف گشت و حال آنکه او را از واقعه نیشابور صورت اتفاقی در

در خالو بود تا خیر در فرستادن نوکران علاء الدوله آن کدورت گشته تا که از مبلغ امانت کرد
 بر سر میرزا صالح آهنت و عقد جمعیت او را از هم سنجیده پیرایش ساخت گویند که
 میرزا صالح را جندان مجال نشد که پایی در کاب آورد و خود را از ان مملکت بیزار
 مشتقت بکنار کشید و میرزا علاء الدوله را رسانید و کیفیت حادثه را باز نمود و
 میرزا علاء الدوله را استماع این خبر را شفقت و بر فوز نوکران میرزا عبداللطیف را
 که در زندان بودند معروض تیغ کرد و ایند و با آنکه فضل بهاری بود شکرانج آفرود و متوجه
 بلخ و شیرخان شد و میرزا عبداللطیف در استیحا کام بر ج و باره بلخ اتهام تمام نموده
 قاصد بسمرقند فرستاد نزد میرزا الف بیک و جناب راز صورت واقعه اعلام
 داد و میرزا الف بیک ایچی نزد میرزا علاء الدوله روان کرد و پیغام داد که چون اسباب
 نشد گویند یافته در آن باید که گویند که روز بروز محبت و داد و سمیت از ان بپذیرد
 اگر از عبداللطیف حرکتی نماند و صدور یافت و وظیفه ان بود که اعلام اجداد
 نمودی تا بدید پادشاه مذکور بکشتی کنون صلاح است که عود نماید و شکر را
 از مقرض حواله مملکت بلخ منع فرماید چون این پیغام میرزا علاء الدوله رسید غم و غم
 جرم فرمود و تا شکر جناب ولایت اندخوی و شیرخان را غارت عام کردند و در
 راه سیر گرفتند و شاه زاده را محبت کرد و در نواحی چکلتو مینا بهار می فرمان داد
 و چون از شدت بردت هوا هجوم شکر بارند که در سماج خشت بختن جوید
 از جنهها و کنههای اربط خشت بختن نقل کردند و بنابر آنکه ساقیان و لشکرانرا که
 با ختن ان حصار مشغول بودند بغیر از کندیم بریان قوت دیگر میفرستند ان قوه را
 قلعه تورباغ نام نهادند و بعد از تکمیل قلعه تورباغ که هرگز رونق و رونق نیافت میرزا
 علاء الدوله بسعادت و اقبال بدار سلطه به راه بازگشت و مستقر شرف خورشید
 احوال فرمود و بقیه ان مرستان در منزل و لشکش فرغ مال مگذرانید و چون فصل

شتا بنهایت انجامید و موسم بهار رسید و بقیه آن زمستان در منازل ببردگان
در اطراف جمن و باغ بدید میرزا علاء الدین جهت خندان فرزند ارشد میرزا ابراهیم
تبرقیست طوسی عظیم فرمان داد باغ را اغان را بسان لغت غروسان را کشند و
و چهار حاقه یابسته ابواب عیش و عشرت بروی خود کشادند و حکم بجانها منع نغاد
یافت که خدایق ترخان باشند کسی را بار نکتاب مناهی و لای مواخذه نمایند
جناب پادشاه و مقربان ببارگاه و افرا و لشکران بلکه هیچ ترک و تارکیک ترخان
کردن او ان و در سلطه همراه محبت عن الاقات بودند میل نشاد و خرمی کرده
بسلام محمد داشتند تا که روزگار محقق طبعیت خود عمل نمودن گرفت و عنون
و ای تقیم لایکه در راه بود و بیست و هفتاد کبوتر و پشنگ کبک و کبک و کبک و کبک
خانه جمعیت اهل نامی و کوشش انداخت بیان این سخن است که روزی که مقور
بود که اشش عام دهند و وضع و شرفین و شاه و کدا در یک انجن در هر دو
یک جام که مکتوب باشد از نیم من بر لب نهند کسی آمد و خبر آورد که میرزا انبیک
نفیس با شکر زیاده از تخمین و صد و در دره قاضی کرد و فرسخی اندوخت
مایلن هراه نزل کرده شادی بجمع و سور بام تبدیل یافت میرزا علاء الدوله و ارکان
عکس بسلامت و در نور دیدند و بکار زرم برداشت از مجلس بزم اعراض نغذند
و در بحار میرزا علاء الدوله و میرزا انبیک کورکان و انبیک سبب نهمان
و تبان حال ایشان چون میرزا علاء الدوله توکران میرزا عبد اللطیف را که کورکان
ایشان وعده کرده بود بکشت و از غزاین و دغانین حضرت خاقان سفید فند
بج نغوستاد و لنگر کشیده بجانب بلخ و شیرخان رفت و این مملکت را
نیز وزیر کرد و آینده بازگشت این قضایا تا میرزا انبیک را با عیش بران شد
که بجانب ایران لشکر کشد محققه الکافات لاجرم باغی که او را الهز و ترکستان

بجز نسیخه خراسان از امور محمود کرد و میرزا عبد اللطیف با لشکرهای قندهار و بلخان
و از هرات و سالی احمدی و خندان و بلخ و اندخود و شیرخان و خاریاب تا حدر غاب
بجانب سپهسند و با تفاق دفع میرزا علاء الدوله و جهت تهمت ساختند و میرزا علاء الدوله
چون از توجیه طالبان ملک آگاهی یافت در کج بخش و واقف چشم و طبقات مردم
نزد پیشار داد و چون اسباب ستاره عدد و ترتیب و تنظیم یافت بدست نهمان
حضرت خاقان سعید امیر محمد صوفی ترخان و امیر ابوسعید را بجاگرفت و دار و ملک
دار اسلحه تعیین فرمود و قلعه اختیار الدین را با چهار نهر از تومان نقد که از غنای خود
مانده بود و با قاجاری قبیح که در زمره معتقدان او استقام داشت سپرد و مولانا احمد
بسال را که از ترتیب یافتگان و برکشندگان دولت او بود و محل اعتماد
بقلعه عماد که مشهور کج قارون و انداخته کاوس فریدون بود و مرستاد و امیر
دولت خویش نهضت فرمود و میرزا انبیک با جمعی هر چه تا متر زور و شب مانده نقد
دو در حرکت آمده از ابوار و شش بکیری آسود و چون فرود رسید سارعت نموده
نمان می نمود و تا از آب مرغاب گذشته قریب پیرتاب رسید و میرزا علاء الدوله
چون از کوتل سنجاب عبور نمود و بجا طایفه از مخصوصان خود را بشهر روان کرد
و صف در آید و افسر مناعت را که با او گرفته تر شجاعت غام مصداقت منطقی
کردند و این معنی در باطنش رسوخ یافته طایفه از مخصوصان خود را بشهر روان کرد
تا از جناب ارشاد ماب سالک سالک صلاح و سدا داناسک مناسک
خیار عباد و عباد صاحب ضمیر الویش نهما و الدین عمر القاس نمایند که قدم رنج فرماید
در باب مصالحت سخن گویند تا باشد که عین التفات متبرکه که ایشان خدین
نهر از فقر از فقده خون و مال بکریک بار آید شود و چون مرستادگان بخندت ان بزرگان
رسید و پیغام گزار دند القاس ایشان مبدول افتاده جانشینش السلام اعظم

با جمعی بریدان و معتقدان روان شدند و یکی از جمله مسودا و اوراق بود و جناب محمد بن
ابوت مانی موازی میست هزار دینار کجکی از رخست همراه خود کرد و هینند این کجکی
با وجود صغرس جنات نمود و بعضی رسانید که قدر طریق محترقه است اگر سبکتر بود
میباشد جناب این مکینه را او شام دادند و نسو نمودند که طریق محترقه با نخ و مریان او
جکند و قبل از وصول جناب سلامت پناهی آن دولت که مانند بحر اخضر در جوشش
آمدند و روی توجه بیکدیگر نهادند و میرزا النعم پیک چو انظار را میرزا عبد اللطیف پیر
و بر انظار را با امران نامدار که در سلک اتهام میرزا عبد العزیز اشقام در شده تقویین
فرمود و بنفس هائیون در قول قرار گرفت و چند قوتشون از بهادران نامدار در طلب
فتح آیات جای او تا اگر احتیاج افتد آماده کار مستعد کارزار باشند و میرزا علاء الد
از جانب بر انظار ختم امید از فروغ تیغ میرزا صلیح و اتباع او روشن بود و چون انظار از
از لسان سنان میرزا خلیل سلطان منور و مزین و خود در قول ارام یافتند میرزا
با لشکرهای جهان بیوسون گویم همیا بودند و در وقتی کران دولت که شد خوی بر
در برابر هم ایستادند و میرزا عبد الله شیرازی از صف بیرون آمده بجانب میرزا
النعم پیک رفت و این بیخ موجب و من و فتور لشکر خراسان گشت و میرزا علاء الد
ازین صورت ناچار از جای رفت و خاطرش بر نفسش بر ایشان شد و با وجود این حال
دیر اندر جنگ ترغیب و ترغیب منبج و در ابقای نام و تنگ تخریک میفرمود و آن
دولت که نامور بر یکدیگر بصیحتند و خاک مهر که با خون مبارزان اینجند عاقبت آثار
ضعف و فتور بر صفیات روزگار سپاه سیاه کار خود سان ظاهر و لاج شد و سر قذیان
خبر شده چو انظار و بر انظار مراد علاء الدوله را از جای برداشتند و شاهزاده و بقر
میور در تلب توقف کرد و چون دید که همه فوج دیگر است او نیز از مهر که عنان بر تانت
و میرزا النعم پیک بتائید و نصرت ربانی اقطاع اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله از

گاه بیرون رفتند و متوجه قاهره شدند و ابواب خراسان گشاد و اموال فراوان بخوان
و ملازمان داد و از ان موضع بجزم ملاقات برادر دیگر میرزا با بر روی بستر نهادند و چون
بناچار رسیده اجتماع سعیدین دست داد و برادران بیدار یکدیگر اظهار استیضا
نمودند میرزا با بر بر سقند و بلوئی میرزا علاء الدوله زبان گشاد و گفت خاطر جمع باید که
که چه چیز از ملک و مال در بیخ منیت و مهد علیا کوهرش و آغا و برادر او میرزا محمد صوفی
و خواجه عیاش الدین پیر احمد خوانی و امیر سلطان ابوسعید داروغه که در هراه بودند
چون خبر انهمرا میرزا علاء الدوله شنیدند بنجاح استیصال متوجه عراق گشته و سلطان
ابوسعید در انسانی راه گرفتار شده و دیگران سلامت رفته تا من رسیدند پنا
گویم کجبت میرزا النعم پیک بدرجه شرف رسیده مضمون گشت و لشکر از قتل
مخالفان منع فرمود و بجای زارشان بخشود و عاکر مضمون را از کثرت غنایم معمر شدند
و میرزا النعم پیک سکن خراسان بجای آورد و فتحها با اطراف افاق دست و پا بکلیز
عبد اللطیف درین موه که آثار شجاعت و جلاوت بنوعی ظهور رسانیده بود که دست
و دشمن آفرین کرده زبان تحسین بخشادند و میرزا النعم پیک فرمان داد که نشان
شعار جدهای این فتح نامدار بنام فرزند کهنه او میرزا عبد العزیز نوشته شد و این سخن فرمایش
کران آمده گذورت پیکران در ضمیر او رسوخ یافت و موضع همایون از موضع بر تاپ
کامران و کامیاب بجانب دار سلطنت هراه نهضت کرد و سپاه سه قند در منزل
جبل و ختران حضرت ولایت منقبت شهنشاهیها الدین عمر و اصحاب ایشان رعارت
عام کردند و ساربان جناب مغفوری مجموعی اوبی حکایت کرد که کج ترکان و صحرا
جبل و ختران پیش آمدند و هماره قطار شتر را که فرست و اقمه بران بار کرد و بدویم
از دست من ربو و ند با ایشان کفیم این استیبا سیدی عزیز که از ملازمان و مخصوصا
حضرت شیخ زمان است تعلق میدارد و جواب دادند که ما این چیز را بر تبرک

می بریم القصه میرزا الف یکس هم در آن منزل با حضرت ولایت منقبت با قاب کرد
و فرمود تا لالایان شیخ بزرگوار باز دهند و تعظیم و احترام نمود و این معنی بر میرزا الف
یکس مبارک نیامد و شرح نزول دولت او مشروحاً مذکور شد ایشان الله و میرزا الف
یکس عازم مرکز دولت مستقر خلافت حضرت خاقان سعید شد سادات و قضات
و علمای و اشراف و اعیان در سلطه همراه بر ستم استقبال تجمل نمودند و میرزا الف یکس
بر سر عزت ممکن با فیه آفتاب عدل و احسان او بر اطراف و انظار محاکم خراسان
تافت و فقیران و زیر دستمان را در کف عاطفت و رحمت خویش حای داد و
امیر جمال الدین محمد ولد امیر سلطان شاه پیر لاس که مصحوب پدر خویش و با اتفاق او
در حوالی مرغاب از میرزا علاء الدوله روی کرد آن شدند و بخدمت میرزا الف یکس
رفته در تاریخ فتح مذکور گوید **میت** مظفر الف یکس که کشتی که در سلطنت ماند
اساس عجب چو کسوسوی خراسان کشید میرشدش فتح و فتحی غریب خود
از بی نصرت لشکرش بتاریخ گفتن آن فتحا قریب و امیر جمال الدین محمد
که لطف طبع و حدت ذهن در میان ترک و تاتاریک اشتها یافت و سبب
آمدن میرزا الف یکس بخراسان و تقاضای دولت میرزا علاء الدوله بحقیقت امیر سلطان
پیر لاس بود و از غایب حکایات انکو میرزا عبد اللطیف در قله اختیار الدین مجوس بود
و میرزا علاء الدوله با امر او خاص در باب اعدام و ابقاء و مشورت فرمود و امر شیخ
حاجی عباس که در زمره امر اعظام اشقام داشت گفت رای من ازت که میرزا
عبد اللطیف را بر جویب دار استوار بنده و امر تکلیف نمایند که او را تیر زند
امیر سلطان شاه پیر لاس باشد و چون اراده ملک قدر و مقتضای تقدیر بخلاف
آن اندیش بود برای امیر شیخ حاجی علی نمودند و آخر الامیر سلطان شاه پیر لاس
گرفت و میرزا الف یکس را با فسون و عدم خراسان آورد و فی الظلم چون میرزا الف یکس

میرزا الف یکس

میشد همانند بر آمد قله پیر لاس که در سرتی شمالی به راه واقع است و از آنجا تا شهر دور
فرسخ تخمیناً مسافت باشد و در آن آنگاه مذکور فرمود آن بود و اجناس و نفوس
با مان و یکی از معتقدان میرزا علاء الدوله بجا قفلت آن قله قیام می نمود مشرف و چون
حصار الدین که با تمام اقا حاجی یکس ارتباط و القبا با او داشت سبح میرزا عبد اللطیف
که در صحن حبس با او طریق اختراع و التفات مسکوک میداشت و او نیز بلوارم حاکم
قیام مینمود و مفتوح گشت و اجناس بی قیاس و مبلغی نظیر از نفوس و در قبضه اقدار
شهریار فلک مقدار آمد و مبلغ دو لیست تومان نقد که تعلق بخاکه شاه زاد و
داشت در آن حصار محزون بود و با آنکه میرزا الف یکس از فتوحات و غنایم خراسان
بچ چیز بفرزند ارجمندند و در آن دو لیست تومان نیز مضایق نمود و این صورت
موجب زیادت و وحشت و کدورت میرزا عبد اللطیف گشت و میرزا الف یکس
پرتو التفات بجا جناب افدتاب مولانا اعظم قد و بخار الام مولانا قاضی
الامامی انداخته خدمتش را منصب قضاوت داد و در آن اعظم و مرتقی گرم سید
علاء الدین ولد سید زین الدین جنابوی را در دیوان و وزارت نصب فرمود و پسر
ولد امیر زاده یار علی له امیر اسکندر ترکمان که امیر خلیل الله سردار او را بخراسان
فرستاده بود بواسطه آنرا فرشته که پادشاه در نامه صلحیه او مشاهد میفرمود و بند کرد
سلطان ابوسعید در وضع قرین او کرد و در بجا سینه در دست او و موکب عالی
بجانب مشهد مقدس رضوی در کف دولت و اقبال نهفت نمود **ذکر غریب**
میرزا الف یکس بجایب چکارا در کان و حرکت انجام در آن کان تا حدود جنابان
میرزا علاء الدوله چون میرزا ابابره پوست بهر و برانجو در مخالفت میرزا الف یکس
نمودند و جمعی از کرجکجان و دیگر از سپاهیان با ایشان ملحق شدند و غلبه کثیر
و نظر ریاست شاه زادگان مجمع شدند و نظایف از بهادران و امر اسیر کردند

عقب نبرستان رفته بودند بجام رسیده از استماع این پادشاه زاده آگاه شدند
و عرضه داشتی سایه سر را علی فرستادند کیفیت حال از نمودند و میرزا القاسم
چون بر مضنون عرضه داشت مطلع شد بالمشاوره جنش آمده و بیشتر مقدس
رسیده شترالطایر است بجای آوردند و جمعی از امرای تاجیک قلع و فرستادند
قلعه بود از زمین دور و با سمان نزدیک و استیلا و استطلاع بدان موضع
منبع لبی و کوشش از بنا بعید و بیخ می نمود و چون این معنی برای انور روشن
گشت که فتح قلع بر بنقدیر ربانی میسر نشود و قاصدی فرستاد و امرار طلب
داشت در ایام توجیه بجا سبب التک را در کان بر افراشت و در چهار باغ انور موضع
چند روز اقامت داشت و در آن مقام ایلی میرزا با بررسید و گفت و در ایام
عرض رسانید و میرزا القاسم اظهار عنایت کرد و ایلی را بصوت آورد
اختصاص داده باز کرد و رسید و متعاقب ایلی روان شده تا سفر این خانه
بازگشاید و میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با کرده این دو بسلام
و فرمان داد که میرزا عبد الله با سترابا در آید و آثار تسلط و اقتدار بظهور
رساند و میرزا القاسم تا بل بر شمع رفت معاودت کرد و میرزا عبد اللطیف
که در سرحد بسطام مقام داشت چون از امر اجبت پدر آگاه گشت بر فور بازگشت
و از معاودت بی تقریب میرزا القاسم حشمت او در خاطر بافتن و پذیرفت نیز
از مجبران صادق القول منقول است که اگر میرزا القاسم تا التک بسطام رفت
میرزا علاء الدوله و میرزا با بر بھراق در آمده در سلاک طازمان میرزا سلطان محمد
اشطام می یافتند و میرزا عبد اللطیف در آثار راه بر مرضی صعب گرفتار شده
فته انجیزان استماع میرزا القاسم کردند که خدمتش تراض نماید و اجناب طایفه
از خواص و مقربان را روانه داشت تا شاه زاده را بجهت انداختند و بمانند

آوردند و در آنجا کیفیت حال بر میرزا القاسم ظاهر شده فرمود تا اطباء حاقق
بمعالجه میرزا عبد اللطیف اشغال نمودند و شاه زاده بعد از چند روز زمر از بالین افتاد
بر گرفته صحت کامل یافت الحمد لله علی غیاب **ذکر توجیه امیرزاده یار علی ترکان از حصار
بزنه** بحاجه و شش روز از استماع وصول موکب پادشاه خراسان در آن
اوان که امیرزاده یار علی و سلطان ابوسعید دار و عنده در قلعه نیزه و محبس بودند
شخصی از کسان سلطان ابوسعید سوانی در میان کالج بقیه کرده نزد او فرستاد
و عزیز بوسید سوان بند از نیامی خود برداشتند و چند نفر با او یار ساخته
تج در اهل قلع نهادند و بعضی از محافظان کشته شده بقیه السیف امان خویشند و از
و از سر اخص که خدمت بستاند بازماند یار شدند و امیرزاده یار علی سلطان بقیه
رضخت داده از قلع بیرون فرستاد و اموال آن بستانیت را که در قلع مخزون
بود بضرر نمود و بطلع رزگر و بوی این دو وجه آمدند و امیرزاده یار علی دست
سختا و کشت و نقد پنجاه و بعضی بسیار بخدمت تفرقه کرد و بتجیر شهر برادر بگریخت
بر افراشت و ولایت کون در آمد و امرای زید پیر و ایلی که در شهر حاکم بودند و قوی
این حادثه آگاهی یافته عمرغان نزد میرزا القاسم فرستاد و باره هرات محظوظ
و مضبوط کرد و رسید حکم فرمود که هر که الاغی داشته باشد بخدمت رزم امیرزاده یک شل
پیرون رود مردم تا یک خنجر بکشت خیابان میفرستند بر ارباب سوار شده
روی بگردن نهادند و چون بدان حد و رسیدند یار علی صاحب برایشان تاخت
و بهد را غارت کرده هر چه داشتند گرفت اما کسی را جان عرضی نرسانید و از جهات
خلق هرات احوال انجان یار علی متفهم شد و بظاهر شهر رسیده فرود آمد و مردم بر آن
شهر را آسبی از وی نرسید و طایفه از او باش و ایام جمعی از نوکران امر اکو در آن
ایام بی اعتبار و احترام بودند در خدمت او مجتمع گشتند از سر حد بجهت بکنایه

متوجه شدند و امیربایزید با اتفاق قضاة و اکابر و اعیان در امر حصار داری سعی
اجتهاد و تمام می نمودند و بزخم چکان جگر و در سینه شکستند و میگذشتند که مخالفان بر
خندق کردند و کافر رعیت نیز در محاربه و مقاتله بجان میکوشیدند و بقدر روح
و امکان مساعی جمید بتقدیم رسانیده لحظه از مرگم جنگ و سپکا غافل و غرض
نمی بودند و در خدمتکاری و جانساری تساهل و قفایل نمی درزیدند بدین طریق چند
بتره و دیروز روشن که در چشم شهریان آن نیز بدین و تیر می نمودند و سر بر درند و
یار علی با حشری بی شمار در برابر سید معانی جنگ پیش آورده و بجای خندق
آمدند تا گاهی جمعی از ایشان سپه را در کشیدند و تورا در دست گرفتند بنفیل
و بیل و میتین در دیوار شهر بستند و هر کس برترکان استیلا یافتند از
بار و بگریختند و تا چکان نیز از دست فروریختند و درین صحن فرود از تیر اندازان
تا نزدیک پای تهور پیش نهاده و بر مخالفان که بجزیب دیوار مشغول بودند تیر
کردند و یکی از سرداران یاغی را که از آب خندق میکشدشت با تیش همین فرستادند
و آن قوم بی باک چیر با که داشته از خاک زیر بر آیدند و گریختند و تا رسیدن
ایشان بجنگ خندق زخمه از آن مدبران زخمه را و انکار شدند و از زخم شدت
تقدیر تیری نیز بکوشش یار علی رسید و بعد از دو سه روز از جانب میرزا انکیک
امر رسید صوفی ترخان برادرزاده که بهر شاه و آغا با دیگر امرای و شهریان رسیدند
و شب از در و آزه در آمدند و انالی هراة قوت و شوکت زیاده شده و بیایند
هر چند جهد کردند نتوانستند که دست در کردن مقصود و حایل کنند و او و اتباعش
عاجز و مستحیر فرودمانند و درین اثناء میرزا انکیک از مشهد بازگشته بود و هراة رسید
و یار علی معذور از صدمات لشکر منصور قرین ویل و بشو با طالع منکوس بر سر سیه یا کوس
از در شهر برخاست و لیام و عوام که نزد او جمع آمده بودند پریشان شدند و

میرزا انکیک

و میرزا انکیک در دار سلطه هراة نزول اجلال کرد و امیربایزید بحر نفس پانید
که اگر مردم بیرون شهر با یار علی نمی بودند مهم بدین مرتبه نمی رسید و چندان خجسته
کرد که خون در بدن سمند رنجید شد و لشکریان دست بجا رفت و تاراج بر آوردند
و در هیچ بعین و بسیار نکند آشتند و بعد از سه شبانه روز که ما بطلیق علیه السلام می بود
کسی نماند در پای شهر یاری در متوج آمده فرمان داد که سپاه دست از آن کار
باز داشته و مردم بیرون کرمان و عریان در آن سرمای قوی بدعا کوی و مشاخر
میرزا انکیک مشغول شدند و این صورت در او آخر رمضان واقع شد
و در روز عید شخصی از رعایا که هر چه از اموال خود دینی و پوشیدنی داشت روزگار
انرا بتاراج حاد شات داده بود که رسند و برنده در سراسر میرزا انکیک
مید و مید و میکفت ای شاه عادل خوش عیدی بملمانان و در پیشان داد
حق تقا بر عمر و دولت تو برکت کند و میرزا عبداللطیف که بدین موجب در
مانده بود تا عید صیام در ان مقام توقف کرد و چون آوازه توجیه میرزا با بر شنید
لبث و درنگ بجایب هراة روان شده به بدر ملحق گشت و میرزا انکیک
و میرزا انکیک غرمت سمرقند جزم نمود و لغش غفران پناه خاقان سعید را
بدان صوب روان داشت و طایفه از اهل همنو و کوچا رسیدند و بیار ما و از
فرستاد و فرمان داد که بعضی از بدایع را نیز نقل کنند و از آنجا چند زوج در
نواد را که حضرت خانان سعید از تبریز آورده بود و بر بد رسد همد علیا که
منصب کرد رسیدند بموجب فرمان باور انتر نقل کردند و همچنین خزان و نقالین
فرزوان بر حسب فرمان و اوجب الاذغان بدان طرف بردند و جناب میرزا انکیک
سلطه هراة را از نیم نوال و اشتغال بمن نبود و از مشارعت طالبان ملک نامون
و محروس و سایر امیرزا عبداللطیف ار رانیه داشت و شاه زاده مشارالیه بعد از

روزی چند از خدمت سپاه میرزا بابر در تاریکی شب فرار بر تار اختیار کرد و چنانچه
بعد از تخریب چند سطره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **که حضرت میرزا بابر بجانب**
دار السلطنه هرات و فتنه یار علی ترخان و دیگر قضایا و حکایات میرزا بابر چون در حدود
لبطام و دامغان شنید که میرزا النعمانی یک از پسران ایشم بازگشت بدولت
و سلطنت خویش امیدوار شد و او را توجه از عقب او برافراخت و تخریب هرات
بلکه مجموع بلاد خراسان را و بهر جهت ساخت و بر عتق هر چه تمام در حرکت کند
در ایوار و شکم بهر تقصیر جایز نمیداشت و با لشکری مانند شیران بخت
چنگ و چون پلنگ دمان زد و اینک بمشهد مقدس آمده امیر میسر و کرد
با فوجی از بهادران نامدار بجانب مرو فرستاد و در آن روان استیلا نمود
بود که میرزا النعمانی یک بدان راه عازم سمرقند گشته فوجی از نامداران را بجانب
هرات روانه داشت و بنفس همایون عازم سمرقند شد و امیر میسر و که منازل
چموده هر دو منزل یک ساخت و در آن زمان که سپهر دو او بر توأست و بسیار
از ایشم یافته بجالی اردوی میرزا النعمانی یک رسید و امیر ایلیک و تیمور را که رسد لگژ
گرفت و عقید ساخت و غنایم فراوان بچنگ آورد و بسیاری از که جان را
باز کرد و ایند و هر جهت کرده عازم دار السلطنه هرات شد و میرزا النعمانی یک بر مبر
آمویل بسته عبور کرد و لشکریان بعضی کشته شده بودند و برخی مکه شدند
که قوم او ز یک رسیده دست بشارت و تاراج بر او زدند و بسیار
بزار جان کنند و مشتقت خود را بچارا رسیندند و میرزا النعمانی یک
زمان هم آنجا قشاق کرد و بخش غفران مال آتاین تمام روانه سمرقند کردند
و در کتب حضرت صاحب قرآن مغفور مدخون ساختند و میرزا بابر فوجی از
سپاه فیروزی ایات را که بجانب هرات فرستاده بود و منازل چموده و

فوشخ نزول فرمود و میرزا عبد اللطیف خبر ایشان شنید و بعد از حکومت پانزده روز
در ظلام لیل الفراق غمناک روی بر او نهاد و لشکریان میرزا بابر که رأس من و اولاد ایشان
تای خواجده بودند که بودند هرات در آمدند و ظلم و سبید او آغاز نهادند و یار علی از
قلعه نیزه تورو ان شد بظاهر دار السلطنه هرات رسید و چون تایی خواجده و خیل
متعرض مردم شدند و از رعیت بستم جبری می ستند و طبع خلق از حرکات
ایشان میشو شد شب جمعه نکام سحر طایفه از ارباب تعیین یار علی را از جانب
دروازه عراق بشهر در آوردند و امیر میرزا بابر بنهانه قلعه اختصار الدین بردند
و روز دیگر بهمد و میثاق بیرون آمدند و باز بقلعه رفته مبلغ خطی که از مردم بجزر و حد
ستانده بودند برگرفتند فرار نمودند یار علی در آن چند روز که حکم بود باز غایب شدند
بوجه پسندیده معاش کرد و بهیچسته لشرب خمر و در کتاب مناهی مشغول بود و درین
اشاعه نظر کاردار از اردوی میرزا بابر بطریق مکر و خدای خمر زو یار علی آمده شیوه
ندیمی و خدمتکاری پیش گرفت و در انشب که در ایات همایون نزد یک
رسید عبد العلی انرا معلوم داشت و رطلهای کران بر ترخان ساده لوح چمودند
گرفت و تا صبح دم بنیای و گوشش بمر بردند و علی الصبا فوجی از دلیران کشان
همه بچشش پوش و نیزه دار با سینه کشید و از در دروازه ملک در آمدند
و مبلغ ششده تا خنده یار علی را بنیمت گرفته دست و کردن لبسته در سر کوب
خیابان بخدمت میرزا بابر رسیدند و موبک همایون بطالع سعد و بخت
فیروزی در ساعت مسعود و زمان سعد نزول اجلال فرمود و بموجب فرمان
یار علی را در چهار سوی دار السلطنه هرات آورده بشهرستان عدم فرستاد
و قبر او در سر کوب خیابانست و این واقعه در او خودی الحیسه اش و جنین و
ثانیه بوقوع پیوست و میرزا بابر بر سر برهانبانی بی منازعی وصه مانع مکن است

حکم

و امیرینند و که از جانب مرو بازگشته امیر اسماعیل تیمور و بعضی از ارباب
گرفته باز کرده و این را نوزده خون ابر اسماعیل را از خود است نمود و التماس او نمود
آقا و میرزا بابر امیرینند که را بقانون عواطف پادشاهانه و صفت عارف خرد
بنوخت و پادشاه را و از ایوان کیوان بگذرانید و اکثر بلاد خراسان را بر او
و نایب نام و لقب همایون موش و خرزین ساخت و میرزا علاء الدین الدوله از ان زمان که از
مهر که میرزا النعمانی است روی کرده ان شده و تا این امدان که خراسان مفتوح گشت در نقل
غناست میرزا بابر با و می داشت و میرزا بابر بعد از استیلا بر ان دیار مر تو مان را
بر اسم سیورغال میرزا علاء الدوله از ان می داشت و انجناب و لدر شید غلام میرزا اسم
با جواهر و نفوس که در ان هنگام از قلعه ها و بیرون آورد و بدو و بدان صوب فرستاد
و درین و لا که در سلطه هراة در تخت تفرقت میرزا بابر آمد و جمعی مردم شهر را
که در مجلس ان دو پادشاه اید و شد می نمودند بعضی میرزا بابر رسانیدند که میرزا
در عید گشتی دار و در پیوسته حرف استقلال بر لوق ضمیر و خیال نگار و حکم منکر
این سخن موثر افتاد و میرزا بابر فرستاد که میرزا علاء الدوله را گرفته مجبور ساختند
و جمع گشته بنون و دستاوند نامیرزا اسماعیل را که نذر انجاعت فرموده با انان احمدی
جکی عظیم کردند و نیمی قوی بدست او رسیده رقیبه سلطان یک را که همیشه میرزا اسماعیل
بود بجانب عراق برود و بهمد علیا کوهرش و آغا رسانید و میرزا اسماعیل را با ان
پیشانی که همراه داشت نزد میرزا بابر آوردند و جناب شهر ماری صند و قهار
عجواهر و طلائک ده و ناگشود و بر طراز ان قسمت فرمود و میرزا اسماعیل را از ان
کرد و در ان اوقات امیرینند که در امور ملک و مال غناست صاحبان
بود و اما چون میرزا بابر از اشتغال بعیش و عشرت پر دای غناست مملکت نداشت
اکثر امر انبیا و جود هم گشته کردند و بخلاف عرف و عقل از ان حرکات در وجود

می آمد و امیرینند و که که بنزینت نصف و یکم است آراسته بود و از اطراف او بیاض
امر اشرف و نمودن شده و رخصت طلبید که خند و زنی میلایق با و قیس رود و اجازت
یافته بدان صوب روان شد و امیر اسماعیل را که مجبور داشت با خود همراه برد
و درین و لا از پیش میرزا عبید اللطیف که در پنج بود و قاصدی آمد و خبر رسانید که میرزا
لنگرهای و اورانند و ترکستان را جمع آورد و عازم خراسان است لیکن با موقوفه
نخواهیم گذارست که از اب عبود کند خاطر جمع دارند و با بعد ازین با این طریق محبت
و موافقت مسکوک نخواهیم داشت **و کرمی لغت میرزا عبید اللطیف با جناب**
میرزا النعمانی یک کورکان و پیمان اسباب لنگر کشیدن بدر و پسرو نشستن ایشان در بر
مستجاب در زانچه طالع میرزا النعمانی یک و میرزا عبید اللطیف بنظر معان کمری است
کرده بودند که بدر را از عمر سر سپیدی نام رسد و این معنی را میرزا النعمانی نیز میدانست
و همچنین حضرت خاقان و ابی اجد و هند و ستان مکتوبی بنیاد و ستاد و بود و شد
ازین صورت در ضمن ان درج فرمود و غالباً حضرت خاقان قصیده قصید میرزا عبید اللطیف
از جمله نجوم یا از ان باب ریاضت و جوکیان معلوم داشت و انجوبه الزمان مولانا
عبیدار دستاوی ازین باب باشد یا با انجناب سخنان میگفت چنانچه رود
میرزا النعمانی یک در حین توجه بجانب خراسان میفرمود که غنایب مجمع ممالک
محرور حضرت خاقان سعید را در تخت تفرقت خواهیم آورد و مولانا سعید گفت
اگر عبید اللطیف بگذارد و این مولانا سعید را دستاوی در طالع و درل و غیر ذلک از نواز
و در ان بود و حکایات غریب بدیع از دی در اخبار از امور محضه و قضایا امیر
منقولست از انجمله سود و ادراک از جناب افادت مولانا علاء الدوله الدین
توشیحی رحمة الله چند حکایت شنیده که هر یک از انها موجب استجاب
میشود و درین مقام از جهت اختصار بر یکی از انها اقتصا میرو و مولانا سبط

تو شیخی فرمود که روزی در مجلس بهمان میرزا آقا پیکر نشسته بودم که مولانا محمد
در آمد و انجباب با او گفت که در مجلس و از آنچه در ضمیر منست اعلام نمایی مولانا
موجب فرمان عمل نمود و گفت سوال از حرم است و دیگر هیچ گفتن پادشاه
گفت که علی تو شیخی محرم ماست آنچه بجا می رسد می دهی و در وقت بلوی جناب بود
گفت که یا و شاه از دو خاتون کرد در حال سخن دارد یکی را می کشد و دیگری را که خنجر
خواستت طلاق میدهد میرزا آقا پیکر از نطق و خرفان که بر تپه و عفاف از آن
بود و بسیار صفات حمیده عزیز و محلی و منجوب است که از وی جدا باشد تا بطلاق
چو رسد استعجاب نمود بعد از چند روز میرزا آقا پیکر خاتونی را که مولانا را قتل
بدو کشیده بود بگشت و در خرفان چندان اظهار شرارت و شتمت کرد
که میرزا آقا پیکر زجر آنها اوراق داد و الققه میرزا آقا پیکر بواسطه حکایتی که
کرد قتل چندان التفات نداشت و میرزا عبدالعزیز را بر وی حرم میداشت
و در حال جرمی او با قتی الغایت میکوشید و این مذهب میرزا عبداللطیف
و شواری آمد و بعد از آنند امیرزاده الدین و الدوله و تسخیر خراسان چند ام از
میرزا آقا پیکر صادر شد که موجب کدورت خاطر میرزا عبداللطیف گشت
یکی آنکه جلوی فتح بنام میرزا عبدالعزیز مقرر فرمود و دیگر آنکه از دوست تو مان نقد
گشت از او در حصار اخنت را الدین در دست فلسی بدو داد و این قضیه سابقاً
زده کلانک بیان گشت و دیگر آنکه در ولایت سلطام و مشهد و هرات او را در
ششیر باغی گذاشت بمشور آنکه شازده بدست دشمن گرفتار آید و خاطر از
از جانب او فارغ نگردد و بهیهات تدبیر انسانی وقع تقدیر زبان نتواند که
و عدت عصیان و مخالفت میرزا عبداللطیف آن بود که چون خدمت میرزا عبداللطیف
همراة بعد از رفتن میرزا آقا پیکر بجانب ماورالنهر بنا بر تو بمرا عبداللطیف

میرزا پیکر

و میرزا با بر برفت خراسان بیرون رفته و بر معبر اندوخت و کلبه از اب گذشت و
قاصدی نزد پدر روان کرد از وصول خود اعلام داد و میرزا آقا پیکر نشانی فرستاد
مضمون آنکه پنج سیور خال دست باید که باز گردد و بعد طمان مملکت قیام نماید
عبداللطیف این معنی را فرمودی عظیم دانسته معاوذة نمود و برق و فتق وصل و عند هم
ان ولایت پر تو التفات افکند و درین اثنا میرزا آقا پیکر در غیبت نشانی
بمیرزا میراث که از احفاد حضرت صاحب قرآن مغفور بود و در حکایت و شرف
بالوس و ایل خود مقام آرام داشت ارسال فرمود و او را بر افتد و قید میرزا
عبداللطیف ترغیب و تحریص نمود و میرزا میراث آقا پیکر معنی میرزا آقا پیکر فریفته
شده اعوان و انصار خویش جمع آورد و متشهر رزم و بجا گشت و میرزا عبداللطیف
راستماع خبر و عصیان میرزا میراث بجنب نمود و به او پیوسته با جناب در مقام
بهو اداری و جانباری بود و خدمت نیز با لشکر بیرونی تو تبرید قلمت او نهاد
و بعد از تقارب فریقین مبارزان در جالش و بدلان در نالش آمدند و آید
حرب کردند شد و جمعی کثیر بدام فنا گرفتار و اسیر شدند و عاقبت مرا عبداللطیف
غلبه کرده مخالفان متفرق و پیرشان شدند و میرزا میراث بقتل رسید و این نشان
میرزا آقا پیکر در وقت ضبط و تحقیق جهات شانهزاده مقتول بدست میرزا
عبداللطیف افتاد و با کل از جانب پدر مایوس گشت و خونی از انجباب
در دست یکی هزار شد و لشکر با جمیع آورده رایه خلاف بر افراشت و فرمود
تا صندوق مخفرا شکسته نماید که در مذکوره بعد از این کسی بگفت متخاصم عرض مردم
نشود که ما ان رسم ندوم را از میان برداشتم و زیان دنیا را سر اسیر سوخته
انگاشتمیم و باعث این خبر آن بود که میرزا آقا پیکر در باب متخاصم تمام
و مبالغه عظیم داشت ایل و الواس که از میرزا آقا پیکر مشغول بودند در ظل رایه

میرزا عبد اللطیف حج آمدند و با لشکری قزاق از چپند و چون آمدند
گشت و جناب میرزا الف نیک با سپاه ماورالنهر و کرکستان زیاده از یک
بیابان بکین سپه متوجه کنار آب گشت و میرزا عبد اللطیف درین جایست
گذارد با صفا نمود و بدرویس در برابر یکدیگر نشسته و آب در میان فرقتین
حایل بود و در آن مدت چند نوبت از بالای آب و پیاپی آب لشکریان
گذر شدند و محاربه نمودند و در اکثر اوقات کسان میرزا عبد اللطیف غار کردند
نوبتی میرزا عبد اللطیف شیرازی بر حرب فرمان از آب بگذشت و آتش محاربه
برافروخت و بدست لشکریان شانه زاده گرفتار شد میرزا عبد اللطیف در مقام
مرحمت آمده او را بجان امان داد و چندی در روز برای تفسیر گذشتیم بر آب
از کنار آب بنا بر سعادت روزگار حقایق از برابری میرزا عبد اللطیف
کوچ کرد و ادوات و اسباب پادشاهی گذاشته روی تو جه بجانب سمرقند
هنام فصل این مجل آنکه میرزا الف نیک در وقت تو جه بدفع میرزا عبد اللطیف
میرزا عبد العزیز را در سمرقند بنیابت گذارست و بنفس همایون متوجه چو
گشت و در کنار آب طلب اقامت بجای انساب کشید و میرزا عبد العزیز در
سمرقند حرکات ناپسندیده آغاز کرد و دست بابل و خیال امر او خیرت در
کرد امر اضطرار نمود و این صورت را بر بن رسانیدند و میرزا الف نیک چند
نوبت قتلها مشتمل بر تهدید و وعید بولد اعز و ستاد و شانه زاده
همچنان بر افعال خود اصرار نمود و التفات با حکام و اشک بدین کرد و در این
گشته نزدیک بدان رسید که میرزا الف نیک بر سپاهند و در ضلال این
احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان بن میرزا سلطان بن میرزا سلطان
صاحب قران امیر تیمور کورگان انار آمد بر مانده و نقل با حسنت میرزا سلطان

گفته

گفته در ظهور میرزا سلطان ابوسعید معاونت ایل ارغون و نهایت کار میرزا
الف نیک کورگان از خاصیت سپه بوقلمون آنها داشت و او از غنایت کشته
همیشه از اسر میمون و ناصیه همایون میرزا سلطان ابوسعید کورگان ساطع و لایق
بود چو ستمه ملازمت میرزا الف نیک می نمود و از افعال و اقوال انجناب قوانین
و ادب سلطه اقتباس می نمود و دوایم الاوقات حرف سلطنت بر سر می گذاشت
و مانند سرستان بشبانه غرور بر روی عیش و عشرت نداشت و در آن هنگام
که پدر و پسر با طعنه و مناقشه گسترده بودند قوم ارغون را با خود متفق
ساخت و فرصت غنیمت شمرد و متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبد العزیز
در خود قوت و مکنات جنگ صحرا ندید ناچار در چهار دیوار شهر خزیده دم
در کشید و میرزا سلطان ابوسعید که در سمرقند قریب بارگاه نصرت اشما بقبره
جوزا و او چو تریا بر افراخت و میرزا الف نیک چون بر این حال اطلاع یافت
آتش غیبت پادشاهان در کانون ضمیر او مشتعل شد و دو دحیرت و وحشت
بلخ و باغ مبارکش متقاعد گشت و بعد از تقدیم مشورت میرزا عبد اللطیف را
بجای خود گذارست روی سمرقند نهاد و چون بدان حد و در سمرقند
سلطان ابوسعید از بیم دست و وصولت سپاه نصرت آیت ترک محاصره کرده
بیورست ایل ارغون رفت و میرزا عبد اللطیف از اب عبور نمود و بعد از
گش آمدن لشکری این نوایم را جمع آورد و متوجه سمرقند گشت و میرزا الف
با سپاهی چون حرکات فکلی نامحدود از سمرقند بیرون آمده بجد و قریب
رسید و از جانب دیگر سپاهی سپاه میرزا عبد اللطیف پدیدار گشت
و میرزا الف نیک بر فراز شسته قرار گرفت و آن دو لشکر خونریز و دو
کوه فشته انگیز اثر روزگار خیز ظاهر شدند و بعد از آنکه نمایندگان با دو مقامه

مشغول شدند و میرزا علی یک ناکه فی کله جزو فتوی برصفی است احوال سرفرازی
لایق شود و از انجا سبب پشته تبریز آمد و روی بفرار نهاد و با برادر تاسف و هفت
میرانند تا بدروزه سمرقند رسید و خواست که برارک در آید میراث چون
که از خاک برداشته و کاشته او بود و کوه توالت قلعه از و غول مانع آمد و میرزا علی یک
با چشم پرغم و دل پرغم و دو دهرت و الم روی پش و رنجینه نهاد و میرزا علی خویز
و معدودی چند که ملازم بودند و از امیر حاجی محمد خسرو که در آن هنگام در ادوی میرزا
عبد اللطیف بودند شنیدیم که گفت در وقت که قاری میرزا علی یک گفت که اگر
یا دشت در مصفا که قریب بقریه و مشق واقع شد با انجا پشته فرود می آید
سکه میرزا عبد اللطیف میگردانند فرمود که ای حاجی عیب سخنی میگوئی دارند و فرمودند
و برانند به جرح کبوتر و مار از انجا سبب فرود آورد و بحقیقت کسی را درین کار خاز
اختیاری نیست فی الجمله میرزا عبد اللطیف سمرقند آمده لبر در دولت تملک یافت
و میرزا علی یک چون پشته رخصه که آن قلعه بود بدین خایر فرادان مشغول و از
افات دوران مامون و مصون رسید خواست که چند روزی در آن جا
اقامت نماید تا از پرده غیب چرومی نماید که توالت انجا ابراهیم سیر بود و که عمو
میرزا علی یک بود قصد ملی نعمت کرد و یادش و بر این مصلح اطلاع یافته از انجا
بازگشت و گفت تقدیر او و میرزا عبد العزیز کشان کشان لبر قند دره میان انجا
و فرزند نامهربان او میرزا عبد اللطیف انواع سخنان بظهور آمد که قلم شنیدی رقم
از امیرادانها خود را معاف و معدود داشت و در آن و لا که میرزا عبد العزیز بیرون
حضرت صاحب قرانی فاخر برداشته بود و عباس نامی را فرمود که نزد خان
را نوزده وعقد داشت که میرزا علی یک پدر مراد غیر می گشته است خان حکم کرد که
مقتضی شرح باشد بدان علنا سینه مجموع ای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا علی یک را

قصه کند

قصص کنسند الاحباب قاضی مسکن کبکان امر بهستان نشد فی الجمله میرزا علی یک سیر
تمام با میر حاجی محمد خسرو سیر و ندکه او را پنج ببرد و از امیر شارا میرزا علی یک
استماع نمود و گفت بهنگام شام در کباب میرزا علی یک از سمرقند بیرون آمدیم
و انجا سخت در رغایت فرج و سرور اسب میرانند و هر کوزه حکایات با من میگفت
چون مسافتی اندک قطع نمودیم ناکه شخصی از عقب دست مرا کشید باریس که بسیم
یکی از قوم سله و زرا دیدیم که نزد میرزا عبد اللطیف راهی داشت گفتیم خیر است
گفت خان بر این جلد است که میرزا علی یک در محلی که آباد است فرود آید
و چندان توقف نمایند که ابراق ایشان بروی که پسندیده خود و بزرگ و نایبند
و ترک باشند کرده شود و جواب دادیم که با سماع و الطاعة و میرزا علی یک از من پرسید
که فلان کس چه میکند صورت حال ما نمودم میرزا علی یک چون خبر توقف
شنید زبانش از گفتار بازماند و اندوهی عظیم بر ضمیرش استیلا یافت و در آن
نزدیکی قریه محقر بود و در انجا فرود آمدیم و چون به او اندک برودنی داشت میرزا
علی یک فرمود و ما نزد او آتش افروخته کباب کنند و بعضی از نوکران بدان
کار مشغول ناکه شرازه از آتش بر دایمی که بردوش او بود رسید و اندک
و اندک احتراقی در او دیدید آمده میرزا علی یک بدست خویش آتش را منطف
ساخته زبانش جناب کرد که سنن هم بید سکت یعنی تو هم دایسته که حال جولنت
امیر حاجی محمد گفت که میرزا علی یک در آن زمان اصغرا سب بسیار میکرد و از حال
و از حال میرزا عبد العزیز پرسید و از حکم قتل خود استفسار نمودن او را تکیه میداد
و درین اثناء ناکه عباس با شخصی دیگر در آمدند و چون چشم انجا بر عباس افتاد
بمخود از جنای برخواست و متوجه رسید که عباس زده و ان شخص که همراه او بود
نوستین الطائی میرزا علی یک از دوش او برود و عباس بیرون رفتند و نایبند

پاور وومن در خانه از خیر که دم تا پادشاه غلبی بر آورد و عیال با کشته
جناب پاپیون برود و قریب بمغلی که میسوخست بنشاند و ما کس که گوشه
رفیقیم و ان بی سعادت یک ضرب شمشیر ان پادشاه عادل فاضل امر تبر
شهادت رسانید و ما از آنجا بازگشته لبه قند آمدیم و میرزا عبد اللطیف برادر
خود میرزا عبد العزیز قبل از قتل بدو رسد روز کشته القدرش نیزاده بی عاقبت
پادشاهی چنان را که پیر او بود و بقتل آوردند و بدنامی بی عیبت خود حاصل کرد
و با وجود عذاب اخره از دنیا حلقی بر نداشت و بهنگام فتح شهر قند امیر سلطان شاه
پرلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد نزد میرزا عبد اللطیف می آمدند و امیر محمود
توق و امیر سلطان شاه سعید و سلطان یوسف برلاس و امیر اسمعیل صوفی و
در راه برایشان باز خورده پیر و پسر را در غنای کاری زدند و امیر سلطان شاه
براه اخوت رفت و پسرش بعد از دو سه روز وفات یافت و چند روز
بر این قضیه گذشت میرزا عبد اللطیف با ما اندک دوری در وقت مخالفت او با پاد
شاهی با ما کرده بودند بدنگان شده مجموع را بقتل رسانید فی الجمله میرزا
عبد اللطیف از جمیع جوانان ساخته در صحنه ملک و قمع اعدا معمود
که هر سال شکر او ز یک که تاج فرسخی شهر می آمدند و نقد و عین بسیار و پیر شپار
می بردند و در آن روستا نصد فرسخی ولایت ماورالنهر ازیم صورت و سرت
او نیامدند و میرزا عبد اللطیف چون بر سر سلطنت ماورالنهر متمکن گشت میرزا
سلطان ابو سعید را از میان اهل ازغون بیرون آورد و او را نزد خود نگاه
داشته تعزیر رسانید **ذکر کشته شدن میرزا ابابرجا بن سیدان در سال**
تائید بصره من و موجب ان و دیگر و تالیع خراسان در آن وقت که مراد اللطیف

بتهیه

بتهیه اسباب معارضة والد بزرگوار خویش در ولایت بلخ اشتغال میکرد
و حکم سیدان شاه چنین که همیشه با او اجراء و باطاعت و از خان این خاندان عظیم
الشان مغفور و مهابی بودند اظهار خلافت کرده بخارا سبدا و استقلال بدماغ
خود راه داده از استماع این خبر ایش خشم شهزاد ستمینه و دل میرزا ابوالقاسم
بپریشتمتع شد و فرمان داد و تا سر داران اقطار بلا و خراسان با لشکرهای گران
در نخل را بیت فیروزی ایت مجتمع کرد و بعد از اندک زمانی از دهای
دست داد که پشت کاوشهای از قتل جوشن و ران هم گرفت و خرد فرزند
جنگ از در اسلحه هراة بنقضت بموده آهنگ ولایت نیم روز
کرد و قاصدی البک باوغیس نزد امیر بند که فرستاده او را طلبید
و امیر شار التی عرضه داشت که میرزا عبد اللطیف در ولایت بلخ کج گنج
میکند این مرد را خالی گذاشتن صلاح نمی نماید و میرزا با دلاوران نغمه شکار
تا عرصه اسخر رفت و از آنجا امر را نامدار را بجایب سیتان روان کرد و
حاکم مالک سیمروز دانست که با کوه دست در کمز و ن ساعد بین خود را
از دست و دیر لیت که عاقلان گفته اند **بیت** هر که با پولاد بازو می کرد
سپهین خود را برنج کرد و لاجرم در مقام غمبند و اضطرار آمده و از کرد و پشیمان
شده و وسایل بخت و دست مکن و افتقار در دامن شفا او بخت
و سانه چنانز ایامان مو که کرد اسپند که بعد الیوم سر از خط عبودیه بکنند و شراط
خدمتکاری بجای آورد و بجال و لشکر مید و کند و از مقتضای انور و مثال از حب
الامثال در کتزد و دختهای لایق و پیشکشها مناسب مصحوب ایچان جوب
زبان سخن دان و ان و امر او مقربان سخنان ضرر عت امیر ملک را در محله
مناسب معروض داشتند و بیلاکات و تبرکات را بموقوف عرض رسانیدند

لطف اصلی در کم جلی میرزا با بر رستم عفو و اغماض بر جریده هجره ملک کشیدند
و عشرت او را نابوده انگاشته عمان غنیمت بجای مستوطنت محبت
گردانید و چون امیرمند که از توجیه میرزا با بر بجانب سیدان آگاهی یافت امیر
ابراهیم یکم که متوجه راجه طرف سمرقند فرستاد و او را در اندوخته کرده نزد میرزا
عبدالعلیف بردند و مدتی در حسن ماند و چون خود با نهد کله عصیان مبادرت
نموده چون ابرو با و متوجه استرا با شد و میرزا با بر ما فوجی از سیاه فلوتها
را در ظل رایت امیر شیخ علی با در و امیر سلطان ابو سعید داروغه در عقب امیر
فرستاد و سیاه فلوتها در دیار جنوبشان بدور رسید و از جانبین مبارزانی
در میدان آمده شمشیر جلاوت در هم دیکر نهادند و امیرمند که بسیاری از
مبارک دیده بود و وصف نکل و زبیده و تلخ و شیرین و چهره شیده در آن
مصاف مانند شیر زایان بغرید و تیغ کشید و صفها بهم درید و امیر سلطان
ابو سعید را زخمی قوی رسیده و بدان زخم درگذشت و آن لشکر ازیم
صولت امیرمند که متفرق و پیریشان شدند و مردم او از یکدیگر بختگان
رفتند و ضمتش با مصدومی چند در مصاحف مانده و دیگران بغارت و تاراج
شغول شدند و درین اثنا شیخ علی با در برزاید و بیروی دولت قاهره
و امیرمند که بیکدیگر باز خوردند و در هم او بختند و خاک معرکه را بختن کرد
برآمیختند و امیر شیخ علی بیروی دولت قاهره امیرمند که را بقتل رسانید
و او را بر سر نیزه کرده و پایمال جوادش گردانید و چون مجمل توقف
بنو و تجلیل بازگشته برآه رسید و سر امیرمند که را جهت عبرت سایر کافران
از دروازه او بختند و میرزا با بر از جانب سیدان کامیاب و کامران
مراجعت نموده در متوجه خویش نزول کرد و چون خاطر خیرش از هیچ حادثه بود

لباطعش و نشاندگسترده و از دست ساقیان سپین ساق کل اندام جامهای ندام
نوشیدن گرفت و چند روز بغراخت و پیغمبی بگذر آید و در حال این احوال
قلعه این عمارت که در تصرف ککاشکشان میرزا علاء الدوله بود بسج و جید امر محمد صالح
جوان پر دل و خردمند بود و مفتوح شد و ذخایر فراوان و نفوس و بی پایان بخت
ما زمان میرزا با بر افتاد و دیگر از وقایح آنکه در اثناء این اوقات شبی محافظان
میرزا علاءالدین قلعه از غرقیت غافل شدند و او از حسن بیرون حبه راه غور
و حستار پیش گرفت و از آنجا بسیدان رفته کارشش باطله عروج یافت میرزا
با بر امیر خدا در ابدی انجباب فرستاد و میرزا علاء الدوله چون خبر توجیه سپاه
ظفر نیا شنیده از سیدان بجانب عراق رفت و برادر خود میرزا سلطان
محمد خواست که پیوند و میرزا سلطان محمد تجویز این میخ کند و خبر فرستاد
که آن برادر در محاره یزد توقف نماید که ما عازم خراسانیم و حکام غنیمت بدان
طرف ملاقات خواهد شد

میرزا سلطان محمد چون از واقعه باطله خاقان سعید خبر یافت
فی الفور از نواحی جهال و خرم آباد روان شده در صورت اخذت نزول فرمود
و از آنجا بصغمان رفت و در آنجا را احضر فرمود و به جزم تسخیر دمار فارس است
جلاوت برافراخت و شیخ محمد الدین ابوالخیر که ششم از احوال او مذکور شد
بجناب پیوست و ترغیب تمام کرد که میرزا سلطان محمد بدان صوب رود
و میرزا عبداللہ بجزم مراجعت و محاربت بالشکرهای فارس از نیزه ایزد
آمده هم در آن نواحی چند گاه روزگار بگذراند و لشکر عراق اردوهای
شاهزاده را غارت کرده غنایم فراوان گرفتند و میرزا سلطان محمد
مغور بجز و نماز بشیر از درآمد و از اشراف ممالک فارس سید نظام الدین

احمد پاشا استعدای میرزا عبدالقادر و او فرستاد و سوگند یاد کرد که هیچ کس
قصه شاهزاده نکند و معترفی مشارالیه بقلعه شاهزاده نفرستد و او را مطمین
کردانید و بخدمت میرزا سلطان محمد رسانید و اجباب بوعده و نامونه
فرمود که شاهزاده در هر شهر از شهرهای فارس و عراق که خواهد ساکن شود
و الا بخراسان رود و میرزا عبدالقادر با مبد مصاهره میرزا القاسم یک که پادشاه او را
وعده داده بود راه مسافره آهسته آهسته کرد و اسباب سفر او بجات میرزا
سلطان محمد بوصول موصول شد شاهزاده عازم خراسان شده
و میرزا علارالدوله که کما کجیب و یمنیع رعایت او نمود و او در روزی
از میرزا علاءالدوله تروی کردان شده به میرزا القاسم یک چنانچه مذکور
و میرزا سلطان محمد در عراق و فارس ممکن شده که در کنگران
سر بر حفظ فرمان او نهادند اما میرزا جهات و ترکان که انهار خلاف
کردند و لشکر فرستاد و سلطانیه و قزوین را تصرف نمود و میرزا
محمد چون از قفقاز آگاه شد بترتیب سپاه مشغول گشت و نشان
بیوسون حضرت خاقان سعید مغفور رستم فرمود بدان سیاق که
امیر جهات به بعایت پادشاه از اختصاص یافته بداند که چنین استماع
افتاد که مردم او بخلاف حکمهایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده
این صورت بعایت بی قاعده و بی راه است باید که ان ولایت بموت
دیوان اعلی گذارد و بولایتی که حضرت خاقان مغفور هبت او تعیین
فرموده قناعت نماید و در حالک محروسه مدخل نکند و الا میدان
قتال و جدال تعیین کند تا آنچه در مشیت باری سبحان و تعالی باشد بطور
و هر بروی نشان زده در صحبت قاصدی که بر دقایق سفارت معطوف

ارسل نمود و بنفسهایون باشکری از اوراق اشجار فروزون در غیب قاصدان
شد و چون امیر جهات بر مضمون نشان اطلاع یافت از فوت و جلالت
شاهزاده و تبها نمود و باشکری از بیجان روی اجراق نهاد و چون بن یقین
مسافت سمت تقارب پذیرفت از طرفین و سایل و سایل روان ساختند
و سخن هم او و مصالحه در میان انداختند و مهم بر پشتی و دوستی قرار گرفت
اساس محبت و پیمان بخلاف ایمان موکد یافت و میرزا سلطان محمد بتفر
شرف خویش از گشت و امیر جهات بجایب از بیجان مراجعت نمود
ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد به اورد و وقوع محاربه میان او و جناب
میرزا بابیر میرزا سلطان محمد پیوسته هوس ستیز خراسان که تختی حضرت خاقان
سعید و مقطر اسس شاهزاده بود در خاطر خلیفه داشت چون ممالک فارس
و عراق را مقصود کرد اسید و دران دیار او را مانع می نماید و شنید که میرزا
بجایب ما و در انهر رفته داعیه رانج ترکشت لاجرم و زمان داد که از ممالک
سپاه پیکران در ظل رعایت فیروزی آیت جمع آمدند و لوای رعیت بجایب
خراسان افروختند از بسطام گذشت و ایلی از تری برادر فرستاده او را از
توجه خود آگاهی داد و میرزا بابیر نیز سپاه خراسان را فراهم کشید و تجیل تمام
هراة هفت فرمود و در نواحی جام ان دو سپاه سپهر احتشام خون اشام هم رسیدند
و در کشت و کوشش و دینش و نور بصیرتش دادند و از جناب میرزا بابیر خداداد
بست لشکر عراق گرفتار گشت و از پنجم جان نام خود اظهار کرد و دهاندم او را کشند
و دختر امر خداداد و در جلاله شهر بار باصلاح و سدا و میرزا بابیر بود و القصة که خراسان
سنگت بافته میرزا بابیر از معرکه بیرون رفت و لشکر فارس و عراق چندان لطیف
افتند و نفایس امته و اسبان را هوار و استران قطار بل جواهر زده بر رفته خافر

و در اتم و دنا نیز دشمن و خردکار گرفتند که در غزاه خیال اباد اجداد ایشان مکتوب بود
و میرزا با بر بهفت نفر بجای سب قتل و کوران نزدیکی مفتوح گشته بود و متوجه شد
و بعد از مشقت بسیار که در راه بود رسید بقلعه در آمد و میرزا سلطان محمد نیز امیر
سیرا و بخاری را جهت استقامت رعیت بداد سلطنت همراه فرستاد و در این فتح از حجاب
او در حرکت آمد و جناب شریار تاج بخش ملک سنان در بهترین اوقات و خوشترین
ساعات تخطی و جفا نمود و او را بوجوه و مایهون زینت در غایت داد و بعد از
تفخیم امور و تمهید بساط عدل و دادگستر نمود تا مجلس بزم آرا گشته و بعضی خوشتر
و سرور و بخت پر داشت و میرزا ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله را که در صبح زانجا
بود بیرون آورد و بظلمت کیمیا اثر رسانیدند و با پادشاه او را نوشتند نزد پادشاه
و درین اثنا از جانب سمرقند ابلیج میرزا عبد اللطیف رسید مکتوبی که همراه داشت
معرض رسانید مضمون آنکه شمار فتح خراسان و ماران فتح مآورد نیز مبارکباد مایه
میرزا با بر بخت این مشیوه محبت داشتیم که برادر شما بود و الا بر جانیمان
معلوم است که در زمان حضرت خاقان سعید باجر رتبت داشتیم و او در هر
مرتب بود ابلیج سبیله امر اشرف و سببوس فاضل کرده مکتوب بگذراند
و میرزا سلطان محمد مولانا شمس الدین محمد بخش را مصحوب ابلیج میرزا عبد اللطیف
که در این نزد او فرستاد و در جواب نامه سخنان مناسب نوشته ارسال
نمود و در آن رفتن که میرزا سلطان محمد در خراسان بود و در راه سمرقند
قلعه و عسرتا عظیم روی نمود و چنانچه صد من گندم بوزن همراه مسلح چهار صد تن
رسید و با وجود غلای چنان بوضع نه پوست که یک نفر از کسب و نقدان
نان جان داده باشد بخلاف قحطی که بعد از رفتن لشکر ترکمان در خراسان واقع
شد و تفصیل الحال صعب درین اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت

ذکر
محمد بن محمد

ذکر رفتن میرزا علاء الدوله بکجاست که میرزا با بر و استیلائی او است
و کشته شدن امیر عراق بی بی بیخ سیاست او و بیان وقایعی که بعد از قتل ایشان در
در آن اذینکه میرزا سلطان محمد در ولایت عراق مخالفت حضرت خاقان سعید
انظار کرد و امیر حاجی محمد عنایت شیرین ضمیمه با انجناب موافق بود و چون بعد از
وفات آنحضرت شاهزاده برسد جانبا نیز از تقاضای او امیر حاجی محمد بجایست
پوسته در دیوان بزرگ مهرزد و روز بروز هم او ترقی بود تا در امور ملک
و مال که را بغیر از او اختیار نماید و چون ممالک خراسان در حوزة شیخ میرزا سلطان
محمد درآمد و امیر حاجی محمد بمطالبت و مواظبت ترک و تارک و سپاهی غارت
مشغول شد بدین مرتبه که هر چه میرزا با بر در ایام سلطنت خویش انجام کرد بود و بجز
علاوه داد سینود و هر چند دستور عالجناب خواجه عیاش الدین احمد خواند که او
نیز در حرکت امر ترک مهریز و دیگر نومیان و وجوه اعیان او را ازین حرکت
منع کرد گفتند که این امر سبب اختلال مملکت میشود و معیند نیفایدین
سبب خاطر از دولت میرزا سلطان محمد نفور شده و طریق طالب میرزا با بر
گشتند و فوج فوج که کینه بدوی پیوسته و کیفیت حال انجناب چنان بود که
چون خدمتش از معرکه بیرون رفتند بقلعه عمارت آمد چنانچه مذکور شد امیر محمد صالح
که قبضه قلعه بدو تعلق میداشت خدمات پسندیده بجای آورد و میرزا با بر
از انجا بیرون آمد با سپور رفت و او را در خواجه قنبر کبری خواجه شهاب الدین
عبد الله و خواجه کمال الدین حسین در شرایطه دستکاری تقصیری نمودند و بعد از
چندگاه جناب شریاری لطیف استرا با داشتند و کما شکیان میرزا سلطان
محمد پیشان ساخته بران مملکت بار دیگر استیلا یافت و چون مردم از جور
و ظلم امیر حاجی محمد بجان رسیدند و دند روی باستان دولت ایشان از نهادند

و میرزا سلطان محمد چون دید که زمام اختیار از قبضه قوتداران برود دست
بدفع میرزا با بر یکجا شدت و تا خاطر اشرف از جانب میرزا اعلا الدوله جمع شود و او را
بجایگت که میرزا در آن فرمود و او انستی در صورت تقطیم نیست بیا در بر کت
بتقدیم رسانید و چون میرزا اعلا الدوله را بجانب کرسیه روان کرد و زمان داد
که امیر حاجی محمد با دیگران و امراء و سرداران و گردن کشان بجا فخر و محاربه
میرزا با بر در حرکت آیند امر از عراق بآیین و عظمت تمام و عذر و دستگیران
و لشکر است که دید و بهرام از نظاره ایشان خیره میشد و آینه گردون از جانب
مراکب ایشان تیره میکشید رایت جلالت برافراخته بجانب تبریز
روان شدند و از آنجا جنب شهر یار شیشه کار با سپاه کینه گذار از جنگل
جرجان بیرون آمده روی بدفع و استیصال بل صراف و جدال نهاد و آن
دولت شکر تخیلی جنگجوی در مشهور هم رسیده و صحنه است که در تیغ اشفاق
از نیام بر کشیدند ادیم ارض از خون کشندگان رنگ لعل بدخشان گرفت
و مرکزین از جبهه نفس منقطع کشکان با وج اسمان سمت تساو می پذیرت
دو الی اجل دست بگرسان اهل دراز کرده و شمشیر مایه برسم سرفشان
اغاز نهاد و آخر الامر لشکر عراق از ستیزه او نیز غایب و او میر حاجی محمد که از کت
و نجات پای بر تارک افلاک می نهاد و با دیگر سرداران و امراء توان
دستگیر شد بقتل رسید و سگت فاحش کمال اهل عراق یافت و غنیم
ناجسور بدست سپاه خراسان و استر اباد افتاد و هنوز بر تفصیل اموال
پیدا کرده بودند که غلغله در اردوی میرزا با بر پیدا آمد که میرزا سلطان محمد
راقم حروف از مولانا شمس الدین محمد صامی صدر استماع نمود که میرزا با بر
چند صندوق مملو از نقد و امتعه نفیسه از غنایم لشکر عراق بمن ارایه درشت

کس

و ان صدایق در خیمه اشکام یافته من بر سر صندوق نشسته بودم و هنوز اقبال
برنداشته که ناگاه آواز و وصول میرزا سلطان محمد اشراف یافت تفصیل ارباب
النت که چون امر از عراق بجزم رزم میرزا با بر بجانب استر اباد روان شدند
و میرزا سلطان محمد بله و طرب مشغول شد و امر بیشتر رفت از غده و غده میرزا
با بر آگاه شدند و امر حاجی محمد چند نسبت عرضه داشت بیاید سر بر اعلی روان
کرد که مانند کان را طاقت مقاومت با میرزا با بر نیست اگر چه تهاجون فال ساید
اقبال بر احوال این بندگان اندازد مهملات بر جبر حرا دو و لغو امان فیصل
یابد و میرزا سلطان محمد چند روز تاخیر کرده آخر الامر اعراق را بهمد و دست
اعظم نورزاد خواجه غیاث الدین احمد الخوانساری در حدود طوس منوط و بر بوا
گردانیده از آنجا در عقب امر ارجیل روان شد و در انفسه که در تخیل
صورت حادثه را بجزش شهر یار رفع مقدار رسانیدند و اشراف ختم پادشاه
مشغول شده چنان لرعت را اند که بغیر از سیصد نفر نورالامان رکاب
نقدت اقتاب نماند و مانند قنار میوم در اردوی برادر که هر فرد و او و کله
میرزا با بر چون حرم تخیلی بر یکسده و متفرق و پیرشان شدند و میرزا با بر بطرف
بطرف قلع و عمارت و چون شب درآمد میرزا سلطان محمد بخیا الک
مخالفان شاید که مگری اندشیده باشند در همان شب بجانب اردوی خود
مغان بر یافت و در راه دریافت که اعراق او ویران شده مردم هر خویش
گرفته کیفیت حال چنان بود که چون میرزا سلطان محمد از حدود دلاست
کرد و خبر قتل عراقیان بار دوی همایون رسید اعراق بنوی بهم بر آنکه خواب
غیاث الدین میر احمد از ضبط عاجز آمد و هر کسی ازیم جان بطرف بیرون رفت
و او جزو بسیار در افواه دلسنه افتاد و چنانکه مردم متعلقان شهید می دوست

و حیات میرزا سلطان محمد مترد و شدند و در زاریها متواری گشته و ایستادند
 چون عمو و بنو و بیورست رسید از آن بهد حلاقین که گذارشته بود و منقشی نمید و غیر
 کردید و چون خلق از سلامتی پادشاه خبر یافته یک یک دو دو از کتبخانها بیرون
 آمدند و میرزا سلطان محمد بعضی از آن مردم را بقصر رسانید و همبوشان بکلیان
 امان داد و درین اثنا شنید که میرزا علاء الدوله از کرمانسرا به راه آمد و پادشاه غایب
 و بعضی دیگر از متعلقان و نقشبان انجمن آنکس که بعضی رسانیده و چون آن
 تفرقه خاطر پادشاه بهما مکتوبه الی و مترادف کشت با خواص و مقربان
 مشورت کرده فرمود که مردم خراسان با طبع جوانان میرزا علاء الدوله اند
 و او اکنون در به راه ممکن گشت و کثرتا ویران شد صلاح السنه که آورده
 اند از جمیع که میرزا عبد الطیف باسی هزار سوار بمملکت به راه رسیده ان مملکت
 تحت ضبط آورد و ما متوجه عراق شویم بنده خود و هم و شهریار خود با هم
 و رایها بر این قرار یافت که میرزا سلطان محمد آنکس عراق کرد و میرزا علاء
 چون از رفتن او خبر یافت رایه شوکت و عظمت بایوان کبیران بفرستاد
 و خاطر بکلیت خراسان قرار داد و درین اثنا روزی خبر رسانیدند که در خراب
 قصبه فوشخ سپاهی دیده اند و بجهت و این او آرزو میرزا علاء الدوله و اتباع او
 منازل ساکن خود بردارند سر فرستادند تا بکنک پیش فرستند و
 بعضی مردم قنار نوکران شاهزاده را بعضی رسانیدند و چون معلوم شد
 شهریار علی جناب کشت که این خبر اصلا ندانسته روز دیگر لشکر صادرست
 کرد و بعضی از آن خلق فضول بخلق بیاویخت و میرزا علاء الدوله که تویا قتل
 الدین را بمولانا احمدی اول داد و چون خبر توجه میرزا بابر متشرک گشت انجمن
 غمان غریمت بجانب بلخ نهادند و میرزا بابر بعد از توجه میرزا سلطان محمد ببلخ

عراق عازم دار اسلطان شهر گشت و پای بر مندها بنیاد نهاد و بعضی امور مملکت
 که در غایت پریشانی بود و روی آورد و همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین کرد که بعد
 دارا سی مولانا احمدی اول بود مقصود کرد رسید و مدت چهل روز کربان
 بمحاصره قیام نمودند کاری از پیش نرفت و عاقبت میرزا بابر از رفت
 و غنایت در باب تسلیم قلعه مولانا احمدی اول بپا نهاد و مولانا شاهر الیه
 در جواب گفت که وقتی این معنی میترسید که حضرت بهاء الله و الدین عمر با اتفاق
 امیر سید ناصر الدین قولش میرزا بابر را سو کند و بد که هیچ وجه تعرض بخل قلعه
 نکند و در برابر ایشان بنده نشینند و دیگری اگر مقصد ایشان کند نکند از
 ناسا کمان حصار اعتماد کرده بیرون آیند و ان دو بر زکوار در مجلس میرزا حاضر شدند
 تا انجمن عهد و پیمان را بایمان موکد کرد امین و مولانا احمد از سر و شوق دست
 پای اعتدال از افتخار بیرون آمد و قلعه را تسلیم کاش کمان پادشاه نمود و
 میرزا بابر آنچه وعده کرده بود وفا نمود و مولانا را از کف اسن و امان مادی داده
 رعایت بجانب او نمود **و در قتل میرزا عبد الطیف و سلطنت میرزا عبد الله**
و وضع از احوال میرزا سلطان محمد ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بابر
 میرزا عبد الطیف طبع معروف و بدقت ذهن موصوف بود و بقیه ای از افسانه
 از میان انکا متفرد و بجهت ان از قرآن منقود روزی تسوده العلی المتجرن مولانا
 شمس الدین محمد حاجری از خودت فرجیت شاه زاده سخن میگفت راقم حریف
 جرات نمود و از انجمن استفسار نمود که شمار این معنی از کجا معلوم شده که نوشته
 بدرس با تشریف حضور از این داشت و در بعضی نسخ که طلبه بطلبه ان شتمتال
 مینمودند کلمه فخر الملقب از سبب تفسیر کرده بودند بسیار ان مشتمه شد که ان
 صورت چگونه تواند بود میرزا عبد الطیف گفت شهنشه را که کاری پسندیده که

در عرف میگویند که فلان ملک رفت مجموع حصار حوزه زبان مسافین
گشا و گفتند **پیت** افرین بر طبیعت تو کمال خود را اضعیح تخمینیت
دان پادشاه پیوسته خدمت اهل الله کردی و در مجلس پان باب نشسته
و با وجود این حالات بغایت تند خو بود و با سید است و بگناه اندک
عقوبت بسیار کردی و کسی از مقربان و خواص او را مجال نمود که از صلوات و نوا
مملکت با او سخن گویند و بجهت اینکه او حدیثی بعضی رسانید و در آن ایام
نوکران میرزا القاسم و میرزا عبدالعزیز در باب فتح و استیصال او طرح
انداختند و آنچه نامیدند و با آنکه بیعت نیکان او میر سید مجال دم زدن
نداشتند و اجناب در او ان سلطنت خویش این مکتب عمر را کسب نمودند
عبدالرحمن در قصبه شیر و یک پیر خود خسرو پرویز کشته بود گفته بیکسره میخواند
پیت پدرکش پادشاهی را نشاید و کشته شایه بخیزشش نباید القمه جمع
از سطوت میرزا عبداللطیف خایف و بهر اسان بودند با نوکران میرزا
عبدالعزیز فرار دادند که بوقت فرصت میرزا عبداللطیف را از میان
برگیرند و هم ایشان رقم سلطنت محارمی بمیرزا عبدالقاسم شیرازی گشتند
و ان بداندیشان در وقتی که میرزا عبداللطیف از باغ خار بطرف شهر
می آمد از کلبین غدر تیری بجانب او انداختند و ان تیر ما نذیر قدر
کادر آمده میرزا عبداللطیف دست در بال سب زده فریاد بر آورد که الله
او قتلگدی بیخ تیر رسید و معدودی چند که با او بودند از مشاهده ان
حال بریشان گشتند و ان که در بی عاقبت فی الحال خود را بد و رسانید
سرازمه بنش جدا کردند و تنش بصدر خوری بجاکند ندلت انکند بگوشد
و سر او را با فرجه بشید و فرمودن فرو و منی آمد از شیش طلاق در سر میرزا

میرزا

میا و گشتند و آنچه باید و برادر کرده بود در دنیا بد و رسید و مدت سلطنت
او ششماه بود و از شیر و شیرین بد گشت و از مشرق که با ترکمان هندستان
شده بود که پیر خود و متوکل فرمود تا بقتل آوردند شش هفت ماه پیش بود
و با با حسین گشت میرزا عبداللطیف بر تیر زده در تاریخ ان واقعه گفته اند
تقطعه با با حسین گشت شب بجهت اشش بر تیر تاریخ قتل او است که با با حسین گشت
و بعد از واقعه میرزا عبداللطیف امر او ارکان دولت و اکابر و اصغر سمرقند
میرزا عبدالقاسم را پادشاهی برداشتند و در او آخر حیوة میرزا عبدالعزیز میرزا
سلطان ابوسعید از سمرقند که بخبر بخارا رفت بود در چهارم زده گشت زاده
را گشتند او در آنجا خروج کرد و مردم بخارا او را و غوغای از میرزا عبداللطیف
میرزا سلطان ابوسعید را گرفته در محبتش و تارکیک باز داشتند و جمع مردم
سفر کوز اندیش خواستند که چراغی که حق بر او افتد است منطقی کرد اند و گویند
که بزرگ و شرف و انج رسیده در صیغض مذلت و هبوط رفتار اند و در دیگر
که ایلی رسید و خبر قتل میرزا عبداللطیف بخارا رسانیدم انجاعت که پادشاه
کرده بود ندیای او پیش رفت و اجناب را بر سر سلطنت نشاندند
و بعد خدمت ایستادند و میرزا سلطان ابوسعید که بعد از ان از ان سجاوند
سلطان سعید لقب خواهد رفت با وجود بدایه حال و عدم استقلال ملک بخارا
قناعت ننموده روی همت عالی نعمت بصوبت خیر سمرقند آورد و میرزا
عبدالقاسم نیز حرم رزم و بکار گرفت و میان ان دو پادشاه محاربه واقع
شده میرزا عبدالقاسم سلطان سعید مدنی در اطاعت و جوانب سر کرده ان نیکت
تا ان زمانی که دست همایون در کردن مقصود و حایل کرد و جان خود قوم رقم سپان
خواهد شد ان الله و این اثام میرزا عبدالقاسم تیر ششید که میرزا اعلام الدوله

در حصار شادمان لشکری بسیار جمع آورد و غریمت سهر قند دارد و سابقا
مستور شده بود که میرزا علاء الدوله از صدقات سپاه میرزا بابر متوجه بلخ گشت
و میرزا عبدالقدوس از خاظم عروس مملکت خبر یافت عنان غریمت بجانب
شهر سمرقند رفت و عاقبت آن دو پادشاه و لیاط محاربه را با قاضی در هم پیچید
و میرزا عبدالقدوس سهر قند رفت و میرزا علاء الدوله از چگونگی گذشتة سمرقند بجانب
بلخ متوجه نمود و لشکرهای آن نواحی در نظر رایة خویش مرتب ساخت
و کوه تاج شهر بابر کامکار از بهر آنکه بجانب بلخ و قشلاق میرزا بابر چون غریمت
میرزا علاء الدوله اطلاع یافت سهر اولین سپاه را بکو توالی قلعه خستیارالدین جنب
کرد و با لشکر خراسان بطرف قبة الاسلام بلخ شتافت و در قلب زمستان که از شدت
برودت هوا سمن در میان آتش همس قامت کرده اشیر داشت منازل و محاربه
چگونگی گرفت و میرزا علاء الدوله چون از توجیه رایات نظر نایاب نگاه شد
و یار طالقان و کوه ساید خشان رفت و میرزا بابر بقیة الاسلام بلخ نزول فرمود و از
گزشت برف مجال حرکت و محل رفتار متوجه می نمود و با وجود مانع چنین عنان دولت
بجانب میرزا علاء الدوله معطوف ساخت و اسباب جمعیت او را
بکلی در انداخت و میرزا علاء الدوله از سلطه سپاه لغزینا در فرار غرت
نمود و در شکاف کوهی خزیده دم در کشید و خاظم بکریست قرار داد و میرزا بابر
کوچ و اعزق میرزا علاء الدوله بدست آورد و عازم بلخ گشت و بعد از تقدیم
مشورت رای هوای ایالت و ولایت بلخ و شیشخان و قندز و غفران
و درهنگ و سرای برامع ضمیم و بلخفاست بر سهرغال بامیر بیدرویش هزار
اسبی و برادرش امیر علی از زایند داشت و ایشان مدتها بر سهرغال جان سپار
و ضد حکاری شهر بابر جهانیان قیام نموده بودند و فی الواقع آن دو برادر عجب

و سخاوت مکارم اخلاق و محاسن ادب و صفات رضیه و سمات مرصیه از امر او
زمان و صنایع و دوران امتیاز داشتند و قبة الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان
در عمارت و زراعت بجای رسید که غیرت فزای جامع گشت و امیر سردر و پیش علم
تصوف و سیرت ارباب سلوک اطلاع داشت القصة مکتوب می یون از بلخ نهضت
فرموده عازم بهر آنکه شد و در ایام غریمت پادشاه جهانیان دو دار سلطه بهر آن
امر کی کمند و متوجه به یکس نبود و ظاهر گشت تفصیل این مقال انکه میرزا بابر در چین
غریمت بجانب بلخ اولین سپاه را بکو توالی قلعه خستیارالدین باز داشت چنانچه
سبق ذکر یافت بخار گزشتی و غنا و بدماغ نایاب ان بداصل تصاعد نموده اسباب
حصار داری نوعی ترقیب داد که دیده نظار که در ان خیره ماند و بر دروازه حصار
اندرک عمارت ساخت و کاهی در آنجا می نشست و جمع کثیر از طار زمان و سپاه روان بشهر
و سپه و قند میهای تیر و دیگر اسلحه صفت کشید و نزد او می ایستادند و کاهی در بلخ
شراب میخوردند و بعضی اصحاب حسن و ملاحت و ارباب مجال و صحبت را که از کاپا
حصار میگذاشتند بر جوب تکلیف مجلس فرمود میطلبید و شراب میداد فی الجمله مایه
میرزا بابر در کمال حشمت و عظمت بدار سلطه رسیده و در مانع سفید نزول نمود
اولین سپاه همچنان بصیان و لغیان خویش امر نمود و بظلم میداد و فرس و فنا
که پیشتر مشغول بود بعد از وصول رایت همایون بهمان یوسوگ اشتغال می
مینمود و چون قلعه خستیارالدین حصار است در غایت متانت و صمانت
و در ان زمان مشغولند خایر فراوان بود و امر ارباب سنجیران متوجه دیدند
و آخر الامر امی صایب خسرو جهاکیرا تقضای ان کرد که یکی از حمران را نزد او
فرستاد که هر چند من ترا استدعا نمیدانم اصلایرون نیاید که من خود بکجا فروام
اندن و شپس پادشاه پادشاهت و فادو عده خویش آمده پیشتر اهل سمرقند که ان را

قلعه و نستانه که از عقب میرسیم و طایفه از بهادران در آن شب بر قلعه بودند
کرد و ایشان تا آنجا فرقه غلغل در حصار افتاد که مرز با بر رسید و او پس تا بدین حصه
آمده از حله پر دلاان شیخ منصور در راه بخت و او پس خنجر می بر روی او داد
در خندق افتاد و هلاک شد و دلاوران خود را بجهت او پس رسانیده او را پر دلا
اور دهند و سرش از بدن جدا کرد و بخش بجا کف نکلت و هوان انداختند و بعد از
و بعد از دو سه روز بر او را او پس بیستفاده و مراد ترکمان که مقرب او بود و قهر
قلعه را بدست می نمودند ایشان را چهار سومی همراه آوردند و بفرمان ششم خیر کردن
زند و درین اثنا یکی از محضو صان میرزا علاء الدوله را عرض میرزا با بر رسانید که کعبه
پادشاه نزدیک شهر رسید و در دامن کارزگاه غایب شد میرزا با بر فرمود
تا بتخص حال مشغول شد و فی بوناق اسکندر پیک بر دند و او از آنجا بر گشتید
بالعل و پیک و بشو کوری دست منصور می نظر میرزا با بر رسانیدند و فتنش فرود
تجمع مرزا علاء الدوله را محضو طا و صنبو طاس سازند و شش خاصی انجام از سعادت
وقت مامولت **ذکر بدایت ارتقا و تری سلطان سعید مغز اسط و الدین**
میرزا ابوسعید سلطان سعید از شیر و سلوک در بلا ذکر گستان و کوه خور و سحر او
و حکمت و دشت توران بسی را بدست آورد و چند روز در آن بلده در صلوات
انداخت و میرزا عبدالعده چون از آن حال آگاه شد در قلب رستان امرا
و ارکان دولت را با لشکری سنگین بدالشوب فرستاد و با میدی کنان
آهوی رسیده را بدام آوردند و امر او عظام باین و صحتت تمام منار امیر
پموده بشهر می سیدند و سلطان سعید بر ج و باره را مضبوط و مستحکم کرد
در آنجا محضن نمود و در آن غایت افید کار بسته یابی نبات و وقار بجزند
و در امری مشغول گشته آتش پکار اشتغال پذیرفت و چند روز قتال و صراحت

بافر ضلعی مقتول و مجروح شدند و لشکر سمرقند را بحال ماند که میرامن برج و باره کردند
و هر اس برایشان غالب شد و درین اثنا تدبیری پسنیدند و بخاطر خلیفه سلطان سعید
گشتند طایفه از مردم خود را بشمار سپاه او از یک پنهان و پوشیده از شهر پر دلا
و نستانه و تا از دور سیاهی نمودند و آوازه در اندازند که مالشکرا و زکیم که بد و فرستادن
ابوسعید آمده ایم و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و در شهر تقار شد و مانع
گوشد که خان افز یک رسید و سپاه سمرقند را رفتند به این حال دست از کار
و دل از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع احوال و انتقال و جهات و اموال ایشان
بدست ملازمان سلطان سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبدالعده در سلاک
خدا م برام اشتقام انتظام یافتند و دیگران بمشقت و محنت بسیار نقد حیوة
را که عوض ندادند و سمرقند رسانیدند و صورت حاد و معروف داشتند میرزا عبدالعده
بترقیب اسباب خوب و تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول شد و ابواب خزان
گشاده مالی و افزون کرد و با کرده اسب و همیسل آهن و پلنگ شکوه اردو اسط
سمرقند پر دلا رفتند بجانب شاد رخ در حرکت آمد که آوازه سپاه مخالف
از آن طرف بگوشش او میرسد و چون صیت توجه میرزا عبدالعده بلیع سلطان
ابوسعید رسید با امر او خواص خود مشورت کرده فرمود که بجز کل رعناست
افید کار تدبیری نیست و بغیر ارقا می شمشیر ابد از درین امر دستگیری نه خاطر
بکنگ قرار باید داد که فیروزی و غلبه نصرت ایزد داد گراست نه از بسیار
سپاه و لشکر درین اثنا مقوم از ملذمان رکاب سعادت انساب بوقف
رسانیدند که مد است که لشکر ابو الحیر پادشاه از یک دم و ولادت محبت سلطان
سعید میزند و آرزوی آن دار و کرد پادشاه التفات نمود و بجانب او بخش
فرماید تا در غنیمت بجانب سمرقند موافقت نماید و این سخن موافق مزاج همایون

آنکه یکی از مستعدان را بار دوی خان فرستاد و التماس معاونت کرد ابو الخیر خان
خود منتظر این اشارت بود بر فور از یورت خود کوچ فرموده بار دوی سلطان
پیوست و با اتفاق او از شوکت و شجاعت برافراختند و تیر و دیار ماورالنهر را
و بهر همت ساختند و میرزا عبد الله آگاه شده در مقام تحیر افتاد **و ذکر مختار میرزا**
عبد الله با ابو الخیر خان و سلطان سعید و انحصار این استمنان در سعادت
بلند مکان بخت و تاملید سلطان سعید و ابو الخیر خان با لشکری که از
جانب تاشکنت و خجند غنیمت جانب سر قند نمودند و چون در آن راه لشکر
از نیک از شدت حرارت هوا متفرج می شدند خان فرمود که سنگ بیه در نظر
آورند از نیکان بدان کار مشغول شدند و چند روز برای تیره فام و بارندگاری
پدید آمده حجاب صحاب مانع رویه جمال خورشید جهان تاب شد و مومکریان
دشت و صحرا پیچیده بقره شیره از که در جانب شمالی چهار فرسخی شهر واقع است
رسید و از بدایت توجه تان زمان فوج فوج لشکریان میرزا عبد الله بار دوی سلطان
می پرسیدند و صحیح که قصد میرزا عبد اللطیف کرده بودند و از میرزا عبد الله فایده
دیدند قدر نعمت نشاخته سلطان سعید محلی شدند و میرزا عبد الله با ساسی محمل
از آب کوک که کشته در برابر رفت و هر دو فریق بعد از یا سانشه تراغفار
بر اغفار و قول مجاز به و مقابلت استحال نموده میرزا عبد الله چند اخطاقت و توان
او بود پلای نبات و وقایف شرده دست راست و چپ او تمام سخت
و کار از دست رفته قلب نیز مانند دولت او منقلب گشت و آن شاه
زاده صاحب جمال طلل را محال کوفته روی با نهم نهاد و در معین گری توایم با و
پایش در آب و کلی که پیش آمد تا بر او فرود رفت و جمع از غنیمت رسیده او را
گفتند و نزد سلطان سعید بردند و انحضرت فرمان داد و تا در همان زمان

خندش

خندش را با عالم آخوه فرستادند و این واقعه در عشر افجهادی الاول فرسخ و ثانیاً
اتفاق افتاد و چون سلطان سعید تقریباً میوه که اگر لشکر او نیک سر قند استیلا
انواع خرابی از ایشان بر عیبت برسد از نچست در آن چند روز اندیشه منجمی بود
و چون نزد نیک بدر و از راه سر قند رسیدند سلطان سعید با یکی از ازم او نیک
که بشا ولی انحضرت موسوم بود و در مع از حر است و حفظ یادش و بنویسند که نخت
اسپاز آب و هم بعد از آن هر جا که صلاح باشد منزل کنیم و آن امیر تقویت
نموده الاغان در جوئی که قریب بدر دروازه بود است امیر او نیک آب
میجو زد و کمیت سلطان سعید هنوز بسیار نشده بود که انحضرت از جوئی پنا
آمده تا مایه بر براق برق رفتار زده تا در دروازه تاخت و مستحقان را آواز
داد که منم سلطان ابو سعید در دروازه باز گشتید تا در تعرض سپاه او نیک
سلم مانند او بر فرورد دروازه گشت و ند و پادشاه خود را در شهر انداخت
و دروب را بر مردان کار و دلیران بسیار سیر و در ضبط برج و باره قیام نمود
ابو الخیر خان در پیرون محبوب و متحرک ماند و سلطان سعید نزد خان کس فرستاده
پیغام داد که این ولایت را از سرداری چهار نیست و خان بنفس خویش در اینجا
توقف نخواهد کرد و بحسب ارث و استحقاق این ولایت بمن میرسد
انکون حق درم ز خود قرار گرفت اگر چندان متوقف شوند که با م ضیافت
قیام نموده شود و میثاید ابو الخیر خان صلاح در مصلحت دیده سخنان طایم
در برابر گفتند و سلطان سعید در استهضار خاطر هلاکوشید و از لغو و جبار
وضع تبعی و اسبابان را بهوار و جوایز و خلع تبعی و استران قطار از امیر جو
و مقدر و بود و بیرون دستا دو خان خشنود شده صلاح در م رحمت
دیده و روی بدیار خود نهاده در مقعر و مستقر شرف خویش آرمه گرفت

و چون جناب رفعت آیتاب شیخ الاسلام الاعظم خواجه مولانا کرار اس و سید علی
بود و بامیرزا عبداللہ صدیقی در پشت و پادشاه از اشارت او تجاوز نینمود
شاید که دولت میرزا عبداللہ با نفع امر انجامید و سلطان سعید بخج
میرسد از سمت دروان شده بخراسان و آمد و میرزا با برادران او را
متوجه باز نذران بود و چون جبر استیلا سلطان سعید باور الهز و آمدن خواجه
مولانا شنیدن در دست او و انجانب را بار دوی همایون طلب داشت
و نزدیک به وصول امر او ارکان دولت بر حسب اشاره علیه انحضرت بهتیار
شافتند و چون مجلس اعلی رسید پادشاه سپای خواست و شتر اعیان عظیم
و اصلاح بجای آورد و از احوال باور الهز استفسار کرد و مدتها جناب خواجه
مولانا در خراسان معزز و محترم بود و روزگار گذرانید تا از زمان که پادشاه
سلطان سعید متوجه وطن خویش شد **در کتب و اوراق سید سلطنت از عرفان**
جناب خراسان چون ابر بهاران و حرب انجانب بجزر ابا برادران پای درآمد
بر وجهی در موضع خراسان چون بوس تسخیر ولایت خراسان بار دیگر
بر ضمیمه انور میرزا سلطان محمد استیلا یافت تو اجماع بر ام قبولت باطل
حاکم مجرد در دست داده لشکر با جمع آورد و فرمان داد تا در بلده قمر قنار
پزند کما شکرگان بموجب فرموده علمند و بموکب ظفر نشان از بلده
طلبه شیراز بجزیمیت فتح خراسان روان شده باصنهمان رسید
و میرزا با برادران ولایت بسطام تفصیل این احوال شنید و بعد از تقدیم
مشورت رای پادشاه فریادون فراتقصا ان کرد که خواجه مولانا را
برسم سفارت نزد میرزا سلطان محمد فرستد تا امتش فتنه که بتجدید
بالا گرفته بزالال بصنحیت و موغظت بنشانند و بوجهی که صلاح گوشه و هم

مصالحات تفصیل رساند و جناب شیخ الاسلام بموجب فرموده فرمان فرمای نام بخج
ار دوی میرزا سلطان محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه از امر
تعیین و بتجلیل و تأخیر من هذا القبیل و تقوی فرمود نگذاشت و آنچه و تلمیح فرمود بود
بتقدیم رسانید بشرایط او ارساله قیام نمود و بایات و احادیث حسن
صورت مصالح را در نظر پادشاه جلوه داد و میرزا سلطان محمد بن ابرو
والقبول متر و دمی بود و خواجه مولانا چند نوبت آمد و شد کرده التماس صلح
نکرد که در سینه آفر لام قرار بران دادند که مخفی و لایحی از مملکت خراسان
و ولایت عراق نباشد و خطبه و سکه بنام ولقب همایون در قمر و میرزا ابا برادر
و عزیز کرد و در برین جمله از جنابین عهد و پیمان بسند و خواجه مولانا ناگزیده متفق
الوطر بار دوی شش هزاره فریادون از پیمانست و میرزا با برادران بر صلح کرده
باز نذران رفت و مردم خراسان جهت اقامت زمستان در انجا قرار
بامرتبب دادند و درین اثنا متواتر که میرزا سلطان محمد و فرزند و پیمان را
بطاق کشیان نهاد و از بطام و دامغان گذرشته در اسفغان رسید و از
استماع این خبر آثار تعجب و شرم میرزا با برادران دیدند و سپاه تفکر برقصا و ضمیر انوش
خاضق آورد و بعد از تقدیم مشوره خاطر خیر بخار بر قرار داد و چون شتر خندان
باسامی افزون از حاکم و ایرافلاک از خجیل باز نذران سرود آمد و میرزا
بجز چون عهد شکسته بجانب اسفغان روان شدند و در انجمنان باطامت
ولایت خراسان فرستاد و از انجبه امیر عبدالرحیم و لدای را نصیب ولایت
قمتان روان کرد و مشار الیه چون بدان حدود رسید مولانا ناچار بیادول
که منصب قاین تعلق بدو میداشت با تفاق فرمان ترکان داد و غمخواران بجزیم
رزم عبدالرحیم از موضع خود دست برداشتند و هر دو کرده بیکدیگر رسید و شتر خج

و بکار بر افروختند لکن خراسان غالب آمد عراقیان را که بر پیش گرفتند و
عبدالحسین که سردار ایشان از پای در آمده سر او را از بدن جدا کردند و بار دو کس
میرزا بابر بردند چون بصفحه آمد چنین فتحی روی نمود و خراسانیان بر تلک و نهرست توفیق
شدند و خیانت کردند و قوتی تا زمانی اندازند و یافتند و میرزا سلطان محمد چون شنید
که میرزا بابر متوجه اوست از استخر این مبارکشته روی توجه بایستة ابله نهاد و چون
دو سپاه بیکران در موضع چناران بهم رسیدند صفها را ست کردند و میرزا سلطان
سیخ از نیام اشقام کشید و بیشتره صاعقه که در چهار امیر بخت و میرزا بابر بکلمات توطئه
یزان محار بر می افروخت و مبارزان هر دو طرف در میان میدان می باختند
و بیشتره و شمشیر و خنجر کایکدی می ساختند و امیر نظام الدین احمد ولد امیر لعل الدین
فیروز شاه از جو الغار جدا آورد و بر افکارش که خراسان را از حجازی برداشت و شیراز
که دست راست بمجاونت او استظهار تمام داشت از پای در آورد و در ایران
ساری که در بر افکار بودند راه قرار پیش گرفتند و امیر ابوسعید مریم از لشکر عراق فکرت
گزیده نزد میرزا بابر آمد و عرض کرد که میرزا سلطان محمد قاصد قول است
شرایط اصحاب در اینجا بمرعی باید داشت و مقارن این حال میرزا سلطان محمد
بر سمند که بیکر کشیده بود اوج جادوست افراخته باطلایه از نامداران بجانب قول
از پیش جلو او که بران شدند او بمیان سپاه قول در آمد عساکر مغول را از آن
جوار بنب قدم حرات پیش نهادند و عراقیان را از آمد او باز زدند و برین
طویل کشیدند که شش مبارزان جانبین از غیر قدرت بصحرای ظهور آمدند و عساکر
بیشتر فتح و یوززی بر بر جم فرمان خراسان و زمین گرفتند و شکست بر سپاه عراق
افتاد و راه فرار نمودن گرفتند و میرزا سلطان محمد در میان معرکه تنها ماند
و ضد منقش را از حنی کران رسیده گرفتار گشت و او را در دم در مصاف کاه نمود

میرزا بابر

میرزا بابر آوردند که بامران سپاه سوار ایستاده بود پادشاه مظهر و مظهر
زبان ملعون در سرش شمشیر و گفت از جانب من چو واقع شده بود که آن آینه
فقد خون و مال مسلمانان کردی و با آنکه بدانان کشته و ویران شده برقی
هیچ ترا چنین حاصل شد باز لشکر با چاهبخت کشیدی و بدینان گرفتار شدی
میرزا سلطان محمد جواب داد که ای برادر در امور ملک اشغال این قصاید
نمیاید و میرزا بابر بیخ و اغای جمع مردم کوتاه اندیش که پروای نام و ناموس نکران
و از خویش هم ندانند آتش بقل بر اداری جهان که در شجاعت و مروت و سخاوت
از مادر و پسرش او فرزندی بسا له می فراوان متولد شده بود و زمان داد و دار
بدنامی دنیا حال آخره نیندیشید و مدت زندگانی اوستی چهار سال بود و ده سال
حکومت کرد و پنج سال بجهنم حضرت خان سید حمید فضل و بیخ سال دیگر
با استقلال و غش غفران مال شاه زاده مدار سلطه مرآت رسانیدند
و در کینده محمد علیا کوه پیرش آقا که مرقد میرزا بابر بنفراست مدفون کردند
بجای از جبر استخوان تخت بر دیواره طبع عاقبت رحمت برد و از غریبه
اتفاقات و بدایع حالات آنکه حرم محترم اجنبی اقایکی در فراق مونس قدیم
آه سر و اندر سینه بخار و دلریش میکشید تا در همان دو سر در شربت ناگوار کرد
چشید و میرزا بابر بدین فتح نامدار مغول و مباحی کشته شکرهای آنی بجای آورد
و فتحها با طاعت ممالک روان فرمود و طرطنه کوس غنمت و مجربوست بیخ
ساکنان ملک و حکومت رسانید و چون خاطر از جانب یک برادر جمع داد
به هم دیگر برادر خود میرزا علاء الدین الدوله که او را مقید همراه خویش داشت
خبر و اذیت و فرمان داد که جهابین او را بمل میل از خود نوز با مره باطل سازند
و بتجدد نفس که این کار ناشایسته مفوض بدو بود و میرزا علاء الدوله بطلایه لعل

آب در چشم آورده و بگلها را حکم بر نمهند و آن مشتق میل استین بر یکدیگر بجانب
کشید و میرزا با بر که طبیعت او بر کرم و سخا و حسن خلق و وفای کوزه و دیر برادر ترتم
نکر و بقا و ست قلب و قطع صلح رحم خود در اورسلک شیره و مرقه عباسی ^{فخر علی}
و سایر شیزه و کمان بی یکس استقام داد و اگر عذر برادران پذیرفتی و در قتل ^{میرزا}
علیکم العیوم برایشان کشید در میدان دنیا کوی سبقت بکارم اطلاق و محاسن
اوصاف ربودی و روز جزا موجب رفعت و درجات و احوال منتهیات او بود
امیر تو اقباب توفیق ازلی تا بر که تا بدو سعادت غایت لم برین تا که او را یابد
ذکر غنیمت خرد و علی الاطلاق بجا سبب فارس و عراق و معاودت و انجذاب
و گن او بر تختگاه هرات و دیان بعضی و فایح و خلاصت کردی نمود در آن ایالت
میرزا با بر چون خاطر از جانب اخوان جمع کرد و غنیمت عراق و فارس مصحح
و بدان سبب که میرزا سلطان محمد از راهی آمده بود و خلاصت ان
ولایت نمائده بعد از تقدیم مشورت رایها بران قرار یافت که بدین
ترتیب رفعت از راه برود و متوجه ممالک عراق شوند و این نخست امری بود
خارج قانون توجیه که در قانون راه عراق از پرده تقدیر بیرون افتاد و میرزا
جهالت و ترکان اختیار ان راه که محل عبور سلاطین گردون قتل استخوان
جمله ضعف و فتور سپاه پادشاه کا حکم فرمود و دیگر خطا ان بود که میرزا
با بر در کتوبه که بعد از واقعه میرزا سلطان محمد با ذریه پاجان و مستاده ^{شیراز}
و این معنی بود که تصور میرزا جهالت است که در باب عجزش که خراسان و پشت
چه مناسب رتبه سلطنت ان بود که فرمان واجب الاتباع بیوسان زنش
بنام میرزا جهالت شرف نفاذ یافتی و در باب خطبه و سکه سخن بر اندی او را
مبتاعیت و مطاوعت خوانده از معدود و عهد کلمات در میان آوردی و بیخ

طیلمانی

کلید بران مرتب بشدی ذنی الطبع چون موکب همایون بظاهر طبله تون رسیدند
ولایت نیافت بود و رعایا غلظت را با مید غلظت در صد و بیج می آوردند میرزا با بر فرمود
که لشکر این هر جا غلظت یا بسند تصرف نمایند و سپاه قیامت خیزیب بهمانه
غلو جتن در خانههای مردم رفت آنچه در نظر ایشان آمد برداشتند و از زنب و سبب
دقیقه فرزند اشغند و رامیت فتح آیه از بلده توفان در حرکت آمد و منازل طغنه
بدار الحادیه بر نور رسید اکابر و اشراف از اطراف بدرگاه عالمین رسیدند
شیرازیه غنیمت بجای آوردند و از امر امیرزا سلطان محمد اول و امیر ^{سلطان}
فیروز شاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث سلطان حسین شرفت با پیوستن
شد و تربیت یافته تبارت دیوان اعلی متعین شدند و همچنین خواج غیاث
بیر احمد و مولانا یعقوب لبعادت ملازمت استقامت و یافته مصیبت غنیمت
سرافراز شد و موکب ظفر قرین از دروازه اعیان بر دروان شده و قطع مصیبت
نموده در شش بر شیر از نزول اجلال کرد و اکابر و اعیان فارس هر اسم شدند و پیش
بتقدیم رسانیدند و اقباب غنیمت و عاطفت پادشاه با بر بصفحت احوال
ساکنان ان ولایت تافت و میرزا با بر چند روز در ان بلده صبت نشان
با خوبریان مصاحبت و مجالست اختیار فرمود و بساط عیش و نشاط و فرحی ازین
مهمند داشت و چون داد و لود و سدر و دوا و از بزم عشرت و ضلوت مبارک سلطنت
خواستید و در ان ایوان که واقعه میرزا سلطان محمد در موضع جباران دست داد میرزا
با بر ولایت عراق و فارس را با بر غنیمت کرده هر یکس را بجای دولت و در انجا
ساده را با بر پیشخ علی بهادر از زان داشت و ششده تم را با بر در ولایتش ^{بنازک}
و ایشان از راه سی متوجه ساوه و تم کشند و امیر شیخ عار عیار ابطاعت نام بود
از منفوعند که در ایندی و بیمارگان از غنیمت اضطرار بخت ترا که در ان فراموشی بود و غنیمت

ممنونند و ترکخانان مانند بلای ناکهان در منزل امر شیخ علی با در نزول کردند
و اورا گرفتند و میرزا امیرانش و فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید
عراقست را یکجا در مشتت حرب و جنگ بکنک ترکخانان آمد و ایشان بعد
فتح ساوه و متوجه بلده قمشه شدند و امیر درویش علی نیز با رعایا آنجا حاضر شدند
نمونه بود و با وجود آنکه قمشه مولد و منشأ او بود و القصد امیر درویش علی بر جوباره
مصنوعه ماکروه در شهر متحصن شدند و ترکه که مجاهره مشغول شدند و درین اوقات
میرزا با برادرش از بعیش و عشرت اشتغال داشت و هر دو از آن ممالک خدمت
توسل میجستند و از آنجا امیرزاده الوند ولد اسکندر قزاقیوسف بک بک حکم انتظام
پسوست و لمحوه نظر اعزاز و احترام گشت و بعد از انقضای چهار ماه که پادشاه بخلاش
جزم پیش در شهر شیراز بر نامی دانش گدراستند خبر فتح ساوه و گرفتاری شیخی
ها در و محاصره امیر درویش علی را شنیده توجه و همت بر دفع فتنه ترکخانان گماشتند
عظام را بجانب اصفهان روان کرد و ویار فارس را بمیرزا امیرالدین سبزه نوبخت
کرد و بنفس شیخ از شهر شیراز بیرون آمد و عازم عراق شد و در استار راه ابلج
رسیده از تقریر او بمساجد جلال پسوست که در خراسان فتنه آشوب برپا شده
به میرزا علاء الدوله خروج کرده خلق بسیار نزد او مجتمع شده اند میان این سخن
انست که باری سبزه و تقایم جهان بین میرزا علاء الدوله را از آسب میل نگاه داشت
و میرزا با برادر خراسان عراق رفت اجباب خود را بطایف الجبل از شهر همدان
بکنار آب مرغاب انداخت و از آنجا بمیمنه و فارس برفت و در آنجا مملکت رست
سلطنت و عظمت برافراشت و آن ولایت یورت ایلی الواس ارات
بود و امیر یادگار شاد را در سربل ایشان مادام الحیواته بواسطه مصاهره شاهزاده
شاه را بر طرف خرمی با است بر فرق قزاقین میرسانید و میرزا علاء الدوله همچو این

عالم را

مملکت را حاضر خود می سپیداشت بلکه ملک خویش را انکاشت امیرسلطان محمود
ولد امیر یادگار شاد و سایر امراء ارات بر سلطنت شاهزاده عالمیان اتفاق
نموده که خدمتکاری او میان جان بسند و مضمون این بیت سعدی ماند و مصطلح
میرزا علاء الدوله آمد **بیت** ازلتایان بر بدر و ما در اقباب در خدمت سکان دست
بسته اند میان و بعد از اجتماع لشکر و انتظام احوال سپاه میرزا علاء الدوله با امراء
مشورت نمود و راهیهای بران قرار گرفت که نخست بجانب بلخ روند و خاطر ارباب
امراء هزاره سی فارغ سازند و بعد از آن عنان غنیمت بطرف خراسان معطوف
دارند و بمضافات آن غنیمت بال لشکرهای از آسته متوجه گنج شدند و امیر سر درویش
و برادرش امیر علی بنبراد اسی بلخ روان نواحی جمع آورد و عنان شجاعت بطرف
قوم ارات تحریک دادند و چون هر دو در راه بر ابراهیم رسیدند و شمشیرها را بنام
برکشیدند و سنانها برافراشتند بر یکدیگر تا ختمتند و از خونهای کشکان در محراب و بیا
روان کردند و عاقبت لشکرا ارات از سستند و او بر عاجز نشد و راه فرار
پیش گرفتند و امیرسلطان محمود ارات رعایت نام و ناموس میکرد و با شجاعت
و وقار میفرستاد و تار متقی در بدن داشت جنگ میکرد و مردمی آنقدر و نگاه داشت
تضایعی بر معقل او آمده امراء اسی مظفر و منصور شده عنایم نامحسوس گرفتند
و میرزا علاء الدوله با طایفه گروهی گردان شده بودند و دیگر مردم که در ارات اطلاق بدو
ملحق شدند از راه لشکر امیر عیاش الدین متوجه دار السلطنت شهر اهه شدند و در شهر
مذکور ببلوکات عیاش فرستاد و آشوب بر خاست و امراء عظام که از قبل میرزا با برادر
بجایست قیام می نمودند مثل امراء اسی ترخان هراته و امیر درویش بلخ و امیر
از مرو و خان بدیع میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر درویش بلخ از هراته شهر آمد
را در نواحی هراته دریافت و میرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیارده و در ضمن

در زمان سلامت بیرون رفت و لشکر با شش متفرق و پراکنده شدند و تا رسیدن
 لشکر بگردان میرزا آقا که در ایلیه تمام امیر در پیش کفایت شده بود و میرزا با بیرون رفتن
 خراسان اطلاع یافت توقف در حالک عراق صلاح ندید و در حین شبانه روز در حرم
 از گوشه نشین و غنای مغربیت بجانب مرکز دولت و مقوم سعادت خویش مملکت
 کرده در پست و ذوی عیال مذکور را نسبت منصور و نفیته یزدن زول اقبال که در جانب
 قضایایهاست حقایق ایام مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده و فرمود
 مجلس اظهره من کشت و موبک های یون از بلده یزدوان شده چون متول رسید
 انولایت را از فرمان ترکان باز ستند امیر غیاث الدین سلطان حسین را
 در کاب نصرت انتساب از توان نهضت فرمود و سایر وصول بر عرصه ابراهیم
 هراته مسبوک در آید و در آنجا تقصیر حال مرزا اعلا الدوله کرده چنان موضوع بیست
 که خدمتش بعد از فرار از مکر که امیر سردر پیش عالم سیمان شد و از آنجا بجانب عراق
 رفته و با امیر زاهدان در آن ولایت ملاقات فرموده و ملوک نظر اغراض او تمام آمد
 اکنون در آن دیدار و کامی فرغانه بال روزگار میگذرانید و حاضر خطیر میرزا با بیرون
 از جمیع جوانب جمع شدند تا اینها و تمهید نمود مجلس بر نم و طلب سیار است و از دست
 سابقان کل اندام از شام تا صبح و از صبح تا شام راجحان و شراب ارغوانی
 می نوشیدند و تاهی توانست در از دیار خرمی بر سر میگوشتید و چون خرمی
 آفاق از مملکت فارس و عراق نهضت فرمود و انواع قضایا در آن دیار روک
 نمود و یکی از چند امیر را سلطان سنج که بر حسب فرمان صنیع بلایا و فارس بدو تعلیق
 پذیرفته بود از خدمات لشکر ترکان روی کردان شده و بخراسان آمد
 و سعادت تقبیل انامل فیاض میرزا ابوالقاسم با بر سر سعادت گشت و ترانکه بود
 فارس و عراق استیلا یافته و شامت مخالفت و مخالفت کل جهان عیال

بمشا و مال

هشتاد و سال از دست خاندان بیرون رفت چنانچه مضمون این مقال از سابق کلام
 گذشته و آئینه بوضوح می پیوندد و درین سال خواجه نیکو سیرت خواجه غیاث الدین
 پیر احمد خوانی غضب میرزا با بر گرفتار گشت و نیز هم تکلیف منیع دولت توپان
 از او گرفتند و اعراض لغایب بر مزاج ادا سستیا یافته و دیگر اسباب تا توپان
 روی نموده بدرجه شهادت رسید و در مرز اقلین الاله از حضرت قلب سمار ولایت
 شیخ زین الدین الودین الحوائج مدفون گشت و خواجه ششمین مردم بر سران مراد
 عمارت علا ساخت و املاک خوب و مستغلات مرغوب را بنا وقف فرمود و تقاضا
 امدتکامند و رضی عن سایر اصحاب الخیرات و عتد **ذکر نهضت میرزا با بیرون خرمی**
بر نیت دفع استیلا و تقویت ترکان و شقاق فرمودن در ولایت جرجان میرزا
 ابوالقاسم با بر عزم اشقام از باب عناد و شقاق دست خیر فارس و عراق از دست
 شوکت و لو از حشمت برافراخت و در او اسطفاصل استبان بجانب دیار
 جرجان روان شد و منزل و مر اصل سمجوده در طبرستان جرجان نزول ابراهیم
 فرمود و چند روز در آنجا توقف کرد و در آن منزل از مرد و عیب صورت آعجب
 روی نمود و مفصل این مجمل که میرزا با بر در وقت معاودت از یورش عراق
 میرزا خلیل حکومت دار العبادت یزد و باز داشت و خدمتش چندگاه در آن
 ولایت رایه مکتب برافراشت و چون حرم ترکان بدیار عراق استیلا نمایند
 شاهزاده غنای توپان از یزد و بجانب خراسان تافت و موبک های یون
 پیوست میرزا با بر او را در آن خورش عطف کشیده و فرمود که ملک و مال از تو
 در بیخ نخواهد بود و در آنجا این اوقات طایفه از مردم جاه جوی فتنه انگیزان
 ندیل ابران داشتند که نسبت میرزا با بر عدزی اندیشند و اندیشند که با
 بر سر روی نهادن هر کس را دست ندهد و ان مفیدان خوار دادند که

همکاری که شرب مدام در ایام جلوس و صحبت با ساقیان سیم اندام در خاندان
خلوت میشد که هر چه خوانند از پیش میرو و دست بر روی نمایند از چرخان
این را از شخصی که با آن بجزمان و مساز بود صورت مکرر بد سکال از اجزای میرزا با
رسانید و پادشاه فرمود که تحقیق این امر نازک امر او را در کان مشغول شد
و بموجب فرموده عمل نموده بعد از نقلش بوضع پوست که آن سخن است
و عدل آن بد آموز را گرفته بقتل رسانیدند و دو نفر در میان ایشان لفظایان
میرزا عبد الطیف اشکام داشتند که از پیم سلطان سعید کینه آمده بودند و نیز از شای
معتقد و محبوس گشت و در روز محبت و دوم رمضان او نیز بر آید عدم رواند
و میرزا میرزا اسخرا غنایت و برتر میت فرموده اسباب سلطنت او را
داشته بدار الامان کرمان فرستاد و بغض همایون بعد از انقباض اما رمضان
در حرکت آمده صحراهای سلیمان محکوم فریزی نشان گشت و در مقام امیر شیخ
که کجج آوردن لشکر متوجه قندهار و بقلان شده بود تا حدود و در خشان رفت به پناه
فرزادان رسیده و بفرستد یا بوسه گرفتند و چون رستگاری نزدیک رسیده
بعد از تقدیم شوره یورت قشاق مملکت ماوند در آن مقرر شد و فریاد هم
ذمی قنده صحراهای و سعید سلطان آباد و استرآباد مضرب خیام ستمایه مملکت هشتم
گشت و بویکب همایون در آن رشتگان در ولایت جرجان اقامت نمود و در
اطراف بندت تو سلسله از آنجا قنده و السلاطین سعید عبدالکریم که حکام مملکت
بود با ردی ظفر قرین پوست و بیکیهای پادشاه نامه گفتند رسیده و ملاحظه
الرفاهت و ایتام گشت و همچنین سادات هزاره و حبیب خدیومت رسیدند و میرزا
هم را بشرفیافت فاخره از خدمت انصاف از او یادداشت و چون فرستادن
بنهایت انجامید میرزا با برآوردت قشاق کوچ کرده در معتزلات جرجان بر میزید

که ناکاه از جانب بلخ ایلی سعیده خراورد و دیسان این سخن نیست که امیر ترش
و برادرش امیر علی هزاره ای کامی از حیوان گذشتند یا لشکری گذرانند و قرین
بولایت سلطان سعید میرسانند و اجناب چند نوبت عفو و اغماض فرموده و عاقبت
اقتل خشم جهانسوز را شغال با فرود از آب آموی بگیر کرده و عاقبت بلخ مقوم شدند
و امر از همراست رایه جلالت افزاخته تا اندوه پیش رفتند و بعد از شش و شش ماه
ظفر و نماید نصیب سلطان سعید شد و امیر بر درویش و برادرش و امیر علی هم در آنجا
رسیدند و مملکت ایشان در تحت تصرف بندگان درگاه آید سلطان سعید
در ظاهر بلخ بختن تمام آرام شدند و چون میرزا با برآوردت سخن استماع کرد و در خاندان
فته را هم از شیخ عراق دانسته از عرصه استرآباد ماند برق و باد در حرکت ممدت
کرده و بکویت اسباب یورش ماورالنهر عازم خراسان گشت و خواججه الدین سعید
سنه را که از خطاهای ارکان دولت بود برای تحصیل مال خود صفت بسیار و استخراجه
بدر اسلحه تیرا فرستاد و وجه امر را محبوب لور و او را که در خواججه مشارایه
مبقتدر رسیده اینجا امکان مطالبت بود و تقدیم رسانید و این در غرض خاندان است
در اندک فرصتی از عایاست محض گردانید و بسبب خطه حصول موصول شد و میرزا
بابر بیک با او عیش در آمده خواججه و جد الدین و سایر امرای دولت با او دوستی
یافتند مفصل آنچه گرفتند و بدو موقوف عرض رسانیدند و عنایت پادشاه از
مجموع آن و وجه برابر او لشکر کمان قسمت کرد و درین اثنای بسام علی پوست
که در آن او ان که میرزا عمار الود در از جانب بلخ بپوشید و در پنهان به راه آمده بود
بدر نفیس ابراهیم راه داشت از او در مخزن محکم گذارشته امر او در میان بکیت
با قوتهای زمانی قیتمه که بهاء ان در قوت مدرک و بلخ هیچ متوجهی منصفه بد شد
و مجلس شهریارها بختن رسانیدند و اجناب بگوشه چشم در از آنها نگریت فرموده و از آنها

مناسب عورتانست و همه را بروی پوست آن حرم و طایفه که محرم بودند ازین
داشت و بعد ازین قضیه اندک مری میزرا با بروی نمود و در چند روزی کجای ایشان
پای مبارک در رکاب آورده بانگت جو غنک غزیه فرمود و دیوان سید علی
تیرانداز تیر تر تاب انداخته از میل به دیوان قطب الدین بگذرانید و مشمول
انعام فرادان و احسان پدایان گشت **ذکر غنیمت میزرا با بر سر مقدس رضی**
بر حینت امر از سعادت دینی و مشایب اخروی میزرا ابو القاسم با بر سر
حجم شعبان بخرم جانب شدند از باغ سفید باغ مختار رخسار که دو تمام ماه مبارک
رمضان در آنجا با در صلوات و صیام قیام نمود و چون طلال فرخ حال شوال
ماند جام زر رخسار در نظر اهل استعمار جلوه کرد یکجا بنب عید که پنج ششم فرمود پانز
عید بگذرد و بمنزل جایون معاودت نمود و چون شهر یار عالیجناب بر آن
ایام از در کتاب شراب توبه در شت از اسباب بود و در ضمن بود
بیز از ام الخبایث چیزی نامرتب نگذاشت و تمام شوال در آنجا سعادت و اقبال
گذر اسید و در اوایل ذی قعدة از آن موضع بصوب مشهد در حرکت آمد و در حین
ماه مذکور رایت در چهار باغ مشهد منزل اجلال کرد و بپراق تشاق در آن موضع توقف
افتاد و حکمها بطلع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد و امیر حسن جند از لطاف
شایان ز فرست از آن صد و در برضیاستند و امر او محترم در غزه محرم سده صدی
سین و غانای غنیمت نمودند درین اشارت داده خوشی که میان امرا بود و میزرا
سجده استسکین داده بود در میان اندوین مع موافق مزاج جایون نیامد و امر
را غضب فرمود و مقربان و اچکیان ایشان را ملامت کرد که قرار بر آن دادند که گشت
سلطان رونده عهد و جهان سبندند از کجانب امیر خدا داده امیر شیر جامی در پهلوان
حصین دیلنده و از کجانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسین علی و خواجه

و چه الدین سنان بر و فرضا بخش آمدند و عهد و پیمان بستند که مدینه العجمه بیکدیگر کشند
و در مقام عذر و فریب هم نباشند و جهان را بغلایان موکه ساختند و میزرا
باید در آن رفت تا مانا در مشهد رضوی گذرانید و در او آخر ایام شت تا چند روز
نشا و شکار و جانور بر آسیدن کرد و تا نا حیرت را در کان رفت تا گاه ناخن آن شکار
که محبوب طبع شهریار نمید مقدار بود شکست و خاطر ازین متعذر و متاثر گشت
و در چهار روز معاودت فرمود و جناب سلطنت قرب سالی از کتاب شراب
اعراض و اجتناب فرموده بود و در زمره توبه کاران اشطام یافت چون از قیام
را در کان باز آمد زبان فصاحت پیا نش برین پست ممر گشت که **بیت** بعد عمل
کل شدم از توبه شراب مجمل که کس مباد از گفتار تا ثواب مجمل و در چهار روز فرمان
رضی داد که مجلس بزم آرا گشت و اسباب عیش و طرب و نشاء همیشه گشتند و بجهت
باش شاه کامکار و شهید یار فیض مقداره از دست ساقان سر و قدر از عذر و جهل
خوش کرد که رشید تا از جام جام شراب ناسازگار چشید **ذکر انتقال میزرا ابو القاسم**
ازین جهان گذران بر صحنه رضوان و جنت سرای جاویدان قال الله تعالی
کل شیء ذائق الا وجهه نزد هر کس با اعتقاد هر ذی نفس این مصحف محقق و مؤتمن
که با سینه و باقی ذات پاک خداوندی است و بس **بیت** هر که آمد بجهان اهل
فنا خواهد بود و انکه با سینه و باقیست خدا خواهد بود و مولد این مقال اشغال
و ارتحال شش زاده بهمال میزرا ابو القاسم با بر برها در حدین میزرا با سینه است
و شرح این واقعه تا ایله آنکه جناب باین بیان جهان بینی و تقاوه اولاد حضرت صاحب
میزرا ابو القاسم با بر در پست بیج رسع الشان مقرون نشاء و کامر این از چهار باغ
مشهد در محدثه مقداری مسافت قطع نمود و بی توقف در جات معاودت
فرمود و در مجلس جایون بمنزل بزم آرام گرفت و چون لحظه گذشت مزاجش

از جاده اعتدال متوقف گشت و در مقام غضب بنصب امیرانکه پنجم برخواست
و اهل مجلس سپردن رفته تا هم گفتند که خمار شرباری قوی شده و ندانند که
از دست ساقی اجل رطل کران خواهد گشت سید که هرگز نبوشش نخواهد آمد و در چاشت
همان روز یادش را را شکست شد که زمان ارتحال هنگام اشتغال ازین سرای برکت
و با او نشناختن زبان کشاده از هیچ منای تو برنش بود و وصیت حیوانه را
بمقتضای اجل تسلیم نمود و انالله و انا الیه راجعون و وضع و ترفیع و تضرع و کبر در
درنا و نیز در آمدند و فرخ روز اکبر و منور و در محشر درین مرصع و در نظر هر شد روز
دیگر تجزیه و تکفین اجنبی بر بن دین مبین پرورشند و غش مغفرت مال با
تأیید تام بر گرفته بکنند که حضرت خاقان سعید در جوار هزار فاضل الانوار
امام ششم علیه التحه و الرضوان ساخته بود و بجاک سپردند و اطباء صادق بقیه
طن و قیاس استقال سنی از رسوم احساس میکردند و از یکی قرب جو اجزیه
امام طوموسی الرضار امویند قول ایشان میکردند و در تاریخ وفاتش مولانا
شرف الدین عبدالقهار فرماید **پیت** اقباب ملک بارخان مانند کچخان
خوشید پنهان در خور است در بیع الثانی فضل بهار لاله را ساغر زخون دل
پر است صد چرخ را کفتم جگر با جاک شد دیده را از شک دامن پر دست
این چه حالست این چه تاریخست گفت موت سلطان مولید بابر است
و مسود او را ق را این دو بیت در ان ایام بخاطر فاتر بگشتن درین مقام
ثبت افتاد **پیت** شیر که بشیر است ملک همان را ناکاه فتاد در دلش
سیل خبان هر کس که تاریخ وفاتش برسد بر کوی که سر نهادش بارخان
از بدایت سلطه میرزا بابر در استر آبا و تا آخر ایام حیوانه او مدت در سال بود
و حکم مطلع او مدت هفت سال در تمام خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بنفاد

می بخامیه

می بخامیه **پیت** میرزا شاه محمود و بعضی از قضایا که در ایام سلطنت او
و در همان روز که میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت خلف صدق او را
میرزا شاه محمود که در سن یازده سالگی بود سلطنت برداشتند و امیر حسین
برادر امیر شیخ ابوسعید را با تومان او به راه فرستادند و درین روز شیخ زاوه
پیر قوام که منصب صدارت فایز بود و با اتفاق پادشاه با کاراک طغیان کرده بودند کوشش
سزا دادند و شتر حاضر را مصلوب سازد و امیر حسین جاندار از شتاب پور که سیور غالی بود
مبشده آمد به شرف دستبوس شاه بزرگ شرف شد و رسوم غریبای آورد
روز دیگر هم بدین جانب بازگشت و امیر حسین علی از جانب هراه عرضه داشت که
مضمون آنکه در آن روز که خبر واقعه مایله براه رسید میرزا سلطان ابراهیم
از قید حبس خود را خلاص ساخت عازم جانب مرغاب شد و شرح این قصیده غریب
مسطر خواهد گشت ان الله تاقا و امر او عظام بعد از هر سه روز که بوظایف عراق
موند و در کاب میرزا شاه محمود عازم هراه گشتند و در آن روز در اوج آن روز
امیر با حسن قاصدی رسیده به جام آورد که ولایت جرجان چون دولت قاهر
مضبوطت و بندگی در مقام فرمان برداری بهر چه حکم شود بدو عمل نموده آید
درین اثنا از نزد امیر شیخ ابوسعید که در حسن رفته بود خبر آمد که میرزا سلطان بخیر
بعد از واقعه جان نوزده شهر یار مردم میخواست که پی توقف متوجه شود و ابابو اسطو آنکه
شنید که امیر شیخ ابوالفضل از سپاه پیش میرسد دو سه روزی توقف نمود و چون
تأیید او و امر ایام رسیدند جانب تون و ستاده امیر سلطان حسین بکوب
با چون بیست و پنجم امیرش را بر رسانید که خاطر از جانب این ولایت جمع در
که بنیاد مضبوطت و بند و در مقام خدمتکاری و جانب پاری متر صد فرمان تیار
درین اثنا شیخ بزرگ از مر و آمده عرض داشت که میرزا سلطان سنجو نخواهد که

چو در عین سرکشی آورد و سر بتاجت کوی نشود و بی آورد و جان بلیغی بفرسید
که میر جیب که دارو عزان ولایت بود چون شنید که میرزا با بر خشت زندگان
برای جادو و این کشید چنان سر اسیر و پیران کشت که از می غفلت میرزا
میرزا سلطان الیم غافل ذایل ماند و شاه زاده فرصت عینیت بدست آورد
ظلام از باغ شهر بیرون رفت و بر سر باره بر آمد ببلایین الجیل خود را از
دیوار پست دار سلطه هرات بیرون انداخت و بتلقین ملهم بخت مساحت
بخانه امیر احمد ترخان رفت و امیر مشار الیه بقدم شاهزاده ارتشاج دست
مؤده بقدر میسور و مقدور فشار و پیشکش تقدیم رسانید و از اجتماع بندگان
دو لخواه کثرت و از وحام تمام حاصل شد شاهزاده و امیر احمد ترخان اردیوار
پست بیرون آمده و امن کوه مختار را لشکرگاه ساختند و درین اثناء
شنید که از جانب مشهد گروه اسب میر رسند و میرزا سلطان ابراهیم و امرا
چون بران کثرت اعتمادی نداشتند بعد از تقدیم مشورت عازم جانب
اب مغرب و میمنه و غاریاب گشتند و بمقصد رسید لشکری تمام در نظر
رایت فتح آید جمع آمدند و امیر حسین مر جیب را بجلت و مشتاق انکه میر سلطان
ابراهیم را کذاشته و درین ولایت حیل از وی حاصل کرده و از شهر بویکات
نیز اموال خودان گرفته درین ولایت میرزا شاهی در سیده در پست و ششم
ماه جهادی لادولی بیابغ مختار منقول گردید و بعد از چند روز بیابغ را خان را مستغیر
سلطنت ساخت **ذکر حدیث و قیام متفرقه ظهور از امیر پرت** درین سال
اعتراف اندی و ستین و ثمانیا امواج فتن و انواج محن در حرکت آمده توان
بلایا و معنای زوایا در ولایت خراسان حضور میرزا سلطه هرات با کذا
چون عمره زیارتی دو شوکت نافذ فرمان خالی ماند و هیچ وجه با حال ملک

راه یافت سخت بلائی که نافذ شد ان بود که امیر شیخ ابوسعید چون از مشهد
و خراس به راه رسید فرمود تا سر شمار کنند و در هر سرک مبلغی بکنین
مؤده و بسج امیر مشار الیه دو لیتم بد کردار و خواج کلان برکش و خواج علی ولد مولانا
امیر خواج بدیوان شدند و اظهار کفایت کردند اولاً محصول است بقیع
خیر را از مساجد و مدارس و خوانق از اهل علم و فقرا و ارباب استحقاق باز بستند
و ثانیاً آنچه از سر بار گرفتند بودند یکی را از جمع کرده تحصیلت نوشتند و بخیالت
واقع شد و چون وجهی که طلبه با خود معجز کرده بودند که کسب از و نیاز از ان بر سر بار نداشتند
پذیر بودند و محصلان تشنه آغاز نهادند و خلاصی بعضی که نخته و برخی لشکر کشته و
روی مساجد و معابد نهادند و دست بدعا و یارب برداشتند و هر چند اثر رفت
و اعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند خدمتش در باب طلب غلط
شدند ناله و فریاد مردم بجنب فلک نهم رسید اخر الامر تیره و غامض و مان بر بند
اجابت کار کرده رعایا بیچاره در همان روز بجان دمال امان نمانند همین این
مقال انکه امیر سیر حاجی بنا بر صلاح مملکت در پست و یکم جادی الاخر سال مذکور میرزا شاهی
را از بیابغ را خان بشهر آورد و در روزهای ماضی بلا ساخت فرمود تا در بوق
منادی کردند که از وجه سر شاری کسی فلسفی کفریده ندهد و آنچه داده باشد
استردا نماید و همین حکم کرد که نوکران امیر شیخ ابوسعید را در شهر بر جای بمانند
غارت کنند و صبحی که شیر از ملازمان جناب الامتاب تاریخ یافته بهرام شفتیم خان
بیرون بردند و بعضی امر اکاز کردار و مختار امیر شیخ ابوسعید و تخت و بیکار او بر
بر تاشک بودند بشهر درآمد و ما همیشه کما وقت نمودند و امر از ترخان اگر چند از ناله
خود که در بیرون حرکت نموده بودند اما ضعیف با همیشه حاجی موافق بودند و ان
مردم اندرون شهر پارس است شدند و امیر شیخ ابوسعید با برادر خود حسین علی

از بهادران مثل قدم کابلی و غیره که همه مردم نامی بودند شب به شب بر تپه بخت
رفتن مشغولی کردند و فریب بطلان اقبال هر دو برادر با جمیع از مبارزان نامور اند
دو برادران بیرون فرستند و امیر حاجی با غلبه بنوه که دشت و کوه از او حاکم گشتن ان
کرده است و آمد و عقب مخالفان روان شدند و امیر از ترخان نیز از اتباع و نوکران
آراسته بند و امیر شجاع در حرکت آمدند و همچو عام بخت بود که زبان خامه از ترغیف ان
بشکام بجز و تصور اعتراف مینماید و هر دو فریق را در محلی کوه مختار اتفاق ملاقات افتاد
و امیر نظام و خواص و عوام از لطافت و جوانب امیر شیخ ابوسعید و نوکران او در آمدند
و دهشت و حیرت برایشان چنان استیلا یافت که کسی را مجال ان نشد که دست بر تیرگان
سیف و شان دراز کند و شامت کوفان بخت شامل امیر شیخ ابوسعید شد و بجز
ظلم پیدا بر زرکاران و متواصل گشت و خدمتش را از اسب فرود آورد و نذر او
که بفلک دور فرود بی آورد و همه از بدن جدا کردند و عجزه لنگرین از دروازه
ملک آویختند و خلاصه همگان جمع شدند و با مالی دار سلطنته هرات را از تیغ و حضور
و انشراح تمام موصول گشت و اصحاب متوال صدقات باراب استحقاق رسانیدند
و از مضطرات و قالیع این سال قتل امیر ترخان است مفصل این مجمل انکه در انشا این حال
که مطور شد خبر پیوسته میرسد که لشکر بسیار هم جوشن در و نیزه که از در فلک اعلام
انجام میرزا ابراهیم سلطان مجتمع شده اند و شاه زاده خیال تسخیر سلطنت هرات
دارد و در ان اوان زمان اختیار مملکت میرزا میرانشاه و میرزا شاه محمود و قریبه
اختیار امیر شیخ حاجی بود ترخانین و امیر نظام الدین احمد با امیر حاجی در باب صلاح این
دو شاه زاده مشورت کردند و بر ان اتفاق نمودند که هر جرای صواب محمد علی
کوهرش ادا و اقتضا فرمایند بدان علما نیندجه نسبت بانوی عظمی بان دو شاه زاده
سمت تادی داشت و مزاج ان محبت مایل بدان بود که میان ان دو پسر

سلطنت صلح واقع شود و وجهه این هم ترخان شاه که از محمدان محمد علی بود و غایت
مرغاب نمود و از جمیع امر بحکایت بر در درین انشا، جمعی از مردم شرر فتنه نیز
در خلاصه امیر شیخ حاجی نشاند که میل و محبت محمد علی نسبت میرزا علاء الدین الوداد
و فرزندان او میرزا سلطان ابراهیم بر همگان روشن و مبین است و ترخان
یان بنا بر رعایت ملاحظت جانب ایشان نخواهند گذاشت اکنون درین
قتضیه بدیده اسعاف باید که رعایت و ملاحظه باید کرد که همه یکی منحصر خواهد شد امیر شیخ
متوجه شده بر دفع امر از ترخان بکشت و ان قوم محکم از غرور گشتن ان
و انصار و جنل حشم بیرون خدمت بشمار کجا بخاطر رسید که تصاریف روزگار و عجاوین
لیل و نهار تصد ایشان تواند کرد و امیر شیخ حاجی با پهلوان حسین دیوانه مقرر کرد که هر وقت
که ترخانین همه مشورت بگویند که از ان در آیند نوکران دست بر روی غایت
امیر از ترخان با بخت گشتند و امیر نظام الدین احمد فرود شد چون وضع مجلس را دیدند
که فتنه متوجه است و را بهمانه بیرون انداخت چون او غیبت نمود نوکران امیر شیخ
و پهلوان حسین دیوانه تصد امر از ترخان کردند امیر شیخ ترخان کلودی در دست داشت
که بدن گوشت پاره میساخت از پنجه ان کار در ابرشکم امیر شیخ حاجی نزد در ان
مجلس و امیر اولیس ترخان و پسرش یوسف ترخان و امیر شرو ترخان بر تیغ ستم گشته شدند
و امیر غیاث الدین علی ترخان را از زخم کاری رسیده بهر از شقت جان بیرون
برد و امیر شیخ حاجی از زخم کلار و بروی افتاد و جمعی او را کشته پنداشتند و امیر شیخ
ترخان پناه پهلوان حسین دیوانه برد و همراه او از کوه کنگه بیرون آمد و ان جا ماند
چون ان جنان را بقتل رسانیده بجانب خواف که سیورغال او غرمت نمود و امیر نظام
الدین احمد از ان مملکت بیرون رفته رجعت مسافت می نمود و از راه زیارتگاه
خانم تون شد که بر او رش امیر سلطان حکم انجا بود و در انشا راه پهلوان حسین پند

بد و باز خوردند و جنگ واقع شد و امیر احمد بدرجه شهادت رسید و امیر شرایه بصیانت
مسیح و سمات پسندیده انصاف درشت و بکمال حب و جمال متعلق بود از ملکات
روید و اعمال و تیره متعلق و امیر غیاث الدین ترخان و مولانا احمد لیا دل از این در طایفه
نوخوار جان بجانار کشیده مستوجب درگاه میرزا سلطان البرکسیم شدند و امیر حاجی چون
مرکب ان امر خیر با ملک شد میرزا شاه محمود را بقلعه اختیار الدین در آورده و همیضا
کوه پشته و آغا نیز باستقواب او بشهر آورده در مدینه خاقان سعید ساکن گشت و امیر
مشار الیه از خرم کار و امیر اوس ترخان ضعیف مزاج و نالان بود و بصلاح جهت شغل
منیو و دوران و لایسوسه فرمود که میرزا سلطان البرکسیم عازم جانب برایت
و میرزا شاه محمود و امیر شیر حاجی بیایغ مختار رفت منزل ساختند و جانب تفصیل
انتخاب قاضی قطب الدین احمد الامامی باشارت محمد علیا که پشته و آغا قلعه
شهر را مینویسند و کوه مستحقان بدر و از ما کما شست **و که عبوس بر سر امیر البرکسیم**
بر سینه با دست و عمارت او با بخت و استیقا او برایشان بفرستد که میرزا سلطان
البرکسیم چون خود را از مجلس امر صیوب بیرون انکند با احمد ترخان و طایفه از دو جوان
بجانار آب مرغاب رسید و نخست جمیع دست داده بعد از آن که تفرقه و پیرش با حال
انجذاب راه یافت و بار دیگر ان مبعاج سروری نهاد و اسباب پادشاه از مشغول شد
و موبک لوزانساب از حد و آب مرغاب نصف فرمود و به جانب و اسب مطهره
روان شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صیاب روز شب نفهم تر جیب بیایغ مختار
رسید و میرزا شاه محمود و خان فر از جانب مرشد تافت و امیر شیر حاجی بلافهما
نیزه تو شافت و در همین روز میرزا سلطان البرکسیم بصلاح فرخنده و بخت نیز تافت
نصف النهار بیایغ مختار تفرق کرد و طایفه از سپاه بکامیته میرزا شاه محمود طبع
در عقب امیر شیر حاجی رفتند فرج اول ملک قائم ولد امیر اسکندر ترخان و دولت

کینکس

کیندی طغائی و قورمان ترخان و حاجی خلیل مراد و حاجی عبدالقادر که فرقه بدرگاه پادشاه
را ساینند و ملک قاسم قورمان لبخانت محمد علیا که پشته و آغا از قتل خاص شدند
و دیگران بجهت شهنیاست که قار آمدند و فرقه دوم با امیر شیر حاجی رسید و چه واقعه
و زخمی قوی بدست امیر مذکور زدند و خورش مجروح و بد حال بقول نیزه تو آورده و میرزا سلطان
بتوفیق ملک علام در کتخانه ابا و اجدا و غلام خورش فرار و لایم گشت و خواهم و عوام را
در نظر غنایت و عاطفت ماوی داد و در تاریخ عبوس او کفر اند **پت** شاه که بعد
و سیکر ملکست چون دولت و بخت ناکر ملکست غیبت چه بر سر پشته نشانی
تاریخ عبوس بر سر ملکست و میرزا سلطان البرکسیم روزی چند از رخ راه شست
حرکت بر آسود و خواجہ شمس الدین محمد بخاری را بترکت خواجہ محمد سعد الدین برغیب
وزارت سرافراز ساخت و ایشان مال او پس از زلزله که در عرض چند روز مشغول
کردارینند و درین اثنا میرزا سلطان البرکسیم شنید که امر امیرزاد با بر در حد و جان
موبک میرزا شاه محمود و پیوسته اند و عازم تسخیر در سلطه همراه شده و او را
توجه سلطان سعید نیز گاهی مباح علیه میرسد میرزا سلطان البرکسیم بفرم میرزا
شاه محمود در این جرات برافراخت و قرا بهادر را که از حضوران و معتقدان مراد
بود در شهر داروغه ساخت و چون اعتقاد کلی بجانب مولانا احمد لیا دل داشت
صنعت و کتوالی قلع اختیار را بجد و کار و دنیا او باز گذاشت و در همین توجه بجانب
جام مرجب را که در زمان مجلس شاه زاده از توقیر است در و بود آورده بود فرمود
تا هر کس از جاهای او بختند و او بیایغ جان شیرین تسلیم کرد و خواجہ وجه الدین اسمعیل
سالها وزارت میرزا با بس نفوذ و میرزا اعلاء الدین کرده بود در این ولا از میرزا محمود
روی کردن شده پناه بیارگاه ملک استیقا آورده بیکم میرزا سلطان
البرکسیم گرفتار شد و بعد از شش ماه دولت فراوان در قصبه قوشخ متعلق گشت البته

ان دو پادشاه زاده در طلب ملک در جالی ربابا امرش بملک بهم رسیدند
و میسر و منیر و قلب و جناح ار استند و در برابر یکدیگر صف ارای شده و قاضی
بهم شده خاطر برکشتن و کشته قرار دادند و برافزار و جوانان مرز شاه محمود آمدند
میمنه و منیر و میرزا سلطان ابراهیم را از جای برداشته و کشتگان را قاتل کرده
چند فرسخ را نند اما قلب سپاه منقلب نشد درین حال امیر احمد با جمعی جوانان جنگجوی
پلنگ خمی صلح بر قول میرزا شاه محمود آورد و از آن هنگام ان نیز بر بیجا ننگند
دریای و غایبی شب است و دو قارخانان مترزل گشت و میرزا شاه محمود از
معرکه روی گردان شده خان غریمیت بجانب مشهد تافت و بسار از بوه
سپاه و اعیان درگاه او گرفتار شدند و چندان غنیمت گرفتار نطق از احوال
ان عاجز آمد بدست سپاه منصور افتاد و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه
مغلوب شده دل از ملک و مان بر گرفته بود و بیع احمد ترخان غالب آمد و در وقت
که کشتگان بجانب مشهد روان شدند و چاشت روز و شبانه نسبت و ششجلی
خبر بدار سلطه به راه آمد که میرزا شاه محمود و ملک و ده بعد از زمان مردم انبوه
رسیده گفتند که میرزا سلطان ابراهیم بدار سلطه به راه رسیده کرد و اعلیای
رایت هایون مقرون بخیر و صلاح و فرود جناح نزل اقبال خواهد نمود **و اگر چه**
سلطان سعید بجانب خراسان و بیان سبب ان سلطان سعید از آن زمان
که بر سریر دولت سلطنت ماوراءالنهر نکل یافت و رعیت خیر خراسان در خاطر داشت
و چون خبر وفات میرزا ابراهیم اثرش اعلی رسید ان داعیه تا یکدیگر بفرست
درین اثنا امر شیخ حاجی که حکومت خجند و متعلق بود و قاصدی به میرزا ترخان
معروض داشت که مردم خراسان از پادشاهی فوکیست خالی است اگر خان
غریمیت بدین طرف معطوف گردد و بی تکلف مجموع ان در قضا اقدار آید و

و سلطان سعید بعد از استماع این حکایت مجال تاخیر و توقف نماید لاجرم
کثیر زمان او حکما داده غم تنگی محاکم خراسان بن جمیع بلاد و اوصایایران
جزم فرمود و از دار الملک سمرقند بیرون آمده بر عت روان شد تا از آنجا
عبور نمود و خان بتعجب بر اندک با و صیاد شمال کردیم سمنه جهان بهای خردی حال
نمیرسید و شب رایات هایون منازل امر اصل می نمود و روز بهر جا که رسیدند
توقف می نمود و چون بجد و به راه نزل اجلاس نمود و قاصدی فرستاده از
آمدن خویش اعیان و اثرات را اعلام داد و چنانچه سبق ذکر یافت و در وقت
درود و قاصد به راه جناب شیخ الاسلام اعظم سبیل خاریه العلماء فی العلم مولانا
الدین محیی ~~السنی~~ که میرزا سلطان ابراهیم جناب را بر سالت نزد سلطان سعید
دست داده بود و التماس مصالحت و جواب شنیده که بعد از وصول به سلطه بر
هر چه مقتضی وقت باشد بجای آورد و خواهد شد باز آمد و جناب بدر و روانه
ملک رسیده با اتفاق مولانا احمد یاسول که در عید کشته داشت پل روانه کشته
و جناب شیخ الاسلام میان علی روان و دروازه لفظ متعبر ماند درین اثنا خبر آمد که
امیر سعید مرید که از غنما امر سلطان سعید است نزدیک در روان نهاد
مولانا احمد یاسول قضاة و ایام و اکابر اطلبید گفت میخواستیم که با اتفاق شهر را بکشت
نمایم و بنا بر عدم مساعدت روزگار از ان خیال در گذشتیم اینک کلید در دروازه
شما در نید و بهر کس که تسلیم نماید حصار اختیار الدین خازن ولی نعمت مست و اعتماد
کرده انرا بمن سیر و تارفتی در بدن باشد کجی بخدا هم داد و از شیخ آفرید **سلطان**
نخواستیم شد و جناب قاضی قطب الدین احمد الامامی و سایر اثرات و اعیان
مدرو دروازه ملک رفته در باره کردند و جناب شیخ الاسلام در آمد و گروه انبوه
از لشکر سمرقند بشهر در رفتند و دار سلطه مفتوح شده اهل حصار از اطاعت

و القوادشع نمودند و چون موکب سعادت نشان در قریب سال سلطان زمان
ملکوت آن نزل فرمود سادات و قضات و اکابر و اشراف و مولانا علی مرتضی
پیرون آمدند و ظایف پیشکش و شایخی آوردند سعادت تقبیل انامل فیاض
شدند و روز دیگر شهریار علی المطلق از دروازه پنجاق با ندرین ملده فخره
خرامید و در باغ شهر که مختصا قدیم سلاطین عظیم القدر بود فرو آمد و حضرت محمد
از معتبران و مخصوصان باریکاسطنه را نزد مولانا احمدیادول فرستاده او را تعقیب
بیکران وعده داد و خدمتش را باطاعت و انقیاد و عود فرمود و مولانا احمدیادول
گفت که میرزا سلیمان ابراهیم ولی نعمت منست و این موضع را بمن سپرده اگر در غایت
و دیعت اعمال و اختلال در زرم بعضیان و کفران منسوب کردم و دیگر از این بزرگان
ناگذاختن نمودم من کردست تصدیقیت زمان بر زبدا من عرض او مراد و در قید حیوة
باشد امثال این امور از من توقع نباید داشت و مرادین کار معذور باید فرمود و حضرت
پادشاه باید یقین دادند که اگر از آسمان تیغ بارد و از زمین سان روید از این کفتم
تجاوزه نخواهم نمود و السلام فرستادگان بازگشته اینچنین شدند بودند بوقت عرض
رسانیدند و سلطان سعید بیرون رفت با محمد علیا گویش و آن اوقات نمودند در
تعلیم و تجلیل تقدیم رسانید و باغ زاغان را استقریر سلطنت کرد اندید چون مولانا
احمدیادول بچو ابهامی درشت مبارکت نموده بود در شش ختمها نوزده ساله
اسباب محاصره فرمان داد و اهل قلعه بای در مقام مدافعه و جان نجات فرشته در صحبت
و ناراحتی هر اردن و مدت چند روز نایز و قتال و جدال التهام داشت و در میان
را هم از پیش منرفت چه آن قلعه است در غایت رفعت و مناعت و با حکام و قضا
و در آن زمان مردان کار و ذخیره بسیار مشغول بود و در چند دستور اعظم تواریخ
مخصوص دیوان در فتح آن سع نمود بجای نرسید در آن اوقات مقصد

بمسمع جلال رسانید مذکور قاصدان میرزا ابراهیم سلطان نزد محمد علیا گویش و آن
ترود میساید و اخبار ملک و لشکر تحقیق نموده باز میگردد و مبادا صورتی روی نماید
که تذکره کند پذیرد باشد و از اتفاقات استماع افتاد و کمال ایام سلطان سعید
نیزه تو در دست ما بود و او امیر شیر حاجی را طلب داشته شمارا از قلعه خبر دست ما که
تا گویش و آنغا در هرات باشد آمدن این بنده با بنجا ممکن نیست چه با وجود قتل
ترخانان و حیوة میرزا ابراهیم از دیگران این توان بود فی الجمله سلطان سعید
در سنه ماه رمضان با فساد و مفند ان بقتل نماز که مینج خرات و منشا امیرات بود
بقتل رسانید و این محقر کنجایش شرح و بسط مکارم احقاق و محاسن اشفاق ان
با تو عظیم نازد و از غریب و قلیع سه احدی استین و ثمانه در هرات کئی ان بود
که سه مالی و سر زرشک بقلب و نقدی از رعایا اسچاره انجامد یکسال گرفتند و سخت
میرزاسته محمود دوم میرزا ابراهیم سلطان سیوم میرزا سلطان الوصدی درین
دلا امیر شیر حاجی از قلعه نیزه تو آمده شرف پاپوس سلطان سعید حاصل کرد و چون
خرو از سر افراشته و امیر شیر حاجی در صین بیرون آمدن از نیزه تو که تو اقله با
بعقدی قویین کرد و بعد از آن صورت غریب در حصار روی نمود و میان این سخن
النت که همرا از اساقان جنگا با و غلیس بر که نام روزی نماز دیگر کوفندی در قیوم
آور و سخن کرد داشت گفت و چون روز نماز ختام اقامت یافت التماس و کشت
انجا باشد التماس او مبدول افتاد و دیگر که در نهانی کندی با خود درده بود و چون
شب قدری گذشت و مردم حصار در جواب غفلت فرو نشتند که کعبه را که با
ایشان موضوع داشت یکیک را بکند بالا کشید و چون داشتند که از حصار تر
رسید که مردم قلعه را با ایشان تاب مقاومت نیست تیهما کشید و هر که
قلعه فرستند و او را بفریب راست چند زخم زده از حصار اخراج کردند و دیگر

خان قلعه حصین رسیدن که در ربع مسکون شمشیر زلف نظر ندارد بکنک آرد و چون
زمان اختیار قلعه نیزه بود قبضه اقتدار دیگران آمد دست خیمه صهار اختیار الدین در
حجاب تعویق افتاد و اخبار غلام از جانب پنج و ما در انهر رسیدن گرفت
و سلطان سعید با امر آشورت نمود و برای بران قرار یافت که رانیت لغت
شمار معاوذه نماید و ظاهرها که در حالک محروس راه یافته تدارک فرماید **ذکر معاوذه**
سلطان سعادت سمات و شتر از خلاصت **هراة** سلطان سعید چند کادار سلطنت
هراة اقامت نمود و با صلاح کلام غم مهربت جرم فرمود و جناب معالی اعیان
قاضی قطب الدین احمد الامامی را با دیگر اعیان طلب داشته تا ایشان گفت که
مکنون و محزون خاطر ان بود که من دار سلطنت هراة را تحتکاه ساخته در انجا قنات
نایم امامی چند در جانب پنج و ما در انهر ساچ شده که معاوذه فرض عین
مینماید اکنون این شهر بشما سپردم و امیدوارم که بعد از آرد و در فوین تفرقت
افزید کار در فصل هراة متوجه این دیار شوم و سلطان سعید مقرون حضرت و انبار
تاسع شهر سوال از ظاهر هراة منقضت فرمود و باقی حوالات و مطالبات بلیک
اقضی القضاة و الولاة معاف داشته فرمود و تا مادی که درنگ مسیح آفریده
بر عیای تعرض نماید و پایی غنیمت در رکاب نصرت اشباب آرد و بر عت
هر چه تمام تر در حرکت آمد و امرا را بیشتر ترسم اخبار دستا و تا غبار فترت برامه
ولد میرزا عبد اللطیف را بر فرخ تیغ ابدار فرودش نند و امر ادر نوامی پنج نوی سینه
چنگ که در خاطر از جانب او فارغ ساخته و بر او شس میرزا محمد جو کجا جان را
مع که پیرون برود سلطان سعید ان سال بغلغ مال در پنج قسلاق فرمود و
بعد از ارتحال سلطان سعید از هراة مولانا محمد سیادل و قوا نهاد که در حصار
اختیار الدین بودند در قلعه کشت و نند و شهر را که رودی بخیر اید آورد و دیگر

معمور و ابادان نمودند نمودند و میرزا سلطان ابراهیم که در ولایت خوزستان
و با خزر بود از رفتن سلطان سعید بجانب پنج خزر یافته اظهار استیسا نمود
که مفسدان را که در زمان سمرقندیان سر بر آورده بودند سیاست فرمود و چون عمر
دار سلطنت هراة از سرداری صاحب و جو و خالی بود و امیر احمد تر خاتر ابان جانب
فرستاد تا بتدارک خلل در لال ملک و علل مشغول شد و امیر شاد اله در عید اله
جهت ترویج روح کوه پشته و آقا ششی بزرگ ترتیب کرد و قنات کلام علام را
بجای آورد و فقر اطعام مالا کلام دادند **ذکر رفتن میرزا سلطان ابراهیم بجانب**
استراة و باز **کشتن از مقصدی نیل مراد** چون میرزا شاه محمود از مع که میرزا
سلطان ابراهیم روی کرد ان شده و بمشهد رفت رفوی چند در انجا
توقف کرد و از ان موضع بجانب استراة و شافت و امیر بابا حسن برادر اشخ
ابو سعید که در ولایت جرجان حکم با استقلال بود و خدمات شایسته بجای
آورد و اسباب سلطنت شاه زاده را مرتب کرد انید و میرزا ابراهیم از
بجیعت میرزا شاه محمود و آگاهی یافته تا بسیار مفضوز چنان در حرکت آمد
که صبا و دبور از هم آبی او باز ماندند و از راه نشا و باز رفتم چتر همایون خال
سایر اقبال بکند و ما زنده زان انداخت و میرزا شاه محمود نیز بسیار
نامحدود و از استراة پیرون آمد و خاطر بر حوب و قتال قرار داد و در خلال این
قضیه کس نادر که در خاطر کس از ملازمان ان دوش زاده کند شسته و کجواز
بهم ممکن غیب ظاهر شد بیان این سخن است که میرزا ابابا حسن از غایت نخوة
در دستکبار بر طراز اول لاهم از زندگانی میکرد و بسیار بلند تر از حد انصاف و اوقان
خود میر کسیت و بعد از فوت میرزا با بر تعظیم و تحرا و روی در از دیار نهاد و از
بار او سرداران و کون کشتن ما زنده زان آرد و خاطر می بود و پسته

از میرزاهاست. استعداعات خیر و ولایت استرا با و مینوی و ندو میرزاهاست. بهر
خیال استخیر مملکت طبرستان و خراسان می نجات و دوران وقت که میرزاها
ابراهیم عازم دیار جرجان شد میرزاهاست. نیز خیر و خیر استخیر ابراهیم
متوجه انطرب شد و از راه عقبه هندون شکن گرفتار خیال از بیجا او
پردن غمی برید و جرجان آمد و میرزا شاه محمود و امیر بابا حسن از آنجا
این خبر رسید و متحیر شدند و دست در دامن فرار زد. پریشان شدند
و میرزا سلطان ابراهیم از شنیدن وصول میرزاهاست. مطلقاً متاثر
نگشت و از همان منزل که این خبر بدو رسید ایضا فرموده تا یک فرسخ ولایت
استرا با درج مکان توقف ننمود و در آنجا مانده و بندگان شفق معروض
داشتند که درین موضع چندان توقف باید کرد که اعراق با پیوند و جزیرت کمان
تجسس آنجا بدو میرزا سلطان ابراهیم کمان که امر از غایت خوف و چنین می کنند
لاجرم از استماع سخن ایشان اعراض نمود و همه بهادران را بقوادلی از سر فرستاد
و ان را می است بر اذلال و لای شتمل بر کذابی تنگ و یکسو از ان عمل
و شوار کذرد و اگر بجانب راست یا چپ از جاد استقیم میل کند غالبان
باشد که بکل فرودفته هلاک شود و در عین رای سپاه ترکان خود را بقوادلان
نگر خراسان نموده عیان با کشیدند و خراسانیان بقوادلان خافان اندک
و ضعیف اندیش را اندید و لشکر ترکان همه کثیر از جنگلها بیرون آمد. بر ایشان
تاختند و اسرا سن جمعیت اوس مختار را منهدم و در ان کردند و درین حال میرزا
ابراهیم با ولی مقرون با میدویم از عقب رسید و چون دید که کار از دست
رفته و تیر از پشت جبهه تا گاه بخار عیان یکوان از میدان سینه بسیاران گرفتار
کردند ترا که از عقب خراسانیان درآمدند و تیغ پدید برنج در جفتای نهادند و یک

از نردان

از نردان و در کشتان را مثل امیر سلطان حسین دلد فرودش. و او امیر سید
ولد امیر سید خواجه و امیر سعادت امیر خدادندش. و غیر هم را خاک ملک
انداختند و امیر ابو سعید میرم سپرد دیگر امیر سید خواجه را گرفته نزد امیر جهان
بردند و میرزاهاست. و بزبان طعن از وی پرسید که تو ساهاست که دعوی بجای
یکدیگر و زمان سپاه گری میبخدی بر سر چون من کسی چنین آید جواب داد که
دوست پادشاه قوی بود و بخت با ما سعادت ننمود و پادشاه زاده
خود را می سخن نیک اندیشان شنید تا این روز نزد آمد و الا صواب خیال
بود که غری بر اصل کرده درین باب شروع میکرد میرزاهاست. فی الحال قتل
امیر ابو سعید حکم فرمود و او نیز از عقب بیاران روان شد و پادشاه بر بقیه
گرفتار ان ترخم فرموده در باره ایشان عنایت و رعایت نمود و انشته
به در انان داد و در رمضان سلامت بجایب خراسان فرستاد و مدت
سه ماه سپاه شکسته و مجروح حسته می آمدند و میرزا ابراهیم باید که نواز امر کرد
جبهه بر پیشاپور رسید و همه بدو در انجا پیوسته در کیش نامه صفر بدار سلطنت
هراة فرود آمد و امیر احمد ترخان که بموجب فرموده صیقله اراة تعلق بود
بشرایط استقبال استقبال نموده شاره پیشکش از ضمیمه خوراکه و سایر پرده و کلاه
اسپان را همواره در استران قطار و نقد و جنس آنچه مقدور و ممکن بود بگذراند
و اکابر و اشراف و طایفه خدمتکاری می بقدم رسانند و مولانا احمد لیدل
از حصار بیرون آمد و بتقیل بساط و جلالت مناظرات گشت و چون او سپاه
سمرقند مقادومت نموده بود و مقصدی کارهای بزرگ شده و در محفلت
تلقه بجان کوشید چشم ان میداشت که نماید آن عنایت و عاطفت پادشاه
افتخار حاصل بدو میرزا سلطان ابراهیم را کان لم یکن انکاشت بگویند که بوجه غلظت

و انعام از دیوان اعلیٰ شام او اطلاق یافت بود و از بی اتمامی ما بدست و احوال و
دیگر امانت نیز نسبت بوی بجای آوردند درین اثنا کلی از ثقات بقلعه در آمدند
مولانا گفت که شما را خواهند گرفت باید که شرایط احتیاط بجای آورید مولانا گفت
سخن ضایع شد و بر اسان در سلیمان شهر اهل خلافت کرده پل دروازه همد کشید
و میرزا سلطان ابراهیم از استماع این خبر مضطرب شده سوگندان بزبان آورد
که با او هیچ بدی در خاطرند گشتم بلکه میجویم که در بدایوی غنایت و شفقت
بیکران مبذول دارم و احمد ترخان عجب نزد او در دستا و تاد از آل و حشمت کوشه
و دار و علی شهر علاوه گو تو آلی قوه کردی پسندیدند و بر چند مالیه کردند که مولانا یک
نوبت دیگر بیرون آید که تقاعد او از خدمت با کل موجب فی ناموسی باشد میزود
مولانا بان کلمات فریفته التفات فرموده پای ثبات در دامن و گار شد
گفت من بنده و خدمتکار پادشاهم و خاک ساختن در گاه لیکن صلاح
در بیرون آمدن نمی بینم و چون بیادشاه و امر او شن شد که مولانا احمد کت
کهن که با منون سخن فریفته نخواهد شد و مانند این اوی ملازم منزل مادی بود
دست از دامن طلب او باز داشتند و قلع را طوعا و کرها گرفت او که شدند
و از برای مولانا و نوکران او که مجامعت قلع قیام مینمودند عکوفه و موسمی خدی
معین کردند و در تضاعیف این حالات امر امیرزا سلطان ابراهیم بنیان
صلاح دیدند که با سلطان سعید از در مصالحت در آیند و بنیان مصالحت را
بامر موصلت موکد سازند و از برای مهم شیخ الاسلام الاعظم شیخ نور الدین محمد
مادوی الطریف الام شیخ بها، الله و الدین عمر و جناب عرفان قباب خواج محمد کوس
که از اولاد و قدوه شیخ عظام شیخ الاسلام احمد جام همزید زهد و ع و الطلاع بود
امتیاز تمام داشت مقرر شدند و بعد از آنکه ان دو مقرر شدند در پیش منیر که آفتاب

و ماه اقتباس نور از باطن ایشان مینماید بترقیب اسباب سفر مشغول شدند و والد
عسو و اوراق را تاملت نیزین کرد ایندند و فرمان دادند که اجناس بیخ بخرفته
در امر مصالحت سعی مشغول بجای آورند و آنچه همت در قلب زستان که پسته برشت
و باران می بارید و انرشدند و بقیه الاسلام علی رسید سلطان سعید میرزا
سلطان ابوسعید شرایط تعظیم و تکریم بجای آورده صورت اخلاص و دو لخواهی را طاعت
و انقیاد و در عینه خدمت و موصلت میرزا سلطان ابراهیم را بزبان گوهر
فشان تقوی کردند و متقبل شدند که اگر چه از دواج روی غایب خطبه و سکه در دست
بهره و مصافحات بنام ولعقب همایون موش و زمین میکرد و در سلطان سعید
خواب شیخ عظام فرمود که میرزا ابراهیم اجبای فرزند ارجمندست و از دیر با
سر و عیله از دواج با او مکنون منیر از دست و بهره ولایت که خواهد بود مسلم
دارم اما مشروط با بله اتفاق بخود و شکر تجار از خیال تسلط بر این مملکت در دست
ذوق کنیم و اگر نخواهد که با ما ملاقات کند که مکن لیکن باید که در روز مصالحت موافقت
نماید و سخن بر این قرار یافته سلطان سعید نسبت با شیخ عظام انعام دارم
تمام بجای آورده در حضرت انوارت ارزانی داشت و قبل از هر جناب شیخ نور الدین
محمد بهره رسید حالات بیخ را بسمع میرزا سلطان ابراهیم رسانید و از غریب
اتفاقات آنکه در اوایل این سال غنچه اشمنی بستین و ثمانیای چند پادشاه بود که
و حاکم دو حشمت در ولایت خراسان را بیت استقلال برافراشته بودند
و میرزا جهات از ولایت از بیجان و عراق با شکر بافاق روی بخرسان
آورده با سفر این رسید و روزی چند با اقامت محمد که در ایند و میرزا سلطان
ابوسعید قبه الاسلام بیخ را منزل ساخت و میرزا علار الدوله بعد از چند سال
از دشت بیخاق و او ز یک آمده در ولایت پیور و مقیم شد و ولد او میرزا

ابراهیم در پاره ششم از استقلال نبرد و میرزا سنج در نبرد وای میگری نخست
و میرزا شاه و محو و با بعضی امرای پسر در لاس پستی برد و ملک قاسم را کشتند و از
باتفاق امیر خلیل از سیستان تا قصبه اسفزار در قصبه افتد از آورده بود و در قلعو اختیار
الدین مولانا احمد سیال را بر آید استبداد برافروخته که را در نغمی آورد و قلعو کرا
امیر عبدالعزیز را و قلعو عمار امیر بابا حسن درشت و ولایت جنوستان را امیر
تمیور صیقل منینق و قلعو طبس را امیر اولیس بن امیر خداوند است و پناه خود ساختند
و حراست خود می برداشت و مثل آن جمعیت در پیشانی که دو تقیض اند و یک اقیوم
روی نموده باشد **ذکر طاقان میرزا علاء الدوله و دلدار کشیدند و میرزا ابراهیم**
انجانب به راه و بازگشتن او و ابتلائی مردم از هجوم لشکر ترکان بنو محمد عظیم
میرزا علاء الدوله که مدتی مدید از حواش زمان در طرقت جهان مرکوزان میگشت
بعد از استماع واقعه میرزا بابر از قصبه ولایت او را یک یک چکما خراسان در انداختی
نزد میرزا سلطان ابراهیم فرستاده از وصول خویش اعلام داد و بر مقصد کل
الملك عظیم و معهود الارحام بین الملوک این مضمون بخاطرش بنهاده که آن آمده اما
انظار استبشاره نموده بیلاکات و تبرکات مرغوب در صحبت رسولان چو
زبان سخن دان نزد پدید برزگوار روان کرد و چون مسافت میان شاه
و شاه زاده نزدیک شد میرزا سلطان ابراهیم با استقبال استیجار
فرمود و در کار از اب سنجاب اجتماع آن دو کوهر در ایامی سلطه در یک
درج و دوری سماء خلافت در یک برج دست داد و میرزا علاء الدوله فرزند
سعادتمند خود را در آغوش عطفیت و بهر بانه کشید و از دیدن قرین مرمت
و شادمانی گوید و پدید برزگوار و بر نامه از سر گذشت خویش در میان آمدند
و در باب امور ملک حکایات کوفه مقرران شد که میرزا سلطان ابراهیم با

باش که ما در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله را راه فرستد چند روزی
از کوفه فکلی رخ ز راه بر آساید و میرزا علاء الدوله روی شجگاه اباد و خوش آورد
روز هجده بعد از غار از جانب قره ساق سلمان مانند خورشید جهان کرد و بر
برج اولادار سلطه میرا انداخت ساداة و علماء و قضاة و اشراف و اعیان
برسم استقبال بیرون آمدند و بمو کب پیوسته شرایط اعزاز و احترام و ارسوئی
و ارباب حرف و داهل سابق چندان از دوام واقعه شد که در هیچ عید و روز
عشران یادداشت و میرزا علاء الدوله از سر خیابان خراسان در آمد و
بدرسه محمد علیا کوهرش و آغاز سیده فرود آمد و بموازم زیارت اقامت نمود
از آنجا متوجه بلخ را غان شد و چند روز در موضع دلکشش با بری بیکران خود
بعیش حضور و لهو و سرور گذرانیده خطی تمام از جهان فانی در عالم جوانی برداشت
و در آن ایام مولانا احمد سیال که زمام اختیار حصار اختیار الدین بکلیه شهر قصبه
افتد از درشت از میرزا علاء الدوله التماس نمود که بقصه قدم بجه فرماید و آن
شهر یاریگی اخلاق التماس او را مبذول داشته بکصله ترفیت برود و مولانا
احمد انچه در ایام سابق از نفایس و تبرکات جمع آورد و بموقف عرض رسانید
و خدمات سایشته او در محل قبول افتاد و میرزا علاء الدوله در باره مولانا ترف
تحتین و احوال ارزانی داشت و نوازش بسیار نمود و در آن اوقات میرزا علاء
پسر شرامر که در مبلغ بعید و مواشش رقم فرمود و بهمنوزان وجوه وصول نماید نمود
که مفاقت ملک و مال اختیار کرد و بیان این سخن التماس کرد و در آن احوال میرزا
علاء الدوله از جانب میرزا ابراهیم قاصد فرستاد و رسید به نیام آورد و کنگر
ترکان نزدیکت و محل توقفی و وقت مقتضی که ناوشا روی بلا افسوس
المنون مرکب همایون را بر راه لنگر مرغیانت عازم یک انگشت شد انجانب باید که

خود را از مضیق هر چند زود تر بیرون آنگند از استماع این خبر مزارعلاء الدوله را
مجال قامت مانند بخت استعجال قرین خزن و اسفت و اندوه و غم از دل
مالوف ارتحال کرد ساداة و قصاة و اعیان و شرافت و نواجبان و کلاستران
و متعینان بل وضع و شریف و دلی و فقیر و قومی و ضعیف و توانگر و فریب
و غریب و شهری از بیم سپاه ترکان جهان سرسپیکشند که نزد یکدیگر
رسید که از این از میان رفتند و زمره از خود بهره داشتند دست اهل و مال
خود گرفته راه دور از پیش کشند و فرقه که دماغ ایشان هفتقه تر بود
از متعلقان افتاده سرخوشی گرفتند و بعضی نازیبان سایه پرور از آفتاب
حوادث پیاده و بدال کزیران شده و در سفر فتح قطع نمودند و پاهای ایشان
آنکه گرده در لکه گوه کرسنه و تشنه نشسته و آرام گرفتند و اوایل بیرون
شهر سر آورده بغارت و تاراج آئینده و روند دست دراز کردند و مویس
و مدله را در میان مردم مانند و هول روز قیامت آشکار شد مولانا احمد
از جمده اندرون شهر پیش بیرون نمیتوانست آمد و چون تشویش و تفرقه
مسلمانان از حد اعتدال در گذشت ناگاه از غیب ولایتی سوا من روج الله لیسلم
عنایت و عاطفت و زین گفت و صبح امید از مطلع سعادت آغاز نهاد
بقیة مردم که یکمانند بودند بغیر اغبال در منازل خویش آرام گرفتند میدان
پایان این سخن نیست که چون میرزاهان ه بقعه کوسویر رسید هر جلای
مردم از او طمان خویش و ظهور را باب فتنه و فساد و خنجر واقع بوشیدند
بست قاصدی استقامت نامها بهره فرستاد و رعایا و بیچارگان را بعد از او
نوید داد امیر پیرزاد بخاری را که از امر امیر سلطان مجرب بود بدو بخاری شهر
تعیین نموده روانه داشت و رایة نصرت سفار بر فرخته با همسنگ در هر یک

و چون در تخریب و محنت فاقان سعید نزل نمود و بقیة اعظم و شرافت که در اول
هراة مانده بودند بمبر اسم شارسکش قیام نمودند و میرزاهان و مجموع را رعایت
و عنایت فرمود و جناب مولانا عبد الجلیل محنتب دل مولانا جلال الدین
قائمی را که با استقبال شافیه در اثنای راه با یاد شاه ملاقات کرده بود از آن
میان بعاطفت بکمران اختصاص داد و بر حسب فرمان در شهر مبادی کردند
که بچسک از کجاست کمان و لشکر باین بشاق انوفلانس کفر فغان بوده مزارم نشوند
وز عیار آباد به عرض نرسانند و درین او آن که در در اسلطنه بهره در قیامت
عازمان میرزاهان قرار یافت قاصدان نزد مولانا احمد لیاول من تا و تا
کنند که خدمتش در جرم مقام است ایشان بقلعه فرقه مشا بده کردند مولانا بنده بصدور
اشغال شمایید و بخر و بیغام و سلام قلع تسلیم نمودند و قاصدان باز گشته صورت
حال را بعضی رسانیدند و از استماع این خبر آثار تغییر در پیش پایادش ظاهر شد حکم
فرمود که امر او اخیان و لشکر باین پیرامن قلع از درون بیرون شهر دو اکر
بار ارتفاع ده کز بر آورند و در جمیع ان دیوارها که ساخته بودند تیر اندازانما بکند
در هر موضع که مناسب بود بجمع قاور اندازان استنادند و بزخم ناوک جگر دوز
بیکان آتش فرزندیکند شد که بچسک از اهل حصار از بیرون بیرون
کنند و نجیبان کار خود مشغول شدند و لشکر ترکان از سرحد و اجتهاد و محاصره
اشغال نمودند آتش حرب را التهاب دادند خوف و هراس بر ضمیر مولانا احمد
ساول سایر دلیران قلع استیلا یافت چنانچه دست ایشان از هر کس باز
ماند و هر چند سعی مینمودند که یک تیر بکمان لشکر ترکان اندازند نمیتوانستند
الامر مولانا احمد لیاول جباری در مقام تقص و زاری و فرمان برداری آمده طایفه
را تسخیر ساخت تا میرزاهان از سرخون او و گردن خسته رود و بخت صورت

عجز و بیچارگی او را در پایه سیر علی از نمودند و با وجود جرات و جسارت موی
رنگان امان بخشید و مولانا احمد از قلعه سیرون آمده در سلک خدمت نظام
یافت و میرزا جهانش بر سر رودست فتنکن گشته حکم فرمود که امشده و احکام حضرت
حضرت خاقان سعید را محض و مجری دارند و روزی چپ در شتره به راه در کنگر
کهدستان بسر برد و از نجاسای که منکس عقل از قداوان عاجز بود بجانب راه
رود میل فرمود و ولد او میرزا محمدی در مقدمه روان شد و التماس کرد که فلان
مضرب خیام سپهباش گشت و در ان موقع علی میرزا سبزه از جانب در رسید
صورت موافقت آن پادشاه عالی مرتبت را بموقوف عرض رسانید و رسول الله
خلیل الله شریف نیز آمده بود و تحت هدایا گذرانید و میرزا جهانش در فرستادگان با کما
و احسان ممنون ساخته باز کرد ایندین اشارت میرزا زاده بود و تحت ولد میرزا جهانش
از جانب کرمان بموکب نظر قرین پوست و مواد حشمت و مکتب متضاهف گشت
و درین سال اعن سینه اشمنی و ستین و ثمانی مولانا جمال الدین بایزید پور را که در پیش
از نو گذر گشته بود و صحابه و ارفیهرست و از خوارق عادت شایسته می افتادند
عالم صلح نمود و درین اثنا بمساجد جلالت سعید که میرزا علاء الدوله پسر او میرزا ابراهیم
در ولایت غورند و میرزا علاء الدوله در غور مامان و میرزا ابراهیم در غور مامان میان نیکو
تقاری و در بخشی پدید آمده در آن سرزمین آشوب و فتنه روی نموده گشت این امر
میچم آنکه امیر خلیل القدر نزد میرزا علاء الدوله تقریبا تمام داشت و ولد او محمد خلیل شیخون
بر سر قراجهاد که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برده جهات او را در عصر غارت
و تاراج آورد و میرزا سلطان ابراهیم تکلیت نزد پدر فرستاد و میرزا علاء الدوله
در جواب فرمود که قراجهاد در غلام منست و از او بر حاشیه خاطر اجانب غمناک گشته
بود بدین سبب این آسیب بدو رسیده و از پنجه میان پدر و پسر محبت موی کمانی بود

الکلیان

و یکا کمانی انجامیده پدر و پسر بقصد از آن عرض مید کرد که بسته اند و از جانبین لشکر فایز ترمین
با هتک جنگ قدم میش نهادند و مسافت میان هر دو فریق بیکتزل رسیده امر را
ترخا بد سبب تفرقه خاطر و پریشانی میرزا سلطان ابراهیم جدا شده بموکب میرزا علاء الدوله
پوشند و میرزا سلطان ابراهیم از روی اضطرار بنا به درگاه عالی تبار برده حضرتش
جلسه شاهزاده فرمان داد و آفتاب سلطنت بجهت گسخت گرفتار گشت و در این اثنا
امیر عبد الله خواجه ترخان که بغر موده شاهزاده بر سالت نزد سلطان سعید فرستاد و باز
آمده صورت قید و حبس میرزا سلطان ابراهیم در نظر مستنکون نمود و بعضی از امر آنرا
که شیوه نامه مرابطه نسبت شاهزاده بنظر رسانیده بود و در متاجرت امیر خلیل الله
عظیم شمر دند و با امیر عبد الله خواجه متفق گشته شب بر غو کشیدند و میرزا ابراهیم را از
حبس بیرون آوردند و بعزم ساخر و تولک رایت بر افراختند و بار دیگر کوبک طلایه
زاده از حقیقت محبت با وج عزت و شرف رسید و چون این احوال بمسج میرزا
جهان رسید و مسری را که در صبا و شمال مسافت مینموده با سنده علمای از اهل
فرستاد و اجناب را شجره اقبال شمر مامان بارو گشت و از برق رعیت سر تقاده
نموده مانند باد صحر در حرکت آمد و در عید اضحی بار دوی اعلی پوست و میرزا جهانش
فرمود تا میرزا علاء الدوله را امیر اعظام با احترام بیارگاه در آورند و پادشاه شریط
تعظیم و تقدیم بقدم رسانیده اجناب را در مجلس نشاندند و انجمن سلطان
سعید گولانا انجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار در آن مجلس حاضر گردانیدند و میرزا
جهانش با فرستاده کاندیسوسون سلاطین فزوی الاقدا را را اختلاط فرمود
و بعد را شاکر خوشنود و بنامهای خویش باز کردانید و در تقاضای این حالات امیرزا
پیر بوداق که ولد رشید امیر جهانش و حاکم مملکت فارس بود در شهر مهم ذی الحجه
سال مذکور رسیده بجدت پدر نامد از خود مستعد شد و سب آمدن او را

میرزا جهانشاه از استماع لشکر سمرقند و کثرت مخالفان که در خراسان مظهر حضرت
می نمودند که دست بردی نمایند اندیشاک شده با ستمد عالمیرزاده بیرون
ایلی فرستاده القصد چون شاه زاده بموکب بدر بیوست میرزا جهانشاه بمخاکره
پیرستیز گشته اظهار استبشار و فرج و مرور کرد و وزیر و شمشیر خویش سید عاشوراکر بوزیر
خود متجلی بود و محبوب فرستادگان سلطان سعید روانه گردانید و چون ایشان مبارک
اعلی رسیدند سید عاشور او سبیل امر اعظم تقبیل قوام میر سپهر اقسام خا
کرد و بعد از غنیمت مقدما دلیلی در معرض داشت که سبزه را میرزا جهانشاه
بجهت ان بدین درگاه فرستاده تا آنچه قاصدان ما داشت از زبان صلح و صفای کرم
و وفا بسامع علیه آنحضرت رسانیده اندیشا فهد و مواهده معلوم کند تا اساس محبت سبک تمام
باید و سلطان سعید از راه ولایت در آمده کلمات محبت آمیز نمودت آنحضرت
یکی از معتقدان را تعین نمود که در مصاحبت سید نزد میرزا جهانشاه رود در این
امرا احمد ترخان و بعضی قزاقان و او طریق بیوفای مسکوک داشته سر از مصاحبت میرزا
ابراهیم باز زد و پامی از دایره متابعت او بیرون نهادند و شیوه خصمانه
شماره و تارخ و ساخت روی امید بدرگاه میرزا جهانشاه نهادند و برفتن سبزه
مژغند و بصنوف غنایت و نوارشش با پستانه از خصص یافتند و بعد از
چند روز سید عاشور را باز آمده از جانب سلطان سعید اخبار طایم رسانید و همچنان
را مصاحبت امیدوار گردانید و متعاقب سید مشارالیه قاصد علی سلطان سعید
رسیده مطابق اخبار سید عاشور سخنان بعضی میرزا جهانشاه رسانید و قولها
و اصاغر الطینان یافت **و در توجیه ابیات حضرت آنات بجانب درگاه سلطان**
و بعد از جهانشاه بعد از صلح و این روشن اوزافات و مخافات چون سید شاه
بازگشت میرزا جهانشاه از اتناک که درستان که روزی چند در آنجا طایف با کات

کین

کشیده بود بدامن مختار که در شمال شهر است آمد بدان نیت که هم آنجا قتل کند
ناگاه درین اثنا خبر متواتر شد که میرزا ابو سعید از بخارا آب مرغاب بالشکر باران
عد و از راه لشکر امیر غیاث روان شده بجد و قصه او بر رسید و بعضی مردم ترکمان
که در آن حدود بودند گرفتار شده بر غنی فرار نمودند و آهنگ خانه و جدال غم زرم
وقال در آرزو استماع این واقعه دو دحیرت و دشت بدبلغ ترکم تصاعد نمود و میرزا
جهانشاه سر اسیر و تخریب گشت و آتش عزت در باطن او اشتغال مافیه بالشکر فرزون از
قیاس و تخمین بجانب هرات روانه شد و در آن سرزمین توجرا میرزاده بیرونه واق براک
ارشد و اشجع اولاد او بود برسم قزو یا پیش فرستاد و جوانان جانین در میدان
آند آتش بکار افروخت گشت و صبح از گردن کشان لشکر ترکمان گرفتار شده بقتل
و میرزاده بیرونه قزاقان و نالان بازگشته بجزئیست بدر رسید و شرح حادثه بعضی رسیده
و میرزا جهانشاه از شادمانی این حال در استماع اخبار از دیجان و خلاص شدن برادر
حمین علی از حبس و خروج و استیلا او بران ولایت دل از حکومت برگزفت و حکم
اهمیت بران کماشت تا خود را از ان موملک بیرون بکنند و بعد از اندیشه و تامل سید
عاشور را در خلوت طلبیده با او گفت که ترا بکار دیگری نزد میرزا سلطان سعید
باید رفت و سع باید کرد که صورت مصاحبت روی نماید و سعید عاشور را در وی سلطان
رفت و امر او سبیل ساخته حدیث صلح و صفای بعضی ششها را مطلقه او از رسانید و با
فرمود که جمال مقصود وقتی بر مقصد ظاهر شود که آید که امیر جهانشاه دست از تصرف
خراسان و عراق کوتاه کند و بان حکمت که حضرت خاقان سعید با و از آن داشته
قتاعت نماید و بعد از گفت و شنید بسیار و تیز و بشمار میرزا ابو سعید در مقام غنایت
و عاطفت آمده از سران مبالغه در گذشت و قصه صلح قرار بران قرار یافت که میرزا
جهانشاه بجموع مملکت خراسان را بنواب دیوان اعلا گذارد و میرزا جهانشاه از

این معنی نمون شده بر این بجهت عهد و پیمان بسته و از انجانب سمنان مستحق سلطان
ابوسعید باشد و از انجانب هم بر زاهدان باشد و سید عاشق مفضل المرام بازگشت
و خبر تمام مصالحت را عرض همایون رسانید و لشکر ترخان از مرزهای آنجا که جنگها
صغیر در آنجا مقام داشتند معاودت نموده از جانب جنوب شده و پیمان قربر
وزیرانگاه عنان بجانب عراق معطوف ساخت و آتش ظلم ترا که در آن حیدر
بالا گرفته بود منقطع گشت و غبار فتنه آن قوم پاک که ساطع شده بود فرونشست
و رعایا بکل ذکریا از حوادث زمان و تصاریف دوران خلاص یافتند و در میان
دامن و ایمان آسودند و سلطان سعید بطالع سعد و بخت میمون بر سر سلطنت
خراسان آرام گرفت و در بسط و بساط عدل داد غایت مبالغه بجای آورد و در آن
زستان قحط و غلاد در ولایت خراسان مخصوص در هراته مبرتر رسید که از آن
نشان نمائده معدوم شد و دانه گندم بقیمت از دانه مرو در هراته خوشاب در گشت
و هزار هفتاد و شش و نوزاد که سکه جان میدادند و اگر سلطان در بعضی آسوق بیانی
میدیدند میبویدند و خود را بر روی می افکندند اگر کسی شتر بر سر میبویدند و در آن
گذشته و تا نام این شتر بر سر می آوردند و اگر در دکان اندک نماند در صد و بیست
و وجود با بوقوت و عطف دکان استاده از اعیانیت میبویدند و قوت که
متموم و در آنجا میدادند برای نوع گوزان بود تا حضرت رزاق علی الاطلاق غلاد
غلاد و محنت و عمرت از میان برداشت **ذکر مجاهد سلطان سعید با شانه و کلاه**
پاکیزه که در آن روز سلطان ابوسعید و قتل سلطان سعید از حدیث است
بر خاطر خلیفه خود جهانگیر یعنی سلطان سعید امیر را ابو سعید از حدیث شکر ترخان
فراغت یافت سیاه سمرقند حضرت معاودت از آنجا که در هرات و پیش از دو هزار
سوار جلادت آیین در ظل رایت نصرت قرین گناه داشت و لولایکن است قول

چرخ برین برافراشت و میرزا سلطان سنج و میرزا علار الدوله و میرزا ابراهیم را قتل
سیاه سمرقند آگاهی یافتند و ملی بهشت و درنگ بر نیت مجاهد و جنگ در حرکت
آمدند و در سایل با یکدیگر ارسال است شد و در باب مقابله و مقاتله فصول برداشته
و بخمال انکسار منکوره از غایت قوت تاب معرکه نخواستند و در خلاصه پنج هفتاد
سلطان سعید قرار دادند و در حواله منس هم پیوسته و چون بو این خبر سنج خلیفه
اونز یافت بهمت عالی همت بر استیصال ایشان گماشت و بدان قدر لشکر که
حاضر بود عنان عنایت بجانب انجاعت تانفت و قبل از تلافی فریقین از اتفاقات
حزب امیر سید مرید و امیر سلطان احمد ترخان با لشکر ارگسته بمکرم همایون
پیوسته و در میان مرو و سرخس آن دو سپاه رزم خواهد یکدیگر رسیده در آنجا
هم صف کشیدند و امواج دریای هجرا در تلاطم آمد و مخالفان یکبار فداک و از حمله آوردند
و میبویدند و میرزا سلطان سعید را از جای بر گرفتند و بعضی از کرمیگان با و از هزار
اجبار غیر واقع در انداختند و ولایت سمرقند نبوی بهم بر آمد که بدانند ایشان را خیال مجال
در مانع فاسد رسوخ یافت آتش فتنه و شورش بر اطراف ان دیار تانفت و خبر نهم
پادشاه جهانگشای در اقطار ممالک دیار بازندان و خراسان نیز شایع شد و حضرت
سعید با وجودیاس از معاونت بر انکار و جوار با سپاه قول در ظل علم نصرت شکار
قرار داشتند بجانب مخالفان در حرکت آمد و بهادران قول بفریب شتر ابدار
سکک جمعیت ایشان را بر پیشان کردند و میرزا علار الدوله و میرزا ابراهیم از فرقه کورون
و میرزا سنج را گرفته نزد سلطان سعید آوردند و بموجب فرمان جهانگشاه ان
پادشاه نیکو اخلاق را بقتل رسانیدند و از امر ان اجتناب بشنیدند و انون و هم یک
رانیز همان شربت چشیدند و امیر عبداللّه و نواجه ترخان را که از امر امیر ابراهیم
بود از عقب یاران دستماند و این واقعه غلطی در واسط جمادی الاول سال مذکور بود

در خیز ظهور آمد سلطان سعید شکر خانی آلهی بجای آورده بهادران را که در آن موکدان
سایری کرده بودند بنیایات سرافراز کرده اند و بر است بلند و مناصب ارجمند
و فتحها با بطلان حاکم فرستاد و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم
از آن موکدان بر تافت و لایت بر میان در هیچ مکان توقف ننمودند و سلطان
سعید و امیر علی فارسی و امیر سعید امیل برادر امیر سعید عزیز ابرکامیست که کجکان
فرستاد و در آیه لغت نشان بجایب دار السلطه تبراه محادوت فرمود و در این
سال جناب ولایتیاب خواجہ شمس الدین محمد شکر خاں کوسوی بجوار رحمت ایرانشاه
پیوست و قریب مسجد جامع در عراق که تامل داشت مدفون شد و موکدان
بجکار با غیث رفت و از آنجا متوجه کوه کپوش شد و مقامی با نزهت و صفای فرخند
سپاه ظفر اشکانی و از آنجا در رمضان دولت و اقبال بمقر غر جو در اجابت نمود و در این اثنا
در عیة عمارت عیدگاه دار السلطه تبراه از خاطر خلیف بر بر زد و دهنده نان بار یکین
بموجب فرمان پاوشا روی زمین در اندک فرصت ان عمارت در غایت تکلیف
تر زمین با تمام رسانیدند **و کفر فتح حصار نیره و او دهنیست کار بر که قتل او چون خاطر**
اشرف سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید از هم دشمنان فراموش یافت
سمت بلند نعمت بر لب قلعہ رفیع نیره تو که در استحکام از سایر قلاع عمر حسن رفیع کون
امتیاز تمام دار مصروف و مقصود کرد و آید و جمعی را مجامع قلعہ عقین فرمود و حکم
جهت اطلاع بنفای پیوست که خواجہ شمس الدین محمد صاحب دیوان بدان مویشیتا بد
و داخل مخارج حصار را احتیاجا نمود و موضع سالیان مقابل کوب معین سازد
و خواجہ شکر الیرسپای قلعہ فرستید و موضع کوناسب ان کار بود اختیار کرد و بگوشه
و صورت حال بموقف عرض رسانید و تدبیر وزیر سپندیده پاوشا رویش منضم
افتاد و جناب خواجہ باشارت علیه رحمت نمود و بافتن مقابل کوب مشغول شد

و فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر جلال الدین سید عزیز نیز بدان طرف رود
مقابل کوب ساختن ان جود جهد نماید و امیر و وزیر صاحب تدبیر بدرگاه ملک شتاب
مشغول شوند و چون کمات انجاسی بر حسب دلخواه قرار یافت با اتفاق در ان
مهم بنوعی مسخ نمودند که مزیدی بر ان مقصود بود و وجه را بر سر ان کار عقین فرمود
مقرر کردند که ایشان بجای مشغول شوند و چون کمات انجاسی بر حسب دلخواه قرار یافت
امیر میر و وزیر صاحب تدبیر بدرگاه ملک شتاب آمدند و ارباب قلعہ از جای امر ایستادند
شدند و درین اثنا صورت غریب روی نمود و مفصل ان مجمل آنکه در زمان که امیر
سلطان سعید بجهد و جهد تمام مجامع قلعہ آغاز نهادند که نسبت جماعت که در قلعہ بودند
بدکان شدند و بعضی از ایشان بقل رسانیدند و برخی از انجاست دست در میان
استیمان زده ابراز دست خود کرده بجان امان یافتند اما همچنان از یاس و سیه
پیکر متوجه بودند با یکدیگر گفتند که این آسیب که بر دم ما رسیده سبب ان عجز
و ضارعت است که از ما نسبت بر بندگان حضرت اعلی صمد و ریافت و موافق
باین کمندی دولت منتج کینت و شقاوتت و با خود قرار داد و اندک که را از زمان
بر گیرند و مکتوب که با هر او که مجامع قلعہ شمشغال شدند درین باب نوشته از آنجا نیز
و صبحی تیغهای کشید و بر سر هر که کشتند و کار او را ساخته شمشغال از بدین جدا کرد
و روانه دار السلطه تبراه کرد و آیدند بدین خدمات شایسته تقرب و توسل جسته
ذکر وفات میرزا سلطان ابراهیم و او دهنیست کار بر که قتل او چون خاطر
دستین و قلعہ رفیع نمود و میرزا سلطان ابراهیم از موکدان سعید روک
کرد ان شده تا حدود دوامغان عثمان باز کشید و میرزا علاء الدوله در ان کار
از بر مهارت کرده جمعی کثیر در ظل راست میرزا سلطان ابراهیم مجتمع شدند
و شاه زاده محادوت نمود و عثمان بجایب مشهد مقدس تخریک داد و در اثنا

راه مزاج بهایش از جاوه اعتدال مغرب شد و روز بروز مرض در دستداد
بود تا رحمت ایزدی بیست و نعلنجاب را بدار سلطه براه آوردند و در
مدت سه همد علیا کو بهشت و آغاز فن کردند و دیگر از قایع سال مذکور آن بود که حضرت
و ائمه پانصد سلطه سید را از با نومی عظیم رفیق سلطه بکویت رکن
السلطه و الحفاذ میرزا علاء الدوله فرزند از محمدی از زان داشت و میرزا شایخ
موسوم گشت و بعد از تقدیم مراسم جشن و سوسو سلطه سعید بر تو القفات
بر تنظم مصالح جمهور انداخت و امیر نظام الدین علی فارسی بر لاس ابراهیم امیر
مجاور قلعه غا در دستا و دیگر از قایع این سال فتح قلعه غا دست و قلعه مذکور
را میرزا علاء الدوله غارت و مرمت فرموده بود و خزاین و دفین با نجا نقل فرمود
و در زمان میرزا با بران حصار مفتوح گشت چنانچه گذشت و بعد از وفات
پادشاه مرحوم آن قلعه بدست امیر با حسین والی استرآباد افتاد و اول
در آن حصار بسته شخصی از معتمدان خود را موسوم سعید دیوانه بگو تو آن قلعه
نصب فرمود و بعد از گشته شدن با با حسین محمد دیوانه در آنجا متکلم گشته
نژادی و حواله حصار را غارت کرد و چون سلطه سعید بر سر ریخته و سلطه
خویش را نکلن یافت استقامت نام محمد دیوانه فرستاده بگو او را با با با
فرمود و در دستش امثال مثال نموده از آنجا بیرون آمد اما چند روز در سپردن تو
تعلل نمود و بهشت رفت و چون امیر نظام سنه رسید بغیر از تسلیم چاره ندید
و امر علی فارسی صورت حال را معروض کرد ایند و طایع مزاج همایون آمد سلطه
سعید با قدر امیر شارا امیر از ایوان کیوان بگذرانید و فرمان داد تا باج و با
قلعه را کوفتند چه از آباد آن حصار بخیر خرابی مسلمانان فایده نبود و موکب چنان
در ماه ذی القعدة الحرام تفرغ قلعه در حرکت آمد بمقصد رسید و وضع آن در نظر

اشرف بغایت مستحسن افتاد و فرمان داد تا ذخیره بسیار در آورند و از آنجا
معاودت نمود و در دوم ذی الحجه بدار سلطه براه آورد و دیگر از قایع این سال
قتل میرزا شایخ محمود و ولد میرزا با بر است و میرزا شایخ محمود و قبل از او امیر سلطان
سجهر روی بستان نهاد و پناه با میر خلیل برده و جناب امارت با طریق
اعزاز و احترام مسکوک داشته در کابش شاه زاد و متوجه کابل شد و امیر با حکم
ان دیار مجار بر پیش آمد و امیر خلیل از غایت غرور و بندار در مقابله سا بلور رسید
و امیر با فرصت شمرده بر امیر خلیل تاخت و سلطه جمعیت او را بران خست
و شکست و میرزا شایخ محمود در بنج تیری مجروح گشت و هم بدان زخم در گذشت
و شیخ زاده بر قیام که مدت ها منصب صدارت میرزا با بر بود و او مرین بود
در آن معرکه شهادت یافت و امیر خلیل بنده شفتت از آن در طایفه نثار جان
سلطه سپردن برود امیر با صورت و اقرار عرضه داشت استادگان
پادشاه بر اعلی کرد و در او آخر ذی الحجه سال مذکور را مر نور سعید که از امر او کبار
بکمال تقرب اخصام داشت از طرف ماوراء النهر رسید بر ستور سابق در دولت
اعلی مهر زد و در جگانه نوغیان عالمی مقام اشغال یافت **در بعضی قضایا و اول**
سپیل اجال که بعد از انقضاء این سال روی نمود در سنه این هجری استین و ثمانی
حضرت سلطه سعید بر تو القفات بر صفحات احوال شاه یحیی سید تاین
که از اولاد ملک علی بود و بنیامنت و کیاست و سخاوت امتیاز داشت
انداخت و تمامت نیمه روز برسم سیونغال نامزد او فرمود و حکم کرد که امر او
عظم چون امیر شیخ صاحبی امیر قنبر علی امیر آخر بستان رفتند و در تسلط
امیر خلیل را از تصرف آن ولایت کوه تا سازند امر بحسب فرمان برین
سیستان رفته روان شدند در اثناء راه شنیدند که محمد ولد امیر خلیل

و حرم او بشاعت امیر شارا الیه رسیدند امر اصلاح چنان دیدند که یکی از ایشان
نزد امیر خلیل رود و او را از سلطنت قهر بمانند ترسانند و مطلق و محرمت عالم
افروز امیدوار سازد و از اندیشه مخالفت منازعت تخذیر نماید و بتقیل رخت
درگاه کردن اشتیاق بر غیب فرماید و بعد از تقدیم مشورت قریب اختیار نماید
حین ملکی بر آید و امیر شارا الیه بجزم ملاقات امیر خلیل روان شد و درین اثنا
سلطان سعید را یورش صوری از نذران پیش آمد چنانچه در جمله بقصر زبان خاطر
بتفصیل گویند شدان شاه و آنحضرت امر را که بطرف سیستان فرستاد
بود باز طلبید و ایشان مراجعت نموده بکوب همایون پیشکش امیر خلیل
شدند که سلطان سعید بطرف مازندران رفت و دار السلطنه براه خالیست
سرگشته و کردن افزاری از خلا او سر بریزد و خیال استبداد و استقلال بی مانع
مغز خود راه داده استخفاف راه در ضمیر او رسوخ یافت و با ضرب سبیل
و جمع مردم پریشان بجان آمد که در آن عرض نیست مقابله او آید در حرکت
آمد چون مردم بلوکات از توجه او خبر یافتند متابعت و اهل و خیال بجانب
شهر شتافتند و با آنکه وقت محصولات بود از غایت داشت بضبط آن
نبرد داشتند و چون توهم جان در شتند از پند اندیشه نگرند و در روز دهم
امیر خلیل بسپاه مملکت سیم و در نظر بدار السلطنه راه رسید سر روز دیگر عیال
که آن عبارت از درب عراق و فیروز آباد و خوس است احاطه نمود و مردم او
چندان بگویند و نگرند و آزه دیگر محیط شوند و امیر نظام الدین بر اسر قبل از
سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر با نظیر دار و عنده پهلوان محمد سباده با اتفاق
قاصی و ایله و اکابر و اشراف بضبط شهر و مرمت و عمارت بروج بداره مشغول شدند
و رعایا در آن هم بجان استیاد که نمودند و امیر خلیل چنان اشتیاق و عشاق

مردوس مملکت داشت که در همان روز که رسید بنیاد و رزم و بیکار آغاز نمود
و جنگ پیش برد اما کاری از پیش نرفت و چون روز دیگر شد امیر خلیل از
صباح تا رواج صبح و کوشش بسیار نمود و نایز قتال و جدال از التهاب داد و در آن
ایام اقیاب در برج سرطان بود و شدت حرارت به هوا بگرمتر رسیده بود که
لعل در صمیم کان اب می شد و بسیاری از خلق بقتوی ایمه اسلام روزه خورند
و رعیت را اوقات تمام حاصل آید بجد و جهد الکلام بر سر برج و باره بمناجعت دست
بازگش و نذ و شب تا بر روز در جهات علیت افزودند و کانون اهل اهل
خلاف را با لشخصه میسوختند و در اثنا و محاصره روزی امیر خلیل صفها
از آستانه جنگ در پیوست و مولانا حسن شاه شاعر قطعه نوشته و بر تیر لیست نمود
تا دگری میزدند و بجانب لشکر امیر خلیل با خود جرات نمودند بدان طرف آمدند
لشکر تصور آنکه خبر است که از شهر فرستاده اندان کاغذ را خوانده ترمز
خلیل بردند و چون در معرکه آن قطعه را خواندند موجب مخالفت و انفعال امیر خلیل
و سرداران که یک موی بر سر داشتند لشکری شدند و قطعه اینست **قطعه** یاران پیام
بارسانند با خلیل کوسید اگر ترا سر بر بافتن بود در روز روزه در دسر ما خود
عیدی پاکه وقت قیق بافتن بود و امیر خلیل در صباح صبح از جمعات با مجموع انصار
و اعران روی جلاد است تسخیر دار السلطنه راه آورد و مردم او بر قوت و طاقت
که داشتند در شتر پیرج و باره الطاع نمودند و نزد یک بدن رسید که چشم زخمی
رسد و خلق از مسجد جامع بیرون آمد و بیکار در روز با کشتا و نذ و از شهر بیرون رفتند
بویات اجتماع روی امیر خلیل نهادند و آزه انداختند که میرزا سلطان ابو سعید
رسید و با مردم سیستان در هم آویختند و خاک معرکه با خون پرولان بر منجته
رعب و خوف بر ضحایر مخالفان استیلا یافت و امیر خلیل و اتباع او خوار و ذلیل از آن

سره که روی کرد آن شده آنچه داشتند گذارند و با دلی بر خون خویشی مانند و چون
امیر شد الیه که رستم داستان را از غاشی کشان خویش می بیند آشت تا اول استیلا
در هیچ مکان قرار و آرام نگرفت **نور و رسول موبدی بدین در اسلحه آوردن**
در آن آوان که امیر خلیل متوجه دار اسلحه همراه شد راهی تظرف نشان از ولایت نزد
معاودت نموده بود و در آستان راه صورت جرات و جبارت او بعضی ای عالم
ارای شد چون از جانب مادر الهذیر اخبار نایم مباح مع جلال امیر رسید فرمان کا
شرف نفاذ یافت که امیر نور سعید و غیره از امر او سر داران متوجه مادر الهذیر شوند
و ایشان بموجب فرموده علقه و نذر شهریار شیر نگار نفس الهیون در حرکت مسکنت
نموده عازم همراه شد و در حدود و جام مباح جلال پیوست که امیر خلیل روی فرار بجانب
ادبار بر نماند است و در تیره ضلالت سرگردان شده آنحضرت قریب سعید مصام
سرور و شاد کام مقرون نصرت و تائید و اقبال در دست تفرقه خویش نزل
احیال مشرّف و اعیان و استراحت هر هم شمار و پیشکش بجای آورد و زبان بر نماند
و ثنا با و شاه تظرف نوای گویند که در آینه اند و صبح از شب پاهیان که در زمان محله
طریق خدمتکاری مسکوک داشته بودند و شویو جانساری بجای آورده
بجاعت و تشریف محظوظ و مخصوص گشتند و بعضی از مردم تا زنگ که آثار شجاعت
بظهور رسانیده بودند و از باره به پایان رفته و سواران اهل خلافت را که بر نماندند
از موید احسان پادشاه جظلی تمام یافتند و با جمعی قیمتی پوشیدند و چون
سای عالم اراخی سپرد گیتی ستان از جزئیات امور باز برداشت و صبح امر اقلع
و استیصال امیر خلیل بود و آن ساخت و حکم گرد تا او را بدست میاورند بای بپرس
نمانند و ایشان بر حسب فرمان منازل جمیع که اطراف ستان را احاطه کردند
و امیر خلیل ازین حادثه سر اسیم و اندیشک شد و چاره آن نماند که انقیاد

و اطاعت نمایند تا بجان و عرض انمن مانند بی مستورست با خواص فنز و بجان
حلقه اطاعت گذاری در گوشش کرد و غاشی فرمان برداری بدوش نهاد
و روی اخصاص بدرگاه کیویان آشتا آورد و امیر کریم داد و از نوبه او آگاهی یافت
بود و بجانب او شافیه تا که در نواحی اسفراید و دو چار خور و دوجار و امیر خلیل
از تسلیم جایزه نداشت با امیر خلیل بر فوج مدد آتش آمد و هر دو امیر با اتفاق متوجه
درگاه عالم بنام شدند و چون بدر اسلحه همراه رسیدند امر صورت قضیه را
بعضی سلطان سعید رسانیدند آنحضرت فرمود که مرا چند نوبت بر خاطر گذارند
که خلیل اینج سپیل بیرون شد هم مانند بغیر ازین بهین طریق و اطباء امیر خلیل ایجاد
بساط بوسر استعفا یافتند و از سر اخصاص زمین عبودیت بسوسید و بجان لایان
یافت و در سلک سایر لایان دولت ایشان منظم شد و شهریاران مدار
نظام الدین شاه بجای بر دیگر حسب فرمان خسرو داد و کرد و ولایت ستیان بجای
آباد و جدا و عظام خویش را بر شوکت و لوازه حکومت برافراخت و بر حسن تدبیر
کار داند تدارک خطرها کرده انملکت را مضبوط ساخت و درین سال در دست
و بیچ شهبان جناب افادت تاب مولانا شمس الدین محمد اسد که جامع بود بین
العلم و العرفان یافت و در مرار کارز که همراه قریب بقبر منور حضرت به راه
قدس سره مدنون گشت و در شهر سوزن خمیستین و ثمانیهای عقد گشتی نشان
سعید اقتضای آن کرد که امیر سعید مدید بولایت پنج رفته از آن حدود و بر خبر رسید
در خلال این احوال مسامح جلال پیوست که میرزا محمد جوک و لدمیرزا عبداللطیف در ولایت
مادر الهذیرایت خلافت برافراشته است و جمع از فسادان به سر امین او در آمده
و خدوش را بکارهای ناصواب دلالت میکنند و هر عروس مملکت در نظر
او جلوه میدهند و سلطان سعید چون ازین مضمون آگاهی یافت در ساعتی مسعود

وزمانه محمودی مبارک در رکاب سعادت انساب آورده عازم دیار ما و از کشت
ذکر تو جسد سلطان عالی شان بجای و از نهضت تسکین فتنه و غوغای جزایران در آن
مؤذن از شاه و در خیزه ظهور سلطان صاحب قرآن سلطان سعید در آن مقام
که افتاب در بخت و یک در طحوت بود از دار سلطه نهضت فرمود و در
تغور را با خود و آند در آن منزل گزشت بارندگ شدت برودت بر ما بر تکرید
هیچ مشتقی را محال حرکت نماند و چند روز در آنجا توقف افتاد تا آنکه در آنجا
طلیحه سلطان بهار روی بفرستاد و آنجا موبک بهایون از آن میر جلوس
آمده چون قضای شیرخان از خیار ستم گزینان فرمای ممالک آفاق عظم
سای گشت و چون نامعدود در نعل کوار ظفر و رو و جمع آمدند و از آنجا اردوی حضرت
قرین غنیمت بلج کرد و درین دلاخواج شمس الدین محمد صاحب دیوان کیفیت بل
لبتن خود را بر آکب صیون بعزم بهایون رسانید صورت خدمتکاری او در
پادشاه مقبول مستحسن افتاد و باین قدر او را از ایوان کیوان گذرانید
با وجود منصب وزارت خدمتش را در سلک ندما و خواص و محرمان مجلس الش
اشرف نام داد و رایه ظفر شکار از بل صیون عبور نمود و میرزا محمد جوک که غلبه عظیم فرام
آورده بود اموال بسیار و خنایم پیشمار از غارت و تاراج دیار ما در آن کفر
و عید و معاونت امیر نور سعید و امیر سلطان ارغون که از رسمیت یافتگان
و برکشیدگان دولت سلطان سعید بودند مستظرف شدند و بجز و آواز از لشکر کجاست
اثر با عوان و الضار عثمان از آن دیار بر تافتند و سر اسیر و جیران در صحرای
و پیمان نکران گشتند و آخر الامر بقبله شاد رخسار که در حال زراعت و دست
پا به بودند و از امان خود و خسته و خیره فرادان جمع گزیدند و در آنجا سعید
خبر می یافت شنیدند از سمرقند نهضت نمود و بجای آکب خنجر رسیده در برابر

قلو نزل احوال که در آن حصاریت که آب سجون در آن محل باب حنفندان تغییر میکنند
بر اطراف آن میکرد و چنانکه بر طرف قلوه می مالست و در یک طرف کبیت مخالفت
که قوت متحد را عبور از آنجا در خیال نگذرد و از اطراف نهران بهما قطع سلطان سعید
لفظ یافت که لشکرمان و همزمندان ارستادان منجیق و غیر ایشان آلات
و ادوات حصارگیری ترتیب داده بجارهای خود مشغول شوند و بندگان دو نوا
موجب فرمود و عمل نمود و از صیاح تاراج و از شام تا بام دست خیره قلوه سعی موفور نمودند
و نزدیک بدان شد که صورت فتح و ظفر جلوه کرد آید ناگاه از جانب خراسان خبر رسید
که حضرت صاحب قرآن شامرا سلطه و الخلافه امیر الفارسی سلطان حسین میرزا سواد
خان خلد الله ملک از طرف خوارزم با ستر ابا در فتنه است و امیر شیخ حاجی و دیگر امرا
ان سرحد گشته غم خراسان دارد و هر چند چهاره این حادثه در نظر همگان در دست
صعوبت و کرامت نمود و از آنجا که کمال مکن و وقار پادشاه رفع مقدور بود
سخن التفات فرمود و و همت بر شخیره قلوه کاشته بهیچ فرغ فتور در غنیمت پادشاه
پدید نیاید و چون خبر متواتر شد که آتش فتنه بالا گرفت سلطان سعید امیر سید
ارغون را با جمیع سرداران بخراسان فرستاد تا آن دیار را می فطنت نمایند و تا
بخراسان روان گشته امیر سید اصیل نیشاپور رفت و امیر سید مراد در سبزه
قرار گرفت درین اثناء قلوه ان از طرف خراسان رسیده بمساع علی رسید
که حضرت صاحب قرآن نمایان بقیمن از حرجان بیرون آمده متوجه خراسان گشت
و امرا که در نیشاپور و سبزه و اردو و نذ بدار سلطه به راه رفته شهر را محفوف و معتبر
کردار شدند و اسباب قلوه داری چنان مرتب ساختند که در آن عهد و دیگر محمود
بنو و حضرت صاحب قرآن با در ظاهر دار سلطه به راه نزل احوال فرموده بجای
و جنگ و بیکار مشغول شد و در آن باب اتمام تمام نمود و چنانچه در موضع خود تصدیق

ان مرقوم ملک بیان کرده است که چون چند روز مجاری را امتداد یافت و کاری پیش
رفت سلطان صاحب قرآن دست از محاصره باز داشتند از آنجا که شهر کوچکی بود
و از آنجا بی چون سلطان سعید شنید که مردم به راه در زمین حق محاصره اند از آنجا که
صلح گویند کرده از بیرون شاه رضی برخواستند که سعید آمد و از آنجا بیخ استیصال
برچگون عبور فرمود و حضرت صاحب قرآن تا چون از آنجا به راه شهر به راه برخواست
ایوارز شبکیه کرد و بمنزل موری رسید و از آنجا خبر شنید که ان قبور امینو
ساخت و از آنجا خبر شنید که بجان بازندران عنایت نمود **و ذکر رفتن سلطان سعید**
بولاایت جرجان در زمان تائید ملک جلیل و مشورت فرمودن با امرا و خواص در دفع
اقل فتنه و قتل امیر خلیل و کشته شدن زور سار قوم جلایر بار اده به اولاد الامیر
سلطان سعید از حیچون عبور نمود و در مراحل منازل جموده که بر حسن سید آقا که حضرت
صاحب قرآن ضیاء قلعه را بد و قتلین منموده بود و تا مقادست نیارود و با دیگر
مردم که مدد معاون او بودند زمینها طلبید پیرون آمدند چون چشم سلطان
بر آقا افتاد و بنا بر آنکه ذخیره از وی در خاطر داشت بقتل فرستاد
و بدیکران ترجم فرمود و چون عساکر کز دون ما شراه دور دراز جموده بودند میدان
یرا انداشتند و سلطان سعید دیوانیان را بد اولاد اسلحه به راه فرستاد تا بد سوز
مهور و نام بردار و زور شکرستانند و از آنجا ترس کشند و چون مردم زحمتها کشید بودند
و شهر را از طلبان ملک نگاه داشته بخلان این توقع میداشتند و این طلب
نزول ایشان بنیاست مستنکر و مستعد نمودند و ناید بنود القصة خزینة که ازین وجوه
مجبور بپرست به راه شیخ احمد علی موالف ان بار دوی اعلی دست انداز چون
موسکب منصور بجد و بازندران رسید حضرت صاحب قرآن تا نماند و در خواست
بش آمد و از آنجا مقتضی رود و کار عازم یورت اصاله اداق شد و سلطان سعید شکرستان

بنو تریش مزین و منور گردانیده و کفشان شوال احوال منموده و چند روز بر زمین
بطریق حکمت تر متبب و آوده روز شب و شب بر روز رسانیدند و درین اثنا صاحب
علیه رسانیدند که امیر خلیل غمدی در خاطر دارد و دعای انقبیل ازین بکرات و مراتب
از ان متهور با پاک این معنی میباشد و زنته بود چنانچه در ان او ان که سلطان سعید
قلعه شاه رقیه را محاصره داشت منبیا انحضرت که در اندرون حصار بودند خبر
دست اندازند که امیر خلیل با مخالفان موافق گردید که البته شما مشب از احصای بیرون کنید
کمن از یورت خود که در فلان موضع از شکرگاه سوار خواهم شد و دست بر زمین
سلطان ابو سعید خواهم نمود و سلطان سعید یورت امیر خلیل را تعمیر کرد و جمیع حصار
در ان شب جیاوشید و در بارگاه جهان نیاه تا روز پاس داشتند را تو حرم از
جناب حکمت آاب مولانا قطب الدین نفیس طیب الله شراه و جبل الجبله متوجه
که از خواص سلطان سعید بنده تقرب اقصا من داشت چنان شنید که ششی در آن
جرجان تو فتنه ان عورتا که اتراسک گرفتند و بعد از وعید و تهدید اقرار کرد که امیر خلیل
مرا در دستاوه تا تحقیق نماید که چو کا میرا سلطان ابو سعید کجاست القصة جدیدت
علامات مکرو امارات عند امیر خلیل بوضع پیوست و امرا یازده کرت جانقی کرد
بر قتل امیر خلیل اتفاق نمودند و سلطان سعید از ان حرکت ایشان را مانع آمد و در آن
شب که سلطان صاحب قرآن ویران شده بجانب اداق روان شد **سیت**
شبی بود مانند قطران سیاه که نه سیاره پیدا اند بیرون زمانه که نوا می شود و آن
دو هزار زبان بستر از نیک و بد که امیر خلیل الحاح و مطالب بسیار کرد که با دست با
بنفس شریف در عقب یاغی بید رفت انحضرت فرمود که خلیل یک توره دست که سلطان
در شب یاغی را کتا می کشند و از بسیدی ترغیب و تحریص او درین امر بضمیر انخبر و
فرمودن فکر مطلع الهماست غیب بود روشن شد که امیر خلیل حریف ضلع ابرو

ضمیری نگاشت و با وجود آنکه در امور ملک و مال سلطان سعید صاحب اختیار شده بود
خیال سلطنت از دماغ او بیرون نرفت و محرومانت قناعت نینموده آخر الامر خا
بایون بر قتل او اقرار یافت امیر عبدالوهاب گفت که صبح آنروز که معترض شده بود که
را بقتل رسانند بر کتیر او میره قسم که منطای خوب و بجای مرغوب داشت به بلوی این
بود در خاطر افتاد که حیف ازین جوان رنباروی که پیکان گشته خواهد شد باز در حیرت
که شاید که جویم از در وجود آمده باشد که استحقاق این امر بایل ملامت نازل پیدا کرده
از وی پرسیدم که امیرزاده مدته العمر کس را بقتل رسانید جواب داد که چون بر قتل
بدست خود گشته با خود کفتم که **بخت** هر که او نیک میکند یا بد بد هر چه میکند باید
العقده امیر خلیل چون صبح بخلو تها فاصد بر ستمه نمود در آمدی که سید کار و نامی او بر بی
امیر خلیل بد گفت که این چه نظر است که میکنی دیگری دستار از ترشش گرفت امیر
خلیل گفت کل را کجا از ترشش دو از ایشان التماس کرد که سبوی آب بمن رسانند که
اصتاج دارم مقداری آب حاضر ساختند امیر خلیل چون در آنست و مشو داد و گفت
بخت باب میکند ای دل بر ارض طریق بجاک که صومعه تاکه توان تیم کرد و بغیر غبال
چراک از درون ناخنهای خود بیرون آورد و در ستم پیش بخت خود و بتعلیم او و زنی
شمشیر را مخوف بر کردن او زد و تا مراد بر بولت از بدن جدا شد و بر شمشیر
بدان خانه که پدرش را کشته اند در آوردند و چون سر امیر خلیل را بر سر بی او دیدند
با پای خود بسوی خانه آمد ایم و او را نیز همان لحظه کردن زدند و پس دیگر او را کشته
از سفغان او گذشت همان تربت چنانکه امر از هر کس ازین سیات عظیم مبرم
و سلطان سعید ایشان را بقانون نوازشش اخصاص بخشید و استقامت داد و نمود
که از خلیل چند نوبت کسانان صادر شده بود که هر یک از آنها موجب عذاب و کمال
میشد شیوه عفو و اغماض که بهترین صفات ماحرعی میداشتیم و چون بی ادب او از حد

گذشت

گذشت بجز او خود رسید شما خاطر جمع دارید امر او هر کس از زبان بدعا بشناخته شده
خوشدل و مطمین خاطر گشته و چون خسرو جهانگیر خاطر خطیر از دغدغه امیر خلیل
اندیشه بر قلب و استیصال بر داران جلایر بر گماشت و ایشان از در باز در نواحی سرباز
اقامت داشتند معروض با موال افرو اغنام و جمال مکتاز و می بنداشتمند که عالمی ایشان
نخواهند در ان ولایت حکومت نتوانند کرد و بغیر از غارت و تاراج هیچ بداشتند
انجامت بمقیم و مسافر رسید و بسوسه نختریری و فتنه انگیزی است تعال نینمودند
ایشان سلطان سعید خواست که مجلس تدبیر داده شتر است ان قوم را تخم سازد
و رسته ظلم ایشان منقطع کرد اند لاجرم امر اوالوس را فرمود که بشارت باجماعت
رسانند که پادشاه از برای شما سیورغال تعیین میفرماید و چند روز درین گفت و شنید
بسر بر بند و از برای گرفتن ان قوم بجا بقیت کما شکمان مقرر فرمودند و در روزی
که کجفتان در آمدند همه را گرفتند و بر سر میدان مجروح گرفتار از آن روزند و از
غارت و تاراج در خان دمان منتهوران انداختند و سلطان سعید مملکت جویان
بر سر سیورغال بنامه از عالمیان میرزا جلال الدین محمود پشاه که آثار جلالهت
واقبال در ناصیه او ظاهر بود از زاینه داشت و امر او عظام و سر داران مملکت اختتام
در ملازمت او باز داشت و ایمان را که از ولایت ساری و رسیده او فرود کرده دیگر
حاکم آمد بودند حضرت انصاف داد و مجموع ایشان بغایت و عافیت
و نوازشش پادشاه را اخصاص با فخر بخشید و شاکر با و طمان خونبار گشته **و گفته**
نخست **دایات ظفویات از زمانه دران بجایست از سلطنته مراد و پان بعضی از**
وقایع و حالات چون مملکت ما نذر ان بر حسب دلخواه کبکی ستان اشطام
عنان عرفیت بطرف مستقر با همت و جلالهت تافت و موبس جالیون بر دمار
که رسید رسوم را از میان برداشت و کلمش مملکت بتناز که از زمین معدلت سلطان

رونی و طاووس نیز فرستاد و لاری حضرت اشفاق بن بقره کوسه برسد بوقت غروب
که میرزا محمد جو بلازار را به غنا و برافروختن و تحریک بلا و تواریخ عبادت ختال نماید
حضرت دفع فتنه او بجهت یادشانه در حجب و لازم دانسته با حضرت شکر با او
و مویک جهانش پرست و همفهم جمادی الاویه را در اسلحه تهرانه نهضت نموده در شال
قریه سابق سلمان منزل احوال فرمود و داعیان و امیران جنایات و اثرات باطله
سرازم از سر حضرت شهر را با ایشان سپرد و کلانتران مملکت و بلوکات را حضرت
و استقامت داد و در کار روز خواجه شمس الدین محمد را اجابت نمود تا در بعد از
دوروز را ایست همایون در پیش آمده در زمان غیبت سلطان سعید در
خراسان و بانی عظیم و طایفه مغطاروی نمود و هیچ کس را نمی شناسد
و اکابر و داعیان در مصاحبت خواجه قلب الدین طایس به بیلاق با دعوت رسیدند
و چون و با تسکین یافت به بند باز آمدند و مردم را بر اعدای و عمارت ترغیب
و تحریک نمودند و چون حضرت سلطان سعید در قریه الاسلام پنج منزل فرمود و چون
در آن دیار توقف نمود و بعضی از ایام بهار در نو بهار پنج مجری دست و کامی بگذرانید
و از آنجا نهضت نموده روی به برفش نهادند و چون از چمن عبور نمودند
مراحل نمودند و مقصد نزدیک رسید اکابر و اشراف بر سیم استقبال پیش آمدند
تاریک کش بر تقدیر رسانیدند و مویک تلفات آن بال که با کران متوجه شازند
و بظهور رسیده ان حصار در غایت صیقل یافت و سلطان سعید صلوات
در آن دید که مجار به و محاصره سپرد آرزو بلکه جمع را حقین فرماید که در مقابل کوی بر
نمانند و چون اسباب حصارگیری مرتب شود و محرض همایون رسانند و خاطر اثر
بدین مفعول فرار داد و عثمان بجای سم قند مخطف کرده اند و در موضع کان لول
عظیم تر مرتب داده و نسبت خنان شاهزادگان قیام نمودند و بعد از آن متوجه

جبل

جانب تا شصت و قلعه است و در حیره شد و بظاهر چهار منبر و دایره فرمود و کبیر امن قلع
شهر مندی سازند تا خان لغان نتوانند که ناگاه بیرون تازند و باندک فرستی ان
شهر بند تکمیل یافت و در آن مدت از طرفین جنگهای مرده کرده کوششها
بها و ران نمودند که تفصیل ان موجب طویل میشود و تا آخر الا مردم اندرون از پنا
فرمان جنگ آمدند و از وقت ندان نان و گوشت کار ایشان با سخنان رسیده
و بجد و تدبیر و معاونت بعضی مردم بیرون روزی شب میرسانند و امر او را
کیاست که ملازم سلطان سعید بود و میدانشند که در قلع جوز و زغانند
و از بیرون ناگورات بجا میبرند لیکن کیفیت ان معلوم ایشان نبود و درین
اشکه ایرتیه حاجی مکرری بصواب اندیشیده نو کبری را که میرزا محمد جو که او میشناسد
فرمود که بشیر و فرار متوجه قلع شود و شاهزاده او را دیده و دانسته رعایت
فرمود و از سبب آمدن پرسید نو که معروض داشت که امر شیره حاجی محقر و همی
بتجلیل من کرده و جزئی از ان باقی شده درین ولایت امیر در طلب ان شد و
کرد و مرسانند و من فرصت یافته کر خیمه و التجار در کاه عالمین آورده ام میرزا
محمد جو که او را بنوار شش خوشدل کرده اند و بکاری باز داشت و او چند روز
بتفحص و تحقیق کوششید شرح احوال معلوم کرد و در نخست نرو و شیره حاجی آمد و چون
رسانید که در اردوی بی بازار تحقیق فلان نام و آنچه با محتاج قلع است از ناگورات
و ملبسات مرتب میکرد اند و در نیم شب در فلان محل کشته بروی آب می آید
ارو و بارانی میباشند و کشته انقدره قلع می برند از آنجا کیفیت حال را
پایه سیر اعلی که در اسند و بموجب فرمان در حیرت و جوی ان شمشیر نشاند
و خدمتش را گرفته در برابر قلع آوردند که این شمشیر است که از برای شما فرستاده
و محتاج میباشند و اکنون بخجاری عمل خویش رسیده که فدا گشت بعد از ان

اقامت شاهزادگان چهار دیوار و شوارمیناید و آن عزیز را در برابر اهل حصار رسانیدند
بگشتند و از باب قلعه پیکار نمودند و التماس عاجزانه هدایت ایشان
خواجہ ناصر الدین عبید اللہ نمودند و حضرت خواجہ از سمرقند رسیدند و سلطان
شیرازی بظلمت مقدم رسانید و محصوران را از آمدن خواجہ خبردار شد و امر نمود
این بیت را نوشته نزد او فرستاد **بیت** جامی ز غم تو لب خرابست کفیم ترا در کوه
و امیر مشارالیه در باب مخلص خویش تصریح و راز می بسیار کرد و خواجہ بر آن کفر
کماشته در اصلاح جانین سعی اهتمام بسیار نمود **ذکر جادوش یومیر که در خواب**
روی نمود در عین محاصره شاهزادگان سلطان سعید در زمان توجہ از سمرقند بجانب
شاهزادگان قریه العین خویش میرزا سلطان محمد را بصدراخراسان تعیین کرد و شاهزادگان
در او اسطرح الاول منسج و ستین دغانه براه آمدند و در رعایت رعیت و ازار
بلاد و امصار قدم بر قدم پدید بر گزار نهادند و درین سال مولانا جلال الدین فتح اللہ
تبریزی صدر کماصنافت علوم از عقل و نقلی میداشت و بکلمه تخریب بن در بهراه نامزد
بود و فوت شد و در فرا کار کارگاه مدفون گشت و درین ولایات بفرمان عظیم زمین آمد
و سالی قوی روی نمود و در ضلالت این احوال خبر قتل پهلوان محمد سپاده از جانب
ترشیر رسید شرح حال محمد سپاده آنست که مدتی مدینه بمانست سلطان سعید قیام
مینمود و آثار جلالت و مردان در محارک بنگو می رسانید تمام تباشیر روی در راز
دیادتها و کار او در مقام و رونق تمام یافت و نشان شکست در اسلحه شرافت تمام
و خدمتش باندگانه از جوامع خلق کثیر را با آنکه معروض رای عالم از ای کرد اند لقل رسانید
و بیچگونگی محاصرت و محاط شد و او جان معزور شد که در ستم و ستان و سام بر یک
غاشیه کش خویش می بیند اشک و جوع و بیجان و در نو دارد اسلحه شرافت مطیع و
منقا و خویش ساخته ملازم خود کرد و اسید و در آن آن عظمت و اہمیت در آن حکام

که سلطان سعید و شاهزادگان بر خیر بود و بن محمد نامی که در کوه پهلوانی ترشیر نام برود و دوم از خلفان
میز و ممتوجہ بجانب شد و در قرقر از قریب آن ولایت کلبینت ناپاک اورا اینجا
مکان شده بود و فرود آمد و طبع غلام مستم و جور و پید او انداخت و بر صبح و شام نفاق
میز و همه قزوینی که سرش بر سر سپاده فرو دمی آور و در صده ان شده که نسبت برود
بروی نماید و نوجوی شتر پهلوان محمد سپاده گفتند التفات بدان سخن نوزاد و کثرت
او که کس باشد که درین مقام آید و محمد قزوینی فرصت نگاه داشته در شبی که بود
هموا شد و داشت و یتیمان در وقتها می خورد و غزیده بود و نوزاد و نوزاد و پسر
پهلوان محمد نبود و داشتی افزون تر هر نوع حکایات میگفتند تا که بایار این خویش
بایستی آمدن در آن خانه در آمد و پهلوان محمد نیزه برداشته محمد قزوینی سر او را بیک
ضرب شمشیر از کمر کوبید و شران جدا ساخت و شران جدا ساخت و شران جدا ساخت و شران جدا ساخت
و بجا کوبه سپاده بر و از رعایا یکس را بجا ان بنود که از عقب او برو **ذکر اول**
میرزا محمد جوکار از قلعه و اسیران **حضرت حضرت پادشاه بران بقعه و اسیران**
سلطان سعید محفوف بفرست و تا یلید سلطان سعید قرب گیان در محاصره قلعه شاهزادگان
روز کار گذرانید مردم را از کرد و غبار و کثرت حرمت ارض مثل مورد و مار خست لپار
رسید و از بسیاری پشه و کس که کس نمیکند آمدند و کلاد اهل حصار نیز بحد اضطرار انجامید
و پیشتر حضرت خواجہ عبید اللہ دو بار بقلعه رفتند و درام مصالحت سخن گفتند و چون
میرزا محمد جوکار تسلیم حصار قتل نمودند و خدمت خواجہ او را در سخنهای محاصره که داشته بود
سپردند و او را باب قتل با دو یک چاره جو می شدند و کس بار روی همایون فرستاده
اتماس حضور خواجہ عبید اللہ نمودند و آنحضرت مضمون کلمه الشفقه علی خلق العدمه نظر
داشتند باز ممتوجہ جانب شاهزادگان شد و پای مبارک در میان نهادند سلطان سعید را
سوکند و در کف قتل انجامت نمودند و هیچ آفریدند و بفرمان بکرم بکار را از آن زمره

نهایت و رعایت فرمایید و حضرت سلطان سعید مجروح را متقبل شده و التماس نمود و
 نمود و خواهر بزرگوار بخصار در آمده امر نور سعید و امیر سلطان باقر و کاشان
 بیرون آورد و در ایشان بفرست و دستبوس سلطان سعید شرف شده و مرغبات
 در پیش آنکه نذو پایا دستها اصحاب چراغ را در آغوش کشید و پیشش نمود و در پیش
 غم محرم سندان و ستین و ثمانایه میرزا محمد جوکار را بدوی همانیون آوردند
 و سلطان سعید او را در کنار گرفتند و در پهلوی حاجی خویش داد و بنوا عید نوراللا
 وحشت او نمود و در پنجاه ماهه نوشته با طرافت فرستادند و سلطان سعید از شلم املا
 ولایت روی سمرقند نهاد و در ظاهر بر انتظام کلیات امور ماوراءالنهر در کستان بکوشید
 چند روز در آنجا توقف فرمود و چون خاطر اثر فرستاد از آن قضایا فراموش یافت و متوجه
 بجانب خراسان جرم فرمود و از جرجان عبور نمود و به سعادت و اقبال نزاران رسید
 تا بجل و خراسان رسید و در اینجا اعیان و بزرگان بفرست و دستبوس شرف شده
 شرایط نیاز و نثار تقدیم رسانیدند و در منزل نقوز زربان را بفرستند و اهل صرف سارک
 سلامه معروف و در پیشش دو مریح التام موب مفصور سیاه سفید نیک
 فرمود و از قصه شایسته تا ظاهر در اسلحه همراه سلطان سعید میرزا محمد جوکار بود
 ساخته همراه محمدان از پیش روانه میفرمود و در غنیمت او غنیمت میفرمود و چون
 مستقر بجان سعید شایسته را در حصار اختیار الدین نرند انرا که مشاهده را ساخته بود
 در حصار جیب کس کردانید او در اینجا مقید بود تا آنجا که فرستاد و چون سلطان
 بر تخت خراسان قرار گرفت بجمع اموال دیوانه پرداخت و خواهر قلب الدین طلاس و
 خرابه نعمه الله و خواهر اسمعیل و مولانا امیر در فرتامه تب سافه بروض رسانیدند و خواهر
 نعمه الله رسید او نسبت خواهر شمس الدین سعید سفلی گفت که مشعر بخت بود و سلطان
 سعید از خواهر شمس الدین حقیقت ان استغفار کرد و خواهر شمس الدین سعید گفت که من از آن

بر رسم خدمتی بسید گرفتند اما از مال دیوانه هیچ تقریر نگذارد و در تقصیر نیز در ان واقع
 نشده با تا برای عالی حاکمت سلطان سعید فرمود که هر چه گرفت و جو در ده بتو بخشیدم
 و ترا از دیوانه معاف داشتم گاهی خیال میشد که دیوانیان بعضی من گرفتار میشدند
 و من میخواهم که آسیبی بتو رسد خواهر شمس الدین محمد زانو زده و اکثری از آنکشت
 بیرون کرد و قدمی حسب پیش فرستاد بر گوشه تخت نهاد و بارگشته در محل خویش ایستاد
 و گفت در هیچ تاریخی نیست که بدین شهر غزل شده باشد و درین اثناء بیاض علی سعید
 ک شیخ صدر الدین محمد الهوسی که بر یور علم و عمل است بود از قریه شقان کتبت آورد
 و در عزارفایض لالانو از شیخ زین الدین الهوزا ساکن گشت و نقلی الاعد و لاصحی بفرست
 استان او مکرر بشد و چون سلطان سعید با بختاب حسن ارادت و صفای عهدت
 در پشت بسیم رضا اصفا میفرمود و در تنفید عزایم حسن و از بقول انتخاب عمل می نمود
و اگر تو جزو آنان نبویست قتل و معاودت از آنجا دشمنان ناید که خلاف
 تو ایچان بهرام صولت در شهر سمرقند تسبیح و ستین و ثمانایه به کس جار رسانید که اپا
 قتل و مرگ کسند و سلطان سعید فرزند رشید خود میرزا سلطان محمد را بفرست
 به راه بگذاشت و جناب ولایتجاب امیر نظام الدین احمد حاجی و مولانا امیر زاهد بفرست
 او با بزرگ شکر و بکامی دولت در رکاب سعادت آورده بجان بست بفرخنده و معان
 عنایت بحر یک داد و در او این جهادی لا واسی بورت قشاق نزل فرمود و در آن
 سال تمام ولایت خراسان مخصوص به راه رستگان در غایت بودت و از او ایمل
 دلخواه فرست بر فرهای عظیم افتاد و در او اسطه جهادی الاخری از اردوی اسطه
 نشان به راه آمد سعید یک سلطان برادر ابوالخیر خان کرد در اینجا جیب سوس بود و بر کانه
 عالمپناه فرستد موجب فرمود و عمل نمودند و او جوان نیک اخلاق و پاکیزه اعمال بود
 و پیوسته تبار و کلام سعید استخوان داشت و چون سعید یک سلطان باردوس

همایون رسید سلطان سعید او را اسب و جامه و زرد مکر و افرو داده بولایت اوزبک
فرستاد و چون موسم بهار رسید ریایات فتح آیات غنیمت دار اسلحه همراه
متمود و محمود و مستجاب باغ سعید نرسول احوال شمر نمود و درین اثنا از جانب بایراند
عرض داشت رسید مضمون آنکه طایفه از کفره قتلای بمالک محرمه در آمده غارت
و تاراج کردند و آنچه امکان خواب بود بوجود رسانیدند و الحاق فرمودند که با کشته
و فوجی از دلاوران سپاه منصور سر راه بر ایشان گرفتند و مانند مار بچسبید
صله آوردند و شمشیر بر انجاعت نهادند و از سرهای مخالفان عرابها بار کرده
سیرتند آوردند و چون سلطان سعید چند روز در اسلحه همراه توقف نمود
مستوجب منزلت جنگبار باد غیب شد و در اوایل رمضان مقصد رسید تمام ماه
صیام و شوال تقرب بعید اضحی انجام پذیرانید و در او آخر شوال امر رسید و غسل
در خون که جو انداخته و صلیح بهادر بود و غم سفر آخرت که در برادش سعید مزین
شرایط تقریریه بقدیم رسانید و سلطان سعید مجلس عزت شریف برده باز ماندگان
او را بنواخت و در او آخر ذی القعدة مکتب همایون از یورت سیلاق منفعت کرده
در اوایل ذی الحجه مستقر سر خلافت فرود آمد **ذکر قاسمی که در شش و هشتاد ساله از**
از ملکن احوال بر بجز تفصیل و تبیین آمد یکی از وقایع این سال آن بود که طایفه از
امرا عظام مثل امیر احمد یار و امیر شیر حاجی با چند تمان بر حسب فرمان متوجه مملکت ما
شدند بنا بر آنکه خبر سلطان صاحب قران از جانب سعید نرسول که در آن زمان
که امیر بهشت بمجا صراحت خدا داشتغال داشت یا نرسول نیز از خانه و از ارزا حشام و سخنران
که از نظر ملکبان رسید بودند فرصت غنیمت شمرده بوجوه خیرسان در آورده و در
مقام ایشان بروفق دلخواه متعین گشت دیگر که در اعیم فتح و استیصال قوم نزاره
خاطر خیر سلطان سعید هما بیکر سر بر زد و شکر ما همایون با مضامین غنیمت حج

اورد و در سل مالانرا محکوم نمودن سخت و کلانتران ایشان دست در او اسبستیان
زده و ان یورشون شفا غنیمت شایع عظام در توقف افتاد و بجز استخر مال انجمن
امیر نظام الدین احمد حاجی و جناب آقادت آب معالی انصاف مولانا شمس الدین علی
الفارسی المشهور مولانا شمس الدین صاحب کشف تعین یافتند در اثنا این حالات تمام
شهر یاز فرزندند و حصال از جاده اعتدال منحرف شد و منصف قوی روی نمود و زمان
مرغز امتداد یافت نزدیک بان رسید که خلیق یا یونس که در انداخته از کرم معالج
اطباء صاحب تدبیر یکبار داده ملک قدیم قدیران رحمت صحبت مبدل شد و خلیق
حیات تازه یافتند و فقیر او مساکین از نذر و شدت خطی بی اندازه رسید و همت
صدوق فرق همایون سلطان سعید مال درخت را در تمام خراسان بخشید و ان
بیخه را ماند بود و دیگر از وقایع آنکه درین سال همت خان شاه زادگان تبرت طلب
عظیم فرمان نفاذ یافت و ارباب حرف و صناعت و اهل اسواق هر روز بیایند و از
رفقه همراهم سبقت آغاز نهادند و در اندک زمانی باغ را عمان نمود و از فرود کر
چنان گشت و مهم مهر و سرور و ولعب و حضور و تشریف مدام و کمر شمشیر ساقیان
کل اندام به تبر رسید که در ابدان حد سلاخ و قوما پیران طریقت را از برای دفع
محموری در رین شراب انوری که دند و بمقدار جوی اندیشه نکردند **در این صوفی**
که من دارم در رین شراب اویله و مدت بیخه زمان نشا و اوطر بسا امتداد یافت
و در انشای جشن و طوی شاپهزاد عالمیان میز با احوال الدین سلطان محمود طلبه
از ولایت جوهان قدم رنج فرموده و جناب شیخ الاسلام خواج مولانا حبیب خود
از جانب سمرقند رسید و چون خاطر انقباض اشراف سلطان افاق از خانان
شاه را در دکان فراغت یافت همت عالم بر تنسیق امور ملک و ملت گذاشت
ذکر آردن امیر خوجیه از خوارزم نیا بر سال او در میدان رزم مقابل در شهر سمرقند

و سبعین و ثمانیہ از جانب خوارزم قاصدا مر نورالدین سعید آمد عرض داشت رسیده
مصفون آنروزین و لامیز سلطان حسین بہادر از جانب دست پنجاق بدین پلا
آندہ و امرا و سرداران تاب یکجا او نیاوردہ کہ تخت نمود لکن ایشان دست تسلط
بر آوردہ و جمیع بیرون خوارزم را غارت و تاراج کردند و سلطان سعید فرمان داد
کہ جمیع امرا و عظام بدان صوب شافقہ نقض یعنی بجای آورند و بہر کہ تقصیر کردہ باشد
سزای او در کنارش نهند و در باب عقوبت و کمال عثمان اہمال و اغفال فرزند
امرا بر حسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و چون بدان خلا رسیدند بظہر آن
معاظ مشغول گشتند بوضع بیوست کہ لکن خوارزم با وجود کثرت در بدایت حال
از صدہ سیما سلطان صاحب قرآن فرار نمودہ اند و امیر نو سعید را نیز بتقصیر متهم
میداشتند میرزا میر درویش قویس کہ در آن ایام منظور نظر عالفت سلطان سعید
ناگاہ امیر نو سعید را گرفت بہرہ معتقدان مدار سلطنت ہر اہ فرستاد و فرست
نبارت ملی کہ ورزیدہ بود در حصار اختیارالدین مقید و محبوس گشت و در آن ایام
پادشاہ فلک احترام بدیدن سپیل مشیخ عظام شیخ نورالدین محمد فرست
و کلام جناب میخیزد کہ امیر نو سعید شدہ حریر او در خواست نمود و سلطان سعید
اتماس جناب شیخ را مبذول داشت و جنابت امیر شاد را ناودہ انگاشت
و چون مبارکاد ہماگون مرا حجت کرد فرمود کہ امیر نو سعید را از حصار مجلس عظام
دادند و حضرت سلطان سعید او را برتخت خطاب محالط و شرف رفت از
احوال ہی پرسید و باز فرستش در سلک امرا کبار اخرا داد اما امیر نو سعید در
غایت خجالت و فلاکت روزگار میکند را نیند و اسے جان نہ داشت کہ سہ از
ملازمت تواند آمد و این رباع کفۃ بچس ہماگون فرستاد و شہ از شہزادہ کہ در مہ
خویش معروض داشت **رباع** این بندہ در ماندہ بجان دلداد اسے توے ارشاد جان

چون بہمت او بلند و چون بخت قومی چون دولت او جوان و چون حکم روان
حضرت سلطان سعید بخیر و چارہ او جستجو و چند سراسب را ہوا و استران
قطار و شہ ان برابر و او سیر اسباب امارت ارزانی داشت و گوکہ امیر نو سعید
بار دیگر از خضیض چغول نبردہ قبول شد **ذکر عصیان میرزا میر بدلق در شیراز و قویس**
او از پنجاب بخنداد و محاصرہ در اسلام و بیان آنچه میان او و پدر دست داد و قتل
بدلق بر تیغ تہرہا شہاد و انقراض ایام دولت او یک ناکہ بر امی ہوشمندان
و دو اتقان و قایق اخبار و حقایق انما پر شہیدہ نماند کہ میرزا میر بدلق شیخ اولاد میرزا
جہانت بود و خوشونت و سیاست با فراط داشت و بموجب فرمان پیر کجومت
فارس اشتغال مینمود و ہر در ایام دولت خویش اقطار و اطراف المملکت را تاصو
جزایر و نواحی مدینہ الاسلام بغداد در تحت تصرف آورد و چون میرزا جہانت
بخراسان آمد و میان او و سلطان سعید ہم خصومت و جدال انجامید و میرزا بدلق
و راندک فرصتی از شیراز بخدمت پدر پیوست و بہنگام مر حجت لکن ترکمان
خدمتش از راہ طبرستان ان شدہ بولایت یزد عبور نمود و در آن ولایت خوابا
تمام بطور پیوست و بنا بر مددی کہ بوالد خویش در خراسان رسانید بخارج
و نیند از بدماغ خود راہ دادہ پنداشت کہ از جانب میدرستغانت و گردن
از طوق الامانت میرزا جہانت ہر یوں کشید و پامی از دایرہ متابعت
او بدر ہنما وہ حقوق ابوت نابودہ انگاشت و علم طعیان بر فرق فرقدان بلا
و چند نوبت یکلو خانان از درگاہ میرزا جہانت نزد او فرستند و چند کلو خلیج
سودمند و مواخلا رسیدند کفۃ فایزہ بران مترتب گشت و او همچنان بخصیان
امرا مینمود و میرزا جہانت ہا سیما ظوہ نیاہ تاصو و دیار فارس آمد اما
مینخواست کہ او را بجلی متاصل کند و جراحی کہ خود افروختہ بباد قہر و نملاراک

که بجز پادشاه بدست خویش نشاند از پنج بر کند اخلاص میرزا پیر بوداق حم
محرّم میرزا جهانش بعد از آنکه شد بسیار وسعی اهتمام بشمار فرار بران داد
که میرزا پیر بوداق با اتباع و اشیای و احوال انتقال بجانب و از اسلام بغداد فرست
دست از شیراز باز آورد و دست نهاده بموجب فرموده مادر روی تو به بجانب
بغداد نهاد و میرزا جهانش حکومت مملکت فارس را بر سر دیگر خود میرزا پیر
داد و میرزا پیر بوداق چند گاهی در بغداد گذرانید و آن مملکت را معوض
مزروع کرد پس اما خیال شیراز مطلقا از دماغ او بیرون نرفت و پوسته
متعوض جوش پیر دیگر دید و با انواع بی رسمی خاطر او را میرزا پیر و ارسال
رسل و نصاب با وی میفروختند و چند آنچه میرزا جهانش تسلیم و تقاضا نمودند
عناد و استکبار او سمّت تقاضای پیر نرفت و از غریزی و فتنه انگیزی
دقیق فریاد میگذاشت عاقبت میرزا جهانش با دغنام تمام و لشکری فرج
از ادراک افهام و احساس او با هم غایب شد و از اسلام شد و میرزا پیر بوداق
چون از غنیمت پیرا گاهی یافت خاطر بران قرار داد که برج و باره مدینه اسلام
را عمارت و مرمت کرده در آنجا محسن نماید و با مضایق این غنیمت لشکر خود را
او کلکافر او انعام فرمود و بترتیب اسباب حصار داری امر کرد و برج و باره
را مردان جنگه زین و کیمیت داد و در وازمان را بمحافظان صلح بسیار سپرد
محافظت و مراقبت در آن موضع بیشتر و میرزا جهانش با سپاه فرزند ازین
و شمار رسیده ظاهر در اسلام را احاطه نمود و همت بلند همت بر تنه پیر گشت
و دست نهاده چاره خیران ندید که در چهار دیوار شهر خرد و بیک و بعد انتقال
مصارت نمود و چون مدینه است کم بغداد در غایت مسانت و رضانت بود
و مشحون بمردان کار و دلیران روزگار است و شیر بهوت و شورا می نمودم

هو اب بسیار در نرست بودند و باستان از باجم تا شام در آن کجا
اند و میرزا پیر بوداق هر روز است فرشته را با امید او و اباب بلارا
میرزا جهانش بیعی و اهتمام در فتح شهر میگویند و لشکرمان را
ب و تحلیص منقود و و قرب کمال مدت محاصر شد و احوال اعیان
حلال آفر و انانیت و استکار و روجبات روزگار ایشان در آن
بون و عاقبت شدند و در ماندگان شهر فرود ماندگان زندان قهر و
بیدار و عمارت روزگار میگذرانیدند و کار بسیار باستان بر نرس آمد بهر چند
زاده و رسل سایل نزد پیر فرستاده و اظهار فقر و افتقار کرد و فایده بران مرتبت
و میرزا جهانش بدان کلمات التفات فرمود و بلیه قسط و غلام تبرید کرد
که علاوه بر تکلیف میخورند بدم و چرم جوشید و قناعت می نمودند و آن نیز در
اوقات یافت نمیشد و سگ و گربه مانند عقاب پدید گشت و از حیوانات دیگر نشان
نماند و اهل بغداد بیکار در فغان و فریاد آمدند و ایچی فرستاده امان طلبید میرزا
جهانش بر سر رضا آمد مردم بغداد بیکار خرم و شادمانند و در روزان گشت و
سپاه میرزا جهانش به دار استم در آمده و محصوران بار روی اعطای شانه و میرزا
پیر بوداق در منزل خود نشسته گمان نمیداد که پیر نامهربان در باره وی قصد کج
و درین اثنا میرزا جهانش و ولد و محمدی را با جمیع امرا و دستاورد که همش بر او
بضربت شمشیر ابد از فیصل و بدو ایشان رونما بسته و تیغها کشید و پیر بوداق
ناگاه در وفاق میرزا پیر بوداق در نرست بند و نرسش در آن زمان عمر سوختن
درشت و بجای در موزه کرده بود و دیگری بنوشید در آن حال بر او چو
محمدی را با جمیع روی بسته بر نرسش ایتا و دید حیرت و درشت بر نرسش
گشت و برادر را در نرسش نامی داد و امیر زاد محمدی شمشیر بی جان زد و کرد

که بدو فرسید و بدو را خورد و او را با تیغ خونریز بکشان
و بر میز جهان نشاند. ان حرکت مبارک نیاید و اگر تعلق
او روی برزوا را بدو ملک و سلطه او در صد و اشغال آید
که بعد از قتل میز را بر بوداق ممالک عراق عجم فارس صمیم و لاسیه
گشت و استیلا و بسطت ملک او بر تیار رسید که زبان تقریر از
ان بجز تصور اعتراف مینمود و مجموع سرداران و کوردها که
نخور سیر خط فرمان او نهادند الا امیر حسن بیگ از احضار امر قرائت
که میان ان دو خاندان بود الطائفت و القیامیز جهان نشاند و پیوسته
مخالفت ورزید و بواسطه قیام رفیع منبع که در تحت تصرف داشت اسان آسان
قطع و قطع او و شوامین و اخرا لام میز جهان نشاند. بی تاب شده بر استیلا خاندان
امیر قرائت بگشت شد و لشکر با ممالک محروسه قریب صد هزار سوار جمع شده
روی با میر حسن بیگ نهاد و امیر شاد را به میثاق الیه در بعضی از شتاب جنگی مبارک
بود و فرو آمد و از امضای صلح و عیر از جهان نشاند. بدان ساه نزدیک بود
از قامت انداخت و از اجاک حسن در اسیرت و وفور کجاست امیر حسن بیگ بود
و در سایه فرستاده در دستر نمای ظاهر میز جهان نشاند. کوشید و پا داشت. این بخورا
بر صفت و عیر امیر حسن بیگ حمل نمود. در مبارخت و خدمت نظر نمود و دو قسم
بروینچی و جهانگیر لیه امیر خانی کادردی را بومی جنگ او دستار و ایشان منزه
باز آمدند و میز جهان نشاند. فصل تا بستان و غران در ان صحرا و بیابان بجهت غارت
پیر میر و مقدمه رستان در رسید و سرمانا ختن آورد و بوی شدت رودت
روی و او که دیگر حال اقامت نبود و در لشکر میان خدمت بفریاد و وفان آمدند
و میز جهان نشاند. ترا که در حضرت الفراف داد و خود با اول و دوام و تهر

چنانچه عادت بود که بعد از مر اجبت اغرق بطرب و شراب خوردن مشغول شد
در ان منزل توقف نمود و بسیار نشاند و کجاست و چون میان اردوی او و امیر حسن
یک که پیشین بود و خدمت از کیفیت احوال خبر یافت و نماز شام جا بسوی فرستاد
تا تحقیق او ضاع معلوم گشت و ان شخص شب بیکام بار روی رسیده که یک خیمه بر آمد
آواز بر کشید که اسبی درین علامت کم کرده ام هر کس که مرانشان دهد چندین سوخته
و هم در یکس از حال غفلت و مستی جواب او نهاد و جا بسوس باز گشته کیفیت
حال معلوم شد که او امیر حسن بیگ بود و هزار سوار محکم بقصد امیر جهان نشاند
در حرکت آمد و چون صبح شد طایفه از مردم میز جهان نشاند که در لیله شورش شدند
سیاه از دور دیدند و مسافت کمتر نزدیک شد و نیک نظر کردند و در کجا بنا
که هم ضلالتین بودند تا بدو نمودند اما دانستند که لشکران حسن بیگ انداخته
و متحیر گشتند امیرزاده محمد و امیرزاده یوسف اول و میز جهان نشاند. جنگی پیش رفتند
و طوفان باران و محیط یافت مبارکت و پدر را خبر داد که حال توقف نیست و میز را
جهت یک زانو بند است و در این خبر رسید و فرصت نیافت که ان دیگر بزند
تا چهار سوار شد و محمدی یوسف گرفتار شد و دیگر سرداران بقتل آمدند و میز جهان نشاند
بصد در و داغ بد زه روی نهاد و جمعی از لشکران اسکندر نامی در عقب او رو نشاند
و چون بوی رسید میز جهان نشاند. از بیم جان نام خویش زبان آورد که اسکندر
اورا بجا که او آیند و جا همی قبیله او را بوشید و سرش را از فراتک پناخت
و همی چنان سخت بلنگر گاه خویش مر اجبت نمود و درین راه فانی شد و مر از
فترت افتاد و اسکندر صورت قفسه را با کس گفت و امیر حسن بیگ چون حضرت
و نظریافت از حال میز جهان نشاند. قفسه نمود که بگدام جانب بیرون رفت و درین
اشام میز جهان نشاند. را بدر کاه آوردند و چون خاطر انجاب از غنچه درین محلی را

گشته و یوسف را میل کشیده خیرین فتم مسموم که غزاقی تمام داشت با طرف عالم رسید
و اعزاز و اعیان دولت میرزا جهات است ازین حادثه آگاه شده امیرزادین علی
که البراد و او بود و بیادشاهی برداشته و خدش ابواب خیرین کشاد و کشاد
نور را جلوه و مرسوم داد غالب زنت که از مادرش مان سابق این مع که در شیر
ذکر و حصول انواع اخبار جامع جلال در یورست فداق و منفعت سلطان سعید از اخبار
عراق و بیان بعضی حکایات از خیر و سرودش که کشیدن و مان ده بر خلد الله
حضرت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در ستمانه استی و سبب و قیام
در خطه و بغیر از بال اقامت داشت و حرف جهانگیر بر لوح ضمیر میخواست تا گاه از
عراق قاصدان رسیدند و عرض داشتند که ستمانه را سینه مشتمل بر قتل میرزا جهات و سبب
خاندان او و حالات اخباری سایر سیر اظفار ارسال ده پیغام دادند از ملک و مال و خیرین
و دغین و زور و لشکر و اسلحه و اسباب و جان و بدسبب چیز از ازار مان انحضرت
و کف غنیمت و هر چه در بخت تصرف این بندای امیدوار است در عرض یکجا موسی
خدیوکاران استان دولت ایشان مبذول میدارم و مصلحتی که در میان فای
دولت اقبال بر فرق ساکنان آن دمار اندازد دست قتل اهل امان از گردان
مسلوبمان کوتاه سازد که این مع در دنیا مقاصد سینه و در اخروی مستلزم ستمانه
علیه خواهد بود و چون اخبار در ولایت مرو بسمع اثرش شهریار کامکار رسید با
اخبار کاسته و اظهار استبشاره فرمود و حکم جهان مطاع نفا و پوست که از اقطار
و امصار و ارازم و خراسان و سیستان و خوارزم و مازندران بوجیب بلایمین
شکر این قیامت نسیب در موضع مفرج آید تا در ظل رایت اقباب شرق
متوجه جانب عراق شوند و از اخبار در حرکت آید که کند ستمانه بر کنگره قلاع و بقاع
ایران و از بیجان یل مسموم و سایر بلاد اندازند اما چون حضرت سلطان سعید

در حکایات امور پر مشورت و استصواب و تواجبه سعید اقدار فضل مغرور و جناب مولانا خیر
صدر السبقت در روانه که در اسید و شرح حالات از بیجان و قضیه میرزا جهات را
بتفصیل معروض داشت و پیغام داد که اگر مصلحت باشد اجتناب باور انهر آید
تا سخنان بیثباته گفته شود و از اهل حق حقیقه را بنویسد و موم شریف بیشتر که در اسند و چون
صدر مذکور رسید و صورت حال را عرض خواهر رسانید انحضرت غنیمت خیرین
منو و بقشاق مرد شریف شریف ارزان داشتند قران سعید و اجتماع نیرین دست
داد و بعد از تقدیم مشورت در مجلس متعدد راهها بران قرار گرفت که کشا و سبب
متوجه عراق کردند و بر مقصود ما تدری نفس مای ازین محبت ندانند که قبل گاه
خود میروند و بوقتی که قمر در برج عقرب منزل داشت میرزا سلطان ابوسعید سعید
جهان پنا بجزیم همگی سوار شد و خواهر ناصر الدین عبید الله باور انهر معاوده فرمود
و سلطان سعید در او احسرت و اوایل شبان ستمانه و سبعین و ثانیه بر عت
تمام در حرکت آمد و میهنه درک نزول ستمانه و شرف زیارت سلطان ارباب
طریقت و حقیقت سلطان ابوسعید ابو الحیر قدس سره دریافت و غنیمت ولایت
جام نمود و از اخبار بیشتر رفت و بعد از استمداد همت از روح پاک با گذر از کوه
توجه فرمود و در چند روز در آن مقام دکشت و صحرا می جانفرا آتف فرمود و از راه گمان
رونده با پیش رسید و بهت آوردن ستمانه از غراب که در ولایت ستمانه راه رود مرتب
شده بود و طلب شکر سبب خراسان ایلو شت و ستمانه و در خلال این احوال حکام
و سرداران عراق و فارس متعاقب بار دو میر رسیدند و از صدو کلاه پیش حضرت
سلطان سعید معتمدان دو جوه سبب مضمور را ببند ولایت میرزا جهات به بل
حضرت صاحب قران مغفور میرزا معز الدین میرانش و ستمانه و بخت و ستمانه
خواهر شمس الدین با صفتها ن رفتن ان مملکت را صند بلا کرد و میرزا ستمانه و لیرزا جهات

متوجه اصفهان شد بعد از چهار ماه بایک کشت و خواجگ مجموع کیفیت انجام را عرض داشت
باید سر بر اعلا کرد پسند و امیر نظام الدین احمد و لاد مغنیات الدین احمد غفاری سپه
فرمان متوجه ملک شیراز شد و امیر جمو دیر لاسن بجانب کرمان شتافت و امیر جمو
برادر امیر سید مراد عازم قزوین و سلطانیه کشت و همچنین بهر شهر و قصبه است
نامزد شد و تفصیل اسم این من موجب اطباء میشود و اکثر ممالک عراق در تحت
تصرف و تسخیر شد کان درگاه آمد و از مبداء پورش و حضرت مرقا کالپوش بلبلان
حسن یک یک بموکب همایون پیوسته و بعضی رسانیدند که حسن یک یک مکمل کرده از کلان
مورد و تصادق الاضلاع بادشاه هم و هر که اولاد امیر قرا یوسف از سیم دل سواغ بخاند
شد و بکب توره بزرگ در قلع و استیصال ایشان باید کوشید و خلا اثره از
و غرضه انجامت جمع باید ساخت و سلطان سعید ایچی امیر حسن یک را در سلاطین کلپوش
طوبت داد و بهر او کلاه نوردی مکر شیر طلاد انواع سلاکات دیگر نوشتند و بیغام
دا و کوشش با لشکرهای خود از جانب عراق گرفت نماید که عا کردون ماثر ازین
طرف متوجه شده اند تا با اتفاق ان قوم مفسدان و صامت بکر داران را ازین
بر کیریم و قبل ازین امیر حسن یک و لاد مغنیات شاه ایلی بافتند و دو ابر بسیار ستاد
و عرض ممالک و غزاین کرده اظهارد که ای ظاهر ساخت و حضرت سلطان سعید او را
نویس داد که اینک نامی رسم هر چه صلاح وقت باشد تقدیم خواهد افتاد و بموکب
همایون از کالپوش حضرت محمود بولایت هزاره جریب نرفل فرمود و درینا
ولاد دیا ساری امیر سعید الله و لاد الله مغنیات با قریب مفا و شتا و قمان از نقد بجز
و قماش لاسال نمود و گفت بنده میخواست که منتهی با پیوس کرد اما بکس طر و غرضه بعضی
از مخالفان نزد یک این مع در جز وقت افتاد و عا کس کس ستمداری و لاد مغنیات که
جو ای بس زیبا و نیکو منظری با حضرت و بر آید و ستاد بیغام داد که بنده و خدمتکارم

و لاد مغنیات

و از نزد ملک کیلان نیز سلطان آمد و تخمها آوردند و بیغ اترق اظهار رسانیدند که در تمام
ممالک خطه و سکنه نام القاب خجسته مزین و خوشتر نشاند سلطان سعید ایچی را
نوازش نمود و باز کرد و اسید و از راه قزوین که در آمده توب ده روز در ان ولایت
وقف کرده امر او در ان کو بولایت رفتند و در بعضی اموال از ضبط کردن
مال ان بلدان را بخیرانه عامه و ستادند و چون موکب محبته بسطاید رسید
عرض داشت امیر مزید و سایر امرا آمد مضمون آنکه التماس و اموال است که ایت قدرت
شمار لغت با چنانست حرکت نمایند تا بهره مقصود در آید امید صوبه آید و امیر حسن
که تا غایت در مکتوب که با امیر مزید میفرستاد مهر پرشت میرزا کنون مهر بر روی زده
نوشتت است که باید که امر اجتهای از تبریز بیرون روند که من ان مملکت را بر خود
انفر لو محمد داده ام و امر ان مکتوب را بخش نزد سلطان سعید ستادند
و بیغام داد که حسن یک کردن از طوق طاعت عهده داعیه جدال اقبال دارد و امیر حسن
بشتر آمد پس خود را با ظاهر تبریز نوشتند و امر اجتهای بیرون نوتد و در تبریز شدند
و مردم جانبین بشهر در آمده معامله میکردند و متعرض مکر یک نمیشدند و چون امیر حسن
شنید که موکب سلطانیه بسطاید رسید از انجا کشته بود مر اجتهت نمود و بهر باغ
رفت و سلطان سعید یوسف شیرازی را بداد علی تبریز نوشتند و بقیع جان
در موضع هیز توقف نمود و در انجا امیرزاده حسین عا و لاد سلطان عا که بغایت جوان
زیبا منظر بود و امیرزاده یوسف کجول بر دیگر جهانش و امر او تر اکر در شاعر یک لاد
امیر مزید بسطاید و بیغ و یار علی و یارام یک لاد امیر عا و حاجی قنبر که در زمان جهانش
حاکم نزد دوشاه حاجی که از اولاد امیر حاجی کاوروی بود با سنجاه هزار سوار با یک
اعلا ملحق شدند و سلطان سعید حکم کرد که امیرزاده یوسف کجول به تبریز رفت و بر سر
خود مجاور باشد و ان همایون نوشت که خدمتش را موقوفی اوقات انجا دانند

وسلطان سعید با جلال امیرزاده حسین علی بر خسته اورا پرستش فرودان نمود در این وقت
دوستان دکان احمد حسن بیگ متعاقب یکدیگر رسیدند بار دوی اعلا و اهل اقلیاء
و اطاعت حاکم خود کردند از آنجا برادرزاده خود یوسف بیگ را روان کرده پیغام داد
که بنسوزان قباب از جانب مغرب طلوع نموده و در قوه باز است اگر میرزا بنده
شد عفو فرمایند قرب صد سال است که پدر این ماطریق بندگی و سرگذشت مسکوک و بیع
و خود را از زمره مخصوصان این خاندان عالی شان می شماریم و مملکت فارس و عراق
از دو دمان حضرت صاحب قران امیر تیمور کورگان ربیکا کمان انتقال یافته بود استخوان
بدیوان اعلا گذاشته ایم و دیار از باجیان کراستان را در آن مدخل نمودیم و همگی کمان
حضرت اعلا سلم داشته ایم و هر چند التماس می نمایم که مرادین نیسان جندان بگذرانند
که بر طرف در طریق کم شود و مرا بخت ممکن کرد مناقشه می فرمایند از آن زمین او بر زمین
از دشمنان من که در اردوی همایونند پرسند که درین ایام معاوودة ممکن
است یا نه و بعد از ترقیب مجلس با عظمت و هیبت امرا و عظمایوسف بیگ را
بیاورد بر سپهر احتشام رسانیدند و فرمودند تا بپست بخت از آنزاده
وسلطان سعید اورا بر طرف دستبوس مشرف ساخته سخنان بر سر رسید و التماس
حسن بیگ را بعبض رسانیدند آنحضرت در جواب گفت که رایه نرفت شعار
مترجم از نظر نشت آنچه صلاح باشد بقدیم خواهد آمد و آنحضرت میرزا محمود و حاج
لاق بر عطا خود را بر سلامت حسن بیگ نامزد کرد و یوسف بیگ را رعایت مکن
رضعت انصاف داد و میرزا محمود در حرب فرمان در مصاحبت اورا و ان شد
و چون بار دوی حسن بیگ رسیدند یوسف بیگ در خلعت عبور فرسایند که سلطان
ابوسعید طلح بخراین و دقایق جهان شاد و آرد آسان کن دست تو باز نخواهد شد
و شیخ از جلالت و عظمت سلطان سعید که پیش بد نمود و بوقه تقریر کرد و امیر بیگ

فرمود

فرمود تا تخت زرین نهادند و میرزا یار کار محمد بن میرزا سلطان محمد بن اسفند
بر آنجا نشاندند و خود با نخوت و شوکت هر چه تا متر بر لب قرار گرفت تمام او را
فرمود تا مسجد وسیع در اطراف آن بجای خود قرار و آرام گرفتند و میرزا محمود در آن
موقف در آوردند و فرمود تا چند محل را نور دو بداشت تمام بیاید سر بر امیر حسن بیگ
رسیده امیر حسن بیگ فرمود که تخت خود را در امیرزاده یار کار محمد در باب و میرزا
محمود و بادبشت لا کلام بجانب تخت میرزا یار کار محمد رفت اول او را در بخت
نشست دستبوس امیر حسن بیگ مشرف شد و سخن که در پشت معروض گردید
و چون دوسه روز ازین قضیه بگذشت امیر حسن بیگ میرزا محمود را باز کرد و ایندو را بجا
بوست بیگ که در شتاده حسن بیگ خود نمود و سلطان سعید امر او در تعیین بخت
تسلیق مشورت کرد و رایها بر آن قرار یافت که بقربانج روند امیر حسن بیگ را از آنجا
اخراج نمایند و مستان در آن مقام سپاهیان رسانند و با مضار این غیرت بود که
بهاون بهضت نموده بتر نیز را بر دست چپ گذاشته بر طرف دست راست
راه اردبیل روی بقربانج نهادند و چون بهضت فرسخی مقصد رسیدند بسبب غیبت
خوردی صلاح در آن دیدند که بجانب محمود اباد روند و ازین طرف اب برین فرسخ
بر محمود اباد در حال قیامت اندازند تا شروانش که متعاقب اهلجان او در کاه
عالمینا آمد اهل اقلیاء و جمعی سینه بار دوی اعلا پیوند و از آن منزل کوچ کرده
اتفاق بجزایع رسیدند که عطف آنجا زبیر دار بود و بهر جهاد باسی که از آن میگذرد
پلاک میشد و در آن سپاهان مملکت اب خوشکو از غیر میدانمی شد و چون اردو بس
پادشاه فرخنده نثار در برابر محمود اباد مشرود آمد امیر حسن بیگ سر امر را بر سر
نخبت مبادرت نمود و در اردو اعظم با کولات روی در نقصان آنگاه
بنایت کم شد چنانکه بکن با وجود کندی بدو دنیا کنگی باقیت نمیشد و بیشتر چهار پانین

روی بصره عدم نهادند و اعراب و فقه است تسامی پذیرفتند و ارباب طوایف عزت
باز ارباب محنت بر یک خوان نشسته در روزی چند از جانب شروانش که بکش خورده
و مقام حسن یک لبر راه نزد مکر واقع شده بود و راهها مضبوط ساخته از طرف خندان
و فارس و عراق پنجکس را میگذاشت که بجانب اردوی حضرت سلطان سعید و درین
اشنا سلطان سعید مولانا شمس الدین محمد صالح را بر ساحت روانه شیراز کردند و چون
جناب مولوی ابوصفیان رسید خواجہ شمس الدین سعید صاحب دیوان کردار خندان
از قبل پادشاه فرمان روانه مولانا را مانع آمد گفت که امیر سعید یک کس
است با بخار فتن صلاح نیست درین باب عهد داشته بسیار سریر اعلیٰ عرض داشته
مولانا را شکر و خوشنود باز کردند و جناب مولوی هم چنانکه از طرف خندان
می آمد بجانب اردوی اعلیٰ روان شد و مردم حسن یک که بصره را راهم مقیم
شدند و بودند جان خاندان با بلا لفظ از اعیان و استادان بمنزله ان کردار
ان اردوی همایون میفرستند بگفتند و مولانا شمس الدین معتمدی در ملک گرفتار
اشکاف داشت و مجموع اسیران نزد امیر حسن یک بردند و مولانا اعظم مولانا محمد
طیب خدمت مولوی را در مجلس امیر حسن یک تعریف کرده و تصدب او را درین
میان و ترویج شریعت سید المرسلین صلوات الله و علیهم اجمعین بیان فرمود و مولانا
حکایت کرد که چون جناب مولانا شمس الدین محمد شکر از حال من بجهت رسید
امیر حسن یک سر بالا کرده مرا حیا طلب داشت که ترا نخواهم داشت و هیچ آسینه از
تو نخواهد رسید من برخواستم و زانوردم و بعد از آن مرا حیف مجلس انش
کردند و چون شروانش در برابر اردوی سلطان سعید مقرر کرده بود
بلکه دو فرسخ پایمان تر از جانب اردوی حسن یک مردم خراسان و شروان آسینه
مستینوند و امیر حسن یک دولتی سواران را مقیم فرموده تا مهربانان خفت کند

اتفاقاً

اتفاقاً در نوازش که خراسان بخیر گیری پیش رفتند و اندک ایشان بخیرین یک
که بر حسب فرمان حسن یک روان شده میخواست که بدان دولتی نفی بودند
باز خورند و او را گرفته بپایر سه بر اعلیٰ آوردند و از و صورت حال استغنا نمودند
کیفیت و احوال گفتند و سلطان سعید همه را بر سران دولتی نفرت و دشمنی
رفتند و از مخالفان و ستمگر کرده بپایر سه بر خلافت مصلحت مصلحت آوردند و بعد از آن
شبی ترا که بخار اردوی همایون آمده سو آران سوران انداختند و شادمانی
و امر او مقربان و بهادران فوج فوج زانورده حضرت طلبیدند که بیرون
روند سلطان سعید فرمود که شرب صلاح نیست که بر سر یا غمی روند و صاحب
معلوم شد که اختیانت زیاد از بهر از و پانصد نفر بودند و لشکر میان خراسان
تاسف بسیار خوردند و مفید نبود و چون اسبان پادشاه همان پناه یافتند
ضعیف و سخت گشت بودند و مجال ان نداشتند که بر ستم تاخت بیرون روند
یا در میدان حوب جواب خصم گویند و اسپان ترا که در غایت قوه بودند
میوست در جای اردوی اعلیٰ تاخت می آمدند و بهر که از ترک و تازیکه می
میگشتند و مدتی حال اهل خراسان بدین و ستره مقرون دیدن روزگار گذران بود
و درین اشنا شروانش با غمی شد و کشتیها بران طرف کشید و فلق بسیار
از مردم اردوی اعلیٰ که بهت معامله و سودا بدان طرف رفتند و بودند و غارت
کرده سبب مخالفت او ان بود که امیر حسن یک که نزد شروانش فرستاده پیغام
داد که عاقبت لشکر خجندی و مخالفان انجانب تقارب خواهند کرد و ازین
معلوم خواهد شد که تیر دوستان ان چه خواهد بود و شروانش ازین تندی
اندیشناک شد و محبت سلطان سعید را جدا و مبدل گردانید و پادشاه را
و سایر لشکران از نقد ان طعام حیران و مبهوم گشتند و بر فطنان حیل گفته متوجه

اروپا پیش شدند و در ایشا از اهل کسبند که از آنجا گذر دستوار بود زیاد از نیم فرسخ
کل و لایمی باسند و فالین و خیمه و خرگاه و سایر اید و بارگاه می انداختند و باغ
حیل را ساخت میگذشتند و سلطان سعید نفس نهالون استاده که او اتمام نمودن
مردم از آن کل و محل گذشتند و یک از چهار پایان و رخت در عرض وقت آمد و از آن
و رطوبت آن آمده در موضع مناسب نزل کردند و بر آن امیر بایرند سلطه و خواه بر آن
که مانند که صاحب دیوان بود بر حسب فرمان سربازان شد و دوست توان از برنده گذار
قول نجاج غلوه و سمنند ان خرید و میاورند و در روز دهم رجب امیر سعید را در آن
دشت انداختند و چون اندک مسافتی قطع کردند ناگاه چهار صد سوار از آنجا
مخالف که امیر سیک مقدم ایشان بود پدید آمدند و امیر سیک با سعید را گفت
که میزرا سلطان الوحد و دشمنان صد سوار را دوست و ندکان صد سوار را
گردانید اکنون با از آنجا که کند یا مصالحت نماید بجا میروند و فرود آید که امر از
از آنجا بستاند که امیر سیک صفتا در مقام دو نگو ایست و او نیز این طرف
خوام و مقربان خویش خواهد فرستاد تا مهم صلح قرار یابد و روز دیگر امیر سعید
و دیگر امر از عالمی قدر بیرون فرستند و در همان موضع ترکمانان روز گذشتند
در میان شدند و چون ایشان بغایت اندک بودند امیر سعید بر سر ایشان تاخت
و یک حمل بهر را بر آکنده ساخت و مجر را دستگیر کرده بار دوی غلوه دستا
و خواست که در عقب که ترکمانان رود امیر سعید ارغون گفت اینجا است حکم که عقب
دارند و توقف درین مقام از او بجا است که اسبان مالاغز امیر سعید نشینند
و مسافت از عقب ایشان قطع کرده ناگاه امیر سیک با دوسه سوار از آنجا
بر سپیان آسوده نشسته از کین بیرون آمد و بر سپاه خروسان که متفرق شده
بالجمله شوال بود حمل آورده و توب پانصد نفر از امیر و میرزادان و بهادران بقتل رسیدند

لوش امیر

و از مشایخ کشتگان سلطان سعید بر امیر سعید آمد برادر زاده امیر سعید و بنویسند
حسین دیوانه حسین علی ارلات و شیر محمد بغدادی و میر محمد قوری امیر سعید مریدان گذشت
و بقید السیف افغان و خیزان گریزان شده جان شیرین را بار و در ساندند و بر آن
امیر علی شکر به راه مرید بودند بار شسته بکنار اردو رسید اما در نیامدند و امیر زاده
سلطان علی بهر ایشان بهمدان فرست و در آنجا او را بقتل آوردند و در آن هنگام امیر زاده
حسین علی بموجب حکم در تبریز اقامت داشت و در این وقت رای سلطان سعید
افتقاری ان کرد که کشن را که بجان حب و مجالسب از آنجا که تا یکدیگر مصالحت
نزد حسن سیک و نسته تا بمن اعشاء حسرت تمام او ان تقصیر نشیبت پذیر در قم
اختیار بجای سیادت آیاب امیر سعید غیاث الدین محمد که از اخصا و امیر بوزار
الدین که پادشاه اهل ساری بود و ذکر آنجا در قضایا صاحب و ان کا حکار
گذشت و آنجا بمتوجه گشته بار دوی امیر سیک رسید و غیاث شتاب بر اسم
استقبال قیام نموده از خرگاه بیرون آمده مراسم اغراض و احترام بجای آورد
و سید را در آن خوش گرفت و گفت هر چند هر ادعیه مصالحت بنویسد اما اشارت
غیاث سیادت ماب تجاوز چگونه توان داشت و درین اثنا افتخار زمان امیر سعید
قبول اتفاق محمد علیا و الله سلطان سعید بار دوی امیر سیک بجهت همین
ترغیب آوردند و بعد از ان امیر سیک پشتر ایلا و لجنه و تفقد امر غیاث الدین
بجای آورد و با آنجا گفت که کشنده ام که میزرا سلطان ابو سعید تر او غن
حکومت ساری داده و بدان وفا نگردد با وجود کبر ان قدرت داشته در آن
مجلس منته خود را طلبیده فرمود تا نشان فرست مکمل ساخته تیم غیاث
سادت ماب نمود و فرستادگان سلطان سعید را رخصت انوار فرستادند
درشت ذکر او **تعمیر سلطان ابو سعید کورگان انضال سعید غیاث سبب لغو**

کدام سر و سینه را سپهر آید داد که باز خشک نکر دشمن باش سپاد که از آنها بگریزان
سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او بخشد عاقبت الامر افتاب بقا
باقی قاعه غروب گردیده است و مزرع حیات بد اسس حیات دروید ز نهال
بیج سر و قدی بر جو بیار بهار غم بالا کشید که کتاب بخت خریف اهل انرا منخن
نکر داسید و هر که از ترس مرت و اما یز اقداح افراغ و نشید تا چار روز کار
ساز کار از کاسه ناس اورا شراب معنوم و ناکامی چنانسید موبد این حال
النت که چون محمد علی و الداه سلطان سعید و امیر سعید ابراهیم قمی از قوت
ابو حسن بیک روان شده بار دوی میرزا سلطان ابو سعید رسیدند
در عقب ایشان دلاوران لشکر که در آنجا و غوغا در حرکت آمدند و مقارن
این حال امرا و خراسان هر صلهای خود که داشته بار دوی حسن بیک پیوسته و چون
سلطان سعید مشاهده نمود که کار از دست و دست از کار رفت وقت نمر روز
خان فرخیت بر تافت و لیر حسن بیک مانند برق و باد از عقب نشانی تافت و چون
را کوفت نیم شب بار دوی رسیدند و بمحافظان سرده خدمت یادش در مطبوعه
نگاه داشتند و بعد از ده روز امیر حسن بیک طلب داشت و چون نزد یکدیگر نگاه
رسید شرایط استقبال موعی داشته هر اسم تعیین و احوال تقدیم رسانیدند
بعد از آنکه در مجلس ان دو پادشاه و عظام ترکان قرار گرفتند و امیر حسن بیک که
شکایت آغاز کرد و حکایات سابق در میان آورد و اظهار نیکو بندگیهای خود
باز اند و جفایهای که در برابر دیده بود نیز بیان گذر آید و میرزا سلطان ابو سعید
جواهرهای مناسب وقت بود و مادار رسانید و چون از جانبین گفت و شنیدند
سبب واقع شده و امیر حسن بیک ان پادشاه سعید و حاصل را بموضع مخوفنا
بود باز گردانید و در خاطر نداشت که اسپه بدورس نید که میخواست که با بی

چنان شهر یاری مرتب داشته اورا بدیار خویش فرستد و چون در ان امر با امرا
و ارکان دولت مشورت فرموده ایشان با اتفاق گفتند که در ان زمان
که هیچگونه مخالفت نبود و خواطر و جوانب بر جانب او جمع نبود و اعتماد مینمود
الکنون که ازین طرف انواع ملالت و محنت بد و رسیده و اصناف نمانت
و مذلت کشیده هر و عاقل چگونگی از وی غافل باشد و در حال هرگاه که قادر گردین
و بار از زیر بر بکنند و پشتر از همه قاضی شروان در باب افتاد و احد امیر سلطان
سعی نمود و سبب انکه در ان و روز قاضی با و ملاقات کرده بود و در سرتان
ابو سعید اظهار مافی الظن مینموده با وی گفت بود که بواسطه مخالفت شروان و دیگران
با کورات حسن بیک بر لشکر حتمی استیلا یافت و الا این صورت کجای میرشد
قاضی اندیشید که اگر ان پادشاه خلاص شود و بر این دیار استیلا یابد خاک شروان را بپوشد
اسبان بر تقاری که از شروان در خاطر دارد و بجز اسان کشند و دوم جز بسز
ثبات و بسین و ثمانیامه اورا بوقاق میرزا ایما و کار سعید بن میرزا سلطان محمد فرستاد
و چون نزد یک رسید شامزاده از مار کا به سرون آمده پادشاه را در آغوش کشید
و بجزگاه خود مراجعت کرد و میرزا سلطان ابو سعید خواست که در عقب او قدم
پیش بندد اورا منع کردند و گفتند هم اینجا نمیشود و او دانست که هر چه کرد
مکان روی بقبله نشست و رشته حیات او بمقراض اهل انقطاع یافت پست هرگز
که کمان بر و کز میان ناکار فرمانده روز کار فرمان باید کفزار در میان حکایات از
باب که بوق است بسایق لایح و خاست این کتاب و تقدیر اولاد پادشاه
مختران باب و تقدیر علم باصواب چون میرزا سلطان ابو سعید از قتیون خویش
پیرون آمد فرخ روز که در دست محشر در میان خلایق ظاهر شد و مردم اردو
چنان سر اسپه شدند که مر از زن و سیاه از سفید باز نمی شناختند **بیت**

فروماندگان در آن رسته نیز نه روی سینه و از راهی گریز و لیوان تر که که اشتیاق
پیر و آن حربه مشغولین روز بود و در او فرو درختند و آتش غارت و تاراج مختار
داوند و منصب و سببی مشغول شدند و هنوز خیمه و خوکا و سوارا و بارگاه بر جا
بود که امیر حسن بیگ در رسید و بر درگاه فلک شتاب سواره ایستاد و مضطربترین
و نقالین و جرات حرمها فرمان داد و خواجرا بر این دست حفظان خویش را مکتوب را
فرمود که بر دست تو رهبر و بر همه خود و قیام نمایند و در او و عثمان بهرام صورت تعیین کرد
که ایشان را در آن امر محمد و معاون باشند و چون لشکر ترکمان عثمان تاملانگانه
از دست داده بودند بجز قول حکم از تاراج بازمی ایستادند امیر حسن بیگ چند نفر را بنوک
بنوک بیگان جان ستان جنگ هلاک و بوار انداخت و طوفان باران کابل گرفت
بود ساکن ساخت و فرمان داد که سپاه ترکمان و ایستای خنای بیرون روند و جمع
بر حسب فرموده عمل نمودند و غنای و فخر آردی امید برگاه حسن بیگ نهادند و بر سر
الاستاع نقا و یافت که امر خراسان و لشکر خنای در نظر رایه مرزا کبک رحمت جمع کردند
و رعین و سرداران سپاه خراسان را رعایت و رعایت فرموده شاه زرادگان
عالیشان و امر از همه رفتند و خواص و مقربان میرزا سلطان ابوسعید بعضی در اطراف
متفرق و پیرایش شدند و بسیاری از ایشان محبت اسیر گرفتار آمدند و میرزا سلطان
محمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شایخ که از اولاد میرزا سلطان ابوسعید بودند
از لشکرگاه بیرون رفتند و میرزا سلطان محمد و میرزا شایخ را گرفته بارودی امیر حسن
آوردند و در قلعه مجبوس شدند و میرزا سلطان محمود و با سید مراد و طایفه از امر او
عزیز و رضایان سعادت و سلامت بجز اسان آمدند و جمع از امر اسیر شدند و صد و
بست افتاده بودند در طوق و زنجیر کشیدند و امیر احمد و سیکو و امیر احمد مبارک
میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طیب

خیلان اهل هند و خنیز بودند و چون از میرک عبد الرحیم صدر که مروی تکبر طامع بود و خفیت
داشت بر تاراج میرزا سلطان ابوسعید با امیر حسن بیگ او شد و سخنان ناملازم بعضی اجتناب
رسانیدند بود و از فقها بسیار حکم شد که خدمتش را بدمت گشتند و از سایر از گاه و گاه
سرگشته که غضب نمایند تا ایشان و پیکان در آن جانان و محبت اعتبار و دیده استمبار
نظر کرده گشتند و دیگر گرفتاران چون در ایام اختیار و حشمت بقانون عقل و مروت
ندگانی میکردند از آن مملکت خلاصی و بر مابقی نایسته با طرف و جانب رفتند و محذوف
افادت ماب مولانا قطب الدین طیب بدباروم متوجه شد و نوز و فقیر حرمت
تام یافت و مدت چند سال بدولت و اقبال گذرانیده عاقبت بر حمت ایزدی پخت
و چون خبر وفات او بد راه رسید جناب افتخار الامیر خواجه غیاث الدین دبدار
که سالها انیس محمد و مجلس محمد جناب مولوی بودم اسم تعزیه بجای آورد و در همه تفریح
روح مولانا آتشی تریب داد و تمام اکابر و اشراف خراسان مجتمع بودند و قصه امیر حسن
بعضی مقربان و مخصوصان میرزا سلطان ابوسعید را خلعت امان پوشیدند و بجزیمت
و عطفت در حال ایشان نظر کرد و بهر که امیل بولن با نوبت بود بر حضرت عزیمت نمود
و چون خبر گرفتاری و قتل میرزا سلطان ابوسعید بد راه رسید در بلده بگوگات
فند و شورشی عظیم پدید آمد و امیر قنبر علی در آن او ان از حصارش دمان به بنیت
پوشش از بیجان آمده در ظاهر شهر شسته باندرون نقل کرد و مدت سلسله میر سلطان
ابوسعید در سمرقند با نفرادشت سال و دو تخمنا و در خراسان و ماورالنهر نیز در سال و دو این
عالم بنا که می صلحت نموده پسران بیاد کار گذاشت و اسامی شهنزادگان گرامی بر مجربیت
که تسلیم خلق بد میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شایخ
میرزا الف نیک میرزا ابابکر میرزا مراد میرزا خلیل میرزا سلطان محمود و امیر میرزا
سلطان محمد و میرزا شایخ در ولایت اردبیلان مجبوس بودند چنانچه ثبت افتاد

م
م
م

تاریخ سلطنت امیر تیمور

و میرزا سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان سعید است از عراق بخراسان آمد
و از جانب برقه شد نزد میرزا سلطان احمد برادر بزرگ خود که بر حسب فرمان میرزا
دلی و اوراندر بود و تاکنون که در سنج و سبجین و ثمانایر بجزلیت بر تخت سلطنت مکن
رفت و میرزا سلطان محمود مقدم بر درامی گرامی داشت و چندگاه در مقام محبت با یکدیگر
سبزه زد و عاقبت میرزا سلطان محمود بر عقیب و تحریص مجب از طایران بفرم
کشور کشید تا دهان بانه از طایر بفرستد بفرستد شکار سوار شد و بسج و استقام امیر
قزلباشی غان غزلیت بجانب ولایت حصار یافت و حکومت آن دیار و مملکت
بدخشان مع توابع و مضافات بر شاخه اولاد علمیان قرار یافت و در تاریخ مذکور
برسد فرمان دلی استقرار دارد و اما شرح حال امیر تیمور که چنانست که سلطان سعید
مع توابع و مضافات بشاخه اولاد ارشد داشت و او را تا پیش تمام بدان دیار روانه
و امیر تیمور که در دستیار امور آن سرزمین داشت چندگاه بر جا بود و مستقیم بود و عاقبت
کرد و او را بفرمان نعمت بر فرق خود بچیت و بعضی از مخلصان شاهزاده را بقتل
رسانید و او را محض نوا و مضبوطا کرد و امیر تیمور با آفاق خان و در خان کرد
کینه دیرینه در سینه داشتند با یاران از میان بر گرفته شد نهاده را با پادشاه
برود شد و در او ان شیوخ امیر تیمور با امیر شیخ الدین محمد بندق پیر لاس و امیر قزلباش
و امیر تیمور که کینهش متوجه کابل شد تا میرزا تیمور یک را استقام نمایند
برادر امیر تیمور که امیر شیخ الدین محمد بندق و ولایت می آید شاهزاده را بر گرفته
بجود و همد برودند و مردم افغان خبر یافته بنیشت بکنار دوی ایشان رفتند و شاهزاده
فرودیده برودند و برادران امیر تیمور از جانب بچیت شتافتند و مردم افغان
شاهزاده را نهاده در آرد و ند که نهاده ایشان انجا بودند و پیش از آنکه بکلیت عظیم
استوار ساختند و مخالفان تا سکنها از راه برداشته جماعت افغان شاهزاده را

با امیر شیخ

شیخ الدین محمد بندق و دیگر امیران رسیدند و بار دیگر شاهزاده بر بند سلطنت
کابل و غزنین و ننگرهار سلطان غازی محمود و سبکتگین ممکن شد و در این تاریخ
تسع و ستصدین و ثمانایر در آن ولایت بعیش و کامر ایند و حکومت و جهان پنا مشغول گشت
اما شاهرزاهان میرزا ابابکر است که میرزا سلطان ابوسعید مملکت بدخشان را نامزد
شاهزاده کرد و او را اعظام را بمقامات آن دیار تعیین کرد و شرح فتح آن ولایت بر زبان
بود که امیر سعید میزدید بموجب فرمان متوجه سنج و ولایت بدخشان گشت و شاهزاده
محمد که سالها حکومت آن دیار استغال داشت و در آن ولایت بر سر صاحب اختیار
گشته بود و پدید بر او غوغای اقبال عازم تقبیل قوام میرزا سلطان مصیبت و بر چند
ولد او مانع آمد مصیبت میفتاد و شاه سلطان محمد میرزا شتافت و در بجانب
ترکستان و کاشغر پیروز گشت و امیر سعید میزدید بدخشان را در قرضه تصرف
آورد و اموال نفایس فراوان از غزایان شتایان برد و میرزا ابابکر بعد از آن
بموجب فرمان بجانب بدخشان رفت و آن ولایت را با او همی ضبط کرد و ناگاه شاه
زاده بدخشان از جانب کاشغر بر سر امیر سعید خاوندش که امیر الامیران
ابابکر بر دوخت و او را بقتل آورد و بار دیگر ولایت مورد تصرف شد و چون
خبر رسید امیر احمد شتاق و دیگر سرداران که در حدود قندوز و بغلان بودند رسید
ایضا کرده بدخشان فرستند و شاهزاده را گرفته بقتل رسانیدند و چون صورت
قتضیه مجموع سلطان سعید گشت بقتل سلطان محمد که بغایت از انشوب و فتنه
گزیزان بود فرمان داد و آن سحاره را در میان درب عراق مگر که چنین دلخواه بود
محمد صاحب دیوان بدر وانه عدم و دستتاد و نویبه دیگر میرزا ابابکر بدخشان بقتل
یافت و شرح فتنش در مجلد سابق مذکور خوا شد البته و قتل امیر سلطان
ابوسعید ولایت اندخان را بفرستند دیگر خود میرزا عمر شیخ داد و او را از جانب

۸

شاهزاده شاد را بدید که در شجاعت آیتست بقین فرموده شد شش را بدان صورتی ستاد
وان ولایت را بنوعی که در کتبه موقوف از بنس خان دندان طبع از آن برگزیده و در آن
تاریخ شاهزاده جوایز بخت در آن دیار بر بخت حکومت و سیاست استوار دارد
و راه قضیه سلطان مراد خان بود که میرزا سلطان ابوسعید اورا بجاگرفت که میرزا
فرستاد امیر نظام الدین احمد لاس که در آن سرزمین اختیار تمام شد بخت
شاهزاده که بخت و میرزا سلطان مراد چند سال در آن ملک بفرمان
گذرانید و چون ولایت عراق و آذربایجان در بخت تصرف شدگان سلطان
سعید آمد و شاهزاده بر حسب از قندهار بجانب کرمان منصف فرمود و ناکاه
در شاهزاده گرفتاری بدید شهنشاه متحیر که دید عاقبت باز متوجه که میرزا شد و در زبانی
که بخت از آب بهر من میگردد بخت امیر بخت ترخان که بوجه فرموده عاقبت
شاهزاده مینمود و از آب گذشته بود و در راه یافت و بخت ترخان فرست
عنایت شمرده احوال و احوال شاهزاده را عاقبت کرد و میرزا سلطان مراد
حال و نام او بخدمت سلطان صاحب قران آمد و اخذت اورا از خراسان
بهر قندهار و برادران فرستاد و چون کلمه برادران اول بخت بدو حکم افغان
مایوسف داشت بار دیگر بخراسان آمد و سلطان صاحب قران اورا بخدمت
و عنایت فرمود و عاقبت شاهزاده را بجهت صلاح مملکت بقلعه نیر و فرستاد
و دیگر نوی از بنیاد و میرزا سلطان ابوسعید در صین توجه بقتل لاق مراد میرزا
در درای سلطه به راه قائم مقام خود گذارشت و شاهزاده چندگاه در بجاگرفت
اشغال نمود و بعد از واقعه سلطان سعید در آذربایجان سلطان صاحب قران
شاهزاده را در راه سرقت کرد و اینها احوال میرزا سلطان ولد خان بود که در
ابوسعید محافظت ان ولد اغرابا مراد از اولاد برنج فرمود و در ایشان از مراد

در بخت

در بخت بخدمت او که بشند پوشید فلما که بجهت از احوال اولاد و احوال سلطان
ابوسعید درین مقام ثبت افتاد و آنچه بر سبیل تفصیل نظر رسد در مجلد تاریخ
بعد از اراده حضرت قادر رقم زده ملک بیان خواهد گشت **ذیل کتاب**
عده الحمد و المنة که بشاید و توفیق الهی و فیض فضل نامتناهی بود که مجلد سادس که
مشتمل است بر بدایع اخبار و غرایب آثار بیان رسید و حکایات نفسیه روی نمود و بنا بر
را در آثار تالیف و تالیف این روایات عجیب و حکایات نفسیه روی نمود و بنا بر
غزالی که داشت قلم مشکین رقم خوانست که انرا بدین تبدیل این را بدان سخن
گرداند بیان این سخن السنه که چون کتبه خوشترام خاومید ان جلوس حضرت
خان سعید انرا اندر بر نامه رسید صفت جگر و در ذکر کتابه بر او فرمود که سینه است
که وقت حرکت بگو جان نشستن مانند و اطباء سی نفسی معالج این غریب است
بدو که طریق احتیاط بر میرزا که در نظر بصیرت باریک نموده ارشاد فرمود و در چندین
قرار دادند که هر روز بدو سیر کوشش که نان مطلقا بدان نظم نشود و در هر روز باید
پاله شربت صباغ و یک انار و در آخر روز قناعت باید کرد و اگر تشنگی بود کند
مقداری عرق کاسنی بجای آب باید اشامید و چون جان تخته غریز و میوه نایب
مخلص گویند از اشاره بجماعت تجاویز جایزند است و با وجود این ضعف قوی اعتبار
فرمودن در اکل شرب از کتاب منع فرمود و مخلص صحیح این معنی را فرمود عظیم
دانسته بکار خود مشغول شده پنداره مکشوف و مهمم آفریننده لوح و سلم آگاه
که از بدایت سلطنت حضرت خاقان سعید تا نهایت دولت میرزا سلطان
ابوسعید این ضعیف نحیف درستان درستان بر روی راست یارستان
افتاده نوشته است و در صحبت در میان نتوانست که در این نوشته
در سلسله تحریر گشت و بعضی از عمره اطباء گفتند که این قدر مشغول در اولاد مرفوع

که

کتابخانه

۱۹۹

افزایدان داخلی نام دارد و اگر در بعضی لیالی از دست تو کتبت صحیفه لعن افروخته شود
 و در آن تاب ایصال مزیده با ستراحت مشغول گشت خوابهای پریشان دید
 از بول بیدار می شد یا حرا تا مفراط پسته لاشه بحال عظیمی آمد چون پیرستور
 زمان سابق در تحریر شروع می یافت حواس میل ساطع کرده خوابها خوب درو یا
 مصالحه اتفاق می افتاد و بسیار که شنبهها که چشم ناتوان می غمخوار از نصف لیل تا
 وقت طلوع فجر بحال اثبات نمی آمد و پیرشایه بختگ این معالجه بظهور نمی برست
 الا از گرم گرامت حضرت اعلا منقبت علامه فخری که هر سپهر علم و کمال خورشید
 فضل و افضال الذی لم یسج بشد الا در او را دار العکس الدوله ذوالعکبر الفاطمیه
 و العظرة الغریبه و نیه اکمل الامرار و قوه هم بالاراز العالیه انجبار ما بت الدوله امجدیم
 بالقضایل المتعالیه الذی لم یر عین الافلاک و شد و لم یسمع اذن الاعصار و عدو یوسیس
 اساس العدل و الاحسان قام مع نبیان الظلم و العدوان الذی انامل مغایر الارزاق
 العار و الفضل و ایا و یه مصاصح و یا جبر الصلحی و الفقرا مقرب حضرت اسد الله
 مرجع اعظم الامرار الدوله الخاقانه الختص بتالیفات الملک العالی الکبر نظام الدوله
 و الدین **امیر کبیر** زین العابدین مسند الامارات باثر الاقدام و تم ترابین الملک علی
 الاقدام **پیت** الهی تا بود افلاک و انجم مباد و امام شیکش از جهان کم بتابد
 منصف بتدیرش ممالک باؤموم و عاصی صبح خزان قرین و سعادت دولت
 منت المجلد السالک من من مجدات تاریخ روضه الصفایه الیوم الخیرین و صلوات
 جمادی الثانیه ۱۱۱۱ از برای کفاره نواب مستجاب مع القاب عالی می شده ایگان در
 جانبدار خیر برست سو و فقیر خیر خیر خیر
 امیر که از مضافان الکرام حساب می کنی باؤموم و انما پید
 از مطلقه مغیره در من باو بالین و اللله الامام محمد

کتابخانه
 امیر کبیر
 خیر

کتابخانه
مجاور شامی قی

۸۸ /

عز